منارہ ای در کویر

مجموعه مقالات

آیت الله هاشمی رفسنجانی

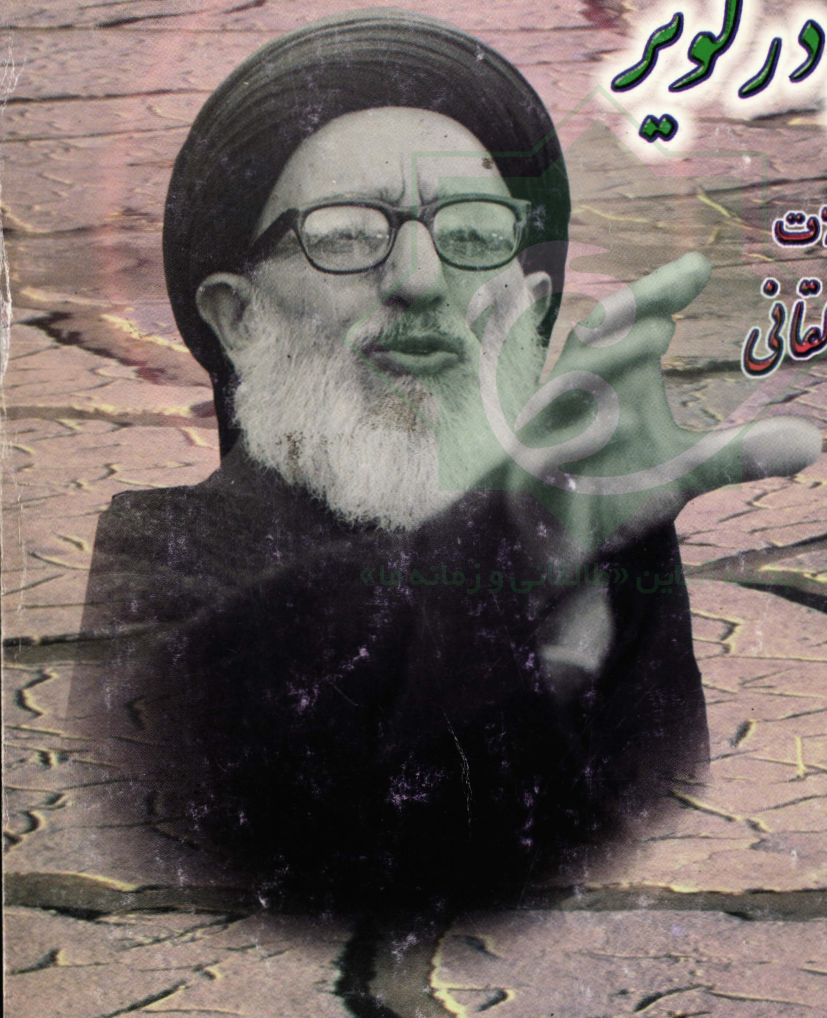

جلد اول

تقدیم به آستان قدس رضوی

منارهای در کویر

مجموعه مقالات آیت الله طالقانی

«از سال ۱۳۲۰ شمسی به بعد»

جلد اوّل

توحید و استبداد

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

گردآوری و تدوین:

محمد بستهنگار

طالقانی، محمود، ۱۲۸۶ - ۱۳۵۸.
منارهای در کویر: مجموعه مقالات آیت‌الله طالقانی "از سال ۱۳۲۰ شمسی به بعد"/ گردآوری و تدوین محمد بسته‌نگار.— تهران: قلم، ۱۳۷۷-
ج.: مصور، عکس.
ISBN 964-316-050-5 (دوره).- ISBN 964-316-046-7 (ج. ۱)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.
مندرجات: ج. ۱. توحید و استبداد.--
۱. اسلام -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲. مقاله‌های فارسی -- قرن ۱۴. الف. بسته‌نگار، محمد، ۱۳۲۰ - ، گردآورنده. ب. عنوان. ج. عنوان: مجموعه مقالات آیت‌الله طالقانی "از سال ۱۳۲۰ شمسی به بعد".

BP۱۰/۵/ط۲م۸ ۲۹۷/۰۸

کتابخانه‌ملی‌ایران ۷۷م-۸۴۱۰

● عنوان : **منارهای درکویر** جلد اول : **توحید و استبداد**
● گردآوری و تدوین : محمّد بسته‌نگار
● تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه
● نوبت چاپ : اوّل
● تاریخ انتشار : ۱۳۷۷
● چاپ : پژمان
● ناشر : انتشارات قلم - تهران، تقاطع بهار و سمیه ساختمان ایرج
طبقه همکف شماره ۶ تلفن : ۸۸۲۹۳۶۴
● بها : **۱۳۵۰ تومان**

شابک (جلد اول) : ۷-۰۴۶-۳۱۶-۹۶۴ ISBN: 964-316-046-7 (Vol. 1)

شابک (دوره) : ۵-۰۵۰-۳۱۶-۹۶۴ ISBN: 964-316-050-5 (Set)

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست موضوعی مندرجات مناره‌ای در کویر

جلد اوّل - توحید و استبداد

الف: مقدمه

۱- پیشگفتار

۲- مناره‌ای در کویر «مروری کوتاه به زندگی و اندیشهٔ طالقانی» ۱۹

محمد بسته‌نگار

ب: دیباچه

۳- خطابه رسول خدا ﷺ ۳۱

آینده اسلام - وظیفه مسلمانان نقل از مجله دانش‌آموز سال هفتم شماره ۱ آبان ۱۳۲۰

(اوّلین مقاله آیت‌الله طالقانی که در آن سالهای تیره و تار راه نجات را بازگشت به قرآن می‌راند)

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ج: فصل اوّل

توحید - طبیعت - تکامل قرآن

۴- توحید نخستین دعوت انبیاء ۳۷

«از مقدمهٔ کتاب محوالموهوم و صحوالمعلوم»

۵- توحید از نظر اسلام ۵۱

«سالنامه معارف جعفری سال ۱۳۴۰»

۶- ترجمه یکی از مباحث طبیعیات ابن‌سینا ۵۹

«مجله آموزش و پرورش ۵-۶-۷ سال ۱۳۲۱» «مجله آموزش و پرورش ۱-۲-۲ سال ۱۳۲۲»

۷- طبیعت - غریزه - فطرت ۹۵
«مجموعه حکمت سال ۳ شماره ٦ مرداد ۱۳۳۸»
۸- عالم خلقت از نظر قرآن..... ۹۹
«مجله انجمن اسلامی دانشجویان سال ۱۳۲۵»
۹- پدیدهٔ دین - آیه فطرت ۱۱۳
«مجله مکتب تشیع شماره ۲ دی ۱۳۳۸»
۱۰- تربیت از نظر قرآن ۱۱۹
«مجله مکتب تشیع شماره ۱ اردیبهشت ۱۳۳۸»
۱۱- مسئولیت انسان نسبت به خود ۱۲۵
«مجله مجموعهٔ حکمت سال ۳ شماره ۴ خرداد ۱۳۳۸»
۱۲- حفظ جسم ۱۲۹
«مجله آئین اسلام سال ٦ شماره ۳ خرداد ۱۳۲۸»
۱۳- دربارهٔ فطرت ۱۳۵
«مقدمه بر کتاب ایدئولوژی الهی سال ۱۳۴۹»
۱۴- ممیزات مکتب اسلام ۱۳۹
«مجله مجموعهٔ حکمت سال ۳ شماره ۳ اردیبهشت ۱۳۳۸»
۱۵- خاتمیت و اجتهاد زنده ۱۴۳
«مجله مکتب تشیع شماره ۳ خرداد ۱۳۴۰»
۱٦- از نظر قرآن ۱۵۱
«مجله آئین اسلام سال ۳ شماره ۱ فروردین ۱۳۲۵»
۱۷- قرآن جاویدان ۱۵۹
«مجله مجموعهٔ حکمت سال ۳ شماره ۹ آبان ۱۳۳۸»
۱۸- قرآن و روش هدایتی آن ۱٦۳
«کتاب گفتار ماه سال ۳ آذر ۱۳۴۱»
۱۹- دربارهٔ نهج‌البلاغه ۱۸۹
«مجله آئین اسلام سال ۵ شماره ۱٦ مرداد ۱۳۲۷»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

د: فصل دوّم

سیره

۲۰- رسالت توحیدی ابراهیم ۱۹۵
«سخنرانی به مناسبت عید قربان در مسجد هدایت بین سال ۳۹ تا ۴۱»
۲۱- فلسفهٔ حج ۲۱۹
«سخنرانی در عید قربان ۱۳۴۴ در زندان قصر»
۲۲- ترجمهٔ بخشی از الابطال دربارهٔ پیامبر اسلام ﷺ ۲۲۷
«مجله دانش‌آموز شماره ۹ و ۱۰ شهریور ۱۳۲۱»
۲۳- مبعث ۲۳۱
«مقاله مستقل انتشار در سال ۱۳۳۹»
۲۴- دختر نبوت ۲۵۱
«مجله آئین اسلام سال ۲ شماره ۵ اردیبهشت ۱۳۲۴»
۲۵- قائد معنوی مسلمانان ۲۵۵
«مجله آئین اسلام سال ٦ شماره ۲ خرداد ۱۳۲۸»

هـ: فصل سوّم

مقالات تحقیقی - تاریخی - اقتصادی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲٦- آخرین ادوار اسلام ۲٦۳
«مجله نور دانش سال ۱ شماره ۹، ۲۸ آبان ۱۳۲٦»
۲۷- نمونه‌ای از فجایع دستگاههای دینی - در قرون وسطی ۲٦۷
«مجله نور دانش سال ۱ شماره ٦، ۷ آبان ۱۳۲٦»
۲۸- بی‌دینی امروز جهان عکس‌العمل اوضاع دستگاههای دینی دیروز است. .. ۲۷۴
«مجله مسلمین شماره ۱ سال ۱ دی‌ماه ۱۳۲۸»
۲۹- روح انکار و فلسفه مادی چگونه پیدا می‌شود. ۲۷۷
«مجله مسلمین شماره ۲ سال ۱ بهمن ۱۳۲۸»
۳۰- لاک‌پشتی در دخمه ۲۸۱
«مجله مجموعه حکمت سال ۳ شماره ۸ مهر ۱۳۳۸»

۳۱- مقدمهٔ تحقیقی بر کتاب انجیل برنابا ۲۸۵
«مقدمه کتاب انجیل برنابا که زیر نظر ایشان ترجمه شده است»
۳۲- نظر اسلام دربارهٔ مالکیت ۳۰۳
«کتاب گفتار ماه سال دوّم آبان ۱۳۴۰»

و: فصل چهارم
وحدت اسلامی

۳۳- مؤتمر اسلامی ۳۲۷
«مجله مجموعهٔ حکمت دوره ۴ شماره ۱ اردیبهشت ۱۳۳۹»
۳۴- کواکبی و مؤتمر اسلامی ۳۳۲
«مجله مجموعهٔ حکمت دوره ۴ شماره ۲ خرداد ۱۳۳۹»
۳۵- کواکبی و استبداد ۳۳۷
«مجله مجموعه حکمت دوره ۴ شماره ۳ تیرماه ۱۳۳۹»
۳۶- طبایع‌الاستبداد کواکبی ۳۴۳
«مجله مجموعهٔ حکمت دوره ۴ شماره ۴ بهمن ۱۳۳۹»
۳۷- متفکرین اسلام گرد هم می‌آیند ۳۴۹
«سالنامه معارف جعفری شماره ۲ فروردین ۱۳۴۱»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۳۸- سخنرانی در مؤتمر اسلامی ۳۶۳
«نقل از کتاب‌الذریعة و انموزج - پیامهائی از بیت‌المقدس» «چاپ شهریور ۱۳۴۱ شمسی»
۳۹- پیام به مناسبت استقلال الجزایر ۳۶۷
«خلاصه سخنرانی به مناسبت استقلال الجزایر در مسجد هدایت نقل از کتاب الجزایر پیروز»

ز: فصل پنجم
مقالات سیاسی

۴۰- مشاهدات من در زنجان ۳۷۳
«مجله آئین اسلام شماره ۳۸ آذر ۱۳۲۵»
۴۱- بیانیه به مناسبت تشکیل نهضت آزادی ایران اردیبهشت ۱۳۴۰ ..... ۳۸۷

۴۲- سخنرانی به مناسبت مبعث در کنگره جبهه ملی ایران سال ۱۳۴۱ ..... ۳۹۱
۴۳- یادی از مصدق ۳۹۵
«۲۹ اسفند ۱۳۴۶»

ح - فهرست اعلام

۴۴- فهرست آیات قرآنی ۳۹۹
۴۵- فهرست احادیث ۴۰۵
۴۶- فهرست اشخاص ۴۰۹
۴۷- فهرست موضوعات، مفاهیم، تعبیرات ۴۱۷
۴۸- فهرست اسامی اماکن ۴۲۵
۴۹- فهرست اسامی کتب، مجلات و نشریات ۴۲۹

ط - منابع ۴۳۳

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

الف

مقدمه

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

محمد بسته‌نگار

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱- پیشگفتار

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم‌الله الرحمن الرحیم

«پیشگفتار»

مجموعه‌ای که در پیش‌رو دارید شامل گفتارها و نوشته‌هایی است که مرحوم آیة‌الله طالقانی پس از پایان تحصیلات و ورود به تهران و آغاز فعالیت اجتماعیش از ابتدای سال ۱۳۱۸ به بعد در مجله‌ها و جرائد آن زمان به تدریج نوشته و یا سخنرانیهائی است که ایراد کرده‌اند.

این آثار که با سعی و کوشش فراوان از مجلات آن دوران که عمدتاً در کتابخانه‌های ملی، مجلس، دانشگاه تهران و یا کتابخانهٔ خصوصی بعضی از دوستان موجود می‌باشد، به دست آمده است و هنگام چاپ بهتر دیده شد که مطالب کتاب به جای ترتیب تاریخی به صورت موضوعی تدوین گردد.

با اینکه از قدمت برخی از این نوشته‌ها بیش از نیم قرن می‌گذرد ولی هنوز هم تازگی خود را حفظ کرده است و مسائل مطرح‌شده همچنان مسائل روز ما می‌باشد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

این نوشته‌ها مربوط به زمانی است که بحث این گونه مسائل در میان علماء و روحانیون مطرح نبوده و اغلب آقایان از ورود مسائل اجتماعی و برخورد با افکار و اندیشه‌های غربی و مارکسیستی خودداری می‌نمودند و به این موضوعات توجهی نداشتند.

تنها طالقانی است که در چنین شرایط و دورانی قدم پیش می‌گذارد و با آن تفکر قدیمی و سنتی مبارزه می‌کند، مسائل جامعه خود را بیان می‌دارد و با مشکلات نسل جوان و دانشگاهی آشنا می‌شود. از علل بی‌دینی در جهان که عکس‌العمل دستگاههای دینی و حاکمیت کلیسا می‌باشد بحث می‌کند، از وحدت بین مسلمانان گفتگو می‌نماید، به بیان اندیشهٔ توحیدی می‌پردازد و آن را از بحثهای فلسفی و کلامی بیرون آورده به متن زندگی مردم می‌آورد و این اندیشه‌ای بود حرکت‌زا و مسئولیت آفرین، که انسان را از بندِ بندگی دیگران آزاد می‌ساخت.

دغدغهٔ خاطر طالقانی دربارهٔ اقتصاد و مالکیت و چگونگی برخورد با روشهای غیرانسانی و استثماری است و مبارزاتش علیه نظام استبدادی و سلطنتی و برقراری حاکمیت مردم بر مبنای قسط و آزادی می‌باشد. وی از عقل و اختیار و تغییر درونی انسانها سخن می‌گوید و تحولات اجتماعی را در سایهٔ اراده آدمیان می‌داند که:

«انّ الله لایغیّرُ ما بقومٍ حتّی یغیروا ما بانفسهم»

قبل از ورود به مباحث کتاب برای آشنائی بیشتر، مرور مختصری به زندگی و اندیشه آن بزرگمرد شده است و کسانی که جویای مطالب بیشتری در این باره می‌باشند می‌توانند به کتاب «یادنامهٔ ابوذر زمان» مراجعه نمایند.

در اینجا از همهٔ کسانی که در تهیهٔ این مجموعه گردآورنده را یاری داده‌اند و همچنین از همکاری هیأت مدیره، هیأت تحریریه و کارکنان انتشارات قلم تشکر می‌شود.

* * *

امید است تهیه این مجموعه و مجلدات دیگر بتواند تا حدودی ادای دینی باشد به آن فرزانه که سالیانی دراز درس آزادگی و آزادزیستن داد و جز در مقابل «خداوند» در برابر هیچ قدرتی سر تسلیم فرود نیاورد.

«گردآورنده»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

تقدیم به :

جناب آقای دکتر یدالله سحابی

و شادروان مهندس مهدی بازرگان

دویار و همرزم دیرین آیت‌الله طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«در سالهای خفقان و ظلمانی پس از کودتای
۲۸ مـرداد ۱۳۳۲ تـنها «طـالقانی» و مسـجد
هدایت چون «مناره‌ای در کویر»، قـامت بـلندِ
آزادی و قامت فریاد بود»

دکتر علی شریعتی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مردم در فضای مسجد تمام چشم به آن حضرت دوخته‌اند و گردنها کشیده تا سخنانی که از زبان آن حضرت با جمله‌های بلیغ و کلمات موزون و تعبیرات قوی جاری است چون آهن‌ربا جذب نمایند، و در صفحات ذهن خود بسپارند و در اوراق خود یادداشت کنند، گوئی بین روح سخنور و افکار شنوندگان محیط مغناطیسی بوجود آمده، حلقه‌های موج سخن با حساسترین نقاط ذهن شنوندگان مربوط گشته، و آنها را با فکر بلند پرواز گوینده پیوند داده، و ارواح آنها را از محوطه مکان مسجد و کوفه و کره زمین هزارها فرسخ بالا برده و میلیونها سال سلسله زمان را بهم پیچیده، و همه را به نظر و تماشای آغاز خلقت زمین و آسمانها وادار کرده، و هندسه اول نظامات و ادوار تکوینی جهان را تحت نظرشان قرارداده گویا مستمعین در آن حال خود را با قوا و ملائکه و کارگران جهان همفکر و همراه می‌بینند!!

در بعضی از قطعه‌های سخنان آن حضرت چون دقت نمائید آن امام و خلیفه بزرگ راگویا می‌نگرید که بالای منبر ایستاده و روی پیراهن کمربندی از لیف خرما بر میان بسته و غلاف شمشیری به پهلو آویخته و بر شمشیر برهنه تکیه داده، رنگش برافروخته، چشمانش می‌درخشد، اندامش می‌لرزد، عبا از یک طرف شانه‌هایش پائین افتاده، بدست دیگر نامه‌ای که از والی سرحدی رسیده برای فرمانده‌ها و سربازان خود می‌خواند: که دسته‌های غارتگر دشمن در استحکامات سرحدی رخنه کرده‌اند و شهرها را غارت نموده‌اند، و از زنان ذمی و مسلمان زیور و لباس ربوده‌اند، به این جهت آنها را به جهاد با دشمن برمی‌انگیزد و از سستی نکوهششان می‌کند، مبدأ حماسی و اصل مقاومت را که در بعضی از مردم کوفه به واسطه تن‌پروری ضعیف گردیده با سخنانی آتشین تقویت می‌نماید.

در بعضی دیگر از سخنان آن حضرت که تأمل کنید: امیرالمؤمنین را در پرده تاریک شب می‌نگرید که ارکان طبیعت آرام گرفته، مردم یکسره به خواب فرو رفته‌اند، تمام حیوانات حتی حشرات از سروصدااا افتاده‌اند، فقط گاهی صدای موج رود فرات و سرشاخه‌های نخلستان که با نسیم همرازند شنیده می‌شود، در آن تاریکی و سکوت مطلق فقط قلب عالم، و کوفه شبحی از او دیده می‌شود، که رو به آسمان ایستاده از یک طرف در اندیشه راههای پرپیچ و خم مراحلی است که در مسیر انسان می‌باشد، از طرف دیگر متوجه سنگینی مسئولیت سرپرستی و زمامداری است، اشگش پیاپی می‌ریزد، و سینه‌اش مانند دیگ می‌جوشد، و رازهائی با خداوند جهان دارد، کلماتی با دود سینه از زبانش جاری است، بسا در همان دل

شب با یاران همراز خود نشسته و در بروی اغیار بسته، اسرار سلوک و سیر نفس و موانع راه انسان را مو به مو بیان می‌نماید، و مردم را به حسب اخلاق و اوصاف به دسته‌هائی تقسیم می‌کند، و عواقب و پایان کار هر دسته را روشن می‌نماید.

در صفحاتی از این کتاب، میدانهای جنگ‌های جمل و صفین و خوارج منعکس است، امیرالمؤمنین را مشاهده می‌کنید: که لباس جنگ دربرکرده و بر اسبی چابک برنشسته و شمشیری چون شعله آتش در دست دارد، اطراف و دامنه‌های جبهه را با سرعت بازدید می‌کند و صفوف را می‌آراید و فرمانده‌های کل و جزء را معین می‌نماید، و وظیفه هریک راگوشزد می‌کند، و دسته‌های قلب و جناح و ساقه و پشت جبهه را به مراکز خود می‌گمارد آنگاه بالای تپه‌ای مشرف بر همه لشگریان نمایان می‌شود، و به تمام قامت بالای اسب می‌ایستد و شمشیر را بالا می‌برد، همه لشگریان آرام، گوش به فرمان آن فرمانده بزرگ و چشم به حرکت شمشیرش دارند، آنگاه کلماتی چون بانگ رعد، ولی شمرده بگوش همه می‌رسد! توجه به پشت جبهه و آخرین دسته دشمن: و هدف آن خیمه بلند برافراشته: سواره نظام نیزه پهلوی گوش اسب بخواباند: پیاده نظام قدم بر زمین استوار دارد: دندانها را به هم محکم بفشارید: جمجمه را به خدا بسپارید: یاری را فقط از خداوند بطلبید: هنگام گرم شدن تنور جنگ، غوغا نکنید: گوش به فرمان فرماندهان و چشم به جنبش پرچمها و دیده به دیده‌بانی خدا داشته باشید.

بعضی از صفحات این کتاب شریف انواع حکومتها و اوصاف امام و خلیفه و وظائف حکام و مأمورین لشگری و کشوری و خصوصیات مملکت‌داری و حقیقت عدالت اجتماعی و حکومت فاضله را می‌نمایاند.

د – فصل دوم

سیره

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲۰ - رسالت توحیدی ابراهیم

سخنرانی در عید قربان (یکی از سالهای ۳۹ - ۴۰ تا ۴۱)

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

رسالت توحیدی ابراهیم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب‌العالمین باریء الخلائق اجمعین الصلوة و السلام علی جمیع الانبیاء و المرسلین سیما علی الرسول المؤید ابی القاسم محمد

اعوذبالله من الشیطان الرجیم

و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امة مسلمة لک و ارنا منا سکنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم.

* * *

از خلال این آیات چهرهٔ مردی از قرون گذشتهٔ تاریخ: در دنیائی سراسر شرک و بت‌پرستی، در دنیائی یکسره بندگی و عبودیت غیرحق، در دنیائی سراسر جهل و تاریکی نمایان می‌شود. این مرد، برای خدا قیام کرده. برای خدا قیام کرد یعنی برای آزادی خلق قیام کرد. او برای گسیختن بندها و زنجیرهای عبودیت غیرخدا، به همه چیز تن داد.

گاهی این مرد بزرگ که به مقام امامت مطلقه رسیده، در نیمه شبی تاریک، در بتکده و معبدی که ساختهٔ وَهْم بشر می‌باشد، بر پایهٔ اوهام بشر که به صورت بتها و هیاکلی، دوباره بر فطرت و عقل بشر سایه افکنده، می‌نگریست. او یک تنه تبر کوچکی را به دست گرفته و بتهائی را که سدّ راه کمال و آزادی بشر هستند، بهم می‌ریزد و در نتیجهٔ شکستن و از هم ریختن آنها، فکر متحجر و عقل جامدشدهٔ مردم آن روز را به حرکت و جنبش درمی‌آورد.

گاهی این مرد را می‌بینیم که در میان شعله‌های آتش و در میان دودی که حاصل هوسها و هواهای مردم است؛ برای راه خدا، برای تسلیم در مقابل حق، بدون دغدغه و بدون نگرانی، نشسته و چشم به آسمان دارد.

گاهی این مرد در میان بیابانها برای هدایت خلق از این شهر به آن شهر، از این کشور به آن کشور درحرکت است.

گاهی او را در یک محکمه عالی می‌نگریم که سران بت‌پرست و کاهنان دستگاههای قدرتی که به وسیلهٔ همین جهالت‌ها توانسته‌اند بر مردم حاکمیت داشته باشند، نشسته است و مشغول محاکمهٔ او هستند، او هم این محاکمه را طالب است. تا اینکه همراه تبر بت‌شکنی‌اش، منطق و برهانی که بتواند کارگاه بت‌تراشی را که وهم بشر است به هم ریزد و مردم را از این طلسم اوهام نجات بخشد. در نهایت عمرش، پس از این مجاهده‌های فکری و عملی. پس از این سرگردانی‌های در شهرها و کشورها، در میان کوهستانی سیاه، در بیابانی خشک و دور از دسترس شهوات و هواها و سیاستها و تجارتها و تعیش‌های بشری او و فرزندش بنائی را برپا می‌سازند. بنائی به نام خدا. این مرد بلند قامت با این چهرهٔ نورانی، با این همه امتحاناتی که در راه خدا داده است. بالای پایهٔ این بنا ایستاده و فرزندش به او کمک می‌کند و سنگ و گل را در دسترس او قرار می‌دهد.

این مرد در میان کوهستان و بیابان آرام، یک چشم به وضع آنروز بشر دنیا دارد. می‌بیند میلیون‌ها مردم گمراه، در زنجیرهای عبودیت غیرخدا گرفتارند و هر طبقه‌ائی دسته دیگر را به زنجیر عبودیت کشیده و همه این‌ها را کاهنان و وهم‌پرستان به عبودیت درآورده‌اند. این بشری که خدا آفریده و در او استعداد و کمال و قدرت و حرکت ایجاد کرده، در اثر سایهٔ این اوهام، دوباره به زندگی حیوانیت برگشته عوض این که راست و مستقیم بایستد و قوای او همه با هم و هماهنگ پیش روند دوباره گردن خم کرده و پشت خود را برای بارکشی هر بارگذاری آماده کرده. شرق و غرب دنیا را به همین صورت با عناوین مختلف می‌نگرد از یک طرف امید به آینده دنیا دارد تا آن مقصود و هدفی که برای خلقت هست شاید بشر به آن برسد. از یک سو نظر به این نظامات بزرگ خلقت و این حرکات سیارات و عوالم و موجودات ریز و درشت دارد که همه در یک نظم و ترتیبی و در یک مسیر معینی، محکوم یک ارادهٔ قوی و ارادهٔ نافذی هستند و تسلیم این حقیقت‌اند [در] این عوالم بزرگ و کوچک هیچ سیارهٔ بزرگی به اتکای عظمت و قدرتش موجودات کوچک را درهم نمی‌شکند. و آنها را مضمحل نمی‌کند بلکه با جاذبهٔ لطفش، بزرگ‌ها، کوچک‌ها را اداره می‌کنند [و] از سقوط و انحراف نگه می‌دارند.

این سه نظر است که این پیر مرد بزرگ، این منادی آزادی، این امام مطلق، به عالم دارد و روی این سه نظر، پایهٔ این خانه را بالا می‌آورد و در ضمن عمل، مانند بناهائی که زمزمه‌ئی دارند، آن منظور و هدف و مقصودی که از [ساختن] این بنا دارد، به صورت دعا بیان می‌کند:

و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت

آنوقتیکه ابراهیم پایه‌های این خانهٔ توحید را بالا می‌آورد و اسماعیل، هر دو این زمزمه را داشتند. «***ربنا تقبل منا***» خدایا از ما بپذیر، خدایا پذیرش تو و لطف و عنایت تو به اندازهٔ خلوص نیت و خلوص در بیان است.

انت السمیع العلیم

تو می‌دانی جز ارادهٔ تو جز خشنودی تو - که همان نجات و آزادی خلق است از بت‌پرستی و شرک و عبودیت غیر تو - هیچ مقصودی نداریم.

انک انت السمیع العلیم

ربنا و اجعلنا مسلمین لک:

ای پروردگار بزرگ، ما دو پدر و فرزند را، یکسره تسلیم ارادهٔ خود بگردان، و ذریهٔ ما، و از میان نسل و فرزندان ما، مردمی را برگزین که مانند سیارات و کواکب نورانی در قرون تاریک بشریت، تسلیم ارادهٔ تو باشند:

و من ذریتنا امة مسلمة لک.

و ارنا منا سکنا: اکنون که خانه را برپا داشتیم؛ نظامات [و] دستوراتی که برای رسیدن به آن مقصود عالی است، آنها را به ما بنما و توبهٔ ما را بپذیر که تو خداوندی هستی بس توبه‌پذیر.

این سه دعا و درخواست [از خداوند است] که به صورت دعا به زبان درخواست و الحاح [بیان شده است]، آن منظور و مقصودی که از بنای این خانهٔ توحید دارد، بیان می‌کند و در نهایت می‌گوید:

ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه.

خدایا این مدرسه، این مؤسسه عالی توحید و تربیت عالی انسانیت احتیاج به آخرین معلم دارد. خدایا این معلم را برگزین. آن معلمی که نفوس بشر را از رذائل خلقی تزکیه کند و جوامع بشر را از ریشه‌های فساد و مفسدین پاک بگرداند و زمینهٔ فکری و اجتماعی را آماده

کند، تا بذر علوم و معارف در این زمینهٔ مستعد رشد کند.

و یعلمهم الکتابَ و الحکمه انک انت العزیز الحکیم.

تو خدائی هستی عزت‌بخش، تو خدائی هستی حکیم.

ابراهیم خانه را بالا می‌آورد. و بر در و دیوار این خانه، در بنای این خانه، این حقیقتی که از زبان او در هنگام [ساختن] این بنا، بعنوان دعا بیان شده است ضبط شده، تا در قرون متوالی [و] تا در قرونی که بشر می‌آید و می‌رود، این صوت و این ندا از دیوارهای این خانه در دنیا ظلمانی و تاریک منعکس شود.

این دعائی بود نه [از] روی هوس [بلکه] از روی احتیاج و ضرورت بود. از روی خلوص‌نیت و توجه کامل بود. خداوند هم باید بپذیرد. دعای اول همین بود که:

خدایا این خانه را بپذیر. پذیرش خلق اثرش این است که: هر موجودی که قابل است؛ در معرض فناست. وقتیکه خدا او را پذیرفت صورت بقاء به او می‌دهد.

این خانه‌ای که از سنگ و گل برافراشته شده در معرض حوادث و عوامل طبیعت و در معرض تزاحم مردمی است که با این منطق و با این روش مزاحمت دارند و این منطق را با شهوات و خودخواهیهای خود سازگار نمی‌بینند، البته در معرض فنا و خرابی قرار می‌گیرد. هم پیکره و بنای این خانه، هم اساس و تعالیمی که به صورت یک حرکات و نظاماتی درآمده است. ولی ابراهیم چون دعایش و عملش با خلوص‌نیت آمیخته شده بود خداوند هم به عمل او صورت بقاء داد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

و ما می‌نگریم در این دنیائی که کاخهای مقتدرین، بناهای محکم، صدها پاسبان و مأمور و متولی‌هائی که برای نگاهداری او هستند از میان می‌روند ولی این خانهٔ ابراهیم در [طی] این قرون متوالی برپاست و هیچ شب و روزی از طواف‌کننده و نمازگزار خالی نمانده [است] و دائماً مردمی به این خانه متوجه‌اند؛ و در شبانه‌روز و فصول زندگی، در شرق و غرب دنیا، مردمی که بانگ خدا به گوش اینها آشناست، یعنی بانگ عظمت و حرکت، یعنی بانگ وحدانیت و آزادگی که به صورت کلمهٔ «اللهُ اکبر» القاء می‌شود. برمی‌گردند. از دنیا و شهوات‌گذرای دنیا اعراض می‌کنند رو به این خانه طواف می‌کنند. یعنی از محور خودپرستی و شهوت‌پرستی، به محور حق‌پرستی برمی‌گردند.

دعای دیگر ابراهیم که رمز بالاتریست از این خانه و تعلیم این خانه، اسلام و تسلیم است.

که گفت: *ربنا و اجعلنا مسلمین لک*

[خدایا] ما پدر و فرزند [را] یکسره، تسلیم خود بگردان.

این بالاترین کمال بشریست. انسان، خواه نه خواه محکوم و تسلیم چیزیست. عمل ظاهر هر فرد و هر طبقه‌ئی، دلالت بر نظام نفسی و روحی اینها دارد. انسانی که در داخلهٔ نفسانیش تسلیم شهوت است، عقل و اراده و اختیار و آزادی [را] که عالیترین ودیعه‌های الهیست و ممیز و مخصص انسان از همه موجوداتست وقتی تسلیم شهوت شد، وسیله شهوت به صورت مال در دنیای مادی ظاهر شد، این انسان بندهٔ مال است. بنده شهوت است و تسلیم شهوت است. و بدینجهت در ظاهر زندگی بیرونی خود هم خارج از زندگی و عالم نفسانی در مقابل مظاهر مال تعظیم می‌کند. برای یک رئیسی یک مدیر کلی [و یا] یک شخص ثروتمندی حاضرست چندین بار در روز کلاه بردارد. تعظیم کند، ولی همین آدم خودش را آزاد می‌داند. روشنفکر می‌پندارد [اما] برای این خدای عظیم که رگ حیات و حرکت نفس و جنبش قلب و دوران خون و تنفس سراسر زندگی او به ارادهٔ (خداوند اوست) آماده نیست یکبار سجده کند.

اگر در نظام روحی و نفسانی خود، در مقابل شهوت تسلیم شده باشد به مظاهر شهوت، نمونه‌های شهوت، فاحشه‌های هر جائی، رقاصه‌های دنیا، هنرپیشه‌های هولیوود تعظیم می‌کند.

اگر در مقابل قدرتهای روز و [نیز] در مقابل حس اشرافی خود تسلیم شده باشد در نظام زندگی ظاهری خود بت معبودش مظاهر قدرت و اشرافیتند.

این انسانی که به حسب ودایع الهی و استعدادهای نفسانی باید به عظمت غیرمتناهی، اراده غیر متناهی، قدرت غیر متناهی تسلیم بشود در مقابل یک موجودی مثل خود یا ضعیف‌تر از خود، تسلیم می‌شود، و بقول اقبال پاکستانی [که] می‌گوید:

«شما هیچ سگی را دیده‌اید - هر چند ضعیف باشد - در مقابل یک سگ دیگری تملق کند و دم به جنباند و پوزه به خاک بمالد، ولی این انسان [است] با همهٔ این قدرت نفسانی در مقابل یک موجودی مثل خودش چگونه تعظیم می‌کند [و] پوزه به زمین می‌ساید».

ابراهیم که امام امت و پیشوای بزرگ خلق است، امتیازش همین بود، معنای امامت همین است. امام، آن کسی است که مردم را از بندگی غیر خدا، تعظیم در مقابل غیرحق، تسلیم در مقابل قانون غیرخدا، که همان قانون، مظهر اراده فردی یا طبقاتی است، آزاد کند.

به اینجهت دعای مهم ابراهیم، در میان چنین محیطی [و] در زیر آن آفتاب سوزان هم این

بود:

ربنا و اجعلنا مسلمین لک.

خدایا ما دو نفر را از تسلیم در مقابل هر اراده و هر شهوت و هر عاطفه‌ئی، غیر [از] اراده خودت و غیر [از] مشیت خودت، آزاد بگردان و در مقابل خودت [ما را] مسلم قرابده.

و آن دینی که، دین راقی و نهائی عالم است آن درس هم بنام اسلام است. اسلام یعنی دین عمومی. به این جهت مثل ادیان گذشته دنیا، دین موسوی، عیسوی، بودائی و برهمائی و کنفوسیوسی، نیست. نام شخص به عنوان دین برده نشده. دین اسلام یعنی این دینیکه مردم را از بندگی غیرخدا آزاد کند و تسلیم اراده حق کند.

ارادهٔ حق گاهی به صورت قانون و نظامات درمی‌آید که همین احکام و شرایع و قوانینی است که از طریق وحی به این پیغمبر بزرگ الهام شده است.

به قول آن نویسندهٔ فرانسوی وقتی معنای اسلام را تشریع می‌کند [که]:

«تسلیم در مقابل مشیت [است] آن مشیتی که خیر محض است» بعد می‌گوید و اگر «معنای اسلام این باشد هرکس در مقابل این حقیقت تسلیم شد او مسلم است».

چه بسا مردمی که به صورت، مسلمند. اما لغات و فرهنگ قرآن و دین یعنی فرهنگ اساسی آن جائی که اسم منافق را می‌برد آن جائی که بعنوان صفات مؤمن و آثار مؤمن، یا کافر، قرآن بیانی دارد مربوط بعنوان سجل و تظاهر می‌شود به دین چه بساکسی که در صورت اسلام در قیافه اسلام، در صورت دین درآمده ولی جز در مقابل پول و جز در مقابل شهوت سرتعظیم فرود نمی‌آورد. به ظاهر مقابل خدا ایستاده، یا جلوتر از دیگران ایستاده و سر به سجده می‌گذارد در همان حالی که به نام خدا سر به سجده می‌گذارد در مخیله و فکرش؛ در مقابل بت شهوت، بت‌مال، نقشه‌های شوم دارد سجده می‌کند.

این مربوط به ظاهر نیست. یک عنوان حقیقی است یک اصل حیاتی اساسی است چه بسا مردمی که این عناوین و ظواهر را ندارد ولی تسلیم ارادهٔ حقند تسلیم شدن یعنی آنچه او بگوید [از آن مسیر] سرپیچی نکنند. تسلیم شدن یعنی خود را فانی و قربانی اراده خدا بکند. هرچه دارد برای خدا بداند.

و وقتی که خودش را قربانی و فدای حق و فضیلت و ارادهٔ خدا دانست سرتا پا تسلیم شده است.

این است که وقتی به ابراهیم می‌گوید: حالا باید فرزندت را بکشی می‌خواهم ببینم که به مقام تسلیم رسیده‌ئی یا نه؟ مقصود آن است. والاّ خدا نه می‌خواهد دل ابراهیم را بسوزاند و نارحتش کند که یگانه فرزندش را زیر پایش بگذارد و اسماعیل را در معرض ذبح قرار بدهد. آن اراده‌ئی که گفت خدایا ما پدر و فرزند را تسلیم خود بگردان. حالا باید عملاً نشان بدهد. در میدان جنگ است که زد و خورد است، در معرض زد و خورد و جنگ حرکت خون، تشفی قلب، انسان گاهی می‌زند می‌کشد و گاهی هم کشته می‌شود اما به حالت آرامش بدون هیچ دغدغه، فرزند خودش را بیآورد، چشمش را ببندد، روی زمین بخواباند بدون آن‌که دست بلرزد، دل حرکت بکند کارد را بگلویش بگذارد!

فلما اسلما و تلّة للجبین

عمده این کلمه است (اسلما) معلوم شد حاضر است باو گفتا فرزند بکش گفت حاضرم به او (اسماعیل) گفت تسلیم بشو، که کشتهٔ بدست پدرت باشی و ذبح شوی. گفت حاضرم.

نادیناه عن ابراهیم قد صدقت الرؤیا:

مقصود از آن خواب که دیدی، همین بوده که مقام تسلیم تو معلوم بشود یعنی در مقابل خواست خدا از جان گذشتی، از مال گذشتی، به آتش رفتی، خانه و زندگی و شهر و وطن را پشت سرگذاردی. حالا می‌خواهیم ببینم به این مقام هم رسیده‌ئی؟

بتو فدیه دادیم: ***و فدیناه بذبح عظیم:***

حالا این فدیه را بجای او [قربانی نما] این باشد، این نوبت می‌رسد یک روزی از ذریهٔ تو مردمی باید برانگیخته بشوند [که این قربانی را عمل کنند].

این مانور بود این امتحان بود این برای رسیدن به مقام امامت بود که:

و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلماة: فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما

حالا دیگر تو، امامی، پیشوائی، بشر باید در قرون متوالی دنبال تو حرکت کند، امامت تو در صورت سنگ و گل و بنا و اعمالی باید تجسم پیداکند. آنهائی که از دور و نزدیک و از هر فج عمیقی به این طرف روی می‌آورند [برای آنها] اول کلمه تو هستی. آن وقتی که آماده شدند این است:

لبیک، داعی‌الله لبیک الی دارالسلام.

ای منادی حق! ای امام بزرگ! ای ابراهیم خلیل! ما هم به دنبال تو حرکت کردیم ما

می‌خواهیم همان مقاماتی [را] که تو طی کردی و این را به این صورت درآوردی، همان مقامات را طی کنیم تا به قربانی برسیم. آخرین مرحله حج قربانی است.

این قربانی [نمودن] گاو، گوسفند و شتر، باید حاجی را متوجه کند که: این قربانی یعنی قربانی فرزند یعنی قربانی [نمودن] جان یعنی وقتی که مصلحت، اراده و مشیت بر این شد که حالا باید خودت را قربانی کنی بدون معطلی خودت را قربانی نمائی. فرزندت را قربانی کنی این معنی حرکت و حیات است. این عالی‌ترین مقام بشریت است.

هر موجود پستی وقتی‌که قربانی عالی‌تر شد، از یک حیات پائین‌تری به یک زندگی عالی‌تری متحوّل می‌شود.

وقتی‌که حیوان نبات و گیاه را خورد - همان نبات و گیاه - به صورت حس و حرکت و اراده درمی‌آید. وقتی که حیوان قربانی انسان شد؛ همان حیوان به صورت فکر و عقل و دین و ارادهٔ بشریت درمی‌آید. خوب تا همین جا متوقف است؟ نه [باید] باز هم جلوتر برود. بشر هم وقتی قربانی اراده خدا شد، تمام ضعفش، تاریکی‌ها و اذناب و دنباله‌های حیوانیتش باید قطع بشود. یکسره انسان، یکسره نور خدا بشود.

از پای تا سرت همه نور خدا شود چون در ره خدا تو بی‌پا و سر شوی

این معنای قربانی است. آخرین مرحلهٔ حج در سیر تکاملی‌اش رسیدن به قربانگاه است. همان جائی که ابراهیم خلیل فرزندش را قربانی کرد. باید آنجا قربانی بکنی. این دعای ابراهیم است. این سرّ اسلام است و این روح اسلام است. اگر این روح نشد، ظواهرش یک موجود بی‌حیات و بی‌خاصیتی است.

آنروزی که مسلمانها دوازده هزار نفر بودند، چون همین روح اسلام - که تسلیم در مقابل اراده حق است - در آنها بود با اندک زمانی مکتب آنها از هر طرف گسترش پیدا کرد.

و رو به حرکت، حیات، جنبش، ادارهٔ خلق، شکستن بتها، شکستن افکار جامد همین طور پیش رفتند. اما [از] آن وقتی که روح اسلام از این پیکره خارج شد، چهارصد میلیون توسری خور؛ چهارصد میلیون ذلیل، چهارصد میلیون جاهل و پراکنده [و بالاخره] چهارصد میلیون بیچاره [بوجود آمد]. چرا؟

آیا آن اسلام درست بود یا این [اسلام] نادرست است؟ نمی‌توانیم بگوئیم آن [اسلام] درست نبود. موجودی که اثر حیاتی دارد باید همیشه خاصیتش را داشته باشد. اگر آن درست

بوده پس این درست نیست. این که ما داریم اسلام نیست.

این اسلامی که از هر فداکاری، به اسم دین و به اسم تصوف، کناره گیری کردن. در مقابل هر بتی و هر مظهر مال و شهوتی پوزه به زمین مالیدن [این] چه اسلامی است؟ این کدام آزادی اسلامی است؟ اسم این را اسلام می‌گذارید؟

این پوست شیرست، پوست شیر خاصیت شیر را ندارد؛ از دور ممکن است کسی بترسد ولی نزدیک که می‌آید می‌بیند هیچ نیست. سوارش هم می‌شود. پوست که نمی‌تواند خاصیت داشته باشد، حجم ظاهری که نمی‌تواند قدرت حیات و قدرت حرکت داشته باشد. آن‌که ابراهیم می‌گوید، آن مانورش هم به صورت حج است و آخرش هم به صورت قربانی است. که باید به «اینجا» برسد!

متأسفانه نه آن روز یک عده از مسلمانها در همان اواسط و اواخر قرن اول، کم‌کم به صورت دیگری درآمد. منحرف شد، مسخ شد، امروز هم به این صورت درآوردیم امروز معنایش اینست: یک مسلمان یعنی یک موجود بی‌خاصیت، یک موجودی بی‌حرکت یک موجودی که اگر شعور زندگی و حیات و شعور مصالح حقیقی مسلمانها و [درک] فعل و انفعالهای دنیا [را] داشته باشد، این عیب است برایش.

آقا کجا می‌روید؟! سید سیاستمداری است. به حرفهایش گوش ندهید.

یعنی گناه این است که چرا شعور داری؟ مسائل دنیا را می‌فهمی! با این وضع! با این دنیا! با این مرگ! با این قدرتی که بر دنیا سایه انداخته شما با این منطق می‌خواهید مقاومت کنید؟ تظاهر به اسلام که اسلام نیست. رادیوی ما تظاهر به اسلام می‌کند، هزارها دستهٔ زنجیرزن حرکت بدهید. در دنیا هیچ اثری ندارد. اما آن وقتی‌که روح اسلام بیآید آنوقت می‌فهمید یعنی چه. آنوقت اعتراف می‌کنید که [اسلام] یعنی حرکت. یعنی حیات یعنی زندگی.

تو سر خودت بزن ولی به دشمنت کاری نداشته باش. خوب بزن اینقدر بزن تو سرت. بزن تو سرت. تا تو سری خورباشی.

آیا پسر پیامبر کشته شد که تو، تو سر خودت بزنی؟ خود او به خواهرش می‌گوید که: «تو سرت نزنی‌ها»، برای آن که زبان دشمن به من دراز می‌شود».

لاتخمشی علی وجهکِ لاتشفی علی الجبیبا

ما با عزتیم. باید با عزت پیش برویم. ما باید بکشیم و کشته شویم اظهار ضعف نباید بکنیم.

مبادا صورتت را بخراشی. مبادا جامه‌ات را پاره کنی. تو را قسم می‌دهم به خدا.

حالا به چه صورتی درآمده؟ یک مقداری خودت را بزن بعد هم ثوابها را بریز به جیبت، راه بیفت و برو بعد دیگه دنبال سینماها، عرق‌فروشیها، رشوه‌خواریها، دزدیها، غارتگریهای بیت‌المال، موقوفات مسلمین [دیگر] هرچه دلت می‌خواهد بکن. [آیا دین] این شد. این [دین] البته خاصیت حیات و حرکت ندارد.

دعای ابراهیم وقتی می‌بینیم تحقق پیدا کرد دو مرتبه همان واحد اسماعیل، به صورت هفتاد و دو نفر درمی‌آید. یعنی همهٔ ما باید قربانی بشویم. حالا مقتضیٰ اینست. آن نمونه بود، آن سنت بود، آن، سرمشق بود که بعد به اینجا برسد.

اما ببینید: اولین کسی که در این راه - بعد از چهل سال تاریخ اسلامی و سایهٔ حکومت شوم معاویه و امویها - در این راه کشته شد، اولش، اسمش مسلم است[1] [ابراهیم] گفت:

و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امه مسلمه لک

تسلیم ارادهٔ خدا ارادهٔ خدا همان مشیت و فرمان امامش است. برو مسلم، چشم می‌روم + حالا دغدغه بخاطرش راه بدهد این کوفه است آقا، کوفه. مرکز احزاب مختلف. مرکز اشراف عرب، مرکز نظامی‌های جنگجوی عرب که هر روزی در یک حال. بیابان سوزان است، یک تنه است؛ وقتی امام به او می‌گوید برو من تا آن وقت مأمورم بنشینم که مردم از من تقاضا نکنند. [ولی اکنون] نامه‌ها نوشته‌اند. از من درخواست کرده‌اند. اظهار آمادگی کرده‌اند.

برو، حرکت کن. حرکت می‌کند این جوان، این جوان هاشمی، این جوان هاشمی این سیمای عالی که تمام افکار و هدفهای ابراهیم خلیل و اسماعیل و فرزندانش و پیغمبر اسلام، در سیمای این آشکارست. این تربیت‌شدهٔ علی است.

بیابانهای سوزان، راههای پرپیچ و خم. شاید زودتر خودش را برساند.

کار به جائی می‌رسد که دو نفر دلیل [راهنما] از تشنگی می‌میرند. باز متوقف نمی‌شود. نامه می‌نویسد و گزارش می‌دهد به امامش. فرمان ثانوی می‌گیرد. تا اینکه وارد کوفه می‌شود وارد [بر] منزل مختاربن ابی عبیده ثقفی می‌شود. «چه خوبست که ما با دقت این تاریخ را [بنگریم] نه از نظر تنها روضه و نه از نظر تأثر و گریه... بلکه آن خواه نه خواه ضمناً هست. برای خودمان گریه کنیم که چقدر بیچاره‌ایم چقدر عقب‌مانده‌ایم و چقدر دوریم از این منطق». برای این که

---

۱ - اولین کشته در راه احیای دین اسلام، نامش مسلم است.

تاریخ گذشته را آئینه‌ئی قرار بدهیم که وضع حال و فعلی خودمان را در این آئینه بنگریم. یک قسمت از مطالب قرآن داستانهای تاریخی است. ولی نه وقایع‌نگاری. بلکه اسرار و رموز. علل انحطاط و ترقی. علل سعادت و بدبختی ملل را بیان می‌کند.

در نماز هم با سه جمله این معنا بیان می‌شود:

صراط الذین انعمت علیهم. غیرالمغضوب علیهم. ولاالضالین.

برگرد به گذشتهٔ دنیا. تمام ملل مثل یک قانون ریاضی و مثل یک قانون هندسی می‌بینید تمام ملل در همین سه مطلب. یا مغضوب *علیهم* یا *ضالین*، یا پیشروان.

برای این‌که متوجه باشیم. تاریخ گذشته را آئینه عبرت خودمان قرار بدهیم.

ما الآن در دل تاریخیم و نمی‌توانیم دربارهٔ خودمان درست قضاوت نمائیم. «مردمی در کنار خیابان به هم ریخته‌اند، همه دارند همدیگر را می‌زنند. آنجا نمی‌توانی آن که در معرکه است تشخیص بدهد که فتح با دستهٔ اوست یا با دسته مقابل است، چه کسی بیشتر خورده و چه کسی بیشتر زده است. ولی آن کسی که در بالا ایستاده و از یک سطح بالاتری می‌نگرد می‌تواند عواقبش را بیان کند».

ما الان خودمان در دل تاریخیم، نمی‌فهمیم در چه حال و در چه وضعی بسر می‌بریم. آیندگان دربارهٔ ما چگونه قضاوت می‌کنند و در نظر آیندگان ما و قیافه ما چطور خواهد بود. ولی تاریخ گذشته می‌تواند وضع فعلی را منعکس کند.

این تاریخ زنده است. تاریخ زندهٔ اسلام است.

مسلم حرکت می‌کند. می‌آید منزل مختاربن ابی عبیده ثقفی مردمی که بیست سال زمان حکومت رسمی معاویه که بر تمام کشورهای اسلامی این درخت حنظل سایه افکنده [بود]. این سایه شوم جهنمی. حالا دیگر به جان آمده‌اند. حالا دیگر حس می‌کنند.

آنروزی که امیرالمؤمنین در همین کوفه داد می‌کشید. در هنگام مرگش می‌فرمود:

من می‌روم ولی شما مرا نشناختید. قدر مرا ندانستید. از این عدل استفاده نکردید. ولی بعد که دیگران بجای من آمدند [آنوقت] مرا می‌شناسید.

تعرفین مقامی من بعدی: بعد مرا خواهید شناخت.

حالا در اثر این بیست سال، آن قیافه نرم و ملایم دستگاه معاویه، که در چهرهٔ دین ظهور کرده بود، وقتی مسلط شد، از زیر این قیافه، هزارها درنده، پنجه‌ها و چنگالهای گرگهای

گرسنه، پلنگهای درنده از این قیافه بیرون آمد، به عرض مردم، به ناموس مردم، به شرافت مردم، به مال و جان مردم. هر مرد آزادمنشی بدست عمال معاویه کشته شد. خانه‌های آزادگان ویران شد. بچه‌هایشان یتیم شدند. زنهایشان بیوه «بی‌شوهر» گشتند. خانه‌هایشان را آتش زدند. چرا؟! برای آن‌که آزاد مرد بودند.

عمربن حمق خزاعی حجربن عدی.

آه چه حالی داشتم. سال گذشته وقتی از شام جمعیتی را حرکت دادیم. گفتم آقا می‌دانید؟ چرا سر قبر حجر نمی‌روید؟ این حجربن عدی این مرد بزرگ این شاگرد عالیقدر علی. وقتی رفتیم سر قبرش بی‌اختیار اشک ریختم. ای حجر!

آن شبی که زیادبن ابیه برای حجر و رفقای او پرونده‌سازی کرد؛ و یک عده مردم شکمپرست پست دنیاپرستی را - به صورت زور - جمع‌آوری کرد و امضاء گرفت که این حجر اخلالگر است مخالف با نظامات است. شبانه، او و همراهانش را زنجیر کردند. بر شترها نشاندند. دخترش آمده است بالای بام. بچه‌های این‌ها، به دنبالشان دارند نگاه می‌کنند. ماه بالا آمده است. به کی درد دل کنند؟

ترقت ایها القمر المنیر:

آی ماه! یک مقداری تندتر حرکت کن. این حجرست. این [ها] فرزندان رشید اسلامند. در میان میلیونها مردم، مانند حجری تربیت می‌شود این‌ها را به طرف معاویه - پسر هندخونخوار - می‌برند. بعد وقتی [به] آنجا وارد می‌کنند در گوشهٔ دمشق مأمورین و جلادهای معاویه می‌آیند [و می‌گویند]

«تبرئه کن خودت را از علی از ابوتراب [جواب داد]: من خودم را [از علی] تبرئه کنم!؟

تف برتو. علی در خون و گوشت و پوست من است. اگر تبرئه کنم خودم را از او، از فطرت خودم تبرئه کرده‌ام. خودم را نمی‌توانم. و نکرد قبر را مقابلش حفر کردند. دستهایش را از پشت سر بستند. کفن را حاضر کردند. گفت: دو رکعت نماز بخوانم. نماز خواند. گفتند چرا نگرانی؟

گفت: قبری است محفوف و شمشیری است کشیده شده. *ولکن لااقول کلمة یبغض الرب.* آن کلمه‌ئی که خدا را بغضب بیاورد من نمی‌گویم.

همانجا گردن اینها را زدند و دفن کردند.

این بزرگ مردان اسلام را، یکی پس از دیگری، از میان برد. احزاب مختلف، مردمان اشرافی، که در صدر اسلام مشتی مردم سادهٔئی بودند حالا دیگر مزارع و دهات و قراء و قصبات و مناصب، فقط بین این‌ها دست به‌دست می‌گردد. این‌ها بر کوفه مسلّطند.

خاندان کی؟ خاندان اشعث‌بن قیس کندی خاندان سعدبن ابی وقاص است خاندان دیگری و دیگری. این اشراف، این پرخورها این دزدها و غارتگرهای بیت‌المال عمومی همه بر کوفه مسلط‌اند یک عده مردم بیچاره یک عده مردمی که در مقابل این فشار و زجر و شکنجه، آخرین رمق حیاتی خود را، دارند از دست می‌دهند. اینها [ناخوانا] یک عده حزب شیعه و جمعیت شیعه که مخفی و زیرزمینی فعالیت می‌کنند. نامه‌ها را فرستادند. حالا شنیده‌اند که: مسلم واردشده «یک حیات جدید یک زندگی نو» منزل مختاربن ابی عبیده ثقفی غوغاست. مردم جمعند بچه‌ها آمده‌اند جوانها آمده‌اند زنها آمده‌اند بچه‌ها را روی دوششان نشانیده‌اند. قد می‌کشند از پشت جمعیت. اینها دارند قیافه مسلم این جوان هاشمی [را] با آن گیسوان آویخته‌اش را به بچه‌هایشان نشان می‌دهند می‌گویند:

این را می‌شناسید که کیست؟

بچه‌ها می‌گویند: ما که نمی‌شناسیم.

این تربیت شده علی است آن علی که چند سالی در این کوفه خلیفه بود و زمامدار بود - یک شب شکم سیر نخوابید - آن علی که هم درد دردمندان بود آن علی که در مقابل قوی، شیری بود ولی در مقابل ضعیف بسیار مهربان و خاضع بود و مثل آنها زندگی می‌کرد این علی آن علی که سایهٔ عدل خدا بود. این تربیت‌شدهٔ آن علی این آمده [تا] همان روش، همان منطق، همان حکومت را دو مرتبه زنده کند.

سایهٔ عدل این حکومت چندسالهٔ علی است. در خاطرهٔ پدرها و پسرها باقی است، هنوز مردم به یادشان بود این بود که [مردم] همه اجتماع کرده‌اند منتظرند ببینند که چه می‌گوید. آن نامه‌ئی که اباعبدالله برای اهل کوفه نوشته شروع کرد خواندن، چه نامه‌ئی. چه نامه‌ئی! مانند یک نسیمی است که به این دلهای دردمند، به این زخمها و جراحتهای چند ساله دارد می‌وزد.

این مردمی که بیست سال، غلام و بردهٔ دستگاه امویها و مأمورین و حکام آنها بودند. حق حیات نداشتند. حالا می‌بینند آن شاخص حق آن سلالهٔ عالی پیغمبر و ابراهیم خلیل نامه می‌نویسد.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

من حسین‌بن علی الی اخوانی

به سوی برادرانم از مردم کوفه سلام علیکم - سلام بر شما

نامه‌های شما رسید مطالب شما را فهمیدم آخرین نامه و دسته‌ئی که آمدند، نمایندگانی که آمدند. سعیدبن عبدالله حنفی و دیگران بودند.

و بعد در پایان نامه فرموده است:

نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم.

بدانید: ما روشمان مثل دیگران نیست. جان ما، با جان شما یکی است هرچه برای خودمان می‌خواهیم برای شما هم می‌خواهیم هرچه برای خانوادهٔ خودمان می‌خواهیم، برای [خانواده‌های] شما هم [می‌خواهیم] از مردم، ما جدا نیستیم. در پایان:

و ما الامام و لعمری ما الامام:

به جان خودم سوگند پیشوای به حق نیست، ***الا الحاکم باالکتاب.***

القائم بالقسط الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذات‌الله.

امام آن کسی است که فقط در تحت فرمان خدا باشد. تمام هواها و نفسیاتش تسلیم ارادهٔ خدا باشد. قیام به قسط بکند. این معنای امام است.

چرا فراموش کردید؟

وقتی این نامه خوانده شد اشکها ریختند گریه‌ها کردند تصمیم گرفته شد تشکیلات جمعیت یعنی شیعه‌ها متشکل بشوند. هر عده‌ئی هر چند نفری مأمور یک کاری شدند یک عده پول جمع کنند، یک عده اسلحه بخرند یک عده مبلغ باشند، تا اینکه بتوانند شاید مسلمانها را از یک کابوس نجات بدهند. این کابوس وحشت.

اینها مشغول فعالیت شدند، ولی اشراف کوفه که آرام نمی‌نشینند، همه چیز خودشان را در معرض خطر می‌بینند، کاغذپرانیها شروع می‌شود اعلام خطر به دستگاه یزید شروع می‌شود که:

این مرد هاشمی از طرف حسین آمده و دارد وضع کوفه را به هم می‌زند آن هم کوفه محل برخواستن صدهزار شمشیرزن. مرکز ثقل بزرگ عالم اسلامی، هرکس و هر دسته و [هر] جمعیتی که بر کوفه سلطه پیدا می‌کردند قدرت به طرف آنها متمایل می‌شد.

یزید مضطرب شد. نعمان‌بن بشیر استاندار و والی کوفه در دارالعماره نشسته فقط اوست و یک عده‌ئی [از] خصّیصینش درها را بسته‌اند و جرئت نمی‌کنند بیرون بیایند حزب شیعه قوی است. پیش می‌رود. دستگاه امویها از هر جهت پایه‌اش می‌لرزد چه بکنیم؟ یزید بیچاره شده حالا چه بکند. درست دقت کنید در تاریخ، مستشار مسیحی دارد یعنی جاسوس مسیحی از همان وقتی‌که عالم روم و قدرت مسیحیت احساس خطر کرد مرکز خلافت را به شام برد، نزدیک امپراطوری بیزانس و روم، برای آن‌که بتواند معناً اوضاع را به دست بگیرد.

به صورت معاویه است. یزید است. ولی دستگاههای دیگر هم دارند کار می‌کنند سرجون مسیحی این مستشار، از زمان معاویه وارد است طرح‌ها را او می‌گرداند. ابن آثال مسیحی سمهائی را که معاویه، به حضرت مجتبی و مالک‌اشتر و دیگران، باید بخوراند، او تصویب می‌کند و تهیه می‌کند عجیب است مطلب.

سرجون مستشار رومی و مسیحی [که] پول از بیت‌المال مسلمانها می‌گیرد [و] جاسوسی برای رومیها می‌کند. پسر پیغمبر را به کشتن می‌دهد - به یزید گفت:

اگر پدرت زنده می‌شد، چون [یزید] جوان بی‌بند و بار و فرومایه‌ئی بود، حتی مطلب مستشارش راهم، درست. حاضر نبود بپذیرد. یک [مقدار] کدورتی با عبیداله زیاد داشت. با همهٔ آن خدماتی که زیادبن ابیه و فرزندش عبیداله [به او کرده بودند]. فقط او را والی بصره نموده یعنی طردش کرده بود. [سپس] گفت: اگر پدرت معاویه زنده بشود و بتو دستوری بدهد، می‌پذیری؟ یزید گفت: آری

گفت: این مکتوب معاویه است. هر وقت بیچاره‌شدی - پیش‌بینی می‌کرد - باید عبیداله زیاد را به کمک خودت بطلبی اوست که می‌تواند تو را نجات بدهد.

این رأی مستشار و یزید [است]. دستور به عبیداله رسید:

به مجرّد رسیدن نامهٔ من بصره را به برادرت عثمان‌بن زیاد واگذار کن و با یک عده‌ئی [از] خصّیصین خودت حرکت کن بیا به طرف کوفه، کوفه را زود ضبط کن هرچه به‌خواهی بتو کمک می‌کنم.

یک عده از سران شیعه‌ای که جمعیتهائی که در بصره داشتند همان صبح گاه به دار آویخت و خودش با یک عده‌ئی از رفقایش، به طرف کوفه حرکت کردند.

از جملهٔ رفقایش شریک‌بن اعور همدانی بود که: پدرش از مخلصین امیرالمؤمنین بود

«همان حارث همدانی است» و خودش هم رفیق عبیداله است و باطناً طرفدار اهل بیت است بین راه هم مریض شد و یک مقداری هم خودش به سنگینی و تمارض بیشتر اظهار کرد برای اینکه عبیدله شاید به واسطهٔ او تأخیر بیاندازد و اباعبدالله قبلاً وارد کوفه بشود و کوفه تسلیم امام بشود.

ولی عبیدالله، اعتنائی باو نکرد و او را در بین راه گذاشت خودش آمد شبانه وارد کوفه شد. چهرهٔ خودش را پوشانده، از کوچه‌ها و خیابانهای کوفه عبور می‌کند. مردم خیال می‌کنند که، پسر پیغمبر آمده است: مرحبا بک یا اباعبدالله. تبریک به او می‌گویند، سرش را پائین انداخته، چیزی نمی‌گوید. جلوی دارالعماره رسید. صدا زد: در را باز کنید! نعمان‌بن بشیر هم خیال کرد که حضرت سیدالشهداء است [که] وارد شده از اون بالای دریچه سرش را بیرون کرد گفت: تو را به پدرت، تو را به کسانت قسم می‌دهم اینجا امانت است، به‌دست من سپرده شده. به جای دیگری وارد بشو. عبیدالله صدا زد: خفه شو در را بازکن، صدای عبیداله بلند شد، مردم شناختند و پراکنده شدند. در دارالعماره را باز کردند، این کیه؟ ده پانزده نفری بیشتر همراهش نیست. یک سی چهل نفری هم از اشراف و سران کوفه، ویک عده از قضات کوفه مثل شریح قاضی و عبدالملک نخعی اینها هم در آنجا جمع هستند. این‌ها کسی را ندارند، کوفه از دست این‌ها[بیرون] رفته همانجا نقشه را طرح کردند که چه باید کرد سران هر محلی را خواست سران دسته‌جات، قضات را به پشتیبانی مردم، با پول فراوانی که در دسترس اینها گذاشته بودند، برانگیخت حالا پولش چه جور نقدبوده نمی‌دانم.

به صورت نقره بوده، اسکناس، دلار، لیره، بوده نمی‌دانم چه بوده. بهرحال برانگیختند پس از این مرحله بود پس از آنی که یک عده سپاهیانی را هم با خودش همراه کرد. فردا حرکت کرد آمد در مسجد کوفه رفت بالای منبر نشست شروع کرد آن خطبه عجیب تهدیدآمیز را خواندن:

من آن آدمی نیستم از این حرفها بترسم، من آن کسی نیستم که بر شتر ناهموار بنشینم و در من تأثیر کند ناهموارها را هموار می‌کنم. شمشیر من، به روی هر کسی است که در مقابل مصالح مردم!! بخواهد به خود بجنبد ولی در کیسه و لطف من، به روی همه کسانی که بنشینند و آرام بگیرند باز است اگر حقوقتان کم است اضافهٔ حقوق به شما می‌دهم. آنها که حقوقشان تأخیر افتاده بیشتر به آنها می‌دهم. یک مقداری تهدید، یک مقداری ارعاب، آمد برگشت.

برگشت در دارالعماره. همیشه هم مردم سستند، ضعفشان است امان از این ضعف؛ تاریخ‌شان، زندگیشان، سوابق مجاهده‌هاشان، جان و مالشان در اثر یک سستی که مجرای تاریخ را تغییر دادند، همه از بین رفت. این کوفه‌ئی که مردمش مجاهد و فاتح دنیای آن روز بودند، به این نکبت تاریخی ناچار شدند. یک اشتباه، یک سستی.

وقتی‌که شریک ابن اعور وارد منزل هانی‌بن عروه شد. مسلم‌بن عقیل سلام‌الله علیه مطلع شد که شریک وارد منزل هانی شده. از منزل مختار منتقل شد به منزل هانی در آنجا شریک مریض شد عبیداله آمد به دیدنش در آنجا شریک به هانی پیشنهاد کرد که عبیداله می‌آید [به] اینجا مسلم در جائی پنهان باشد؛ وقتی با من صحبت می‌کند گردن عبیداله را بزنند. این داستان هم گذشت و مسلم این اقدام را نکرد. و آن مراقب عبیداله هم فهمید. بعدش هم معلوم شد که بعد هم مسلم فرمود: وقتی خواستم بیرون بیایم به یاد گفتهٔ رسول خدا آمدم که فرمود: *الاسلام قید الفتک*:

[اسلام ترور نابهنگام را روا نمی‌دارد].

به روایت دیگر: زن و بچه هانی آمدند، به مسلم‌بن عقیل ملتجی شدند تا اینکه خون این مرد کثیف - در این خانه - ریخته نشود. مقدر خدا، هر چه بود.

عبیداله از این «خطر» جست. ولی دستگاه به نفع او دارد می‌گردد. اشراف کوفه دست و پاشان بازشد، مشغول فعالیت شدند. تا وقتی‌که هانی را، جاسوسها، کارآگاهها، محلش و وضعش را فهمیدند و [پس از گزارش] هانی را گرفتند. و پس از آنی که بردند در آنجا [یعنی دارالعماره] و شهرت پیدا کرد، در شهر، که: هانی را کشته‌اند. مسلم‌ابن عقیل قیام کرد [و] دارالعماره محاصره شد. شعارشان هم «یا منصور امت» بود.

و فرماندهان معین شد. دو مرتبه درهای دارالعماره بسته شد و یک عدهٔ محدودی در دارالعماره محاصره شدند. حالا چه بکنند. این محاصره یک مدتی طول کشید [و] شب شد. قهراً شب یک رعب و وحشتی در [دل] مردم ایجاد می‌کند. از طرف دیگر مبلغین دستگاه عبیداله هم توی مردم افتاده‌اند. [و] از طرفی دیگر یک عده از قضات آمدند بالای بالکن‌ها و بالای بام: مردم، چه خبرست؟ برای چه خودتان را به کشتن می‌دهید؟ قشون از شام اعزام شده. اگر از جهت زندگی‌تان، ناراضی هستید همه جور وسائل زندگی شما، فراهم می‌شود کسی با شما کاری ندارد. مطلبی پیش نیامده آن زن می‌آمد یقهٔ شوهرش را می‌چسبد: به تو چه آقا تو

بیا توی خانه‌ات. آن خواهر، می‌آمد برادرش را می‌گرفت و می‌برد. آن مادر، می‌آمد فرزندش را، آقا، به شماها چه! به شماها چه ربطی دارد! بروید توی خانه‌تان بنشینید. هرچه شد، شد به من چه؟ به توچه؟ همین حرفهائی که امروز، در دنیا هست. نزدیک غروب شد یک عدهٔ انگشت شماری با مسلم باقی ماندند رفت وارد مسجد کوفه شد. نماز مغرب را خواند برگشت عده کمتر شده نماز عشاء را خواند از باب حلّه که خواست خارج بشود:

لم یبغ معه احدا. یک نفر با او نبود ابن مسلم است، مسلم! خوب [آیا] می‌توانست فرارکند؟ همان شبانه. یک شهر نظامی است، یک شهر خطرناک همه برای همین است. بنابر بعضی از روایات: بند اسبش را همینطور چسبیده در کوچه‌های کوفه، سرگردان حرکت می‌کند. بالاخره خسته می‌شود. در یک منزل ایستاده پیر زنی است - فرزند جوانی دارد تازه وارد سیاست شده از این‌طرف و آن‌طرف می‌رود می‌خواهد سری توی سرها بیرون بیآورد - هی می‌آید بیرون، نگاه می‌کند هی برمی‌گردد این مرد را در این‌جا ایستاده می‌بیند. ای مرد این‌جا چه‌کار داری می‌کنی. در خانهٔ من چه می‌کنی؟

گفت: تشنه‌ام.

رفت ظرف آبی آورد آب [را] نوشید ظرف را برگرداند باز [هم] ایستاد گفت: ای مرد! چرا اینجا ایستاده‌ئی؟ - شهر، شهر خطرناکی است. شهر بلوا، شهر غوغا، شهر آشوب است. باز [هم] ایستاد حرفی نزد. زن، اصرار کرد و آخرش گفت: مرد! من راضی نیستم در خانهٔ من بایستی [برو خانه‌ات]

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مسلم گفت: من که خانه ندارم.

تو که هستی؟ برای چی در این شهر آمدی؟

گفت: مردم از من دعوت کرده‌اند؟

باریکلا [احسنت]. یک «زن» روی اهل کوفه را سپید کرد. یک نقطه درخشانی شد، همین خدمتی که کرد. این غریب ما. این نمایندهٔ امام ما این سرور جمعیت و حزب ما را آبرومند، خدمت کرد. مسلم وارد شد. امشب را در منزل این «زن» بود ولی تا صبح مگر می‌خوابید گاهی در حال رکوع، گاهی در حال سجده‌بود، گاهی مشغول خواندن قرآن بود.

فرزندش هم نیمه شب آمد. چون نسبتی داشت با محمدبن اشعث‌بن قیس [متوجه]. آمدورفت - [مادرش] [به] اطاقش [شد]. دید مادرش ناراحت است چه خبر است مادر؟

[آیا] «مهمانی داریم» قسمش داد. بالاخره گفت[و مسلم را معرفی کرد، پسر]: صبح زود برای گرفتن جایزه رفت خبر داد وقتی‌که زن رفت صبحانه برای مسلم ببرد و پذیرائی کند دید غذا نخورده گفت: شما نه دیشب خوابیدید و نه غذائی خوردید. مسلم گفت: آری اندکی خوابم برد. در بین خواب و بیداری قیافه عمویم امیرالمؤمنین آشکارا شد. گفت:

مسلم، چرا این‌قدر متأثری این روز به پایان نمی‌رسد مگر اینکه تو مهمان ما خواهی بود. این روز روز آخر توست.

در همین حین و همین گفتگو بودند که مأمورین اطراف خانه را محاصره کردند. ولی مسلم مگر خودش را می‌بازد این سروصداهای عبیداله زیاد را در مسجد کوفه شنیدید؟ مسلم را هم ببینید. پایان کار عبیداله را هم ببینید.

همین عبیداله با این همه اظهار قدرت، فرق [است] بین قدرت نفسانی با کسی که دیگری باد به آستینش کرده. خیال می‌کند قدرت دارد. دیگری به او قدرت داده است.

یک روزی والی بصره بود. تمام خزائن بصره که ثروت هنگفتی بود. زیر دست عبیداله بود. پنجاه هزار قشون در تحت فرمانش بود. خبر رسید [که] یزید مرد. نه کسی فریادی کشیده، نه شعاری داده. نه شمشیری برق زده گذاشت و فرار کرد.

پولها را برداشت و فرار کرد. که چه فراری، با چه نفرتی! رفت در بین قبائل اطراف بصره منزل مسعودبن عمرو آنجا شبانه وارد شد. خود صاحب‌خانه در خانه نبود. به زنش التماس کرد که: مرا در خانه‌ات جائی بده. زنهم او را برد و در اندرون خانه‌اش جا داد. به این هم اکتفاء نکرد مبادا مردم بفهمند و جایش را بشناسند. لباس عروس این مرد را شبانه پوشید و آن شب را در آنجا مخفی بود. نیمه شب، الاغ کرایه کرد و فرار کرد. این عبیداله بود [و] این مسلم است که خانه‌اش محاصره شده. یک شهر است. یک عده دوستهائی که، یا در زندانها به سر می‌برند، یا سستی و ضعف به خرج داده‌اند و باقی، همه دشمن. ولی وقتی‌که خواست از خانه بیرون بیاید، اول از این زن، عذرخواهی کرد. گفت:

زن، خدا به تو خیر بدهد. این عملت، در پیشگاه خدا مقبول باشد. من از تو ممنونم. پیش از این‌که مردم - [لشگریان] - به خانه بتازند و خانه را مورد اهانت قرار بدهد.

شمشیر را بیرون کشید. در میان کوچه‌های کوفه، خیابانهای کوفه، جنگ در گرفت. ولی یک تن که بیشتر نیست محاصره‌اش می‌کنند. سنگش می‌زنند. دسته‌های نی را آتش می‌زنند، بر

سرش می‌ریزند. این پذیرائی مردم کوفه است! بالاخره دستگیرش می‌کنند با بدنی خسته، خُرد، سروصورت زخم‌خورده. یک طرف صورت، آویخته شده. به طرف دارالعماره می‌برندش. امان از این داستان. ای وای. از پله‌ها. بالابردند زیر بغلش را گرفته‌اند. عبیداله نشسته. مثل یک پلنگ زخم خورده‌ای، به خودش می‌پیچد. تمام اشراف کوفه [در] اطراف نشسته‌اند. مأمورین و جلادها، اطراف مجلس را گرفته‌اند. وارد شد. در یک گوشه‌ئی، نشست گفتگوی مختصری، رد و بدل شد. بعد زیر چشمی به مسلم نگاه تندی کرد گفت:

ویحاً یا مسلم! وای بر تو [ای] مسلم! می‌دانی چه کردی! یک مردمی که آرام بودند. شهری که، سروسامان داشت. آمدی زندگی مردم را به‌هم زدی. برخلاف مصالح عمومی، قیام کردی. اختلال نظم کردی. حالا دارد برایش پرونده‌سازی می‌کند «چنین و چنان کردی» مسلم هم گوش می‌داد سرش را بلند کرد گفت:

انّ اهل هذا الملک یقضنی مردم این شهر، باید قضاوت کنند. مردم این شهر - این محاکمه تاریخی است آقا - مردم این شهر این‌طور قضاوت می‌کنند که تو و پدرت خانه‌های اینها را خراب کردی. مردهای این‌ها را کشتی. زنهای این‌ها را بیوه گذاشتی. بچه‌های این‌ها را یتیم کردی. در مدت این حکومت و ولایتی که داشتی، بر جان و مال و زندگی مردم ابقاء نکردی. صدای نالهٔ این مردم بلند شد تا مکه و مدینه، به گوش ما رسید. ما، آمدیم تا: دست این مردم را بگیریم و از ظلم شما و عمال ظلم نجاتشان بدهیم توئی که عمل می‌کردی در بین اینها «*کنت انت و اباک* تو و پدرت *یصلبین عیونهم*

میلهٔ داغ به چشم مردم می‌کردید. اینها را بالای دارها می‌آویختید.

و تعملون فیهم اعمال القیصر و کسری.

آن نظامات منحط و پست کسرویت و قیصریتی که - که اسلام برای ریشه کن کردن این نظامات آمده بود دو مرتبه زنده کردید. و همان اعمالی‌که کسری‌ها و قیصرها. با توده‌های مردم می‌کردند. این اعمال‌ها را تجدید کردید.

وجئنا لنعمل فیهم باالعدل و الاحسان.

ما آمدیم تا عدل را زنده کنیم. دو مرتبه عبیداله برگشت. چه بگوید گفت:

اما کان یعمل فیهم باالعدل. و انت کنت فی المدینه تشرب الخمر

[این‌ها] از هیچ تهمتی، ابا ندارند. پرونده دارد می‌سازد. گفت: مگر بین آنها به عدل و داد

رفتار نمی‌شد. و تو جوان در مدینه بدمستی می‌کردی. این شد حرف؟

مسلم، گفت: خدا می‌داند که: دروغ است. ما آلودهٔ به این گناهان نیستیم. کسی که شراب می‌خورد، اثر شراب بدمستی است. کیه دارد بدمستی می‌کند؟ آن کسی که با خون و جان مردم بازی می‌کند؛ و این تو هستی.

وقتی این کلمه را گفت، دیگر عبیداله حرفی نزد. چه بگوید؟ در مقابل این منطق. شروع کرد نسبت به امیرالمؤمنین، نسبت به اباعبدالله، نسبت به حضرت مجتبی، ناسزا گفتن. ولی مسلم سرش را پائین انداخت. بعد بکیربن حمران که بین او و مسلم مقابله شده بود و مسلم به شانهٔ او ضربتی زده بود. او را خواست. وقتی که مسلم دید که تصمیم‌نهائی و فرمان‌نهائی برای کشتنش داده است. یک نگاهی به اطراف مجلس کرد گفت:

آیا کسی هست، وصیت مرا گوش بدهد؟

همهٔ اطرافیان، رویشان را از مسلم، برگردانیدند. یک نامردی و پستی نشان دادند که عکس‌العملش، در نفس یک مرد پلید و خونخواری هم بد بود. خود عبیداله، روکرد به این‌ها گفت که چه می‌شد که وصیتش را گوش بدهید. عمرسعد است از خاندان قریش است. به او گفت: چرا وصیتش را گوش نمی‌دهی؟ ببین چه می‌گوید. عمرسعد آمد در کنار مسلم نشست. سه وصیت کرد: این وصیتها شنیدنی است. این تاریخ اسلام است. تاریخ حیات و حرکت اسلامی است به عمرسعد گفت: من سه وصیت دارم. وصیت اولم اینست که من، نامه نوشتم برای اباعبدالله. و به اجتماع و همفکری و همدستی اهل کوفه، آنحضرت را مطلع ساختم و دعوت کردم [که] حرکت کند. می‌دانم الآن در بین راه است. قاصدی بفرست نامه‌ای بفرست که هر جا هست از آنجا برگردد. [و] وصیت دیگرم این است که من در این مدتی که در کوفه بودم برای معونهٔ زندگی شخصی خودم. قرض کردم. الله‌اکبر. کسی که یک مدتی جان و مال و همه چیز مردم، به دست اوست مسلط بر کوفه است.

هفتصد درهم مقروضم برای مخارج شخصی چیزی هم ندارم وقتی مرا کشتند، سپر و زره و شمشیر مرا بفروش و این قرض مرا، ادا کن. وصیت دیگرم اینست که من می‌دانم؛ این دستگاه جنایتکار و خونخوار، از بدن من هم، دست برنمی‌دارد. وقتی مرا کشتند، وصیت می‌کنم به تو، بدنم را از دست مردم بگیر و دفن کن.

بعد زیر بازوهای مسلم را گرفتند، بردند بالای بام بلند دارالعماره مردم اطراف دارند نگاه

می‌کنند ببینند چه می‌گذرد. کار به کجا می‌کشد. نمی‌دانم این وصیتها، تا چه حدی عملی شد. ولی همین قدر می‌دانم که در منزل زرود یا منزل زباله آن دو نفر عربی که وقتی بکاروان نجات ابی‌عبدالله برخوردند، راه را برگرداندند و آن دو نفر بنی‌اسد از آنها پرسیدند و بعد گزارش دادند به این صورت گزارش دادند.

عرض کردند یا اباعبدالله، آن دو نفر عرب این طور گزارش دادند گفتند [که] ما از کوفه بیرون نیامدیم مگر آن‌که دیدیم عبیداله، بر کوفه مسلط شده. مگر اینکه دیدیم بدن هانی و مسلم را، اوباش و اراذل کوفه، به وسیله ریسمانها در میان خیابانها و کوچه‌ها می‌کشیدند.

فان کنت لاتدرین ما الموت فانظری الی هانی فی السوق و ابن‌عقیل لاحول ولا قوه الا بالله العلی العظیم حسبنا الله نعم المولی و نعم الوکیل.

انشاءالله فردا شب هم من مزاحم هستم و با همهٔ خستگی و ناراحتی که از وضع مزاجی هست شاید انشاءالله یک مطالبی که مربوط به وظائف روز است و تکالیف روز ما مسلمانها از جنبه دینی و وظائف ملی چند کلمه‌ای هم فردا شب عرض کنم.

از خداوند توفیق و ترویج می‌طلبم.

الهم انا نسئلک، و ندعوک باسمک العظیم الاعظم الاعز الأجل الاکرم یاالله یاالله...

پروردگارا قلوب ما را به نور ایمان روشن بدار

دلهای ما را در راه خودت ثابت بدار

پروردگارا سلام ما را به این شهدای بزرگ، این شهید عالیقدر برسان، ارواح مقدسه آنان از ما راضی بگردان.

گذشتگان ما را بیامرز

ملت و جامعه ما را از دسائس بیگانگان و عمال بیگانگان حفظ بفرما

صفوف ما را قوی بگردان

به ما توفیق خدمت و توفیق جهاد در راه خودت عنایت بفرما

الهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و...

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲۱ - فلسفه حج

سخنرانی در عید قربان ۱۳۴۴ زندان قصر

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

سخنرانی منتشر نشده‌ای از آیت‌الله طالقانی که در عید قربان سال ۱۳۸۴ (۱۳۴۴) در زندان قصر ایراد کرده است.

این مقاله سخنرانی است که حضرت آیت‌الله المجاهد جناب آقای طالقانی دامت برکاته در عید قربان سال هشتادوچهار بیان فرموده‌اند و به قلم برادر محترم آقای سیدمحمد مهدی جعفری تنظیم و تهیه شده است.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی هدانا لهذا و ماکنا لنهتدی لولا ما هدانا الله. و الصلوة و السلام علی هادی السبیل و قائد الحقّ، محمد و آله المعصومین الطاهرین.

فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعرالحرام، و اذکروه کما هداکم و ان کنتم من قبله لمن الضالین. ثم افیضوا من حیث افاض الناس، و استغرواالله ان الله عفور رحیم. (آیات: ۱۹۸ و ۱۹۹ سوره‌ی بقره).[۱]

عید فطر و قربان از آن جهت که عید منصوص و عمومی مسلمانان است از بزرگترین عیدهای اسلامی است. اهمیّت این دو عید و امتیازشان را بر اعیاد و جشنهای طبیعی یا اعتباری دنیا که به عناوین مختلف برقرار می‌کنند در صحبت سال پیش گفتیم.[۲]

جشنها و عیدهای زیادی در بین ملل جهان مرسوم است که همه قابل توجه می‌باشند، به خصوص که در این روزگار برای تحزیبها، تأسیسها، تحولات، مرامها، جشن گرفته می‌شود، و در دنیای امروز بیش از هر چیز و هر کار مؤثری مانند: «صلح و سلامت، و کشفیات علمی و غیره» عید زائیده می‌شود. چون عید وسیله‌ی تذکار و تنبه است، و از پدیده‌های مؤثر اجتماعی است، لذا هرچه فکر بشر بیشتر پیش برود و وسعت یابد ارزش اجتماع و پیوستگی‌ها هم بیشتر دانسته می‌شود. اجتماعی که امروز در جهان منشاء تحولاتی است، در سابق نبوده است، زیرا در قرون گذاشته افراد یا طبقات منشاء آثار بودند و چون عیدها از وسایل اجتماعی هستند باید اهمیت نسبی آنها بررسی شود و عیدهای مختلف با هم سنجیده شوند، چه بسا جشنهائی که گروهی بخاطر یاد عمل فردی یا روزی، می‌گیرند که در واقع جا دارد بدان

---

۱ - آن گاه که از عرفات کوچ کردید، پس خدا را در مشعرالحرام یادکنید، او را آن سان یاد کنید که شما را راهبری کرده گرچه شما پیش از آن از گمراهان بودید. سپس کوچ کنید از آنجا که همه‌ی مردم کوچ کنند، و خدا را استغفار کنید که خدا است آمرزنده‌ی مهربان.

۲ - به سخنرانی سال گذشته تحت عنوان: «عید قربان - قربانیان راه حق» که ... چاپ شده رجوع شود.

مناسبت عزا بگیرند.

در این بحث - عید فطر و قربان - با همه‌ی اعیاد دنیا مقایسه و امتیاز آن بر همه‌ی اعیاد اجتماعی و شخصی بررسی می‌شود.

روز دهم ذیحجه برای همه‌ی مسلمانان جهان عید است، برای این منظور که در این دنیای پرجنجال، اجتماعی در گوشه‌ای از جهان فراهم شده است که یک قسمت برای انجام عبادت حج است، عبادتی که وظیفه‌ی دینی افراد می‌باشد. نزدیکی به حق و قرب بخدا و انجام این تکلیف مهمّ است. و از طرفی هم باید این اجتماع در مکه، و اطراف آن، و منظره‌ی آن را در نظر گرفت و هم وضع دنیای امروز را، مهم‌ترین مطلبی که امروز مورد بحث مصلحین و خیراندیشان جهان - نه جنگ افروزان و مفسدان - می‌باشد: تفاهم بین مردم دنیا است، زیرا اختلافات و جنگهای ناشی از آن که موجب همه‌ی نابسامانی‌ها و محرومیتها و نابودیها می‌گردد، نتیجه‌ی عدم تفاهم می‌باشد. تفاهم میان ملل مختلف خود یکی از فلسفه‌های مهم و قابل توجه حج است که بطریق ذیل عمل می‌شود:

فلسفه‌ی حج، قربانی‌کردن، و لباس احرام پوشیدن:

چون انسان خودش را نمی‌شناسد، خود را فراموش کرده و هر چیزی را که به وی تعلق گرفت آنرا جزو خود می‌پندارد، همینکه لباس نوی به تن خود دید، خویشتن را گم می‌کند، انسان از این جهت به قدری بیچاره است که لباس هم او را مغرور می‌کند و می‌فریبد، لباسی که مواد آن از گیاه و حیوان فراهم شده و دیگران بافته و خیاط دوخته است، همین که بر تن خود آراست گمان می‌کند بر شخصیتش افزوده شده، انسان در خانه‌ی نوی هم که ساخته و می‌نشیند خود را عوض شده می‌بیند، پول و مقام هم بیش از هر چیز انسان را از حقیقت خویشتن بی‌خبر می‌کند. آیا مکتبهای کنونی جهان می‌توانند این اشتباه را از سر انسان بیرون و این بیماری و انحراف را علاج کنند؟، اگر انسانی به ارزش و شخصیت خود پی برد، و مردم دنیا دارای چنین رشدی شدند، آنگاه بسیاری از مشکلات فردی و اجتماعی حل می‌شود و استعدادها بیدار می‌گردد.

مهمترین مقصد حج یافتن چنین شخصیت و ایجاد رابطه میان خود، و خدا، و خلق، و از بین بردن این‌گونه اشتباهات و انحرافات است، سرتاسر اعمال و احکام آن تربیت است.

امروز سعی دنیا بر این است که همهی مردم راگرد یکدیگر جمع کند تا خواستههای هم را درک کنند و مقاصد یکدیگر را بفهمند، در این راه بسیار کوشش میشود ولی کوششها به جائی نمیرسد. کدام قدرت میتواند مردم را با روحیهها و اوضاع و احوال مختلف در یک سرزمین جمع کند که به هم برتری نفروشند، و امتیازی بر یکدیگر نداشته باشند؟ با یک لباس و یک زبان - که اختلاف هر دو منشاء اختلاف و سوء تفاهم است - همه را به اعمال و دستورات واحدی دعوت کند.

احکام حج:

همینکه سر مرز آن رسیدی میگوید: لباست را بکن، تا وجه تمیز از بین برود و با یک زبان که همان زبان فطرت و انسانیّت است گرد هم آئید. حتی دوختن لباس هم که باز ممکن است اختلاف و امتیازی ایجاد کند ممنوع است.

با یک شعار عمومی: «*اَللهُ اکبر، لَبَّیکَ: داعِیَ اللهِ*» که منادی باطنی و ندای وجدانی و ندای فطرت بشر است و قرنها پیش از دهان ابراهیم خارج شد و با زبان نبوت و آزادیبخش و عمل، ندا در داد: «بیائید بتها را بشکنیم، و همه به فطرت انسانی برگردیم و بسوی خدای واحد روی آریم، انعکاس دعوت ابراهیم است که حاجیان بانگ برمیدارند و جواب میدهند: *لبیک داعی الله:*

بدون هیچ تبلیغات دامنهدار و با سرمایهی خود و بدون اکراه و اجباری همه بدان سرزمین رومیآورند: *یَأتینَ من کل فج عمیق* ... تاکنون که مردم دنیا با هم نزدیک نبودند، و از هم بیخبر بودند احساس نمیشد که اجتماع چه آثاری دارد و چگونه منشاء تحولات میگردد، ولی امروز فهمیده میشود: این عید، و حرکت فکری و وجدانی بشریت است. کسانیکه بدانجا میروند فکر و مغزشان کمتر از فکر سطحی درس خواندههای مغرور به معلومات ناقص نیست، استعداد ذاتی آنها کمتر از کسانی که در کاخهای ریاست خود نشسته و سرنوشت ملل دیگر را تعیین میکنند، نیست، اینها خودباختهی تبلیغات دروغین دنیا نیستند؟

فاذا افضتم من عرفات ... عرفات یعنی شناسائیها: شناسائی خدا، شناسائی خود، شناسائی حق درک تفاهم و مفاهیم و مفاهیم یکدیگر.

اینها همهی آرایشها و پیرایهها را کنار گذاشتهاند تا خود و آفرینندهی خود و حقوق

همدیگر را بشناسند، آنجا الهام‌بخش مراتب عرفان بر حسب استعدادها می‌باشد، دعای مفصل عرفه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام، بیان کامل و جامعی از تجلی و ظهور صفات خداوند در سراسر عالم و حقائق معارف و عرفان است، کسانی که در قید انواع عبودیت‌ها گرفتارند، چگونه می‌توانند این چکیده‌ی حقائق و افکار عرفانی عالی را درک کنند؟! قرن‌ها است که خداپرستان گروه گروه از همه‌ی علاقه‌ها: از زن و بچه و همه چیز خود می‌گذرند، و با خرجهائی که می‌کنند و زحمتهائی که متحمل می‌شوند، در آن بیابان خشک لم یزرع جمع می‌شوند، این قدرت ایمان و جاذبه‌ی حق است که آنان را بدان سو می‌کشاند و چنین اجتماع پاک و نورانی‌ای تشکیل می‌دهد، آیا سزاوار نیست برای چنین فکر و اجتماعی همه با هم جشن بگیریم و خدا را یاد کنیم و آن مجتمع حق را درنظر آریم و با آنها همصدا شویم و این روز را عید بنامیم؟ راستی اگر باید برای انسان عیدی باشد بالاتر از چنین روزی نیست که فطرت انسانی و معرفت، و اجتماعی پاک در آن ظاهر می‌شود و در همه‌ی شؤن حیاتی اثر می‌گذارند.

در این آیه سه بار لغت «افاضه» ذکر شده:

۱ - *فاذا افضتم من عرفات...*

۲ - و ۳ - *ثم افیضوا من حیث افاض الناس:*

فیضان سرازیرشدن آب و سیل بسیار است، یعنی مانند سیل و آب، از عرفات به حرکت درآمدید، گویا با اجتماع حاجیان در عرفات و از میان‌رفتن امتیازات و جدائی‌ها، به صورت یک واحد متحرک درمی‌آیند، چون فطرت بشری که همان فطرت حق‌پرستی است یکی است، محیط و عوارض و مشخصات است که همه را از هم جدا و گریزان کرده، و همین که فوارق از میان رفت به وحدت می‌گرایند و دارای یک فکر و یک هدف و یک قدرت و یک رنگ می‌گردند: «*فاذا افضتم من عرفات*».

امتیازجوئی که از آثار محیط‌ها و مجتمع‌های منحط بشری است و خصلت و خوی بعضی مردم گردیده ممکن است در عرصه‌ی عرفات که عرصه‌ی ظهور توحید فکری و عملی و وحدت بشریت است ظهور کند، چنانکه می‌گویند قریش که خود را طبقه‌ی ممتاز می‌دانست، با مردم بسوی مشعر روی نمی‌آورد، چه بسا از جهت محل سکونت، یا حرکت، یا زمان حرکت، از عامه‌ی مردم فاصله می‌گرفت، به این جهت در آخر آیه‌ی شریفه هم قدمی و

هم‌آهنگی با مردم را به صورت امر و حکم بیان فرموده: «*ثم افیضوا من حیث افاض الناس*».

بعد از حرکت از عرفات با وحدت نیّت، و فکر و توقف در مشعر، روز عید باید حاجی به منی آید. یکی از وظایف مهم، سنگباران کردن جمرات است، که محل بتها، یا وسوسه‌های اضطراب‌انگیز شیطانی بوده. لاقل هر حاجی هفت سنگ باید به آن پایه و اثر باقیمانده‌ی بنای شرک و شیطنت بزند، و تا نیمه روز، آن جمرات در زیر سنگ و ریگ پنهان شده و دفن می‌شود. راستی مگر جز، با هم دستی و هم فکری می‌شود «طاغوتها» و سرکشها و شیطانها را از سر راه تکامل بشری برداشت؟ و تا آنها و باقیمانده‌ی آثار فکری و عملیشان پا بر جا است، ممکن نیست فکر و اراده‌ی مردم پیش رفته و استعدادها بیدار و فعال گردد! اگر همدستی و همفکری در میان مردم بود گرچه هیچ گونه سلاحی نداشتند، می‌توانند با «ریگ» و «سنگ» سرکشان راکه مردم را به عبودیت و بندگی خود می‌خوانند از سر راه بردارند و در میان شنها دفن کنند.

در عرفات نخست باید وحدت و معرفت حاصل شده و در مشعرالحرام شعور به حرمات و حقوق بیدار گردد، و در منی بتها سنگباران شوند، سپس آماده شدن برای هرگونه فداکاری و قربانی‌دادن و قربانی‌کردن در راه خدا پیش می‌آید و حیوانات مورد علاقه به عنوان قربانی ذبح می‌کنند. آخرین مرحله‌ی فداکاری کشته‌شدن است، و از آن بالاتر این است که انسان بچه‌ی خودش را فداکند. و از همه بالاتر این است که انسان فرزند دلبندش را بدست خودش فداکند، این همان کار ابراهیم در همین سرزمین بوده که خود و فرزندش برای چنین فداکاری از هر جهت آماده شدند.

ابراهیم خلیل ندای توحید که همان ندای آزادی بشر از بندهای بندگی غیرخدا است، از کنار همین خانه سرداد و دعوت به حج و قربانی را اعلام کرد و پرچم حق و جهاد در راه آنرا برافراشت، قرنها گذشت و ملل و اقوام آمدند و رفتند و شرک و بت‌پرستی و ظلم و طغیان جهان را تاریک کرد تا در کنار همین خانه و مکان‌ها و مناسک الهام‌بخشش، خاتم پیمبران برخاست، و ندای توحید و جهاد با شرک و پرستش غیرخدا و مبارزه‌ی با طغیان و دعوت به اسلام را با همه‌ی احکام و قوانینش، به جهان واژگون بشر رساند. پس از آن حضرت، همین که جاهلیت با کفر و شرک و طغیانش در زیر نقاب اسلام روی آورد، فرزند عزیزش حسین‌بن

علی علیه‌السلام که وارث جد اعلایش ابراهیم خلیل و وحی، و جهاد جدش رسول خدا و پدرش علی بود برای به ثمررساندن مقاصد نیاکانش در کنار همین خانه در روزهای حج، در سال شصت هجری، قیام کرد، تا حج و قربانی را به صورت حقیقی خود بنمایاند و «بدل» را به اصل و تمرین را به عمل برگرداند، و سنگ را به سلاح جنگ و گوسفند را به قربانی کردن عزیزان و فرزندان تبدیل کند.

خطابه «که مانند اعلامیه‌ای در شب حرکت به سوی عراق ایراد فرمود و در سال گذشته بیان شد» و بیانات آن حضرت در آغاز حرکت از مکه و بین راه و نزدیک قربانگاه کربلا و شب و روز عاشورا، و عمل و حرکتش در ایام حج، همه بیان و اعلام همین است که چون همه چیز مردم و مسلمانان در معرض یورش فرد یا افرادی قرارگرفت، و حتی سرنوشت مسلمانان به دست کسی چون یزید افتاده است باید همه حج را بدل به عمره، و جامه‌ی احرام را بدل به لباس جنگ، و به جای قربانیان «منی» در صحنه‌ی کارزار قربانی دهند.

در روزهائی که سیدالشهداء آماده‌ی حرکت به سوی عراق میشد، اولین کسی که پیشرو قربانیان راه خدا شد مسلم بود، مسلم به تمام معنا و لفظ، وارث و مورد دعای ابراهیم بود که در هنگام ساختمان کعبه می‌گفت:

«رَبَّنا واجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ فی ذُرِّیَّتِنا» چنان تسلیم فرمان امام و مشیت خدا بود که یک تنه به شهری روی آورد که دشمن با همه‌ی قوای خود بر آن مسلط بود و دوستان در پراکندگی و اختفاء به سر می‌بردند. روزیکه او را تنها گذاردند نه تسلیم شد و نه راه فرار پیش گرفت، صبح که خانه را محاصره کردند شمشیرش را محکم بست،و از زن میزبانش عذرخواست و پیش از آن‌که به خانه هجوم آرند از آن خانه بیرون آمد، و یک تنه دفاع می‌کرد و می‌جنگید و رجز می‌خواند:

اَقْسَمْتُ لااَقْتُلُ اِلّااُحُرّاً　　وَ اِنْ رَأَیْتُ الْمَوْتَ شَیْئاً نُکْراً
کُلُّ امْرِءٍ یَوْماً مُلاقٍ شَرّاً　　اَوْیَخْلُطُ الْبارِدُ سُخْناً مُرّاً
رُدَّ شُعاعُ النَّفْسِ فَاسْتَقَرّا　　اَخافُ اَنْ اُکَذَّبَ اَوْ اُغَرّا.

من سوگند یادکرده و پیمان بسته‌ام که جز آزاد کشته نشوم، مرگ من باید مرگی آزادانه باشد، گرچه مرگ را امری ناشناس و هراسناک می‌نگرم هر مرد و زنی باشد روبرو می‌شود و آنرا ملاقات می‌کند، و سرد و گوارا، به گرم و زهرآگین آمیخته می‌شود. شعاع و پرتو قوای

نفس برگشت، و استقرار یافته. فقط از آن نگرانم که تکذیب یا فریفته شوم.

مسلم در این رجز که در گرماگرم جنگ می‌خواند و ضربه‌های شمشیر و نیزه و سنگ از هر سو بر پیکرش وارد می‌شد، می‌گوید: «باید آزاد و آزاد مرد کشته شوم و مرد همیشه مواجه با حوادث است و نباید از هیچ حادثه و مصیبتی در راه حق روی گرداند و با همه‌ی مصائب پراکنده و ضربات پی‌درپی، قوای روحی و فکری من نیرومند و ثابت است، از کشته‌شدن و مصائب نمی‌هراسم، آنچه از آن هراسناکم این است که: دعوتم تکذیب شود، یا فریفته شوم.»

پس از آن‌که سراپا مجروح شد دستگیرش کرده و به سوی دارالاماره‌اش بردند. پس از ورود در قصر ظلم و بیدادگری، و گفتگوهائی که با عبیداله جبّار و عمرسعد منافق، به جان آمد، عبیداله با چند جمله مسلم را محاکمه کرد، محاکمه‌ای که مانند محاکمات جباران دنیاکه خودشان هم قاضی، و هم مدعی، و هم مجری هستند، بود. و خود فرمان کشتنش را داد.(۱)

مردم در اطراف دارالاماره منتظر سرنوشت مسلم بودند که ناگاه چهره‌ی مسلم در بالای بام بلند دارالاماره نمایان شد، طولی نکشید که بدن بی‌سر او از بالا در مقابل چشم مردم بزمین افتاد. این اولین خونی بود که از آل هاشم، به دیوارهای کاخ ظلم جاری شد و آنرا تزئین کرد.

السلام و الصلوة علیک ایها الشهید المظلوم، المجاهد فی سبیل الله.

---

۱ - در این محاکمه یک طرف، عبیداله خونخوار و مغرور به فتح و پشتیبانی یزید بود، که در صدر مجلس با خشم و غرور نشسته بود، طرف دیگر مسلم مجروح و دست بسته بود. حاضرین اشراف و سپاهیانی بودند که دین و شرافت و وجدان و همه‌ی مواهب انسانی خود را به عبیداله و اربابش فروخته بودند. خلاصه‌ی این محاکمه نظامی و کوتاه، و بدون حق دفاع چنانکه مورخین ضبط کرده‌اند چنین بوده:

عبیداله خشم آلود و زیر چشم به مسلم نگاه می‌کند.

- مسلم وای بر تو در شهری واردشدی آرام، که مردمش جمع بودند، آرامش آن را برهم زدی و مردم را متفرق کردی، و سلب آسایش عمومی نمودی!

مسلم - اهل این شهر چنین می‌اندیشند که پدر تو، و تو، و همدستان شما اخیار آنها را با زجر و شکنجه می‌کشتند، و اشرار را بر مردم مسلط می‌کردند، و در میان آنها مانند کسری و قیصر حکومت و رفتار می‌کردند، ما آمدیم ستمکاری را از میان برداریم و حق و عدل را برقرار و برپا داریم.

عبیداله - خشمگین‌تر - مگر در میان اینها حق و عدل اجرا نمی‌شد آن وقتی که تو در مدینه ...

مسلم - خدا می‌داند که تو دروغ می‌گوئی و افترا می‌بندی، آن کسی که دستش به خون مردم آلوده است و در خون مردم غوطه می‌خورد، شراب می‌خورد.

- عبیداله اندکی سکوت کرده و سربرداشت و شروع کرد نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و عقیل و مسلم، ناسزاگفتن، آنگاه به یکی از جلّادان خود (بکیربن حمران) اشاره کرد تا مسلم را گردن زند.

این چنین عبیداله به تنهائی مسلم را به اتهام «قیام علیه امنیت عمومی و مصالح عالیه‌ی مملکتی!» در چند دقیقه، خود محاکمه، و خود محکوم و سپس امر به کشتن او داد! اللهم العنه و اشباهه و اتباعه، لعناً و بیلا، عذّبهم عذاباً الیماً.

۲۲ - ترجمه بخشی از الابطال

دربارهٔ پیامبر اکرم (ص)

نقل از مجله دانش آموز (از نشریات کانون اسلام)

شماره نهم و دهم - شهریورماه ۱۳۲۱

صفحه ۲۸-۳۰

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ترجمه بخشی از الابطال دانشمند بزرگ

«توماس کارلیل»[۱]

امروز دیگر بر هر فرد متمدن از پسران این عصر بزرگترین ننگ است که گفتار

---

۱ - دانشمند بزرگ کارلیل در چهارم تشترین ۱۷۹۵ متولد شده و این تاریخ مطابق است با چهار ماه پیش از نهضت ناپلئون برآن جنگ بزرگ، هشتادوشش سال زندگی کرده که بخشی از عمرش مصروف اشتغال به تحصیل و مطالعه بوده و بخش بیشتر آن مشغول تألیف و تصنیف کتاب‌های تاریخی، فلسفی، اخلاقی، مواعظ، ترجمه، بوده.

مهمترین مؤلفات این دانشمند همین کتاب قهرمانان، کتاب انقلاب فرانسه، کتاب گذشته و حاظر، کتاب ساتورزارتوس، یا فلسفه ملاس، کتاب سیره کرومول، تاریخ فردریک پادشاه پروس، است.

این کتاب قهرمانان رسیدگی شخصیتهای برجسته جهان است که به صورتها و اطوار گوناگون ظاهر شده و چگونه مردم هر عصر در پیشگاه جلال آنها سر فرود آورده و با چه دیده به آنها می‌نگریستند، چه کارهای بزرگی از خود ظاهر ساختند، در این کتاب دانشمند بزرگ چنان با نظر ثاقب خود از پشت پرده‌های ظواهر اعماق فکر و روح و فضائل خلقی این بزرگان را بررسی نموده که گویا در تمام اطوار فکری و انقلاب‌های درونی با آنها همراه بوده، و این خود دلیل بر اوج فکر و مقام شامخ روح او است، و بالاخره ثابت نموده که سر سلسلهٔ فصول مهم تاریخی و روابط علل و معلول در انقلابات و کمالات و معارف همین قهرمانان بزرگند، و از این جهت کتابی بی‌نظیر و اثر فکری عمیق است.

قطعه بسیار مهم و حسّاس این کتاب بخشی است که دربارهٔ برگزیدهٔ جهان پیمبر آخر زمان محمّدمصطفی ﷺ است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

پیش از طلوع این کتاب رسول مکرم هدف قلمها و زبانهای متعصبین و کشیش‌های بازی‌گر غرب خصوص مردم قرن ۱۸ که قرن ولتر و قرن الحاد و کفر است می‌بود، طلوع این کتاب است آقای نویسندگان راکه آتش کینه و بغض در دل مردم می‌افروختند فلج کرد و نوشتهاشان به سبب رسوائی و فضاحت خودشان گردید. «تبت یدا ابی لهب و تب ما اغنی عنه ماله و ما کسب» و تاریکی شبهات و شکوکی که بازیگران بازیگران غرب درباره اسلام برانگیخته بودند برطرف کرد.

چون شهاب ثاقب اوهام شیاطین راکه در حول آسمان افکار رصد کرده بودند محترق نمود.

ریتشتار دژازبیت، می‌گوید وقتی که کارلیل مقالهٔ خود را درباره اسلام نوشت که در آن از محمد ﷺ دفاع می‌کرد و در پیش روی او پیکار می‌نمود، هر بیهوده‌سرائی که دستش را به عرض محمد ﷺ گشوده بود. دستش بسته و فلج گردید، و هر ناسزاگوئی که بر این کتاب درخشان مطلع گردید تیرهایش به گلوگاه خود برگشت، تا آن که شرف پیمبر ﷺ به فضل این دانشمند بزرگ در این سرزمین از هر جهت از این مردم خلاص شد، پس بر غیرتمندان و سران مسلمین است که همگی این یدبیضاء و این خدمت درخشان را از این قهرمان بزرگ قدردانی و شکرگزاری کنند. و به جان خودم اگر مجسمهٔ این مرد را در تمام مأذنه‌های مسلمین نصب کنند و به اسم او دیوار مساجد و منبرهای خطابه را زینت کنند هنوز حقّش را چنان که باید اداء نکرده‌اند.

پس از طلوع این کتاب و مانند آن و ظهور سیدبزرگوار نابغه اسلام سیدجمال‌الدین دویست میلیون افزوده شده و بحمدالله روز بروز رو به افزایش است.

بی‌هوده‌سرایانی که دین اسلام را ساختگی و محمدﷺ را اهل فریب و تزویر می‌دانند بپذیرند، و زمانی رسیده که با انتشار این گونه گفته‌های شرم‌آور پست بجنگیم.

چه، رسالتی که این رسول برگزیده به عالم رساند مدّت دوازده قرن است که چراغ فروزان برای دویست میلیون مردم است، چه مردمی مانند ما، همان خداوندی که آنها را آفریده، آیا می‌توان هیچ فردی از شما باور کند و بپذیرد که رسالتی که میلیونها مردم بی‌حد و حصر به آن زندگی کرده و بالای آن جان داده‌اند دروغ و فریب باشد؟ امّا من هیچ‌گاه چنین رأی را نمی‌توانم بپذیرم، و اگر دروغ و فریب به این اندازه نزد خلق خدا رائج شود و این‌گونه مورد استقبال و تصدیق واقع گردد پس مردم جز مشتی ابله و دیوانهٔ نیستند، و سراسر زندگی جز پستی و بیهودگی و گمراهی نیست همان بهتر که چنین زندگی به وجود نمی‌آمد،

ای وای، چه قدر جای تأسف است، چه اندازه این گمان زشت است، به چه حد صاحبان آن ضعیفند، فقط باید به نظر دلسوزی و رحمت به آنها گریست و به حالشان گریست،

- سپس بر کسانی که در علم به حقایق وجود می‌خواهند به مقامی برسند حتم است که گفته‌های این مردم سفیه را ابداً تصدیق نکنند، چه این گفته‌ها آثار دوره‌های کفر و عصرهای بی‌دینی و الحاد است، و چنین گفته‌ها دلیل است بر پلیدی دلها، و تباهی نیّتها، و مردن روح‌ها در راه زندگی بدنها، شاید جهان هنوز رائی به این شومی و کفری بخود ندیده.

- گروه برادران!!! آیا هیچ دیده یا شنیده‌اید که مرد دروغ‌گوئی دینی پدید آرد و آن را در میان مردم به آبرومندی بتواند رواج دهد،

شگفتا، به خدا سوگند، مرد دروغ‌گو نمی‌تواند خانهٔ از آجر بر پا نماید، چه اگر به خصوصیات گچ و آهک و گل و مانند آنها آگاه نباشد آن که بنا می‌کند خانهٔ نیست فقط تلی از خاک و تودهٔ از مواد مختلط است، بلی، چنین بناء لایق آن نیست که دوازده قرن بر پایهٔ خود استوار بماند و همیشه دویست میلیون نفوس در آن زیست نمایند،

بلکه سزاوار همانست که چنان ارکان آن منهدم گردد و بنایش از هم فروریزد که توگوئی هیچ به وجود نیامده، من این را به خوبی درک می‌کنم که بر هر شخص لازم ست در همهٔ امور طبق قوانین طبیعت مشی کند، والا طبیعت از اجابت مطلوبش سرپیچ و از رساندن به مقصدش خود داراست،

دروغ است به خداوند آنچه این کافران اشاعه می‌دهند اگرچه آن را به صورتی درآورده

که خود حقّش گمان کرده‌اند، و باطل و بی‌هوده است و گرچه چنان آرایش کرده که خود راستش پنداشته‌اند، به خدا رنج و مصیبت است که امتها را مردمی دروغ‌گو به این گمراهی‌ها بفریبند، و به این بیهوده گرایی‌ها بر آنها سیادت کنند، این دروغ‌ها، این فریب‌ها، همان‌طور که تذکر داده‌ام مانند ورق‌های مالی (ورق‌های گناه‌بخشی) ساختگی است که مردم دروغ‌گو آن را به حیله با دست گناهکار خود ساخته و برون داده و آثار شوم و مصیبتش به دیگران برگشته و خود آنها برکنار مانده، به نیاکانتان سوگند، چه مصیبتی، مصیبتی مانند انقلاب فرانسه و نظیر آن از فتنه‌ها و رنج‌ها، انقلاب و شورشی که با صدای بلند فریاد زند.

«این ورق‌ها دروغ و ساختگی است» س . م طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲۳ - مبعث

نخستین روز انقلاب فکری و اخلاقی

مقاله منتشره در سال ۱۳۳۹ شمسی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مبعث

وحی غار حراء

نخستین روز انقلاب فکری و اخلاقی

نوری که از غار حراء طالع شد آفاق تاریک جهان را برای همیشه روشن نمود و ملل جهان به حسب استعداد خود در پرتو هدایتش به راه افتاده و مشمول برکات آن شدند، پس تبریک در حقیقت شایسته این روز است.

سیدمحمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم‌الله الرحمن الرحیم

قد جائکم من الله نور و کتاب مبین، یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم

سورهٔ پنجم آیه ۱۹

از جانب خداوند شما را نور و دستوری بیان‌کننده آمد، کسانی که خوشنودی خدای را پیروی کنند آنها را به راههای صلح و سلامتی هدایتشان می‌کند و آنها را از تاریکی‌های دیجور به سوی عالم نور به اذن پروردگار خارج می‌سازد و پیوسته پیش می‌برد، و به راه راست هدایتشان می‌نماید.

روز مبعث نوری از افق غار حراء طلوع کرد که برای همیشه جهان تاریک را روشن و نقشه زندگی را آشکار کرده کاروان گمراه و وحشت‌زده بشر را به راههای صلح و امنیت هدایت نمود، مردمی راکه در تاریکی عقاید باطل و بی‌خبری و شهوات تاریک به سر می‌بردند به سوی عالم نور به راه انداخت با توجهی به سلسلهٔ ارتباط حوادث جنبش‌های فکری و روحی و اجتماعی را مرتبط به این روز می‌یابیم آنچه از عقاید صحیح و فضائل ثابت و افکار و صنایع تا صورت تمدن علمی امروز جهان از این روز سرچشمه می‌گیرد، پایهٔ ایمان صحیح به مبدء و معاد و معرفی پیمبران و بالابردن مقام آنان از آن روز شروع شد، تنظیم نقشهٔ سعادت بشر و برنامهٔ زندگی از آن روز طرح گردید خلاصه موجی از هدایت و علم و فکر در آنروز از دامنهٔ کوه‌های مکه و از درون غار حراء سرازیر شد که نخست حرکت عرب شرق و غرب را به جنبش آورد، امواج این دریای نور از طریق روم و اسپانیا اروپای تاریک را فراگرفت و در چشمهای خواب آلود و به تاریکی آموخته مردمان مغرب زمین دوید تا آنها را بیدار کرده به حرکت آورد و همی پیش می‌رود تا دنیای علم را به عالم امن و ایمان برساند ***ولو کره المشرکون***

پس عید مبعث نخست عید مسلمانان است که واسطهٔ رساندن نـدای بـعثت مـی‌باشند و درثانی عید جهانیان است.

محیط اعتقادی و اجتماعی عرب

پس از بناء خانهٔ کعبه به دست ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل و اعراب ساکن مکه و پیرامون آن [که] بر دین ابراهیم و خداپرست بودند ولی رفته‌رفته به واسطهٔ دورشدن از عقیده توحید و تأثیر ملل دیگر و عوامل تقلید و توارث، شرک و بت‌پرستی در سراسر جزیرةالعرب شایع شد و خانهٔ ابراهیم مرکز چند صد بت گردید که هریک منتسب به قبیله و تیره‌ای بود و در میان قبایل هم بت‌هائی به نام‌های مخصوص برپا بود که در برابر آنها سجده می‌کردند و عرض حاجت نزد آنها می‌بردند و سعادت و رفع بلا را از آنها می‌خواستند.

در قسمتهای غربی و جنوبی مسیحیت به واسطهٔ تقویت دولت روم راه یافته بود و در یمن و اطراف آن و بعضی از قسمتهای مرکزی و عراق یهودیت به دست امپراطوری ایران تقویت می‌شد. عرب بواسطهٔ زندگی آزاد و خود سر صحرائی از تعلیم و تربیت و فشارها و محدویت قوانین دور میزیست اخلاقش بی‌حد زبر و ناهموار بـود و در خـونخواری و کـینه‌جوئی و غارتگری و بی‌باکی در دنیای آنروز کمتر نظیر داشت، ولی این خوی زشت وحشتناک که خواب از چشم عرب برده و پیوسته باید رفیق هوشیار، رفیق و همسایه بیدار همسایه باشد با فضیلت بخشش و غیرت و پناه‌دادن مظلوم و دفاع از همپیمان آمیخته بود.

عرب از علوم و معارف آن روز دنیای شرق و غرب بواسطهٔ فاصله بیابانهای شن‌زار و زندگی قبیله گی یکسره بی‌خبر بود، سواد و خط جز اندکی در اطراف جزیره کـه مـجاور مرزهای ایران و روم بود وجود نداشت، مرجع علمی کاهنها و ساحران بودند که از اوضاع جهان و اخبار گذشتگان اوهامی را منتشر می‌کردند.

عرب از تشکیلات اجتماعی و قوانین مدنی و حکومت مرکزی بهرهٔ نداشت زندگی وی روی اصول قبیله گی و نژادی بود که سران قبیله و شیوخ مرجع امور بودند و روی همین زمینه روزبروز اختلافات قبیله گی توسعه می‌یافت و افتخارات میراثی در قبایل راسختر می‌گردید و خوی خودپرستی و خودخواهی که اثر آن جنگها و خونریزیهای متوالی بود ریشه می‌دواند و از سخنان و اشعارشان آتش جنگ و خونریزی می‌بارید.

پیش از بعثت پیغمبر اکرم ﷺ هرچه در این بیابان وسیع وحشتناک نظر می‌کردید جز برق شمشیر و نیزه و گودالهای خون و جز حماسه‌سرائی و جنگجوئی نمی‌دیدید ولی با این بی‌خبری و جهل و پراکندگی، به واسطهٔ هوش سرشار و فطرت ناآلودهٔ و اراده قوی و فضائل خلقی برای درک امور معنوی و تربیت اخلاقی و اصول اجتماعی مستعد بود.

یکی از نویسندگان دانشمند می‌گوید: عرب مانند چوب خشک آماده شعله‌ای بود تا محترق شود و آن شعله از پرتو روح مقدس پیغمبر اکرم ﷺ برخاست.

محیط اجتماعی و اعتقادی جهان

پیش از بعثت سراسر اروپای غربی در شرک و اوهام باطل به سر می‌برد و از توحید و تعالیم پیغمبران در آن نواحی خبری نبود. قسمتهای شرقی اروپا دربارهٔ حقیقت و شخصیت مسیح و موضوع مبهم عقیده تثلیث و اسرار اقانیم دچار کشمکش‌های سخت بود و تعصب‌های سران کنیسه برای حفظ مقام و شخصیت و منافع خود خصوص رقابت میان کنیسه رم و قسطنطنیه مردم را گیج کرده و رشتهٔ امور را گسیخته بود.

سرزمین مغرب از جهت وضع اجتماعی وحشتناک‌ترین دوره‌های تاریخی خود را به سر می‌برد. در همین سرزمینی که امروز سرزمین تمدن و علم و صنعت و برق است در آن زمان تاریک جز برق شمشیر و نیزه دیده نمی‌شد، قبایل آریائی که مانند سیل به اروپا سرازیر شده بودند در اسپانیا و فرانسه سرگرم تاخت و تاز بودند، در میان خانواده‌های سلطنت طلب فرانسه شدیدترین خونریزیها به راه افتاده بود، قبائل نیم برهنه انگلوساکسونها در همین سرزمین انگلستان با شمشیر و نیزه و تبر جنگل درندگان را نمایش می‌دادند بلکه با اعمال خود سباع و وحوش را آبرومند کرده بودند.

ایتالیا نام با عظمت رم را از دست داده و بواسطهٔ اختلافات و کشمکش‌هائی که بین سران سیاست و دین برپا شده بود از اطراف رو به تلاشی می‌رفت و فقط به صورت مرکز مسیحیت و گناه بخشی و تقلید عقاید تثلیث درآمده بود. یونان که سالیان دراز مرکز علم و تمدن جهان بود فروغ علم و تمدنش رو به خاموشی بود و خاکستر جهل و خمودی روی آن را می‌پوشاند، در اروپای شرقی مانند دریای طوفانی امواج فتنه و خونریزی پی‌درپی بالا می‌آمد و روی هم با جوش و خروش می‌غلطید، در آن سرزمین برای کشتی زندگی و سعادت بشر ساحل نجاتی

به نظر نمی‌رسید، امواجی از طوائف مختلف و سوئد و نروژیها و دانمارکیها و قبایل مکدونیا و لومباردیا و ایطالیا پیوسته به هم می‌خورد و جزر و مدهای بیمناکی ایجاد می‌نمود. قبایل اتراک از آسیای صغیر برخاستند و مانند سیل باروهای قسطنطنیه و یونان را محاصره نمودند و طوفانی بر این دریای خروشان می‌افزودند. علاوه بر همه جنگهای مستمری که میان شرق و غرب یعنی روم و ایران بود قوای مادی و روحی همه را فرسوده نموده و آثار باقی مانده تمدن آن روز را رو به ضعف و تلاشی می‌برد و بر تجزیه قوای دو مرکز حساس علم و تمدن آنروز می‌افزود و در اثر تجزیه قوا آتش جنگ در هرگوشه وکنار زندگی بشر سرایت کرده و پی‌درپی اعلام فنا می‌نمود.

شرق دور سرزمین هند و چین و تبت که، روزی مرکز فلسفه و عرفان و صنایع بود در اوان بعثت عقاید تیره شرک و اوهام و اختلال امور اجتماعی و سیاسی یکسره جو آنرا تاریک کرده بود بطوریکه آثار عقیده پرستش بت وگاو و اختران و آتش ... و اختلال امور سیاسی و اجتماعی آن هنوز باقی است و سیل تمدن هنوز در آن تأثیر به سزائی ننموده،

ایران که از جهت اعتقادات و اخلاق و سیاست و قدرت دورانهای با شکوه و عظمتی را پیموده بود در اوان بعثت پیغمبر اکرم ﷺ در بدترین وضعی بسر می‌برد. عقیدهٔ یکتاپرستی آن تبدیل به آتش‌پرستی شده بود و از توجه به پروردگار یکتا و یزدان بی‌همتاکه نور آسمانها و زمین است منصرف شده به پرستش مظاهر و آثاری از حق مانند نور و آتش سرگرم بودند. پروردگاری، از نور و آتش و ستارگان هم تنزل نموده صاحبان قدرت و مغها و مؤبدها هم از خدائی سهم می‌بردند و پرستش خود را بر مردم تحمل می‌کردند تحمیلات عقیده‌ای و قدرت‌های خودپرستانه‌ای که از متولیان آتش‌های مقدس بر مردم می‌شد یکسره آئین یگانه‌پرستی و دادگری را از میان برده، و عموم را آزرده و خسته نموده بود این وضع با عوامل دیگر به عقیده الحاد و اباحی را از طرف مزدک و مانی پدیدآورده و مانند برق در افکار مردم سرایت نموده بود. خودسری و تاخت و تاز شاهزادگان و مؤبدان و مرزبانان و دهقانان و اختلاف عقیده‌ای و رقابت سپهبدان برای تقرب و جلب خاطر پادشاهان و ملکه‌ها و فرسودگی و لگدکوب‌شدن مردم زیر لگد خودخواهان و تحمیلات جنگی، ایران را روز به روز به پرتگاه فنا نزدیک می‌نمود، ایرانی که از یک سو تا حدود دیوار چین و از سوی دیگر تا آن طرف جبال قفقاز و از سمت دیگر تا یمن و مصر و آسیای صغیر فرمانفرمائی می‌نمود، پیوسته

از اطراف متلاشی شده و از دربار تیسفون جز نامی باقی نبود، در دربار تیسفون جز خودپرستی و کینه و رقابت و فرزند و پدر و خویشاوندکشی و... چیزی نبود، آنچه نبود اداره مملکت و توجه به مردم و اندیشه آسایش خلق بود، آن چه نبود توجه به عواطف و صلاح خلق و تقوا بود، بواسطهٔ بدرفتاری و زشت‌کرداری مؤبدها و تحمیلات مالی جنگهای طولانی و قدرت طبقاتی برای تودهٔ مردم ایران زمین، نه روحی باقی بود و نه مالی، نه امید سرانجام و نه مرکز اتکائی فقط در آفاق زندگی تیره خود به انتظار روزنه نجات و لطف یزدان به سر می‌بردند.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در خطبه دوم نهج‌البلاغه بعثت رسول اکرم و اوضاع پیش از آن با بیان جامع و رسای خود اینطور بیان می‌کند.

«خداوند سبحان رسول گرامی خود را با دین عالم‌گیر، و براهین‌رسا وکتابی ثابت و نوری فروزان و فروغی درخشان و فرمانی نافذ به سوی خلق فرستاد تا اشتباهات را ریشه کن نماید و با براهین روشن حجت آورد و به وسیلهٔ آیات بیم دهد و با داستانهای عبرت‌انگیز بترساند، آنگاه این رسول گرامی برانگیخته شد که عموم مردم در تاریکی‌های دیجور فتنه بسر می‌بردند، چنان آشوب و فتنه‌ای که رشته روابط معنوی و دینی خلق در آن گسیخته شده و استوانهای کشتی یقین متزلزل بود، اساس زندگی و اصول نژادی اختلاف‌انگیز و امور حیاتی پراکنده شده بود، راه بیرون رفتن از محیط این زندگی وحشتناک فتنه‌زا دشوار و تنگ و روزنه نجات برای رجوع تاریک وکور شده بود، فروغ هدایت خاموش و تاریکی وکوری همه را فراگرفته بود، خدای رحمان نافرمانی و شیطان یاری می‌شد، اهمیت کاخ ایمان از میان رفته و ستونهایش فروریخته و نشانه‌هایش ناشناس گردیده و راههای آن ویران شده و غبار و طوفانهای غفلت و جهل آنرا پوشانیده بود، شیطان را با فروتنی پیروی می‌نمودند وکوره راههای پرپیچ و خمش را با شتاب می‌پیمودند و به سر چشمه‌های عفونی وی وارد می‌شدند، به دست همین مردم علمهای شیطان به راه افتاده و پرچم فیروزیش بر پا شده بود، چه فتنه‌ای که عموم مردم را با لگدهای سنگین خود خرد نموده و زیر قدمهای خود پایمالشان کرده و باتمام قامت بر سر سم ایستاده بود، مردم در این زندگی شوم همه سرگردان، همه نادان، همه بی‌سامان، همه فریفته و خودباخته به سر می‌بردند، در بهترین خانه (روی زمین یا خانه خدا) و با بدترین و شرورترین همسایگان می‌زیستند، خواب راحتشان بی‌خوابی، سرمه‌شان سرشک

دیده بود، در سرزمینی که دانشمندش لجام‌زده و دهان بسته و بی‌خِرَد و نادان بر کرسی کرامت برنشسته بود»

نشو و نمای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

در چنین وضع وحشتناک و محیط هراس‌انگیز و جو تاریکی که راه نجات بروی همه بسته شده بود و در تمام آفاق جهان اختر هدایتی نمی‌درخشید دست عنایت و لطف پروردگار وجود اقدس رسول اکرم را از میان شریف‌ترین خاندان عرب در کنار خانه توحید و مدرسه تربیت ابراهیمی به جهان فرستاد و فرشتگان را به مراقبت و حراست وی گماشت تا خاطر مقدسش از آثار محیط عرب و جهان متأثر نشود و عادات و اخلاق عمومی در روح پاکش سایه نیفکند و از اوضاع و مواریث زندگی و عقاید همگانی ریشه‌ای در نفس قدسیش جایگزین نگردد، در مدت چهل سال پیش از بعثت وضع رفتار و حرکات و گفتارش رنگ محیط و آداب عمومی نداشت و پیوسته برتر از محیط بود. اینجا است که باید معتقد شد که حساب تربیت روحی و اخلاقی ذات مقدسش از گزیدگان بشر و نوابغ جداست و استعمال لغت نابغه بر شخصیت الهی آن حضرت نارواست.

نوابغ کسانی‌اند که هدف اصلاحی و نقشه صحیحی دارند که می‌خواهند آن را با قدرت فکری و اراده توانائی در جهان اجرا نمایند ولی کسانیکه برای هدف مجهول و مقصود نامعلوم و عناوین فریبنده دنیا را به هم می‌ریزند و خون خلق را رایگان روی صفحه پاک زمین جاری می‌نمایند و مردم نادان وکم‌خرد را نابغه می‌نامند، نزد خردمندان جز دیوانگان شمشیر بدست نیستند، نوابغ حقیقی و اصلاحی با همه توانائی فکری و روحی خود مولود محیط می‌باشند، یعنی از محیط افکار و آثاری می‌گیرند و آنرا در ذهن خود جمع می‌کنند و تجزیه و تحلیل می‌نمایند و از میان آنها نقشه نوینی پدید می‌آورند، ولی در سخنان و افکار و نقشه‌های پیمبران بزرگ اثری از افکار و اوضاع زمان و رنگ محیط مشاهده نمی‌شود، این خود برهان روشن برای اهل بینش و فکر است که فکر آنها از سرچشمه دیگری است و ترتیب آنان از عالمی فوق ماده و اجتماع است و دست دیگری در ساختمان معنوی آنان و پرتو وحی راهنمای فکریشان بوده، در این مورد مردمی که می‌خواهند با علل طبیعی هر حقیقتی را بفهمند متحیرند و آنچه ببافند جز الفاظ تهی و مقدمات ناقص نیست.

روح مقدس خاتم انبیاء پرتوی بود که از عالم ربوبی منفصل شده و در بهترین صورتی از صورتهای مادی و برترین شکل از اشکال بشری در آمد و تمام مراحل حیات را پیمود، گاه در قبیله بود گاه در شهر بسر می‌برد طفل بی‌پدر، شبان گوسفند، تاجر امین، قاضی به عدل سپاهی رزم‌آور، سرپرست عائله، مصلح میان خلق شد، صورت‌های مختلف زندگی را مشاهده کرد و دردهای بی‌درمان مردم را دریافت دو مرتبه سوریا و شام و دمشق راکه مرکز تمدن و اجتماع ملل مختلف بود از نزدیک مشاهده کرد ولی پیوسته فوق افکار و عادات عمومی بود و عنایت و هدایت پروردگار را همراه داشت. تا روزی برسد که پرچم هدایت را در دنیای تاریک برپا دارد و راه سعادت و نجات را به روی خلق بازکند و نقشه‌نهائی زندگی را به صورت احکام و وظائف طرح نماید و ترازوی عدل را بر حلقه محکم ایمان بیاویزد و مکارم اخلاق را بحد کمال برساند و ملل را از ذلت عبودیت خلق نجات داده به عزت بندگی خدا آشنا گرداند، وکاخ‌هائی که از خون دل مظلومان و آه سینهٔ بیچارگان برپا شده ویران کند، و بینی خودخواهانی که مدعی رابطه بین خدا و خلقند و سهمی از خدائی برای خود قائلند و کلید سعادت و نجات را به دست خود می پندارند به خاک مالد و دستهائی که به غارت اموال و نوامیس و افکار دراز شده کوتاه گرداند، قدمهائی که ملل را زیر لگد خود فرسوده کرده قطع نماید و حقوقی که از بشر به تاراج رفته بازگرداند، و زمینی که به صورت میدان جنگ وحوش درآمده به عبادتگاه پروردگار و بهشت سعادت تبدیل نماید و به جای بناهای ظلم و ستم و خودپرستی مساجد و معابد و مدارس تشکیل دهد و در هرگوشه وکنار به جای ستایش بت‌ها و سرود جبارها آهنگ تسبیح و تهلیل پروردگار جهان را بلند سازد، نفوسی که در لجن‌زار شهوات تاریکی عقاید و عادات زشت تاگلو فرورفته‌اند بیرون آرد، چشمهائی که در تاریکی گمراهی کور شده‌اند بینا وگوشهائی که از غوغای هوس‌ها کر شده‌اند شنوا گرداند، افکار و دلهائی که از تشخیص خیر و صلاح و فکر صحیح جامد شده‌اند به راه اندازد، تا غلهائی که از عادات و تقالید بر نفوس بسته شده بگشاید، زبان‌هائی که در غیر منطق آرزوهای پست لال شده بازگرداند، احکام و قوانین جامد را درهم شکند، تار و پود پندارها و بافته‌های خیال بافان فلاسفه را پاره نمود و به جای آن فلسفه عالی جهان و زندگی راکه با عقل و فطرت و عواطف آمیخته است مستقر گرداند و اسرار مبدء و معاد را تا منتهای سیر جهان و انسان روشن نماید، خلاصه بشر را بلاواسطه برای فراگرفتن انوار ربوبی و فیض الهی از هرجهت مستعد سازد.

آغاز وحی و پرتوی از غار حراء

در حدود شرقی شهر مکه کوهی است به نام حراء که در دامنه مکه مانند برجی سر برآورده، در چین و شکنج و چهره گرفته و سیاه و دامنه‌های خشک این کوه، عمر بسیار طولانی و تأثیر حوادث بی‌شمار طبیعت و تابش هزاران سال آفتاب را بر آن، انسان می‌خواند، در بالای این کوه مغاره‌ای است که از دامنهٔ آن چندان مرتفع نیست، دیوار این مغاره از انواع سنگ‌ها و طبقات مختلفه مواد زمینی تشکیل شده که از عمر طولانی زمین و حوادث بزرگ طبیعت حکایت می‌کند، عمق تاریک آن در انسان هراسی ملازم با تنبه ایجاد می‌نماید، در آن مغاره به‌گوش انسان شنوا صداهای مبهمی از قرون بسیار دور می‌رسد و اسرار مرموزی را در وجدان بینندهٔ هوشیار الهام می‌نماید.

جوانی است که از عمرش نزدیک چهل سال می‌گذرد و از بهترین خاندان عرب است، چهارشانه و قوی، دارای قیافهٔ روشن و پیشانی باز ابروانی پیوسته، چشمانی سیاه و درخشان، بسیار متفکر و کم سخن، معروف به امانت و راستی و عقل به نام مبارک (محمد)ﷺ [1]

چندی است این جوان هر روز از مکه بیرون می‌آید و آهسته آهسته مانند کسی که چیزی گم کرده که از نشانی و سراغ دادن مردم بآن مأیوس است، یا سئوالی دارد که هیچ کس از عهدهٔ جواب برنمی‌آید، به طرف آن مغاره می‌رود.

نزدیک به هر بوتهٔ خار و سنگ و کلوخی می‌رسد با نظر عمیق به آنها می‌نگرد، گویا با آنها سخن و رازی در میان دارد، چون در مقابل آن مغارهٔ اسرارآمیز می‌رسد، با تواضعی که مخصوص بارگاه‌ها و معبدهای بزرگ و دانشگاههای باعظمت است به درون آن وارد شده جای می‌گیرد.

در اوقات و فواصل معین زنی کامل و بزرگ منش گاهی تنها، گاهی با غلام و کنیز خود

---

۱ - چنان که علماء تاریخ و سیره می‌نویسند، پیش از بعثت رسول خداﷺ، از همه مردم مکه و قوم و قبیله‌اش در شرافت نفس و بزرگواری برتر بود، بسرای بتی تعظیم نکرد، از آداب و رسوم جاهلیت خود را برکنار می‌داشت، به آنچه عقل توانای فطریش راهنمائی می‌نمود عمل می‌کرد و خدای را به یگانگی می‌پرستید، معروف به امانت و صدق و انصاف بود.

در سالهای نزدیک بعثتش انس به خلوت می‌گرفت، هر سال یک ماه در غار حراء تنها به عبادت به سر می‌برد، خوابهای صادق و روشن می‌دید - در سه سال پیش از بعثت آثار فرشته را احساس می‌کرد و شخص او را نمی‌دید، در این مدت روح و فکرش برای فراگرفتن وحی آماده می‌شد - تا آن‌که بانگ وحی را آشکارا شنید و صورت فرشته را دید - و دستور اقرء به گوشش رسید.

کوزه آب و سفره نانی که با روغن زیتون تهیه شده با خود برمی‌دارد و به سرکشی شوهرش می‌آید، پس از اندک مکثی او را به حال خود تنها می‌گذارد و به طرف مکه سرازیر می‌شود.

درمیان آن غار و دامنهٔ آن کوه و پیچ و خم آن وادی غوغای جمعیت و آرزوها و احتیاجات و لغات و اصطلاحات نیست، منظرهٔ آفاق باز و هوا پاک و شفاف است، حروف و کلمات نورانی آسمان و خطوط برجسته‌ای که به دست عوامل طبیعت در کوه و بیابان نوشته شده مقابل چشم بینا واضح و نمایان است.

این شخصیت بزرگی که بعداً به نام رسول خداوند و خاتم انبیاء نامیده شد و رحمت برای عالمیان گردید. در میان آن غار به مطالعهٔ صفحات وجود مشغول بود، تمام عالم را کتاب و نوشته‌ای می‌دید که دست قدرت و حکمت آنرا نوشته و در برابر انسانش قرار داده است، صفحات آن پی‌درپی مانند اوراق کتاب عوض می‌شود.

شب که صفحهٔ نزدیک جهان تاریک می‌گردد صفحهٔ دور آسمان با ستارگان درخشان نمایان می‌شوند و با صفوف منظم از برابر چشم می‌گذرند، چون آفتاب طلوع می‌کند و روز روشن می‌شود صفحهٔ دور محو می‌گردد و صفحهٔ نزدیک با موجودات مختلف و رنگها و نظمها و نسبت‌ها و جلوه‌های خاصی نمایان می‌شود.

شخص بی‌سواد، از نوشته و کتاب جز خطوط درهم و برهم نمی‌بیند، خواننده؛ در نظر اول فقط حروف کلمات را تمیز می‌دهد؛ و پیوسته معانی را بهتر درک می‌کند تا آن‌که کلمات یکسره از نظر محو می‌شود و روح و افکار و احساسات نویسنده را می‌نگرد و در هر جمله و سطری حالات و اوصاف گوناگون او را می‌بیند.

این شخصیت مقدس در میان آن مغاره در حروف و کلمات و جمله‌های عالم بزرگ و صفحات آن تفکر می‌نمود. با این تفکر خالص‌ترین عبادت را انجام می‌داد و رساترین درس را می‌آموخت زیرا که روح عبادت تفکر صحیح است و حقیقت درس آنست که به نتیجه یقینی و ثابت برساند تا آن‌که جوهر و حقیقت موجودات بدون لباس ماده و طبیعت برایش جلوه نموده و مشیت و اراده ازلی را بی‌پرده مشاهده کرد و تمام معانی و حقایق ازلی در پنج جمله خلاصه شده و به صورت وحی از زبان فرشتهٔ علم در دل پاکش نازل گردید و از راه دل به گوش مبارکش رسید، آن پنج جمله، اول آیاتی بود که به صورت حروف و کلمات درآمد و به نام سورهٔ همیشه در کتاب آسمانی باقی ماند: بسم‌الله الرحمن الرحیم

اقرء باسم ربک الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرء و ربک الاکرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان مالم یعلم.

بخوان: به نام پروردگار خود، آن پروردگاری که مخلوقات را آفرید، انسان را از علقه (موجود بی‌قراری) پدید آورد بخوان: بنام پروردگار بسیار کریمت، آن پروردگاری که به وسیله قلم تعلیم نمود، تعلیم نمود به انسان چیزهائی راکه خود نمی‌داند[۱]

این آیات سر سلسله و مبدء حرکت بزرگ تعلیم و تربیت جهان‌گردید، مدرسه‌ها و مساجد گیتی و توسعهٔ نوشتن و آموختن از همین مغاره و این آیات آغاز شد، کسانی این حقیقت را درست می‌فهمند و تصدیق می‌کنند که علل تاریخی و آغاز پیش‌آمدها را با نظر صحیح رسیدگی کنند.

این آیات نخستین دستور نهضت اصلاحی رسید و اولین دستور نهضت ایمان و علم و قلم بود، در عقب این دستور، عرب درس نخوانده برای خواندن و نوشتن قیام کرد، پس از نیم قرن ایران قیام کرد، بعد به واسطهٔ فتوحات اسلام قسمتهای شرقی و جنوبی اروپا قیام کرد، سپس در اثر جنگهای صلیبی و تماس اروپا با افکار و کتب مسلمین یکسره اروپا قیام کرد.

این آیات بزرگترین لطف و کرامت پروردگار را پس از خلقت انسان، تعلیم به واسطهٔ قلم، معرفی نمود، چون فکر و اخلاق و روابط اجتماع بشر را قلم اداره می‌کند، به سبب قلم علوم و افکار بشر از هزارها سال باقی مانده و ما فرزندان امروز با بشر گذشته از راه نوک قلم مربوط شده‌ایم ساختمان و تشکیلات و تمدنهای بزرگ یونان و روم و مصر و ایران و بابل از میان رفت و در میان خرابهٔ مساکن آنها، جانوران منزل گرفته‌اند و از ظواهر زندگیشان فقط توده‌های خاک و سنگی به جای مانده ولی افکار و عقایدشان را قلم از دست حوادث روزگار حفظ کرد و مخزنهای فکری آنها که کتاب است باقی ماند، آنچه از بناها و لشگرکشی‌ها و تشکیلات که قدرت روز بپا کرده بود از میان رفت. و جز شبح خیالی از آن باقی نمانده ولی آنچه از جوهر حقیقت و فکر که با نوک لطیف قلم نوشته شده باقی مانده، آنچه بر صفحهٔ روزگار بود، فانی شد و آنچه بر صفحه کتاب و نامه است به جای ماند، این قدرت قلم است که حافظ روح تمدنها و افکار و خزینه‌دار عالم است و بواسطهٔ آن شرق و غرب وگذشته و آینده

---

۱ - پنج آیه اول سوره علق به گفته بیشتر علماء قرآن و تفسیر اولین آیاتی است که به رسول اکرم نازل شده، بعضی می‌گویند پس از این آیات اقرء آیات اول سوره - ن و القلم نازل شده، بنابراین نخستین آیات وحی همه دستور قرائت و تعلیم و بیان ارزش قلم است، و بعضی می‌گویند مقصود از لفظ (ن) هم دوات یا مرکب است.

با هم مربوط می‌شود.

خلاصه حکومت حقیقی و ارادهٔ واقعی بشر اثر قدرت قلم است، به این جهت خداوند پس از بیان قدرت خلقت قدرت و عظمت قلم را تذکر داده و سوره‌ای از قرآن بنام قلم است که در اول آن خداوند به قلم سوگند یاد فرموده، پیغمبر اکرم اصحابش را به نوشتن و آموختن پیوسته امر می‌فرمود و کابین زنان و فدیه اسیران راگاهی تعلیم خط و خواندن قرار می‌داد.

بنابراین نهضت اسلام پیش از هر چیز نهضت قلم است. تا روزی که قلم به دست قائدین دینی و مردان علم و ایمان بود، و با این سلاح از حریم افکار و عقاید دفاع می‌کردند، مسلمانان معنویت و علم و اجتماع صحیح و افکار عالی و همه چیز داشتند ولی از روزی که قلم راکنار گذاشتند و عرفان مابی و گوشه گیری و منفی بافی را عموم مردم مسلمان معنای دین و تقوی دانستند فساد عقیده و اخلاق از هر طرف به جامعه مسلمانان روی آورد و افکار و عقایدشان بی‌دفاع ماند و جهل و بدبختی بر سر همه خیمه زد.

برادران مسلمان: گمان نکنید بواسطهٔ عید گرفتن و آئین‌بستن و آتش بازی کردن و شیرنی خوردن معنای مبعث را فهمیده‌اید و حق آنرا اداکرده‌اید و به وظیفه خود عمل نموده‌اید!

روح مبعث همان چند آیهٔ اول سورهٔ اقرء است که دستور تعلیم و به دست گرفتن قلم است، اگر به تعلیم و تربیت عموم شروع کردید و قلم به دست گرفتید آن وقت مردم رشید و دین فهمی هستید، فقط کتاب آسمانی شما است که به قلم سوگند یادکرده. یک سورهٔ آن بنام سورهٔ قلم است، و اول جنبش را از قلم شروع کرده و قلم را به دست دنیا داده، فقط اولیاء دین شما گفته‌اند؛ نوک قلم نویسندگان حق، بر شمشیر مجاهدین و مرکب علماء بر خون شهداء فضیلت دارد، ای نویسندگان و صاحبان قلم: که مردمان با ایمان و با وجدانید البته متوجه هستید که نعمت قلم از نعمتهای بزرگ خداوند است که به شما عنایت شده و شما باید از این نعمت شکرگذاری کنید و معنای شکر نعمت، به‌جا و به موقع به کاربردن نعمت است؛ نعمت قلم برای تعلیم و تربیت مردم و دفع ظلم و تشویق از کارهای نیک و انتقاد از بدیها است.

تملقها و ستایش‌ها و اهانتهای بی‌مورد که موجب غرور بعضی و دلسردی بعض دیگر شود و ترویج فحشاء به نام‌ها و عناوین مختلف که توده را به ضعف نفس و جسم و نسل دچار نماید و جامعه را به طرف اضمحلال و فناء سوق دهد توهین از مقام قلم است.

مراعات نکردن شأن و حرمت قلم موجب رسوائی دنیا و غضب خدا و نفرین آیندگان و

سند میزان رشد و هدف عمومی اجتماع، بدست بیگانگان خواهد شد.

آیا هیچ مسئولیتی سنین‌تر از این تصور می‌شود؟ آیا هیچ گناهی این اندازه آثار شوم دربردارد؟ خداوند همه را از لغزش زبان و دست و قلم و قدم حفظ کند و مسلمانان را به هدف حقیقی دین و اساس تعلیمات خاتم‌النبیین آشناگرداند و روز مبعث را در هر سال مبدء نهضت روحی و ایمانی جدید قرار دهد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

این عید سعید مسلمین را تبریک

در غار مقدس حرا فخر بشر — بشنید ندای پیک رحمن امروز
خلاق جلیل بهر ارشاد بشر — نازل بنمود وحی و قرآن امروز
آن ذات مطهری که بد رهبر خلق — برچید بساط شرک و کفران امروز
با نهضت علم و قلم و قدرت حق — بنهاد بنای عدل و ایمان امروز
ز الطاف خدا به شرق و غرب عالم — افراشت لوای علم و برهان امروز
با بعثت او یافت تکامل ادیان — گردید همی ختم رسولان امروز
این روز بزرگ بس مبارک باشد — زیبد که اگر شوی تو شادمان امروز
گویند عموم مسلمین را تبریک — جمعیت دینی جوانان امروز

غلامحسین ـ محمدی (مرتضی قلی)

چند بیت از قصیده «عصماء» استاد دانشگاه عالیه بیروت دکتر مارون بک عبود مسیحی را در خاتمه این نشریه می‌آوریم، این قصیده مانند هزارها شعر و نثر از شرق و غرب جهان انعکاس وحی غار حراء است تا بنگریم از دانشگاه‌های اسلامی پس از این امواج وحی حراء چگونه منعکس می‌شود؟

محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم

طبعتک کف‌الله سیف امان — کمن الردی فی‌حده للجانی(۱)
العدل قائمه و فی افرنده — سورالهدی نزلن سحربیان(۲)
و علیک املی‌الله من آیاته — شهباً هتکن مدارع البهتان(۳)
لولا کتابک ما راینا معجزاً — فی امة مرصوصة البنیان(۴)
حملت الی الاقطار من صحرائها — قبس الهدی و مطارف العمران(۵)

هـاد تـصور لی کـان قـوامـه — متجسد من عنصر الایمان(۶)
و اراه یـغضب للاله مـوحداً — من نخلة فی عرفها صـنوان(۷)
لم یـزهه بـدر ولا احـدثنی — عزماته عی خطةالعـرفان(۸)
فهو الیقین یصارع الدنـیا و مـن — جاری الیقین یعود بالخذلان(۹)
و کـذا النـبوة حکـمة و تـمرد — وتقی، و الهام و فرط حنان(۱۰)
هی ذلک الروح الذی یتقمص الا — بطال للحدث العظیم الشأن(۱۱)
تلقی علی الابطال شکتها فتد — فعهم فیفجر کـالبرکـان(۱۲)

* * *

دست حق سیف امانت بسرشت — دردمش مرگ تبهکار نوشت۱
قائمش عدل و سور کوهر آن — کرده نازل بهدی سحربیان۲
بر تو آیات خود ایزد بر خواند — شهبش مدرعهٔ کـذب دراند۳
از کتاب تو شد اعجاز عیان — در صف امت روئین بنیان۴
که ز صحرای خود آرد به جهان — نـور ارشـاد و رداء عـمران۵
رهنمائی که بـدامـن قـامت راست — جسمش از عنصر ایمان برخاست۶
بـهر تـوحید بـه نـخل گـستاخ — خشم گیرد که بریشه است دوشاخ۷
او نبالد ز (بدر) و ز (احد) — همت معرفتش سست نشد۸

«ترجمه این هشت بیت به شعر از شاعر فاضل ما آقای دبیران است. ترجمه چهار بیت دیگر به نثر:

او یک سره یقین است که بر دنیا پنجه افکنده و کشتی می‌گیرد. هرکس که به میدان یقین آید با سرافکندگی باز می‌گردد۹

این است نبوت، حکمت است، سرپیچی از باطل است، تقوی است، دلی لبریز از مهر است۱۰

این همان روح است که قهرمانان برای روبروشدن با حوادث سنگین از آن پیراهنی بر تن می‌آرایند۱۱

همین که بر دل قهرمانان جرقه‌ای از این روح برزند آنها را برمی‌انگیزد و مانند آتش فشان منفجر می‌سازد۱۲

«آنگاه با چنین اشعار پر مغز و بلندی استاد مسیحی جنگهای احد و فتح مکه و صفوف دو طرف و هدف‌ها و افکار اسلام و جاهلیت را متمثل نموده تا آن‌که درباره فتح مکه می‌گوید:

اللهاکبر دهورت اصنامکم فتحطمت، اسمعت صوت اذان

اللهاکبر بتهای شما سرنگون شد خورد شد، آیا شنیدی بانگ اذان را.

هذا بلال یبلغ النبأ العظیم و یطبع اسم الله فی‌الاذهان

این بلال است که خبربس بزرگی را ابلاغ می‌نماید و در ذهن‌ها نام خدا را نقش می‌کند

و محمد مغض جلالا خاشع ملاء النفوس جماله الروحانی

و محمد از هیبت و خشوع چشم برهم نهاده و دلها را از جمال روحانی خود پرکرده.

ان النبی اذا تأمل مطرقاً فتحت لدیه خزائن الکتمان

این همان پیمبر است که چون سر به تفکر فرو برد، خزائن پوشیده حقایق به رویش گشوده شود.

یبدو العتید امامه متجسداً فیمس ظهر الغیب مس بنان

هر نهفته دیرین در برابر جشمش مجسم گردد و وراء غیب را با سرانگشت لمس می‌نماید.

و تمرمن قدامه قطع الدهور کتائبا معروضة العوان

قرنها پی‌درپی از برابرش می‌گذرند مانند افواج سپاهیان.

قیری الوجود امامه کمصور جم الخطوط منوع الالوان

پس عالم وجود را مانند صفحه‌های رنگارنگ و پر از خط و رسم می‌نگرد.

فاذا مشی هوت المعاقل رکعا و انقض رفرفها علی الارکان

این نبوت چون به راه افتد پناهگاه‌های غیرحق در برابرش تسلیم می‌شود، سر فرود می‌آورد، کنگره‌ها و پایه‌های آن فرو می‌ریزد.

ماللتخوم مناعة فی عرفه ملک التبی العالم الانسانی

در منطق او سر حدات محدود پایه‌ای ندارد این نبوت فرمانفرمائی جهان انسانی را به دست دارد.

و العبقریة ان فری محراثها الارض الموات تبدلت بجنان

این نبوت فوق‌العاده همین‌که وسیله شخمش را در سرزمین خشکی راند آنرا یکباره چون بهشت سرسبز و خرمش می‌گرداند.

هـذا یتیم صار کافل امة و ابألبیض الارض و السودان

این یتیمی بود که سرپرست امت و پدر مهربان سفید و سیاه گردید.

ما کنت سفاحاً تسفک دماً الا بحق العادل الدیان

تو اندیشه خونریزی نداشتی و خونی بی‌جهت نریختی مگر به دستور حق عادل دیان.

لولا اعتداؤهم علیک و جورهم ما خضت حربا طاعنا بسنان

اگر آن‌ها پیش‌دستی به جنگ نمی‌کردند و ستم را روا نمی‌داشتند تو وارد کارزار نمی‌شدی و با سر نیزه سروکار نداشتی.

علمت بالقلم الذی لم یعلموا فاتوک بالخطی و المران

تو آن‌ها را با نوک قلم خواندی تا تعلیم دهی آنچه نمی‌دانند آنها نوکهای تیز نیزه و شمشیرهای بران را پیش آوردند.

قد احرجوک فاخرجوک فنلتهم مذار عو و اعن ذالک الطغیان

آنها بر تو هرگونه سخت گرفتند تا بیرونت کردند ولی همینکه از طغیان سرخوردند تو هر گونه نوازششان کردی.

اسمحت ثم صفحت عن آثامهم و غمرتهم بالفیء و الاحسان

تو بزرگواری کردی از گناهانشان درگذشتی و آنها را غرق مال و احسان کردی.

روح اسلام

لله دینک جنة مختومة من کل فاکهة بها زوجان

خدا برکت دهد آئین تو راکه بهشتی سر به مهر - و از هر میوه‌ای در آن جفت جفت بهره می‌دهد.

دین تدفق حکمة و تجدداً کالبحر لفظاً و السماء معانی

آئینی که از آن حکمت و پیشرفت می‌جوشد چون دریا است از جهت لفظ آسمان است از جهت بلندی معنی.

الفت منه وحدة کونیة العبد و المولی بهاندان

از نظام آئین خود وحدت جهانی تنظیم ساختی که بنده و آقا بوسیله آن یکسانند.

تشقی العدالة فی القصور و انت قد اسعدتها بمضارب السربان

عدالت در میان کاخها پست و زبون گردیده، همان تو عدالت را در میان خیمه‌های بیابان چون سراب سعادتمند نمودی.

امعلم التوحید وحدامة قد فرقتها نعرة الادیان

ای معلم توحید متحدساز امتی راکه نعره‌های مذهبی پراکنده‌اش ساخته.

قوم تقض فراشهم آرائهم و مسیحهم و رسولهم اخوان

قومیکه در میان بستر خواب آراء مختلف آرامش آنها را برده با آنکه مسیحشان و رسولشان با هم برادرند.

یتنازعون علی السماء وارضهم فی قبضةالرواد و الحدثان

اینها بر سر آسمان با هم کشمکش دارند و سرزمینهاشان در دست پادوهای بیگانه و بچه‌های تازه بدوران رسیده است.

فلتنحن الاجیال اجلالا اذا ذکر النبی الاطهر العدنان

همینکه نام پیمبر عدنانی برده شود باید در قرون مختلف ملل دنیا در برابرش سر تعظیم فرود آرند.

المالیء الدنیا بذکرالله و الداعی شعوب الارض للوحدان

آنکه دنیا را به یاد خدا پرکرد و قبائل را به وحدت و توحید خواند.

ولینعق المتعصبون فلم یضر طیر الجنان تمطق الغربان

مردم لجوج متعصب هرچه خواهند قار و قور کنند، چه مرغ بهشتی را قارقار کلاغ زیان نرساند.

* * *

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲۴ – دختر نبوت – زوجهٔ عظمت
بانوی عصمت – مادر شهادت

نقل از مجله آئین اسلام سال دوم - شماره ۵
۷ اردیبهشت ۲۴ صفحه ۳

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

دختر نبوت، زوجه عظمت
بانوی عصمت، مادر شهادت

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمان تاریک جاهلیت عرب و دنیا در جزیرةالعرب ظاهر شد به نور نبوت و وحی قرآنی به هدایت جهان پرداخت، بتها را برانداخت، نام خدا را بزرگ کرد، دلها را روشن نمود، هدف زندگانی را نمایان ساخت، مردم را از جهان تاریک خیال و وهم به نور علم و حقیقت رساند، روابط میان مردم محکم گشت، لشگر شیطان شکست خورد.

اولین کانونی که شعاع نبوت در آن ظهور کرد خاندان خودش بود، که اول آن خدیجه کبری دوم آن علی‌ابن ابیطالب علیه السلام است، در همان روزهائی که پیاپی آیات نازل می‌شد و ملائکه در خانه خدیجه رفت و آمد می‌کردند (سال پنجم بعثت) سرشت فاطمه تکوین می‌یافت سرشتی که در آن هزاران تأثرات روحی پدر و مادر منعکس شده بود در دوره اول تکون آن تمام شده به دنیا آمد «سلام علیها یوم ولدت» مدت رضاع شروع شد، شیری که بآن تغذیه می‌نمود حامل تمام انقلابات روحی مادر بزرگوارش بود که با چشم خود ناآرامی شوهر بزرگوار خود را برای هدایت مردم می‌دید و دشمنی عرب و زد و خوردهای حق و باطل را مشاهده می‌کرد، گاه مادر با چشم حساس خود می‌دید که چنان افق آمال و زندگانی‌شان تاریک شده و ابرها اطراف آنرا گرفته‌اند که برقی هم نمی‌درخشد، گاه از منطق شوهرش آیاتی را می‌شنید که با عزت و قدرت الهی همراه است عواقب زندگانی تاریک را روشن می‌کند و چیره گی آنرا بر جهان خبر می‌دهد.

در دوره سوم چشمهای تیزبین و حساس گوهر عصمت بازشد و خود دشواریها و مشکلات سالهای اخیر مکه را می‌دید، دو سال شعب ابی‌طالب، سفر طائف پدر، جسارت قریش، هجرت مسلمین به سرزمین حبشه، فوت مادر، تنهائی پدر، آن گاه که سنش به هشت سال رسید قضیه هجرت به مدینه پیش آمد یکسال پس از هجرت به خانه علی علیه السلام رفت در این

دوره هم جنگهای بدر و احد احزاب و فتح مکه را دید، پیشرفت روزانه اسلام را مشاهده می‌کرد، تشکیلات اسلام را از نزدیک می‌نگریست، گوشش کاملاً به آیات وحی آشنا بود برای پیشرفت اسلام همه‌گونه با پدر و شوهرش همراه بود، با سن جوانی آرزوئی از دنیا در دل نداشت، با دل شکستهٔ زنهای شوهرکشته و داغ فرزند و برادر دیدهٔ مدینه همراه بود با آن‌که پدرش فعلاً با جنبه نبوت پادشاهی فاتح است ولی زندگانی این بانوی جوان با فقیرترین خانواده‌های مدینه فرقی ندارد، یک اطاق دارد که در یک طرف آن چند ظرف سفالین و طرف دیگرش دستاسی است، در میان آن فرشی از حصیر لیف خرما گسترده شده، در چنین زاویهٔ مشغول تربیت بزرگترین مردان و زنان جهان می‌باشد، چشمش با خدا است و مراقب انقلابات جهان طبیعت است تا خود را در پیشگاه حق حاضر نماید در هنگام زوال و غروب و طلوع رنگ رخساره‌اش تغییر می‌کند، با بدن مرتعش در محراب عبادت می‌ایستد، گوشش برای فراگرفتن آیات و خبرهای پیشرفت اسلام و میدانهای جنگ آماده است، در سال دهم هجرت به فراق پدر بزرگوار گرفتار شد طوفان مصائب به او هجوم کرد، اختلال حال مسلمین را می‌دید با منطق و بیان می‌کوشید که آنها را از اشتباه بیرون آرد، در مسجد در حضور مهاجر و انصار خطبه‌ای کرد که همه را منقلب نمود، در بستر بیماری و مرگ برای زنهای سران اسلام خطبه خواند عواقب اشتباهات را گوشزد کرد حقیقت حکومت اسلام را بیان نمود نتایج دور انحرافها را روشن کرد، چشم از دنیا پوشید ولی با خود یک جهان عصمت، وقار، عظمت، منطق، حیا را همراه برد «سلام علیها یوم تموت» از دامن تربیت خود فرزندانی برای عالم اسلام گذارد و عالم انسانیت همیشه رهین فداکاری و حق‌پرستی و تربیت آنها است، فرزند شهیدش در آن صحرای مرگ بار با مفاخرت گفت دامنهائی که مرا تربیت کرده ابا دارد که من اطاعت مردمان زبون پست را برگشته شدن در راه عظمت برگزینم «وسلام علیها یوم تبعث حیاً».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲۵ - قائد معنوی مسلمانان دنیا

به مناسبت مولود حضرت امام حسین (ع)

نقل از مجله آئین اسلام سال ٦ شماره ۲
خرداد سال ۱۳۲۸ صفحه ۱۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«قائد معنوی مسلمانان دنیا»

هنگامی که آفتاب نبوت از افق مدینه بالا آمد و معارف قرآن رو به افزایش بود، و نیروی کفر و تاریکی های جهالت پی در پی اعلامیه عقب نشینی صادر می‌کرد، همان وقتی که هسته اولی معنویت و حقیقت و تشکیلات اسلام محکم می‌گردید، و مردان عالی قدر از میان شهر کوچک مدینه برای نجات دنیا تربیت می‌شدند دست رحمت حق ذخیره و نیروی معنوی گرانبهائی به نام حسین تهیه مینمود، تا برای همیشه فرمانده قوای معنوی مسلمانان باشد، و جنبش خداپرستی و اصلاحی همواره باقی و زنده بماند، برای پیدایش چنین مولود مبارکی همه‌گونه علل و اسباب معنوی و طبیعی به تدبیر پروردگار حکیم فراهم گردید، از خانواده‌ای متولد شد که تمام سلسله نیاکانشان دارای خون پاک، و فضائل معنوی؛ بودند و کانون تمرکز رشته‌های آن فضائل و مواریت، خانه فاطمه اطهر شده بود بالاتر از همه آن خانه کانون نور نبوت و وحی الهی و مرکز انقلاب‌های فکری و معنوی بود، شعاع‌های آن نور به تمام جهات عالم از این خانه منتشر و پخش گردید، و تا ابد محل انعکاس خطوط روشن هدایت و معرفت و ربط با خالق عالم همین خانه است از میان تمام این علل و اسباب توارثی و خونی، و محیط نورانی، و تأثیرات روحی، وجود مقدس حسین علیه السلام در سال چهارم هجرت پا به دنیا گذارد.

بزرگان دین برای آنکه توده مسلمانها متوجه تأثیر خون و فکر و محیط خانوادگی باشند و مبادی عظمت حسین را خوب بشناسند، دستور فرمودند، که چون به پیشگاه مقدس حسین سلام می‌کنید، بگوئید: من شهادتی میدهم که نوری بودی در صلب‌های مردان عالی و با فضیلت و رحمهای پاک، ناپاکیهای جاهلیت تو را آلوده نکرد و پرده‌های ظلمت آن، تو را نپوشاند.

زیرا که بچه انسان تنها مولود جسم و طبیعت نیست، بلکه بیشتر مولود افکار و اخلاق و

محیط خانوادگی و اجتماعی است، به این جهت اسلام برای پاکی نسل دستورات جامع و دقیقی بیان نموده،

همین حسین با عظمت روز عاشورا در برابر آن همه قدرت دشمن گفت: دامنها و شیر پاکی که جسم من را تربیت کرده، و دماغ های عالی که روح من را پرورش داده، اجازه نمیدهد که از مردان پست، و حکومت پلید اطاعت کنم!!

پیغمبر اکرم برای تکمیل شخصیت حسین (ع) پس از ولایت، خود مباشر تربیت او گردید، نخست با زبان خود کام او را برداشت و با بوسه‌ای که بپیشانی او نمود و نظر عمیقی که به دیدگان نوردیده‌اش دوخت اسراری از مبانی نبوت و قدرت را در خاطر پاکش جایداد بیش از هر صوتی، او تار گوشش را به بانگ اذان و اقامه متأثر نمود تا در برابر هیچ نیروئی جز عظمت حق خضوع نکند، و هدفش فقط اجرای مرام قرآن و مبارزه با باطل باشد، دو قوچ سیاه و سفید برایش قربانی کرد، تا عشق فداکاری و قربانی برای خدا را در دلش بطور کامل بپروراند! تا سن هشت سالگی مدرسه تربیتش دامان پیغمبر (ص) بود روح باطراوات او را برای درک معارف الهی و کارهای بزرگ پرورش می‌داد، و با کلمات جامع خود آنچه می‌بایست بداند به او می‌آموخت.

بعد از آن تا مدت سی سال با پدر بزرگوارش علی علیه السلام بود، اوضاع و احوال مسلمانان را با دقت می‌نگریست بنا به گفته مورخین، مانند فتح آفریقا و قسطنطنیه و جنگ طبرستان با مجاهدین اسلام همراه بود، در جنگ جمل و صفین و خوارج ملازم پدر بزرگوارش بود، تا آنکه با چشم خود دید که پدرش در محراب عبادت کشته شد، بعد از پدر ده سال با برادرش امام حسن مجتبی بود، و طغیان و خودسری و بی‌قانونی‌های حکومت معاویه را می‌دید، می‌دید چگونه بچه‌های سگ باز و شرابخوار بنی‌امیه، عرض و ناموس و جان و مال مسلمانها را بازیچه هوسهای خود قرار داده‌اند، و مردان خداپرست و مؤسسین اولی چگونه هر یک پس از دیگری بدست آنها کشته می‌شوند، تمام این‌گونه فجایع و تیرگیها و اوضاع عالم اسلام را مشاهده می‌کرد، ولی چون برادر بزرگوارش امام وقت بود و با معاویه پیمان و عهد داشت چارهٔ جز سکوت نداشت تا احترام عهد و پیمان از میان نرود، چون در سال شصت هجری معاویه مرد، یزید به والی مدینه ولید نوشت که از حسین بیعت بگیرد، با آن که نیروی معنوی مسلمان‌ها در مدت تسلط معاویه فرسوده و سست شده و قدرت دستگاه

بنی‌امیه بر سراسر جهان اسلام نفوذ داشت، سیدالشهداء مخالفت خود را آشکار کرد؛ و به قول فاضل معاصر مصری شیخ علائلی، اساسنامه نهضت خود را در جواب والی مدینه بیان نمود، و این اساسنامه را برای همیشه سرمشق مسلمانهای جهان قرار داد، یعنی چون کار جامعه مسلمین بااین پایه فساد برسد، باید تحت فرمان امام شهید برای برای نجات جامعه در هر زمان مسلمان‌ها قیام کنند: آن اساسنامه این بود، که به والی مدینه گفت: ما خانواده نبوت و کانون رسالت و محل نزول فرشتگانیم، خدا دین را به وجود ما آغاز کرده و بوسیله ما کامل نموده، یزید مرد فاسق و شرابخواری است مردم بی‌گناه را می‌کشد و پرده دین را هتک می‌کند، مثل من کسی نباید با او بیعت کند.

بعد از آن از مدینه به سوی مکه حرکت نمود، چهار ماه در مکه توقف فرمود و در این مدت از تمام شهرها و مراکز بزرگ مردم به سوی مکه روی آوردند از کوفه و بصره که دو شهر لشگری بزرگ بود پی در پی نامه‌ها و نماینده‌هائی فرستاده شد، چون عازم حرکت به طرف کوفه گردید، در شب هشتم ذیحجه اصحاب و یارانش را جمع کرد و تصمیم خود را بیان فرمود، گفت: سپاس خداوند راست، اراده و قدرتی جز برای ذات او نیست، نقش مرگ بر فرزند آدم بس زیبا است چنانکه گلوبند در گردن دوشیزه گان زیبا است، من بسیار شیفته نیاکان پاک خود هستم چنانکه یعقوب شیفته روی یوسف بود، برای من خوابگاه ابدی اختیار شده که حتما به آن خواهم رسید، گویا می‌نگرم که قطعه‌های بدن من راگرگان گرسنه بیابانها قطعه قطعه خواهند کرد، تا شکمهای گرسنه خود را از آن سیر کنند، از روزی که قلم تقدیر رسم نموده چاره‌ای نیست رضای ما خاندان نبوت رضای خداست بر هر مصیبتی که از جانب خداست صبر خواهیم کرد تا به ما اجر بردباران راکامل بدهد تار و پود پیغمبر از او جدا نخواهد ماند، جملگی در حظیره قدس (بارگاه ربوبی) به هم پیوسته خواهد شد، تا چشم پیغمبر به چنین خاندانی روشن شود، و وعده او منجز گردد، پس هر کس آخرین قطره خون قلب خود را در این راه رایگان می‌دهد و بر ملاقات پروردگار خود تصمیم خلل ناپذیر دارد با من کوچ کند، چه من بامدادان کوچ خواهم کرد انشاءالله.

این یک قسمت دیگر از سخنان آن حضرت است که درباره این نهضت و قیام بزرگ فرموده. از مکه تاکربلا و شب و روز عاشورا سخنان زیادی از این قبیل آن حضرت بیان نموده که مانند ثابتات عالم به طور روشن و واضح باقی مانده، تا خط سیر و برنامه همیشه گی

برای مسلمانان دنیا باشد، آری تمام اقدامات و حرکات و سخنان آن حضرت باقی است تا هر وقت روحیه مسلمانان سست شد. و غل‌های عادات بَد، خواست آنها از حرکت باز دارد و در برابر شهوات و خوهای زشت زبونی نشان دادند روح آزادی بخش و فرماندهٔ معنوی آنان باشد، نیروهای با اقتدار موافق یا مخالف روز از میان می‌رود ولی این نیروهای الهی همیشه بر دلهای عموم مسلمانان مسلط است، و در هر حال تجدید می‌شود و به مقتضای زمان بافته‌های بدخواهان را باطل می‌کند و اندیشه‌هاشان را عقیم می‌نماید، این حکومت و اقتدار به واسطه ضعف مسلمانان ممکن است گاهی ضعیف شود ولی از میان رفتنی نیست چون حکومت بردل و وجدان است و دست شیطان از آنجاکوتاه است، قدرت ماده و طبیعت و جلوه‌های آن تا سر حد قلب و وجدان می‌باشد ولی در باطن قلب و وجدان تسلطی جز برای حق محض نیست، پس فرمانده و قائد معنوی مسلمانان دنیا همیشه حسین است نام او، اقدام او، سخنان او، قبر او، زندگی، غیرت و ایمان می‌بخشد، حسین پس از ابراهیم خلیل و رسول اکرم سوم کسی است که از خانه خدا، در راه خدا، برای نجات خلق و اصلاح حال مردم و در راه رضای خدا قیام نمود، پس همیشه با برکت بوده و همیشه با برکت می‌باشد تبریک حقیقی سزاوار مقدم و میلاد مبارک او است. خداوند برکات او را بیشتر مشمول حال ما گرداند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲ - منارهای در کویر

«مروری کوتاه به زندگی و اندیشهٔ آیت‌الله طالقانی»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

به نام خدا

منارهای درکویر

«مروری کوتاه به زندگی و اندیشهٔ آیت‌الله طالقانی»

الذین یبلغون رسالاتالله و یخشونه و لا یخشون احداً الاالله و کفی بالله حسیبا»

حدود نود سال[1] قبل «سید محمود طالقانی» در یک خانوادهٔ روحانی پا به عرصهٔ حیات می‌گذارد. پدرش مرحوم آیت‌الله حاج سیدابوالحسن طالقانی از علمای برجستهٔ پایتخت و روحانی آزاده‌ای بود که با ساعت‌سازی امرار معاش می‌کرد.

دوران کودکی وی مصادف با مبارزات سیاسی مرحوم دکتر مصدق و مرحوم سیدحسن مدرس علیه استبداد رضاخانی می‌باشد و در خانهٔ پدرش شاهد برپائی جلساتی است از علمای آن روز پایتخت با حضور مرحوم مدرس.

به همین جهت مرحوم سید ابوالحسن طالقانی دائماً مورد تعقیب مأمورین وقت قرار می‌گرفت و اغلب همراه فرزندش سعی می‌کرد که با مخفی‌شدن در باغات اطراف شمیران خود را از دسترس آنها دور نگاه دارد. بنابراین مبارزه علیه استبداد از همان زمان کودکی در وجود طالقانی شکل گرفته و او را فردی مبارز و ظلم‌ستیز بارآورده بود.

دوران تحصیل در حوزهٔ علمیه قم و سپس حوزهٔ علمیهٔ نجف این روح بی‌قرار و سرشار از مبارزه و جویای حق را آرام نساخت و در شصت سال قبل به این نتیجه می‌رسد که فقه به تنهائی نمی‌تواند جوابگوی مسائل اجتماعی بوده و گمشدهٔ خود را در قرآن و نهج‌البلاغه می‌یابد. خود در این باره در مقدمهٔ تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة مطلب را چنین بیان می‌کند.

۱ـ سخنرانی انجام‌شده در حسینیهٔ ارشاد پنجشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۷۶ به مناسبت هیجدهمین سالگرد ارتحال آیة‌الله طالقانی

«از آن روزی که اینجانب در این اجتماع چشم گشودم، مردم این سرزمین را زیر تازیانه و چکمهٔ خودخواهان دیدم، هر شامگاهان در خانه منتظر خبری بودیم، که امروز چه حوادث تازه‌ای رخ داده؟ و کی دستگیر و تبعید یا کشته شده، و چه تصمیمی دربارهٔ مردم گرفته‌اند؟! پدرم که از علمای سرشناس و مجاهد بود، هر روز صبح که از خانه بیرون می‌رفت ما اطفال خردسال و مادر بیچاره‌مان تا مراجعتش در هراس و اضطراب بسر می‌بردیم، آن روزهای خردسالی را با این مناظر و خوف و هراس و فشار و ناراحتی بسر بردم.

آن دوره‌ای که در قم سرگرم تحصیل بودم روزهائی بود که مردم این کشور سخت دچار فشار استبداد بودند مردم از وحشت از یکدیگر می‌رمیدند، جان و مال و ناموس مردم تا عمامه اهل علم و روسری زنان مورد غارت و حملهٔ مأمورین استبداد بود، این وضع چنان بر روح و اعصابم فشار می‌آورد که اثر آن دردها و بیماری‌هائیست که تا پایان عمر باقی خواهد بود، در آن روزها با خود می‌اندیشیدیم که این بحث‌های دقیق در فروع و احکام مگر برای عمل و سعادت فرد و اجتماع نیست!؟

مردمی که یک فرد یا یک دسته بی‌پروا این‌گونه بر او حکومت و ستم نمایند آیا روی صلاح و سعادت خواهند دید؟!

آیا نباید بیشتر نیروی فکر و عمل را برای ایجاد محیط مساعد و جلوگیری از اراده‌های خودخواهانه متوجه نمود؟

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

از سوی دیگر می‌دیدم مردمی در لباس دین، خودخواهی را با خواندن آیات و احادیث بر گردن مردم سوار می‌کنند و برایش رکاب می‌گیرند، دستهٔ دیگر با سکوت و احتیاط کاری کار را امضاء می‌نمایند، تا آن گاه که بر خر مراد مستقر شد و افسار (زمام) را به دست گرفت و رکاب کشید و همه چیز مردم را زیر پای خود پایمال کرد، به دعا و توسل می‌پردازند و از خداوند فرج امام زمان عليه‌السلام، را می‌طلبند.

این روش و تضاد جمعی از پیشوایان دینی، این محیط تاریک، این تأثرات روحی قهراً به مطالعه و دقت در آیات قرآن حکیم و کتاب شریف نهج‌البلاغه و تاریخ و سیره پیغمبر اکرم و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام، وادارم کرد، برخورد با بعضی از اساتید و علمای بزرگ دستگیرم شد، کم‌کم خود را در محیط روشنی دیدم و به ریشه‌های دین آشنا شدم و قلبم مطمئن گردید و هدف و مقصد را از نظر وظیفه اجتماعی تشخیص دادم، و تا توانستم به توفیق خداوند از

دیگران هم دستگیری نمودم.»[۱]

* * *

در بازگشت از حوزه به تهران به جای آنکه به مسجدی و محرابی قناعت کند به تفسیر قرآن و بازگرداندن آن به صحنه اجتماع می‌پردازد. و عملاً نشان می‌دهند که قرآن کتاب هدایت است نه قرائت برای اموات و گورستانها و نه بازوبند پهلوانان و سفره مجالس عقد و...

روحیه ظلم‌ستیزی او را وا می‌دارد که در مقابل مأمورین قلدر رضاخانی بایستد و به زندان برود، چند ماه زندان و برخورد با زندانیان سیاسی او را آبدیده‌تر می‌کند که پس از آزادی با نشاط و شور بیشتری به راه خود ادامه می‌دهد. در همین سالها است که به تفسیر قرآن در کانون اسلام و بعدها مسجد هدایت می‌پردازد. و زمینهٔ آشنائی او با مهندس بازرگان و دکتر سحابی فراهم می‌شود. این آشنائی منجر به دوستی و رفاقت دیرپائی می‌گردد که منشأ آثار و تحولات پربرکتی است برای اسلام و ایران؛ از جمله بردن دین و قرآن به میان طبقات روشنفکر و صحنه دانشگاه که از یک طرف افکار مارکسیستی و از طرف دیگر اندیشه‌های غربی آنان را احاطه کرده‌بود.

آشنائی با قرآن و برخورد با افکار و اندیشه‌ها و تماس با افراد مختلف وی را عالمی آگاه و آشنای با تحولات زمانه بارآورده بود و بدین جهت می‌توانست تصمیمات جدی و مثبتی در مقابل مسائل و پیشامدهای روز بگیرد و ارزیابی صحیحی از موقعیت جامعه خود و جهان خارج داشته باشد و در همین زمینه در یکی از سخنرانیهای رادیوئی خود در سال ۱۳۲۵ می‌گوید:

«البته متوجه هستید دنیا صورت دیگری به خود گرفته و ملل در یک انقلاب تاریخی به سر می‌برند. صورتهای اجتماعی ملتها در دور تکوین است و ما در یک مفصل حیاتی هستیم و موقعیت ما هم حساس است. پیکره اجتماعی ما به صورتی در خواهد آمد که استعداد و لیاقت آن را خود فراهم کرده‌ایم.»[۲]

بر همین اساس در دوران نهضت ملی ایران و زمامداری مرحوم دکتر مصدق یکی از حامیان فعال این نهضت می‌باشد و مسجد هدایت پایگاهی است در جهت آرمانهای نهضت

۱ـ تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة یا حکومت از نظر اسلام تألیف شیخ محمدحسین نائینی. نقل از مقدمه آن نوشته آیت‌الله طالقانی صفحهٔ ۴ ـ ۶

۲ـ کتاب سخنرانی رادیوئی صفحه ۳۷ ـ ۲۲ را از ۲۵

ملی ایران. در دوره هفدهم کاندیدای مجلس شورای ملی از طرف مردم شمال می‌گردد، اما انتخابات آن ناحیه مثل بعضی از نواحی دیگر به علت تحریکات و آشوب مخالفین صورت نمی‌گیرد.

در این سالها شاهد حمایت بی‌دریغ ایشان از ملت فلسطین و مبارزه علیه صهیونیسم می‌باشیم. در سال ۱۳۳۱ به نمایندگی از طرف مرحوم آیت‌الله کاشانی در کنفرانس مؤتمر شعوب المسلمین در کراچی، همراه با مرحوم آیت‌الله سیدرضا زنجانی، مرحوم آیت‌الله میرزا خلیل کمره‌ای و مرحوم حجةالاسلام سید صدرالدین بلاغی شرکت می‌نماید.

این حمایت در سالهائی است که همهٔ روشنفکران جهان از اسرائیل به عنوان یک کشور نمونه سوسیالیستی یاد می‌کردند.

* * *

طالقانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط حکومت ملی در سازمان «نهضت مقاومت ملی» شرکت نموده و مبارزه علیه نظام استبدادی و مخالفت با قرارداد کنسرسیوم را ادامه می‌دهند و همراه شخصیتهای ملی و مذهبی از جمله مرحوم علامه دهخدا و مرحوم آیت‌الله فیروزآبادی (مؤسس بیمارستان فیروزآبادی در شهرری) نامهٔ اعتراضیه علیه قرارداد کنسرسیوم را امضاء می‌نماید. و به حمایتهای مالی و جانی از مبارزین آن زمان می‌پردازد از جمله پنهان‌کردن نواب صفوی و یارانش می‌باشد که با وجود مخالفتهای شدیدی که نسبت به حکومت دکترمصدق نموده بودند. و این حمایت آن هم در شرایطی است که همه حتی دوستانشان آنها را تنهاگذاشته و اکنون که به شدّت مورد تعقیب بودند آنها را در خانهٔ خود مخفی می‌نماید. در این مخفیگاه ضمن گفتگوهائی نواب از مخالفت خود با حکومت ملی مرحوم دکتر مصدق اظهار پشیمانی می‌نماید و در صدد اصلاح جبران مافات برمی‌آید.

در این سالها جهت روشن‌نمودن افکار علماء و روحانیون شهرهای کشور باکودتای ۲۸ مرداد مسافرتهائی است که اغلب همراه مهندس بازرگان و دکتر سحابی به شهرستانها می‌نمایند و با تماس با مراجع و علماء وقت ماهیت حکومت کودتا و کودتاچیان راکه حمام خون به راه انداخته و دسته دسته از ایرانیان شرافتمند و آزاده را به پای اعدام برده و آنها را به

رگبار گلوله می‌بستند به آنها بنمایاند.

در این سالهائی که سکوت و خفقان همه جا را فراگرفته بود. تنها طالقانی و مسجد هدایت است که به قول دکتر شریعتی همچون «منارهای در کویر» نمایان بود. و می‌گفت در آن سالهای خفقان و ظلمانی هر وقت به تهران می‌آمدم. تنها مسجد هدایت و طالقانی بودند که می‌درخشیدند.

مرحوم آیةالله طالقانی علاوه بر فعالیتهای عملی از لحاظ تئوری و اندیشه کتاب تنبیه‌الامه مرحوم آیت‌الله نائینی را با شرح و توضیحاتی منتشر می‌نماید. این کتاب نظام شاهنشاهی و فرهنگ استبدادی با همه ابعاد و چهره‌های گوناگونش به عنوان ریشهٔ همه فسادها مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و چاره و نجات و رهائی خلق را در از بین‌بردن ریشه استبداد و شاه‌پرستی و استبداد دینی و نظام استثماری جامعه می‌داند. مشکلی که جامعه ایران از دیرباز دچار آن بود که به جای مبارزه با نظام و فرهنگ استبدادی همیشه با مستبد و خودکامه مبارزه می‌نمود. شاهی به دنبال شاه دیگر و مستبدی جای مستبد دیگر می‌آمدند و می‌رفتند ولی نظام شاهنشاهی و تفکر شاه سایه خدابودن همچنان بر قرار بود. در این کتاب مبارزه با نظام و فرهنگ استبدادی مطرح می‌شود.[1] و از سالهای ۱۳۳۸ الی ۱۳۴۲ علاوه بر تفسیر قرآن به ایراد یک سلسله سخنرانیهای تاریخی در تهران و شهرستانها می‌پردازد و در آن سخنرانیها مسأله استبداد و ریشه‌های آن را مورد بررسی قرار می‌دهد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

در تابستان سال ۱۳۳۹ جبهه ملی ایران فعالیت مجدّد خود را آغاز می‌کند. طالقانی از مؤسسین فعال این جبهه می‌باشد و مسجد هدایت در آن سال شاهد مبارزهٔ پرشوری است علیه استبداد و خفقان کودتای بعد از ۲۸ مرداد - جا دارد در اینجا یاد بزرگانی نظیر شادروانان اللهیار صالح، مهندس بازرگان، مهندس حسیبی، دکتر صدیقی، دکتر سنجابی، دکتر آذر،

---

۱ - توضیحات مرحوم طالقانی در پاورقی کتاب تنبیه‌الامة چنین است : «چاره‌کندن ریشه ناپاک شاهپرستی است. تا آنگاه که این ریشه در اجتماع باقی است رشد علمی و اخلاقی ممکن نیست زیرا، پیشرفت و به دست‌آوردن مقام در چنین اجتماع شاخه‌های این ریشه می‌باشد، استعداد و لیاقت و درستی ارزشی ندارد، مردان صاحبنظر و بلندهمت و آزاده یاغی و مخل نامبرده می‌شوند و مردم پست و متملق، مصلح و خیرخواه خود را می‌نمایند و سراسر قوای کشور تابع اراده فرد، و گوی سلطنت بازیچه مشتی افسارگسیخته و شهوت‌ران قرار می‌گیرد، پادشاه را مانند بتی در حجاب نگاه می‌دارند و از لذت عدالت و تفاهم با ملّت محرومش می‌سازند و کم‌کم به جنایت و کشتار و از میان برداشتن مردمی بی‌گناه، به نام شاهپرستی و سلطنت‌خواهی وادارش می‌سازند، او از مردم متوحش و مردم از وی متنفّر می‌شوند.» «صفحه ۱۴۱ تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة

حجةالاسلام حاج‌آقا ضیاء، حاج سیدجوادی و دیگر مردان و بزرگانی که نهال آزادی را آبیاری کردند، نموده و برای آنها طلب رحمت و مغفرت بنمائیم.

در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ همراه مرحوم مهندس بازرگان و جناب آقای دکتر سحابی نهضت آزادی ایران را تشکیل می‌دهند ایشان در بیانیه‌ای قبولی خود را چنین اعلام می‌کند:

باید مردانی که محیط آلوده و زبونشان نساخته و غیرت و احساس مسئولیت در آنان نمرده، دور هم گردآیند. راه صحیح و اصیل مبارزه علیه فساد و مفسدین جامعه ایرانی را مشخص نمایند... بحمدالله جمعی که طی سالهای سخت ثبات قدم و پاکی نیّت خود را ابراز داشته، در برابر تهدید و محرومیت و زجر و زندان خود را نباخته و در تعقیب هدفهای ملی برای نجات مملکت کوشیده‌اند و در این هنگام خطیر به تشکیل نهضت آزادی ایران قیام و اقدام نموده‌اند.

اینجانب اگرچه از کوتاهی در انجام وظیفه خود نزد اولیاء اسلام و نیاکان بزرگوارم شرمسارم ولی پیوسته در صف مبارزه با فساد و مستبدین باقی مانده و به این دعوت همکاری با بنیادگزاران نهضت آزادی ایران را پذیرفتم».

سال ۱۳۴۱ که مبارزات مرحوم امام خمینی و روحانیت مترقی شروع و ضمن حمایت، در جهت اصلاح و انداختن مبارزه روحانیت در مجرای صحیح مخالفت با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی که در آن لایحه شرکت بانوان در انتخابات منعی نداشت و قسم به کتاب آسمانی به جای سوگند به قرآن به طرف مبارزه علیه استبداد و استعمار نقش مهم و اساسی داشتند. از اقدامات ایشان در این سال‌ها شرکت در کنفرانسهای مؤتمر اسلامی است و در یکی از این سالها که مرحوم آیت‌الله بروجردی حیات داشتند، نمایندگی ایشان را به عهده گرفتند.

نتیجهٔ این اقدامات دستگیری، زندان و محکومیت ده‌ساله ایشان همراه سران و فعالین نهضت آزادی ایران می‌باشد. در زندان نیز دست از فعالیت برنمی‌دارند، علاوه بر ادامه تفسیر قرآن و تکمیل کتاب اسلام و مالکیت، حمایتهائی است که از مبارزات خارج از زندان چه در داخل و چه در خارج به عمل می‌آورد و نیز کمک و پشتیبانی و همدردی از مبارزات مردم فلسطین پس از فاجعهٔ جنگ ژوئن می‌باشد. در روز درگذشت مرحوم دکتر مصدق، تجلیلی است که از آن مرحوم در مجلس بزرگداشت و یادبودی که در زندان برگزار گردید می‌نماید.

و شاید بتوان گفت تنها جائی که در زمان رژیم سابق و در زیر سایهٔ دیکتاتوری مجلس بزرگداشت برای مصدق برپا گردید، زندانهای شماره ۳ و ۴ قصر می‌باشد.

بالاخره بر اثر فشار افکار عمومی مردم ایران و جهان رژیم مجبور می‌شود که ایشان را به اتفاق مرحوم مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۶ آزاد نماید. اما مبارزه از نظر طالقانی همچنان ادامه دارد. و مسجد هدایت بار دگر شاهد درس تفسیر و مبارزات طالقانی است، اما به زودی از طرف دستگاه درس تفسیر تعطیل می‌شود. مرحوم سید علامرضا سعیدی از شاه سابق نقل قول می‌کرد که می‌گفت پدرم را سیدحسن مدرس بیچاره کرد و خودم از دست سیدمحمود طالقانی نمی‌دانم چکار بکنم.

حمایت وی از مبارزات مردم فلسطین، جمع‌آوری فطریه برای آنها، برگزاری مجلس یادبود جه ، رهبر فقید مصر مرحوم جمال عبدالناصر و تجلیل از شهادت مرحوم حجةالاس سعیدی که علیه سرمایه‌گذاران امریکائی اعلامیه داده بود و دهها از این قبیل اقداما ر به دستگیری مجدّد آیت‌الله طالقانی می‌شود.

د از حمایت طالقانی از مبارزات پرشور مسلحانه آن زمان یادکرد که پشتیبانی همچون حنیف‌نژادها که از آنها با استفاده از این آیه قرآن «*إِنَّهم فتيةٌ آمَنوا* ـم هدی» آیه ۱۳ سوره ۱۸ که این چنین از آنها تجلیل می‌کرد منجر به یک تبعید یک سال و نیمه و پس از آزادی کوتاه مدت دستگیری مجدّدی است که بار دگر به ده سال زندان محکوم می‌شود و تا کمی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در آبان سال ۱۳۵۷ بر اثر قیام پرشور ملت درهای زندان به روی او و بقیه زندانیان سیاسی گشوده می‌شود و مانند همیشه از همان ساعت آزادی فعالیت وی ادامه پیدا می‌کند؛ مصاحبه‌ها، اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها و سخنرانیها و شرکت در مجالس و راهپیمائی‌هائی است که مرتب انجام می‌گیرد، خانه کوچک ایشان تبدیل به ستاد و مرکز فعالیتهای انقلابی می‌شود. در آذر همان سال علیرغم حکومت نظامی و تهدید رژیم در تاسوعا و عاشوراکه مصادف با روز حقوق بشر بود؛ اعلام راهپیمائی می‌کند. کثرت و استقبال جمعیت در تهران و شهرستانها به حدّی بود که برای جهانیان نیز آشکار گشت که رژیم دیگر مشروعیت قانونی و مردمی ندارد و در قطعنامه‌های صادره نیز به همین موضوع اشاره شده بود.

* * *

طالقانی از همان ابتداء انقلاب تأکید داشت که خود مردم با آگاهی کامل انقلاب را هدایت نمایند و در یکی از سخنرانیهای قبل از انقلاب در مسجد هدایت می‌گوید: «وقتی مردمی متکی به فکر باشند، متکی به عقیده باشند، متکی به تبیین باشند، متکی به معیار باشند، مسئوولیت احساس بکنند، با رهبر حرکت می‌کنند ولی نه به عنوان این‌که موت و حیات این رهبر واین شخصیت ملازم با حرکت و توقف باشد.»

بعد از پیروزی انقلاب باز تأکید طالقانی بر این مسأله است که تنها راه بقای انقلاب شرکت تودهٔ مردم در سرنوشت خودشان می‌باشد و آن میسّر نمی‌شود مگر اینکه از طریق شوراها سرنوشت خود را بدست گیرند، این است که در سخنرانیهای متعدّد خود به این موضوع اشاره می‌کند از جمله در سخنرانی تاریخی ۳۰ تیر سال ۱۳۵۸ به مناسبت سالگرد قیام تاریخی ملت ایران در ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ در میدان بهارستان می‌گوید:

«اگر ما به قسط اسلام، اقامه قسط معتقدیم اگر به رهبری قرآن واسلام معتقدیم ... در نظام عادلانه باید از پائین به بالا الهام بشود و نظام اجتماعی و رهبری را باید توده مردم انتخاب کند. در نظام اجتماعی ما، رأس این هرم که دربار بود ساقط شد ولی هنوز قواعدش باقی است»... بعد بلافاصله می‌گوید تنها راه چاره این است «اگر شورا تشکیل بشود. اگر مردم همه حق رأی داشته باشند و همه حق نظر داشته باشند این هرم قابل بقاست والّا آسیب‌پذیر است»[۱] و این میسر نمی‌شود مگر آنکه همه دارای سعه‌صدر بوده و نخواهند آزادی دیگران را در این رابطه محدود کند زیرا «اسلام با تنگ‌نظری جور درنمی‌آید. اسلامی که از متن قرآن و سنّت پیامبر سرچشمه گرفته، آزادی را محدود نمی‌کند، هر جمعیتی که بخواهد آزادی مردم را در انتقاد و بحث محدود بکند این اسلام را نشناخته است، هر جمعیتی که نخواهد استثمار و استعمار و استبداد ریشه کن بشود این اسلام را نشناخته است.»[۲]

* * *

۱ـ وحدت و آزادی صفحه ۱۷

۲ـ وحدت و آزادی صفحه ۱۳ و ۱۴.

آری اگر طالقانی در انقلاب پیشرو می‌باشد، در شورای انقلاب شرکت می‌کند، از دولت موقّت حمایت می‌نماید، در مجلس خبرگان حضور به‌هم می‌رساند، نماز جمعه اقامه می‌نماید، به کردستان سفر می‌کند تا غائله‌ای را که به پا خواسته است بخواباند و در آنجا یک شورای هفت نفره تشکیل می‌دهد. همه در این جهت است که مردم را به حقوق خودشان آشنا نماید. تا با پاس داشتن آزادی و حفظ حرمت و کرامت انسانی و تشکیل شوراها بتوانند سرنوشت خود را تعیین نمایند تا انقلاب از آفات مصون بماند.

* * *

آخرین سخن وی در آخرین خطبه نماز جمعه در بهشت زهرا به مناسبت سالگرد شهدای هفدهم شهریور چکیده اندیشه‌ای است که سالها با آن زندگی نموده و در جهت استقرار آنها به تلاش و کوشش پرداخته است که گفت:

«مسأله شورا از اساسی‌ترین مسأله اسلامی است، حتی به پیغمبرش با آن عظمت می‌گوید با این مردم مشورت کن به اینها شخصیت بده بدانند که مسئولیت دارند. متکی به شخص رهبر نباشند» بعد بلافاصله به دست اندرکاران و کسانیکه خود را قیّم و سرپرست مردم می‌دانند می‌گوید «بروید کنار، بگذارید این مردم مسئولیت پیدا کنند.»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

* * *

دو روز بعد از ایراد این سخنرانی در سرگاه ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ به ملاقات پروردگارش می‌شتابد.

زندگانی و فعالیت وی همانند قرآن که به نام خدا آغاز می‌شود و با نام خلق و ناس پایان می‌یابد، با آوردن قرآن به صحنه اجتماع و با یاد خدا شروع شد و با عشق به مردم و نقش اساسی آنان در سرنوشت خودشان پایان یافت.

وسلامٌ علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا

محمّد بسته‌نگار

ب

دیباچه

اولین مقاله آیت‌الله طالقانی

(نقل خطابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که در آن سالهای تیره و
تار راه نجات را، بازگشت به قرآن می‌داند)

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۳ - خطابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

آینده اسلام - وظیفه مسلمانان

به نظر می‌رسد اولین مقاله‌ای باشد که مرحوم آیت‌الله طالقانی در مجلهٔ دانش‌آموز سال هفتم شماره اول آبان ماه ۱۳۲۰ به عنوان دیباچه‌ای برای تفسیر قرآن نوشته باشند و سپس در شماره‌های بعد به تفسیر سوره حمد و بقره می‌پردازد.

ما این مقاله را به عنوان دیباچهٔ این کتاب انتخاب نمودیم، امید داریم تفسیرهای آن مرحوم را در مجلات دانش‌آموز و مجله آئین اسلام و تفسیر در میان خانواده و قرآن با صحنه را به عنوان مجلات بعدی منتشر نمائیم.

نقل از مجلهٔ دانش‌آموز سال هفتم شمارهٔ اوّل - آبان ماه ۱۳۲۰

دیباچه‌ای برای تفسیر قرآن

خطابه رسول ﷺ آینده اسلام - وظیفه مسلمانان

چندی به اینطرف تاریکی‌هائی به سبب ابرهای تیره هوی و شهوات از کرانه‌های نفوسی به انگیزش اشعهٔ انوار علوم و صنایع‌نو برخاست[1] افق شرق راکه سرزمین تابش انوار پیمبران است سراسر گرفت. رعدوبرق آن توده به خصوص ناپخته گان را هاج و واج و سرگردان کرد. رویه را از آنان ربود و راه زندگی را پراکنده نمود در این میان صداهائی همهٔ فضای شرق را از امواج خود پرکرده که با الحان جذاب و فریبنده و تظاهر به لطف و مهربانی راهنمائی به رشد و سعادت می‌کرد. بیشتر این زمزمه‌ها را در برداشت (خاور را دین از هر کمالی بازداشته و قوانین آن غل و زنجیری است که دست و پا را از قبض و بسط و سیر و حرکت بازمی‌دارد. پیمبران چون دیگر مردم برای آرزوهائی کوشش می‌کردند. وحشت از بازپرس و جزا از ضعف نفس است. جهان عرصه تنازع بقاء است. رستگاری برای قوی است ضعیف باید خوردهٔ قوی شود) مردمی که چگونگی ساختمان تربیت نفسی آنها مناسب با طول این امواج بود آنها راگرفته چندین برابر بزرگتر و رساتر نموده منعکس کردند و از بیچارگی باور نموده به حقیقت داشته پافشاریها نشان دادند. این عده بیشتر آغاز و انجام زندگانی را بر مردم تیره نمودند. در این میان مردمی خصوص از جوانان پاک سرشت امواجی را با پرده گوش خود

۱- «چنانکه اشعهٔ نور آنچه در سطح زمین است منبسط نموده به وسیله تموج هوا پراکنده می‌نماید. انوار علوم نیز آنچه را از نفسیات در سطح بالای نفس است و به قوای دیگر حکومت دارد برمی‌انگیزاند.

علم که مهم‌ترین وسیله قدرت است برای مردمی که اسیر قوای شهوانی هستند چون شمشیر است به دست زنگی مست»

آشنا می‌یافتند که چون به مغز می‌رسید تبدیل به نور گشته مسافتهای زیادی را در جلو راه روشن می‌کرد. و نسیمی از آن امواج به ارواح افسرده می‌ورزید که در آغاز گنگ و قطعه قطعه ولی چون خود را بیشتر آماده و تطبیق با آن کردند دانستند که از شهر یثرب و بیابان درخشان جزیرةالعرب این موج به هر طرف خصوص شرق میانه پخش می‌شود. خطیبی با روح الهی می‌گوید:(۱)

«ایهاالناس انّکم فی دار هدنه و انتم علی ظهر سفر. و السیر بکم سریع. و قدرایتم اللیل و النهار و الشمس و القمر یبلیان کل جدید. و بقربان کل بعید. و یاتیان بکل موعود. فاعد و الجهاز ابعد المجاز فقام المقدادبن الاسود فقال یا رسول‌الله ﷺ مادارالهدنه فقال دار بلاغ و انقطاع) فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن. فانه شافع مشفّع. و ما حل مصدق. و من جعله امامه قاده الی الجنه. و من جعله خلفه ساقه الی النار. و هوالدلیل یدل علی خیر سبیل. و هوکتاب فیه تفصیل. و بیان و تحصیل. و هوالفصل لیس بالهزل. وله ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم. ظاهره انیق و باطنه عمیق. له تخوم و علی تخومه تخوم. لاتحصیٰ عجائبه و لاتبلیٰ غرائبه. فیه مصابیح الهدی و منار الحکمه و دلیل علی المعرفه لمن عرف الصفه. فلیجل جال بصره ولیبلغ الصفه نظره ینج من عطب و یخلص من نشب. فان التفکّر حیوة قلب البصر کما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور. فعلیکم بحسن التخلّص و قلة التربص.

ترجمه - هان ای مردمان شما در سرمنزل (هدنه) و برسفرید. شما را به شتاب سیر می‌دهند. به خوبی می‌نگرید که شب و روز و آفتاب و ماه هر نوی راکهنه و پوسیده می‌کنند. هر آرمان دور را نزدیک می‌کنند. نویدها را به انسان می‌رسانند. پس برای دوری این گذرگاه همه گونه تجهیزات خود را آماده کنید (علی علیه‌السلام گفت در این میان مقدادبن اسود برخاست عرض کرد یا رسول‌الله (صلی‌الله علیه واله) سرمنزل هدنه چیست فرمود سرمنزل رسیدن و بریده‌شدن) چون ابرهای تیره فتنه بسان شب دیجور بر شما راههای هدایت و سعادت را پوشاند پس بر شما است رساندن خود را به قرآن چه آنکه اتّصال و جفت‌شدن آن با نور فطرت و بینش انسان منشأ آثاریست (شفاعت‌کننده‌ایست که شفاعتش مقبول است) عیب‌جوئی است که مورد تصدیق

---

۱ - در کتابهای حدیث به سند معتبر از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام منقول است که پیغمبر اکرم ﷺ و آله برای خطابه ایستاد و فرمود.

است. کسانی که او را پیش‌رو قرار دهند آنها را به سوی بهشت می‌کشاند و کسانی او را پشت سراندازند آنها را به سوی جهنم می‌راند.

یگانه دلیلی است که به برگزیده‌ترین راه دلالت می‌کند. یکتا کتابیست که در آن رشته‌های امور حیاتی جداجدا تفصیل داده شده. آنگاه بیان شده و سپس نتیجه به دست داده نوریست جداکنندهٔ هر حق از باطل. بیهوده سرای و بازیگر نیست. برای آن بیرون و درونی است بیرونش حکم است که برای زندگانی ظاهر و درونش دانش است که برای زندگانی باطن انسان است. بیرونش از جمال حکمت آراسته و آرایش‌دهنده است. و درونش دریای ژرف است برای آن سرحداتی است که هر سرحد آن نیز سرحداتی است (چون نقشهٔ عالم است، به سان مراتب وجود) عجائبش به شمار نیاید و غرائبش کهنه نشود. در او برای همه اطوار زندگی چراغ‌های هدایت و برای راهنمائی پرجمهای حکمت و برای کسانی که شناسای صفت معرفت‌اند (یعنی ذهنشان مصفی و آشنای با برهان است -) دلیل بر معرفت است. پس باید شخصی مستعد فروغ بصیرت خود را همواره افروخته و به جولان آرد و بینش خود را به مرتبه شناسائی حق و برهان برساند. تا از هلاکت و سقوط و پایمال‌شدن برهد. و از آنچه باعث واماندگی و درماندگی است خلاص شود چه آنکه تفکّر زندگی و زنده نگاهداشتن دل‌بینا است و متفکر کسی را ماند که در تاریکیها روزنهٔ نوری به روی خود گشوده و با آن راه می‌پیماید. پس بر شما است که به خوبی خود را از آلودگیها خلاص کنید و بر چیزهای پست زندگی کم درنگ نمائید.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

سیدمحمود طالقانی

ج

فصل اول

توحید
طبیعت
تکامل
و قرآن

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۴ - توحید نخستین دعوت انبیاء

این مقاله - مقدمه است که آیت‌الله طالقانی بر کتاب محوالموهوم و صحوالمعلوم یا راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی - مرحوم حجةالاسلام آقاسید اسدالله موسوی میراسلامی معروف به خارقانی نوشته است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

توحید نخستین دعوت انبیاء

«قل یا اهل‌الکتاب تعالوا الی کلمةٍ سواءٍ بیننا و بینکم الاّ نعبدالاالله و لانشرک به شیئا و لایتخذّ بعضنا بعضاً اربابا من دون الله فان تولّوا فقولوا اشهدو بانّا مسلمون» (آیه ۶۴، ۶۱ سوره آل‌عمران)

بگو ای اهل کتاب برتر آئید و بگرائید به سوی یک سخنی که میان ما و شما یکسان است تا جز خدای را نپرستیم و به او هیچگونه شرک نیاوریم، و کمتر از مقام خدائی بعضی بعض دیگر را ارباب نگیریم، پس اگر از این دعوت روی‌گرداندند، بگوئید: گواه باشید که همان مائیم تسلیم‌شونده.

این سرلوحه و نخستین دعوت پیمبران است، دیگر اصول اعتقادی و اخلاقی و شرایع و قوانین شعاعها و دوائر این نقطه مرکزی‌اند. این انقلاب فکری و اجتماعی انبیاء است که از انقلاب و تحوّل درونی و باطنی بشر آغاز گردیده که همان برگشت جهت فکر است به سوی مبدأ قدرت و حیات و هم‌آهنگ ساختن فطرت ناآلوده انسان با نظام جهان، پایداری پیمبران برای ایجاد چنین انقلابی بود که یکسره وضع باطن و ظاهر زندگی بشر واژگون را برگرداند و مستقیم به سوی حق دارد، بدین جهت در هیچ‌حال و هیچ جا از اعلام این راز رستگاری کوتاه نیامدند: قرآن نوح را در حال جدال با قوم سرسخت و جاهل و هنگام ساختن کشتی و برفراز طوفان، و ابراهیم را در میان غار و رصدخانهٔ توحید، و در حال کوفتن تبر بر پیکر بتها و در درون شعله‌های آتش و بالای پایه‌های کعبه و زیر آفتاب سوزان، اسماعیل را در حال همکاری با پدرش و زیر کارد، و اسحاق و یعقوب را در میان کسان و در بستر مرگ و حال احتضار، و یوسف را در تاریکی زندان و بالای کرسی قدرت، و موسی را در برابر فرعونیان و در بیابان تیه، و عیسی را با حواریین بیابان‌گرد پلاس پوش و بالای چوبه دار، و خاتم پیمبران را در میان مکّه و بالای کوهها و در میان بیابانها و میدانهای جنگ، همه اینها و پیروان اینها را

که پیشروان انقلاب فکری بشر بودند در حال اعلام این حقیقت و کوشش برای این انقلاب عقلی و فکری می‌نمایاند.

از همان وقتی که بشر استعداد درک این حقیقت را یافت و از محکومیت غریزه برتر آمد بذر آن را پیمبران افشاندند ولی شاخه و برگ آن را نفوس چنانکه باید سر برنیاورد تا در اجتماع و روابط زندگی افراد سایه افکند، - در دعوت و شریعت اسلامی این حرکت و انقلاب از فکر و عقیده شروع شد و تا چندی برهمه جهات زندگی پرتو افکند.

مقصود و هدف نهائی انقلاب اسلامی همین است که نور و نیروی کلمه توحید از نقطه اصلی و مرکزی فطرت و ضمیر بشری دائره‌هائی پدید آورد و اندک‌اندک این دائره‌های نورانی اخلاق و اعمال فردی آن‌گاه روابط زندگی و نظام اجتماعی را فراگیرد و همه را تبدیل به نیرو و حرکت گرداند و با قانون مقتدرتکامل و نظام جهان هم‌آهنگ سازد، و - در این محیط جاذبه عمومی حق - افراد و اجتماع بشری را از خروج و سقوط نگهدارد: راز کلمه - ***قولولااله الاّالله تفلحوا*** - همین است که از اعتراف به زبان و تأثیر در وجدان این تحوّل فکری آغاز گردد آن‌گاه در خارج فکر تحقّق یابد و از هر بند بندگی و قید عبودیت غیرحق برهاند، این همان رستن و رستگاری از بندهای شهوات و اوهام بشری است، محیط جاهلیت در اصطلاح دین آن محیطی است که مردمش گرفتار بندهای شهوات و اوهام و بندگی غیرحق باشند، و محیط اسلام محیط رستگاری از اینها است، بتهای جاهلیت سایه‌های تاریکی از اوهام مغزها و اندیشه‌های تهی از نور ایمان بوده است چنانکه بندگی و تن‌دادن به اراده و قوانین و رسوم و عادات بشری صورت دیگری از جاهلیت و بت‌پرستی است، محیط توحید خلق را از اوهام به سوی نور ایمان و از ذلت قوانین و عادات بشری بسوی عزّ اسلام می‌رساند چنانکه محیط شرک و جاهلیت از نور فطرت به سوی تاریکی شرک و اوهام پیش می‌برد: ***الله ولی الذین اٰمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات.***

بنابراین توحید تنها یک عقیده قلبی نیست که انسان را به سوی عبادت و معابد می‌کشاند و همین در کارهای عبادی به کار آید، و تنها یک مسأله فلسفی و کلامی نیست که با دلیل و برهان اثبات شود و به همین جا متوقف گردد، بلکه حقیقتی است که باید در فکر و عقل و عمل تحوّلی پدید آرد و جهت زندگی و وضع اجتماعی را برگرداند و بنای دیگر بر اساس حاکمیت

خداوندی که همه جهان ظهور اراده و حکومت مطلق او است برپا دارد و انسان را از ضیق دنیا برهاند و چشم‌انداز فکرش را وسیع و شخصیتش را مستقل گرداند، شعار این حقیقت: ***لااله الّاالله*** ـ است که جمله: لااله نفی هر اراده و پرستش و پناهندگی است و الّاالله اثبات اینها است برای معبود به حق. درهم شکستن بتها و کاخهای حکومتها و قانون‌سازی‌های بشری و بلندکردن شمشیر و تبر ظهور جمله نخستین، و بنای مساجد و صفوف عبادت و اجراء احکام خداوند ظهور جمله دوّم است، و شعار دیگر آن کلمه: الله‌اکبر ـ است که در نماز با برداشتن دو دست که اشاره به پشت سرافکندن هر خاطره و هر اراده و هرعظمت غیرحق می‌باشد ـ هم‌آهنگ است، بانگ اذان و جمله‌های آن و تکرارش در مفاصل زندگی شبانه‌روزی اعلام همین انقلاب و تحوّل و فرمان رستاخیز است به شرط آن که گوینده و شنونده سرّ آن را درک کند و برای انجام این فرمان برخیزد، چنان که در تاریخ نشان داد این بانگ مردمی را برانگیخت و انقلابات و صفوف جهاد را ایجاد نمود، ولی امروز که مفهوم این ندای آسمانی درک نمی‌شود و برای تنها عبادت بی‌روح گفته می‌شود آن اثر را نمی‌یابد، اگر دوباره مسلمانان تجدید حیات نمایند و این نداء را در دنیای شرک و ماده‌پرستی و ستمگری سر دهند و صفوف زنده‌ای برپا دارند می‌توانند نظامات واژگون بشری را براندازند و نظام نوین توحید در عبادت و فکر و قوا را برقرار سازند.

آیا برای نجات بشر در آن دوره جاهلیت بت‌تراشی و بت‌پرستی و در این جاهلیت به صورت تمدّن و مادّه و شهوت‌پرستی چاره‌ای جز این تحوّل و تغییر می‌توان یافت؟!

در زمان جاهلیت پیش از اسلام دنیای محیط عرب گرفتار هر نوع هرج و مرج اخلاقی و اقتصادی و ظلم و خودسری بود، ملتها در آخرین حدّ ذلّت و پستی بسر می‌بردند، چنگال حکّام و سودپرستان تا استخوان توده‌های بی‌پناه فرو رفته بود، استعدادها و قوای بشری رو به فساد می‌رفت، در چنین دنیائی اگر مرد نیرومند خیراندیشی قیام می‌کرد تا حکومتی وسیع یا در یک گوشه ایجاد کند و به وسیله آن قوانینی تنظیم نماید و روش اقتصادی و اخلاقی موجود را تغییر دهد، آیا روی این هدف با تشکیل حزب و دسته و نامهای جدید می‌توانست کاری از پیش برد، و به فرض آن که برای چند روزی کاری از پیش می‌برد قابل دوام و بقاء برای چندی یا همیشه بود؟ ـ این گونه اصلاحات سطحی و نامی نه آن روز می‌توانست درد و رنج بشر را درمان نماید نه امروز،امروز هم انقلابات و سیستم‌ها نتیجه فشار و رنج واحساسات مردم است

بدین جهت دوراندیشی و پیش‌بینی درست و عقلانی قانع‌کننده‌ای در میان نیست فقط جنبش احساس و عکس‌العمل است، و هیچ توجهی به این نیست که همه دردها و رنج‌ها و بیماری‌ها نتیجه طرز فکر بشر است و تا - آنگاه که انقلاب و تحولی در عقل و فکر پیش نیاید همه علاج‌ها سطحی و موقّت است، نتیجه انقلاباتی که از فکر و عقل شروع نشود از میان‌بردن طبقه یا فردیست و جایگزین نمودن فرد و طبقه دیگر و از میان بردن ستمگرانی است و جایگزین ساختن ستمگران تازه نفسی که با نامها و عناوین دیگری به حقوق خلق بتازند.

اکنون فرض می‌نمائیم که مردمی متفکّر و اصلاح طلب در دنیا پیدا شدند و تحت تأثیر تلقینات حکومت‌ها و مطالب مکرّر اوضاع کنونی دنیا قرار نگرفتند و با فکر روشن و روح باصفا یا در نتیجه تجربیات پی‌درپی متوجّه شدند که نظامات بشری معمولی نمی‌تواند این کابوس وحشت و انحطاط بشری را از میان بردارد و باید از راه اصلاح نفوس و تغییر در اخلاق و عادات عمومی مردم را هدایت نمود و به نشر کتابهای اخلاقی و بهداشتی و پند و موعظه پرداخت، آیا از این راه نور امیدی می‌درخشد و موفقیت اعجازآمیزی پیش‌بینی می‌شود؟ اگر از آینده خبر نداریم وضع کنونی و گذشته دنیا در پیش چشم همه است مواعظ گویندگان و کتابهای اخلاقی علمای اخلاق همه جا را پرکرده و در هر خانه‌ای کم و بیش دیده می‌شود ولی اثر و نتیجه آن تا چه اندازه است، می‌نگریم! چرا، زیرا که بشر مادّی که سمت حرکت و توجّهش به سوی مادّه یعنی یگانه وسیله شهوت و لذّات حیوانی است تا آنجا اخلاق را می‌پسندد که مقدمه و وسیله رسیدن به همان هدف و بتش گردد، زیرا سازمان درونی و نفسانی بشر آن قدر بهم پیچیده و مرموز است که برای انسانی مانند خود مستقیم داشتن و از میان بردن ریشه عادات و رذائل ممکن نیست.[1]

پس اصلاح اخلاق و عادات و در نتیجه اجتماع بشری را باید از مبدأ برتر از انقلاب

---

۱ - حکومت امریکا پس از آنکه متوجه خطرات مسکرات شد همه دستگاه‌ها و وسائلی که داشت برای جلوگیری از آن به کاربرد از مجالس تبلیغ و روزنامه و مجله‌ها و سینماها و دستگاههای قانونگذاری و انتظامی، می‌گویند بیش از ۶۰ میلیون دلار صرف تبلیغات نمود و ۱۰ میلیون صفحه روزنامه و مجله و کتاب منتشر کرد، در مدّت ۱۴ سال متجاوز از ۲۵۰ میلیون لیره صرف اجراء شد، ۳۰۰ تن اعدام شدند ۵۳۲/۳۳۵ - تن زندانی شدند. ۱۶ میلیون بودجه‌اش ضرر داد، در حدود ۴۰۴ میلیون لیره از املاک مصادر شد ولی نه تنها به نتیجه نرسیدف بلکه مردم در استعمال آن حریص‌تر شدند و راههای قاچاق به روی مردم آمریکا بازشد، تا آن که حکومت در سال ۱۹۳۲ این قانون را الغاء و شراب را حلال نمود.

(نقل از کتاب تنقیحات سیدعلی مودودی)

اجتماعی و تعالیم اخلاقی جستجو نمود.

اسلام - بانظری که به حکومت و نظام اجتماع و اقتصاد و اخلاق دارد و اهمیتی که به این‌ها می‌دهد - در آغاز دعوت این‌ها را مورد توجّه مستقیم قرار نداد، این رسول گرامی با آن قدرت معنوی و نفوذ کلمه و صبر به آسانی می‌توانست تحریک احساسات قومی و ملّی عرب را نماید و همه را زیر پرچم ملیت (ناسیونالیسم) گردآورد و حکومتی تأسیس کند. آن‌گاه اصلاحاتی نماید، می‌توانست با موعظه و تعالیم اخلاقی مکتبی تأسیس نماید و مردمی را از جهت خلق اصلاح نماید، ولی با راهنمائی وحی الهی می‌دید که اصلاح و حرکت بشر باید از مبدأ عالی‌تری آغاز گردد که همان مبدأ فکر و عقیده است، می‌دید تا بشر خود را مستقل و غیرمسؤول می‌داند و در محیط تاریک غرائز و شهوات بسر می‌برد پیوسته برای خود بت‌هائی می‌تراشد و در برابر آنها خضوع می‌نماید، تا فکرش به سوی اراده مطلق برنگردد و به نور ایمان محیط وسیع جهان را ننگرد و خود و آثار خود را جاویدان نبیند تعلیم اخلاق و پند و موعظه اثر ریشه‌داری برای او ندارد، باکلمه مختصر و پرمعنای توحید قیام و به مردمی که جز محیط ماده و چهار دیوار ظواهر طبیعت را نمی‌دیدند اعلام بقاء نمود با این قیام و اعلام استعداهای انسانی مردمی را برانگیخت و چشم آنها راگشود و اخلاق آنها را از پستی به عالی‌ترین مقام انسانی بالابرد چنانکه هر یک از آنها رمزی بودند از این که غیر از ماده و لذّات جدی حقیقی و ورای قوای طبیعی جهان قدرت قاهری وجود دارد و برتر از این زندگی فانی حیات جاویدانی هست و نمونه‌های عالی فضائل خلقی از شجاعت و وفاء و گذشت و عواطف از میان آنها برخواست که هیچ مکتب اخلاقی و تربیتی در تاریخ چنین نمونه‌هائی را نشان نداده، که همان مردمی که پیش از این جز مال و بتهای ساخته از آن چیزی در نظرشان - ارزشی نداشت ثروتها و جواهرات با خاک و سنگ در پیش چشمشان یکسان گردید و جز برای خدا سرتعظیم فرود نمی‌آوردند - نه فقر آنها را زبون می‌ساخت و نه رنج و مصیبت از پایشان درمی‌آورد و نه ثروت و نعمت و پیروزی مغرورشان می‌کرد.

ایمان و توحید مانند خون در رگ و پی‌شان جاری بود و در آشکار و نهان بر نفوسشان حکومت می‌کرد، در زیر شعاع وحی و تربیت نبوت اوهام و اخلاق جاهلیتشان ذوب گردید و نفوسشان در قالب نوین ایمان و فضیلت درآمد، پرتو نبوت ترازوی سنجش حق و عدل را به دست عقل فطری و بازوی عملشان داد، همان مردم پراکنده وکینه‌جو به صورت پیکر واحدی

درآمدند که در میان خود بسی مهربان و متواضع شدند و در برابر دشمنان حق و عدل بسی محکم و استوار گردیدند - *اشداءَ علی الکفّار رحماءِ بینهم* -

اعضاء و عناصر اوّلی این پیکر زنده و آن مومنین به حقی بودند که در آغاز دعوت اسلام و در آن محیط تاریک و وحشت با نور بصیرت فطری خود حق را شناختند و به آن گرویدند، در آن روزهائی که نه آثار پیروزی احساس می‌شد و نه امید رسیدن به مال و مقامی در میان بود، در برابر خود جز صفوف کینه‌جو و متعصب قریش و عرب را نمی‌دیدند، و از ایمان خود جز شکنجه و مرگ و دربدری بهره‌ای نمی‌بردند، اینها بودند که تربیت چندین ساله دوران بعثت و هجرت ریشه‌های جاهلیت را از قلوبشان کند و فکر و اخلاقشان برومند گردید، قدرت حرکت و پیشرفت را این‌ها پدید آوردند طوفان تحوّل و انقلاب ایمانی از این‌ها برخواست و در دنیا پیشرفت تا مردم جهان را از بندگی بتها و کسانی که خلق خدا را به بند بندگی خود کشیده بودند نجات دهند و زنجیرهای عادات و قوانین بشری را که بندهائی بر مردم بود بگسلانند: *لیضع عنهم اصرهم و الا غلال اللتی کانت علیهم.*

این همه آثار و نتایج انقلاب فکری و توحیدی و روح مقتدر ایمانی این دسته مردم بود در پرتو آیات قرآن و تربیت رسالت، تا آنجا که اعمال و جهادها در پرتو این عقیده و فکر و موج آن بود به آسانی پیش می‌رفت و بر ملل دیگر سایه می‌افکند و جز کسانی که ضمیرشان تاریک و روحشان مرده و خودپرستی و حکومت ظالمانه بر مردم و غلبه غرائز حیوانی روح انسانی‌شان را مسخ کرده بود، دیگر مردم این دعوت را می‌پذیرفتند و به این نور هدایت می‌شدند زیرا آن را با فطرت و روح انسانی خود سازگار می‌دیدند و حقیقت این دعوت را درک می‌کردند، و در پناه آن خود را از زندان فشار طبقات و حکّام آزاد می‌کردند.

دستهٔ دیگر نومسلمانان و اشراف و سران عرب بودند که پس از فتح مکّه و نیرومندی اسلام از ترس شمشیر مجاهدین و طمع به بهره‌های اسلام گرویدند، این‌ها مردمی بودند که تربیت و روح اسلام در قلوبشان نفوذی نداشت و از زبانشان تجاوز نکرد، در زیر پرده اسلام شرک و اوهام و اخلاق جاهلیت را با خود داشتند، و معنای جهاد اسلامی را که برای رضای خدا و در راه اجراء حکم خدا و اثبات حکومت خدا است درست درک و تعقّل نمی‌کردند: *قالت الاعراب امنّا قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبهم.*

در ثلث قرن اول عرب نومسلمان متحرّک به حرکت شدید اسلام و تعهد و نبوّت و دسته

پیشروان و اولین بود بدین جهت روح توحید و قوانین اسلام حاکمیت داشت و آثار تربیت رسول اکرم در دلها باقی بود - اگر آن دوران را دوره نورانی اسلام و نمونه تاریخی این انقلاب فکری می‌دانیم نظر به اشخاص و مردمی که زمام خلافت را تا اوائل حکومت عثمان به دست گرفتند نیست چه اینها هریک به نوبه خود - لغزشها و انحرافهای مسلّم داشتند که هیچ منصف و مطّلع از تاریخ نمی‌تواند انکار نماید، تنها از این جهت است که در هیچ دوره‌ای پس از آن آنچنان روح توحید و احکام اسلام حاکم بر همه نبوده و عدل اسلامی اجرا نشده - امیرالمؤمنین علی در این دوره با آن که برکنار بود - به زمامداران گوشزد می‌کرد: من تسلیمم تا آنجا که امور مسلمانان سامان یابد و حکم خدا اجراء گردد.

پس از این دوره که اشعه وحی و نبوّت از دلها، و مسلمانان به حق از دنیا رخت برچیدند عصبیت و آثار جاهلیت از زیر پرده پی‌درپی ظاهر شد، و افراد آن سر برآوردند و کارها را به دست گرفتند، در حکومت عثمان این خطر اسلام‌کش ظاهرتر شد و در زمان معاویه یکسره روح و قوانین اسلام از میان رفت و خلافت به صورت سلطنت استبدادی درآمد، پس از این سلاطین و زمامداران یکسره به عیش و نوش سرگرم شدند و بیت‌المال مسلمانان را وسیله کامرانی خود و اطرافیان خود قرار دادند و دین را وسیله حفظ قدرت خود ساختند و احکام حقوقی و سیاسی و اقتصادی اسلام که با مزاجشان سازگار نبود تعطیل کردند، حکومت الهی و قرآنی از میان رفت و علماء سرگرم جدل در مسائل بی‌مغز کلامی و عرفانی شدند.

زمامداران برای انحراف افکار از جوهر دین این سرگرمی‌ها را تشویق می‌نمودند دستجاتی از معتزلی و اشعری و قائلین به حدوث یا قدم کلام و جبر و تفویض و عینیت و غیریت صفات و چگونگی علم الهی در برابر هم صف‌بندی کردند در هر دوره دسته‌ای از طرف دستگاههای خلافت با پول و مقام تائید می‌شدند و دسته دیگر را کنار می‌زدند، این وضع به طور کلّی در همه کشورهای اسلامی جریان داشت، در ایران به خصوص علل و عواملی دیگری در کار بود که توده مردم را از انقلاب عمیق فکری و توحیدی اسلام برکنار می‌داشت: زیرا بیشتر کسانی که حامل اسلام به ایران بودند روح تربیت اسلام را فاقد بودند و عصبیت قومی و خوی جنگجوئی را همراه داشتند. به این جهت عدل و مساوات قوانین اسلامی چنانکه باید عملی نشد بلکه ایرانیان از حقوق اسلامی بهره‌مند نشدند و برای کوتاه نمودن دست آنها از پستها و سهم عادلانه بیت‌المال نام موالی را بر آنها نهادند، ایرانی در برابر

این فشار ناچار می‌کوشیدند تا ملیّت که یگانه مرکز اتّکائش بود نگهدارد، همراه قیامهائی که در گوشه و کنار می‌شد عوامل و سران این قیامها آثار و عقاید قبل از اسلام را در فکر مردم زنده می‌داشتند و گاهی به رنگ اسلام می‌آمیختند، دوربودن توده ایرانی از زبان قرآن و سنت و عدم تفاهم آن به حفظ رنگهای عقیده‌ای پیش از اسلام کمک می‌کرد.

ایرانی با استعداد و هوشی مخصوص به خود نمونه‌های عالی تربیت و عدل اسلامی ائمه هدی راکه وارثین روحی و خویی رسول اکرم بودند شناخت و به دامن ولاء آنان چنگ زد، سیاستمداران ایران اتکاء به مقام معنوی و طهارت و فضیلت و مظلومیت ائمه طاهرین و علویان را وسیله مقاومت در برابر عرب و ترک قرار دادند و گاهی در محبت و ولاء اهل بیت راه غلوّ پیش گرفتند و دستگاههای قلندری و عرفان‌بافی و خانقاه‌نشینی و شاعرپیشه‌گی را پدید آوردند و در زیر پرده این عنوانهای دینی منطق اساسی قرآن و ائمه هدی پوشیده شد، و این عوامل و انفعال آن با عوامل ملی و مواریث پیش از اسلام یک نوع تضادّی در روحیه ایرانی به خصوص ایجاد نمود که نتیجه‌اش رکود در حرکت فکری و ضعف و نفاق در اخلاق و نفسیات گردید.

حمله مغول و پس از آن جنگ‌ها و دست [ه] بندیهای داخلی نیز ضربه‌های شدیدی بر همه شئون حیاتی ایران زدکه روح امید و مجال تفکّر در دین و وظیفه حیاتی را از میان برد.

از سوی دیگر آثار انقلاب و اصول قوانین عدل اسلامی و بذرهای فکری علمای اسلام در اثر بهم‌آمیختن و نزدیک‌شدن شرق و غرب و جنگ‌های صلیبی به سوی سرزمین‌ها و نفوس مستعد اروپا رفت و حرکت‌های اجتماعی و تکانهای فکری پدید آورد، همین که بذرهای علمی زو به نموّ گذارد و نظریه‌های علمی پدید آمد با فشار استبداد دستگاههای دینی کلیسا - که متعبد به ظواهر کتب مقدّس بود - روبه‌رو گردید، اروپا برای نجات از کابوس استبداد دینی و سیاسی پایداری نمود و روز به روز دشمنی و فاصله میان علم و دین بیشتر شد تا آن‌که در اثر انقلابها و پیشرفت علم دستگاههای دینی قرون وسطی را پشت سر گذارد، عکس‌العمل این دشمنی‌ها و فشارها آن شد که اصول و مطالب وابسته به دین از نظر علم و تجربه وهم و خرافه شناخته شد و تعالیم اساسی پیمبران بزرگ که انسان را به مبدأ و حیات برتر از ماده متوجّه می‌گرداند و روح مسئولیت و اطمینان و خلق عالی و استقلال در شخصیت می‌بخشد - از میان رفت.

از آنجاکه پیشرفت و مسائل زندگی مادی فکر انسانی را قانع نمی‌کند و بشر خود را نیازمند به فلسفه عمومی جهان و روابط و علل فاعلی و غائی آن می‌داند و پس از شکست دین در اروپا این خلاء روحی پیش آمد برای پرکردن آن فلسفه‌های ناقصی که منشاء آن ادراکات حسیّ و تجربی و نماینده گوشه‌ای از واقعیت جهان است پدید آمد ـ از آن جمله فلسفه تاریخی (هگل) است: که تاریخ را جز تصادم افکار و عادات و شکست ناصالح و بقاء صالح نمی‌پندارد ـ و فلسفه «داروین» است که عالم حیات را بر پایه تنازع در بقاء گذارده و از عالم حیات و موجودات زنده به عالم اجتماع و سیاست کشانده شده ـ و از امتزاج این دو نظریه فلسفه اقتصادی و مادی «مارکس» به هم بافته شده.

از نظر این فلسفه‌ای که جای دین اذهان بیشتر طبقات حاکمه و سرمایه‌داران راگرفت، رحم و شرافت و حیاء و عفّت مفهومی ندارد، بلکه این معانی انسانی و وجدانی نماینده ضعف و ناتوانی است، و اگر از این معانی اخلاقی نامی و به آن دعوتی هست همان در حدود کلیسا است اما در کاخهای سیاستمداران و در مراکز سرمایه‌داران و گرداننده‌های چرخهای اقتصاد هیچ نفوذی ندارد، این فلسفه ـ با اخلاقی که متّکی به ایمان به خداوند و مسئولیت در برابر او و به معاد و نگرانی از عذاب باشد ـ یا اخلاقی که به معنای کمال نفس و هم‌آهنگی قوای درونی بشر باشد ضد و ناسازگار است، آن خلقی که در اروپا و دورنمای آن دیده می‌شود همان قدر است که وسیله برای سود و جلب دیگران باشد به آن اندازه‌ای که گران‌فروشی آزمند یا شهوت‌رانی فریب‌کار به خواهد مشتری جلب کند یا زنی را بفریبد، این معنای خلق که مورد ستایش مردمان سطحی است بیش از غرائز حیوانات درنده نیست که حیوانی ضعیف‌تر را بدرد و با بچه‌های ناتوان خود درمیان گذارد، نتیجه این فلسفه حیات که جای دین راگرفت جز جنگ و استعمار و استعباد و خوردن قوی ضعیف را با هر سلاحی (گرچه نظام ظاهری اخلاقی باشد) نیست. این تمدن که ترکیبی از محصول این فلسفه و علوم تجربی و اختراعات و صنایع حیرت‌انگیز با لوازم و آثار نیک و بدش است به سوی سرزمینهای اسلامی روی آورد، در همان زمانی که عوامل گذشته تاریخی قوای روحی و جسمی مسلمانان را از کار و حرکت انداخته و دلها از نور و نیروی توحید و ایمان، و مغزها از علوم سودمند و فکر صحیح، و دستها از سرمایه‌های طبیعی تهی بود، ناچار مسلمانان در مسیر طوفان این تمدن قرار گرفتند و درهای کشورها را به روی آن گشودند، و کلیدهای ثروت خود را به دست عمال مغرور آن

دادند، و از همه چیز آن کورکورانه تقلید کردند، و سیاست و قانون و نظام و فرهنگ آن را پیروی کردند بدون آنکه بخود آیند و بیاندیشند که این تمدن به کجا می‌رود و هدف و مقصد نهایش چیست؟!

این بود اجمالی از سیر تاریخی و روحی انقلاب اسلامی در عموم سرزمینهای اسلامی و ایران - در این سیر تاریخی و عوامل گوناگون منحرف‌کننده، قرآن که سند خدائی و حبل‌الله و کشتی نجات است و سنّت و تاریخ زنده رسول اکرم و روش و تعالیم ائمه هدی علیهم‌السلام بالای سر مسلمانان[1] و علماء و فقهائی که چشم به قرآن و سنّت داشتند با اجتهاد زنده در میان آنها بودند، ولی چون حاکمیت قرآن با مزاج خودسر زمامداران سازگار نبود مهجور ماند و از حد قرائت و تجوید و ذکر و ثواب جلوتر نرفت و تفسیرها که بیشتر یافته‌ای از مطالب ادبی و کلامی و عرفانی و بیان روایات صحیح و سقیم و اسرائیلیات بود به جای آن که پرده از روی حقایق قرآن بردارد خود پرده‌ای برای فهم قرآن که عربی مبین و آسان - لقد یسّرنا القرآن ... است گردید و چون نظرها به سوی آن مطالب برگشت اصول توحیدی و اجتماعی و اخلاقی قرآن از نظرها پوشیده ماند به خصوص برای ایرانیان که پرده زبان هم در میان است، قرآن که مبدأ تحوّل و میزان اسلام است چون از نظرها و فکرها دور گردید سنّت و نتیجه استنباط و اجتهاد فقهاء هم بیشتر متروک ماند و جز ابواب عبادات و طهارات مانند اینها از احکام فردی در میان - کتابهای فقه دفن شد، فقهاء و هم‌دسته‌ای مانند آثار فکری‌شان متروک و مهجور شدند دسته‌ای هم با توجه‌یابی توجه آلت و وسیله دست زمامداران مستبد گشتند.

در میان این انحرافها و خواب آلودگیها و تفرقه مسلمانان و بیداری و دامهای دشمنان اسلام مردان هشیار و غیوری که با روح قرآن آشنائی داشتند بپاخواستند تا مسلمانان را به سوی قرآن و سنّت برگردانند و از سیلهای مهیبی که از هر سو پیش می‌آید بهراسانند ولی اعلامهای خطر و بانگ‌های بیداری آنان با اعصاب تخدیر شده و چشمهای خواب‌آلود مسلمانان سازگار نبود، بدین جهت برای آن که با این خواب خرگوشی خود را از هر اقدام و مسئولیتی آسوده سازند به تهمت و افتراء و معارضه برخواستند و بلندگو و آلت دست

---

۱ - رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در سالهای آخر زندگی خود از انحرافها و فتنه‌های آینده مسلمانان همی نگران بود، و گاهی از آن خبر می‌داد و مسلمانان را به تمسک به کتاب و سنّت و اهل بیت همی‌خواند -: «فاذا اقبل علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن... چون فتنه‌ها مانند قطعه‌های ابر در شب تاریک به شما روی آورد - آفاق افکار و عقول شما را فراگرفت باید تمسّک به قرآن جوئید»... انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ...

دشمنانی شدند که در کمینی نشسته با صد چشم مراقب بودند تا هر بانکی که مسلمانان را بخواهد تکان دهد خاموش نمایند و هر دستی بخواهد به اعصاب سست آنان نیرو دهد قطع نمایند، ولی بذرهائی که این مردان اصلاح و خیراندیش به حال مسلمانان افشاندند در نفوس مستعدی جای گرفت و رو به نموّ گذارد و این تکانهای یک نواخت که از هر گوشه کشورهای اسلامی شروع شد در روح مسلمانان حرکتی پدید آورد که آثار و ثمراتش روزبه‌روز بیشتر احساس می‌شد.

* * *

مرحوم علامه بزرگ و مجاهد سید اسدالله میراسلامی خارقی مؤلف این کتاب [محوالموهوم و صحوالمعلوم یا راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی] در زمره همان مردان نیرومند و هشیار عالم اسلام بود، گرچه در اوانی که این مرد مجاهد یکسره فکر خود را متوجّه قرآن نمود، و کارهای معمول اجتماعی و سیاسی را کنار گذارد، و به تألیف کتاب و تربیت شاگردانی پرداخت، اینجانب در حوزه علمیه قم سرگرم تحصیل بودم و جز هنگام مسافرت به طهران در مجالس روضه و گاهی در رفت‌وآمدهائی که با مرحوم پدرم - حجةالاسلام حاج سیدابوالحسن طالقانی - داشتند محضر ایشان را درک نکردم، ولی تألیفات این مرد و مبارزه‌هائی که در آن دوره اختناق و استبداد نموده و شاگردان باایمان و محکمی که تربیت کرده مقام علمی و روح جهاد و هشیاریش را به خطرهای متوجّه به عالم اسلام می‌شناساند.

چنان که از مطالب کتاب و گفته شاگردان مکتب قرآنی مرحوم سید استفاده می‌شود این کتاب آخرین آثار قلمی ایشان است که در ضمن درس قرآن و خاطرات ذهنیش یادداشت نموده لذا بعضی از فصول ناتمام و پاره مطالب مکرّر گشته.

نظر کلی و عمومی مؤلف کتاب این است که: انحطاط و ضعف عمومی مسلمانان اثر پراکندگی است که قوای فکری و استعداد عقلی مسلمین مصروف تضعیف یکدیگر شده و در نتیجه آن، هم قوای اجتماعی و هم روح ایمان و عقیده را در آنان ناتوان کرده و موجب تسلّط بیگانگان شده، و چاره این انحطاط و زبونی آنست که مسلمانان به کتاب و سنّت جامعه برگردند و روح توحید در عقیده و قوا را تجدید و تقویت نمایند و آن چه از موارد اختلاف با کتاب و سنّت جامعه تطبیق نمی‌نماید مطرود شود یا متروک و مسکوت بماند، چنان که برادرانی اگر - بر سر میراث پدر اختلاف داشته باشند و دشمن قوی و حیله‌گری در کمین

نشسته و چشم به میراثشان دوخته تا در میان این اختلافات سرمایه میراثی آنان را برباید و همه را محروم و تهی دست گرداند، در چنین وضعی آیا عقل و دین اجازه می‌دهد که اینها سرگرم اختلاف باشند؟ آیا نباید موارد اختلاف را مسکوت گذارند و به دفع دشمن مشترک بپردازند؟

این مقصود و مطلب کلّی کتاب است، اما قضاوت در مطالب و فصول کتاب بسته به آشنائی خواننده است به مبانی و اصول علمی اسلامی و سلیقه و طرز تفکری که دارد.

شایسته است که تاریخ زندگانی مرحوم علامه مؤلف و آثار قلمی‌اش را برادر ایمانی آقای غلامحسین نورمحمدی (ناشر کتاب)[1] بیان نماید چه ایشان سالها افتخار ملازمت و استفاده از درس قرآن و تعلیم متین و بیان آتشین آن مرحوم را داشته‌اند، و خود نمونه‌ای است از یک مرد باایمان و صریح و استوار در تقوا و عمل، و از همتی که در نشر این کتاب نموده کلیه هزینه آن را تقبّل و پرداخت نموده‌اند خداوند به ایشان جزای خیر دهد و عملش در پیشگاه رسول اکرم و اولیاء طاهرین علیهم‌السلام مقبول افتد و برایش بهترین باقیات صالحات باشد و روح معلم و مربیش از وی خوشنود گردد.

سیدمحمود طالقانی

---

۱ - شرح زندگانی مرحوم خارقانی از کتاب که بطور خلاصه نقل می‌شود:

مرحوم سید بزرگوار علامه آقای سیداسدالله میراسلامی معروف به خارقانی از علماء ربانی این قرن بود، بنابه گفتهٔ پسرعموی ایشان (آقای سیدحسن خلیلی) مرحوم سید در چهارم ذیحجه ۱۲۵۴ هجری در قریه شیزند افشاریه قزوین متولد شده - او کتب مقدمات عربی را در محل تحصیل کرد و در سن ۱۵ سالگی برای ادامه تحصیل به قزوین رفت، پس از فراگرفتن فقه و اصول در حدود سالهای ۱۲۷۵ - ۷۶ به تهران آمد و در حوزه درس حکیم معروف به جلوه حکمت آموخت، و در ضمن علوم جدید و زبان فرانسه را هم می‌خواند، در حدود سال ۱۲۸۴ - با خانواده به نجف اشرف هجرت کرد، و قریب ۲۵ سال در حوزه علمیه نجف تحصیل کرد و به درجه اجتهاد رسید، از جهت ناامنی طرق از راه بندربوشهر به طهران مراجعت کرد و مشغول تدریس و تألیف گردید.

مدتی مرحوم سید وارد امور اجتماعی و سیاسی گردید و در نتیجه مبارزاتی که داشت به رشت و فومنات تبعید شد، پس از مراجعت از تبعید یکسره فکرش مصروف مطالعه و تدریس قرآن گردید، و تنها با عده‌ای از فضلاء نامی و شاگردان قرآنیش معاشرت داشت تا در شب چهارشنبه هفتم صفر ۱۳۵۵ دعوت حق را لبیک گفت و از دنیا رخت بست و در ابن‌بابویه جنب مقبره مرحوم میرزای جلوه دفن شد.

کتابها و آثار سیّد بسیار است از جمله آنچه در زمان حیات خودش بچاپ رسیده: ۱ - مقررات قانون اساسی و دینی، ۲ - روح‌التمدن و هویت‌الاسلام، ۳ - قضاد شهادت، ۴ - برهان‌الساطع، ۵ - اصول عقاید، ۶ - تنقید نظریه دارونیستها، ۷ - تنفید قوانین عدلیه، و همچنین مرحوم سید در پاره نشریات آن زمان نظرهای سیاسی و اجتماعی اسلام را به صورت مقالاتی منتشر می‌ساخت، از جمله در روزنامه ایران روز - شماره‌های سال ۱۳۱۰ مقالاتی به عنوان صلح از نظر اسلام می‌نوشت، این درست همان وقتی بود که خطر پیش آمد جنگ دنیا را تهدید می‌کرد و مجامع بین‌المللی پیشنهادات و صحبت‌هایی راجع به صلح می‌کردند. (نقل تلخیص شده از متن کتاب به قلم آقای غلامحسین نورمحمدی صفحه ک و ل).

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۵ - توحید از نظر اسلام

نقل از سالنامه معارف جعفری سال ۱۳۴۰ شمسی ۱۳۸۱ قمری

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

توحید از نظر اسلام

«قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم ان لانعبد الاالله ولانشرک به شیئا و لایتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون‌الله فان تولوا فقولوا اشهدو ابانا مسلمون» (آل عمران ۶۴).

بگو ای اهل کتاب برترآئید و به کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان است بگرائید تا جز خدای را نپرستیم و به او هیچگونه شرکی نورزیم و بعضی بعض دیگر را پائین‌تر از مقام خداوند، ارباب نگیریم، پس اگر روی گرداندند بگو گواه باشید که همان مائیم مسلم.

از همان وقتی که عقل فطری آدمی آمادهٔ دریافت حقیقت توحید شد و از محکومیت کامل غرائز برترگردید، خداوند پیمبران را برانگیخت تا بذر توحید را در عقول بیفشانند و تحول و انقلابی در نفوس بشر پدید آورند، این همان انقلاب و تحولی است که پیمبران از عقل و باطن آغاز نمودند تا جهت فکر را به سوی مبدأ یگانهٔ قدرت و حیات برگردانند. نهضت اخلاقی و اجتماعی پیمبران هم از آثار و نتایج همین انقلاب نفسانی است.

صبر و پایداری آنان برای ایجاد چنین انقلابی بود تا فکر انسان راکه واژگون در شرک و محکوم غرائز بود برگردانند و حاکم و مستقیمش بدارند، بدینجهت از آغاز دعوت تا آن‌گاه که چشم از دنیا می‌بستند همواره در همه حال و همه جای کلمهٔ توحید را بر زبان داشتند و به آن دعوت می‌نمودند.

قرآن نوح را هنگام دعوت قوم سرسخت، موقع ساختن کشتی و برفراز طوفان، ابراهیم را در میان غار و رصدخانه توحید در حال نواختن تبر بر پیکر بت‌ها، درون شعله‌های فروزان آتش، بالای پایه‌های کعبه و زیر آفتاب سوزان مکه، اسماعیل را در حال همکاری با پدر و در

وقتی که گردنش زیر کارد تیز بود، اسحاق و یعقوب را در میان فرزندان و خویشان، و در بستر مرگ و حال احتضار یوسف را در قعر چاه و زندان و بالای کرسی قدرت، موسی را در برابر فرعونیان و در بیابان «تیه» عیسی را در شهرها و بیابانها در میان حواریین پلاس‌پوش و تا آخرین لحظه‌ای که میان مردم بود و خاتم پیمبران را در مکه و وادی‌های اطراف آن و بیابان‌ها و شهر یثرب و میدان‌های جنگ، همهٔ ایشان و پیروانشان را در حال اعلام و دعوت بتوحید نشان می‌دهد.

بذر توحید را پیمبران گذشته در نفوس بشر افشاندند و با ادله و براهین روشن آنرا آبیاری کردند و با تذکرات پی‌درپی و دستور به اعمال صالح برای رشدونمو آن کوشیدند تا ریشهٔ آن محکم گردد و شاخ و برگش بروید، ولی چون استعداد عموم برای فراگرفتن و رشدکامل این کلمه آماده نبود چنانکه باید و شاید جز در نفوس مردمی اندك و انگشت شمار نشوونما ننمود.

اسلام که مکمل و به‌ثمر رسانندهٔ بذرهای فکری و عقیده‌ای پیمبران گذشته و آئین ایشانست کلمه توحید را از هر جهت تکمیل نموده و از اینرو توحیدی که قرآن کریم به آن دعوت می‌کند منحصر باعتقاد قلبی نیست زیرا توحید در عقیده تا حدی فطری آدمی است - چنانکه قرآن در آیاتی چند این حقیقت را تذکر داده بلکه دعوت قرآن به توحید در عبادت و اراده است. فطرت همه‌ی مردم گواهی است که مدبر و گرداننده جهان و پدیدآورنده‌ی آن یکی است، آنچه پراکندگی و اختلاف پیش آورده مربوط به عبادت و اراده است که هرکس به وهم خود هرچه را مؤثر در زندگی دانست و بزرگش شمرد در برابر آن تعظیم می‌کند و مطیع فرمانش می‌شود و بند بندگیش را به گردن می‌نهد.

اسلام از جهت دعوت، نخست مردم را به فطرت همی‌خواند که بگوئید «*لااله الاالله*» یعنی این راز فطرت را اعلام نمائید و متذکر آن گردید. برای این دعوت در آغاز دلیل و برهان فلسفی نیاورد و تنها تذکرات فطری می‌داد تا ادراك فطری برانگیخته شود و تاریکی تقالید و اوهام را از درون بزداید، کلمه «*تعالوا*» هم همین حقیقت را می‌رساند، یعنی از عادات و تقلیدهائی که موجب اختلاف و پراکندگی شده و شما را از حقیقت دور داشته برترآئید و به سوی کلمه‌ی واحده‌ای که برای همه یکسان است یعنی فطرت همه آنرا پذیرا است و همه‌ی ادیان به سوی آن خوانده‌اند بگرائید تا همه با هم هم‌آهنگ شویم، تفصیل و بیان آن کلمه را

چنین نموده *ان لانعبد الاالله...* «*ان*» تفسیری بیان و شرح کلمهی واحده است یعنی عظمت و قدرتش چنان مشاعر و حواس آدمی را پرکند که از غیر او روی بگرداند و تنها به او روی آورد و فقط بند بندگی او را بگردن نهد.

پس از آن، توحید در فعل واراده‌ی تکوینی است که جز او مؤثری در جهان و نظام آن نداند «*ولانشرک به شیئا*» یعنی به او هیچگونه شرک نورزیم، سپس توحید در حاکمیت و اراده تشریعی است تا بعضی از مردم بر بعضی حاکم و ارباب نباشند «*ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون‌الله*» یعنی هیچکس حق ندارد اراده فردی خود را به عنوان حاکمیت یا به صورت قانون بر مردم تحمیل نماید.

پس توحید اسلامی انقلاب و تحولی است که از فطرت و ضمیر انسانی آغاز می‌گردد و نقطه مرکزی فطرت را به صورت نیروی فعالی درمی‌آورد، چنانکه همه استعدادهای عقلی و نفسانی را برمی‌انگیزد.

قدرت تفکر و جهان بینی در عقل، فضائل اخلاقی در نفس، و اعمال منظم و شایسته از اعضاء بدن همه دائره‌های نورانی و امواج توحید است که از مبدأ وجدان و فطرت پدید می‌آید آنگاه روابط زندگی و نظام اجتماعی را فرامی‌گیرد و همه را به جنبش و حرکت انداخته با قانون عمومی تکامل و نظام کلی جهان هم‌آهنگ می‌سازد و افراد اجتماع را از سقوط و تلاشی نگه‌می‌دارد و به سوی بقاء پیش می‌برد. این حقیقت فلاح است که «*قولوا لااله الاالله تفلحوا*».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

حقیقت این کلمه این است که از اعتراف به زبان و تاثیر در وجدان شروع شود آنگاه در مظاهر حیاتی تجلی نموده انسان را از بند بندگی شهوات و اوهام و اربابهای ساختگی برهاند. زیرا بتهای جاهلیت سایه‌های تاریکی از اوهام نفوس و اندیشه‌های تهی از نور توحید بود بندگی دیگران کردن و تن به قوانین و رسوم و عادات بشری دادن هم صورت دیگری از بت‌پرستی جاهلیت است.

محیط اسلام محیط رستن و رستگاری از همه اینهاست، توحید اسلام، خلق را از تاریکی اوهام به سوی نور ایمان، و از ذلت بندگی بشر و زیر بار قوانین و عادات بشری رفتن به سوی عزت اسلام و بندگی آفریننده جهان پیش می‌برد، چنانکه شرک و ولایت غیرخدا از نور فطرت به اعماق تاریکی‌های اوهام فرومی‌برد «*الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات*

الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات».

بنابراین، توحید تنها یک عقیده قلبی و درونی نیست که انسان را در معابد متوقف سازد و در انجام وظایف عبادی در محیط مساجد نگهدارد، و تنها یک بحث فلسفی و کلامی نیست که چون با دلیل و برهان اثبات شد در گنجینه کتب بایگانی شود بلکه حقیقتی است که می‌باید در فکر و خلق و عمل تحولی پدید آرد و جهت سیر زندگی و خط مشی اجتماعی را برگرداند و بنیانی نوین براساس حاکمیت خداوندی که جهان، ظهور اراده و حکومت مطلقه اوست برپای دارد و انسان را از تنگنای غرائز پست (دنیا) حیوانی برهاند، و چشم‌انداز فکرش را وسیع شخصیتش را مستقل سازد.

«زهره» فرمانده سپاه مسلمانان در جواب پرسش فرمانده سپاه ایران که پرسید برای چه به سرزمین ما روی آورده‌اید گفت: «*بعثنا لنخرج الامم من ذل الادیان الی عزالاسلام و من ضیق الدنیا الی سعتها*».

(ما برای آن برانگیخته شدیم که مردمانرا از ذلت سایر کیش‌ها بیرون آورده به عزت اسلام رسانیم و از تنگنای دنیا بفراخنایش کشانیم).

ابراز این حقیقت باکلمه «*لااله الاالله*» است که جمله «*لااله*» هرگونه پرستش و پناهندگی و اراده را نفی می‌کند و «*الاالله*» همه آنها را برای معبود بحق اثبات می‌نماید. برافراشتن شمشیرها و تبرهای بت‌شکن و ویران‌کردن بتکده‌ها، درهم ریختن بتها، و سرنگون کردن کاخهای حکومت و قانون‌سازی بشری نماینده و فرمان قسمت اول، اجراء و انفاذ قوانین خدائی و بنای مساجد و تشکیل صفوف عبادت خدا فرمان و ظهور قسمت دوم است. شعار عمومی و جامع این حقیقت «*الله‌اکبر*» است که در حال قیام نماز با حرکت دودست اشاره بپشت سرگذاردن هر قدرت و حاکمیت غیرحق و روی‌آوردن به حق است، بانگ اذان و تکرار آن در مفاصل زمان و در صفوف نماز اعلام توحید در هدف تحول و حرکت و سیر به سوی خدا است (اگر گوینده و شنونده به سرّ این جمله پی برد و فرمان این رستاخیز را درک کند).

تاریخ گواه است که این بانگ توحید، مردمی را از محیط جمود و وحشت‌زدگی و وهم‌پرستی و پراکندگی بیرون آورد و در صف واحد به سوی توحید پیش برد، امروز از آنجائی که شعار توحید و اذان را تنها در محیط عبادت و برکنار از وظائف زندگی اعلام می‌دارند آن اثر و خاصیت را ندارد بلکه به صورت فرمان عقب‌نشینی درآمده است ...

اگر مسلمانان خودشان تجدید حیات نمایند و ندای توحید به معنای کامل دردهند می‌توانند دنیا را از خطرهای شرک و تبعات شوم مادّه‌پرستی نجات دهند و نظامات واژگون بشری را به سوی حق و عدل مستقیم دارند.

آیا برای نجات بشر در آن دوره جاهلیت بت‌پرستی و در این عصر جاهلیت تمدن‌نمای ماده‌پرستی چاره‌ای جز این تحول توحیدی و تغییر خط سیر حیاتی می‌توان یافت؟

در محیط جاهلیت پیش از اسلام سراسر دنیا گرفتار هرگونه هرج و مرج اعتقادی و اخلاقی و اقتصادی و غیره بود، چنگال طبقات حاکمه و سودپرستان تا استخوانهای توده‌های مردم فرورفته بود و محیط زندگی عرب پست‌تر و بدتر از سایر محیط‌ها بود، اگر آن‌روز طبق افکار امروزی مرد مقتدری برمی‌خاست و دسته حزبی می‌ساخت و قوانین اقتصادی و حقوقی تنظیم می‌کرد آیا می‌توانست برای همیشه آن درد رنج‌ها و هرج و مرج‌ها را علاج نماید و مردم را در فکر و هدف هم‌آهنگ سازد؟ و اگر چند روزی می‌توانست کار مؤثری انجام دهد آیا اصلاحات ظاهریش برای همیشه یا مدت قابل ملاحظه‌ی می‌پائید؟ بطور قطع باید گفت نه آن‌روز این‌گونه اصلاحات سطحی و تغییر نام‌ها و عنوان‌ها می‌توانست دردها و رنجهای فکری و اخلاقی و اجتماعی بشر را درمان نماید و نه امروز.

این انقلابات و خونریزی‌ها و سرگرمی‌ها به همان اندازه تاثیر دارد که بیماری از فشار درد فریاد زند یا بدود یا سر بدیوار بکوبد یا مؤثرتر از همه داروی مسکنی بخورد و روی همین اصل کسانی که نهضت می‌کنند و انقلاباتی بوجود می‌آورند و نام‌هائی برای آن می‌سازند هدف نهائی‌شان جستن و رهاشدن از وضع ناهنجار فعلی و جلوگیری از تجدید اوضاع پیشین است ولی برای آینده، پیش‌بینی روشن و قانع‌کننده‌ای ندارند و در حقیقت این‌گونه عناوین و روشهای اجتماعی جز عکس‌العمل وضع گذشته نیست.

بعضی چنین می‌پندارند که پیشرفت علم یا به اصطلاح بالاآمدن سطح فرهنگ عمومی یا مواعظ و سیر اخلاقی مردم را اصلاح می‌نماید و اجتماع را مقرون به صلاح و فلاح می‌سازد، غافل از این‌که انسان تا محکوم غرائز حیوانی است روی فکرش به طرف ماده یعنی یگانه وسیله شهوات است نه تغییر جای و محل کار افراد و طبقات می‌تواند دردش را علاج قطعی نماید و نه علم و نه اخلاق، زیرا تا این طرز فکر باقی است همه وسائل مادی و معنوی در راه اشباع غرائز و ربودن حقوق دیگران به کار خواهد رفت.

اسلام با این‌که نظرخاصی به نظام اجتماعی و اقتصادی و چگونگی حکومت دارد و قوانین و دستورات خاصی درنظر گرفته است درعین حال در آغاز دعوت آنها را محط‌نظر قرار نداده و به طرح نقشه‌های اجتماعی و اقتصادی نپرداخت و همچنین در بدو امر به وعظ و بیان آثار خوب و بدخوی‌ها و تقسیم اخلاق به رذیلت و فضیلت همت نگماشت. رسول خدا ﷺ می‌توانست بنام قومیت و ملیت، عرب را برانگیزد و حکومتی تاسیس نماید و از این راه آنها را به صلاح و خیر وادارد، ولی با تائید وحی می‌دید که اصلاح فردی و اجتماعی می‌باید از حقیقت انسانیت و مبدأ عقیده و فکر آغاز گردد، به خوبی می‌دید که تا آدمی ارزش خود را نشناسد و خود را مسئول نداند همه چیز را از خود برتر و خود را در برابر هر وهم و سایه خیالی پست‌تر می‌بیند و برای رسیدن به هر سود و لذتی هر ناروائی را روامی‌دارد و در محیط تاریک حکومت غرائز و شهوات پیوسته به صورت‌های گوناگون بت می‌تراشد و بت می‌پرستد، او یگانه علاج را همان کلمه توحید می‌دید تا در پرتو آن به عظمت خالق پی‌برند و به سوی اراده مطلق او گرایند و شخصیت خود را مستقل و جاویدان سازند.

تاریخ نشان داد که با این دعوت چنان استعدادهای فکری و درونی مردمی را برانگیخت و سطح اخلاق ایشان را بالابرد که نمونه‌هائی از جهان‌بینی و بلندهمتی و شجاعت و عواطف عالیه انسانی در سایه این حقیقت از میان ایشان برخاست که هیچ مکتب تربیتی و اخلاقی در مدتهای طولانی نتوانسته نشان دهد. همان مردمی که برای مال اندک یا کمترین تحریک عصبیت خون یکدیگر را می‌ریختند و در برابر سنگ و چوب کرنش می‌کردند در سایه تعالیم پیغمبر اکرم ﷺ که مبتنی بر توحید است به جائی رسیدند که ثروتها و جواهرات جهان در نظرشان با خاک یکسان شد و جز در برابر عظمت آفریدگار بزرگ سرفرود نیاوردند، نه فشار اقتصادی و نه انبوه دشمن زبونشان می‌ساخت، و نه رنجها و مصیبتها ایشان را از پای درمی‌آورد، و نه ثروت و پیروزی مغرورشان می‌کرد این است، آثار آن توحیدی که اسلام به آن دعوت می‌کند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۶- ترجمهٔ یکی از مباحث طبیعیات

از کتاب شفاء تألیف شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا

نگارش آقای سیدمحمود علائی طالقانی

نقل از مجله آموزش و پرورش - نامه ماهانه فنی و رسمی

وزارت فرهنگ از انتشارات اداره کل نگارش

سال دوازدهم شماره پنجم - ششم و هفتم مرداد و شهریور و

مهر ۱۳۲۱ صفحه ۴ الی ۵۲ فروردین - اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۲

صفحه ۳۴ الی ۴۹

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مقدمهٔ مترجم

خداوندا، حمد و سپاس تو را می‌سزد که در ساحل دریای رحمتت هرگل، خاری قدبرافراشته، و در پیشگاه جلال و عظمتت هر درخت و سبزهٔ سر فرود آورده: «*النجم و الشجر یسجدان*» پروردگارا، نسیم درود.

و تحیت بر گلهای بوستان هستی پیغمبران و پیشوایان کرام خصوصاً حضرت محمد ﷺ و آل و اصحابش همیشه وزان باد.

این برگ سبزیست، به پیشگاه دانشمندان، از شاخهٔ درخت تنومند اسلام که ریشهٔ آن در میهن عزیز ما آبیاری شده و درختش بسی سبز و خرم گردیده، اگرچه ما در چندین قرن بذر موروثی آنرا تباه نمودیم و «دیگران کشت نموده از آن بهره گرفتند، ولی روزی رسیده که میراث‌های های خود را شناخته از آن بهره‌مند شویم.

و هم این پرده‌ایست که جهان گیاه را صفحه‌های روح و بینش دانشمندان گذشتهٔ ما در آن جلوه گر شده و تصورات آن را پس از قرنها برای ما مجسم نموده است.

و نیز تذکریست از تاریخ فلسفه و اطوار سیر آن در قرنهای اخیر.

منت انجام این خدمت را بر من استاد بزرگوار حجةالاسلام آقای میرزاخلیل صیمری، دامة افاضاته، دارند که گره‌های مشکل عبارات شیخ در محضر ایشان بازشده و مرا به ترجمهٔ آن تشویق و به تعبیرات علمی و عبارات رسا به مقاصد مؤلف اشاره فرمودند.

با آنکه به اندازهٔ امکان دقت شده تا مقاصد شیخ به لباس عبارات فارسی ساده و آسان درآمده مفهوم گردد. خود اعتراف می‌کنم که در پاره‌ای از مباحث و مطالب، تعبیرات، خالی از پیچیدگی نیست، ولی کسانی که با زبان این فلسفه، خصوص تعبیرات شیخ آشنائی دارند. البته ما را معذور خواهند داشت.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بخش گیاه‌شناسی کتاب شفاء

فن هفتم از مباحث طبیعیات - در گیاه‌شناسی است و آن فقط یک مقاله است که مشتمل بر هفت فصل می‌باشد.

فصل اول

در توالد و غذاگرفتن و نروماده گی و پایه مزاج نبات است

فرق گیاه و حیوان در جذب غذا:

گیاه و حیوان در فعل و انفعالات مربوط به غذا و رساندن آن به اعضاء و توزیع آن به تمام بدن و جداکردن فضولات زائده و تولیدمثل به واسطه بذری که از خود تولید می‌کنند مشترک می‌باشند، و همانطوریکه اعضای ما غذای ملایم طبیعت خویش را جذب می‌نمایند، گیاه نیز غذای مناسب با مزاج خود را جذب می‌کند، نهایت اینکه این قوهٔ جذب در نبات طبیعی است ولی در حیوانات از روی شهوت حسی است، به این معنی که قوهٔ جذب که منشاء رساندن غذاست در عضو عضو نبات و حیوان هست ولی شهوت در عضو عضو نبات نیست زیرا لازمه شهوت حسی به غذا یک نوع تخیلی است که مانند انسان و اسب به واسطه آن به طلب غذا تحریک شده و برای تهیه و تحصیل آن به جنبش درمی‌آید، و یا مثل صدف در میان پوست خود به سوی غذا منبسط شده و پس از رفع حاجت به واسطه یک نوع انقباض خود را از آن برکنار می‌دارد. پس در موجوداتی که مثل نباتات یا اعضای بدن حیوان برای بدست‌آوردن غذا در آنان توانائی آن نیست که به طرف آن حرکت کنند و یا خود را به سوی آن بکشانند،

بلکه باید به غذای خود اتصال پیدا نموده و همواره بدون اراده از آن استفاده کنند، شهوت حسی که منشاء آن تخیل است لزومی ندارد و آنها به قوهای بیش از آنچه که در آنها گذاشته شده نیازمند نیستند، سزاوار هم همین بود که به گیاهها این حس داده نشود، زیرا اگر گیاه بوسیله این حس میتوانست غذای نافع و ملایم را از غیرملایم و مضر تشخیص دهد هیچگونه وسیلهای برای فرار از ناملائم و مضر و یا رسیدن به غذای نافع در دسترس خود نداشت و از همه دورتر از حق کسانی هستند که مثل انکساغورس و انبادقلس و ذیمقراطیس برای نباتات علاوه برداشتن حس، یک نوع عقل و فهم نیز قائل شدهاند.

آیا زندگی در نبات هست؟

اگر معنی حیات و زندگی این بود که موجودی بتواند در غذای خود به قدر حفظ وجود خویش تصرف نموده و هروقت از کمک رساندن برای بقای شخص بمیرد، بنابراین سزاوار است برای نباتات نیز قائل به زندگی و حیات شویم، و اگر شرط حیات را داشتن حس و حرکت ارادی بدانیم، به هیچ وجه نمیتوان نباتات را دارای حیات دانست، بیشتر مناقشاتی که در این باب میان دانشمندان شده نزاع لفظی است، چون از لفظ حیوان فقط مفهوم موجودی که دارای حس و حرکت ارادی باشد مستفاد میشود، بنابراین اطلاق این لفظ بر نباتات که فاقد آن هستند موردی نخواهد داشت. بعضی خواستهاند میان لفظ حی(زنده) و حیوان فرق گذاشته و بگویند ممکن است موجودی حی و زنده باشد ولی حیوان نباشد، ولی چنین تفصیلی از طرف دانشمندان اهل لغت در این باب داده نشده است و چون نباتات دارای حس نیستند البته دارای خواب و بیداری هم نخواهد بود؛ زیرا خواب یک نوع تعطیل حواس است و بیداری دوباره برخاستن و به کارپرداختن آن میباشد.

نر و مادگی در نباتات:

دربارهٔ گیاه هم میتوان به وجود نرومادگی قائل شد و هم ممکن است که اطلاق نر و مادگی را بر آنها ناروا دانست. زیرا اگر مقصود از نری آن باشد که جسم بتواند به یک نحوی از انحاء مادهای را از مواد خود به یکی از همنوعان خویش که قابلیت قبول و پرورش آن را داشته باشد برساند و مقصود از مادگی جسمی باشد که به واسطهٔ قابلیت گرفتن آن ماده بتواند

آنرا در خویش به پروراند، البته برای نباتات که دارای این خاصیت می‌باشند می‌توان نری و مادگی قائل شد، زیرا نباتات ممکن است از این حیث که مادهٔ مذکور در آنها تولید می‌شود ماده، و از حیثی که دارای قوه رساندن آن باشند نر شناخته شوند.

ولی هرگاه مقصود از نری این باشد که جسمی به واسطه افعال مخصوص و به وسیله آلات خاص عملی انجام دهد که جسمی از او خارج و در محل قابلی جایگزین و در آنجا تأثیری کند که از آن تولیدمثل شود. و مراد از مادگی مقابل این باشد، یعنی جسم مزبور را قبول و نگاهداری نموده نوع خود را پرورش دهد، چنین چیزی اصلاً در نباتات وجود ندارد، چه جای آنکه در یکی از آنها هم قوهٔ نری و هم مادگی موجود باشد، و ما از باب تسامح و قرارداد اصطلاحی در این باب می‌گوئیم؛ هر قوهٔ گیاهی که موجب تهیهٔ فضولی گردد که در قوام نباتی مثل خود صرف می‌شود قوهٔ مادگی و آنچه در صورت‌بندی این فضول مؤثر است قوه نری نامیده می‌شود و در حیوانات این عمل گاهی به واسطه تلاقی دو شخص می‌شود که پس از مباشرت دو قوه از یکدیگر جداشده و پرورش و تولیدمثل به عهدهٔ یکی از آنها خواهد افتاد، مثل نزدیکی زن و مرد و آبستن‌شدن زن، وگاهی پس از مباشرت هر دو از یکدیگر جدا شده و تولیدمثل از شیء ثالثی است، مثل مرغان که پس از تخم‌گذاشتن تخم خود را ترک گفته و قوهٔ مولده و مصوره هر دو در همان تخم است که جوجه آنها هم در آن متکوّن می‌شود و هم از آن متولد می‌گردد به نظر می‌رسد که حال تخم گیاهها نیز همین طور باشد، جز آنکه ملاقات این دو قوه در گیاهها پس از جدائی و بودن در دو شخص نیست بلکه در یک گیاه هر دو قوه حاصل است و از همان قوه و مبدأ تحریکی که در بذر او بوده نبات تولید می‌گردد (یعنی قوه صورتگری و ماده پذیرائی اثر در خود او می‌باشد) و بسا از آن بذر گیاه می‌روید بدون آنکه از خارج کمک قابل اعتنائی به او برسد مثل روئیدن باقلا، وگاهی هم رشد و نمو آن نیازمند به رسیدن کمک و مدد از مواد خارجی است که آن را به واسطه عمل استحاله به صورت اجزائی که ماده قابله یعنی مادگی آن لازم دارد تبدیل نماید، و این همان چیزی است که در گیاهها جانشین منی حیوانات ماده است و قوه نفسانیه مرتباً کمک، یعنی غذا رسانیده و آن غذا را استحاله نموده صرف پرورش بذر می‌سازد.

تخمی که در زمین کشت می‌شود زمین نسبت به آن چون نطفه مادگی برای نری نیست (زیراکه نطفه ماده برای نر علاوه برآنکه غذاست با قوهٔ نفسانی هم آن راکمک می‌کند) بلکه

حکم زمین نسبت به تخمی که کشت شده فقط حکم غذاست و از این حیث از ابتدای تولد گیاه از تخم و پس از تولد که به غذا گرفتن ادامه می‌دهد، فرقی نیست.

در گیاهها چیزی است که هم به جای رحم و هم به جای آلت نری در حیوان است، و نیز چیزیست که به منزله تخم در مرغان محسوب می‌شود اما آنکه به جای رِحِم است عضو مخصوصی است که در بندهای شاخه و ساقه گیاهها پدید می‌آید و گاه در بذرها نیز یافت می‌شود و عضو نامبرده از سایر اعضای گیاه ممتاز و شاخه‌ها و نظیر شاخه‌های گیاه و بذرها از نزد آن روئیده و متولد می‌شوند و نمی‌توان بطور قطع حکم کرد که این عضوها به منزله منی نر است بلکه اینها محل اجتماع هر دو قوهٔ نری و مادگی است که در آنجا قوهٔ مولده در متولده تأثیر کرده وظیفهٔ خود را انجام می‌دهد و هم هر دو قوهٔ ماده‌ای که باید مصرف آن شود، تهیه و نگاه‌داری می‌گردد. این عضوهای مخصوص در گیاهها مانند رحم‌هائی است که نطفه را در خود می‌پرورانند، ولی در بذرها به منزلهٔ چیزهای است که در تخم‌مرغ وجود دارد که از آن قوه تولید و تولد با هم پدید می‌آید.

نظر به این که در تخم‌مرغ مبدأهائی است که دو قوه ذکوریت و انوثیت از آنها منبعث می‌شود این مبدأگاه به طور محسوس از اجزای دیگر تخم‌مرغ جدا و ممتاز دیده می‌شود، به نظر ما این در تخم‌مرغ به منزلهٔ رحم دوم است و سایر مواد تخم‌مرغ به منزله غذای اوست. خلاصه آنکه این عضوهای مخصوص در بذرها و گیاهها تا وقتی که وجود دارد و سالم است، بذر و گیاه از آن تولید و روئیده می‌شود و اگر آفتی به آنها برسد از کار بازمانده از آن چیزی تولید نخواهد شد و در همین مبدأها قوهٔ تولید و تولد محفوظ است و نمی‌توان بطور قطع گفت که فقط قوهٔ تولید در آن می‌باشد و قوه تولد نیست زیرا حق این است که فعل هر دو قوه در آن مبدأها انجام گرفته و از هم‌آنجا برانگیخته و در هم‌آنجا تمام می‌شود.

علت زایش مستقل و غیر مستقل در حیوان:

حیواناتی که اعضاء آلیهٔ آنها برای هریک از اعمال نرومادگی جدا و متمایز باشد نرومادهٔ خود آنها نیز جدا و مشخص است و زایش آنها به وسیلهٔ فضله‌ایست که از نر جدا شده و در عضو مخصوص از ماده که آن را در خود پذیرفته و می‌پرورد قرار می‌گیرد، ناچار حیوانی هم که از نوع آنها تولد می‌شود نمی‌تواند به آنها متصل باشد زیرا هیچ یک از آنها به تنهائی کامل

۲ - منارهای در کویر

«مروری کوتاه به زندگی و اندیشهٔ آیت‌الله طالقانی»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

به نام خدا

منارهای درکویر

«مروری کوتاه به زندگی و اندیشهٔ آیت‌الله طالقانی»

الذین یبلغون رسالاتالله و یخشونه و لا یخشون احداً الاالله و کفی بالله حسیبا»

حدود نود سال[1] قبل «سید محمود طالقانی» در یک خانوادهٔ روحانی پا به عرصهٔ حیات می‌گذارد. پدرش مرحوم آیت‌الله حاج سیدابوالحسن طالقانی از علمای برجستهٔ پایتخت و روحانی آزاده‌ای بود که با ساعت‌سازی امرار معاش می‌کرد.

دوران کودکی وی مصادف با مبارزات سیاسی مرحوم دکتر مصدق و مرحوم سیدحسن مدرس علیه استبداد رضاخانی می‌باشد و در خانهٔ پدرش شاهد برپائی جلساتی است از علمای آن روز پایتخت با حضور مرحوم مدرس.

به همین جهت مرحوم سید ابوالحسن طالقانی دائماً مورد تعقیب مأمورین وقت قرار می‌گرفت و اغلب همراه فرزندش سعی می‌کرد که با مخفی‌شدن در باغات اطراف شمیران خود را از دسترس آنها دور نگاه دارد. بنابراین مبارزه علیه استبداد از همان زمان کودکی در وجود طالقانی شکل گرفته و او را فردی مبارز و ظلم‌ستیز بارآورده بود.

دوران تحصیل در حوزهٔ علمیه قم و سپس حوزهٔ علمیهٔ نجف این روح بی‌قرار و سرشار از مبارزه و جویای حق را آرام نساخت و در شصت سال قبل به این نتیجه می‌رسد که فقه به تنهائی نمی‌تواند جوابگوی مسائل اجتماعی بوده و گمشدهٔ خود را در قرآن و نهج‌البلاغه می‌یابد. خود در این باره در مقدمهٔ تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة مطلب را چنین بیان می‌کند.

۱ـ سخنرانی انجام‌شده در حسینیهٔ ارشاد پنجشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۷۶ به مناسبت هیجدهمین سالگرد ارتحال آیة‌الله طالقانی

«از آن روزی که اینجانب در این اجتماع چشم گشودم، مردم این سرزمین را زیر تازیانه و چکمهٔ خودخواهان دیدم، هر شامگاهان در خانه منتظر خبری بودیم، که امروز چه حوادث تازه‌ای رخ داده؟ و کی دستگیر و تبعید یا کشته شده، و چه تصمیمی دربارهٔ مردم گرفته‌اند؟! پدرم که از علمای سرشناس و مجاهد بود، هر روز صبح که از خانه بیرون می‌رفت ما اطفال خردسال و مادر بیچاره‌مان تا مراجعتش در هراس و اضطراب بسر می‌بردیم، آن روزهای خردسالی را با این مناظر و خوف و هراس و فشار و ناراحتی بسر بردم.

آن دوره‌ای که در قم سرگرم تحصیل بودم روزهائی بود که مردم این کشور سخت دچار فشار استبداد بودند مردم از وحشت از یکدیگر می‌رمیدند، جان و مال و ناموس مردم تا عمامه اهل علم و روسری زنان مورد غارت و حملهٔ مأمورین استبداد بود، این وضع چنان بر روح و اعصابم فشار می‌آورد که اثر آن دردها و بیماری‌هائیست که تا پایان عمر باقی خواهد بود، در آن روزها با خود می‌اندیشیدیم که این بحث‌های دقیق در فروع و احکام مگر برای عمل و سعادت فرد و اجتماع نیست!؟

مردمی که یک فرد یا یک دسته بی‌پروا این‌گونه بر او حکومت و ستم نمایند آیا روی صلاح و سعادت خواهند دید؟!

آیا نباید بیشتر نیروی فکر و عمل را برای ایجاد محیط مساعد و جلوگیری از اراده‌های خودخواهانه متوجه نمود؟

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

از سوی دیگر می‌دیدم مردمی در لباس دین، خودخواهی را با خواندن آیات و احادیث بر گردن مردم سوار می‌کنند و برایش رکاب می‌گیرند، دستهٔ دیگر با سکوت و احتیاط کاری کار را امضاء می‌نمایند، تا آن گاه که بر خر مراد مستقر شد و افسار (زمام) را به دست گرفت و رکاب کشید و همه چیز مردم را زیر پای خود پایمال کرد، به دعا و توسل می‌پردازند و از خداوند فرج امام زمان عليه‌السلام، را می‌طلبند.

این روش و تضاد جمعی از پیشوایان دینی، این محیط تاریک، این تأثرات روحی قهراً به مطالعه و دقت در آیات قرآن حکیم و کتاب شریف نهج‌البلاغه و تاریخ و سیره پیغمبر اکرم و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام، وادارم کرد، برخورد با بعضی از اساتید و علمای بزرگ دستگیرم شد، کم‌کم خود را در محیط روشنی دیدم و به ریشه‌های دین آشنا شدم و قلبم مطمئن گردید و هدف و مقصد را از نظر وظیفه اجتماعی تشخیص دادم، و تا توانستم به توفیق خداوند از

دیگران هم دستگیری نمودم.»[۱]

* * *

در بازگشت از حوزه به تهران به جای آنکه به مسجدی و محرابی قناعت کند به تفسیر قرآن و بازگرداندن آن به صحنه اجتماع می‌پردازد. و عملاً نشان می‌دهند که قرآن کتاب هدایت است نه قرائت برای اموات و گورستانها و نه بازوبند پهلوانان و سفره مجالس عقد و...

روحیه ظلم‌ستیزی او را وا می‌دارد که در مقابل مأمورین قلدر رضاخانی بایستد و به زندان برود، چند ماه زندان و برخورد با زندانیان سیاسی او را آبدیده‌تر می‌کند که پس از آزادی با نشاط و شور بیشتری به راه خود ادامه می‌دهد. در همین سالها است که به تفسیر قرآن در کانون اسلام و بعدها مسجد هدایت می‌پردازد. و زمینهٔ آشنائی او با مهندس بازرگان و دکتر سحابی فراهم می‌شود. این آشنائی منجر به دوستی و رفاقت دیرپائی می‌گردد که منشأ آثار و تحولات پربرکتی است برای اسلام و ایران؛ از جمله بردن دین و قرآن به میان طبقات روشنفکر و صحنه دانشگاه که از یک طرف افکار مارکسیستی و از طرف دیگر اندیشه‌های غربی آنان را احاطه کرده‌بود.

آشنائی با قرآن و برخورد با افکار و اندیشه‌ها و تماس با افراد مختلف وی را عالمی آگاه و آشنای با تحولات زمانه بارآورده بود و بدین جهت می‌توانست تصمیمات جدی و مثبتی در مقابل مسائل و پیشامدهای روز بگیرد و ارزیابی صحیحی از موقعیت جامعه خود و جهان خارج داشته باشد و در همین زمینه در یکی از سخنرانیهای رادیوئی خود در سال ۱۳۲۵ می‌گوید:

«البته متوجه هستید دنیا صورت دیگری به خود گرفته و ملل در یک انقلاب تاریخی به سر می‌برند. صورتهای اجتماعی ملتها در دور تکوین است و ما در یک مفصل حیاتی هستیم و موقعیت ما هم حساس است. پیکره اجتماعی ما به صورتی در خواهد آمد که استعداد و لیاقت آن را خود فراهم کرده‌ایم.»[۲]

بر همین اساس در دوران نهضت ملی ایران و زمامداری مرحوم دکتر مصدق یکی از حامیان فعال این نهضت می‌باشد و مسجد هدایت پایگاهی است در جهت آرمانهای نهضت

۱ـ تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة یا حکومت از نظر اسلام تألیف شیخ محمدحسین نائینی. نقل از مقدمه آن نوشته آیت‌الله طالقانی صفحهٔ ۴ ـ ۶

۲ـ کتاب سخنرانی رادیوئی صفحه ۳۷ ـ ۲۲ را از ۲۵

ملی ایران. در دوره هفدهم کاندیدای مجلس شورای ملی از طرف مردم شمال می‌گردد، اما انتخابات آن ناحیه مثل بعضی از نواحی دیگر به علت تحریکات و آشوب مخالفین صورت نمی‌گیرد.

در این سالها شاهد حمایت بی‌دریغ ایشان از ملت فلسطین و مبارزه علیه صهیونیسم می‌باشیم. در سال ۱۳۳۱ به نمایندگی از طرف مرحوم آیت‌الله کاشانی در کنفرانس مؤتمر شعوب المسلمین در کراچی، همراه با مرحوم آیت‌الله سیدرضا زنجانی، مرحوم آیت‌الله میرزا خلیل کمره‌ای و مرحوم حجةالاسلام سید صدرالدین بلاغی شرکت می‌نماید.

این حمایت در سالهائی است که همهٔ روشنفکران جهان از اسرائیل به عنوان یک کشور نمونه سوسیالیستی یاد می‌کردند.

* * *

طالقانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط حکومت ملی در سازمان «نهضت مقاومت ملی» شرکت نموده و مبارزه علیه نظام استبدادی و مخالفت با قرارداد کنسرسیوم را ادامه می‌دهند و همراه شخصیتهای ملی و مذهبی از جمله مرحوم علامه دهخدا و مرحوم آیت‌الله فیروزآبادی (مؤسس بیمارستان فیروزآبادی در شهرری) نامهٔ اعتراضیه علیه قرارداد کنسرسیوم را امضاء می‌نماید. و به حمایتهای مالی و جانی از مبارزین آن زمان می‌پردازد از جمله پنهان‌کردن نواب صفوی و یارانش می‌باشد که با وجود مخالفتهای شدیدی که نسبت به حکومت دکترمصدق نموده بودند. و این حمایت آن هم در شرایطی است که همه حتی دوستانشان آنها را تنهاگذاشته و اکنون که به شدّت مورد تعقیب بودند آنها را در خانهٔ خود مخفی می‌نماید. در این مخفیگاه ضمن گفتگوهائی نواب از مخالفت خود با حکومت ملی مرحوم دکتر مصدق اظهار پشیمانی می‌نماید و در صدد اصلاح جبران مافات برمی‌آید.

در این سالها جهت روشن‌نمودن افکار علماء و روحانیون شهرهای کشور باکودتای ۲۸ مرداد مسافرتهائی است که اغلب همراه مهندس بازرگان و دکتر سحابی به شهرستانها می‌نمایند و با تماس با مراجع و علماء وقت ماهیت حکومت کودتا و کودتاچیان راکه حمام خون به راه انداخته و دسته دسته از ایرانیان شرافتمند و آزاده را به پای اعدام برده و آنها را به

رگبار گلوله می‌بستند به آنها بنمایاند.

در این سالهائی که سکوت و خفقان همه جا را فراگرفته بود. تنها طالقانی و مسجد هدایت است که به قول دکتر شریعتی همچون «منارهای در کویر» نمایان بود. و می‌گفت در آن سالهای خفقان و ظلمانی هر وقت به تهران می‌آمدم. تنها مسجد هدایت و طالقانی بودند که می‌درخشیدند.

مرحوم آیةالله طالقانی علاوه بر فعالیتهای عملی از لحاظ تئوری و اندیشه کتاب تنبیه‌الامه مرحوم آیت‌الله نائینی را با شرح و توضیحاتی منتشر می‌نماید. این کتاب نظام شاهنشاهی و فرهنگ استبدادی با همه ابعاد و چهره‌های گوناگونش به عنوان ریشهٔ همه فسادها مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و چاره و نجات و رهائی خلق را در از بین‌بردن ریشه استبداد و شاه‌پرستی و استبداد دینی و نظام استثماری جامعه می‌داند. مشکلی که جامعه ایران از دیرباز دچار آن بود که به جای مبارزه با نظام و فرهنگ استبدادی همیشه با مستبد و خودکامه مبارزه می‌نمود. شاهی به دنبال شاه دیگر و مستبدی جای مستبد دیگر می‌آمدند و می‌رفتند ولی نظام شاهنشاهی و تفکر شاه سایه خدابودن همچنان بر قرار بود. در این کتاب مبارزه با نظام و فرهنگ استبدادی مطرح می‌شود.[1] و از سالهای ۱۳۳۸ الی ۱۳۴۲ علاوه بر تفسیر قرآن به ایراد یک سلسله سخنرانیهای تاریخی در تهران و شهرستانها می‌پردازد و در آن سخنرانیها مسأله استبداد و ریشه‌های آن را مورد بررسی قرار می‌دهد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

در تابستان سال ۱۳۳۹ جبهه ملی ایران فعالیت مجدّد خود را آغاز می‌کند. طالقانی از مؤسسین فعال این جبهه می‌باشد و مسجد هدایت در آن سال شاهد مبارزهٔ پرشوری است علیه استبداد و خفقان کودتای بعد از ۲۸ مرداد - جا دارد در اینجا یاد بزرگانی نظیر شادروانان اللهیار صالح، مهندس بازرگان، مهندس حسیبی، دکتر صدیقی، دکتر سنجابی، دکتر آذر،

---

۱ - توضیحات مرحوم طالقانی در پاورقی کتاب تنبیه‌الامة چنین است : «چاره‌کندن ریشه ناپاک شاهپرستی است. تا آنگاه که این ریشه در اجتماع باقی است رشد علمی و اخلاقی ممکن نیست زیرا، پیشرفت و به دست‌آوردن مقام در چنین اجتماع شاخه‌های این ریشه می‌باشد، استعداد و لیاقت و درستی ارزشی ندارد، مردان صاحبنظر و بلندهمت و آزاده یاغی و مخل نامبرده می‌شوند و مردم پست و متملق، مصلح و خیرخواه خود را می‌نمایند و سراسر قوای کشور تابع اراده فرد، و گوی سلطنت بازیچه مشتی افسارگسیخته و شهوت‌ران قرار می‌گیرد، پادشاه را مانند بتی در حجاب نگاه می‌دارند و از لذت عدالت و تفاهم با ملّت محرومش می‌سازند و کم‌کم به جنایت و کشتار و از میان برداشتن مردمی بی‌گناه، به نام شاهپرستی و سلطنت‌خواهی وادارش می‌سازند، او از مردم متوحش و مردم از وی متنفّر می‌شوند.» «صفحه ۱۴۱ تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة

حجةالاسلام حاج‌آقا ضیاء، حاج سیدجوادی و دیگر مردان و بزرگانی که نهال آزادی را آبیاری کردند، نموده و برای آنها طلب رحمت و مغفرت بنمائیم.

در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ همراه مرحوم مهندس بازرگان و جناب آقای دکتر سحابی نهضت آزادی ایران را تشکیل می‌دهند ایشان در بیانیه‌ای قبولی خود را چنین اعلام می‌کند:

باید مردانی که محیط آلوده و زبونشان نساخته و غیرت و احساس مسئولیت در آنان نمرده، دور هم گردآیند. راه صحیح و اصیل مبارزه علیه فساد و مفسدین جامعه ایرانی را مشخص نمایند... بحمدالله جمعی که طی سالهای سخت ثبات قدم و پاکی نیّت خود را ابراز داشته، در برابر تهدید و محرومیت و زجر و زندان خود را نباخته و در تعقیب هدفهای ملی برای نجات مملکت کوشیده‌اند و در این هنگام خطیر به تشکیل نهضت آزادی ایران قیام و اقدام نموده‌اند.

اینجانب اگرچه از کوتاهی در انجام وظیفه خود نزد اولیاء اسلام و نیاکان بزرگوارم شرمسارم ولی پیوسته در صف مبارزه با فساد و مستبدین باقی مانده و به این دعوت همکاری با بنیادگزاران نهضت آزادی ایران را پذیرفتم».

سال ۱۳۴۱ که مبارزات مرحوم امام خمینی و روحانیت مترقی شروع و ضمن حمایت، در جهت اصلاح و انداختن مبارزه روحانیت در مجرای صحیح مخالفت با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی که در آن لایحه شرکت بانوان در انتخابات منعی نداشت و قسم به کتاب آسمانی به جای سوگند به قرآن به طرف مبارزه علیه استبداد و استعمار نقش مهم و اساسی داشتند. از اقدامات ایشان در این سال‌ها شرکت در کنفرانسهای مؤتمر اسلامی است و در یکی از این سالها که مرحوم آیت‌الله بروجردی حیات داشتند، نمایندگی ایشان را به عهده گرفتند.

نتیجهٔ این اقدامات دستگیری، زندان و محکومیت ده‌ساله ایشان همراه سران و فعالین نهضت آزادی ایران می‌باشد. در زندان نیز دست از فعالیت برنمی‌دارند، علاوه بر ادامه تفسیر قرآن و تکمیل کتاب اسلام و مالکیت، حمایتهائی است که از مبارزات خارج از زندان چه در داخل و چه در خارج به عمل می‌آورد و نیز کمک و پشتیبانی و همدردی از مبارزات مردم فلسطین پس از فاجعهٔ جنگ ژوئن می‌باشد. در روز درگذشت مرحوم دکتر مصدق، تجلیلی است که از آن مرحوم در مجلس بزرگداشت و یادبودی که در زندان برگزار گردید می‌نماید.

و شاید بتوان گفت تنها جائی که در زمان رژیم سابق و در زیر سایهٔ دیکتاتوری مجلس بزرگداشت برای مصدق برپا گردید، زندانهای شماره ۳ و ۴ قصر می‌باشد.

بالاخره بر اثر فشار افکار عمومی مردم ایران و جهان رژیم مجبور می‌شود که ایشان را به اتفاق مرحوم مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۶ آزاد نماید. اما مبارزه از نظر طالقانی همچنان ادامه دارد. و مسجد هدایت بار دگر شاهد درس تفسیر و مبارزات طالقانی است، اما به زودی از طرف دستگاه درس تفسیر تعطیل می‌شود. مرحوم سید علامرضا سعیدی از شاه سابق نقل قول می‌کرد که می‌گفت پدرم را سیدحسن مدرس بیچاره کرد و خودم از دست سیدمحمود طالقانی نمی‌دانم چکار بکنم.

حمایت وی از مبارزات مردم فلسطین، جمع‌آوری فطریه برای آنها، برگزاری مجلس یادبود جه ، رهبر فقید مصر مرحوم جمال عبدالناصر و تجلیل از شهادت مرحوم حجةالاس سعیدی که علیه سرمایه‌گذاران امریکائی اعلامیه داده بود و دهها از این قبیل اقداما ر به دستگیری مجدّد آیت‌الله طالقانی می‌شود.

د از حمایت طالقانی از مبارزات پرشور مسلحانه آن زمان یادکرد که پشتیبانی همچون حنیف‌نژادها که از آنها با استفاده از این آیه قرآن «*إِنَّهم فتيةٌ آمَنوا* ـم هدی» آیه ۱۳ سوره ۱۸ که این چنین از آنها تجلیل می‌کرد منجر به یک تبعید یک سال و نیمه و پس از آزادی کوتاه مدت دستگیری مجدّدی است که بار دگر به ده سال زندان محکوم می‌شود و تا کمی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در آبان سال ۱۳۵۷ بر اثر قیام پرشور ملت درهای زندان به روی او و بقیه زندانیان سیاسی گشوده می‌شود و مانند همیشه از همان ساعت آزادی فعالیت وی ادامه پیدا می‌کند؛ مصاحبه‌ها، اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها و سخنرانیها و شرکت در مجالس و راهپیمائی‌هائی است که مرتب انجام می‌گیرد، خانه کوچک ایشان تبدیل به ستاد و مرکز فعالیتهای انقلابی می‌شود. در آذر همان سال علیرغم حکومت نظامی و تهدید رژیم در تاسوعا و عاشوراکه مصادف با روز حقوق بشر بود؛ اعلام راهپیمائی می‌کند. کثرت و استقبال جمعیت در تهران و شهرستانها به حدّی بود که برای جهانیان نیز آشکار گشت که رژیم دیگر مشروعیت قانونی و مردمی ندارد و در قطعنامه‌های صادره نیز به همین موضوع اشاره شده بود.

* * *

طالقانی از همان ابتداء انقلاب تأکید داشت که خود مردم با آگاهی کامل انقلاب را هدایت نمایند و در یکی از سخنرانیهای قبل از انقلاب در مسجد هدایت می‌گوید: «وقتی مردمی متکی به فکر باشند، متکی به عقیده باشند، متکی به تبیین باشند، متکی به معیار باشند، مسئوولیت احساس بکنند، با رهبر حرکت می‌کنند ولی نه به عنوان این‌که موت و حیات این رهبر واین شخصیت ملازم با حرکت و توقف باشد.»

بعد از پیروزی انقلاب باز تأکید طالقانی بر این مسأله است که تنها راه بقای انقلاب شرکت تودهٔ مردم در سرنوشت خودشان می‌باشد و آن میسّر نمی‌شود مگر اینکه از طریق شوراها سرنوشت خود را بدست گیرند، این است که در سخنرانیهای متعدّد خود به این موضوع اشاره می‌کند از جمله در سخنرانی تاریخی ۳۰ تیر سال ۱۳۵۸ به مناسبت سالگرد قیام تاریخی ملت ایران در ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ در میدان بهارستان می‌گوید:

«اگر ما به قسط اسلام، اقامه قسط معتقدیم اگر به رهبری قرآن واسلام معتقدیم ... در نظام عادلانه باید از پائین به بالا الهام بشود و نظام اجتماعی و رهبری را باید توده مردم انتخاب کند. در نظام اجتماعی ما، رأس این هرم که دربار بود ساقط شد ولی هنوز قواعدش باقی است»... بعد بلافاصله می‌گوید تنها راه چاره این است «اگر شورا تشکیل بشود. اگر مردم همه حق رأی داشته باشند و همه حق نظر داشته باشند این هرم قابل بقاست والّا آسیب‌پذیر است»[۱] و این میسر نمی‌شود مگر آنکه همه دارای سعه‌صدر بوده و نخواهند آزادی دیگران را در این رابطه محدود کند زیرا «اسلام با تنگ‌نظری جور درنمی‌آید. اسلامی که از متن قرآن و سنّت پیامبر سرچشمه گرفته، آزادی را محدود نمی‌کند، هر جمعیتی که بخواهد آزادی مردم را در انتقاد و بحث محدود بکند این اسلام را نشناخته است، هر جمعیتی که نخواهد استثمار و استعمار و استبداد ریشه کن بشود این اسلام را نشناخته است.»[۲]

* * *

۱ـ وحدت و آزادی صفحه ۱۷

۲ـ وحدت و آزادی صفحه ۱۳ و ۱۴.

آری اگر طالقانی در انقلاب پیشرو می‌باشد، در شورای انقلاب شرکت می‌کند، از دولت موقّت حمایت می‌نماید، در مجلس خبرگان حضور به‌هم می‌رساند، نماز جمعه اقامه می‌نماید، به کردستان سفر می‌کند تا غائله‌ای را که به پا خواسته است بخواباند و در آنجا یک شورای هفت نفره تشکیل می‌دهد. همه در این جهت است که مردم را به حقوق خودشان آشنا نماید. تا با پاس داشتن آزادی و حفظ حرمت و کرامت انسانی و تشکیل شوراها بتوانند سرنوشت خود را تعیین نمایند تا انقلاب از آفات مصون بماند.

* * *

آخرین سخن وی در آخرین خطبه نماز جمعه در بهشت زهرا به مناسبت سالگرد شهدای هفدهم شهریور چکیده اندیشه‌ای است که سالها با آن زندگی نموده و در جهت استقرار آنها به تلاش و کوشش پرداخته است که گفت:

«مسأله شورا از اساسی‌ترین مسأله اسلامی است، حتی به پیغمبرش با آن عظمت می‌گوید با این مردم مشورت کن به اینها شخصیت بده بدانند که مسئولیت دارند. متکی به شخص رهبر نباشند» بعد بلافاصله به دست اندرکاران و کسانیکه خود را قیّم و سرپرست مردم می‌دانند می‌گوید «بروید کنار، بگذارید این مردم مسئولیت پیدا کنند.»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

* * *

دو روز بعد از ایراد این سخنرانی در سرگاه ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ به ملاقات پروردگارش می‌شتابد.

زندگانی و فعالیت وی همانند قرآن که به نام خدا آغاز می‌شود و با نام خلق و ناس پایان می‌یابد، با آوردن قرآن به صحنه اجتماع و با یاد خدا شروع شد و با عشق به مردم و نقش اساسی آنان در سرنوشت خودشان پایان یافت.

وسلامٌ علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا

محمّد بسته‌نگار

ب

دیباچه

اولین مقاله آیت‌الله طالقانی

(نقل خطابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که در آن سالهای تیره و
تار راه نجات را، بازگشت به قرآن می‌داند)

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۳ - خطابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

آینده اسلام - وظیفه مسلمانان

به نظر می‌رسد اولین مقاله‌ای باشد که مرحوم آیت‌الله طالقانی در مجلهٔ دانش‌آموز سال هفتم شماره اول آبان ماه ۱۳۲۰ به عنوان دیباچه‌ای برای تفسیر قرآن نوشته باشند و سپس در شماره‌های بعد به تفسیر سوره حمد و بقره می‌پردازد.

ما این مقاله را به عنوان دیباچهٔ این کتاب انتخاب نمودیم، امید داریم تفسیرهای آن مرحوم را در مجلات دانش‌آموز و مجله آئین اسلام و تفسیر در میان خانواده و قرآن با صحنه را به عنوان مجلات بعدی منتشر نمائیم.

نقل از مجلهٔ دانش‌آموز سال هفتم شمارهٔ اوّل - آبان ماه ۱۳۲۰

دیباچه‌ای برای تفسیر قرآن

خطابه رسول ﷺ آینده اسلام - وظیفه مسلمانان

چندی به اینطرف تاریکی‌هائی به سبب ابرهای تیره هوی و شهوات از کرانه‌های نفوسی به انگیزش اشعهٔ انوار علوم و صنایع‌نو برخاست[1] افق شرق راکه سرزمین تابش انوار پیمبران است سراسر گرفت. رعدوبرق آن توده به خصوص ناپخته گان را هاج و واج و سرگردان کرد. رویه را از آنان ربود و راه زندگی را پراکنده نمود در این میان صداهائی همهٔ فضای شرق را از امواج خود پرکرده که با الحان جذاب و فریبنده و تظاهر به لطف و مهربانی راهنمائی به رشد و سعادت می‌کرد. بیشتر این زمزمه‌ها را در برداشت (خاور را دین از هر کمالی بازداشته و قوانین آن غل و زنجیری است که دست و پا را از قبض و بسط و سیر و حرکت بازمی‌دارد. پیمبران چون دیگر مردم برای آرزوهائی کوشش می‌کردند. وحشت از بازپرس و جزا از ضعف نفس است. جهان عرصه تنازع بقاء است. رستگاری برای قوی است ضعیف باید خوردهٔ قوی شود) مردمی که چگونگی ساختمان تربیت نفسی آنها مناسب با طول این امواج بود آنها راگرفته چندین برابر بزرگتر و رساتر نموده منعکس کردند و از بیچارگی باور نموده به حقیقت داشته پافشاریها نشان دادند. این عده بیشتر آغاز و انجام زندگانی را بر مردم تیره نمودند. در این میان مردمی خصوص از جوانان پاک سرشت امواجی را با پرده گوش خود

۱- «چنانکه اشعهٔ نور آنچه در سطح زمین است منبسط نموده به وسیله تموج هوا پراکنده می‌نماید. انوار علوم نیز آنچه را از نفسیات در سطح بالای نفس است و به قوای دیگر حکومت دارد برمی‌انگیزاند.

علم که مهم‌ترین وسیله قدرت است برای مردمی که اسیر قوای شهوانی هستند چون شمشیر است به دست زنگی مست»

آشنا می‌یافتند که چون به مغز می‌رسید تبدیل به نور گشته مسافتهای زیادی را در جلو راه روشن می‌کرد. و نسیمی از آن امواج به ارواح افسرده می‌ورزید که در آغاز گنگ و قطعه قطعه ولی چون خود را بیشتر آماده و تطبیق با آن کردند دانستند که از شهر یثرب و بیابان درخشان جزیرةالعرب این موج به هر طرف خصوص شرق میانه پخش می‌شود. خطیبی با روح الهی می‌گوید:(۱)

«ایهاالناس انّکم فی دار هدنه و انتم علی ظهر سفر. و السیر بکم سریع. و قدرایتم اللیل و النهار و الشمس و القمر یبلیان کل جدید. و بقربان کل بعید. و یاتیان بکل موعود. فاعد و الجهاز ابعد المجاز فقام المقدادبن الاسود فقال یا رسول‌الله ﷺ مادارالهدنه فقال دار بلاغ و انقطاع) فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن. فانه شافع مشفّع. و ما حل مصدق. و من جعله امامه قاده الی الجنه. و من جعله خلفه ساقه الی النار. و هوالدلیل یدل علی خیر سبیل. و هوکتاب فیه تفصیل. و بیان و تحصیل. و هوالفصل لیس بالهزل. وله ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم. ظاهره انیق و باطنه عمیق. له تخوم و علی تخومه تخوم. لاتحصیٰ عجائبه و لاتبلیٰ غرائبه. فیه مصابیح الهدی و منار الحکمه و دلیل علی المعرفه لمن عرف الصفه. فلیجل جال بصره ولیبلغ الصفه نظره ینج من عطب و یخلص من نشب. فان التفکّر حیوة قلب البصر کما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور. فعلیکم بحسن التخلّص و قلة التربص.

ترجمه - هان ای مردمان شما در سرمنزل (هدنه) و برسفرید. شما را به شتاب سیر می‌دهند. به خوبی می‌نگرید که شب و روز و آفتاب و ماه هر نوی راکهنه و پوسیده می‌کنند. هر آرمان دور را نزدیک می‌کنند. نویدها را به انسان می‌رسانند. پس برای دوری این گذرگاه همه گونه تجهیزات خود را آماده کنید (علی علیه‌السلام گفت در این میان مقدادبن اسود برخاست عرض کرد یا رسول‌الله (صلی‌الله علیه واله) سرمنزل هدنه چیست فرمود سرمنزل رسیدن و بریده‌شدن) چون ابرهای تیره فتنه بسان شب دیجور بر شما راههای هدایت و سعادت را پوشاند پس بر شما است رساندن خود را به قرآن چه آنکه اتّصال و جفت‌شدن آن با نور فطرت و بینش انسان منشأ آثاریست (شفاعت‌کننده‌ایست که شفاعتش مقبول است) عیب‌جوئی است که مورد تصدیق

---

۱ - در کتابهای حدیث به سند معتبر از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام منقول است که پیغمبر اکرم ﷺ و آله برای خطابه ایستاد و فرمود.

است. کسانی که او را پیش‌رو قرار دهند آنها را به سوی بهشت می‌کشاند و کسانی او را پشت سراندازند آنها را به سوی جهنم می‌راند.

یگانه دلیلی است که به برگزیده‌ترین راه دلالت می‌کند. یکتا کتابیست که در آن رشته‌های امور حیاتی جداجدا تفصیل داده شده. آنگاه بیان شده و سپس نتیجه به دست داده نوریست جداکنندهٔ هر حق از باطل. بیهوده سرای و بازیگر نیست. برای آن بیرون و درونی است بیرونش حکم است که برای زندگانی ظاهر و درونش دانش است که برای زندگانی باطن انسان است. بیرونش از جمال حکمت آراسته و آرایش‌دهنده است. و درونش دریای ژرف است برای آن سرحداتی است که هر سرحد آن نیز سرحداتی است (چون نقشهٔ عالم است، به سان مراتب وجود) عجائبش به شمار نیاید و غرائبش کهنه نشود. در او برای همه اطوار زندگی چراغ‌های هدایت و برای راهنمائی پرجمهای حکمت و برای کسانی که شناسای صفت معرفت‌اند (یعنی ذهنشان مصفی و آشنای با برهان است -) دلیل بر معرفت است. پس باید شخصی مستعد فروغ بصیرت خود را همواره افروخته و به جولان آرد و بینش خود را به مرتبه شناسائی حق و برهان برساند. تا از هلاکت و سقوط و پایمال‌شدن برهد. و از آنچه باعث واماندگی و درماندگی است خلاص شود چه آنکه تفکّر زندگی و زنده نگاهداشتن دل‌بینا است و متفکر کسی را ماند که در تاریکیها روزنهٔ نوری به روی خود گشوده و با آن راه می‌پیماید. پس بر شما است که به خوبی خود را از آلودگیها خلاص کنید و بر چیزهای پست زندگی کم درنگ نمائید.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

سیدمحمود طالقانی

ج

فصل اول

توحید
طبیعت
تکامل
و قرآن

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۴ - توحید نخستین دعوت انبیاء

این مقاله - مقدمه است که آیت‌الله طالقانی بر کتاب محوالموهوم و صحوالمعلوم یا راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی - مرحوم حجةالاسلام آقاسید اسدالله موسوی میراسلامی معروف به خارقانی نوشته است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

توحید نخستین دعوت انبیاء

«قل یا اهل‌الکتاب تعالوا الی کلمةٍ سواءٍ بیننا و بینکم الاّ نعبدالاالله و لانشرک به شیئا و لایتخذّ بعضنا بعضاً اربابا من دون الله فان تولّوا فقولوا اشهدو بانّا مسلمون» (آیه ۶۴، ۶۱ سوره آل‌عمران)

بگو ای اهل کتاب برتر آئید و بگرائید به سوی یک سخنی که میان ما و شما یکسان است تا جز خدای را نپرستیم و به او هیچگونه شرک نیاوریم، و کمتر از مقام خدائی بعضی بعض دیگر را ارباب نگیریم، پس اگر از این دعوت روی‌گرداندند، بگوئید: گواه باشید که همان مائیم تسلیم‌شونده.

این سرلوحه و نخستین دعوت پیمبران است، دیگر اصول اعتقادی و اخلاقی و شرایع و قوانین شعاعها و دوائر این نقطه مرکزی‌اند. این انقلاب فکری و اجتماعی انبیاء است که از انقلاب و تحوّل درونی و باطنی بشر آغاز گردیده که همان برگشت جهت فکر است به سوی مبدأ قدرت و حیات و هم‌آهنگ ساختن فطرت ناآلوده انسان با نظام جهان، پایداری پیمبران برای ایجاد چنین انقلابی بود که یکسره وضع باطن و ظاهر زندگی بشر واژگون را برگرداند و مستقیم به سوی حق دارد، بدین جهت در هیچ‌حال و هیچ جا از اعلام این راز رستگاری کوتاه نیامدند: قرآن نوح را در حال جدال با قوم سرسخت و جاهل و هنگام ساختن کشتی و برفراز طوفان، و ابراهیم را در میان غار و رصدخانهٔ توحید، و در حال کوفتن تبر بر پیکر بتها و در درون شعله‌های آتش و بالای پایه‌های کعبه و زیر آفتاب سوزان، اسماعیل را در حال همکاری با پدرش و زیر کارد، و اسحاق و یعقوب را در میان کسان و در بستر مرگ و حال احتضار، و یوسف را در تاریکی زندان و بالای کرسی قدرت، و موسی را در برابر فرعونیان و در بیابان تیه، و عیسی را با حواریین بیابان‌گرد پلاس پوش و بالای چوبه دار، و خاتم پیمبران را در میان مکّه و بالای کوهها و در میان بیابانها و میدانهای جنگ، همه اینها و پیروان اینها را

که پیشروان انقلاب فکری بشر بودند در حال اعلام این حقیقت و کوشش برای این انقلاب عقلی و فکری می‌نمایاند.

از همان وقتی که بشر استعداد درک این حقیقت را یافت و از محکومیت غریزه برتر آمد بذر آن را پیمبران افشاندند ولی شاخه و برگ آن را نفوس چنانکه باید سر برنیاورد تا در اجتماع و روابط زندگی افراد سایه افکند، - در دعوت و شریعت اسلامی این حرکت و انقلاب از فکر و عقیده شروع شد و تا چندی برهمه جهات زندگی پرتو افکند.

مقصود و هدف نهائی انقلاب اسلامی همین است که نور و نیروی کلمه توحید از نقطه اصلی و مرکزی فطرت و ضمیر بشری دائره‌هائی پدید آورد و اندک‌اندک این دائره‌های نورانی اخلاق و اعمال فردی آن‌گاه روابط زندگی و نظام اجتماعی را فراگیرد و همه را تبدیل به نیرو و حرکت گرداند و با قانون مقتدرتکامل و نظام جهان هم‌آهنگ سازد، و - در این محیط جاذبه عمومی حق - افراد و اجتماع بشری را از خروج و سقوط نگهدارد: راز کلمه - ***قولولااله الاّالله تفلحوا*** - همین است که از اعتراف به زبان و تأثیر در وجدان این تحوّل فکری آغاز گردد آن‌گاه در خارج فکر تحقّق یابد و از هر بند بندگی و قید عبودیت غیرحق برهاند، این همان رستن و رستگاری از بندهای شهوات و اوهام بشری است، محیط جاهلیت در اصطلاح دین آن محیطی است که مردمش گرفتار بندهای شهوات و اوهام و بندگی غیرحق باشند، و محیط اسلام محیط رستگاری از اینها است، بتهای جاهلیت سایه‌های تاریکی از اوهام مغزها و اندیشه‌های تهی از نور ایمان بوده است چنانکه بندگی و تن‌دادن به اراده و قوانین و رسوم و عادات بشری صورت دیگری از جاهلیت و بت‌پرستی است، محیط توحید خلق را از اوهام به سوی نور ایمان و از ذلت قوانین و عادات بشری بسوی عزّ اسلام می‌رساند چنانکه محیط شرک و جاهلیت از نور فطرت به سوی تاریکی شرک و اوهام پیش می‌برد: ***الله ولی الذین اٰمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات.***

بنابراین توحید تنها یک عقیده قلبی نیست که انسان را به سوی عبادت و معابد می‌کشاند و همین در کارهای عبادی به کار آید، و تنها یک مسأله فلسفی و کلامی نیست که با دلیل و برهان اثبات شود و به همین جا متوقف گردد، بلکه حقیقتی است که باید در فکر و عقل و عمل تحوّلی پدید آرد و جهت زندگی و وضع اجتماعی را برگرداند و بنای دیگر بر اساس حاکمیت

خداوندی که همه جهان ظهور اراده و حکومت مطلق او است برپا دارد و انسان را از ضیق دنیا برهاند و چشم‌انداز فکرش را وسیع و شخصیتش را مستقل گرداند، شعار این حقیقت: ***لااله الّاالله*** ـ است که جمله: لااله نفی هر اراده و پرستش و پناهندگی است و الّاالله اثبات اینها است برای معبود به حق. درهم شکستن بتها و کاخهای حکومتها و قانون‌سازی‌های بشری و بلندکردن شمشیر و تبر ظهور جمله نخستین، و بنای مساجد و صفوف عبادت و اجراء احکام خداوند ظهور جمله دوّم است، و شعار دیگر آن کلمه: الله‌اکبر ـ است که در نماز با برداشتن دو دست که اشاره به پشت سرافکندن هر خاطره و هر اراده و هرعظمت غیرحق می‌باشد ـ هم‌آهنگ است، بانگ اذان و جمله‌های آن و تکرارش در مفاصل زندگی شبانه‌روزی اعلام همین انقلاب و تحوّل و فرمان رستاخیز است به شرط آن که گوینده و شنونده سرّ آن را درک کند و برای انجام این فرمان برخیزد، چنان که در تاریخ نشان داد این بانگ مردمی را برانگیخت و انقلابات و صفوف جهاد را ایجاد نمود، ولی امروز که مفهوم این ندای آسمانی درک نمی‌شود و برای تنها عبادت بی‌روح گفته می‌شود آن اثر را نمی‌یابد، اگر دوباره مسلمانان تجدید حیات نمایند و این نداء را در دنیای شرک و ماده‌پرستی و ستمگری سر دهند و صفوف زنده‌ای برپا دارند می‌توانند نظامات واژگون بشری را براندازند و نظام نوین توحید در عبادت و فکر و قوا را برقرار سازند.

آیا برای نجات بشر در آن دوره جاهلیت بت‌تراشی و بت‌پرستی و در این جاهلیت به صورت تمدّن و مادّه و شهوت‌پرستی چاره‌ای جز این تحوّل و تغییر می‌توان یافت؟!

در زمان جاهلیت پیش از اسلام دنیای محیط عرب گرفتار هر نوع هرج و مرج اخلاقی و اقتصادی و ظلم و خودسری بود، ملتها در آخرین حدّ ذلّت و پستی بسر می‌بردند، چنگال حکّام و سودپرستان تا استخوان توده‌های بی‌پناه فرو رفته بود، استعدادها و قوای بشری رو به فساد می‌رفت، در چنین دنیائی اگر مرد نیرومند خیراندیشی قیام می‌کرد تا حکومتی وسیع یا در یک گوشه ایجاد کند و به وسیله آن قوانینی تنظیم نماید و روش اقتصادی و اخلاقی موجود را تغییر دهد، آیا روی این هدف با تشکیل حزب و دسته و نامهای جدید می‌توانست کاری از پیش برد، و به فرض آن که برای چند روزی کاری از پیش می‌برد قابل دوام و بقاء برای چندی یا همیشه بود؟ ـ این گونه اصلاحات سطحی و نامی نه آن روز می‌توانست درد و رنج بشر را درمان نماید نه امروز،امروز هم انقلابات و سیستم‌ها نتیجه فشار و رنج واحساسات مردم است

بدین جهت دوراندیشی و پیش‌بینی درست و عقلانی قانع‌کننده‌ای در میان نیست فقط جنبش احساس و عکس‌العمل است، و هیچ توجهی به این نیست که همه دردها و رنج‌ها و بیماری‌ها نتیجه طرز فکر بشر است و تا - آنگاه که انقلاب و تحولی در عقل و فکر پیش نیاید همه علاج‌ها سطحی و موقّت است، نتیجه انقلاباتی که از فکر و عقل شروع نشود از میان‌بردن طبقه یا فردیست و جایگزین نمودن فرد و طبقه دیگر و از میان بردن ستمگرانی است و جایگزین ساختن ستمگران تازه نفسی که با نامها و عناوین دیگری به حقوق خلق بتازند.

اکنون فرض می‌نمائیم که مردمی متفکّر و اصلاح طلب در دنیا پیدا شدند و تحت تأثیر تلقینات حکومت‌ها و مطالب مکرّر اوضاع کنونی دنیا قرار نگرفتند و با فکر روشن و روح باصفا یا در نتیجه تجربیات پی‌درپی متوجّه شدند که نظامات بشری معمولی نمی‌تواند این کابوس وحشت و انحطاط بشری را از میان بردارد و باید از راه اصلاح نفوس و تغییر در اخلاق و عادات عمومی مردم را هدایت نمود و به نشر کتابهای اخلاقی و بهداشتی و پند و موعظه پرداخت، آیا از این راه نور امیدی می‌درخشد و موفقیت اعجازآمیزی پیش‌بینی می‌شود؟ اگر از آینده خبر نداریم وضع کنونی و گذشته دنیا در پیش چشم همه است مواعظ گویندگان و کتابهای اخلاقی علمای اخلاق همه جا را پرکرده و در هر خانه‌ای کم و بیش دیده می‌شود ولی اثر و نتیجه آن تا چه اندازه است، می‌نگریم! چرا، زیرا که بشر مادّی که سمت حرکت و توجّهش به سوی مادّه یعنی یگانه وسیله شهوت و لذّات حیوانی است تا آنجا اخلاق را می‌پسندد که مقدمه و وسیله رسیدن به همان هدف و بتش گردد، زیرا سازمان درونی و نفسانی بشر آن قدر بهم پیچیده و مرموز است که برای انسانی مانند خود مستقیم داشتن و از میان بردن ریشه عادات و رذائل ممکن نیست.[1]

پس اصلاح اخلاق و عادات و در نتیجه اجتماع بشری را باید از مبدأ برتر از انقلاب

---

۱ - حکومت امریکا پس از آنکه متوجه خطرات مسکرات شد همه دستگاه‌ها و وسائلی که داشت برای جلوگیری از آن به کاربرد از مجالس تبلیغ و روزنامه و مجله‌ها و سینماها و دستگاههای قانونگذاری و انتظامی، می‌گویند بیش از ۶۰ میلیون دلار صرف تبلیغات نمود و ۱۰ میلیون صفحه روزنامه و مجله و کتاب منتشر کرد، در مدّت ۱۴ سال متجاوز از ۲۵۰ میلیون لیره صرف اجراء شد، ۳۰۰ تن اعدام شدند ۵۳۲/۳۳۵ - تن زندانی شدند. ۱۶ میلیون بودجه‌اش ضرر داد، در حدود ۴۰۴ میلیون لیره از املاک مصادر شد ولی نه تنها به نتیجه نرسیدف بلکه مردم در استعمال آن حریص‌تر شدند و راههای قاچاق به روی مردم آمریکا بازشد، تا آن که حکومت در سال ۱۹۳۲ این قانون را الغاء و شراب را حلال نمود.

(نقل از کتاب تنقیحات سیدعلی مودودی)

اجتماعی و تعالیم اخلاقی جستجو نمود.

اسلام - بانظری که به حکومت و نظام اجتماع و اقتصاد و اخلاق دارد و اهمیتی که به این‌ها می‌دهد - در آغاز دعوت این‌ها را مورد توجّه مستقیم قرار نداد، این رسول گرامی با آن قدرت معنوی و نفوذ کلمه و صبر به آسانی می‌توانست تحریک احساسات قومی و ملّی عرب را نماید و همه را زیر پرچم ملیت (ناسیونالیسم) گردآورد و حکومتی تأسیس کند. آن‌گاه اصلاحاتی نماید، می‌توانست با موعظه و تعالیم اخلاقی مکتبی تأسیس نماید و مردمی را از جهت خلق اصلاح نماید، ولی با راهنمائی وحی الهی می‌دید که اصلاح و حرکت بشر باید از مبدأ عالی‌تری آغاز گردد که همان مبدأ فکر و عقیده است، می‌دید تا بشر خود را مستقل و غیرمسؤول می‌داند و در محیط تاریک غرائز و شهوات بسر می‌برد پیوسته برای خود بت‌هائی می‌تراشد و در برابر آنها خضوع می‌نماید، تا فکرش به سوی اراده مطلق برنگردد و به نور ایمان محیط وسیع جهان را ننگرد و خود و آثار خود را جاویدان نبیند تعلیم اخلاق و پند و موعظه اثر ریشه‌داری برای او ندارد، باکلمه مختصر و پرمعنای توحید قیام و به مردمی که جز محیط ماده و چهار دیوار ظواهر طبیعت را نمی‌دیدند اعلام بقاء نمود با این قیام و اعلام استعداهای انسانی مردمی را برانگیخت و چشم آنها راگشود و اخلاق آنها را از پستی به عالی‌ترین مقام انسانی بالابرد چنانکه هر یک از آنها رمزی بودند از این که غیر از ماده و لذّات جدی حقیقی و ورای قوای طبیعی جهان قدرت قاهری وجود دارد و برتر از این زندگی فانی حیات جاویدانی هست و نمونه‌های عالی فضائل خلقی از شجاعت و وفاء و گذشت و عواطف از میان آنها برخواست که هیچ مکتب اخلاقی و تربیتی در تاریخ چنین نمونه‌هائی را نشان نداده، که همان مردمی که پیش از این جز مال و بتهای ساخته از آن چیزی در نظرشان - ارزشی نداشت ثروتها و جواهرات با خاک و سنگ در پیش چشمشان یکسان گردید و جز برای خدا سرتعظیم فرود نمی‌آوردند - نه فقر آنها را زبون می‌ساخت و نه رنج و مصیبت از پایشان درمی‌آورد و نه ثروت و نعمت و پیروزی مغرورشان می‌کرد.

ایمان و توحید مانند خون در رگ و پی‌شان جاری بود و در آشکار و نهان بر نفوسشان حکومت می‌کرد، در زیر شعاع وحی و تربیت نبوت اوهام و اخلاق جاهلیتشان ذوب گردید و نفوسشان در قالب نوین ایمان و فضیلت درآمد، پرتو نبوت ترازوی سنجش حق و عدل را به دست عقل فطری و بازوی عملشان داد، همان مردم پراکنده وکینه‌جو به صورت پیکر واحدی

درآمدند که در میان خود بسی مهربان و متواضع شدند و در برابر دشمنان حق و عدل بسی محکم و استوار گردیدند - *اشداءَ علی الکفّار رحماءِ بینهم* -

اعضاء و عناصر اوّلی این پیکر زنده و آن مومنین به حقی بودند که در آغاز دعوت اسلام و در آن محیط تاریک و وحشت با نور بصیرت فطری خود حق را شناختند و به آن گرویدند، در آن روزهائی که نه آثار پیروزی احساس می‌شد و نه امید رسیدن به مال و مقامی در میان بود، در برابر خود جز صفوف کینه‌جو و متعصب قریش و عرب را نمی‌دیدند، و از ایمان خود جز شکنجه و مرگ و دربدری بهره‌ای نمی‌بردند، اینها بودند که تربیت چندین ساله دوران بعثت و هجرت ریشه‌های جاهلیت را از قلوبشان کند و فکر و اخلاقشان برومند گردید، قدرت حرکت و پیشرفت را این‌ها پدید آوردند طوفان تحوّل و انقلاب ایمانی از این‌ها برخواست و در دنیا پیشرفت تا مردم جهان را از بندگی بتها و کسانی که خلق خدا را به بند بندگی خود کشیده بودند نجات دهند و زنجیرهای عادات و قوانین بشری را که بندهائی بر مردم بود بگسلانند: *لیضع عنهم اصرهم و الا غلال اللتی کانت علیهم.*

این همه آثار و نتایج انقلاب فکری و توحیدی و روح مقتدر ایمانی این دسته مردم بود در پرتو آیات قرآن و تربیت رسالت، تا آنجا که اعمال و جهادها در پرتو این عقیده و فکر و موج آن بود به آسانی پیش می‌رفت و بر ملل دیگر سایه می‌افکند و جز کسانی که ضمیرشان تاریک و روحشان مرده و خودپرستی و حکومت ظالمانه بر مردم و غلبه غرائز حیوانی روح انسانی‌شان را مسخ کرده بود، دیگر مردم این دعوت را می‌پذیرفتند و به این نور هدایت می‌شدند زیرا آن را با فطرت و روح انسانی خود سازگار می‌دیدند و حقیقت این دعوت را درک می‌کردند، و در پناه آن خود را از زندان فشار طبقات و حکّام آزاد می‌کردند.

دستهٔ دیگر نومسلمانان و اشراف و سران عرب بودند که پس از فتح مکّه و نیرومندی اسلام از ترس شمشیر مجاهدین و طمع به بهره‌های اسلام گرویدند، این‌ها مردمی بودند که تربیت و روح اسلام در قلوبشان نفوذی نداشت و از زبانشان تجاوز نکرد، در زیر پرده اسلام شرک و اوهام و اخلاق جاهلیت را با خود داشتند، و معنای جهاد اسلامی را که برای رضای خدا و در راه اجراء حکم خدا و اثبات حکومت خدا است درست درک و تعقّل نمی‌کردند: *قالت الاعراب امنّا قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبهم.*

در ثلث قرن اول عرب نومسلمان متحرّک به حرکت شدید اسلام و تعهد و نبوّت و دسته

پیشروان و اولین بود بدین جهت روح توحید و قوانین اسلام حاکمیت داشت و آثار تربیت رسول اکرم در دلها باقی بود - اگر آن دوران را دوره نورانی اسلام و نمونه تاریخی این انقلاب فکری می‌دانیم نظر به اشخاص و مردمی که زمام خلافت را تا اوائل حکومت عثمان به دست گرفتند نیست چه اینها هریک به نوبه خود - لغزشها و انحرافهای مسلّم داشتند که هیچ منصف و مطّلع از تاریخ نمی‌تواند انکار نماید، تنها از این جهت است که در هیچ دوره‌ای پس از آن آنچنان روح توحید و احکام اسلام حاکم بر همه نبوده و عدل اسلامی اجرا نشده - امیرالمؤمنین علی در این دوره با آن که برکنار بود - به زمامداران گوشزد می‌کرد: من تسلیمم تا آنجا که امور مسلمانان سامان یابد و حکم خدا اجراء گردد.

پس از این دوره که اشعه وحی و نبوّت از دلها، و مسلمانان به حق از دنیا رخت برچیدند عصبیت و آثار جاهلیت از زیر پرده پی‌درپی ظاهر شد، و افراد آن سر برآوردند و کارها را به دست گرفتند، در حکومت عثمان این خطر اسلام‌کش ظاهرتر شد و در زمان معاویه یکسره روح و قوانین اسلام از میان رفت و خلافت به صورت سلطنت استبدادی درآمد، پس از این سلاطین و زمامداران یکسره به عیش و نوش سرگرم شدند و بیت‌المال مسلمانان را وسیله کامرانی خود و اطرافیان خود قرار دادند و دین را وسیله حفظ قدرت خود ساختند و احکام حقوقی و سیاسی و اقتصادی اسلام که با مزاجشان سازگار نبود تعطیل کردند، حکومت الهی و قرآنی از میان رفت و علماء سرگرم جدل در مسائل بی‌مغز کلامی و عرفانی شدند.

زمامداران برای انحراف افکار از جوهر دین این سرگرمی‌ها را تشویق می‌نمودند دستجاتی از معتزلی و اشعری و قائلین به حدوث یا قدم کلام و جبر و تفویض و عینیت و غیریت صفات و چگونگی علم الهی در برابر هم صف‌بندی کردند در هر دوره دسته‌ای از طرف دستگاههای خلافت با پول و مقام تائید می‌شدند و دسته دیگر را کنار می‌زدند، این وضع به طور کلّی در همه کشورهای اسلامی جریان داشت، در ایران به خصوص علل و عواملی دیگری در کار بود که توده مردم را از انقلاب عمیق فکری و توحیدی اسلام برکنار می‌داشت: زیرا بیشتر کسانی که حامل اسلام به ایران بودند روح تربیت اسلام را فاقد بودند و عصبیت قومی و خوی جنگجوئی را همراه داشتند. به این جهت عدل و مساوات قوانین اسلامی چنانکه باید عملی نشد بلکه ایرانیان از حقوق اسلامی بهره‌مند نشدند و برای کوتاه نمودن دست آنها از پستها و سهم عادلانه بیت‌المال نام موالی را بر آنها نهادند، ایرانی در برابر

این فشار ناچار می‌کوشیدند تا ملیّت که یگانه مرکز اتّکائش بود نگهدارد، همراه قیامهائی که در گوشه و کنار می‌شد عوامل و سران این قیامها آثار و عقاید قبل از اسلام را در فکر مردم زنده می‌داشتند و گاهی به رنگ اسلام می‌آمیختند، دوربودن توده ایرانی از زبان قرآن و سنت و عدم تفاهم آن به حفظ رنگهای عقیده‌ای پیش از اسلام کمک می‌کرد.

ایرانی با استعداد و هوشی مخصوص به خود نمونه‌های عالی تربیت و عدل اسلامی ائمه هدی راکه وارثین روحی و خویی رسول اکرم بودند شناخت و به دامن ولاء آنان چنگ زد، سیاستمداران ایران اتکاء به مقام معنوی و طهارت و فضیلت و مظلومیت ائمه طاهرین و علویان را وسیله مقاومت در برابر عرب و ترک قرار دادند و گاهی در محبت و ولاء اهل بیت راه غلوّ پیش گرفتند و دستگاههای قلندری و عرفان‌بافی و خانقاه‌نشینی و شاعرپیشه‌گی را پدید آوردند و در زیر پرده این عنوانهای دینی منطق اساسی قرآن و ائمه هدی پوشیده شد، و این عوامل و انفعال آن با عوامل ملی و مواریث پیش از اسلام یک نوع تضادّی در روحیه ایرانی به خصوص ایجاد نمود که نتیجه‌اش رکود در حرکت فکری و ضعف و نفاق در اخلاق و نفسیات گردید.

حمله مغول و پس از آن جنگ‌ها و دست [ه] بندیهای داخلی نیز ضربه‌های شدیدی بر همه شئون حیاتی ایران زدکه روح امید و مجال تفکّر در دین و وظیفه حیاتی را از میان برد.

از سوی دیگر آثار انقلاب و اصول قوانین عدل اسلامی و بذرهای فکری علمای اسلام در اثر بهم‌آمیختن و نزدیک‌شدن شرق و غرب و جنگ‌های صلیبی به سوی سرزمین‌ها و نفوس مستعد اروپا رفت و حرکت‌های اجتماعی و تکانهای فکری پدید آورد، همین که بذرهای علمی زو به نموّ گذارد و نظریه‌های علمی پدید آمد با فشار استبداد دستگاههای دینی کلیسا - که متعبد به ظواهر کتب مقدّس بود - روبه‌رو گردید، اروپا برای نجات از کابوس استبداد دینی و سیاسی پایداری نمود و روز به روز دشمنی و فاصله میان علم و دین بیشتر شد تا آن‌که در اثر انقلابها و پیشرفت علم دستگاههای دینی قرون وسطی را پشت سر گذارد، عکس‌العمل این دشمنی‌ها و فشارها آن شد که اصول و مطالب وابسته به دین از نظر علم و تجربه وهم و خرافه شناخته شد و تعالیم اساسی پیمبران بزرگ که انسان را به مبدأ و حیات برتر از ماده متوجّه می‌گرداند و روح مسئولیت و اطمینان و خلق عالی و استقلال در شخصیت می‌بخشد - از میان رفت.

از آنجاکه پیشرفت و مسائل زندگی مادی فکر انسانی را قانع نمی‌کند و بشر خود را نیازمند به فلسفه عمومی جهان و روابط و علل فاعلی و غائی آن می‌داند و پس از شکست دین در اروپا این خلاء روحی پیش آمد برای پرکردن آن فلسفه‌های ناقصی که منشاء آن ادراکات حسیّ و تجربی و نماینده گوشه‌ای از واقعیت جهان است پدید آمد ـ از آن جمله فلسفه تاریخی (هگل) است: که تاریخ را جز تصادم افکار و عادات و شکست ناصالح و بقاء صالح نمی‌پندارد ـ و فلسفه «داروین» است که عالم حیات را بر پایه تنازع در بقاء گذارده و از عالم حیات و موجودات زنده به عالم اجتماع و سیاست کشانده شده ـ و از امتزاج این دو نظریه فلسفه اقتصادی و مادی «مارکس» به هم بافته شده.

از نظر این فلسفه‌ای که جای دین اذهان بیشتر طبقات حاکمه و سرمایه‌داران راگرفت، رحم و شرافت و حیاء و عفّت مفهومی ندارد، بلکه این معانی انسانی و وجدانی نماینده ضعف و ناتوانی است، و اگر از این معانی اخلاقی نامی و به آن دعوتی هست همان در حدود کلیسا است اما در کاخهای سیاستمداران و در مراکز سرمایه‌داران و گرداننده‌های چرخهای اقتصاد هیچ نفوذی ندارد، این فلسفه ـ با اخلاقی که متّکی به ایمان به خداوند و مسئولیت در برابر او و به معاد و نگرانی از عذاب باشد ـ یا اخلاقی که به معنای کمال نفس و هم‌آهنگی قوای درونی بشر باشد ضد و ناسازگار است، آن خلقی که در اروپا و دورنمای آن دیده می‌شود همان قدر است که وسیله برای سود و جلب دیگران باشد به آن اندازه‌ای که گران‌فروشی آزمند یا شهوت‌رانی فریب‌کار به خواهد مشتری جلب کند یا زنی را بفریبد، این معنای خلق که مورد ستایش مردمان سطحی است بیش از غرائز حیوانات درنده نیست که حیوانی ضعیف‌تر را بدرد و با بچه‌های ناتوان خود درمیان گذارد، نتیجه این فلسفه حیات که جای دین راگرفت جز جنگ و استعمار و استعباد و خوردن قوی ضعیف را با هر سلاحی (گرچه نظام ظاهری اخلاقی باشد) نیست. این تمدن که ترکیبی از محصول این فلسفه و علوم تجربی و اختراعات و صنایع حیرت‌انگیز با لوازم و آثار نیک و بدش است به سوی سرزمینهای اسلامی روی آورد، در همان زمانی که عوامل گذشته تاریخی قوای روحی و جسمی مسلمانان را از کار و حرکت انداخته و دلها از نور و نیروی توحید و ایمان، و مغزها از علوم سودمند و فکر صحیح، و دستها از سرمایه‌های طبیعی تهی بود، ناچار مسلمانان در مسیر طوفان این تمدن قرار گرفتند و درهای کشورها را به روی آن گشودند، و کلیدهای ثروت خود را به دست عمال مغرور آن

دادند، و از همه چیز آن کورکورانه تقلید کردند، و سیاست و قانون و نظام و فرهنگ آن را پیروی کردند بدون آنکه بخود آیند و بیاندیشند که این تمدن به کجا می‌رود و هدف و مقصد نهایش چیست؟!

این بود اجمالی از سیر تاریخی و روحی انقلاب اسلامی در عموم سرزمینهای اسلامی و ایران - در این سیر تاریخی و عوامل گوناگون منحرف‌کننده، قرآن که سند خدائی و حبل‌الله و کشتی نجات است و سنّت و تاریخ زنده رسول اکرم و روش و تعالیم ائمه هدی علیهم‌السلام بالای سر مسلمانان[1] و علماء و فقهائی که چشم به قرآن و سنّت داشتند با اجتهاد زنده در میان آنها بودند، ولی چون حاکمیت قرآن با مزاج خودسر زمامداران سازگار نبود مهجور ماند و از حد قرائت و تجوید و ذکر و ثواب جلوتر نرفت و تفسیرها که بیشتر یافته‌ای از مطالب ادبی و کلامی و عرفانی و بیان روایات صحیح و سقیم و اسرائیلیات بود به جای آن که پرده از روی حقایق قرآن بردارد خود پرده‌ای برای فهم قرآن که عربی مبین و آسان - لقد یسّرنا القرآن ... است گردید و چون نظرها به سوی آن مطالب برگشت اصول توحیدی و اجتماعی و اخلاقی قرآن از نظرها پوشیده ماند به خصوص برای ایرانیان که پرده زبان هم در میان است، قرآن که مبدأ تحوّل و میزان اسلام است چون از نظرها و فکرها دور گردید سنّت و نتیجه استنباط و اجتهاد فقهاء هم بیشتر متروک ماند و جز ابواب عبادات و طهارات مانند اینها از احکام فردی در میان - کتابهای فقه دفن شد، فقهاء و هم‌دسته‌ای مانند آثار فکری‌شان متروک و مهجور شدند دسته‌ای هم با توجه‌یابی توجه آلت و وسیله دست زمامداران مستبد گشتند.

در میان این انحرافها و خواب آلودگیها و تفرقه مسلمانان و بیداری و دامهای دشمنان اسلام مردان هشیار و غیوری که با روح قرآن آشنائی داشتند بپاخواستند تا مسلمانان را به سوی قرآن و سنّت برگردانند و از سیلهای مهیبی که از هر سو پیش می‌آید بهراسانند ولی اعلامهای خطر و بانگ‌های بیداری آنان با اعصاب تخدیر شده و چشمهای خواب‌آلود مسلمانان سازگار نبود، بدین جهت برای آن که با این خواب خرگوشی خود را از هر اقدام و مسئولیتی آسوده سازند به تهمت و افتراء و معارضه برخواستند و بلندگو و آلت دست

---

۱ - رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در سالهای آخر زندگی خود از انحرافها و فتنه‌های آینده مسلمانان همی نگران بود، و گاهی از آن خبر می‌داد و مسلمانان را به تمسک به کتاب و سنّت و اهل بیت همی‌خواند -: «فاذا اقبل علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن... چون فتنه‌ها مانند قطعه‌های ابر در شب تاریک به شما روی آورد - آفاق افکار و عقول شما را فراگرفت باید تمسّک به قرآن جوئید»... انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ...

دشمنانی شدند که در کمینی نشسته با صد چشم مراقب بودند تا هر بانکی که مسلمانان را بخواهد تکان دهد خاموش نمایند و هر دستی بخواهد به اعصاب سست آنان نیرو دهد قطع نمایند، ولی بذرهائی که این مردان اصلاح و خیراندیش به حال مسلمانان افشاندند در نفوس مستعدی جای گرفت و رو به نموّ گذارد و این تکانهای یک نواخت که از هر گوشه کشورهای اسلامی شروع شد در روح مسلمانان حرکتی پدید آورد که آثار و ثمراتش روزبه‌روز بیشتر احساس می‌شد.

* * *

مرحوم علامه بزرگ و مجاهد سید اسدالله میراسلامی خارقی مؤلف این کتاب [محوالموهوم و صحوالمعلوم یا راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی] در زمره همان مردان نیرومند و هشیار عالم اسلام بود، گرچه در اوانی که این مرد مجاهد یکسره فکر خود را متوجّه قرآن نمود، و کارهای معمول اجتماعی و سیاسی را کنار گذارد، و به تألیف کتاب و تربیت شاگردانی پرداخت، اینجانب در حوزه علمیه قم سرگرم تحصیل بودم و جز هنگام مسافرت به طهران در مجالس روضه و گاهی در رفت‌وآمدهائی که با مرحوم پدرم - حجةالاسلام حاج سیدابوالحسن طالقانی - داشتند محضر ایشان را درک نکردم، ولی تألیفات این مرد و مبارزه‌هائی که در آن دوره اختناق و استبداد نموده و شاگردان باایمان و محکمی که تربیت کرده مقام علمی و روح جهاد و هشیاریش را به خطرهای متوجّه به عالم اسلام می‌شناساند.

چنان که از مطالب کتاب و گفته شاگردان مکتب قرآنی مرحوم سید استفاده می‌شود این کتاب آخرین آثار قلمی ایشان است که در ضمن درس قرآن و خاطرات ذهنیش یادداشت نموده لذا بعضی از فصول ناتمام و پاره مطالب مکرّر گشته.

نظر کلی و عمومی مؤلف کتاب این است که: انحطاط و ضعف عمومی مسلمانان اثر پراکندگی است که قوای فکری و استعداد عقلی مسلمین مصروف تضعیف یکدیگر شده و در نتیجه آن، هم قوای اجتماعی و هم روح ایمان و عقیده را در آنان ناتوان کرده و موجب تسلّط بیگانگان شده، و چاره این انحطاط و زبونی آنست که مسلمانان به کتاب و سنّت جامعه برگردند و روح توحید در عقیده و قوا را تجدید و تقویت نمایند و آن چه از موارد اختلاف با کتاب و سنّت جامعه تطبیق نمی‌نماید مطرود شود یا متروک و مسکوت بماند، چنان که برادرانی اگر - بر سر میراث پدر اختلاف داشته باشند و دشمن قوی و حیله‌گری در کمین

نشسته و چشم به میراثشان دوخته تا در میان این اختلافات سرمایه میراثی آنان را برباید و همه را محروم و تهی دست گرداند، در چنین وضعی آیا عقل و دین اجازه می‌دهد که اینها سرگرم اختلاف باشند؟ آیا نباید موارد اختلاف را مسکوت گذارند و به دفع دشمن مشترک بپردازند؟

این مقصود و مطلب کلّی کتاب است، اما قضاوت در مطالب و فصول کتاب بسته به آشنائی خواننده است به مبانی و اصول علمی اسلامی و سلیقه و طرز تفکری که دارد.

شایسته است که تاریخ زندگانی مرحوم علامه مؤلف و آثار قلمی‌اش را برادر ایمانی آقای غلامحسین نورمحمدی (ناشر کتاب)[1] بیان نماید چه ایشان سالها افتخار ملازمت و استفاده از درس قرآن و تعلیم متین و بیان آتشین آن مرحوم را داشته‌اند، و خود نمونه‌ای است از یک مرد باایمان و صریح و استوار در تقوا و عمل، و از همتی که در نشر این کتاب نموده کلیه هزینه آن را تقبّل و پرداخت نموده‌اند خداوند به ایشان جزای خیر دهد و عملش در پیشگاه رسول اکرم و اولیاء طاهرین علیهم‌السلام مقبول افتد و برایش بهترین باقیات صالحات باشد و روح معلم و مربیش از وی خوشنود گردد.

سیدمحمود طالقانی

---

۱ - شرح زندگانی مرحوم خارقانی از کتاب که بطور خلاصه نقل می‌شود:

مرحوم سید بزرگوار علامه آقای سیداسدالله میراسلامی معروف به خارقانی از علماء ربانی این قرن بود، بنابه گفتهٔ پسرعموی ایشان (آقای سیدحسن خلیلی) مرحوم سید در چهارم ذیحجه ۱۲۵۴ هجری در قریه شیزند افشاریه قزوین متولد شده - او کتب مقدمات عربی را در محل تحصیل کرد و در سن ۱۵ سالگی برای ادامه تحصیل به قزوین رفت، پس از فراگرفتن فقه و اصول در حدود سالهای ۱۲۷۵ - ۷۶ به تهران آمد و در حوزه درس حکیم معروف به جلوه حکمت آموخت، و در ضمن علوم جدید و زبان فرانسه را هم می‌خواند، در حدود سال ۱۲۸۴ - با خانواده به نجف اشرف هجرت کرد، و قریب ۲۵ سال در حوزه علمیه نجف تحصیل کرد و به درجه اجتهاد رسید، از جهت ناامنی طرق از راه بندربوشهر به طهران مراجعت کرد و مشغول تدریس و تألیف گردید.

مدتی مرحوم سید وارد امور اجتماعی و سیاسی گردید و در نتیجه مبارزاتی که داشت به رشت و فومنات تبعید شد، پس از مراجعت از تبعید یکسره فکرش مصروف مطالعه و تدریس قرآن گردید، و تنها با عده‌ای از فضلاء نامی و شاگردان قرآنیش معاشرت داشت تا در شب چهارشنبه هفتم صفر ۱۳۵۵ دعوت حق را لبیک گفت و از دنیا رخت بست و در ابن‌بابویه جنب مقبره مرحوم میرزای جلوه دفن شد.

کتابها و آثار سیّد بسیار است از جمله آنچه در زمان حیات خودش بچاپ رسیده: ۱ - مقررات قانون اساسی و دینی، ۲ - روح‌التمدن و هویت‌الاسلام، ۳ - قضاد شهادت، ۴ - برهان‌الساطع، ۵ - اصول عقاید، ۶ - تنقید نظریه دارونیستها، ۷ - تنفید قوانین عدلیه، و همچنین مرحوم سید در پاره نشریات آن زمان نظرهای سیاسی و اجتماعی اسلام را به صورت مقالاتی منتشر می‌ساخت، از جمله در روزنامه ایران روز - شماره‌های سال ۱۳۱۰ مقالاتی به عنوان صلح از نظر اسلام می‌نوشت، این درست همان وقتی بود که خطر پیش آمد جنگ دنیا را تهدید می‌کرد و مجامع بین‌المللی پیشنهادات و صحبت‌هایی راجع به صلح می‌کردند. (نقل تلخیص شده از متن کتاب به قلم آقای غلامحسین نورمحمدی صفحه ک و ل).

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۵ - توحید از نظر اسلام

نقل از سالنامه معارف جعفری سال ۱۳۴۰ شمسی ۱۳۸۱ قمری

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

توحید از نظر اسلام

«قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم ان لانعبد الاالله ولانشرک به شیئا و لایتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون‌الله فان تولوا فقولوا اشهدو ابانا مسلمون» (آل عمران ۶۴).

بگو ای اهل کتاب برترآئید و به کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان است بگرائید تا جز خدای را نپرستیم و به او هیچگونه شرکی نورزیم و بعضی بعض دیگر را پائین‌تر از مقام خداوند، ارباب نگیریم، پس اگر روی گرداندند بگو گواه باشید که همان مائیم مسلم.

از همان وقتی که عقل فطری آدمی آمادهٔ دریافت حقیقت توحید شد و از محکومیت کامل غرائز برترگردید، خداوند پیمبران را برانگیخت تا بذر توحید را در عقول بیفشانند و تحول و انقلابی در نفوس بشر پدید آورند، این همان انقلاب و تحولی است که پیمبران از عقل و باطن آغاز نمودند تا جهت فکر را به سوی مبدأ یگانهٔ قدرت و حیات برگردانند. نهضت اخلاقی و اجتماعی پیمبران هم از آثار و نتایج همین انقلاب نفسانی است.

صبر و پایداری آنان برای ایجاد چنین انقلابی بود تا فکر انسان راکه واژگون در شرک و محکوم غرائز بود برگردانند و حاکم و مستقیمش بدارند، بدینجهت از آغاز دعوت تا آن‌گاه که چشم از دنیا می‌بستند همواره در همه حال و همه جای کلمهٔ توحید را بر زبان داشتند و به آن دعوت می‌نمودند.

قرآن نوح را هنگام دعوت قوم سرسخت، موقع ساختن کشتی و برفراز طوفان، ابراهیم را در میان غار و رصدخانه توحید در حال نواختن تبر بر پیکر بت‌ها، درون شعله‌های فروزان آتش، بالای پایه‌های کعبه و زیر آفتاب سوزان مکه، اسماعیل را در حال همکاری با پدر و در

وقتی که گردنش زیر کارد تیز بود، اسحاق و یعقوب را در میان فرزندان و خویشان، و در بستر مرگ و حال احتضار یوسف را در قعر چاه و زندان و بالای کرسی قدرت، موسی را در برابر فرعونیان و در بیابان «تیه» عیسی را در شهرها و بیابانها در میان حواریین پلاس‌پوش و تا آخرین لحظه‌ای که میان مردم بود و خاتم پیمبران را در مکه و وادی‌های اطراف آن و بیابان‌ها و شهر یثرب و میدان‌های جنگ، همهٔ ایشان و پیروانشان را در حال اعلام و دعوت بتوحید نشان می‌دهد.

بذر توحید را پیمبران گذشته در نفوس بشر افشاندند و با ادله و براهین روشن آنرا آبیاری کردند و با تذکرات پی‌درپی و دستور به اعمال صالح برای رشدونمو آن کوشیدند تا ریشهٔ آن محکم گردد و شاخ و برگش بروید، ولی چون استعداد عموم برای فراگرفتن و رشدکامل این کلمه آماده نبود چنانکه باید و شاید جز در نفوس مردمی اندك و انگشت شمار نشوونما ننمود.

اسلام که مکمل و به‌ثمر رسانندهٔ بذرهای فکری و عقیده‌ای پیمبران گذشته و آئین ایشانست کلمه توحید را از هر جهت تکمیل نموده و از اینرو توحیدی که قرآن کریم به آن دعوت می‌کند منحصر باعتقاد قلبی نیست زیرا توحید در عقیده تا حدی فطری آدمی است - چنانکه قرآن در آیاتی چند این حقیقت را تذکر داده بلکه دعوت قرآن به توحید در عبادت و اراده است. فطرت همه‌ی مردم گواهی است که مدبر و گرداننده جهان و پدیدآورنده‌ی آن یکی است، آنچه پراکندگی و اختلاف پیش آورده مربوط به عبادت و اراده است که هرکس به وهم خود هرچه را مؤثر در زندگی دانست و بزرگش شمرد در برابر آن تعظیم می‌کند و مطیع فرمانش می‌شود و بند بندگیش را به گردن می‌نهد.

اسلام از جهت دعوت، نخست مردم را به فطرت همی‌خواند که بگوئید «*لااله الاالله*» یعنی این راز فطرت را اعلام نمائید و متذکر آن گردید. برای این دعوت در آغاز دلیل و برهان فلسفی نیاورد و تنها تذکرات فطری می‌داد تا ادراك فطری برانگیخته شود و تاریکی تقالید و اوهام را از درون بزداید، کلمه «*تعالوا*» هم همین حقیقت را می‌رساند، یعنی از عادات و تقلیدهائی که موجب اختلاف و پراکندگی شده و شما را از حقیقت دور داشته برترآئید و به سوی کلمه‌ی واحده‌ای که برای همه یکسان است یعنی فطرت همه آنرا پذیرا است و همه‌ی ادیان به سوی آن خوانده‌اند بگرائید تا همه با هم هم‌آهنگ شویم، تفصیل و بیان آن کلمه را

چنین نموده *ان لانعبد الاالله...* «*ان*» تفسیری بیان و شرح کلمهی واحده است یعنی عظمت و قدرتش چنان مشاعر و حواس آدمی را پرکند که از غیر او روی بگرداند و تنها به او روی آورد و فقط بند بندگی او را بگردن نهد.

پس از آن، توحید در فعل واراده‌ی تکوینی است که جز او مؤثری در جهان و نظام آن نداند «*ولانشرک به شیئا*» یعنی به او هیچگونه شرک نورزیم، سپس توحید در حاکمیت و اراده تشریعی است تا بعضی از مردم بر بعضی حاکم و ارباب نباشند «*ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون‌الله*» یعنی هیچکس حق ندارد اراده فردی خود را به عنوان حاکمیت یا به صورت قانون بر مردم تحمیل نماید.

پس توحید اسلامی انقلاب و تحولی است که از فطرت و ضمیر انسانی آغاز می‌گردد و نقطه مرکزی فطرت را به صورت نیروی فعالی درمی‌آورد، چنانکه همه استعدادهای عقلی و نفسانی را برمی‌انگیزد.

قدرت تفکر و جهان بینی در عقل، فضائل اخلاقی در نفس، و اعمال منظم و شایسته از اعضاء بدن همه دائره‌های نورانی و امواج توحید است که از مبدأ وجدان و فطرت پدید می‌آید آنگاه روابط زندگی و نظام اجتماعی را فرامی‌گیرد و همه را به جنبش و حرکت انداخته با قانون عمومی تکامل و نظام کلی جهان هم‌آهنگ می‌سازد و افراد اجتماع را از سقوط و تلاشی نگه‌می‌دارد و به سوی بقاء پیش می‌برد. این حقیقت فلاح است که «*قولوا لااله الاالله تفلحوا*».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

حقیقت این کلمه این است که از اعتراف به زبان و تاثیر در وجدان شروع شود آنگاه در مظاهر حیاتی تجلی نموده انسان را از بند بندگی شهوات و اوهام و اربابهای ساختگی برهاند. زیرا بتهای جاهلیت سایه‌های تاریکی از اوهام نفوس و اندیشه‌های تهی از نور توحید بود بندگی دیگران کردن و تن به قوانین و رسوم و عادات بشری دادن هم صورت دیگری از بت‌پرستی جاهلیت است.

محیط اسلام محیط رستن و رستگاری از همه اینهاست، توحید اسلام، خلق را از تاریکی اوهام به سوی نور ایمان، و از ذلت بندگی بشر و زیر بار قوانین و عادات بشری رفتن به سوی عزت اسلام و بندگی آفریننده جهان پیش می‌برد، چنانکه شرک و ولایت غیرخدا از نور فطرت به اعماق تاریکی‌های اوهام فرومی‌برد «*الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات*

الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات».

بنابراین، توحید تنها یک عقیده قلبی و درونی نیست که انسان را در معابد متوقف سازد و در انجام وظایف عبادی در محیط مساجد نگهدارد، و تنها یک بحث فلسفی و کلامی نیست که چون با دلیل و برهان اثبات شد در گنجینه کتب بایگانی شود بلکه حقیقتی است که می‌باید در فکر و خلق و عمل تحولی پدید آرد و جهت سیر زندگی و خط مشی اجتماعی را برگرداند و بنیانی نوین براساس حاکمیت خداوندی که جهان، ظهور اراده و حکومت مطلقه اوست برپای دارد و انسان را از تنگنای غرائز پست (دنیا) حیوانی برهاند، و چشم‌انداز فکرش را وسیع شخصیتش را مستقل سازد.

«زهره» فرمانده سپاه مسلمانان در جواب پرسش فرمانده سپاه ایران که پرسید برای چه به سرزمین ما روی آورده‌اید گفت: «*بعثنا لنخرج الامم من ذل الادیان الی عزالاسلام و من ضیق الدنیا الی سعتها*».

(ما برای آن برانگیخته شدیم که مردمانرا از ذلت سایر کیش‌ها بیرون آورده به عزت اسلام رسانیم و از تنگنای دنیا بفراخنایش کشانیم).

ابراز این حقیقت باکلمه «*لااله الاالله*» است که جمله «*لااله*» هرگونه پرستش و پناهندگی و اراده را نفی می‌کند و «*الاالله*» همه آنها را برای معبود بحق اثبات می‌نماید. برافراشتن شمشیرها و تبرهای بت‌شکن و ویران‌کردن بتکده‌ها، درهم ریختن بتها، و سرنگون کردن کاخهای حکومت و قانون‌سازی بشری نماینده و فرمان قسمت اول، اجراء و انفاذ قوانین خدائی و بنای مساجد و تشکیل صفوف عبادت خدا فرمان و ظهور قسمت دوم است. شعار عمومی و جامع این حقیقت «*الله‌اکبر*» است که در حال قیام نماز با حرکت دودست اشاره بپشت سرگذاردن هر قدرت و حاکمیت غیرحق و روی‌آوردن به حق است، بانگ اذان و تکرار آن در مفاصل زمان و در صفوف نماز اعلام توحید در هدف تحول و حرکت و سیر به سوی خدا است (اگر گوینده و شنونده به سرّ این جمله پی برد و فرمان این رستاخیز را درک کند).

تاریخ گواه است که این بانگ توحید، مردمی را از محیط جمود و وحشت‌زدگی و وهم‌پرستی و پراکندگی بیرون آورد و در صف واحد به سوی توحید پیش برد، امروز از آنجائی که شعار توحید و اذان را تنها در محیط عبادت و برکنار از وظائف زندگی اعلام می‌دارند آن اثر و خاصیت را ندارد بلکه به صورت فرمان عقب‌نشینی درآمده است ...

اگر مسلمانان خودشان تجدید حیات نمایند و ندای توحید به معنای کامل دردهند می‌توانند دنیا را از خطرهای شرک و تبعات شوم مادّه‌پرستی نجات دهند و نظامات واژگون بشری را به سوی حق و عدل مستقیم دارند.

آیا برای نجات بشر در آن دوره جاهلیت بت‌پرستی و در این عصر جاهلیت تمدن‌نمای ماده‌پرستی چاره‌ای جز این تحول توحیدی و تغییر خط سیر حیاتی می‌توان یافت؟

در محیط جاهلیت پیش از اسلام سراسر دنیا گرفتار هرگونه هرج و مرج اعتقادی و اخلاقی و اقتصادی و غیره بود، چنگال طبقات حاکمه و سودپرستان تا استخوانهای توده‌های مردم فرورفته بود و محیط زندگی عرب پست‌تر و بدتر از سایر محیط‌ها بود، اگر آن‌روز طبق افکار امروزی مرد مقتدری برمی‌خاست و دسته حزبی می‌ساخت و قوانین اقتصادی و حقوقی تنظیم می‌کرد آیا می‌توانست برای همیشه آن درد رنج‌ها و هرج و مرج‌ها را علاج نماید و مردم را در فکر و هدف هم‌آهنگ سازد؟ و اگر چند روزی می‌توانست کار مؤثری انجام دهد آیا اصلاحات ظاهریش برای همیشه یا مدت قابل ملاحظه‌ی می‌پائید؟ بطور قطع باید گفت نه آن‌روز این‌گونه اصلاحات سطحی و تغییر نام‌ها و عنوان‌ها می‌توانست دردها و رنجهای فکری و اخلاقی و اجتماعی بشر را درمان نماید و نه امروز.

این انقلابات و خونریزی‌ها و سرگرمی‌ها به همان اندازه تاثیر دارد که بیماری از فشار درد فریاد زند یا بدود یا سر بدیوار بکوبد یا مؤثرتر از همه داروی مسکنی بخورد و روی همین اصل کسانی که نهضت می‌کنند و انقلاباتی بوجود می‌آورند و نام‌هائی برای آن می‌سازند هدف نهائی‌شان جستن و رهاشدن از وضع ناهنجار فعلی و جلوگیری از تجدید اوضاع پیشین است ولی برای آینده، پیش‌بینی روشن و قانع‌کننده‌ای ندارند و در حقیقت این‌گونه عناوین و روشهای اجتماعی جز عکس‌العمل وضع گذشته نیست.

بعضی چنین می‌پندارند که پیشرفت علم یا به اصطلاح بالاآمدن سطح فرهنگ عمومی یا مواعظ و سیر اخلاقی مردم را اصلاح می‌نماید و اجتماع را مقرون به صلاح و فلاح می‌سازد، غافل از این‌که انسان تا محکوم غرائز حیوانی است روی فکرش به طرف ماده یعنی یگانه وسیله شهوات است نه تغییر جای و محل کار افراد و طبقات می‌تواند دردش را علاج قطعی نماید و نه علم و نه اخلاق، زیرا تا این طرز فکر باقی است همه وسائل مادی و معنوی در راه اشباع غرائز و ربودن حقوق دیگران به کار خواهد رفت.

اسلام با این‌که نظرخاصی به نظام اجتماعی و اقتصادی و چگونگی حکومت دارد و قوانین و دستورات خاصی درنظر گرفته است درعین حال در آغاز دعوت آنها را محط‌نظر قرار نداده و به طرح نقشه‌های اجتماعی و اقتصادی نپرداخت و همچنین در بدو امر به وعظ و بیان آثار خوب و بدخوی‌ها و تقسیم اخلاق به رذیلت و فضیلت همت نگماشت. رسول خدا ﷺ می‌توانست بنام قومیت و ملیت، عرب را برانگیزد و حکومتی تاسیس نماید و از این راه آنها را به صلاح و خیر وادارد، ولی با تائید وحی می‌دید که اصلاح فردی و اجتماعی می‌باید از حقیقت انسانیت و مبدأ عقیده و فکر آغاز گردد، به خوبی می‌دید که تا آدمی ارزش خود را نشناسد و خود را مسئول نداند همه چیز را از خود برتر و خود را در برابر هر وهم و سایه خیالی پست‌تر می‌بیند و برای رسیدن به هر سود و لذتی هر ناروائی را روامی‌دارد و در محیط تاریک حکومت غرائز و شهوات پیوسته به صورت‌های گوناگون بت می‌تراشد و بت می‌پرستد، او یگانه علاج را همان کلمه توحید می‌دید تا در پرتو آن به عظمت خالق پی‌برند و به سوی اراده مطلق او گرایند و شخصیت خود را مستقل و جاویدان سازند.

تاریخ نشان داد که با این دعوت چنان استعدادهای فکری و درونی مردمی را برانگیخت و سطح اخلاق ایشان را بالابرد که نمونه‌هائی از جهان‌بینی و بلندهمتی و شجاعت و عواطف عالیه انسانی در سایه این حقیقت از میان ایشان برخاست که هیچ مکتب تربیتی و اخلاقی در مدتهای طولانی نتوانسته نشان دهد. همان مردمی که برای مال اندک یا کمترین تحریک عصبیت خون یکدیگر را می‌ریختند و در برابر سنگ و چوب کرنش می‌کردند در سایه تعالیم پیغمبر اکرم ﷺ که مبتنی بر توحید است به جائی رسیدند که ثروتها و جواهرات جهان در نظرشان با خاک یکسان شد و جز در برابر عظمت آفریدگار بزرگ سرفرود نیاوردند، نه فشار اقتصادی و نه انبوه دشمن زبونشان می‌ساخت، و نه رنجها و مصیبتها ایشان را از پای درمی‌آورد، و نه ثروت و پیروزی مغرورشان می‌کرد این است، آثار آن توحیدی که اسلام به آن دعوت می‌کند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۶- ترجمهٔ یکی از مباحث طبیعیات

از کتاب شفاء تألیف شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا

نگارش آقای سیدمحمود علائی طالقانی

نقل از مجله آموزش و پرورش - نامه ماهانه فنی و رسمی

وزارت فرهنگ از انتشارات اداره کل نگارش

سال دوازدهم شماره پنجم - ششم و هفتم مرداد و شهریور و

مهر ۱۳۲۱ صفحه ۴ الی ۵۲ فروردین - اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۲

صفحه ۳۴ الی ۴۹

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مقدمهٔ مترجم

خداوندا، حمد و سپاس تو را می‌سزد که در ساحل دریای رحمتت هرگل، خاری قدبرافراشته، و در پیشگاه جلال و عظمتت هر درخت و سبزهٔ سر فرود آورده: «*النجم و الشجر یسجدان*» پروردگارا، نسیم درود.

و تحیت بر گلهای بوستان هستی پیغمبران و پیشوایان کرام خصوصاً حضرت محمد ﷺ و آل و اصحابش همیشه وزان باد.

این برگ سبزیست، به پیشگاه دانشمندان، از شاخهٔ درخت تنومند اسلام که ریشهٔ آن در میهن عزیز ما آبیاری شده و درختش بسی سبز و خرم گردیده، اگرچه ما در چندین قرن بذر موروثی آنرا تباه نمودیم و «دیگران کشت نموده از آن بهره گرفتند، ولی روزی رسیده که میراث‌های های خود را شناخته از آن بهره‌مند شویم.

و هم این پرده‌ایست که جهان گیاه را صفحه‌های روح و بینش دانشمندان گذشتهٔ ما در آن جلوه گر شده و تصورات آن را پس از قرنها برای ما مجسم نموده است.

و نیز تذکریست از تاریخ فلسفه و اطوار سیر آن در قرنهای اخیر.

منت انجام این خدمت را بر من استاد بزرگوار حجةالاسلام آقای میرزاخلیل صیمری، دامة افاضاته، دارند که گره‌های مشکل عبارات شیخ در محضر ایشان بازشده و مرا به ترجمهٔ آن تشویق و به تعبیرات علمی و عبارات رسا به مقاصد مؤلف اشاره فرمودند.

با آنکه به اندازهٔ امکان دقت شده تا مقاصد شیخ به لباس عبارات فارسی ساده و آسان درآمده مفهوم گردد. خود اعتراف می‌کنم که در پاره‌ای از مباحث و مطالب، تعبیرات، خالی از پیچیدگی نیست، ولی کسانی که با زبان این فلسفه، خصوص تعبیرات شیخ آشنائی دارند. البته ما را معذور خواهند داشت.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بخش گیاه‌شناسی کتاب شفاء

فن هفتم از مباحث طبیعیات - در گیاه‌شناسی است و آن فقط یک مقاله است که مشتمل بر هفت فصل می‌باشد.

فصل اول

در توالد و غذاگرفتن و نروماده گی و پایه مزاج نبات است

فرق گیاه و حیوان در جذب غذا:

گیاه و حیوان در فعل و انفعالات مربوط به غذا و رساندن آن به اعضاء و توزیع آن به تمام بدن و جداکردن فضولات زائده و تولیدمثل به واسطه بذری که از خود تولید می‌کنند مشترک می‌باشند، و همانطوریکه اعضای ما غذای ملایم طبیعت خویش را جذب می‌نمایند، گیاه نیز غذای مناسب با مزاج خود را جذب می‌کند، نهایت اینکه این قوهٔ جذب در نبات طبیعی است ولی در حیوانات از روی شهوت حسی است، به این معنی که قوهٔ جذب که منشاء رساندن غذاست در عضو عضو نبات و حیوان هست ولی شهوت در عضو عضو نبات نیست زیرا لازمه شهوت حسی به غذا یک نوع تخیلی است که مانند انسان و اسب به واسطه آن به طلب غذا تحریک شده و برای تهیه و تحصیل آن به جنبش درمی‌آید، و یا مثل صدف در میان پوست خود به سوی غذا منبسط شده و پس از رفع حاجت به واسطه یک نوع انقباض خود را از آن برکنار می‌دارد. پس در موجوداتی که مثل نباتات یا اعضای بدن حیوان برای بدست‌آوردن غذا در آنان توانائی آن نیست که به طرف آن حرکت کنند و یا خود را به سوی آن بکشانند،

بلکه باید به غذای خود اتصال پیدا نموده و همواره بدون اراده از آن استفاده کنند، شهوت حسی که منشاء آن تخیل است لزومی ندارد و آنها به قوهای بیش از آنچه که در آنها گذاشته شده نیازمند نیستند، سزاوار هم همین بود که به گیاهها این حس داده نشود، زیرا اگر گیاه بوسیله این حس میتوانست غذای نافع و ملایم را از غیرملایم و مضر تشخیص دهد هیچگونه وسیلهای برای فرار از ناملائم و مضر و یا رسیدن به غذای نافع در دسترس خود نداشت و از همه دورتر از حق کسانی هستند که مثل انکساغورس و انبادقلس و ذیمقراطیس برای نباتات علاوه برداشتن حس، یک نوع عقل و فهم نیز قائل شدهاند.

آیا زندگی در نبات هست؟

اگر معنی حیات و زندگی این بود که موجودی بتواند در غذای خود به قدر حفظ وجود خویش تصرف نموده و هروقت از کمک رساندن برای بقای شخص بمیرد، بنابراین سزاوار است برای نباتات نیز قائل به زندگی و حیات شویم، و اگر شرط حیات را داشتن حس و حرکت ارادی بدانیم، به هیچ وجه نمیتوان نباتات را دارای حیات دانست، بیشتر مناقشاتی که در این باب میان دانشمندان شده نزاع لفظی است، چون از لفظ حیوان فقط مفهوم موجودی که دارای حس و حرکت ارادی باشد مستفاد میشود، بنابراین اطلاق این لفظ بر نباتات که فاقد آن هستند موردی نخواهد داشت. بعضی خواستهاند میان لفظ حی(زنده) و حیوان فرق گذاشته و بگویند ممکن است موجودی حی و زنده باشد ولی حیوان نباشد، ولی چنین تفصیلی از طرف دانشمندان اهل لغت در این باب داده نشده است و چون نباتات دارای حس نیستند البته دارای خواب و بیداری هم نخواهد بود؛ زیرا خواب یک نوع تعطیل حواس است و بیداری دوباره برخاستن و به کارپرداختن آن میباشد.

نر و مادگی در نباتات:

دربارهٔ گیاه هم میتوان به وجود نرومادگی قائل شد و هم ممکن است که اطلاق نر و مادگی را بر آنها ناروا دانست. زیرا اگر مقصود از نری آن باشد که جسم بتواند به یک نحوی از انحاء مادهای را از مواد خود به یکی از همنوعان خویش که قابلیت قبول و پرورش آن را داشته باشد برساند و مقصود از مادگی جسمی باشد که به واسطهٔ قابلیت گرفتن آن ماده بتواند

آنرا در خویش به پروراند، البته برای نباتات که دارای این خاصیت می‌باشند می‌توان نری و مادگی قائل شد، زیرا نباتات ممکن است از این حیث که مادهٔ مذکور در آنها تولید می‌شود ماده، و از حیثی که دارای قوه رساندن آن باشند نر شناخته شوند.

ولی هرگاه مقصود از نری این باشد که جسمی به واسطه افعال مخصوص و به وسیله آلات خاص عملی انجام دهد که جسمی از او خارج و در محل قابلی جایگزین و در آنجا تأثیری کند که از آن تولیدمثل شود. و مراد از مادگی مقابل این باشد، یعنی جسم مزبور را قبول و نگاهداری نموده نوع خود را پرورش دهد، چنین چیزی اصلاً در نباتات وجود ندارد، چه جای آنکه در یکی از آنها هم قوهٔ نری و هم مادگی موجود باشد، و ما از باب تسامح و قرارداد اصطلاحی در این باب می‌گوئیم؛ هر قوهٔ گیاهی که موجب تهیهٔ فضولی گردد که در قوام نباتی مثل خود صرف می‌شود قوهٔ مادگی و آنچه در صورت‌بندی این فضول مؤثر است قوه نری نامیده می‌شود و در حیوانات این عمل گاهی به واسطه تلاقی دو شخص می‌شود که پس از مباشرت دو قوه از یکدیگر جداشده و پرورش و تولیدمثل به عهدهٔ یکی از آنها خواهد افتاد، مثل نزدیکی زن و مرد و آبستن‌شدن زن، وگاهی پس از مباشرت هر دو از یکدیگر جدا شده و تولیدمثل از شیء ثالثی است، مثل مرغان که پس از تخم‌گذاشتن تخم خود را ترک گفته و قوهٔ مولده و مصوره هر دو در همان تخم است که جوجه آنها هم در آن متکوّن می‌شود و هم از آن متولد می‌گردد به نظر می‌رسد که حال تخم گیاهها نیز همین طور باشد، جز آنکه ملاقات این دو قوه در گیاهها پس از جدائی و بودن در دو شخص نیست بلکه در یک گیاه هر دو قوه حاصل است و از همان قوه و مبدأ تحریکی که در بذر او بوده نبات تولید می‌گردد (یعنی قوه صورتگری و ماده پذیرائی اثر در خود او می‌باشد) و بسا از آن بذر گیاه می‌روید بدون آنکه از خارج کمک قابل اعتنائی به او برسد مثل روئیدن باقلا، وگاهی هم رشد و نمو آن نیازمند به رسیدن کمک و مدد از مواد خارجی است که آن را به واسطه عمل استحاله به صورت اجزائی که ماده قابله یعنی مادگی آن لازم دارد تبدیل نماید، و این همان چیزی است که در گیاهها جانشین منی حیوانات ماده است و قوه نفسانیه مرتباً کمک، یعنی غذا رسانیده و آن غذا را استحاله نموده صرف پرورش بذر می‌سازد.

تخمی که در زمین کشت می‌شود زمین نسبت به آن چون نطفه مادگی برای نری نیست (زیراکه نطفه ماده برای نر علاوه برآنکه غذاست با قوهٔ نفسانی هم آن راکمک می‌کند) بلکه

حکم زمین نسبت به تخمی که کشت شده فقط حکم غذاست و از این حیث از ابتدای تولد گیاه از تخم و پس از تولد که به غذا گرفتن ادامه می‌دهد، فرقی نیست.

در گیاهها چیزی است که هم به جای رحم و هم به جای آلت نری در حیوان است، و نیز چیزیست که به منزله تخم در مرغان محسوب می‌شود اما آنکه به جای رِحِم است عضو مخصوصی است که در بندهای شاخه و ساقه گیاهها پدید می‌آید و گاه در بذرها نیز یافت می‌شود و عضو نامبرده از سایر اعضای گیاه ممتاز و شاخه‌ها و نظیر شاخه‌های گیاه و بذرها از نزد آن روئیده و متولد می‌شوند و نمی‌توان بطور قطع حکم کرد که این عضوها به منزله منی نر است بلکه اینها محل اجتماع هر دو قوهٔ نری و مادگی است که در آنجا قوهٔ مولده در متولده تأثیر کرده وظیفهٔ خود را انجام می‌دهد و هم هر دو قوهٔ ماده‌ای که باید مصرف آن شود، تهیه و نگاه‌داری می‌گردد. این عضوهای مخصوص در گیاهها مانند رحم‌هائی است که نطفه را در خود می‌پرورانند، ولی در بذرها به منزلهٔ چیزهای است که در تخم‌مرغ وجود دارد که از آن قوه تولید و تولد با هم پدید می‌آید.

نظر به این که در تخم‌مرغ مبدأهائی است که دو قوه ذکوریت و انوثیت از آنها منبعث می‌شود این مبدأگاه به طور محسوس از اجزای دیگر تخم‌مرغ جدا و ممتاز دیده می‌شود، به نظر ما این در تخم‌مرغ به منزلهٔ رحم دوم است و سایر مواد تخم‌مرغ به منزله غذای اوست. خلاصه آنکه این عضوهای مخصوص در بذرها و گیاهها تا وقتی که وجود دارد و سالم است، بذر و گیاه از آن تولید و روئیده می‌شود و اگر آفتی به آنها برسد از کار بازمانده از آن چیزی تولید نخواهد شد و در همین مبدأها قوهٔ تولید و تولد محفوظ است و نمی‌توان بطور قطع گفت که فقط قوهٔ تولید در آن می‌باشد و قوه تولد نیست زیرا حق این است که فعل هر دو قوه در آن مبدأها انجام گرفته و از هم‌آنجا برانگیخته و در هم‌آنجا تمام می‌شود.

علت زایش مستقل و غیر مستقل در حیوان:

حیواناتی که اعضاء آلیهٔ آنها برای هریک از اعمال نرومادگی جدا و متمایز باشد نرومادهٔ خود آنها نیز جدا و مشخص است و زایش آنها به وسیلهٔ فضله‌ایست که از نر جدا شده و در عضو مخصوص از ماده که آن را در خود پذیرفته و می‌پرورد قرار می‌گیرد، ناچار حیوانی هم که از نوع آنها تولد می‌شود نمی‌تواند به آنها متصل باشد زیرا هیچ یک از آنها به تنهائی کامل

نیستند و در هریک از نر و ماده یک مبدأ بیش نیست. ولی حیواناتی که اعضای آنها درهم باشد. یعنی برای مبدأ حسی آنها عضوی جداگانه و برای غذایشان عضوی دیگر نباشد بلکه بعضی از آن در بعضی دیگر نفوذ داشته به طوریکه در یک عضو قوای متعدد باشد و عضو نری و مادگی آنها نیز یکی باشد، زایش آنها از خارج نیست بلکه از اجزاء خودشان می‌باشد و بعض اجزای چنین حیوانی هیچ گونه ترجیحی بر اجزای دیگرش ندارد که در بعضی قوهٔ تولیدمثل موجود و در بعضی دیگر نباشد پس آنچه از چنین حیوانی تولید می‌شود ضرورت ندارد که از خودش جدا باشد و حتی اگر یک قسمت از بدن او بریده شود خود آن ممکن است باقی‌مانده تولیدمثل کند.

زایش گیاهها مثل حیوانات پست است:

گیاهها نیز در حکم این قبیل حیوانات بوده بلکه این حکم در گیاهها شدیدتر است و از این جهت از یک درخت شاخه‌هائی پس از شاخه‌هائی متولد می‌شود که گویا عضوهائی است که پس از عضوهائی پدید می‌آید و فرقی که با عضوها دارد این است که به حسب ظاهر با هم بسیار شبیهند و در مواضع مختلف آن مبدأهای زیادی و ریشه‌های بسیار روئیده که پس از جداشدن هریک درختی جداگانه خواهدشد. برخلاف آنچه بعضی گمان کرده‌اند، این قوه رویش در مبدأها نامحدود و غیرمتناهی نیست بلکه هم از حیث عدد و هم از لحاظ مقدار محدود است، و همچنین از حیث زمان نیز حدمعینی دارد که پس از آن دورهٔ پیری و انحطاط آن فرارسیده و شروع به لاغرشدن و فروریختن می‌کند و این دورهٔ پیری در بعضی درخت‌ها به خوبی آشکار و در بعضی دیگر چندان محسوس نیست، این به جهت محکم و سخت‌بودن آنها است که اجزاء این قبیل درخت‌ها طوری است که ظاهراً لاغری و پژمردگی را به خوبی نمایان نمی‌سازند و ذبول یا دورهٔ پیری آنها به وسیله متخلخل‌شدن اجزاء محسوس می‌شود نه در انقباض و لاغرشدن آنها، وگرنه این بود که هر گیاه مستعد فناشدن و فنای هر گیاه پس از پیری و دورهٔ پیری پس از دورهٔ وقوف است، هیچ گیاهی احتیاج به دادن بذر و تولیدمثل برای بقای نوع خود نداشت.

با آنکه گفته شد که بعضی اعضاء گیاه از یکدیگر امتیاز ندارند معذلک بعضی گیاهها هستند که در پارهٔ خصوصیات، اعضای آن امتیاز مخصوصی دارند به طوری که اگر عضو

بخصوص را از آن قطع کنند مرگش فرا می‌رسد مانند درخت خرما، ظاهراً بعضی اجزاء گیاه به منزلهٔ نر است که چون به نوع خاصی با دیگری ملاقات نماید در تولید بذر یا میوه مساعدت می‌کند و این خاصیت نیز در درخت خرما وجود دارد.

پیوستگی زنجیرهٔ حیات:

چنین به نظر می‌رسد که گیاه برای حیوان و حیوان برای انسان باشد. به این جهت در گیاه خصوصیت‌هائی است که بعضی از آنها فقط نفعشان برای خود اوست مانند رگهائی که از آنها تغذیه می‌کند و پوستهائی که خود را به وسیله آنها محافظت می‌نماید و بعضی دیگر نفعشان برای غیرخودش یعنی حیوانات است چنانکه بعضی از آنها دارای زینتهائی است که فقط صاحبان حس از آن بهره‌مند می‌شود نه خود گیاه مانند نقش و نگارهای زیبا و بوهای خوش و غیره.

مزاج گیاه باید رطوبتی باشد:

چون پیدایش هر موجودی بسته به پدیدآمدن صورت شکل است و یگانه واسطه پذیرفتن صورت و شکل فقط رطوبت است، پس در آغاز صورت پذیرفتن هرچیز باید رطوبتی در میان باشد، و نیز از آنجا که بنیهٔ هر غذاگیرنده به واسطه غذاست و غذا برای غذاگیرنده به منزلهٔ قوه‌ایست که باید به واسطه اتصال به او برسد، و رسیدن غذا به بدن بدون رطوبت آسان نیست، و نیز برای بقای جسمی که صورت می‌پذیرد رطوبت لازم است زیرا باید میان جسمی که غذا می‌گیرد با غذائی که به او می‌رسد مشابهت وجود داشته باشد تا آن غذا بالفعل غذای او بشود و چون غذائی که به جسم صورت‌پذیر می‌رسد شبیه به خود اوست پس بدون رطوبت نمی‌تواند در مجاری بدن وی جریان پیداکند پس خود او نیز باید دارای رطوبت باشد، و چون غذا باید طوری باشد که اجزای آن به سهولت از یکدیگر متفرق و تجزیه شده و به آسانی جریان پیداکند به ناچار باید دارای رطوبت باشد.

مزاج گیاه گرم و تر است:

از آنجاکه کارپختن و روان ساختن و پراکنده‌نمودن به وسیلهٔ عمل تحلیل فقط ناشی از

حرارت است، بنابراین بدن غذاگیرنده باید دارای حرارت باشد، پس زندگی گیاهها و یا زندگی کلیه موجوداتی که به غذاگرفتن احتیاج دارند بسته به حرارت و رطوبت می‌باشد. و در نتیجه مزاج هر گیاهی طبعاً گرم‌تر و حرارت بر او غالب است؛ گرچه بعضی گیاهها نسبت به بدن ما سرد و خشک باشند. ما در موقع خود عنقریب در این باب سخن خواهیم گفت.

مرگ گیاه و علت آن:

چون زندگی گیاه بسته به رطوبت و حرارت است. مرگ که در مقابل آن است، موقعی فرامی‌رسد که مادهٔ رطوبت فانی شده و شعلهٔ حرارت خاموش گردد. و علت فناشدنش آن است که این زندگی متعلق به جسم گرم و مرطوب بوده و حرارت و رطوبت نیز همواره در کاهش و تحلیل است و چیزی که در تحلیل است یا به قدری متدرجاً کاهش می‌یابد که نابود می‌شود؛ یا بدل مایتحللی به او می‌رسد که جایگزین حرارت و رطوبت از دست‌رفته باشد اما آن بدل ما یتحلل هم ناچار رطوبی است. و چون ماده رطوبت قطع شود به شعله حرارت متعلقه به آن نیز تعدی نموده و آنرا خاموش خواهد کرد، چنان که این بحث را در مواضع دیگر طبیعیات مخصوصاً درکتاب بزرگ خود در فن طبّ شرح داده‌ایم، بنابراین جوهری که دارای این نوع زندگانی باشد تباه می‌شود و مزاج او به سردی و خشکی و فنا می‌گراید.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل دوم

در باب عضوهای گیاه که در آغاز نمو و پس از آن پدید می آیند

عضوهای گیاه چون اعضای حیوان با یکدیگر فرق دارند:

هم چنانکه حیوان دارای یک عده اعضای اصلی است که اجزای آن با یکدیگر متشابهند، و اعضای دیگری دارد که از اعضای اصلی ترکیب شده، همچنین چیزهائی در حیوان هست که عضو اصلی محسوب نمی‌شوند بلکه تابع اعضا یا شبیه آنهاست که گاهی حادث و گاهی از عضو جدا می‌شوند مانند مو و ناخن، و فضولاتی دارد که از او دفع می‌شود خواه پس از دفع متضمن منفعتی هم در خارج باشد مانند منی (که باعث تولیدمثل می‌شود) و خواه متضمن نفعی جز آسایش بدن نباشد مانند قی چشم، گیاهها نیز اعضای اصلی متشابه‌الاجزائی دارند چون پوست و چوب و مغز وسط آن، و اعضای ترکیب‌شده‌ای دارند چون ساق و شاخه و ریشه و همچنین اعضائی دارند شبیه به عضو اصلی که در واقع عضو اصلی نیستند مانند برگ و شکوفه و میوه، زیرا اینها مثل مو و ناخن برای حیوان اعضای کمالی گیاه محسوب می‌شوند نه عضوهای اصلی و نیز گیاه فضولات مخصوصی از خود دفع می‌کند که بعضی مثل فضولات قسم اول حیوان علاوه بر آسایش بدن متضمن منفعتی نیز هست چون میوه‌ها و تخمها و بعضی مانند قسم دوم فقط برای آسایش گیاه است چون صمغها و شیره و سیالاتی که از درخت خارج می‌شود.

فرق میوه و بذر:

میوه مانند بذر نیست زیرا برای تکوین اعضای اصلی گیاه یا زایش و تولید آن احتیاجی به تمام اجزای میوه نیست در صورتیکه برای این عمل تمام اجزای بذر مورد احتیاج و استفاده

هست، آن هم نه برای آن که به منزلهٔ اعضای اصلی گیاه باشد بلکه از این لحاظ که گیاه از آن متولد می‌شود.

پس میوه و بذر در اینکه از فضولاتی هستند که حکم شبه اعضا را دارند با یکدیگر مشترکند، و با منی از این لحاظ که منی شبه عضو نیست بلکه به منزله اخلاط محسوب می‌شود تفاوت دارند.

چرا بعضی اجزاء گیاه رو به پایین و بعضی رو به بالا می‌روند:

گیاه با آنکه اجزایش (پوست و چوب و مغز) از هم ممتازند ولی به هر سو که می‌رویند با هم روئیده و پیش می‌روند ولی اجزاء میوه و حیوان چنین نیست، باید دانست که چون قوهٔ مولده و قوهٔ متولده به طور محسوس در بذر تأثیر کرد از جهت بالا کشانیدن اجزائی و به پائین راندن اجزای دیگر جاندارد گفته شود که سنگینی اجزائی آنرا به طرف پائین می‌راند و سبکی اجزاء آن را بالا می‌کشاند، و این به خوبی روشن و واضح است، چه حقیقت آن است که همهٔ حرکات و خصوصیات در آن در اثر تصرف و تحریکهای نفس است، اگرچه سنگینی طبعاً برای فرودآمدن آماده‌تر و سبک برای فرازآمدن قابل‌تر می‌باشند.

سبب نفوذ و عدم نفوذ ریشه‌ها:

بعضی گمان بی‌جائی کرده، گفته‌اند درختهائی که دارای مزاج گرم است ریشه‌هایش کم و چندان به زمین فرونمی‌رود زیرا مواد ثقیل در آن کم است و اگر این مواد در آن بیشتر بود شاید در زمین به خوبی نفوذ کرده به لابه‌لای آن ریشه می‌دواند، و گفته‌اند درختهائی که دارای مزاج گرم‌اند هر اندازه که بزرگ و تنومند باشند ریشه‌های زیاد نمی‌دوانند مانند صنوبر و این گمان فاسدی است زیرا سنگینی اجزائی که دارای مواد زمینی است باعث آن نمی‌شود که لابه‌لای زمین ریشه‌ها را نفوذ بدهد، اگر چنین بود باید قسمتی از ریشه‌های این گونه درخت چون با سطح زمین ملاقات نمود از نفوذ در آن امتناع کند، و حال آنکه چنین نیست حقیقت آنست که قویٰ ریشه‌ها را اساساً آن طوری که می‌باید تولید می‌کند و نفوذ آن در زمین به واسطه اطاعت قوه‌های منفعله از قوه‌های کارفرما و کارگر است.

درخت‌هائی که مواد زمینی آن زیاد است موجباتی برای زیاد ریشه دوانیدن دارند از آن

جمله این که نیروهای جذب غذا در آن ناتوان است. پس نیازمند به زیادکردن آلت‌هائی است که به اندازه کفایت غذا جذب کند. دیگر آنکه این گونه درختها به مکیدن از مواد خالص زمین و آب نیازمندترند به این جهت باید ریشه خود را لابه‌لای زمین دوانده و به عمق زمین بفرستند. دیگر آنکه جسم این گونه درختها سنگین‌تر است از درخت‌های دیگری که تقریباً هم حجم آنها می‌باشند و دارای مزاج هوائی و آتشی است پس باید به واسطه ریشه‌های زیاد و نفوذکننده پشتیبان بیشتری از خطر بادهای تند و برخوردهای ناگهانی تهیه کند، خصوص این که این گونه درختها طبیعتاً به سقوط کردن مایلند، ولی درخت‌هائی که دارای مزاج گرم می‌باشند با آنکه علتهائی که در درختهای مواد زمینی بیان شد در آنها نیست، نیازمندی آنها به جذب‌کردن موادهوائی و آتشی نسبت به سایر موادغذائی که می‌مکند بسیار زیاد می‌باشد تا آنکه از آن مواد هوائی و آتشی به ضمیمهٔ مکیدن مواد زمینی، غذائی شبیه به جوهر خود تهیه کنند، پس می‌باید دهن ریشه‌ها به نسیم و هوای بیرونی نزدیک باشد، چون حیوان‌ها به حرکت اختیاری مجهز شده‌اند و دارای عضوهای گوناگونی هستند که چگونگی و وضع هریک از آنها از هم ممتاز و جدا می‌باشد پس برای غذاگرفتن نیازمندی به آلت‌های زیاد ندارند.

ریشهٔ متعددگیاه به جای حرکت اختیاری و عضو گوناگون حیوان است:

ولی گیاه چون در یک محل قراردارد که از آن موضع نمی‌تواند حرکت کند پس اگر دارای یک ریشه بود که غذا فقط از همان ناحیه به آن می‌رسید البته در معرض تحلیل و فانی‌شدن می‌بود، زیرا از مواد غذائی فقط به اندازهٔ آن یک ریشه استفاده می‌نمود پس بعید نبود غذائی که از آن یک رگ به واسطه مکیدن طبیعی (برخلاف حیوان که به واسطه جویدن و بلعیدن ارادی غذا می‌خورد) به او می‌رسید برای او کافی نباشد، به ویژه آنکه پیش از مکیدن یا در موقع آن نیازمند است که ماده چنان استحاله کند که صلاحیت برای توزیع و تقسیم در بدن داشته باشد. چون پیش از این استحاله فقط زمینی است و آبی و آن چه آمیخته به این دو است و یا چیزی که نزدیک به آب و زمین است، و بسا جهتی که این رگ به آن طرف رو می‌آورد ماده غذائی مناسب آن کم و ضعیف است و یا آفتی به آن موضع رسیده که غذا را نامناسب نموده و ریشه‌ها نمی‌توانند مانند حیوان به اختیار از آن طرف به سوی دیگری روکنند تا محلهای پرنعمتی را در عوض جاهای قحط و یا غذاهای سالمی را در عوض غذاهای نامناسب

جستجو کنند، به این جهات است که ریشه‌ها متعدد شده و این تعدد ریشه‌ها برای این نیست که ساختمان اولی گیاه دارای طبقات گوناگون بوده و هر طبقه نیازمند به ریشه مخصوص به خود باشد، یا برای هرچند طبقه ریشهٔ مخصوص وجود داشته باشد، زیرا ممکن بود که یک ریشه همهٔ آن ساختمان‌های اولیه را غذا رساند و همچنین ممکن بود که رگهای متعددی یک طبقه را غذا دهند بلکه علت تعدد در گیاه‌ها و ریشه‌ها همان است که ما ذکر کردیم.

تغذیه معده چون حیوان و کبد چون گیاه است:

دو گونه غذا گرفتن که در گیاه و حیوان است هریک مانندی در ساختمان داخلی حیوان دارد، زیرا غذائی که به معده می‌رسد چون از روی اراده و اختیار است، و از آلت‌هائی است که آماده برای کارهای اختیاری می‌باشد یک راه و منفذ برای رسیدن غذا به آن کافی است ولی جذب نمودن غذا برای کبد مانند مکیدن و جذب غذانمودن گیاهها طبیعی است نه ارادی لذا رگ‌ها زیاد شده و دارای شعبه‌هائی گردیده که به اطراف دویده و همهٔ آنها غذا را به یک رگ غذا رساننده می‌رسانند.

تهیه غذای مناسب در مراحل زندگی:

از خصوصیت ریشه‌ای که از مبدأ رحمی بذر می‌روید آن است که به یک طرف (پائین) رو می‌آورد و خصوصیت شعبهٔ دیگری که ساق و شاخه از آن می‌روید آن است که به طرف دیگر (بالا) متوجه و روئیده شده و خود بذر از پوست برهنه و در یک طرف کنار این دو شعبه آویزان می‌شود. علت آن است که همهٔ اجزاء بذر طوری نیست که دارای قوهٔ مبدأ رحمی مذکور باشد، بلکه مبدأ رحمی یک جزء و قسمتی از آن است. و باقی اجزاء بذر به منزلهٔ ماده‌ای است که برای غذای گیاه تعبیه شده و اندک‌اندک از آن استفاده می‌کند تا نیروی خود را محکم کرده به جائی برد که خود از منبع اصلی غذا که زمین است غذای مناسب بگیرد، چنانچه بچهٔ حیوان به واسطه غذا گرفتن از خون حیض بوسیله ناف متدرجاً قوی و محکم شده لایق آن می‌گردد که به ارادهٔ خود غذای شیر از پستان مادر بمکد، پس شیر پستان تا وقتی غذای اوست که نمی‌تواند دست و پای خود را برای تهیه غذا بکار اندازد و بچیدن و برچیدن، غذای خود را به اراده آماه نماید. پس غذای او در مرحلهٔ نخستین از همه جهت طبیعی است و

در مرحله دوم تولد، غذا طبیعی ولی تناول در اثر به کارانداختن یک عضو (دهان) ارادی است و در مرحلهٔ سوم تولد، هم غذای آن ساختگی و هم تناول و تحصیلش ارادی است. همچنین است بذر گیاه که نخست از خود رگی کوچک را آماده می‌کند برای آنکه اندک‌اندک از بیرون غذا بمکد تا آنکه آن غذا به روئیدن شاخه و ریشهٔ نیرومندی که به زمین فرورود کمک نماید زیرا در آن موقع اندک ماده مرطوبی از خارج برای تغذیه آن کفایت می‌کند. بیشتر مایه‌ای که در این موقع صرف غذای او می‌شود همان است که در محل خودش که بذر باشد ذخیره شده و پس از روئیدن این رگ کوچک، گیاه به واسطه مکیدن از بیرون و مایه فرستادن از ذخیره‌درونی، رشد می‌کند تا آن که ماده و ذخیرهٔ داخلی تمام شود و در همین هنگام قوهٔ جذب‌کنندهٔ غذا به جنبش و نشاط آمده این آن‌گاه است که آنچه در درون بذربوده همه در جسم گیاه پراکنده شده و نوباوهٔ گیاه خود از بیرون به غذا گرفتن پرداخته و پوست بذر که غرض از آن نگاهداری مایهٔ بذر می‌باشد (نه آنکه خود آن نیز مادهٔ غذائی باشد) بی‌کاره می‌ماند مانند بی‌کارماندن زهدان و آنچه با زهدان است در حیوان و این شعبه رگ کوچک چون بی‌مصرف مانده مانند ناف حیوان که برای افتادن آماده می‌شود از آن بی‌نیاز و جدا می‌گردد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل سوم

در مبدأهای غذاگرفتن و تولید و تولد در گیاه

نوکچه (مبدأ رحمی) در بذر:

این مبدأهای رحمی که گیاه در همین مواضع از بذر و شاخهٔ خود می‌روید وضع و چگونگی آنها در شاخه و بذر مختلف می‌باشد. بذر در بیشتر گیاهها چنین است که مبدأ تولید و تغذیهٔ آنها همان مبدأ تولید از آن است. اما شاخه بوسیلهٔ غذائی که از ریشه‌های درخت به سوی او رد شده تغذیه می‌کند غذاگرفتن آن از مبدأ نیست این گونه تغذیه شاخه برای آن است که شاخه در شاخه بودنش نیازمند است به آن که از یک طرف خود متصل به ساق باشد به سان اتصال دو چیز مانند هم به یکدیگر، و با ساق در آنچه از آن غذا می‌گیرد شریک باشد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شاخه از اصل گیاه تغذیه می‌کند:

برای هر شاخه میسّر نیست با مبدأهای رحمی مولد اصل خود ملاقات و پیوستگی داشته باشد زیراکه بالای همین شاخه گیاه شاخه‌های دیگر نیز می‌دواند و افزایشی که در حجم ساق و شاخه رخ می‌دهد در هر دو یک نواخت رو به فزونی و افزایش است و نیز هر دو از طرف پائین استمداد می‌کند ولی بذر بسان چیزی است ممتاز و جدا و جوهران به کلی مخالف است با جوهر آنچه از آن می‌روید و مانند جزئی نیست که تمامیت و کمال جوهرش به چیزی باشد که از آن می‌روید زیراکه گیاه به وسیلهٔ بذرش بزرگتر و تنومندتر نمی‌شود بلکه تنومندشدن آن به تنومندی ساق و شاخه‌هایش می‌باشد پس می‌تواند نخستین جزئی که از بذر غذا را به خود جذب می‌کند همان جزئی باشد که در مرتبهٔ بعد از پایان بذر نیازی به مبدأهای زایش برای نمو ندارد و در تغذیه مستقل می‌شود.

اماگیاه و شاخه، شاخه‌هائی به طرف بالا می‌دواند و از طرف پائین غذا می‌طلبد و این هر دو کار چون در دو جهت است و در یک زمان انجام می‌یابد پس می‌باید این هر دو عضو از هم نخست جدا شوند.

وضع مبدأ رحمی بحسب مصالح مختلف است:

چون مبدأهای رحمی در بذر به این صفت می‌باشد به حسب مصالح گوناگون وضع آنها نیز گوناگون می‌شود و آن چنین است که در بیشتر از بذرها مبدأ رحمی نزدیک طرف بالای آن واقع شده زیرا که غرض مهم در این عضو تولید است و تولید آن همان شاخه دواندن است و شاخه دواندن البته به طرف بالا است به این جهت در بیشتر بذرها مبدأ رحمی از طرف طول نزدیک همان قرار داده شده و این آن گاه است که مزاج آن بذر ضعیف و کوشش آن برای غذائی که از بیرون باید وارد شود قوی باشد مانند گندم و جو و پارهٔ از بذرها مبدأ در طرف پائین واقع شده و این هم به واسطه نیازمندی‌های شدیدی است مانند دانهٔ میوه‌هائی که عدد آن دانه در میوه زیاد و حجم آن کم است.

در بذر یک مبدأ رحمی کافی است:

چون غرض از بذر نمو خود آن نیست بلکه غرض پیدایش غیر اوست از او به این جهت نیازی به آن‌که مبدأهای متعدد زیاد برای او باشد نیست در صورتی که گیاه به تعدد مبدأهای رحمی حاجت دارد و به شاخه‌های زیاد نیازمند است پس در هر بذری یک مبدأ کفایت می‌کند که از آن یک سبزه روئیده شود و سپس از آن سبزه مبدأهای زیادی متولد گردد.

چرا بذرها دولپه است:

چون حال بذر چنین بود طبیعت به تسخیر نیروی الهی راهنمائی شده به مضاعف‌نمودن هر دانه و مغز آن تا آنکه اگر آفت رسد به همه سرایت نکند چنانکه رویهٔ طبیعت در بیشتر اعضائی که برای حیوان روئیده می‌شود چنین است مگر اعضائی که راهی برای مضاعف نمودن آن نیست به سبب تباهی که در اثر مضاعف‌شدن حاصل می‌شود. به این جهت است که این مبدأهای رحمی در حد مشترک دو جزء بذر آفریده شده و از هر دو جزء التیام یافته است پس

اگر دو جزء دانه التیامش ضعیف باشد مبدأ نیز التیام یافته از دو قطعه‌ایست که التیامش ضعیف است چنانکه در باقلا است.

ظهور حیات در مبدأ رحمی:

و اگر دو جزء دانه التیامش محکم باشد مبدأ نیز چنین است چنانکه در گندم ملاحظه می‌شود.

نخستین تکون از این مبدأ چیزی است که در آغاز کار به ظاهر نمو همین مبدأ است ولی در حقیقت این تکون نمو خود آن نیست زیرا که این مبدأ محلی است برای تکون نوباوهٔ غذاگیرنده‌ای نه آنکه مبدأ خود تکوین یافته و غذاگیرنده برای نمو خود باشد ولکن آن ماده‌ای که در مبدأ رحمی است اول صورت‌پذیر است و موادی که در جوهر بذر موجود است نخست صرف تغذیه آن صورت می‌شود و دو نیروئی که در آن دو جزء به ودیعه گذارده شده به واسطه باز و فراخ شدن آن دو جزء زیاد می‌شود تا آنکه غذا رساندن از آنها به آسانی صادر شود و آن‌گاه که مرحلهٔ تولید از آن دو جزء بپایان رسید آن دو جزء در این جهت تولید باطل و بیهوده می‌مانند و فقط از آثار آن منزل ویرانی باقی می‌ماند.

نفس گیاهی یکی است و ظهورات گوناگون دارد:

این است آنچه به حسب ظاهر مشهود است و حق آن است که نفس گیاهی یکی است ولی از برای آن نیروهائیست که به حسب وجود هرگونه تأثیرپذیر و قابلی از آن نفس سوی هر قابل فرستاده می‌شود و این اطوار و رویه‌های گوناگون مانند جزئی است از نفس اصلی که این بذر از آن متولد شده است و چون نفسهای گیاهی و حیوانی گاهی تجزیه می‌شوند به تجزیهٔ موضوع، چنانکه به زودی دانسته می‌شود پس چون چنین نفس در بذر حاصل گردید آن بذر محل از برای قوهٔ غذاگیرنده می‌شود چه آنکه آن بذر صلاحیت برای بروز چنین قوه‌ای دارد و تا آنگاه که آلت تولید برای آن خلق نشود قوهٔ مولده بالفعل در آن موجود نیست پس چون آلت تولید در آن یافت شد قوه مولده از این نفس اولی که در حقیقت هم غذاگیرنده و هم زاینده است برانگیخته می‌شود، و این مطلب را ما در گفتگوئی که در نفس نموده‌ایم روشن کرده‌ایم و نمو و سر برآوردن هر عضوی از اعضای نهال فقط به واسطه جنبش‌دادن همین قوهٔ

مولده است و جنبشهائی که در اثر سنگینی و سبکی است در آن هیچ گونه تأثیری ندارد جز آنکه جسم سنگین خاضع‌تر است برای آنکه به طرف پائین رانده شود و جسم سبک برای سرکشیدن به طرف بالا آماده‌تر است و بسا باشد که سنگین بیشتر به سوی بالا رانده شود تا به پائین حتی در بیشتر درختها چنین است و برعکس سبک به سوی پائین بیشتر رانده می‌شود تا بالا به حسب آنچه موافق با طبیعت و نیازمندیهای این موجود باشد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل چهارم

در زایش اجزای گیاه و چگونگی اختلاف آن و اختلاف گیاه به حسب مملکتها

عضوهای نخستین گیاه:

نخستین چیزی که از گیاههای درختی متولد می‌شود که طبعاً از چیزهای دیگر علاوه بر علل زمانی و مکانی مقدم است سه طبقه است که اساس درخت بر این سه است. مغز و آنچه به آن متصل است و چوب و آنچه مانند آن و به آن متصل است، پوست و آنچه آن را تمام می‌کند و آنچه به آن متصل است.

برای گیاه نوزاد برگهای نخستین چون لحاف است و ماده هم مساعد است:

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

و گاه هنگام تکوین‌یافتن این سه جزء برگ نیز تکوین می‌یابد چه آنکه برگ برای محافظت و نگاهداری است و موقع آن اوان تکوین است که بهتر محافظت می‌نماید زیرا که نیازمندی گیاه در این وقت به محافظت بسیار شدید است به این جهت است که در بیشتر گیاه‌ها حجم در اوان نمو بیشتر و سطح آن پهن‌تر و بزرگتر است نسبت به حجم ساق و این به دو سبب است یکی از جهت نتیجه است دیگر از جهت ناچاری و ضرورت. اما از جهت نتیجه زیرا که هراندازه برگ بزرگتر باشد نگهدارتر است و اما از جهت ناچاری و ضرورت برای آن که هر چیز بزرگ و قوی از مواد خشک و کم‌خضوعتر از برای تکون، تکوین می‌شود و چیز ضعیف و سست نیازمندیش به ماده خشک کمتر است و خضوعش برای تکون یافتن بیشتر، و نیز آنچه که در اوان نمو از مواد حاضر به کار می‌آید آن ماده‌ایست که مرطوبتر باشد چه آنکه قوهٔ ضعف از مکیدن مادهٔ غیر مرطوب عاجز می‌باشد پس قهراً چنین پیش می‌آید که ماده

ساختمان ساق کمتر و مدت تکوین همهٔ ساق طولانی‌تر و فراهم‌شدن مادهٔ برگی بیشتر و مدت آن در تکون کوتاهتر باشد به این سبب برگی که در این هنگام تکوین می‌شود حجم آن از ساق بزرگتر است و این کیفیت در گیاههائی است که معمولاً ساق آن از برگش بزرگتر باشد تا چه رسد به گیاههائی که حجم برگ آن اساساً از ساقش بزرگتر است، و در بیشتر گیاه‌ها همین طور است. و مراد ماهران چیزیست که بارور به برگ و شکوفه است اگر چه شاخهٔ به پهلو خوابیده باشد، مانند بسیاری از گیاه‌ها، ولی بسیاری از گیاههای سبزی‌جاتی هیچ گونه دارای ساق نیستند، نه بر پا و نه تکیه داده و فقط همان برگ است و ریشه‌ای، مانند کاهو، ترشک و چغندر.

در هر گیاهی عضو یا اعضای مخصوصی به هدایت خالق غرض طبیعت می‌باشد:

این چگونگی به سبب منظورهائی است که با اقتضاهائی از ناحیهٔ ماده و طاعت آن در طبیعت است به ضمیمهٔ مصلحت‌هائی که با منظورهای طبیعت منضم و کمک‌کارشده و در راه غرض‌ها به آن نیازمندی است. چه آن‌که غرض طبیعت در پارهٔ از گیاه‌ها چوب و ساق است، در دستهٔ ریشه و در بعضی دیگر شاخه می‌باشد در بعضی پوست است و در بعضی دیگر برگ و بر است و غرض طبیعت در بعضی از گیاهها در هر جزء و یا قسمتی از اجزاء می‌باشد و چون غرض از طبیعت از جملهٔ این‌ها که ذکر شد به یکی منصرف شود و ماده‌ای که مورد احتیاج است در تکوین آن، چون جذب شود اضطراری نداشته باشد به این‌که مادهٔ زیادی علاوه بر آن مادهٔ مورد احتیاج همراه آورد، و در تکوین این گیاه نیازی به حادث‌شدن اعضائی جز است، نباشد عضوی که غرض و منظور است، آن‌گاه است که طبیعت به تدبیر خالق خود به تکوین مقصود قناعت می‌کند. و اگر جز چنین باشد که ذکر شد چاره‌ای نیست مگر آنکه اعضای دیگری غیر از آن یا آن.

مغز و نیاز به آن:

به طور ناچاری و یا از راه مصلحت تکوین شود، و چون چیزهای محکم به غذای شبیه به خود بی‌تدریج و دفعات دست‌نمی‌یابد، زیرا غذا چنانکه دانستی، می‌باید رطوبی و به خوبی پذیرای شکل باشد، پس میان آن و جسم محکم زمانی و درجه‌هائی است. پس ناچار باید میان غذا و مادهٔ چوبی از درختها جرمی باشد که جوهرش سست‌تر و درحد وسط باشد تا نفوذ

غذای به اجزای غذا گیرنده آسان و به خوبی انجام گیرد و ناچار باید به همه جانب کشیده شده باشد مانند امتداد مخ در استخوانها و باید در وسط واقع شود تا آن که تقسیم غذا که به وسیله آن انجام می‌یابد عادلانه باشد این است آن مغزی که در همهٔ درختهای چوبی موجود است.

اما در درختهای ناتوان سست قوامی که دارای حجم متخلخل می‌باشند نیازی به مغز نیست.

تخلخل بعضی درخت‌ها:

درخت‌هائی که غرض طبیعت در آنها بزرگ‌شدن حجم و طولانی‌شدن قد است در اندک زمانی، ممتنع است که محکم باشد، زیرا محکم‌شدن درخت با ماده‌ای است که به زودی در مقابل نیروی گیاه خاضع نمی‌شود و نیز زمانی برای آماده‌شدن و طبخ آن ماده لازم است و این چنین تصرف در این گونه ماده بی‌طول زمان انجام نمی‌یابد. پس چنین درختی که باید به زودی حجمش زیاد و قدش طولانی گردد، محکم نخواهد شد بلکه متخلخل‌تر و سبک خواهد گردید، و هر اندازه که درخت قامتش طولانی‌تر باشد تخلخلش باید بیشتر باشد چون زیاد متخلخل‌شدن درخت را در معرض آفت درمی‌آورد، و به این جهت تخلخل آن در همهٔ اجزای درخت نیست بلکه قسمت محیط درخت محکم و قوی می‌گردد.

ساختمان حکیمانه نِی:

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

در بسیاری از این درختها به جای تخلخل متفرق فضای میان آن (انبوبی) لولهٔ قرارداده شده و آن‌گاه در وسط گره‌ها و کمربندهایی بسته شده تا آن را به خوبی نگاه دارد و اطراف آنرا جمع کرده نگذارد رو به تفرق رود و پراکنده شود. و بسیاری از این‌ها محیطشان در منتهای محکمی و قوه است تا هم سبک و هم استوار باشد پس سبکی آن به واسطه انبوبی بودنش است و استواری از جهت محکمی است، نی‌های نیزهٔ از این قسم است و بیشتر از نی‌ها چون محیطشان ضعیف است لولهٔ آنها پرشده از انباشته‌هائی قطنی (پنبه مانند) چون نی‌قلم. برای چگونگی ساختمان نی لازم نیست که تعلیل شود به آن‌که چون حرارت در میان آن به طرف بالا نفوذ کرده میان آن تهی شده و چون رطوبت از کشیده‌شدن به طرف بالا امتناع کرده و در موضعهای به خصوصی حبس شده و گردآمده گره‌ها پدید آمده زیرا که این‌گونه

ساختمان نی‌ها را نمی‌شود به این اسباب اتفاقی تعلیل کرد بلکه این ساختمان حکیمانه برای نتیجهٔ مقصوده‌ای می‌باشد گرچه حرارت نفوذکننده و رطوبتی که سنگین‌شده در مجری بایستد و ببندد نیز لازم است. از خصوصیت بندهای نزدیک ریشه نی و بندهای نزدیک طرف بالا نزدیکی گره‌ها است به هم.

جستجوی علت نزدیکی بندهای طرف پائین و بالای نی:

اما در بندهای طرف پائین چنین می‌نماید که علت آن محکم و قوی‌تر بودن پایه است برای باربرداری دیگر قسمتهای طرف مبتلای به نازکی و ناتوانی کمر بستگی او را برای مقاومت در مقابل حوادث کمک کند ولی بندهای میان چون نه باری بر دوش دارد و نه خطری از حوادث برای آن است به این سبب میان بندها فراخ و گشاده شده است و چنین می‌نماید که ضرورت‌های طبیعی نیز به این مقصد کمک کرده چه آن که غذای سنگین به آسانی به طرف بالا کشیده نمی‌شود پس بیشتر آن در طرف زیر باقی می‌ماند به این جهت بندهای این قسمت به یکدیگر نزدیک شده و در منتهای آن طرف چون قوهٔ جذب به کمال خود نمی‌ماند پس در بالابردن مواد وقفه‌های نزدیک نزدیک روی می‌دهد به این جهت بندهای این قسمت نیز کوتاه گردیده است ولی این ضرورت طبیعی پس از آن است که غرض و مقصد در خلقت، این دو قسمت را اجازه دهد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

سختی و سنگینی:

باید دانست که سختی و محکمی به جهت شدت اجتماع و بستگی مواد خشک است و یا به جهت خشک‌شدن جسم تر است و سنگینی (رزانت) جسم علتش زیادی مواد زمینی است، و تنها فراوانی مواد زمینی مؤثر در محکم‌شدن نیست هرگاه میان آنها اتصالی نباشد به اندازه‌ای که هوائیت در خلل آن نفوذ نکند، و نیز این اتصال اجزاء هم موجب سنگینی زیاد جسم نیست چنانکه دربارهٔ ریگ می‌یابیم و همچنین سختی به تنهائی موجب سنگینی نیست چنانکه در آهن می‌یابیم بلکه چه بسیار این هر دو با هم در یک چیز جمع شده، پس هم سخت شده و هم سنگین این آن‌گاه است که سختی جسم از جهت شدت ذخیره‌شدن مواد زمینی همیشه موجب آن باشد که به شدت مواد یکدیگر را نگاه دارند، خصوص در محلهائی که مواد باید به طرف

بالاکشیده شود، و در ساقهٔ درختها، و غیر این‌ها، مگر به ضمیمهٔ رطوبتی. و منشاء این دو چیز است یکی چسبیده و فشرده‌شدن خشک است و تر به اندازه‌ای که هر یک با دیگر به خوبی جمع شود که اگر این چنین نباشد جمع نمی‌شوند. دوم به چسبیدن خشک با خشک و نگاه داشته شدن با هم، و یکی از این دو قسم برای حرکت است که آخر کار بکشاند به اجتماع در پیکر جسم‌های غذاگیرنده. دومی برای سکونی است که مواد را به حال اجتماع نگاه دارد و این چسبیدن مواد خشک با یکدیگر به آن است که رطوبتهای زیاده تحلیل رود و مواد چسبنده تدریجی کم‌کم خود را بگیرند. پس سختی جسم به واسطه اجتماع سخت از مواد خشک است و سنگینی به واسطه فزونی مواد زمینی است.

آنهائی که گمان کرده‌اند که رطوبت ذاتاً سبب سنگینی جسم است اشتباه کرده‌اند زیرا که سبب ذاتی سنگینی همان خشکی و سردی است که همان زمینی‌بودن باشد و رطوبت سبب عرضی است و مثالی که شخص را چنین به اشتباه انداخته سنگینی ثقل تخم‌مرغ تصعیدشده است آن‌گاه که سر ظرف آن محکم مسدود شود و سبکی وزن آن، آنگاه که سر ظرف باشد، پس گمان کرده است که این برای حبس‌شدن رطوبت فراوان است، و حال آنکه سببش حبس رطوبت نیست بلکه سببش جمع رطوبتی است که به اندازهٔ یبوست است. اما اگر سر ظرفش باز باشد چون رطوبت در آن حبس نمی‌شود و راه می‌یابد برای بیرون‌رفتن پس همهٔ آن را بیرون می‌ریزد و به همراه خود از مواد خشک آنچه از رطوبت جدائی‌ناپذیر بوده برده است پس مواد خشک در آن اجتماع‌ناپذیر بلکه پراکنده باقی می‌ماند و باز به واسطه مصاحبت دخان خشک با بخارتر که اکنون دچار مفارقت شده‌اند و مقداری از آن بیرون رفته ناقص و کاسته شده است.

شیرهٔ درخت و مزاج‌های آن:

رطوبتی که در درخت‌ها جمع می‌شود بسا باشد که رطوبت دهنی است و بسا رطوبت آبی ولی لزج است امّا رطوبت دهنی مانند رطوبت درخت عرعر و سرو و امّا آبی لزج مانند رطوبت ساج و چنار و هر رطوبت چرب لزج است و برعکس نیست. و چگونگی حدوث چربی در گفته‌های گذشته دانسته شد که سببش تابش متوالی حرارت است بر مواد خشک به گرم‌کردن آن و جای‌گیرشدن گرمی در همه اجزای خشک و آمیخته‌شدن آن با اجزای دخانی

و لزج که آن لزج حادث می‌شود به جوشش مواد خشک در مواد گرم تا به این وسیله اتحاد میان آنها شدید شود و هوائیت در آن نفوذ کند به این جهت بیشتر درختهائی که این‌گونه است تلخ است و موریانه و چوب خوار از آن صرف نظر می‌کند به واسطه تندی و بدی مزه‌اش، و اما رطوبت لزجی که دهنیت در آن نیست، پس این همان است که حرارت در آن تأثیری که ذکر شد ننموده و بسا موریانه و چوب خوار از چنین درختها نیز صرف‌نظر می‌کند چون چنین درخت هیچ گونه دارای مادهٔ چربی نیست و این حیوانها به چربی بیشتر از هر چیز مایل می‌باشند هرگاه دارای تلخی و تندی نباشد ولی با این وصف رطوبتی که از چربی خود را گرفته به واسطه حرارت خود بیشتر در معرض پوسیده‌شدن است از رطوبت خود گرفته از آبی لزج. و اما ترکیب آبی غیرلزج، پس آن زودتر از سایر ترکیبها در معرض خشک‌شدن است چنانکه آن ترکیب چربی زودتر در معرض پوسیده‌شدن است، به این جهت است که درخت کبوده و مانند آن به زودی فاسد می‌شوند ولی نی‌نیزه‌ای رطوبتی که در آن خود را گرفته بیشترش از آب است با چربی اندک.

در سرزمین مرطوبی گرمسیر گیاه محکم و سنگین‌وزن می‌شود:

سرزمینهای گرمسیر مرطوبی گیاهها و درخت‌هائی را که در آن می‌روید سخت و سنگین وزن می‌کند اما گرمی آن کمک می‌کند قوهٔ جذب را برای کشیدن غذا، و اما رطوبت آن کمک کار است در سرعت جذب غذای رطوبی سیال که همراه خود مواد زمینی را، بیشتر از آن اندازه که مواد غیرنافذ به خود همراه می‌آورد، جذب می‌کند چه آن که غذاهای خشک که ذاتاً خشک و زمینی است در جسم غذا گیرنده و جز اندکی نفوذ نمی‌کند، پس نتیجه این شد که سرزمین‌های گرمسیر مرطوبی در جملهٔ رطوبتی که در آن سرزمین است مواد زمینی زیادی فراهم و جمع می‌کند. به واسطه روان‌کردن رطوبت مواد زمینی را می‌تواند به خوبی گیاه جذب کند. آن‌گاه رطوبت به واسطه عمل و تبخیر و تأثیر حرارت تحلیل می‌رود و هم قوهٔ گیاهی از زیاده آن در گیاههائی که به سخت و محکم‌کردن آن نیازمند است بی‌نیاز است.

سرزمین‌های بسیاری هم ممکن است این اثر را داشته باشند:

در آنجا یبوست زیادی که حرارت آن را بشدت گردآورده و رطوبت را با خود

نگاه داشته ذخیره شده آن‌گاه سخت و محکم می‌شود چنانکه این گونه کار در صناعت ساروج‌کاری و سنگ‌سازی انجام می‌گیرد این است که درخت‌های بزرگ سخت در سرزمینهای گرمسیر که بسیار نزدیک به حدود شمال باشد تکوین می‌شود و این نیز به واسطه حرارتی است و رطوبتی، امّا حرارت همان حرارت حبس شده در زمین است، اما رطوبت به واسطه زیادی شبنم‌هاست در این سرزمینها و نبودن موجبات تبخیر آن.

تأثیر زمین در اجزای گیاه:

و با این تفصیل که گفته شد استعداد سرزمین‌ها برای تربیت اجزای گیاه مختلف است چه بسا سرزمین‌ها که درخت‌هایش دارای ساقهای کوتاه و میوه‌های زیاد و برگهای پهن می‌شود و بسا سرزمین‌ها که به عکس این است و این به حسب موادی است که در دل سرزمینی فراوان‌تر و در دیگری کمتر است مثلاً بسا باشد که ماده‌ای که مناسب‌تر است برای تهیهٔ ساق در جائی زیاد است و آن چه مناسب است برای تهیهٔ میوه کمتر است و یا به عکس این می‌باشد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل پنجم

در شناسائی احوال ساق و شاخه‌ها و اوراق

ساختمان نوع کدو، خیار، خربزه و ساق آنها:

در نباتاتی که قوهٔ زایش و غذاگرفتن قوی می‌باشد مقصود در آن نباتات همان بر و ثمر است و جوهر آن سیال است و قوهٔ زایش در این نوع به سرعت می‌تواند تولید برکند، زیراکه در آنها هم قوهٔ زایش قوی و هم مواد فراوان سیال و مطیع است. این‌گونه نباتات نیازمند به ساقهای بزرگ و برپا ایستاده که مواد جذب‌شدهٔ رطوبی را زمانی در خود درنگ دهد ندارند، بلکه به ساقی نیازمند است که هم مواد جذب‌شده را به سرعت تبدیل به غذاکند، و هم در آن محل‌های جداگانه‌ای برای روئیدن بر و ثمر باشد زیراکه این‌گونه میوه‌ها نمی‌تواند به عدد زیاد به خود تخم میوه وابسته باشد و به جا و نیکوتر است که به جوانهٔ کوتاهی که از تخم روئیده شود بسته و آویزان باشد، پس نوع این نبات ساق اندک و فرعهای فراوان دارد تا از آن محل‌هائی که برای روئیدن میوه است ثمرهای فراوان تهیه شود و باید ساق و فروع آن ضعیف و متخلخل باشد چون به معدن غذا نزدیک است و نیازی به ذخیرهٔ ماده در آن نیست. تنک و متخلخل‌بودن آن برای آن است که به سرعت و زود به زود غذا از آن عبورکند و به میوه برسد و به زودی روی زمین خود را دراز می‌کند زیراکه از به پا ایستادن عاجز است.

از این نوع بوته خیار، کدو و خربزه است، به این‌ها به عوض ساقی که به وسیله آن بر پا ایستند، چنگال‌ها و شاخه‌هائی اعطاء شده تا به توانند به هر چیز که نزدیک شوند تکیه دهند.

در پاره‌ای از نباتات چنین می‌نماید که به زود رسیدن زیاد، عنایت و حاجت نیست، ولی غذا در آنها از آب خور تا آنجا که برمی‌روید باید از راههای طولانی عبورکند، و برای صلاحیت غذائی باید در این مسافت زیاد آماده شود. ساق این‌گونه نبات بلند و کشیده‌تر از

خیار و کدو و مانند آنها است و ساق این‌گونه نباتات نیم‌خیز است یعنی در طول خود نیمی برپا و نیمی درازکش می‌باشد، چون درخت مو. پارهٔ دیگری از نباتات که احتیاج به زود رسیدن و پختن میوه آنها از مو هم کمتر ولی نیاز به راه دراز برای رسیدن غذا و آماده‌شدن در آنان بیشتر است زیرا میوه آن‌ها اگرچه رطوبی است ولی مادهٔ زمینی در این نوع از انگور زیادتر است البته چون از انگور مادهٔ زمینی بیشتر باشد از مانند خربزه هم بیشتر است، به این جهت ساق این‌گونه درختها قوی و به پا ایستاده است، ولی در این‌گونه نباتات مانند آن دو نوع دیگر تخلخل زیاد است پس با نیرو و توانائی که در ساق این نوع می‌باشد برای به پا ایستادن مهیاتر است از چیزهای سخت و سنگین و برای آنکه غذاهای رطوبی زود در آن نفوذ کند، چوب آن متخلخل است، و چون آنچه باعث جذب غذا در این چنین درختی است حرارت می‌باشد، پس تخلخل پوست آن هم زیاد شده است و به همین جهت لیفی است، و در هر درخت که حرارت غریزی زیادتر باشد پیچیدگی الیاف پوست آن نیز بیشتر است، و هرچه رطوبت و برودت بیشتر باشد الیاف آن باز و بی‌پیچ و خم‌تر است چنانکه در مزاج موهای مختلف این کیفیت به خوبی محسوس است.

نخل و تناسب آن با محیط:

برای نمونهٔ این نوع درخت خرما را باید در نظرگرفت زیرا که نخل دارای همهٔ این صفات که گفته شد می‌باشد و چون درخت نخل و مو محیط پرورش آنها نواحی گرمسیر است پس در ممالک سردسیر پرورش آنها باید در جایگاهی باشد که هوای صناعی آن مانند محیط طبیعی باشد که نخل در آن پرورش می‌یابد، ولی اعتبار در چگونگی بنیان و ساختمان درخت راجع است به حکم محیط طبیعی، و حکم طبیعی نیازمند نمی‌کند این‌گونه درخت را به ضخامت پوست تا آن را از سرما حفظ کند چه آن که گرمی با آن مناسب و سرما در محیط طبیعی آن اندک است از این جهت پوست لیفی و تنک برای نگهداری آن کفایت می‌کند و به واسطه لیفی‌بودن پوست منافذ، آن وسیع و قوهٔ جاذبه قوی است پس مواد غذائی زیاد را به خوبی جای می‌دهد و می‌پذیرد و در عبور آن مانع نیست.

در ساختمان پوست غرض خلقت چیست؟

بیشتر غرض از ساختمان پوست نگاه داری درخت است از آسیب‌های محیط. نخستین نگهدار و محافظ درخت همان برگ است اما چون اندکی ساق خود راگرفت و شاخه بیرون داد پوست در این هنگام محکم می‌شود. هر درختی که شاخه‌های آن بیشتر باشد پُر و قوی است چون در آن رطوبت لزجه‌ای است که شاخه‌ها را هنگام خم و تاشدن در مقابل بادها و عوارض دیگر از شکستن نگاه می‌دارد.

شاخه و برگ در نباتات انبوبی:

هر نبات انبوبی رستنگاه شاخه‌ها و برگهای آن بندهای اوست، و همچنین رستنگاه پوست و پرده که آنرا می‌پوشاند همان بندهاست زیرا غذائی که در آن نفوذ کرده است در محل بند بیشتر مجتمع شده و درنگ می‌کند و فقط جائی که باید این‌ها از آن بروید جائی است که غذا و درنگش در آن بیشتر است ولی لوله و انبوبه چون متوجه به یک طرف است پس بنیهٔ خود را به همان طرف محکم می‌کند این است که برگها و شاخه و پوست در این جایگاه‌های مخصوص می‌روید و شاخه و برگ برای دو غرض و نتیجه آفریده شده نخست زینت است برای گیاه که صرف استفاده حیوان می‌شود و دیگر برای منفعت خود نبات است زیراکه برگ اجزای نازک و ضعیف نبات را از آسیب گرما و سرما حفظ می‌کند چنانکه شاخه‌های تر و نازک تا پوستشان محکم شود، و میوه‌هائی که تازه سر از شکوفه بیرون آورده و چشم به دنیا باز کرده برسند نیز محافظت می‌شوند، و علاوه سپری است در مقابل قشون بادها و آسیب آنها، که اگر شاخه‌ها سر به زیر آن نکشند آرامشان بریده می‌شود و ناچار اطفال خود را رها و پراکنده می‌کنند.

ساختمان برگ:

در هر برگی رشته‌هائی کشیده شده مانند صلب که دنده‌ها از یک رشتهٔ بزرگ متفرع می‌گردند این رشته‌ها هم ستونهای این خیمه و هم لوله‌های غذارساننده به اجزای برگ می‌باشند مانند عروق نازک شعریه در بدن حیوان، بعضی از برگها یافت می‌شود که رشته‌های آن از طرف دیگر به فاصله‌هائی مانند کنگره با شکل مناسب با یکدیگر و منظم بیرون آمده و

به شاخه تبدیل می‌شود چون درخت سرو، پس این‌گونه برگ‌ها هم نگهبان و هم مبدأ تولید شاخ می‌باشند و این اختلاف برای آن است که ماده تکوین چنین برگی پرمایه و چرب است بنابراین برگ از غذای خالص جوهر درخت تغذیه می‌کند چه آن‌که در این درختها غرض در میوه نیست که غذا مصرف آن شود.

معدودی درخت‌ها همیشه سبزند و خلعت غالب درخت‌ها سال به سال نو می‌شود:

در برخی درختان غرض همان شاخ و برگ است، پس غذای خالص و افزون مصروف شاخهای فرعی می‌شود به همین جهت است که برگ این نوع گیاه همیشه در زمستان و تابستان سبز و باقی است ولی برگهائی که ساختمان آنها برای حفظ و نگاهداری است چون میوه‌ها رسیده و قوی شدند و بازوی شاخه‌ها سطبر شد دیگر احتیاجی به وجود آن نیست پس همان بهتر که بریزد و بار درخت را سبک کند. خصوصاً طبیعت درخت هم با ریزش آن همراه است زیرا غذائی که به آن می‌رساند طفیلی و زیادهٔ غذای نباتی است نه خالص آن، پس طبیعت نه عنایت به محکم‌کاری آن و نه زیاد پهن‌نمودن آن دارد، اگر هم بخواهد آن را نمو دهد، از غذای نگاهدار گرم چسبنده که خود را گرفته است، مصرف آن برگ نمی‌کند بلکه از غذای آبی کم مایه و تنک است که در راه غذا رساندن به برگ پراکنده و به منتهای رقت می‌رسد، پس حرارت و تبخیر او را فانی می‌کند. ممکن است با وجود آنچه که ذکر شد ریختن برگ علت دیگر هم داشته باشد، یعنی علت این باشد که میوه این درخت رطوبت آن را زیاد می‌مکد پس چون برای برگ چیزی فزون نمی‌ماند شروع به ریزش می‌کند مانند کسانی که در جماع افراط می‌کنند موی جلوی سرشان به سرعت شروع به ریزش کرده اصلع می‌شوند.

کمک طبیعت و عنایت خالق در پهن‌شدن بعضی از برگها:

برگ به دو سبب پهن و بلند می‌شود یک سبب آن طبیعت است و دیگر عنایت اما آنچه به عهدهٔ طبیعت است آن‌گاه صورت گیرد که مادهٔ آن رطوبی و آبی و نیروی آن برای انشاء قوی باشد، خصوصاً آن‌گاه که ماده زیاد و سنگین نباشد و بنیهٔ درخت هم به خوبی آن را تحمل کند. اما از جهت عنایت آن‌که چون درختی میوه‌های آن در یک محل زیاد شد برای پرورش این اطفال نوزاد لحاف بزرگی لازم است که آنها را از باد و سرما حفظ کند، پی برگها پهن و

عریض می‌شود مانند خوشهٔ انگور و برگهائی که آن را پوشانده است نیز در وقتی که عدهٔ میوه در یک موضع یکی بیشتر نباشد ولی از حیث حجم زیاد و بزرگ باشد مانند انجیر و ترنج.

و نیز ممکن است خلقت شاخه در ابتدا چنین باشد که به سرعت رو به افزایش گذارده و حجم آن بزرگ شود در این صورت برگش پهن می‌شود پیش از آن که بنیهٔ شاخه سطبر و محکم شود مانند چنار.

برگ‌های کنگره‌دار:

بیشتر برگ‌ها که پهن و بزرگ می‌شوند دارای کنگره‌های منظم و غیرمنظم زیادی است تا آن که هم سبک باشند و هم بادهای تند به واسطه کنگره‌هائی که دارد سخت حمله ننموده از آن عبور کند و نیز برای حفظ گیاه و سرما به وسیلهٔ این کنگره‌ها نسیم را راه بدهد تا در خلال برگها وارد شود.

برگ بر ساق کم است:

برگ‌ها بر ساق کم و بر شاخه‌ها زیاد می‌روید زیرا که ساق هم خود قوی است و هم پوست نگاه دارندهٔ اوست، پس اندازه شاخ نیازی به نگاهدار دیگر مانند برگ ندارد.

در بسیاری از نباتات که پس از نمایانی میوه برگ‌ها بریده‌بریده می‌شوند به اجزاء کوچکی برای آن است که میوه دورِ رسیدنش تمام شده، حال در دورهٔ خشک‌شدن و خودگرفتن است پس به برگ بزرگ نیازمند نیست و باید سبک شود مانند بوتهٔ نخود و گندم، و کمی و سبکی حجم آن را فراوان بودنش جبران می‌کند، زیرا زیاد اگر متفرق باشد به تنهائی از یکی که در یک جاست به آنچه به آن بسته است بارش سبکتر می‌باشد. در بعضی از نباتات در رویاندن و پدیدآوردن برگ نسبت معینی رعایت شده مثل آن که سه‌سه یا چهارچهار مثلاً برگ می‌رویانند گیاهی موسوم به (نطافین) که بر هر گرهٔ آن پنج شاخه روئیده و بر هر شاخه پنج برگ و در بعضی دیگر از نباتات این قسمت رعایت‌نشده. در پاره‌ای از نباتات برگ از شاخها می‌روید و در بعضی از ساقه‌ها و در بعضی دیگر از ریشه‌ها و در بعضی از هر جای آن برگ روئیده می‌شود.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۷ - طبیعت - غریزه - فطرت

نقل از مجله مجموعهٔ حکمت سال سوم شماره ششم «دورهٔ جدید»
محرم ۱۳۷۹ - مرداد ۱۳۳۸
صفه ۵ الی ۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طبیعت - غریزه - فطرت

در جهان ماده این سه، عامل کون و فساد و نظم و تکاملند.

طبیعت را شاید بیش از این نمی‌توان تعریف کرد: خواص و آثار عمومی و خصوصی ماده و عناصر است که آنرا به سوی ترکیبات و خواص دیگر و عالیتری پیش می‌برد - چون محرک و منظم ماده است باید مرتبه وجودش پیش از ماده باشد - گویا ماده مرکب مقهوریست برای طبیعت پیوسته آن مرکب را عوض می‌کند - یا یک سر خود ماده را بسر حد حیات نباتی می‌رساند - در این عالم یک اعمال و حرکات دیگری از ماده ظاهر می‌شود که مانند طبایع یک نواخت نیست تشکیل اعضائی می‌دهد و در هر عضوی ماده و به صورتهای مخصوصی درمی‌آورد - اگر پیش از عالم حیات مقهور و مسخربودن ماده درست محسوس نبود و ماده با قدرت مسخرکننده اشتباه می‌شد در عالم نبات و حیوان خوب دیده می‌شود که مواد و مصالح از بناء و مهندس جداست و اختلاف اعمال دلیل بر اختلاف میان قوای فعاله است قوای تغذیه و تنمیه و تولیدیه همین که سیر تکاملی ماده بسرحد حیات حیوانی رسیده قوائی شبیه قوای شعور و ادراک در او ظاهر می‌شود به نام غرائز که نتایج کارش بسی حکیمانه و دارای نتایج متقن است بدون آنکه به نتایج و نظم و غایات اعمال خود متوجه باشد (به این جهت غریزه گفته می‌شود که در خلال ماده حیاتی جای گرفته - مانند سوزنی که نخ را در خلال لباس فرو برده و تکه‌های آنرا منظم به هم پیوسته است) در اینجا عالم اسرارآمیزی به چشم می‌آید از موجودات‌زنده ریز و نادیدنی نادرشت و دارای ترکیبات عالی که در تحت حکومت و هدایت همانچه غریزه‌اش می‌نامیم دوست از دشمن و ملایم از منافر و راه زندگی و به دست‌آوردن غذا و تولید و تربیت اولاد را می‌شناسد و آنچه انجام می‌دهند به صورت کاملی است که احتیاج به تجربه و تجدیدنظر ندارد تشکیلات اجتماعی و اعمال فردی و خانه‌سازی حیواناتی مانند مورچه و زنبور و موریانه همه به حسب هدایت غریزه است.

نیستند و در هریک از نر و ماده یک مبدأ بیش نیست. ولی حیواناتی که اعضای آنها درهم باشد. یعنی برای مبدأ حسی آنها عضوی جداگانه و برای غذایشان عضوی دیگر نباشد بلکه بعضی از آن در بعضی دیگر نفوذ داشته به طوریکه در یک عضو قوای متعدد باشد و عضو نری و مادگی آنها نیز یکی باشد، زایش آنها از خارج نیست بلکه از اجزاء خودشان می‌باشد و بعض اجزای چنین حیوانی هیچ گونه ترجیحی بر اجزای دیگرش ندارد که در بعضی قوهٔ تولیدمثل موجود و در بعضی دیگر نباشد پس آنچه از چنین حیوانی تولید می‌شود ضرورت ندارد که از خودش جدا باشد و حتی اگر یک قسمت از بدن او بریده شود خود آن ممکن است باقی‌مانده تولیدمثل کند.

زایش گیاهها مثل حیوانات پست است:

گیاهها نیز در حکم این قبیل حیوانات بوده بلکه این حکم در گیاهها شدیدتر است و از این جهت از یک درخت شاخه‌هائی پس از شاخه‌هائی متولد می‌شود که گویا عضوهائی است که پس از عضوهائی پدید می‌آید و فرقی که با عضوها دارد این است که به حسب ظاهر با هم بسیار شبیهند و در مواضع مختلف آن مبدأهای زیادی و ریشه‌های بسیار روئیده که پس از جداشدن هریک درختی جداگانه خواهدشد. برخلاف آنچه بعضی گمان کرده‌اند، این قوه رویش در مبدأها نامحدود و غیرمتناهی نیست بلکه هم از حیث عدد و هم از لحاظ مقدار محدود است، و همچنین از حیث زمان نیز حدمعینی دارد که پس از آن دورهٔ پیری و انحطاط آن فرارسیده و شروع به لاغرشدن و فروریختن می‌کند و این دورهٔ پیری در بعضی درخت‌ها به خوبی آشکار و در بعضی دیگر چندان محسوس نیست، این به جهت محکم و سخت‌بودن آنها است که اجزاء این قبیل درخت‌ها طوری است که ظاهراً لاغری و پژمردگی را به خوبی نمایان نمی‌سازند و ذبول یا دورهٔ پیری آنها به وسیله متخلخل‌شدن اجزاء محسوس می‌شود نه در انقباض و لاغرشدن آنها، وگرنه این بود که هر گیاه مستعد فناشدن و فنای هر گیاه پس از پیری و دورهٔ پیری پس از دورهٔ وقوف است، هیچ گیاهی احتیاج به دادن بذر و تولیدمثل برای بقای نوع خود نداشت.

با آنکه گفته شد که بعضی اعضاء گیاه از یکدیگر امتیاز ندارند معذلک بعضی گیاهها هستند که در پارهٔ خصوصیات، اعضای آن امتیاز مخصوصی دارند به طوری که اگر عضو

بخصوص را از آن قطع کنند مرگش فرا می‌رسد مانند درخت خرما، ظاهراً بعضی اجزاء گیاه به منزلهٔ نر است که چون به نوع خاصی با دیگری ملاقات نماید در تولید بذر یا میوه مساعدت می‌کند و این خاصیت نیز در درخت خرما وجود دارد.

پیوستگی زنجیرهٔ حیات:

چنین به نظر می‌رسد که گیاه برای حیوان و حیوان برای انسان باشد. به این جهت در گیاه خصوصیت‌هائی است که بعضی از آنها فقط نفعشان برای خود اوست مانند رگهائی که از آنها تغذیه می‌کند و پوستهائی که خود را به وسیله آنها محافظت می‌نماید و بعضی دیگر نفعشان برای غیرخودش یعنی حیوانات است چنانکه بعضی از آنها دارای زینتهائی است که فقط صاحبان حس از آن بهره‌مند می‌شود نه خود گیاه مانند نقش و نگارهای زیبا و بوهای خوش و غیره.

مزاج گیاه باید رطوبتی باشد:

چون پیدایش هر موجودی بسته به پدیدآمدن صورت شکل است و یگانه واسطه پذیرفتن صورت و شکل فقط رطوبت است، پس در آغاز صورت پذیرفتن هرچیز باید رطوبتی در میان باشد، و نیز از آنجا که بنیهٔ هر غذاگیرنده به واسطه غذاست و غذا برای غذاگیرنده به منزلهٔ قوه‌ایست که باید به واسطه اتصال به او برسد، و رسیدن غذا به بدن بدون رطوبت آسان نیست، و نیز برای بقای جسمی که صورت می‌پذیرد رطوبت لازم است زیرا باید میان جسمی که غذا می‌گیرد با غذائی که به او می‌رسد مشابهت وجود داشته باشد تا آن غذا بالفعل غذای او بشود و چون غذائی که به جسم صورت‌پذیر می‌رسد شبیه به خود اوست پس بدون رطوبت نمی‌تواند در مجاری بدن وی جریان پیداکند پس خود او نیز باید دارای رطوبت باشد، و چون غذا باید طوری باشد که اجزای آن به سهولت از یکدیگر متفرق و تجزیه شده و به آسانی جریان پیداکند به ناچار باید دارای رطوبت باشد.

مزاج گیاه گرم و تر است:

از آنجاکه کارپختن و روان ساختن و پراکنده‌نمودن به وسیلهٔ عمل تحلیل فقط ناشی از

حرارت است، بنابراین بدن غذاگیرنده باید دارای حرارت باشد، پس زندگی گیاهها و یا زندگی کلیه موجوداتی که به غذاگرفتن احتیاج دارند بسته به حرارت و رطوبت می‌باشد. و در نتیجه مزاج هر گیاهی طبعاً گرم‌تر و حرارت بر او غالب است؛ گرچه بعضی گیاهها نسبت به بدن ما سرد و خشک باشند. ما در موقع خود عنقریب در این باب سخن خواهیم گفت.

مرگ گیاه و علت آن:

چون زندگی گیاه بسته به رطوبت و حرارت است. مرگ که در مقابل آن است، موقعی فرامی‌رسد که مادهٔ رطوبت فانی شده و شعلهٔ حرارت خاموش گردد. و علت فناشدنش آن است که این زندگی متعلق به جسم گرم و مرطوب بوده و حرارت و رطوبت نیز همواره در کاهش و تحلیل است و چیزی که در تحلیل است یا به قدری متدرجاً کاهش می‌یابد که نابود می‌شود؛ یا بدل مایتحللی به او می‌رسد که جایگزین حرارت و رطوبت از دست‌رفته باشد اما آن بدل ما یتحلل هم ناچار رطوبی است. و چون ماده رطوبت قطع شود به شعله حرارت متعلقه به آن نیز تعدی نموده و آنرا خاموش خواهد کرد، چنان که این بحث را در مواضع دیگر طبیعیات مخصوصاً درکتاب بزرگ خود در فن طبّ شرح داده‌ایم، بنابراین جوهری که دارای این نوع زندگانی باشد تباه می‌شود و مزاج او به سردی و خشکی و فنا می‌گراید.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل دوم

در باب عضوهای گیاه که در آغاز نمو و پس از آن پدید می آیند

عضوهای گیاه چون اعضای حیوان با یکدیگر فرق دارند:

هم چنانکه حیوان دارای یک عده اعضای اصلی است که اجزای آن با یکدیگر متشابهند، و اعضای دیگری دارد که از اعضای اصلی ترکیب شده، همچنین چیزهائی در حیوان هست که عضو اصلی محسوب نمی‌شوند بلکه تابع اعضا یا شبیه آنهاست که گاهی حادث و گاهی از عضو جدا می‌شوند مانند مو و ناخن، و فضولاتی دارد که از او دفع می‌شود خواه پس از دفع متضمن منفعتی هم در خارج باشد مانند منی (که باعث تولیدمثل می‌شود) و خواه متضمن نفعی جز آسایش بدن نباشد مانند قی چشم، گیاهها نیز اعضای اصلی متشابه‌الاجزائی دارند چون پوست و چوب و مغز وسط آن، و اعضای ترکیب‌شده‌ای دارند چون ساق و شاخه و ریشه و همچنین اعضائی دارند شبیه به عضو اصلی که در واقع عضو اصلی نیستند مانند برگ و شکوفه و میوه، زیرا اینها مثل مو و ناخن برای حیوان اعضای کمالی گیاه محسوب می‌شوند نه عضوهای اصلی و نیز گیاه فضولات مخصوصی از خود دفع می‌کند که بعضی مثل فضولات قسم اول حیوان علاوه بر آسایش بدن متضمن منفعتی نیز هست چون میوه‌ها و تخمها و بعضی مانند قسم دوم فقط برای آسایش گیاه است چون صمغها و شیره و سیالاتی که از درخت خارج می‌شود.

فرق میوه و بذر:

میوه مانند بذر نیست زیرا برای تکوین اعضای اصلی گیاه یا زایش و تولید آن احتیاجی به تمام اجزای میوه نیست در صورتیکه برای این عمل تمام اجزای بذر مورد احتیاج و استفاده

هست، آن هم نه برای آن که به منزلهٔ اعضای اصلی گیاه باشد بلکه از این لحاظ که گیاه از آن متولد می‌شود.

پس میوه و بذر در اینکه از فضولاتی هستند که حکم شبه اعضا را دارند با یکدیگر مشترکند، و با منی از این لحاظ که منی شبه عضو نیست بلکه به منزله اخلاط محسوب می‌شود تفاوت دارند.

چرا بعضی اجزاء گیاه رو به پایین و بعضی رو به بالا می‌روند:

گیاه با آنکه اجزایش (پوست و چوب و مغز) از هم ممتازند ولی به هر سو که می‌رویند با هم روئیده و پیش می‌روند ولی اجزاء میوه و حیوان چنین نیست، باید دانست که چون قوهٔ مولده و قوهٔ متولده به طور محسوس در بذر تأثیر کرد از جهت بالا کشانیدن اجزائی و به پائین راندن اجزای دیگر جاندارد گفته شود که سنگینی اجزائی آنرا به طرف پائین می‌راند و سبکی اجزاء آن را بالا می‌کشاند، و این به خوبی روشن و واضح است، چه حقیقت آن است که همهٔ حرکات و خصوصیات در آن در اثر تصرف و تحریکهای نفس است، اگرچه سنگینی طبعاً برای فرودآمدن آماده‌تر و سبک برای فرازآمدن قابل‌تر می‌باشند.

سبب نفوذ و عدم نفوذ ریشه‌ها:

بعضی گمان بی‌جائی کرده، گفته‌اند درختهائی که دارای مزاج گرم است ریشه‌هایش کم و چندان به زمین فرونمی‌رود زیرا مواد ثقیل در آن کم است و اگر این مواد در آن بیشتر بود شاید در زمین به خوبی نفوذ کرده به لابه‌لای آن ریشه می‌دواند، و گفته‌اند درختهائی که دارای مزاج گرم‌اند هر اندازه که بزرگ و تنومند باشند ریشه‌های زیاد نمی‌دوانند مانند صنوبر و این گمان فاسدی است زیرا سنگینی اجزائی که دارای مواد زمینی است باعث آن نمی‌شود که لابه‌لای زمین ریشه‌ها را نفوذ بدهد، اگر چنین بود باید قسمتی از ریشه‌های این گونه درخت چون با سطح زمین ملاقات نمود از نفوذ در آن امتناع کند، و حال آنکه چنین نیست حقیقت آنست که قویٰ ریشه‌ها را اساساً آن طوری که می‌باید تولید می‌کند و نفوذ آن در زمین به واسطه اطاعت قوه‌های منفعله از قوه‌های کارفرما و کارگر است.

درخت‌هائی که مواد زمینی آن زیاد است موجباتی برای زیاد ریشه دوانیدن دارند از آن

جمله این که نیروهای جذب غذا در آن ناتوان است. پس نیازمند به زیادکردن آلت‌هائی است که به اندازه کفایت غذا جذب کند. دیگر آنکه این گونه درختها به مکیدن از مواد خالص زمین و آب نیازمندترند به این جهت باید ریشه خود را لابه‌لای زمین دوانده و به عمق زمین بفرستند. دیگر آنکه جسم این گونه درختها سنگین‌تر است از درخت‌های دیگری که تقریباً هم حجم آنها می‌باشند و دارای مزاج هوائی و آتشی است پس باید به واسطه ریشه‌های زیاد و نفوذکننده پشتیبان بیشتری از خطر بادهای تند و برخوردهای ناگهانی تهیه کند، خصوص این که این گونه درختها طبیعتاً به سقوط کردن مایلند، ولی درخت‌هائی که دارای مزاج گرم می‌باشند با آنکه علتهائی که در درختهای مواد زمینی بیان شد در آنها نیست، نیازمندی آنها به جذب‌کردن موادهوائی و آتشی نسبت به سایر موادغذائی که می‌مکند بسیار زیاد می‌باشد تا آنکه از آن مواد هوائی و آتشی به ضمیمهٔ مکیدن مواد زمینی، غذائی شبیه به جوهر خود تهیه کنند، پس می‌باید دهن ریشه‌ها به نسیم و هوای بیرونی نزدیک باشد، چون حیوان‌ها به حرکت اختیاری مجهز شده‌اند و دارای عضوهای گوناگونی هستند که چگونگی و وضع هریک از آنها از هم ممتاز و جدا می‌باشد پس برای غذاگرفتن نیازمندی به آلت‌های زیاد ندارند.

ریشهٔ متعددگیاه به جای حرکت اختیاری و عضو گوناگون حیوان است:

ولی گیاه چون در یک محل قراردارد که از آن موضع نمی‌تواند حرکت کند پس اگر دارای یک ریشه بود که غذا فقط از همان ناحیه به آن می‌رسید البته در معرض تحلیل و فانی‌شدن می‌بود، زیرا از مواد غذائی فقط به اندازهٔ آن یک ریشه استفاده می‌نمود پس بعید نبود غذائی که از آن یک رگ به واسطه مکیدن طبیعی (برخلاف حیوان که به واسطه جویدن و بلعیدن ارادی غذا می‌خورد) به او می‌رسید برای او کافی نباشد، به ویژه آنکه پیش از مکیدن یا در موقع آن نیازمند است که ماده چنان استحاله کند که صلاحیت برای توزیع و تقسیم در بدن داشته باشد. چون پیش از این استحاله فقط زمینی است و آبی و آن چه آمیخته به این دو است و یا چیزی که نزدیک به آب و زمین است، و بسا جهتی که این رگ به آن طرف رو می‌آورد ماده غذائی مناسب آن کم و ضعیف است و یا آفتی به آن موضع رسیده که غذا را نامناسب نموده و ریشه‌ها نمی‌توانند مانند حیوان به اختیار از آن طرف به سوی دیگری روکنند تا محلهای پرنعمتی را در عوض جاهای قحط و یا غذاهای سالمی را در عوض غذاهای نامناسب

جستجو کنند، به این جهات است که ریشه‌ها متعدد شده و این تعدد ریشه‌ها برای این نیست که ساختمان اولی گیاه دارای طبقات گوناگون بوده و هر طبقه نیازمند به ریشه مخصوص به خود باشد، یا برای هرچند طبقه ریشهٔ مخصوص وجود داشته باشد، زیرا ممکن بود که یک ریشه همهٔ آن ساختمان‌های اولیه را غذا رساند و همچنین ممکن بود که رگهای متعددی یک طبقه را غذا دهند بلکه علت تعدد در گیاه‌ها و ریشه‌ها همان است که ما ذکر کردیم.

تغذیه معده چون حیوان و کبد چون گیاه است:

دو گونه غذا گرفتن که در گیاه و حیوان است هریک مانندی در ساختمان داخلی حیوان دارد، زیرا غذائی که به معده می‌رسد چون از روی اراده و اختیار است، و از آلت‌هائی است که آماده برای کارهای اختیاری می‌باشد یک راه و منفذ برای رسیدن غذا به آن کافی است ولی جذب نمودن غذا برای کبد مانند مکیدن و جذب غذانمودن گیاهها طبیعی است نه ارادی لذا رگ‌ها زیاد شده و دارای شعبه‌هائی گردیده که به اطراف دویده و همهٔ آنها غذا را به یک رگ غذا رساننده می‌رسانند.

تهیه غذای مناسب در مراحل زندگی:

از خصوصیت ریشه‌ای که از مبدأ رحمی بذر می‌روید آن است که به یک طرف (پائین) رو می‌آورد و خصوصیت شعبهٔ دیگری که ساق و شاخه از آن می‌روید آن است که به طرف دیگر (بالا) متوجه و روئیده شده و خود بذر از پوست برهنه و در یک طرف کنار این دو شعبه آویزان می‌شود. علت آن است که همهٔ اجزاء بذر طوری نیست که دارای قوهٔ مبدأ رحمی مذکور باشد، بلکه مبدأ رحمی یک جزء و قسمتی از آن است. و باقی اجزاء بذر به منزلهٔ ماده‌ای است که برای غذای گیاه تعبیه شده و اندک‌اندک از آن استفاده می‌کند تا نیروی خود را محکم کرده به جائی برد که خود از منبع اصلی غذا که زمین است غذای مناسب بگیرد، چنانچه بچهٔ حیوان به واسطه غذا گرفتن از خون حیض بوسیله ناف متدرجاً قوی و محکم شده لایق آن می‌گردد که به ارادهٔ خود غذای شیر از پستان مادر بمکد، پس شیر پستان تا وقتی غذای اوست که نمی‌تواند دست و پای خود را برای تهیه غذا بکار اندازد و بچیدن و برچیدن، غذای خود را به اراده آماه نماید. پس غذای او در مرحلهٔ نخستین از همه جهت طبیعی است و

در مرحله دوم تولد، غذا طبیعی ولی تناول در اثر به کارانداختن یک عضو (دهان) ارادی است و در مرحلهٔ سوم تولد، هم غذای آن ساختگی و هم تناول و تحصیلش ارادی است. همچنین است بذر گیاه که نخست از خود رگی کوچک را آماده می‌کند برای آنکه اندک‌اندک از بیرون غذا بمکد تا آنکه آن غذا به روئیدن شاخه و ریشهٔ نیرومندی که به زمین فرورود کمک نماید زیرا در آن موقع اندک ماده مرطوبی از خارج برای تغذیه آن کفایت می‌کند. بیشتر مایه‌ای که در این موقع صرف غذای او می‌شود همان است که در محل خودش که بذر باشد ذخیره شده و پس از روئیدن این رگ کوچک، گیاه به واسطه مکیدن از بیرون و مایه فرستادن از ذخیره‌درونی، رشد می‌کند تا آن که ماده و ذخیرهٔ داخلی تمام شود و در همین هنگام قوهٔ جذب‌کنندهٔ غذا به جنبش و نشاط آمده این آن‌گاه است که آنچه در درون بذربوده همه در جسم گیاه پراکنده شده و نوباوهٔ گیاه خود از بیرون به غذا گرفتن پرداخته و پوست بذر که غرض از آن نگاهداری مایهٔ بذر می‌باشد (نه آنکه خود آن نیز مادهٔ غذائی باشد) بی‌کاره می‌ماند مانند بی‌کارماندن زهدان و آنچه با زهدان است در حیوان و این شعبه رگ کوچک چون بی‌مصرف مانده مانند ناف حیوان که برای افتادن آماده می‌شود از آن بی‌نیاز و جدا می‌گردد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل سوم

در مبدأهای غذاگرفتن و تولید و تولد در گیاه

نوکچه (مبدأ رحمی) در بذر:

این مبدأهای رحمی که گیاه در همین مواضع از بذر و شاخهٔ خود می‌روید وضع و چگونگی آنها در شاخه و بذر مختلف می‌باشد. بذر در بیشتر گیاهها چنین است که مبدأ تولید و تغذیهٔ آنها همان مبدأ تولید از آن است. اما شاخه بوسیلهٔ غذائی که از ریشه‌های درخت به سوی او رد شده تغذیه می‌کند غذاگرفتن آن از مبدأ نیست این گونه تغذیه شاخه برای آن است که شاخه در شاخه بودنش نیازمند است به آن که از یک طرف خود متصل به ساق باشد به سان اتصال دو چیز مانند هم به یکدیگر، و با ساق در آنچه از آن غذا می‌گیرد شریک باشد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شاخه از اصل گیاه تغذیه می‌کند:

برای هر شاخه میسّر نیست با مبدأهای رحمی مولد اصل خود ملاقات و پیوستگی داشته باشد زیراکه بالای همین شاخه گیاه شاخه‌های دیگر نیز می‌دواند و افزایشی که در حجم ساق و شاخه رخ می‌دهد در هر دو یک نواخت رو به فزونی و افزایش است و نیز هر دو از طرف پائین استمداد می‌کند ولی بذر بسان چیزی است ممتاز و جدا و جوهران به کلی مخالف است با جوهر آنچه از آن می‌روید و مانند جزئی نیست که تمامیت و کمال جوهرش به چیزی باشد که از آن می‌روید زیراکه گیاه به وسیلهٔ بذرش بزرگتر و تنومندتر نمی‌شود بلکه تنومندشدن آن به تنومندی ساق و شاخه‌هایش می‌باشد پس می‌تواند نخستین جزئی که از بذر غذا را به خود جذب می‌کند همان جزئی باشد که در مرتبهٔ بعد از پایان بذر نیازی به مبدأهای زایش برای نمو ندارد و در تغذیه مستقل می‌شود.

اماگیاه و شاخه، شاخه‌هائی به طرف بالا می‌دواند و از طرف پائین غذا می‌طلبد و این هر دو کار چون در دو جهت است و در یک زمان انجام می‌یابد پس می‌باید این هر دو عضو از هم نخست جدا شوند.

وضع مبدأ رحمی بحسب مصالح مختلف است:

چون مبدأهای رحمی در بذر به این صفت می‌باشد به حسب مصالح گوناگون وضع آنها نیز گوناگون می‌شود و آن چنین است که در بیشتر از بذرها مبدأ رحمی نزدیک طرف بالای آن واقع شده زیرا که غرض مهم در این عضو تولید است و تولید آن همان شاخه دواندن است و شاخه دواندن البته به طرف بالا است به این جهت در بیشتر بذرها مبدأ رحمی از طرف طول نزدیک همان قرار داده شده و این آن گاه است که مزاج آن بذر ضعیف و کوشش آن برای غذائی که از بیرون باید وارد شود قوی باشد مانند گندم و جو و پارهٔ از بذرها مبدأ در طرف پائین واقع شده و این هم به واسطه نیازمندی‌های شدیدی است مانند دانهٔ میوه‌هائی که عدد آن دانه در میوه زیاد و حجم آن کم است.

در بذر یک مبدأ رحمی کافی است:

چون غرض از بذر نمو خود آن نیست بلکه غرض پیدایش غیر اوست از او به این جهت نیازی به آن‌که مبدأهای متعدد زیاد برای او باشد نیست در صورتی که گیاه به تعدد مبدأهای رحمی حاجت دارد و به شاخه‌های زیاد نیازمند است پس در هر بذری یک مبدأ کفایت می‌کند که از آن یک سبزه روئیده شود و سپس از آن سبزه مبدأهای زیادی متولد گردد.

چرا بذرها دولپه است:

چون حال بذر چنین بود طبیعت به تسخیر نیروی الهی راهنمائی شده به مضاعف‌نمودن هر دانه و مغز آن تا آنکه اگر آفت رسد به همه سرایت نکند چنانکه رویهٔ طبیعت در بیشتر اعضائی که برای حیوان روئیده می‌شود چنین است مگر اعضائی که راهی برای مضاعف نمودن آن نیست به سبب تباهی که در اثر مضاعف‌شدن حاصل می‌شود. به این جهت است که این مبدأهای رحمی در حد مشترک دو جزء بذر آفریده شده و از هر دو جزء التیام یافته است پس

اگر دو جزء دانه التیامش ضعیف باشد مبدأ نیز التیام یافته از دو قطعه‌ایست که التیامش ضعیف است چنانکه در باقلا است.

ظهور حیات در مبدأ رحمی:

و اگر دو جزء دانه التیامش محکم باشد مبدأ نیز چنین است چنانکه در گندم ملاحظه می‌شود.

نخستین تکون از این مبدأ چیزی است که در آغاز کار به ظاهر نمو همین مبدأ است ولی در حقیقت این تکون نمو خود آن نیست زیرا که این مبدأ محلی است برای تکون نوباوهٔ غذاگیرنده‌ای نه آنکه مبدأ خود تکوین یافته و غذاگیرنده برای نمو خود باشد ولکن آن ماده‌ای که در مبدأ رحمی است اول صورت‌پذیر است و موادی که در جوهر بذر موجود است نخست صرف تغذیه آن صورت می‌شود و دو نیروئی که در آن دو جزء به ودیعه گذارده شده به واسطه باز و فراخ شدن آن دو جزء زیاد می‌شود تا آنکه غذا رساندن از آنها به آسانی صادر شود و آن‌گاه که مرحلهٔ تولید از آن دو جزء بپایان رسید آن دو جزء در این جهت تولید باطل و بیهوده می‌مانند و فقط از آثار آن منزل ویرانی باقی می‌ماند.

نفس گیاهی یکی است و ظهورات گوناگون دارد:

این است آنچه به حسب ظاهر مشهود است و حق آن است که نفس گیاهی یکی است ولی از برای آن نیروهائیست که به حسب وجود هرگونه تأثیرپذیر و قابلی از آن نفس سوی هر قابل فرستاده می‌شود و این اطوار و رویه‌های گوناگون مانند جزئی است از نفس اصلی که این بذر از آن متولد شده است و چون نفسهای گیاهی و حیوانی گاهی تجزیه می‌شوند به تجزیهٔ موضوع، چنانکه به زودی دانسته می‌شود پس چون چنین نفس در بذر حاصل گردید آن بذر محل از برای قوهٔ غذاگیرنده می‌شود چه آنکه آن بذر صلاحیت برای بروز چنین قوه‌ای دارد و تا آنگاه که آلت تولید برای آن خلق نشود قوهٔ مولده بالفعل در آن موجود نیست پس چون آلت تولید در آن یافت شد قوه مولده از این نفس اولی که در حقیقت هم غذاگیرنده و هم زاینده است برانگیخته می‌شود، و این مطلب را ما در گفتگوئی که در نفس نموده‌ایم روشن کرده‌ایم و نمو و سر برآوردن هر عضوی از اعضای نهال فقط به واسطه جنبش‌دادن همین قوهٔ

مولده است و جنبشهائی که در اثر سنگینی و سبکی است در آن هیچ گونه تأثیری ندارد جز آنکه جسم سنگین خاضع‌تر است برای آنکه به طرف پائین رانده شود و جسم سبک برای سرکشیدن به طرف بالا آماده‌تر است و بسا باشد که سنگین بیشتر به سوی بالا رانده شود تا به پائین حتی در بیشتر درختها چنین است و برعکس سبک به سوی پائین بیشتر رانده می‌شود تا بالا به حسب آنچه موافق با طبیعت و نیازمندیهای این موجود باشد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل چهارم

در زایش اجزای گیاه و چگونگی اختلاف آن و اختلاف گیاه به حسب مملکتها

عضوهای نخستین گیاه:

نخستین چیزی که از گیاههای درختی متولد می‌شود که طبعاً از چیزهای دیگر علاوه بر علل زمانی و مکانی مقدم است سه طبقه است که اساس درخت بر این سه است. مغز و آنچه به آن متصل است و چوب و آنچه مانند آن و به آن متصل است، پوست و آنچه آن را تمام می‌کند و آنچه به آن متصل است.

برای گیاه نوزاد برگهای نخستین چون لحاف است و ماده هم مساعد است:

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

و گاه هنگام تکوین‌یافتن این سه جزء برگ نیز تکوین می‌یابد چه آنکه برگ برای محافظت و نگاهداری است و موقع آن اوان تکوین است که بهتر محافظت می‌نماید زیرا که نیازمندی گیاه در این وقت به محافظت بسیار شدید است به این جهت است که در بیشتر گیاه‌ها حجم در اوان نمو بیشتر و سطح آن پهن‌تر و بزرگتر است نسبت به حجم ساق و این به دو سبب است یکی از جهت نتیجه است دیگر از جهت ناچاری و ضرورت. اما از جهت نتیجه زیرا که هراندازه برگ بزرگتر باشد نگهدارتر است و اما از جهت ناچاری و ضرورت برای آن که هر چیز بزرگ و قوی از مواد خشک و کم‌خضوعتر از برای تکون، تکوین می‌شود و چیز ضعیف و سست نیازمندیش به ماده خشک کمتر است و خضوعش برای تکون یافتن بیشتر، و نیز آنچه که در اوان نمو از مواد حاضر به کار می‌آید آن ماده‌ایست که مرطوبتر باشد چه آنکه قوهٔ ضعف از مکیدن مادهٔ غیر مرطوب عاجز می‌باشد پس قهراً چنین پیش می‌آید که ماده

ساختمان ساق کمتر و مدت تکوین همهٔ ساق طولانی‌تر و فراهم‌شدن مادهٔ برگی بیشتر و مدت آن در تکون کوتاهتر باشد به این سبب برگی که در این هنگام تکوین می‌شود حجم آن از ساق بزرگتر است و این کیفیت در گیاههائی است که معمولاً ساق آن از برگش بزرگتر باشد تا چه رسد به گیاههائی که حجم برگ آن اساساً از ساقش بزرگتر است، و در بیشتر گیاه‌ها همین طور است. و مراد ماهران چیزیست که بارور به برگ و شکوفه است اگر چه شاخهٔ به پهلو خوابیده باشد، مانند بسیاری از گیاه‌ها، ولی بسیاری از گیاههای سبزی‌جاتی هیچ گونه دارای ساق نیستند، نه بر پا و نه تکیه داده و فقط همان برگ است و ریشه‌ای، مانند کاهو، ترشک و چغندر.

در هر گیاهی عضو یا اعضای مخصوصی به هدایت خالق غرض طبیعت می‌باشد:

این چگونگی به سبب منظورهائی است که با اقتضاهائی از ناحیهٔ ماده و طاعت آن در طبیعت است به ضمیمهٔ مصلحت‌هائی که با منظورهای طبیعت منضم و کمک‌کارشده و در راه غرض‌ها به آن نیازمندی است. چه آن‌که غرض طبیعت در پارهٔ از گیاه‌ها چوب و ساق است، در دستهٔ ریشه و در بعضی دیگر شاخه می‌باشد در بعضی پوست است و در بعضی دیگر برگ و بر است و غرض طبیعت در بعضی از گیاهها در هر جزء و یا قسمتی از اجزاء می‌باشد و چون غرض از طبیعت از جملهٔ این‌ها که ذکر شد به یکی منصرف شود و ماده‌ای که مورد احتیاج است در تکوین آن، چون جذب شود اضطراری نداشته باشد به این‌که مادهٔ زیادی علاوه بر آن مادهٔ مورد احتیاج همراه آورد، و در تکوین این گیاه نیازی به حادث‌شدن اعضائی جز است، نباشد عضوی که غرض و منظور است، آن‌گاه است که طبیعت به تدبیر خالق خود به تکوین مقصود قناعت می‌کند. و اگر جز چنین باشد که ذکر شد چاره‌ای نیست مگر آنکه اعضای دیگری غیر از آن یا آن.

مغز و نیاز به آن:

به طور ناچاری و یا از راه مصلحت تکوین شود، و چون چیزهای محکم به غذای شبیه به خود بی‌تدریج و دفعات دست‌نمی‌یابد، زیرا غذا چنانکه دانستی، می‌باید رطوبی و به خوبی پذیرای شکل باشد، پس میان آن و جسم محکم زمانی و درجه‌هائی است. پس ناچار باید میان غذا و مادهٔ چوبی از درختها جرمی باشد که جوهرش سست‌تر و درحد وسط باشد تا نفوذ

غذای به اجزای غذا گیرنده آسان و به خوبی انجام گیرد و ناچار باید به همه جانب کشیده شده باشد مانند امتداد مخ در استخوانها و باید در وسط واقع شود تا آن که تقسیم غذا که به وسیله آن انجام می‌یابد عادلانه باشد این است آن مغزی که در همهٔ درختهای چوبی موجود است.

اما در درختهای ناتوان سست قوامی که دارای حجم متخلخل می‌باشند نیازی به مغز نیست.

تخلخل بعضی درخت‌ها:

درخت‌هائی که غرض طبیعت در آنها بزرگ‌شدن حجم و طولانی‌شدن قد است در اندک زمانی، ممتنع است که محکم باشد، زیرا محکم‌شدن درخت با ماده‌ای است که به زودی در مقابل نیروی گیاه خاضع نمی‌شود و نیز زمانی برای آماده‌شدن و طبخ آن ماده لازم است و این چنین تصرف در این گونه ماده بی‌طول زمان انجام نمی‌یابد. پس چنین درختی که باید به زودی حجمش زیاد و قدش طولانی گردد، محکم نخواهد شد بلکه متخلخل‌تر و سبک خواهد گردید، و هر اندازه که درخت قامتش طولانی‌تر باشد تخلخلش باید بیشتر باشد چون زیاد متخلخل‌شدن درخت را در معرض آفت درمی‌آورد، و به این جهت تخلخل آن در همهٔ اجزای درخت نیست بلکه قسمت محیط درخت محکم و قوی می‌گردد.

ساختمان حکیمانه نِی:

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

در بسیاری از این درختها به جای تخلخل متفرق فضای میان آن (انبوبی) لولهٔ قرارداده شده و آن‌گاه در وسط گره‌ها و کمربندهایی بسته شده تا آن را به خوبی نگاه دارد و اطراف آنرا جمع کرده نگذارد رو به تفرق رود و پراکنده شود. و بسیاری از این‌ها محیطشان در منتهای محکمی و قوه است تا هم سبک و هم استوار باشد پس سبکی آن به واسطه انبوبی بودنش است و استواری از جهت محکمی است، نی‌های نیزهٔ از این قسم است و بیشتر از نی‌ها چون محیطشان ضعیف است لولهٔ آنها پرشده از انباشته‌هائی قطنی (پنبه مانند) چون نی‌قلم. برای چگونگی ساختمان نی لازم نیست که تعلیل شود به آن‌که چون حرارت در میان آن به طرف بالا نفوذ کرده میان آن تهی شده و چون رطوبت از کشیده‌شدن به طرف بالا امتناع کرده و در موضعهای به خصوصی حبس شده و گردآمده گره‌ها پدید آمده زیرا که این‌گونه

ساختمان نی‌ها را نمی‌شود به این اسباب اتفاقی تعلیل کرد بلکه این ساختمان حکیمانه برای نتیجهٔ مقصوده‌ای می‌باشد گرچه حرارت نفوذکننده و رطوبتی که سنگین‌شده در مجری بایستد و ببندد نیز لازم است. از خصوصیت بندهای نزدیک ریشه نی و بندهای نزدیک طرف بالا نزدیکی گره‌ها است به هم.

جستجوی علت نزدیکی بندهای طرف پائین و بالای نی:

اما در بندهای طرف پائین چنین می‌نماید که علت آن محکم و قوی‌تر بودن پایه است برای باربرداری دیگر قسمتهای طرف مبتلای به نازکی و ناتوانی کمر بستگی او را برای مقاومت در مقابل حوادث کمک کند ولی بندهای میان چون نه باری بر دوش دارد و نه خطری از حوادث برای آن است به این سبب میان بندها فراخ و گشاده شده است و چنین می‌نماید که ضرورت‌های طبیعی نیز به این مقصد کمک کرده چه آن که غذای سنگین به آسانی به طرف بالا کشیده نمی‌شود پس بیشتر آن در طرف زیر باقی می‌ماند به این جهت بندهای این قسمت به یکدیگر نزدیک شده و در منتهای آن طرف چون قوهٔ جذب به کمال خود نمی‌ماند پس در بالابردن مواد وقفه‌های نزدیک نزدیک روی می‌دهد به این جهت بندهای این قسمت نیز کوتاه گردیده است ولی این ضرورت طبیعی پس از آن است که غرض و مقصد در خلقت، این دو قسمت را اجازه دهد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

سختی و سنگینی:

باید دانست که سختی و محکمی به جهت شدت اجتماع و بستگی مواد خشک است و یا به جهت خشک‌شدن جسم تر است و سنگینی (رزانت) جسم علتش زیادی مواد زمینی است، و تنها فراوانی مواد زمینی مؤثر در محکم‌شدن نیست هرگاه میان آنها اتصالی نباشد به اندازه‌ای که هوائیت در خلل آن نفوذ نکند، و نیز این اتصال اجزاء هم موجب سنگینی زیاد جسم نیست چنانکه دربارهٔ ریگ می‌یابیم و همچنین سختی به تنهائی موجب سنگینی نیست چنانکه در آهن می‌یابیم بلکه چه بسیار این هر دو با هم در یک چیز جمع شده، پس هم سخت شده و هم سنگین این آن‌گاه است که سختی جسم از جهت شدت ذخیره‌شدن مواد زمینی همیشه موجب آن باشد که به شدت مواد یکدیگر را نگاه دارند، خصوص در محلهائی که مواد باید به طرف

بالاکشیده شود، و در ساقهٔ درختها، و غیر این‌ها، مگر به ضمیمهٔ رطوبتی. و منشاء این دو چیز است یکی چسبیده و فشرده‌شدن خشک است و تر به اندازه‌ای که هر یک با دیگر به خوبی جمع شود که اگر این چنین نباشد جمع نمی‌شوند. دوم به چسبیدن خشک با خشک و نگاه داشته شدن با هم، و یکی از این دو قسم برای حرکت است که آخر کار بکشاند به اجتماع در پیکر جسم‌های غذاگیرنده. دومی برای سکونی است که مواد را به حال اجتماع نگاه دارد و این چسبیدن مواد خشک با یکدیگر به آن است که رطوبتهای زیاده تحلیل رود و مواد چسبنده تدریجی کم‌کم خود را بگیرند. پس سختی جسم به واسطه اجتماع سخت از مواد خشک است و سنگینی به واسطه فزونی مواد زمینی است.

آنهائی که گمان کرده‌اند که رطوبت ذاتاً سبب سنگینی جسم است اشتباه کرده‌اند زیرا که سبب ذاتی سنگینی همان خشکی و سردی است که همان زمینی‌بودن باشد و رطوبت سبب عرضی است و مثالی که شخص را چنین به اشتباه انداخته سنگینی ثقل تخم‌مرغ تصعیدشده است آن‌گاه که سر ظرف آن محکم مسدود شود و سبکی وزن آن، آنگاه که سر ظرف باشد، پس گمان کرده است که این برای حبس‌شدن رطوبت فراوان است، و حال آنکه سببش حبس رطوبت نیست بلکه سببش جمع رطوبتی است که به اندازهٔ یبوست است. اما اگر سر ظرفش باز باشد چون رطوبت در آن حبس نمی‌شود و راه می‌یابد برای بیرون‌رفتن پس همهٔ آن را بیرون می‌ریزد و به همراه خود از مواد خشک آنچه از رطوبت جدائی‌ناپذیر بوده برده است پس مواد خشک در آن اجتماع‌ناپذیر بلکه پراکنده باقی می‌ماند و باز به واسطه مصاحبت دخان خشک با بخارتر که اکنون دچار مفارقت شده‌اند و مقداری از آن بیرون رفته ناقص و کاسته شده است.

شیرهٔ درخت و مزاج‌های آن:

رطوبتی که در درخت‌ها جمع می‌شود بسا باشد که رطوبت دهنی است و بسا رطوبت آبی ولی لزج است امّا رطوبت دهنی مانند رطوبت درخت عرعر و سرو و امّا آبی لزج مانند رطوبت ساج و چنار و هر رطوبت چرب لزج است و برعکس نیست. و چگونگی حدوث چربی در گفته‌های گذشته دانسته شد که سببش تابش متوالی حرارت است بر مواد خشک به گرم‌کردن آن و جای‌گیرشدن گرمی در همه اجزای خشک و آمیخته‌شدن آن با اجزای دخانی

و لزج که آن لزج حادث می‌شود به جوشش مواد خشک در مواد گرم تا به این وسیله اتحاد میان آنها شدید شود و هوائیت در آن نفوذ کند به این جهت بیشتر درختهائی که این‌گونه است تلخ است و موریانه و چوب خوار از آن صرف نظر می‌کند به واسطه تندی و بدی مزه‌اش، و اما رطوبت لزجی که دهنیت در آن نیست، پس این همان است که حرارت در آن تأثیری که ذکر شد ننموده و بسا موریانه و چوب خوار از چنین درختها نیز صرف‌نظر می‌کند چون چنین درخت هیچ گونه دارای مادهٔ چربی نیست و این حیوانها به چربی بیشتر از هر چیز مایل می‌باشند هرگاه دارای تلخی و تندی نباشد ولی با این وصف رطوبتی که از چربی خود را گرفته به واسطه حرارت خود بیشتر در معرض پوسیده‌شدن است از رطوبت خود گرفته از آبی لزج. و اما ترکیب آبی غیرلزج، پس آن زودتر از سایر ترکیبها در معرض خشک‌شدن است چنانکه آن ترکیب چربی زودتر در معرض پوسیده‌شدن است، به این جهت است که درخت کبوده و مانند آن به زودی فاسد می‌شوند ولی نی‌نیزه‌ای رطوبتی که در آن خود را گرفته بیشترش از آب است با چربی اندک.

در سرزمین مرطوبی گرمسیر گیاه محکم و سنگین‌وزن می‌شود:

سرزمینهای گرمسیر مرطوبی گیاهها و درخت‌هائی را که در آن می‌روید سخت و سنگین وزن می‌کند اما گرمی آن کمک می‌کند قوهٔ جذب را برای کشیدن غذا، و اما رطوبت آن کمک کار است در سرعت جذب غذای رطوبی سیال که همراه خود مواد زمینی را، بیشتر از آن اندازه که مواد غیرنافذ به خود همراه می‌آورد، جذب می‌کند چه آن که غذاهای خشک که ذاتاً خشک و زمینی است در جسم غذا گیرنده و جز اندکی نفوذ نمی‌کند، پس نتیجه این شد که سرزمین‌های گرمسیر مرطوبی در جملهٔ رطوبتی که در آن سرزمین است مواد زمینی زیادی فراهم و جمع می‌کند. به واسطه روان‌کردن رطوبت مواد زمینی را می‌تواند به خوبی گیاه جذب کند. آن‌گاه رطوبت به واسطه عمل و تبخیر و تأثیر حرارت تحلیل می‌رود و هم قوهٔ گیاهی از زیاده آن در گیاههائی که به سخت و محکم‌کردن آن نیازمند است بی‌نیاز است.

سرزمین‌های بسیاری هم ممکن است این اثر را داشته باشند:

در آنجا یبوست زیادی که حرارت آن را بشدت گردآورده و رطوبت را با خود

نگاه داشته ذخیره شده آن‌گاه سخت و محکم می‌شود چنانکه این گونه کار در صناعت ساروج‌کاری و سنگ‌سازی انجام می‌گیرد این است که درخت‌های بزرگ سخت در سرزمینهای گرمسیر که بسیار نزدیک به حدود شمال باشد تکوین می‌شود و این نیز به واسطه حرارتی است و رطوبتی، امّا حرارت همان حرارت حبس شده در زمین است، اما رطوبت به واسطه زیادی شبنم‌هاست در این سرزمینها و نبودن موجبات تبخیر آن.

تأثیر زمین در اجزای گیاه:

و با این تفصیل که گفته شد استعداد سرزمین‌ها برای تربیت اجزای گیاه مختلف است چه بسا سرزمین‌ها که درخت‌هایش دارای ساقهای کوتاه و میوه‌های زیاد و برگهای پهن می‌شود و بسا سرزمین‌ها که به عکس این است و این به حسب موادی است که در دل سرزمینی فراوان‌تر و در دیگری کمتر است مثلاً بسا باشد که ماده‌ای که مناسب‌تر است برای تهیهٔ ساق در جائی زیاد است و آن چه مناسب است برای تهیهٔ میوه کمتر است و یا به عکس این می‌باشد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل پنجم

در شناسائی احوال ساق و شاخه‌ها و اوراق

ساختمان نوع کدو، خیار، خربزه و ساق آنها:

در نباتاتی که قوهٔ زایش و غذاگرفتن قوی می‌باشد مقصود در آن نباتات همان بر و ثمر است و جوهر آن سیال است و قوهٔ زایش در این نوع به سرعت می‌تواند تولید برکند، زیراکه در آنها هم قوهٔ زایش قوی و هم مواد فراوان سیال و مطیع است. این‌گونه نباتات نیازمند به ساقهای بزرگ و برپا ایستاده که مواد جذب‌شدهٔ رطوبی را زمانی در خود درنگ دهد ندارند، بلکه به ساقی نیازمند است که هم مواد جذب‌شده را به سرعت تبدیل به غذاکند، و هم در آن محل‌های جداگانه‌ای برای روئیدن بر و ثمر باشد زیراکه این‌گونه میوه‌ها نمی‌تواند به عدد زیاد به خود تخم میوه وابسته باشد و به جا و نیکوتر است که به جوانهٔ کوتاهی که از تخم روئیده شود بسته و آویزان باشد، پس نوع این نبات ساق اندک و فرعهای فراوان دارد تا از آن محل‌هائی که برای روئیدن میوه است ثمرهای فراوان تهیه شود و باید ساق و فروع آن ضعیف و متخلخل باشد چون به معدن غذا نزدیک است و نیازی به ذخیرهٔ ماده در آن نیست. تنک و متخلخل‌بودن آن برای آن است که به سرعت و زود به زود غذا از آن عبورکند و به میوه برسد و به زودی روی زمین خود را دراز می‌کند زیراکه از به پا ایستادن عاجز است.

از این نوع بوته خیار، کدو و خربزه است، به این‌ها به عوض ساقی که به وسیله آن بر پا ایستند، چنگال‌ها و شاخه‌هائی اعطاء شده تا به توانند به هر چیز که نزدیک شوند تکیه دهند.

در پاره‌ای از نباتات چنین می‌نماید که به زود رسیدن زیاد، عنایت و حاجت نیست، ولی غذا در آنها از آب خور تا آنجا که برمی‌روید باید از راههای طولانی عبورکند، و برای صلاحیت غذائی باید در این مسافت زیاد آماده شود. ساق این‌گونه نبات بلند و کشیده‌تر از

خیار و کدو و مانند آنها است و ساق این‌گونه نباتات نیم‌خیز است یعنی در طول خود نیمی برپا و نیمی درازکش می‌باشد، چون درخت مو. پارهٔ دیگری از نباتات که احتیاج به زود رسیدن و پختن میوه آنها از مو هم کمتر ولی نیاز به راه دراز برای رسیدن غذا و آماده‌شدن در آنان بیشتر است زیرا میوه آن‌ها اگرچه رطوبی است ولی مادهٔ زمینی در این نوع از انگور زیادتر است البته چون از انگور مادهٔ زمینی بیشتر باشد از مانند خربزه هم بیشتر است، به این جهت ساق این‌گونه درختها قوی و به پا ایستاده است، ولی در این‌گونه نباتات مانند آن دو نوع دیگر تخلخل زیاد است پس با نیرو و توانائی که در ساق این نوع می‌باشد برای به پا ایستادن مهیاتر است از چیزهای سخت و سنگین و برای آنکه غذاهای رطوبی زود در آن نفوذ کند، چوب آن متخلخل است، و چون آنچه باعث جذب غذا در این چنین درختی است حرارت می‌باشد، پس تخلخل پوست آن هم زیاد شده است و به همین جهت لیفی است، و در هر درخت که حرارت غریزی زیادتر باشد پیچیدگی الیاف پوست آن نیز بیشتر است، و هرچه رطوبت و برودت بیشتر باشد الیاف آن باز و بی‌پیچ و خم‌تر است چنانکه در مزاج موهای مختلف این کیفیت به خوبی محسوس است.

نخل و تناسب آن با محیط:

برای نمونهٔ این نوع درخت خرما را باید در نظرگرفت زیرا که نخل دارای همهٔ این صفات که گفته شد می‌باشد و چون درخت نخل و مو محیط پرورش آنها نواحی گرمسیر است پس در ممالک سردسیر پرورش آنها باید در جایگاهی باشد که هوای صناعی آن مانند محیط طبیعی باشد که نخل در آن پرورش می‌یابد، ولی اعتبار در چگونگی بنیان و ساختمان درخت راجع است به حکم محیط طبیعی، و حکم طبیعی نیازمند نمی‌کند این‌گونه درخت را به ضخامت پوست تا آن را از سرما حفظ کند چه آن که گرمی با آن مناسب و سرما در محیط طبیعی آن اندک است از این جهت پوست لیفی و تنک برای نگهداری آن کفایت می‌کند و به واسطه لیفی‌بودن پوست منافذ، آن وسیع و قوهٔ جاذبه قوی است پس مواد غذائی زیاد را به خوبی جای می‌دهد و می‌پذیرد و در عبور آن مانع نیست.

در ساختمان پوست غرض خلقت چیست؟

بیشتر غرض از ساختمان پوست نگاه داری درخت است از آسیب‌های محیط. نخستین نگهدار و محافظ درخت همان برگ است اما چون اندکی ساق خود راگرفت و شاخه بیرون داد پوست در این هنگام محکم می‌شود. هر درختی که شاخه‌های آن بیشتر باشد پُر و قوی است چون در آن رطوبت لزجه‌ای است که شاخه‌ها را هنگام خم و تاشدن در مقابل بادها و عوارض دیگر از شکستن نگاه می‌دارد.

شاخه و برگ در نباتات انبوبی:

هر نبات انبوبی رستنگاه شاخه‌ها و برگهای آن بندهای اوست، و همچنین رستنگاه پوست و پرده که آنرا می‌پوشاند همان بندهاست زیرا غذائی که در آن نفوذ کرده است در محل بند بیشتر مجتمع شده و درنگ می‌کند و فقط جائی که باید این‌ها از آن بروید جائی است که غذا و درنگش در آن بیشتر است ولی لوله و انبوبه چون متوجه به یک طرف است پس بنیهٔ خود را به همان طرف محکم می‌کند این است که برگها و شاخه و پوست در این جایگاه‌های مخصوص می‌روید و شاخه و برگ برای دو غرض و نتیجه آفریده شده نخست زینت است برای گیاه که صرف استفاده حیوان می‌شود و دیگر برای منفعت خود نبات است زیراکه برگ اجزای نازک و ضعیف نبات را از آسیب گرما و سرما حفظ می‌کند چنانکه شاخه‌های تر و نازک تا پوستشان محکم شود، و میوه‌هائی که تازه سر از شکوفه بیرون آورده و چشم به دنیا باز کرده برسند نیز محافظت می‌شوند، و علاوه سپری است در مقابل قشون بادها و آسیب آنها، که اگر شاخه‌ها سر به زیر آن نکشند آرامشان بریده می‌شود و ناچار اطفال خود را رها و پراکنده می‌کنند.

ساختمان برگ:

در هر برگی رشته‌هائی کشیده شده مانند صلب که دنده‌ها از یک رشتهٔ بزرگ متفرع می‌گردند این رشته‌ها هم ستونهای این خیمه و هم لوله‌های غذارساننده به اجزای برگ می‌باشند مانند عروق نازک شعریه در بدن حیوان، بعضی از برگها یافت می‌شود که رشته‌های آن از طرف دیگر به فاصله‌هائی مانند کنگره با شکل مناسب با یکدیگر و منظم بیرون آمده و

به شاخه تبدیل می‌شود چون درخت سرو، پس این‌گونه برگ‌ها هم نگهبان و هم مبدأ تولید شاخ می‌باشند و این اختلاف برای آن است که ماده تکوین چنین برگی پرمایه و چرب است بنابراین برگ از غذای خالص جوهر درخت تغذیه می‌کند چه آن‌که در این درختها غرض در میوه نیست که غذا مصرف آن شود.

معدودی درخت‌ها همیشه سبزند و خلعت غالب درخت‌ها سال به سال نو می‌شود:

در برخی درختان غرض همان شاخ و برگ است، پس غذای خالص و افزون مصروف شاخهای فرعی می‌شود به همین جهت است که برگ این نوع گیاه همیشه در زمستان و تابستان سبز و باقی است ولی برگهائی که ساختمان آنها برای حفظ و نگاهداری است چون میوه‌ها رسیده و قوی شدند و بازوی شاخه‌ها سطبر شد دیگر احتیاجی به وجود آن نیست پس همان بهتر که بریزد و بار درخت را سبک کند. خصوصاً طبیعت درخت هم با ریزش آن همراه است زیرا غذائی که به آن می‌رساند طفیلی و زیادهٔ غذای نباتی است نه خالص آن، پس طبیعت نه عنایت به محکم‌کاری آن و نه زیاد پهن‌نمودن آن دارد، اگر هم بخواهد آن را نمو دهد، از غذای نگاهدار گرم چسبنده که خود را گرفته است، مصرف آن برگ نمی‌کند بلکه از غذای آبی کم مایه و تنک است که در راه غذا رساندن به برگ پراکنده و به منتهای رقت می‌رسد، پس حرارت و تبخیر او را فانی می‌کند. ممکن است با وجود آنچه که ذکر شد ریختن برگ علت دیگر هم داشته باشد، یعنی علت این باشد که میوه این درخت رطوبت آن را زیاد می‌مکد پس چون برای برگ چیزی فزون نمی‌ماند شروع به ریزش می‌کند مانند کسانی که در جماع افراط می‌کنند موی جلوی سرشان به سرعت شروع به ریزش کرده اصلع می‌شوند.

کمک طبیعت و عنایت خالق در پهن‌شدن بعضی از برگها:

برگ به دو سبب پهن و بلند می‌شود یک سبب آن طبیعت است و دیگر عنایت اما آنچه به عهدهٔ طبیعت است آن‌گاه صورت گیرد که مادهٔ آن رطوبی و آبی و نیروی آن برای انشاء قوی باشد، خصوصاً آن‌گاه که ماده زیاد و سنگین نباشد و بنیهٔ درخت هم به خوبی آن را تحمل کند. اما از جهت عنایت آن‌که چون درختی میوه‌های آن در یک محل زیاد شد برای پرورش این اطفال نوزاد لحاف بزرگی لازم است که آنها را از باد و سرما حفظ کند، پی برگها پهن و

عریض می‌شود مانند خوشهٔ انگور و برگهائی که آن را پوشانده است نیز در وقتی که عدهٔ میوه در یک موضع یکی بیشتر نباشد ولی از حیث حجم زیاد و بزرگ باشد مانند انجیر و ترنج.

و نیز ممکن است خلقت شاخه در ابتدا چنین باشد که به سرعت رو به افزایش گذارده و حجم آن بزرگ شود در این صورت برگش پهن می‌شود پیش از آن که بنیهٔ شاخه سطبر و محکم شود مانند چنار.

برگ‌های کنگره‌دار:

بیشتر برگ‌ها که پهن و بزرگ می‌شوند دارای کنگره‌های منظم و غیرمنظم زیادی است تا آن که هم سبک باشند و هم بادهای تند به واسطه کنگره‌هائی که دارد سخت حمله ننموده از آن عبور کند و نیز برای حفظ گیاه و سرما به وسیلهٔ این کنگره‌ها نسیم را راه بدهد تا در خلال برگها وارد شود.

برگ بر ساق کم است:

برگ‌ها بر ساق کم و بر شاخه‌ها زیاد می‌روید زیرا که ساق هم خود قوی است و هم پوست نگاه دارندهٔ اوست، پس اندازه شاخ نیازی به نگاهدار دیگر مانند برگ ندارد.

در بسیاری از نباتات که پس از نمایانی میوه برگ‌ها بریده‌بریده می‌شوند به اجزاء کوچکی برای آن است که میوه دورِ رسیدنش تمام شده، حال در دورهٔ خشک‌شدن و خودگرفتن است پس به برگ بزرگ نیازمند نیست و باید سبک شود مانند بوتهٔ نخود و گندم، و کمی و سبکی حجم آن را فراوان بودنش جبران می‌کند، زیرا زیاد اگر متفرق باشد به تنهائی از یکی که در یک جاست به آنچه به آن بسته است بارش سبکتر می‌باشد. در بعضی از نباتات در رویاندن و پدیدآوردن برگ نسبت معینی رعایت شده مثل آن که سه‌سه یا چهارچهار مثلاً برگ می‌رویانند گیاهی موسوم به (نطافین) که بر هر گرهٔ آن پنج شاخه روئیده و بر هر شاخه پنج برگ و در بعضی دیگر از نباتات این قسمت رعایت‌نشده. در پاره‌ای از نباتات برگ از شاخها می‌روید و در بعضی از ساقه‌ها و در بعضی دیگر از ریشه‌ها و در بعضی از هر جای آن برگ روئیده می‌شود.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۷ - طبیعت - غریزه - فطرت

نقل از مجله مجموعهٔ حکمت سال سوم شماره ششم «دورهٔ جدید»
محرم ۱۳۷۹ - مرداد ۱۳۳۸
صفه ۵ الی ۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طبیعت - غریزه - فطرت

در جهان ماده این سه، عامل کون و فساد و نظم و تکاملند.

طبیعت را شاید بیش از این نمی‌توان تعریف کرد: خواص و آثار عمومی و خصوصی ماده و عناصر است که آنرا به سوی ترکیبات و خواص دیگر و عالیتری پیش می‌برد - چون محرک و منظم ماده است باید مرتبه وجودش پیش از ماده باشد - گویا ماده مرکب مقهوریست برای طبیعت پیوسته آن مرکب را عوض می‌کند - یا یک سر خود ماده را بسر حد حیات نباتی می‌رساند - در این عالم یک اعمال و حرکات دیگری از ماده ظاهر می‌شود که مانند طبایع یک نواخت نیست تشکیل اعضائی می‌دهد و در هر عضوی ماده و به صورتهای مخصوصی درمی‌آورد - اگر پیش از عالم حیات مقهور و مسخربودن ماده درست محسوس نبود و ماده با قدرت مسخرکننده اشتباه می‌شد در عالم نبات و حیوان خوب دیده می‌شود که مواد و مصالح از بناء و مهندس جداست و اختلاف اعمال دلیل بر اختلاف میان قوای فعاله است قوای تغذیه و تنمیه و تولیدیه همین که سیر تکاملی ماده بسرحد حیات حیوانی رسیده قوائی شبیه قوای شعور و ادراک در او ظاهر می‌شود به نام غرائز که نتایج کارش بسی حکیمانه و دارای نتایج متقن است بدون آنکه به نتایج و نظم و غایات اعمال خود متوجه باشد (به این جهت غریزه گفته می‌شود که در خلال ماده حیاتی جای گرفته - مانند سوزنی که نخ را در خلال لباس فرو برده و تکه‌های آنرا منظم به هم پیوسته است) در اینجا عالم اسرارآمیزی به چشم می‌آید از موجودات‌زنده ریز و نادیدنی نادرشت و دارای ترکیبات عالی که در تحت حکومت و هدایت همانچه غریزه‌اش می‌نامیم دوست از دشمن و ملایم از منافر و راه زندگی و به دست‌آوردن غذا و تولید و تربیت اولاد را می‌شناسد و آنچه انجام می‌دهند به صورت کاملی است که احتیاج به تجربه و تجدیدنظر ندارد تشکیلات اجتماعی و اعمال فردی و خانه‌سازی حیواناتی مانند مورچه و زنبور و موریانه همه به حسب هدایت غریزه است.

اولین قدمی که موجودزنده برای آزادی از حکومت خواص طبیعی و قوای نباتی و غرائز حیوانی برمی‌دارد همین است که خود را به عقل استعدادی یا فطری برساند فطرت به حسب معنای لغوی خلقت نخستین یا شکفتن است - از آنجاکه ادارک اول از خمیر طبیعت و غرائز حیوانی سرزده فطریات می‌نامند - به حسب اصطلاح منطقی فطریات از اقسام یقینات و از مبادی برهان است و از باب تصدیقات می‌باشد و فطریات در ردیف مشاهدات و تجربیات و حدسیات است، ولی آنچه به حسب موارد استعمال و عرف عموم دانسته می‌شود فطریات همان ادراکات اولی انسان است، چه تصدیقات باشد یا تصورات و این معنا شاید بهتر از اصلاح منطقی باشد زیرا تجربیات و مشاهدات در معرض اشتباهند و نمی‌توان آن را از مبادی برهان دانست مگر آنکه فطریات حکم به صحت و یقینی‌بودنِ آنها نماید پس فطریات پیش از تجربیات و مشاهدات است نه در عرض و ردیف آنها.

(از این مطلب می‌توان به غلط‌اندازی و بی‌سر و تهی فیلسوف مآبهای اروپائی و مقلدین آنها متوجه شد که می‌گویند چون پایهٔ علوم امروز بر حس و تجربه قرارگرفته پس منطق ارسطو دچار شکست شده زیرا اولاً محسوسات که از اقسام مشاهدات است و همچنین تجربیات در منطق ارسطو خود از مبادی برهان است، ثانیاً چون محسوسات و تجربیات استنتاج از اینها در معرض اشتباه و غلط می‌باشد راه تشخیص صحت و غلط آنها همان بدیهیات یا اولیات می‌باشد که فطریات به حسب اصطلاح عام‌اند).

بنابرآنچه گفته شد فطرت که همان نخستین ظهور عقل است از حال استعداد به فعلیت و اولین جنبش حرکت عقلی که فصل ممیز انسان می‌باشد اصل و مبدأ همهٔ معلومات و ادراکات است، گرچه در نوع انسان ادراکات فطری شدت و ضعف دارد ولی مانند خواص طبیعی و آثار غریزی در آن اختلاف نیست.

به این جهت در آغاز خلقت و حرکت عقل عقاید مختلف نیست ولی پس از آن که انسان رنگ عقاید و عادات محیط گرفت و تشخیص عقیده را از فطرت گرفت و به عقل اکتسابی سپرد اختلافات شروع می‌شود و چه بسا آن آئینه پاک فطرت کدر و سیاه می‌شود و همانکه محل انعکاس ادراکات لطیف و جمال عالم و سایه بهشت بود تبدیل به ظلمتکده اوهام و ظهور شاخه‌های عادات و خوی‌های زشت می‌گردد.

برای همین است که پیغمبران مبعوث می‌شوند تا انسان را به بهشت ادراکات لطیف فطرت

متوجه سازند و آن را از رنگ عادات و عقاید مکتسب از محیط پاک گردانند و پردههای غرور معلومات اکتسابی را برکنار زنند، سوره روم - آیه ۲۰ - روی خود را یکسره برای دین به پای دار در حالیکه از هر باطلی رویگردانی، این همان فطرت خدائی است که سرشت مردم را برآن نهاده...

امیرالمؤمنین در خطبه اول نهجالبلاغه در بیان علت و نتیجه بعثت پیمبران میگوید: خداوند سبحان از اولاد آدم پیمبرانی برانگیخت که پیمان آنان را برای فراگرفتن وحی استوار نموده و برای تبلیغ رسالت از آنها عهد گرفت این پس از آن بود که بیشتر مردم عهد خدائی را تبدیل کردند و به حق جاهل شدند و برای وی مانند گرفتند و شیطان از معرفت فطری به این سو آن سوشان کشاند و از پرستش خدایشان برید، در این هنگام بود که خداوند رسلش را پیدرپی به سوی آنها برانگیخت تا اداء پیمانهای فطرت را از آنان بخواهند و نعمتهای فراموش شده را به یادشان آرند و با براهین تبلیغ با آنها احتجاج نمایند، و گنجینههای نهفته عقول بشری را فرا آرند و آیات درخشانی که دست قدرت تقدیر نموده بنمایانند: از این سقف برافراشته بالای سر و این آرامگاه وضع شده زیر پا و معیشتهای گوناگونی که زندهشان میدارد و اجلهائی که روبه فنائشان میبرد و...

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۸ – عالم خلقت از نظر قرآن

این مقاله نقل از نشریه انجمن اسلامی دانشجویان که شامل سخنرانیهای آقایان مهندس بازرگان - فلسفی - دکتر سحابی - دکتر شفق - طالقانی - دکتر آذر - راشد تهران مهرماه ۱۳۲۵ از صفحه ۹۷ الی ۱۱۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

عالم خلقت از نظر قرآن

بسم‌الله الرحمن الرحیم

رَبّنا اِنّنا سَمِعْنا مُنادیا یُنادی للایمانْ اَن آمِنُوا بِربکمْ فامنا رَبّنا فاغفرلنا ذُنوبنا و کَفرعنا سَیئاتِنا وَ توفّنا معَ‌الابرارْ.

موضوع سخن عالم خلقت از نظر قرآن است و مراد از عالم خلقت ظاهر عالم و چگونگی ساختمان و پیدایش آنست وگرنه درباره حقیقت عالم و روابط علت و معلول و تأثیر علل غیرمحسوس در ماده بشر به کشف نظریه تازه مهمی موفق نشده و نظریات امروزی درمیان بشر متفکر گذشته بی سابقه نیست. اگر بخواهیم بخوبی نظر قرآن را درباره خلقت دریابیم و به این حقیقت برخوریم که قرآن نظریه مستقلی در این موضوع دارد که از هیچ مدرسه و مراکز علمی اخذ نشده باید ابتدا بطور اختصار افکاری که انسان در عصر نزول قرآن راجع به جهان و زمین و آسمان و کواکب و کیفیت پیدایش آنها داشته یادآوری کنیم و سپس بطور اجمال چند نظریه را که امروز از مبانی اساسی فرضیات علمی است تذکر داده آنگاه آیاتی از قرآن تلاوت و ترجمه نمائیم تا شنوندگان محترم درباره نظریات علمی که قرآن متذکر است قضاوت کنند.

عصر نزول قرآن - پیش از ظهور قرآن مللی که با نظر بحث و دقت بعالم می‌نگریستند و تشکیلات و مدارسی برای بحث در خلقت داشتند بیش از همه ساکنین شرق وسطیٰ و اروپای شرقی و چین و هند بودند ولی آثار علمی که هنوز باقیمانده و تا اندازهٔ پایه تمدن علمی امروز گردیده از سرزمینهای متمدن رم، یونان، اسکندریه، ایران، کلده می‌باشد چه علم و دانش به حسب اوضاع زمان در همین قسمتها ظهور و خفاء داشته و دانش مانند کوکب سیار در این سرزمین‌ها سیر می‌کرده.

کلدانیهای قدیم به واسطه وضع سرزمین و محیط جغرافیائیشان بیشتر متوجه طلوع و غروب کواکب بودند و متدرجاً آثاری از طلوع و غروب کواکب و تقارن آنها کشف کردند و می‌توانستند پیش‌گوئی‌هائی کنند.

از این تجربیات کهانت پدید آمد، یعنی کسانی پیدا شدند که خود را وسیله جلب خیرات و دفع شرور دانستند و در کواکب جنبه الوهیت قائل شدند و خود را دربانها و واسطه‌های آن خدایان پنداشتند و از این ناحیه سحر و طلسمات و اوهام دیگر متولّد شد.

به واسطه مجاورت عرب با کلده اعتقاد به ازلیت و ابدیت و الوهیت کواکب در میان عربها نفوذ کرد و دستگاههای کهانت در اطراف جزیره‌العرب برپا شد ولی خیالات و نظریات آنها هیچ پایه علمی و منطقی نداشته، فقط نظریه‌ای که درباره هیئت جهان در عصر نزول قرآن میان دانشمندان مسلم بوده و نظریه علمی محسوب شده همان نظریه بطلمیوس است که هنوز مورد بحث می‌باشد و طرفدارانی دارد قبل از بطلمیوس فیثاغورث حکیم (۵۰۶ قبل از میلاد) درباره حرکت و جو غیرمتناهی گفته‌هائی داشته ولی بعد که نظریه بطلمیوس شایع شد، نظریه فیثاغورث بکلی متروک گشت و فرضیه بطلمیوس مورد بحث قرار گرفت و چون این نظریه با مبانی علمی که درباره جهان و عناصر داشتند موافق بود از فرضیات مسلمه گردید. خلاصه آنچه دانشمندان از مجموع نظریه بطلمیوس و نظریات دیگر درباره عالم تصور می‌کردند این بود: زمین مرکز عالم است، مخلوقات منحصر به زمین می‌باشند، زمین جسمی است که اطراف آنرا دریاها فراگرفته: بر زمین و آب کره هوا، و بر هر سه، کره آتش محیط است و افلاک نه گانه چون طبقات پیاز بر کره آتش و هوا و زمین محیطاند: این کواکب و آفتاب و ماه در میان افلاک چون میخ کوفته شده و به حرکت آنها متحرکند، و برای حرکات مختلف کواکب هم تصویراتی داشتند، و معتقد بودند که ساختمان افلاک و کواکب از عنصر پنجم است به این جهت فنا و زوال برای آنها نیست همانطور که کلیات عناصر را پایدار می‌پنداشتند.

نمی‌توان تصور کرد که این افکار در میان عرب رایج بوده چه عرب به آسمان و کواکب به نظر ساده شاعرانه می‌نگریست و به واسطه نفوذ کاهنان برای آنها جنبه الهیت و تأثیر معتقد بود و آنها را پرستش می‌کرد و برای آنها هیاکلی ساخته بود که بستایش و بردن نذورات بپیشگاه آنها جلب خیرات و دفع شرور می‌طلبید.

در میان این افکار و خیالات قرآن نازل شد، مسلمانان تا وقتی که با افکار مدارس دنیا آشنا

نشده بودند یکسره مقهور توحید قرآن و متأثر از قوه بلاغت آن بودند و قواشان یک جهت مصروف تکامل نفس و پیشرفت دین بود. و پس از آمدن فلسفه در میان مسلمانان و واردشدن آنان به مرحلهٔ تحقیق به افکار فلسفی رنگ دینی دادند و در تطبیق بعضی از مطالب قرآن با فلسفه دچار اشکال شدند، که از جمله چگونگی هیئت آسمان و زمین بود و مجبور شدند در ظواهر آیات بتوجیه و تاویل تصرفاتی کنند.

همانوقت که مسلمانان در سرتاسر مملکت وسیع اسلامی با نور ایمان و علم به بحث و تحقیق در عالم مشغول بودند اروپا دوره‌های جهل و ظلمت را می‌پیمود و به زندگی ایلاتی و جنگهای قبیلگی سرگرم بود. تماسی که اروپائیان با مسلمین در اسپانیا پیدا کردند موجب هوشیاری آنان شد اول اثر این تکان آن بود که قوای پراکنده خود را در برابر مسلمانان متمرکز ساختند و بر علیه آنها بکار بردند. پس از چند قرن اسپانیا از دست مسلمانان رفت و جنگهای صلیبی شروع شد و اروپا یکسره با عالم اسلام اصطکاک پیدا کرد و افکار و کتب مسلمین را با خود بردند وضع مسلمانان و تشکیلات علمی و مدنی اسلام را از نزدیک دیدند در قرون وسطیٰ اروپا تازه چشم گشوده، مدرسه‌های محدود اسکلاستیک را می‌پیمود و از قرن هفدهم به بعد نظریه‌هائی در هر قرن پدید آمد که به کلی منظره خلقت را در نظر انسان دگرگون کرد واساس و پایه تمدن علمی امروز دنیا گردید.

نظریه‌های علمی: ما چهار نظریه را که در تغییر فکر عموم بشر تأثیر مهمی کرده مورد توجه قرار می‌دهیم.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نظریه اول را باید حرکت زمین دانست، انسان تا وقتی که به فرضیه بطلمیوس زمین را مرکز جهان می‌پنداشت و آن را ثابت می‌دانست با خاطر مطمئن در آرامگاه خود خفته بود و با غرور به این که مسکن او مرکز عالم است با دل راحت بالای زمین زیست می‌نمود ولی همین که متوجه شد زیر قدم او در جنبش است و خود را معلق در فضای غیرمتناهی دید، خواب از چشمش پریده - آرامش از او سلب شد این نظریه ابتدا برای کوپرنیک لهستانی (۱۴۷۳ - ۱۵۳۰ م) پس از آن سیاراتی هریک پس از دیگری کشف شد.

نظریه دوم کشف جاذبه عمومی است که انسان را متوجه ارتباط خود با عوالم پهناور بزرگی نمود، این نظریه را در قرن ۱۷ سال ۱۶۴۲ نیوتن انگلیسی اظهار کرد.

نظریه سوم را می‌توان فرضیه تکوین زمین دانست که انسان را راجع به عمر زمین و منشاء

آن تا اندازه‌ای از اشتباه بیرون آورد و متوجه تغییرات کلی ساخت که در دوره‌های مختلف عمر زمین پیش آمده. علاوه بر این انسان متوجه شد که زمین توده‌ای از نور و حرارت و قوه بوده که از آفتاب جدا شده است.

این فرضیه اول از کانت آلمانی در قرن هفده ظهور کرد، پس از آن لاپلاس منجم فرانسوی و علمای زمین‌شناس آن را تکمیل و تثبیت کردند.

نظریه چهارم نظریه تکامل و تبدل انواع است این نظریه تأثیر مهمی در فکر و زندگانی و اخلاق انسان نموده و آن رالامارک فرانسوی در اول قرن نوزده اظهار کرد پس از سی سال داروین انگلیسی آن راکامل و ثابت نمود و علم طبقات‌الارض (ژؤلوژی) از هر جهت آن را تأئید نمود. این نظریه انسان را متوجه نمود به تکامل و تنوعی که در سراسر عالم زندگان است.

قبل از این نظریه انسان انواع را ثابت می‌دانست یعنی برای هر نوعی قالب مخصوصی و حد معینی بود که از آن تجاوز نمی‌کند، و باصطلاح منطق ارسطو هر نوع دارای جنس و فصل معین است و موجودات زنده را هر کدام مخلوق مستقل بی‌سابقه گمان می‌کرد و بچگونگی و مقدمات خلقت آنها جاهل بود.

ولی این نظریهٔ تا اندازه وضع انواع زنده را روشن کرد و انسان دانست که موجودات قالب معینی ندارند و بسا ممکن است موجود زنده از زنده دیگر پدید آید که در میدان تنازع بقاء اصلح از حیث تطبیق با محیط و ابزار زندگی فاتح و باقی است و عالم زندگان رو به تکامل بی‌حدی است که نهایت آن معلوم نیست.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

این چهار نظریه منظر تعقل و خیال بشر را درباره زمین و عالم خلقت و پیدایش آن و ارتباط جهان محسوس و چگونگی پیدایش جانداران تغییر کلی داد و انسان موقعیت خود را در این جهان طور دیگر دید و در برابر فکر و اندیشه انسان، کره زمین که مرکز عالمش می‌پنداشت کوچک گردید و به خیال دست‌بردن و آشنائی به زندگی موجودات و ساکنین کرات دیگر افتاد.

آیات قرآن اینک باصل موضوع برمی‌گردیم و بررسی می‌کنیم که قرآن همان قرآنی که در زمان و مکان جهل و بیخبری انسان از هر اندیشه صحیحی نازل شد درباره این نظریات علمی چه می‌گوید آیا ساکت است یا مخالف یا موافق؟

من نمی‌خواهم درباره این موضوعات اظهار عقیده کنم و اینها را باتمام خصوصیات با

واقع مطابق بدانم چون هنوز انسان در مراحل اولیه آشنائی با عالم است. و از طرف دیگر نمی‌خواهم بگویم قرآن کتابی است که برای حل مشکلات ظواهر خلقت و تعلیم طبیعیات نازل شده، زیرا برای رسیدن و برخورد به نوامیس و رموز خلقت راهی است که انسان باید به تدریج و به تحریک حوائج آن راه را بپیماید و اگر کتابی از آسمان و از راه وحی فرود آید و همه رازها و اسرار خلقت را بیان کند سیر تکاملی انسان را فلج کرده و حرکت تبدیل به سکون خواهد شد و زندگانی باید ختم شود، چنان که از وضع هلال و علت اختلاف آن سئوال می‌کردند «*یَسْئَلُونَکَ عَنِ الاهِلِه*» در آیه تذکر می‌دهد که باید متوجه باشید قرآن برای بیان علل طبیعی موجودات نیست، بلکه برای آشنانمودن به نیکیها و تقویت بنیه خیر و فضیلت است «*قُلْ هِیَ مَوَاقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَاتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَی وَ اتُوا الْبُیُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا*». در جواب سئول از علت تغییر وضع هلال بگو باید از منافعی که به این تغییرات مترقب است استفاده کنید و آن مراقبت اوقات و شناختن هنگام حج است، نیکی و خوبی این نیست که بسوی خانه‌ها از پشت و غیر راه روی آرید ولی همه خوبی در کسی است که اهل تقوی شده و در این است که از درها وارد خانه‌ها شوید، یعنی رسیدن به هر مطلوب و مطلبی راه و دری دارد، نبوت و کتاب آسمانی برای گشودن در فضائل و هدایت براههای خیر است که به کلمه جامع (بر) تعبیر شده و برای آشنائی به علل و اسباب طبیعی و نوامیس ظاهر عالم درهائی است که متدرجاً باید به روی انسان گشوده شود، دین برای تحریک فطریات و تنظیم نفسیات و اجتماعات است آنچه دین و ایمان عهده‌دار آن است علم و فن از آن عاجز است انسان به علم می‌تواند خیرات و شروری را درک کند اما آنچه به سوی خیر بکشاند و از شر بازدارد ایمان و دین است یک نفر تحصیل کرده و طبیب همه تاثیرات الکل را در جهازات بخوبی می‌داند، اگر ایمان پشتیبان این ادراک نباشد چه بسا آن را استعمال کند، ولی یک نفر عامی دین‌دار هرگز استعمال نخواهد کرد.

قرآن برای آشنائی بوجود و اوصاف پدیدآورنده جهان و قراردهنده نوامیس آن و توجه به غایت و پایان وجود و سیر حیات آیات خلقت را بیان نموده و انسان را به تفکر در عالم دعوت کرده است ما می‌خواهیم همین اندازه رسیدگی کنیم که آیا این تذکرات با نظریات علمی امروز سازشی دارد یا نه؟

اما درباره نظریه حرکت زمین در قرآن آیات زیادی است که مطابق یا صریح در حرکت

زمین می‌باشد از آیات آخر سورهٔ نمل است «*و تَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ صُنْعَ اللهِ الَّذی اَتْقَنَ کُلَّ شیءٍ*» «کوهها را که می‌بینی گمان می‌کنی که ثابت به جای خود ایستاده‌اند با آنکه این کوهها چون ابرها مرور می‌کنند این صنع خداست که هر چیز را متقن نموده» بعضی از - مفسرین این آیه را درباره قیامت دانسته‌اند با آنکه قرآن می‌گوید کوهها در هنگامی که قیامت متلاشی می‌شوند و پراکنده‌شدن آن محسوس است ولی در اینجا می‌گوید مرور سریع کوهها به نظر نمی‌رسد و آخر آیه تذکر باستحکام و اتقان صنع خلقت است و این تذکر مناسب با قیامت و فنا نیست.

در سورهٔ یس - پس از ذکر سه آیهٔ بزرگ وجود زمین و آفتاب و ماه نسبت حرکت و جریان را بآفتاب و ماه داده نه به فلک آنها (چنانچه نظر هیئت بطلمیوس بوده) می‌گوید «*وَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ*». از آیاتی که با تشبیهات واضح حرکت زمین را بیان می‌کند آیاتی است که نعمت وجود کوهها را تذکر می‌دهد که گاه تعبیر از کوهها بر راسی می‌نماید یعنی لنگرها که برای کشتی است گاه اوتاد (میخهای محکم) می‌نامد و همچنین زمین را گاهی گهواره آسایش می‌نامد گاهی شتر تندرو و راه‌وار چنان که در سوره ملک، است «*هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الارضَ ذَلولا فامشوا فی مَناکِبِها*» از کلمه مناکب معلوم است که مراد از ذلول شتر رام تندرو است آیات دیگری نیز صریح در حرکت زمین است که در ضمن ذکر آیات و نظریات دیگر تذکر می‌دهیم.

اما درباره نظریه دوم یعنی جاذبه عمومی در اول سوره رعد «*اَللهُ الَّذی رَفَعَ السَّمٰواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَونَها*».

همان خداوندی که آسمانها را بلند و برپا داشته بدون ستونی که آن را ببینید، در سورهٔ لقمان نیز همین مضمون می‌باشد «*خَلَقَ السَّمٰواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَونَها*» در هر دو جا می‌گوید ستون و پایه‌ایکه به چشم آید ندارند یعنی برای آسمانها ستونی هست که بچشم نیاید، چنان که امام علیه السلام همین معنی را در سورهٔ ذاریات تعبیر کرده است «*وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ*» حبک، بافتن و محکم کردن است پس معنای آیه این است، سوگند به آسمان که دارای رشته‌های بافته و مستحکم است، از حضرت رضا علیه السلام از این آیه سئوال کردند «فرمود: آسمان با زمین محکم به هم بافته شده آنگاه آن حضرت برای توضیح انگشتهای خود را در میان هم داخل کرد و فرمود این طور است آن گاه شخص پرسید مگر خداوند نمی‌گوید *رَفَعَ السَّمٰواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ*،

فرمود خداوند می‌گوید بغیر عمد ترونها، آنگاه امام شرح مفصلی راجع به چگونگی و پیوستگی آسمان و زمین بیان فرمود در سوره بقره «*اَلَّذی جَعَلَ لَکُمُ الاَرضَ فِراشًا وَ السَّماءَ بِناءً*» به این مضمون آیات زیادی است، «بنا» گاه گفته می‌شود و مقصود ساختمان است و گاه گفته می‌شود مقصود اساس و پایه‌ایست که ساختمان بر آنست چنان که گفته می‌شود بناء این ساختمان سنگ یا آجر است مسلماً مقصود این نیست که آسمان را ساختمانی قرار داده زیرا که این مطلب محتاج به تذکر نیست.

ولی پس از آنکه فرمود آن خدائی را باید عبادت کنید که زمین را رام و گسترده برای سکونت شما قرارداده، به ذهن هر کس این سئوال خلجان می‌کند که این زمین به کجا پیوسته و متکی است، جواب همین است که پایه بناء را آسمان قرار داده، و نیز اگر مقصود از بناء ساختمان باشد ربطی به زندگی ما ندارد با آنکه آیه در مقام تذکر نعمتهای خداوند است.

سوره مرسلات «*اَلَمْ نَجْعَلِ الاَرضَ کِفاتًا اَحیاءً و اَمْواتًا*»

مفسرین و مترجمین در لغت «کفایت» تعبیرات مختلفی دارند با مراجعه به لغت به دست می‌آید که کلمه کفایت تعبیر جامعی است از جاذبه مرکزی زمین و اشعاری هم به حرکت زمین دارد. در المنجد می‌گوید، *کَفَتْ الشیء اِلی نَفْسِهِ*: ضمه - یعنی چیزی را به خود ضمیمه کرد و محکم در برش گرفت، بازگوید، گفت الطائر: *اسرع فی الطیران و تقبض فیه* یعنی پرنده در پرواز سرعت گرفت و بالهای خود را جمع کرد. پس معنای آیه اینست: آیا ما زمین را این طور قرار ندادیم که با شتاب در پرواز است و زنده و مرده شما را محکم در آغوش گرفته و بدل خود چسبانده، انصافاً باید اعتراف کرد همان طور که قرآن در اداء جمله‌ها و تعبیر معانی مرکب معجزه می‌کند در تعبیر کلمات و معانی بسیط نیز به حد اعجاز است با یک لغت «کفات» چه نوامیس مرموزی را از زمین اداء نموده، «*فسبحان الله عما یصفون*». بلی ما اطفال زمینیم و این مام مهربان با محبت سرشار خود ما را به آغوش گرفته و در این فضای بی‌حد در پرواز است تا پروریده‌های خود را به ساحل نجات و سرمنزل ابد برساند.

پس در این آیات قرآن از جاذبه عمومی آسمانها و زمین گاه بنا، گاه ستون نادیدنی، گاه رشته‌های بهم بافته «حبک» گاه خاصیت ضم و محبت سرشار «کفات» تعبیر نموده، آیا این تعبیرات از این حقیقت مرموز رساتر و جامع‌تر است یا تعبیر خشک «جاذبه عمومی، کاشف جاذبه نیوتن می‌گوید این سری است که من برخورده‌ام و تعبیری جز کلمه جاذبه برای آن

ندارم. عین عبارت دانشمند فقید مرحوم فروغی اینست که نیوتن و دانشمندانی که پیرو اومی باشند نمی‌گویند اجسام جاذب و مجذوب یکدیگرند، بلکه می‌گویند امور عالم چنان است که گوئی اجسام جاذب و مجذوب یکدیگرند، حقیقت معلوم نیست و نمی‌دانیم چیست که سبب می‌شود امور این قسم جریان داشته باشد فعلاً تا وقتی که حقیقت معلوم شود می‌گوئیم اجسام جاذب و مجذوب یکدیگرند.

اما دربارهٔ نظریه سوم (نظریه لاپلاس) هنوز وضع و چگونگی خلقت زمین را در دنیا کسی متوجه نبود که قرآن با تعبیرات لطیف دورانهای گذشته عمر زمین و چگونگی آغاز خلق آن را بیان کرد در آیات و تعبیرات سوره و النازعات دقت فرمائید تا با خشوع عقل در برابر عظمت قرآن سرفرود آرید: *أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا، رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا، وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا، وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا، أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا* (آیا خلقت شما محکم‌تر و قوی‌تر است که به بقاء خود مطمئن شده و از حق سرپیچیده‌اید یا خلقت این آسمان با عظمت و ساختمان آن از هرطرف آن را از هم گشود و آن را بلند و برپا داشت، آنگاه نظامات آن را متساوی یک نهج برقرار نمود سایه شب آن را اندک‌اندک هویدا ساخت و فروغ روز را پدید آورد، بعد از این مراحل زمین را گسترده و بساط زندگان را آماده کرد، از آن زمین آب و چراگاهش را بیرون آورد و کوهها را تا اعماق زمین برقرار و ثابت گرداند) در این شش آیه بقوه بلاغت و لغات رسا، دوره‌های مهم تکوینی را که میلیونها سال بیش از انسان بوده در نظر ما متمثل نموده.

نخست دوره تکوین آسمان و جداشدن کرات و تنظیم خلق و حرکات آنها، دوم پدید آمدن شب و روز، در این دو مرحله زمین را به حساب آسمان آورده چون هنوز حالت زمینی به معنای مصطلح به خود نگرفته در زمانی که زمین توده‌ای ملتهب و پاره‌ای آتش بوده نه سایه داشته تا شب در میان باشد و نه انعکاس نور بوده تا روز آشکار شود و لغت «اغطش» خاموشی تدریجی و اندک‌اندک آشکارشدن سایه را می‌فهماند چون «غطش» سست راه‌رفتن به واسطه ضعف و پیری و کم‌سوئی چشم، و تاریکی است. هر اندازه آتش فرومی‌نشست و از التهاب محض رو به خاموشی و دود غلیظ می‌رفت، سایه کم‌رنگ، تاریک‌تر می‌شد تا یکسره شب پدید آمد و «ضحا» که انعکاس نور و حقیقت روز است آشکار گشت. «*وَالْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ*

دَحٰاهٰا»[1] بعد از این مراحل زمین راگسترده و بساط زندگان را آماده کرد.

دوره سوم سردی کامل سطح زمین و آماده شدن برای ظهور موالید و موجودات زنده است. دوره چهارم تولید بارش‌ها و ظهور دریاها و انواعی از گیاهها بوده دوره پنجم فشردگی قشر زمین و ترکیدن آن و آتش‌فشانی‌های عمومی و انقراض انواع خاص نباتات و سربرآوردن کوهها است این دوره دوره تکون کوهها است که به واسطه آتش‌فشانی‌ها تولید شده و مانند دندان‌ها از اطراف زمین بیرون آمده مواد ذوب‌شده چون لثه‌های دندان اطراف آن را محکم نموده و پایه آن را ثابت کرده «وَ الْجِبٰالَ اَرْسٰاهٰا» دوره ششم ظهور گیاههای جدید و انواع حیوانات و انسان است که جمله جامع «مَتٰاعاً لَکُمْ وَ لِاَنْعٰامِکُم» به آن اشاره است و این دوره‌ها هرکدام میلیونها سال طول کشیده‌است که علماء طبقات الارض با دقتهای زیاد توانسته‌اند آن را تصویر کنند همین اندازه دقت و توجه برای دانشمندان درباره این آیات کافیست حال قدری هم آیات اوائل سوره مبارکه و الشمس را تحت مطالعه قرار دهیم.

«وَالشَّمْسِ وَ ضُحٰاهٰا، وَالْقَمَرِ اِذٰا تَلٰیهٰا، وَالنَّهٰارِ اِذٰا جَلّٰیهٰا وَ الَّیْلِ اِذٰا یَغْشٰیهٰا، وَالسَّمٰاءِ وَ مٰا بَنٰاهٰا، وَالْاَرْضِ وَ مٰا طَحٰاهٰا»، به آفتاب و فروغ فروزانش سوگند، و به ماه چون درپی آن درآید. و به روز آنگاه که آفتاب را جلوه دهد و به شب آنگاه که آفتاب را بپوشاند و به آسمان باشکوه و نوامیس و قوائی که به ساختمان آن پرداخته.

به زمین و آنچه (از قوا و کارگران) آن راگسترانده و در فضا پرتابش کرده و به حرکت آورده.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

اول سوگند به آفتاب و ظهور نور آن است در زمین که به واسطه انعکاس حاصل می‌شود زیراکه ظهور نور و جسم مقابل آن در چشم انسان به واسطه انعکاس است. و «ضحا» همان تابش نور و ظهور جسم است ضحا: ای برزللشمس دوم سوگند به ماه است آنگاه که پی آفتاب درآید چون مادامی که تحت‌الشعاع است و دنبال آفتاب است ماه ظهوری ندارد. سوم سوگند

---

۱ - اولیاء برای توجه‌دادن به این تحول بزرگ زمین و شکرگذاری از عنایت پروردگار آسمان و زمین یک روز را در سال بنام روز دحوالارض نامیدند که روز بیست و پنجم ذالقعده است و دستور دادند در آن روز مسلمانان اجتماع کنند و عبادت خدای به جا آورند و در عصر همان روز دو رکعت نماز بخوانند در رکعت اول بعد از حمد پنج مرتبه سوره والشمس بخوانند و بعد از نماز ذکر لاٰحولَ وَلاٰقُوَّةَ اِلاّٰبِاللّٰه گویند ملاحظه فرمائید قبل از آنکه اهل فکر و نظر جهان توجهی به این موضوع داشته باشند چگونه ائمه دین که مربیان فکر و عقل‌اند این حقیقت را به رنگ دین و جنبه خدائی مورد توجه قرار داده‌اند و یک روز را در سال به پاس این نعمت بزرگ به ساکنین زمین، روز یاد و توجه مقرر نموده‌اند از حضرت رضا(علیه‌السلام) است که پس از دستور عبادت فرمود در این روز رحمت منتشرشده و زمین گسترده گردیده است.

به روز است که آفتاب را جلوه داده. جلوهٔ آفتاب را به روز نسبت داده نه به حرکت شمس.

چهارم سوگند به شب که آفتاب را پنهان دارد. پس شب را اثر غروب آفتاب ندانسته و فرموده به شب سوگند که آفتاب را می‌پوشاند.

پنجم سوگند و آنچه آسمان را بناکرده پس آسمان ساخته نوامیس و قوای مرموزیست. نه آنکه اجسمام ابداعیست. که بدون ماده و زمان ایجاد شده باشد، چنان‌که قدماء فلاسفه بر آن متفق بودند.

ششم سوگند به زمین است پس از خلقت آسمان و سوگند به وضع و چگونگی خلقت آن در این آیه با یک تعبیر معجزه‌آسای مختصر و لغت جامعی منظرهٔ مبدأ تکوینی زمین و وضع فعلی آن را بیان نموده در لغت «طحاء» دقت فرمائید درالمنجمد گوید: طحاالشی، بسطه، مده. دفعه بالکرة رمی به. ملاحظه فرمائید که لغت (طحا) دورکردن، منبسط‌نمودن، دفع‌کردن، پرتاب‌کردن کره است. پس این سوگند که برای توجه و تفکر در خلقت حکیمانه زمین است ترجمه‌اش این است سوگند به زمین و آن ملکوتی که کره زمین را از مبدأ تکوینی خودش پرتاب کرده و دفع نموده و آن را گسترده است. پس با این تعبیر هم دفع‌شدن آن از مبدئی فهمیده می‌شود و هم حرکت وضعی و انتقالی آن که لازمه پرتاب‌شدن کره است و هم آغاز دوره گسترده‌شدن و قابل ظهور حیات گشتن. پس از آنکه قابل زیست نبوده دانسته می‌شود، یک آیه دیگری هم راجع به این موضوع تذکر می‌دهیم و می‌گذریم، سوره انبیاء (*اولم یرالذین کفروا ان السموات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کل شی حی افلا یومنون*)، کسانیکه کافر شده‌اند آیا نمی‌نگرند که این آسمانها و زمین با هم پیوسته و متصل بود پس آنها را ما از هم گشوده و جدا کردیم و تکوین هر چیز زنده‌ای را از آب قراردادیم آیا باز ایمان نمی‌آورند؟ این حقیقتی است که دنیای علمی زمان قرآن آن را تصور نمی‌کرد، مسلمانان و مؤمنین به قرآن هم آن را ادراک نکردند، فقط اروپای ماده‌پرست و کافر به نبوت پیغمبر اسلام، چنان این حقیقت را مسلم دانست که گویا می‌نگرد و آغاز حیات را با وسائل علمی از ماده آب مشاهده کرد البته مورد تعجب است که چگونه کافر به قرآن می‌باشد.

اما نظریه علمی چهارم، یعنی نظریه تکامل انواع و نشؤ و ارتقاء که به نام داروین شهرت یافته، اولاً باید متوجه بود که لازمه قبول این نظریه این نیست که معتقد شویم انسان فعلی نتیجه تکامل یک قسم از حیوانات راقی می‌باشد زیرا این موضوع خود بحث جداگانه لازم دارد،

ثانیاً باید متذکر بود که این نظریه از کنجکاوی و تفحص طبقات زمین بدست آمده، طبقات مختلف زمین هر کدام مانند ورقی است که با خطوط تکوینی یک دوره از زمین را به ما می‌فهماند و این طبقات چون اوراق یک کتاب از اجمال رو به تفصیل و از ابهام روبه ظهور است، یعنی در طبقات اولیه نباتات و حیوانات با هم شباهت زیادی دارند و دارای جهازات ساده‌ای می‌باشند و هرچه از طبقات اولیه دورشویم و این صفحات را ورق زنیم تنوع بیشتر و ساختمان کاملتر است و از این مطالعه نوامیسی به دست آمده که مجال ذکر و تفصیلش نیست و نتایجی حاصل شده که مهمتر از همه این است که انواع به یک حال و در یک قالب باقی نیستند بلکه از چگونگی مبادی خلقت آنها می‌فهمیم که انواع رو به کمال است و از هر طبقه حیاتی طبقه‌ای دیگر ناشی می‌شود و این سیر تکامل به کجا خواهد رسید و چه انواعی پس از این پدید آید خدا می‌داند یک کلام جامعی که بتوان عنوان مطالعات دقیق دانشمندان قرون متوالی و تابلوی بالای موزه‌های: اسکلت حیوانات و نباتات و سرلوحهٔ کتابهائی که در این موضوع نوشته شده قرارداد چیست؟

آیا باور می‌کنید که کلامی جامع‌تر و کاملتر از این آیه شریفه پیدا نخواهیم کرد و قدرت تعبیری از این بالاتر نیست «*قُل سیر وافی الارض فانظروا کیف بدء الخلق ثم‌الله ینشئی النشاة الاخره ان الله علی کل شیء قدیر*» (سوره عنکبوت آیه ۱۹).

بگو در خلال زمین سیر کنید پس در آن نیک بنگرید و مطالعه کنید که چگونه خداوند خلقت را شروع نموده، پس از این هم از این جهان و زندگانی فعلی جهان زندگان دیگری پدید می‌آورد چه خداوند به هر چیز بس قادر است، اولا تأمل فرمائید در جمله (*سیروا فی‌الارض*) که امر می‌کند به سیر در زمین تا ابتداء خلقت زمین و زندگان و چگونگی آن را بخوانید، آنگاه در کلمهٔ (ینشئی) نشؤ پدید آمدن چیزیست از چیز دیگر.

دانشمندان عرب هم فلسفه داروین را فلسفه نشؤ و ارتقاء نامیده‌اند و لغت نشؤ را برای بیان این حقیقت پیدا کرده‌اند پس از آن در کلمه (آخرة) که دارای معنای اضافیت یعنی هر عالم و هرطبقه نسبت به عالم و طبقه قبل نشئه دیگریست بهمین جهت عالم قیامت و بعد از مرگ را نشئه آخرة گویند و معنای کامل نشئه آخرت همان روز قیامت است و این غیرمعنای لغوی نشئه آخرت است. آیات زیادی در قرآن است دربارهٔ سیر تکاملی و حرکت موجودات مانند آیات (*اِلی الله تَصْیرُالاَمُوْر، الی الله ترجعُ‌الاُمورُ*) که بسیار تکرار شده، البته این حرکت

حرکت زمانی و مکانی و کمی و کیفی نیست بلکه حرکت ذاتی همه موجودات است به طرف کمال مطلق و وجود حق، پس این آیات بیان واضحی دارد که هیچ نوع و هیچ موجودی به یک حال و به یک وضع باقی نیست همه در تنوع و تکاملند و رو به یک سرمنزل هستی و سکون به هیچ معنی در عالم نیست.

این مطالب و نظریاتی است که راجع به خلقت از خود قرآن استفاده کرده‌ام و اگر اشتباهی کرده‌باشم در همهٔ آن اشتباه نیست، ملاحظه فرمودید که قرآن در آن عصر بی‌خبری چه خبرها داده آن وقت که مدرسه‌ها و دانشمندان دنیا زمین رامرکز خلقت می‌دانستند قرآن زمین را موجود تابع آسمان و عالم بزرگ و متحرک در فضا و ناآرام خوانده، آنوقتی‌که ستارگان را موجودات باقی و ازلی می‌دانستند قرآن از آنها به ساختمان تعبیر کرده و از فنا و انقراض آنها در سوره‌های اواخر قرآن خبرهای هولناکی داده و ابتداء خلقت زمین و پایان‌کار او را روشن نموده و شروع خلقت زندگان و نوع آنها را مانند گفته‌های تورات و عقاید مدرسه ارسطو محدود ندانسته چون قرآن تجلی وحی در روح محمد صلی الله علیه و آله است همان روح پاک و تابناکی که در تحت تأثیر هیچ مدرسه و تعلیمی قرارنگرفت و مؤثرات محیط و زمان آن را آلوده نکرد به این جهت عالم آن طور که بود و هست و خواهد بود در آن منعکس شده و از زبان مقدسش به صورت آیات قرآنی ظهور کرد.

برای آن که[1] این بحث را بطور اجمال تکمیل کرده باشم چند کلمه هم دربارهٔ (زندگی در آسمانها) سخن می‌گوئیم، دانشمندان امروز از راه مشاهده با تلسکوبهای قوی و شعاع تجزیهٔ انوار مختلف وجود عناصر متعدد را در کرات ثابت می‌دانند خصوص در کره مریخ که ابرها و برفهای آن را ادعای مشاهده می‌کنند از این راه راجع بوجود موجودات زنده در کرات دیگر حدس قوی دارند بلکه آن را ثابت می‌دانند در اخبار ما از ائمه معصومین علیهم السلام بیاناتی هست. حتی در زبان عرفا و شعرای ماکه از حقایق قرآن متأثر بودند تراوشاتی موجود است که عالم خلقت و وجود انسان منحصر در زمین نیست نظامی می‌گوید:

شنیدستم که هر کوکب جهانی است — جداگانه زمین و آسمانی است
هرآن کرمی که در گندم نهان است — زمین و آسمان او همان است

ولی در قرآن متوجه نبودم که ذکر صریحی از این موضوع باشد تا برخوردم به آیهٔ ۲۹

---

۱ - این مطلب را پس از سخنرانی متوجه شدم.

شوری «*و من آیاته خلق السموات و الارض و مابث فیهما من دابه و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر*» و از آیات خداوند آفرینش آسمانها و زمین است و آنچه پراکنده نموده در آسمانها و زمین از هر نوع جنبدهای همان خداوند چون بخواهد به جمعکردن آنها توانا است - صدقالله العلی العظیم.

پروردگارا ما را از هدایت و معارف قرآن بهرهمند گردان و دلهای ما را به نور ایمان مطمئن نما و ما را از پراکندگی و نفاق که نتیجه بیایمانی و ضعف عقیده است نجات بخش.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۹ – پدیدهٔ دین – آیه فطرت

نقل از نشریه سه ماههٔ مکتب تشیّع شماره ۲

دی ماه ۱۳۳۸ - صفحه ۵۱ الی ۵۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

پدیده دین - آیه فطرت

فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون

روی خود را برای دین بپایدار و یکسره به آن روی‌آر این همان فطرت خدائی است که سرشت مردم را بر آن گذارده تبدیل و ناجوری در خلقت خدای نیست این همان دین استوار روبه پادارنده است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند

در یکی از مقالات گذشته دربارهٔ فطرت بحثی بیش آمد، این بحث روی همان زمینه و پیرو آنست، شاید بتوان گفت که فطرت در انسان همان غریزهٔ حیوانست که کامل و متحول شده و از محدودیت بیرون آمده و آزاد گشته، چنان که می‌تواند با پروبال همان ادراکات بسیط فطری به هر سو پرواز کند و با عرضه‌داشتن تصورات نامحدود به فطرت تصدیق و علم بیابد و به اسرار مجهول پی‌برد و از دیوارهای محسوسات بگذرد.

آنچه از مبدأ غریزی انجام‌یافته و ظاهر می‌شود، مانند نظامات طبیعی در کمال آراستگی و حکمت است. ادراکات و خواستهای فطری هم چون تصرفات بشری دور است، درست و مطابق واقع و در اصل برای همه یکسان است. اختلاف که نتیجه انحراف است، آنگاه رخ می‌دهد که شاهین دقیق و حق‌سنج فطرت بدست عوامل محیط وراثت و معلومات محدود اکتسابی قرار گیرد، چون آئینه حق‌نمای فطرت را این آثار به رنگ خود درآورد مسائل اساسی که همان مطالب اعتقادی عمومی است به رنگها و حجمهای مختلف دیده می‌شود، به این جهت هرچه آثار محیط و معلومات اکتسابی ضعیف‌تر باشد اختلاف دربارهٔ ادراکات اولی کمتر و نیروهای عواطف پاک حساس‌تر است.

مردمان درس‌نخواندهٔ بیابان و دهات بهتر از درس‌خوانده‌های کال و نارس، مسائل عمومی را درک می‌کنند و خلق غیرت و شجاعت و حمایت در آنها زنده‌تر است و چون کمتر

دچار زندان دیوارهای عادات و رسوم شهرنشینی شده‌اند و فطرتشان رنگ اصطلاحات و لغات نگرفته حق و باطل را در عقاید و نیک و بد را در اعمال بهتر درک می‌نمایند، اینها که بدون واسطه لغت و نظریه‌ها، این جهان اسرارآمیز می‌نگرند و در فطرتشان صفحات درخشان زمین و آسمان منعکس می‌شود، با مبدأ عالم رابطه‌شان بیشتر و دست تدبیر ناظم این حکمت و کاتب این صفحات برای آنها آشکارتر است.

آن کشاورزی که پیوسته چشم به آسمان و به وفاء امانت‌داری طبیعت دارد و امیدوار است که به موقع ابر برمی‌آید و باران می‌بارد و بذرش می‌روید؛ به خداوندی که لطف و قهرش در نظام جهان آشکار است، نزدیکتر است از مردمیکه در میان دیوارهای شهر و اسباب و وسائط گرفتارند.

به اینجهت، بیدینی که انحراف فطرت است، در چنین مردم کمتر است، و آغاز و انجامی ندارد و مخلوق تصادف است، نه عقل و شعور، اینگونه منفی بافیها گرچه با هزاران لغت و اصطلاح و دلیل‌سازی و فلسفه‌بافی همراه باشد، در چنین مردمی اثر ندارد، بلکه گوینده را دیوانه و منحرف می‌شمارند، ولی آنهائی که در میان اصطلاحات و بافته‌های علمی خود گرفتارند، چه بسا از این سخنان وقتی که با لغات و اصطلاحات فنی گفته شود، دچار شک و تردید می‌شوند، و صدها غلط و اشتباه در راه خود هموار می‌سازند، تا آن غلط و اشتباهی را که روی آن تصمیم گرفته‌اند توجیه نمایند.

دانشهای محدود غرورانگیز، مانند چراغی است بدست ره‌نوردی در بیابان تاریک که محیط محدود را روشن می‌سازد ولی حجاب محیط دورتر است و همان چراغ موجب گمراهی و سقوط در پرتگاه خواهد شد، ولی چشم عادی مانند فطرت است که همهٔ فضای بیابان و موجودات دور و نزدیک را یکسان می‌نگرد و هرچه جلوتر می‌رود، قدرت تشخیص قوی‌تر می‌گردد. یا بگو معلومات محدود، مانند شیشه‌های الوان است که در برابر دریچه عقل و فطرت گذارده می‌شود، صاحبان این دانشها جهان را به رنگ فن و علم خود می‌نگرند و نمی‌توانند بفهمند که واقعیات غیر از آنست که از دریچه محدود حواس و عقل رنگ‌یافته‌شان درک می‌شود.

مقصود این نیست که انسان به همان حال فطرت بماند و از تکامل عقلی بازایستد، تا دچار انحراف نشود، بلکه مقصود این است که محکوم معلومات محدود و دچار غرور نشود، تا

دانشها را پلههای تکامل قراردهد - بیشتر مردم بجای این که هر علم و مطلب تصدیقی را پله زیرپای عقل قراردهند و خود را به سطح بالاتر رسانند، گرفتار غرور و توقف میشوند و بسا در بدیهیترین مطالب فطری و مسائل زندگی قدرت تشخیص ندارند و در طلسم اصطلاحات و مفهومات گرفتارند و مغرورند، مانند میوه کال و نارس هستند که سرما یا حرارت بیرونی آنرا به رنگ میوه رسیده درآورده، ولی نه در هاضمه آن هضم میشود و نه در دل زمین میروید، آن اندازه که پیکره اجتماع از این نارسهای مغرور در رنج است، از هیچ طبقهای رنج نمیبرد مردم مغرور به دانشهای محدود یا به مال یا قدرتهای دیگر، پیوسته در صف مخالف پیمبران و مصلحین قرار میگرفتند، نخستین مردمی که دعوت پیمبران را با جان و دل اجابت میکردند، همان مردمان سادهای بودند که دلی روشن و فطرتی زنده داشتند - این که گفته شده بیشتر بهشتیان ابلهانند، مقصود همان مردم فطری است که دچار غرور به عقل محدود و علم ناقص نشدهاند.

آنچه پیمبران به آن میخوانند، چه مطالب ادراکی و عقلی یا مبادی خلقی، پایهٔ آن بر فطرت است، بلکه دعوت انبیاء تأیید و کمک به همان خواستههای فطرت است، یا برکنار نگاهداشتن فطرت است از انحراف و آلودگی. نوزاد آدمی همان وقت که لب میگشاید و ناله سرمیدهد برای آنست که خود را نیازمند و بیچاره میبیند و با ناله و زاری یاری و کمک میجوید، با آنکه پرده چشمش هنوز چهره و صورت کسی را نگرفته و اعصاب گوشش با صدائی آشنا نشده و در برابر تهاجم نور، قدرت بازکردن دریچه چشم خود را ندارد، نه پدر میشناسد و نه مادر، نه به عقل و تدبیر خود مغرور گشته و نه به مال و قدرت محدودی تکیهزده، از یک سو بیچارگی خود را احساس مینماید، از سوی دیگر باگریه و ناله پرشوری آنرا اظهار میدارد، پس به هدایت فطرت پناهگاه و نیازمند بیحد و مطلقی را درک میکند، این همان علم بسیط فطریست که مورد عهد خداوند (*الم اعهد الیکم*) و سرشت مردم برآنست (*فطرةالله التی فطرالناس علیها*).

این توجه و علم فطری، تا دچار شک نگشته و به صورت ترکیبی در نیامده، مطلق و درست و مطابق واقع است، همین که شک روی داد و خواست معلوم بسیط فطری مطلق دوباره ادراک شود، مرکب و محدود میگردد، اینجاست که انواع شرک پدید میآید و محیط و تقلید و توارث تأثیر مینماید و هر کس خواستهٔ مطلق بیحد فطرت را به صورت و شکلی

درمی‌آورد و به جای آنکه با اشارهٔ نخستین فطرت و تعقل درست خود را به آن حقیقت نامحدود نزدیکتر نماید و به وی ایمان آورد، آن را محدود و نزدیک می‌نماید و به صورتهای گوناگون درمی‌آورد: از بت و ستاره و ماه و ارباب انواع گرفته تا کلمات و لغات: ماده و طبیعت و نیرو.

پس شرک و کفر به خدا با همه انواع و اقسام و به صورت غیرمترقی بت‌پرستی یا مترقی ماده و نیرو و طبیعت‌پرستی، همه نتیجه انحراف از فطرت و غرور و تنبلی عقل است که به جای تکامل و پیش‌روی، مطلوب فطری و وجدانی را به صورتی نزدیک می‌آورد اینجاست که نور هدایتی از بیرون وجود انسان برای راهنمائی و تقویت فطرت و عقل بایست تا هم فطرت و عقل را از انحراف و دخالت وهم حفظ نماید، و هم آن را از توقف در پیشگاه معبودهای ساختگی برهاند، و به حرکت آورد و پیوسته آیات و نشانه‌هائی از مبدأ بی‌حد در کمال و فعلیت و علم و قدرت را بر سرشت و استعداد بی‌حد انسان تلاوت نماید (*یتلوا علیهم آیاته*) ... و ریشه‌های اوهام و اخلاق پست که آدمی را در حد غرائز حیوانات می‌دارد و مانع تکامل است برکند - *ویزکیهم* - پس از آن که زمینه فطرت در نتیجه تلاوت آیات و تزکیه آماده گشت و از زیر سایهٔ شاخه‌های اوهام بیرون آمد و در معرض نور آیات قرار گرفت و درون آن از ریشه‌های هرزه اخلاق پست و عادات تزکیه شد، بذر دانشهای محکم و قوانین ثابت را در آن کشت می‌نماید و (*یعلمهم الکتاب و الحکمه*).

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۰ - تربیت از نظر قرآن

نقل از نشریه سالانه مکتب تشیع شماره ۱
شوال ۱۳۷۸ - اردیبهشت ۱۳۳۸
صفحه ۲۰۹ الی ۲۱۶

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

تربیت از نظر قرآن

تربیت کلمه‌ایست رائج و معنای آن به حسب نظرهای مختلف، مانند نیازمندیهای زندگی هدف عمومی می‌باشد؛ آنچه بر همه دشوار آمده، تشخیص حقیقت و راه رسیدن به آن است، کتابهائی که نوشته شده و مدارس و معابدی که تأسیس گردیده کرسیهای درس و خطابه‌ای که برپا گشته، همه برای رسیدن رساندن به همین هدف عمومی و عالی حیاتی است.

بهمین جهت در سطور یک مقاله و یک کتاب، نمی‌توان نظرها و راهها و مکتبهای تربیتی را بررسی نمود.

برای رسیدن به مقصود که همان عنوان مقاله است، تنها می‌باید از راه معنای لغوی و تطبیقی تربیت پیش برویم. لغت تربیت از «ربو» و معنای آن افزایش و برآمدن است تربیت یعنی اندک‌اندک افزودن و برترآوردن، این معنا تنها در موجودات زنده درست می‌آید که قابل افزایشند، و چون افزایش آنها طبیعی است معنای تربیت، فراهم‌ساختن وسائل و اسباب و محیط تربیتی می‌باشد. تربیت گیاه و درخت همین است که محیط تغذیه آن از زمین و آب و نور آماده گردد و موانع: مانند ریشه‌ها و شاخه‌های هرز از میان برود، و پیوند به آن زده شود، تا شاخ و برگش سرسبزتر، و گل و میوه‌اش بهتر و برومندتر گردد.

حیوانات چون دارای غرائزند، تربیت آنها از جسم و پیکر که گذشت، تعدیل یا تقویت غرائز و زیر فرمان ارادهٔ بشری قراردادن آنها است. انسان بیش از قوا و غرائز گوناگون و سرشاری که دارد، دارای اراده آزاد و عقل مدّبر است بدین جهت معنا و تطبیق تربیت در او بسی وسیع و مختلف است و هر مکتب تربیتی ناظر به یکی از جهات و تقویت قسمتی از قوای او می‌باشد، و تا اصول قوای پیچیده‌ای که تشکیل‌دهندهٔ شخصیت بشری است بررسی و تجزیه نشود، نمی‌توان معنای جامع تربیت را در انسان فهمید.

آنچه نخست در خود می‌نگریم بدن است، که از اعضاء و جهازات گوناگون تشکیل شده،

بیشتر اعضاء بدن و سلولهای آن خودکارند و زیر فرمان اراده و اختیار نمی‌باشند - همه اینها برای نگهداری و دفاع از بدن و تامین نوع بی‌درنگ در کوششند، یک قسمت دیگر اعضاء، زیر فرمان اراده‌اند که اعضاء ادراک و تحریکند، اراده را هم اندیشه‌ها و آرزوها می‌گرداند، اندیشه‌ها هم با بررسی دقیق از سه اصل و مبدأ برانگیخته می‌شوند، تا اندازه‌ای معلوم است که مبدأ تحریک به سوی لذات و شهوات حیوانی، با آن مبدئی که به سوی برتری و سرفرازی و نام و شهرت پیش می‌برد، از هم جدا است، گو این که در بسیاری از مردم این دو محرک در یک خط، یا دوم که مبدأ عالیتر است، مقدمه برای اول که پست‌تر است قرار می‌گیرد ولی این هم قدمی پیوسته نیست، آنجا که مقام و شرافت با لذات و شهوات پست سازگار نبود، گروهی به آن سو می‌روند، گروهی به این سو، و از حرکت و نفوذ مبدأ دیگر چشم می‌پوشند، و آن را محکوم می‌سازند، یا به حال تردید می‌گذارند، تا اوضاع و آثار محیط کدام را تقویت نماید و این دو با مبدئی که دستگاه تفکر را برای درک مجهولات و کشف اسرار وجود بکار می‌اندازد جداست، این سه مبدأ به حسب مراتب، در بدن محل ظهوری دارند: محل و مرکز شهوات پست، اعضاء سافله هضم و تولید است، و قلب مظهر دوم، و مغز محل ظهور یا آلت ادراک است، در محیط بیرون هم سه محیط جدا دارند در محیط محرک هریک آن دو دیگری آرام و محکوم است، در محیطی که وسائل تحریک و بیداری دو یا سه از اینها فراهم باشد، کشمکش و شوریدگی از درون به بیرون سرایت می‌نماید، و به بسیج قوا می‌پردازند، تا کدام پیروز شوند، انسانی که محکوم یکی از این مبادی باشد، بهمان نام خوانده می‌شود، انسان شهوانی و مال طلب (چون مال یگانه وسیله سیرکردن شهوات است)، انسان اشرافی، انسان علمی و متفکر، در محیط خارج، حکومت بدست هریک از این طبقات باشد، به همان نام خوانده می‌شود، حکومت سرمایه‌داری و شهوت، حکومت نظامی و اشرافیت حکومت حق و عدالت، در اجتماعات بشری بیشتر به هم آمیخته است، چنان که بیشتر مردم از جهت سازمان درونی در یک جهت محض نیستند، این مبادی درونی آنگاه می‌تواند به هدف و مقصود از خلقت برسد، که هریک مانند طبقات سه گانه اجتماع در حد خود قرارگیرد، و از آن تجاوز ننماید، تا بقاء فرد و نوع و شخصیت حقیقی انسان تأمین شود، و به تمام لذات که همان رسیدن به تمایلات بیرونی و درونی است یکسان نائل گردد، اگر یکی از این مبادی نفسانی بوسیلهٔ تقویت محیط قوی و چیره گردید، تعادل نظام نفسیات که همان صحت روحی است از میان

می‌رود، و چنین فردی از همهٔ لذات بهره‌مند نمی‌شود، و در نتیجه تأمین بقاء که نتیجه صحت است فراهم نخواهد شد.

فرد مادی، یعنی کسی که تنها هدفش مال است که وسیله رفع حوائج و رسیدن به لذات جسمانی است، پیوسته برای بدست‌آوردن و حفظ آن می‌کوشد و به تدریج وسیله را هدف می‌گیرد، و گرفتار اضطراب و رنج درونی است، و از لذات سرافرازی و نام و شهرت و ادراکات عقلی محروم می‌باشد، و عقلش در تاریکی کورانهای شهوات و آرزوهائی است که از نفس برمی‌خیزد و مانند دود غلیظی دیواره‌های درونی را که روزنه‌ها و شیشه‌هائی است برای تابش فکر و انعکاس جمال و حکمت عالم، سیاه می‌نماید.

فرد اشرافی کسی که مبدأ برتری‌جوئی و تحمیل اراده شخصی بر مردم، بر او غلبه و حکومت دارد، چنان‌که بسا از لذات جسمی کم‌بهره است، از لذات روحی و پیشرفتهای عقلی نیز محروم است، چنین فردی به هر چه، از چشم وسیله می‌نگرد، و دربارهٔ هیچ امری اخلاص و نظر واقع‌بینی ندارد، مال، اولاد، خانواده، اجتماع، دین و حقیقت در نظر چنین فردی تا آنجا محبوب است که پله نردبان مضطرب مقام و قدرت او باشد، این فرد چنان‌که از درک حقیقت و جمال علم بی‌بهره است، از عواطف هم بهره‌ای ندارد، همین که بالای پله، متزلزل و شاخه بلند، و در معرض طوفان مقام قرارگرفت، نه پائین می‌آید و نمی‌تواند قرار گیرد، بلای جان خود و دیگران است چون به ناشایستگی بالا رفته.

نردبان خلق این ما و من است عاقبت زین نردبان افتادن است
آنکه بالاتر رود احمق‌تر است استخوان او بتر خواهد شکست

این مبادی سه‌گانه در آغاز سرشت انسان نهفته است، احتیاج، انسان را با محیط برون مرتبط می‌سازد، محیط، عواطف، و میلها را بیدار می‌نماید، و آنگاه آن مبادی برانگیخته می‌شوند و انسان بی‌رنگ را به رنگ محیط، و منطبق با آن می‌گردانند، محیط بیرونی هرکدام را تقویت نماید و غذا دهد، همان نیرومند می‌گردد و دیگر مبادی درونی یا از خواب برنمی‌خیزند، یا در برابر آن مبدأ نیرومند زبون و محکوم می‌شوند، پس تربیت همان ایجاد محیط است، ولی برای بیداری شهوات حیوانی، ایجاد محیط لازم نیست، همان احتیاج در حد ضرورت انگیزنده است، و آن مقصودی که تأمین زندگی فرد و بقاء نوع است تأمین می‌شود، ایجاد محیط برای برانگیختن شهوات پست، مبدأ عقل و مقاومت را از رشد بازمی‌دارد، و بند

بندگی به گردن آنها می‌اندازد، بدیهی است که اگر توانائی عقلی و ارادی در افراد زبون و محکوم گردید، قابلیت بقاء نوعی و اجتماعی هم رو به ضعف می‌رود و به نابودی می‌کشاند نه تنها برای تقویت مبادی پست ایجاد محیط لازم نیست، بلکه می‌باید بوسیلهٔ ایجاد محیط مخالف از سرکشی آنها جلوگیری نمود.

برای تقویت مبدأ مقاومت و اراده تا حدی ایجاد محیط مانند تعلیمات نظامی و تحریکهای حماسی و برکنارداشتن از محیطهای شهوانی، لازم است، ولی نه آنچنان که غرور و درندگی ایجاد نماید، و از کار و تولید و تأمین لذات جسمی و تعلمیات روحی و عقلی بازدارد، تقویت برای مبدأ ذهنی و عقلی بیش از همه لازم است، چون این سرمایه در نفوس سرشارتر و نهفته‌تر است، و مزاحمت ظهور آن هم بیشتر است.

بنابراین محیط کامل تربیتی، آن محیطی است که هم محبت به معرفت را برانگیزد تا به علل فاعلی و غائی و وظائف و اسرار جهان پی‌ببرد، هم مبدأ اراده و مقاومت را در برابر ظالم و متجاوز تقویت نماید، آن احساس مسئولیت که دین ایجاد می‌نماید، و دستوراتی که به عنوان اوامر و نواهی و حلال و حرام، و محدودیتها می‌دهد، برای ایجاد چنین محیط تربیتی است، اگر دستورات قرآن درست و جامع اجرا شود، هرخانه و شهر و کشوری محیط مساعد تربیتی خواهد گردید که بذر وجود افراد به ثمر و بهره‌نهائی می‌رسد، و استعداد معنوی و در نتیجه مادی بکار می‌افتد، برای نمونه یک آیه از قرآن کریم را در اینجا می‌آرویم، تا نظر قرآن را دربارهٔ تربیت و فراهم ساختن محیط تربیتی بنگریم:

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

سوره بقره آیه ۱۷۷: *لیس البران تولوا و جوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البرمن آمن بالله و الیوم الاخرو الملائکه و الکتاب و النبیین و آتی المال علی حبه ذوی‌القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی‌الرقاب* ... تا آخر آیه.

این آیه درباره تغییر قبله از سمت بیت‌المقدس به سمت کعبه نازل شد، همینکه دستور تغییر قبله داده شد، چون مخالف میل یهودیان بود، به مبارزه تبلیغاتی برخواستند و نومسلمانها را دچار شک و تحیر نمودند، در این آیه به طور جامع هدف دین را بیان نموده، که این دستور ظاهری برای همان تربیت معنوی است، کسانی که به همین ظواهر بپردازند، و به آن مقصود و هدف معنوی توجه ننمایند، سخت در اشتباهند، این آیه با جملات اول نفی و اثبات و حمل ذات بر صفت تأکید می‌نماید که همهٔ خوبی و خیر که مقصود است این نیست که روی

به مشرق آرید یا به سوی مغرب: بلکه مقصود تربیت چنین مردمی است که مبدأ عقلی آنها چنان برومند شود که علت فاعلی و غائی و نظامات جهان و اصول وظائف، و مردان عالی را که آورندگان قانونند، بشناسند و به آنها ایمان آورند، دیگر آنکه نیروی عمل و تولید آنها چنان به کار افتد که واماندگانرا دستگیری نمایند، و از بی‌سرپرستها سرپرستی کنند و بند بندگی خلق را از گردنها بازکنند، و به وسیلهٔ اقامه صلوة با خدا مرتبط گردند، در قدرت اراده چنان باشند که پای تصمیم و ایمان و دفاع و از حقوق محکم بایستند و به عهدهای خود وفا نمایند، و در برابر هیجانهای داخلی و وسوسه‌های اضطراب‌انگیز، نقض عهد ننمایند، و با اراده آهنین محکم در سنگر وظیفه بایستند، چنان که چهره عبوس گرسنگی و فقر و مصائب و دم شمشیرها آنها را شکست ندهد، نشان جاویدان صدق و تقوی تنها آنها را شایسته است و بس.

«اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۱ - مسئولیت انسان نسبت به خود

نقل از مجموعهٔ حکمت سال سوم شماره چهارم «دورهٔ جدید»
۱۵ ذیقعده ۱۳۷۸ خرداد ۱۳۳۸
صفحه ۴-۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مسئولیّت انسان نسبت به خود

واضح است که انسان را در مرحله اول همین جسم محسوس و قوای آن تشکیل داده، علماء فن تشریح و طب با این همه اسباب و وسائلی که به دست آورده‌اند و تجربیات و معلوماتیکه از هزاران سال گذشته به آنها رسیده هنوز در اسرار ساختمان و ترکیب چگونگی عمل و روابط دستگاههای مختلف جسم متحیرند و آنقدر از معلومات که کشف شده در برابر آنچه در پشت پرده جهل انسان باقیست بسیار ناچیز و اندک است! سبحان‌الله!! پیکره‌ای از عناصر و مواد مختلف به راه و کارافتاده، که پیوسته با نظر عادی و سطحی به آن می‌نگریم، ولی با اندک توجه و نظر عبرت، جهانی از اسرار و حکمت است که در مشتی خاک تجلی نموده، اینهمه سیم‌کشی‌ها و لوله کشی‌ها و دستگاههای تجزیه و تحلیل و ساختن مواد شیمیائی و خبرگیری که بعضی تحت اراده انسان و بعضی خودکار یکسره و منظم و بدون اشتباه در کار و حرکتند و آنی در وظیفه و کار مخصوص خود سستی و غفلت نمی‌نمایند!! در میان جمجه و استخوانهای درشت و ریز آن با پیچ و مهره‌ها و دندانه‌های دقیقی که دارد مقداری مواد سفید و زردی با شیارهای مخصوصی قرارگرفته که در چشم بینا و از نظر علمی صدها قضاوت و حسابگران و پرونده‌داران در خلال آن بر کرسی‌های وظیفه نشسته و خبرها و اثرهائی که سیم‌های خبرگذاری اعصاب می‌رسانند بررسی می‌نمایند و روی آن حکم می‌دهند پرونده‌های بعضی را بایگانی و بعضی را به اجراء می‌اندازند، این مأمورین سریع‌الحساب صورتهائی راکه از دریچه و اعصاب چشم و امواج صوتی که از راهروهای پرپیچ و خم گوش و بوهائی که از لوله بینی و طعمهائی که از صفحه حساس زبان و احساساتی که از طریق اعصاب حس لمسی می‌رسد آناً بررسی می‌نمایند و نسبت آنها را با هم می‌سنجند و روی آن حکم می‌کنند - آیا مطبوع است یا نامطبوع، دوست است یا دشمن، و به حسب صلاح زندگی خود مطلوب است یا منفور، و هریک را با قضاوت‌هائی که درباره‌اش نمود در مخزنهای

مخصوص جای می‌دهد پس از این ادراکات جزئی که در هر دقیقه صدها از آن به وسیله سیم‌های اعصاب می‌رسد و ضبط می‌شود، صورجزئیه را از جهات و اندازه و محدودیت برهنه می‌نماید و صور کلی آنها را می‌گیرد و آنها را به شکل‌های دلیل‌های فطری در می‌آورد و نتایج کلی استخراج می‌کند و باز آن نتایج کلی را در مخزنهای عالیتری ضبط می‌کند و در موقع حاجت این صور جزئی و کلی را با قضاوتهائی که شده با خارج تطبیق می‌دهد، همین صور جزئی و کلی است که منشأ طلب و هرب، و اندوه و فرح، و عشق و شوق و حرارت و نشاط، خنده و گریه و محرک عواطف و شهوات می‌گردد، از یکسو بذهن نیروی تفکر از سوی دیگر به اعصاب حرکت و عضلات نیروی کار می‌دهد.

در میان جمجمه دو دریچه باز شده و در آن چند پرده رقیق و زیبا قرارگرفته که چشمش می‌نامیم، رنگ‌آمیزی و تلؤلؤ با موهای لطیفی که برای پرده‌داری پیرامونش را گرفته‌اند با سیاهی و سفیدی مخصوص دلهای عشاق و شعرا را شیفته می‌نماید و از این عضو کوچک که چشمش می‌گوئیم چشمه‌هائی از ذوق و عشق از دلهای جریان یافته در همین دریچه کوچک و زیبا موجودات بزرگ آسمان و زمین منعکس می‌شود، دوربینهای عکاسی و دستگاه فیلمبرداری با دقت در اندازه گیری عکس‌هائی که برمی‌دارد مطابق با اصل صورت نیست و محدود است پرده حساس چشم در هر دقیقه بیش از پنجاه عکس از صور مختلف برمی‌دارد و در اندازه گیری با اختلاف حجم و دوری نزدیکی اشتباه نمی‌کند عدسه‌ای که از سنگ ساخته شده با مراقبت پس از چندی فرسوده می‌شود، این پرده باریک چشم سالها در کار است اگر پاک‌کردن و حفظ آن به ما واگذار می‌شد از چشم خود چشم می‌پوشیدیم.

هزارها دستگاه‌های خودکار در پیکر ما به کار افتاده که بی‌درنگ و یکسره از آنگاه که جسم ما در رحم تکوین شده تا هنگام مرگ در کارند که ما هزار و یک کارهای آنها را نمی‌دانیم یا توجه نداریم، کارخانه‌ها و ماشین‌هائی که از فلزات سخت ساخته شده با آنکه همیشه در کار نیست پس از چندی فرسوده و بیهوده می‌شود، این دستگاه قلب و شرائین این لولهای هضم و تغذیه این دریچه‌های نازک ریه این اعضای هضم و تجزیه با آن بافته‌های باریک و دقیق عمرانه شب و روز درکارند - اگر این اعمال و حرکات به اختیار ما واگذار می‌شد زدن تلمبه قلب به دست ما داده می‌شد از زندگی خسته می‌شدیم.

نیمه شبی که چشم باز می‌کنید منظره خفته گان را بنگرید می‌بینید که مردمی با آن هواها و

هوس‌ها و افتخارات از غنی و فقیر و شاه و گدا همه از خود و محیط خود بی‌خبرند، ولی قلبها در درون سینه‌ها می‌زند خونها در حرکت است جهازات در فعالیتند «*فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیی*». دستگاه هاضمه هضم می‌کند غده‌ها به تناسب غذاها مایعاتی افراز می‌کنند، کبد مواد غذائی ساده را به صورت ترکیبات شیمیائی درمی‌آورند، شریانها مواد خواربار و افواج منظم گلبولها را به اطراف بدن می‌رسانند و با تناسب دقیق به همه سلولهای بدن غذا می‌رسانند و سرحدات کشور را بررسی می‌کنند و از نفوذ دشمنان میکربی دفاع می‌نمایند - کارگران غذا را تبدیل به استخوان و عضله و رگ و پی و نیروهای ادراکی و حسی می‌نمایند، غده‌های تناسلی خمیرمایه هزارها بشر و نسل آینده را عمل می‌آورند، آنچه از این کوشش و فعالیتها گاه‌گاه احساس می‌نمائیم همان احساس گرسنگی و تشنگی و تمایلات و شهوات و خواب و بیداریست که اعلام خالی‌شدن و پرشدن و آماده‌شدن و احتیاج به نیروی جدید است که این دستگاه مرموز به ما می‌نماید که ما را به طلب یا استراحت و خورد و خواب و وصل فصل وامی‌دارد!

ما راکه در این دستگاه اختیار و علمی نیست چسان این جسارت را داریم که بگوئیم مالک آن هستیم؟ چه مالکی که نه از ملکش و نه از کارکردنش و نه از نتائج کارها خبر دارد و نه در اختیار و اراده او می‌باشند.

مالک آن کسی است که این دستگاه را براه انداخته و با اراده قاهره او پدید آمده و به سود ما مسخرش ساخته و ما را در برابر آن مسئول گردانده تا به افراط در غذا و شهوات فرسوده‌اش نسازیم و در راه هدف و مقصودی که ساخته شده از آن استفاده نمائیم «*وَنَفْسٍ وَ مَاسَوّٰاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰيهَا*».

انبیاکه ترجمان نظام خلقت و زبان خداوند حکیمند مسئولیت و وظائف ما را بیان کرده‌اند و مصالح ما را بصورت واجب و حرام ابلاغ نموده‌اند تا هرچه بتوانیم از این قوا و نیروها برای کمال خود بهره‌مند شویم و آنها را تزکیه نمائیم و رشد و نمو دهیم - *قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيهَا* - و نظام طبیعی این دستگاه را برهم نزنیم و بعادات و اعمال زشت و فرسوده‌کننده آنرا مختل نسازیم تا با اینهمه سرمایه دچار خسران نگردیم یا سرمایه‌ها را به زیان خود بکار بریم - *وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰيهَا*. صدق‌الله العلی العظیم.

۱۲ – حفظ جسم

نقل از مجله آئین اسلام سال ٦ شماره ۳

۲۰ خرداد ۱۳۲۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

حفظ جسم

این نکته واضح است و لازم به توضیح نیست که انسان را در مرحله اول همین جسم محسوس تشکیل داده که دارای دستگاهها و ترکیب و نظم حکیمانه است، متفکرین و علماء طب و تشریح با اینهمه اسباب و وسائلی که بدست آورده‌اند هنوز در سراسر ساختمان جسم متحیرند و آنقدر از معلومات تشریحی و وظائف الاعضاء که کشف شده در برابر آنچه در پشت پرده جهل و بی‌خبری انسان باقی است بسیار اندک و ناچیز است، سبحان‌الله ساختمانی از عناصر مختلف به راه و کار افتاده که آنرا پیکره انسان می‌نامند ولی به اندک توجه انسان می‌بیند یک دنیا اسرار و حکمت است که در مقداری مواد عنصری تجلی نموده، اینهمه دستگاههای وسیع و دقیق و لوله کشی و سیم‌کشی‌ها و مراکز غذا و قواکه بعضی در تحت اراده انسان کار می‌کند و بعضی خودکار وظائف خود را بدون کم و زیاد، اشتباه و غفلت انجام می‌دهند! در جمجمه و سر انسان مقداری مواد سفید و زرد قرارداده شده که مردم نادان فقط ظاهر آنرا می‌نگرند ولی در چشم بینا هزارها قضاوت و محاسبین و کارگران در همان حجم کوچک دائماً درکارند در هر ساعت از تمام حواس ظاهر چشم و گوش و اعصاب خبرها و صورتها پی‌درپی می‌رسد همه صورتها و شنیدنیها و احساسات و آثار خارجی از راه پرده و عقب چشم و راههای بیچاپیچ گوش و اعصاب حسی که در تمام بدن کشیده شده به سرعت به مغز می‌رسد! مأمورین سریع‌العمل هر قسم را در محضر قضات حاضر می‌کنند آنها دربارهٔ عمل و گفتار و نیّت آنها را قضاوت می‌نمایند، آیا دشمن است یا دوست؟ چه خلقی دارد چه مقاصدی در پیش گرفته چه تصمیمی باید درباره او گرفت؟ پس از چند ثانیه درباره همه جهات آن حکم صادر می‌کنند و تصمیم می‌گیرند و پرونده او را بضباطها می‌سپارند و آنها در مخزنهای عمیق و پراسراری جای می‌دهند تا در موقع احتیاج و لزوم دو مرتبه حاضر کنند، این است که انسان درباره آنچه در مدت زندگی خود دیده و مطالبی که شنیده و موجوداتی را

که برخورده در باطن مغز دوسیه‌های منظم دارد و تصمیم‌هائی گرفته شده تا در زمان دیگر که با آن مواجه شد تکلیف و تصمیم معین باشد باید به روی این شخصی که صورتش در مغز آمده خندید و با او گرم گرفت یا باید بی‌اعتناء بود؛ فلان مطلب علمی و اخلاقی صحیح است یا نه آن غذا و میوه چه مزه و چه بوئی دارد آیا با مزاج سازش‌دارد یا ندارد. از این قبیل دوسیه‌ها درباره هر نوع مطلبی در مغز انسان جائی مخصوص دارد که به مجرد احتیاج فوراً حاضر می‌شود و در برابر چشم باطن گشوده می‌گردد، در میان جمجمه به طرف بیرون چند پرده و آب و اجزائی میان هم منظم قرارگرفته که آنرا چشم می‌نامیم زیبائی و برق و رنگ‌آمیزی سفیدی و سیاهی آن دلهای لطیف شعرا را شیفته کرده، و از این عضو کوچک که چشمش می‌گویند چشمه‌هائی از ذوق و حکمت در دلشان بازشده، از طرف دیگر در همین عضو همه موجودات بزرگ از آسمانهای وسیع و ستاره‌گان و کوهها و دریاها و صحراها منعکس می‌شود، یک دوربین عکاسی هرچند در ساختمان آن دقت شده باشد و در عکس‌برداری بوسیله آن و میزان‌گیری جهات فنی نیز رعایت شود، باز عکس آن کاملاً مطابق با اصل صورت نیست ولی این پرده حساس چشم، در هر دقیقه متجاوز از پنجاه عکس از صورتهای گوناگون برمی‌دارد با تفاوت صورتها و حجمها و دوری و نزدیکی آنها. دوربین و عدسه عکاسی با آنکه از فلز و سنگ ست فرسوده می‌شود و به تعمیر و تنظیف محتاج است ولی چشم با همان پرده‌های رقیق سالها بدون تنظیف دائماً مشغول کار است اگر فقط تنظیف آن به عهده و اختیار ما واگذار می‌شد به واسطه خستگی از چشم، چشم می‌پوشیدیم به ساختمانهای دیگر بدن توجه نمائید که دائماً در حرکت و فعالیت‌اند و ما از یک هزارم آن خبر نداریم از آنوقت که در پرده‌های رحم این دستگاه را به‌کار انداخته‌اند تا پایان عمر شب و روز در کار است کارخانه و ابزاری که از چدن و فلزات سخت ساخته شده و به‌کار می‌افتد با آنکه یکسره کار نمی‌کند پس از مدتی سائیده و فرسوده می‌شود، ولی قلب و شرائین و جهازات هضم که از نسوج باریک و دقیق ساخته شده عمرانه شب و روز کار می‌کنند اگر این حرکات و زدن قلب به اختیار انسان بود از زندگی صرف‌نظر می‌نمود، در نیمه شب که از خواب برمی‌خیزند منظره همه خفته‌گان را درنظر آرید: مردمی می‌نگرید از شاه و گدا و فقیر و غنی همه علی‌السویه از خود و شئون خود بی‌خبرند و از محیط و عالم غافلند ولی همه قلبها در درون سینه‌ها منظم می‌زند و خون در حرکت است و جهازات در فعالیت‌اند (فسبحان الذی

بیده ملکوت کل شیئی) هاضمه، هضم می‌کند و غده‌ها به تناسب غذا و احتیاج مایعات افراز می‌کند، کبد مواد شیمیائی تهیه می‌کند خون کامیونها خواربار و افواج منظم گلبول‌ها را به اطراف بدن سیر می‌دهند تا به همه غذا برسد و نظامیان اطراف قلعه بدن را رسیدگی می‌کنند و آنها از پیشروی به مواضع حساس بدن باتمام قوا جلوگیری کنند و کارگران ساختمانی غذا را تبدیل به ساختمان استخوان و گوشت و عضله و رگ و پی می‌نمایند، جهازات و غده‌های تناسلی مشغول ساختن بشر آینده‌اند. عمری بر انسان می‌گذرد و از این غوغائی که در داخل بدن برپاست بی‌خبر است فقط پس از آنکه کارها انجام می‌گیرد تقاضاهای درونی را ما متوجه هستیم، گاه حس به گرسنگی و تشنگی می‌نمائیم که کارگرها موادشان تمام شده دستور می‌دهند، وگاه خستگی را حس می‌نمائیم و میل به خواب داریم گاه تمایل جنسی بر ما مسلط می‌شود، جز این آثار از این دستگاه مرموز آگاهی نداریم، چگونه خود را مالک این وجود می‌دانیم که از کار و ساختمان آن بی‌خبریم این ساختمان اسرارآمیز که بدن و جسم می‌نامیم امانتی است خدائی که بدست ما سپرده شده آیا این امانت نفیس مسئولیت ندارد؟ اگر کسی یک دستگاه کوچکی را به ما بدهد که از آن استفاده کنیم اگر آنرا خراب کردیم و ابزار آنرا شکستیم آیا خود را مسئول صاحب آن نمی‌دانیم، آیا در برابر احسان او شرمنده نمی‌شویم؟ پس اگر ما هم این ساختمان بدن راکه خداوند جهان صحیح و نو به ما سپرده به واسطه افراط در لذات و بارهای سنگین غذاها فرسوده‌اش کنیم آیا مسئول نیستیم؟ اگر مغز و اعصاب را به واسطه الکل و افیون تخدیر نمائیم و جهاز هضم را مختل کنیم و در کبد تشمع ایجاد نمائیم و رونق چشم را ببریم جواب آفریننده آنرا چه می‌دهیم، از یک طرف از این سرمایه بزرگ درست نتوانسته‌ایم استفاده کنیم از طرف دیگر شرمنده حق و وجدانیم.

انبیاء گرامی زبان خداوند عالمند و مقاصد حق را ترجمه و تفسیر می‌کنند و برای هر عملی که به ما ضرر برساند گناهی و حدی بیان کرده‌اند و مسئولیتی قرارداده به این جهت بطور کلی آنچه را به بدن ضرر می‌رساند در شرع مقدس اسلام حرام است.

در قرآن کریم استعمال نوشابه (الکلی) راگاه عمل شیطان نامیده چه هرچه از عقل و منطق دور است کار شیطان و وهم و شهوات است، گاه پلیدش خوانده: با این قدر عقل خود باید هزارها عقل ضمیمه کنیم تا راه زندگانی را تشخیص بدهیم و خیر و شر را بفهمیم و به وظائف آشنا شویم، آیا سزد که همین نور اندک عقل را با استعمال مخدر تخدیر کنیم برای آنکه چند

ساعتی هم بیهوش‌تر به سربریم خود را دچار مسئولیت و وجدان قراردهیم؟

از خداوند توفیق و تأیید دولت و ملت ایران را می‌خواهیم تا این دولت و ملت پرافتخار و اسلامی با پشتیبانی یکدیگر موانع رشد عقلی و فکری را از سر راه بردارند و مجدداً ایران را بهتر از آنچه هست تجدید نمایند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۳ - درباره فطرت

این مقاله به عنوان مقدمه در کتاب ایدئولوژی الهی و پیشتازان تمدن نوشته سیدمحمدباقر نجفی از انتشارات بعثت در خرداد ۱۳۴۹ درج شده است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

درباره فطرت

با فطرت‌های تابناک و عقول عالیه است که می‌توان نظم و قانون عمومی و وسیع علیّت فاعلی و غائی عالم را که همان آئین خدائی است دریافت، فطرت اولی انسان است که به قدرت حاکم و ناظم ایمان می‌آورد و تا به عوامل محیط و پیچ و خم‌های اندیشه‌های محدود و شرک‌آمیز دچار نشده اندیشه مخالفی به آن راه ندارد.

همین عوامل و آثار خارج از فطرت است که شخصی را ملحد و مشرک می‌گرداند. *و اقم وجهک للدین حنیفا، فطرت‌الله التی فطرالناس علیها - کل مولود یولد علی‌الفطرة*

این‌ها به جای آن که دریافت‌ها و معلومات محدود را وسیله برای بقای انسان قرار دهند همانها را هدف ساخته راه را به روی خود و دیگران بسته و سرها را به دیوار می‌کوبند.

دریافت‌های کوتاه و علوم محدود هر اندازه پیش رود و دست یابد باز محدود در جهتی از پدیده‌هاست و انعکاسی از گوشهٔ روابط و قوانین جهان را می‌نمایاند و مانند چراغ کم‌سوئی است که در فضای وسیع زندگی بر شعاع محدودی پرتو می‌افکند و خود حجاب ماوراء می‌شود. گرفتاری و بحران‌های فکری و اخلاقی و اجتماعی انسان را همین دانشمند نمایان کوتاه‌نظر فراهم کرده‌اند.

اینها چون میوه‌های نارسی می‌باشند که از مواد علوم زمینی تغذیه می‌نمایند و در معرض نور اعلی نیستند و با جلوه‌های فریبنده خود مردمی را جذب نموده و در دلهائی جای گرفته و موجب دردها و اختلالها و تحیّرها شده‌اند، اینها با دید کوتاه و محدود خود بتها، آئین‌ها، شعارها می‌سازند و با اصطلاحات و لغات و مفاهیم علمی خود آنها را می‌پردازند و خود گمراه و موجب گمراهی دیگران شده‌اند.

برتر از اینها مردمی از گزیدگان بشر پس از پیغمبران می‌باشند که دریافت‌های خود را نردبان عروج قرار می‌دهند تا از هر معلوم و مسببی علّت و سبب آن را دریابند و از هر پدیده

پدیدآورنده آن را بشناسند تا به قوانین و روابط علل و اسباب رسند و خود را به ساحت مبدأ و اصل هستی رسانند و بر سنن و قوانین او مشرف شوند و می‌کوشند تا راه و رسم زندگی را که مشیّت او می‌باشد دریابند.

این گزیدگان و بزرگان فکر و عقل همیشه پرتوی بر فطرت‌های جوینده و اندیشه‌های محدود افکنده تا عقول و افکار را از غرور و محدودیت نجات دهند و دورنمائی از قدرت و حکمت برتر را بنمایانند.

و راه رستگاری ابدی را در برابر افکار و عقولی که در محیط محدود بینشهای خود پیوسته در حال تضاد و تصادم هستند بازنمایند.

چشم‌انداز وسیع و بلند و برداشتهای علمی اینها در همه قرون به صورت پراکنده از خلال گفته‌ها و نوشته‌هایشان نمایان و هدایت‌بخش است.

جوان محقق و فاضل آقای سید محمدباقر نجفی باکوشش خود تا حدود قابل ملاحظه‌ای آراء اندیشمندان بزرگ بشری را در کتاب «ایدئولوژی الهی و پیشتازان تمدن» جمع و تدوین نموده و مورد بحث قرارداده‌اند. از خداوند توفیقات بیشتری برای ایشان می‌طلبم و امیدوارم این کتاب مورد توجه جوانان جویندهٔ ما واقع شده و در آینده این تتبّع به صورت کاملتری عرضه شود.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۴ - ممیزات مکتب اسلام

نقل از مجله مجموعه حکمت

سال سوّم شماره سومّ «دورهٔ جدید»

سؤال ۱۳۷۸ اردیبهشت ۱۳۳۸

صفحهٔ ۷ و ۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ممیّزات مکتب اسلام

در ذهن مردمی که از حقیقت آثار و ممیزات این مکتب دورند یا دور افتاده‌اند با دیدن عنوان «مکتب اسلام» این سئوال خطور می‌کند: این مکتب چه مختصات و ممیزات و برتری بر دیگر مکتب‌های علمی و تربیتی دارد، و غایت و آثار آن چیست؟ به این جهت در این نشریه باید به امتیاز و تاثیری که این مکتب در زندگی مادی و معنوی و اخلاقی و اجتماعی مردم دارد اشاره شود توجه به این مطلب بیشتر برای کسانی لازم است که به سعادت و بهبود افراد و اجتماعات نظر دارند و دستگاههای فرهنگی و تربیتی امروز را برای رسیدن به مقصود کافی می‌دانند.

ما هم بسیاری ازین مردم را معذور می‌دانیم زیرا از یک سو پیشرفت علم و صنعت و واردشدن آن در سراسر زندگی، خاطر و مشاعرشان را پرکرده و با دست و مغزخالی یکسره خود را باخته‌اند از سوی دیگر جهات مشترک و همبستگی که کلمه دین در خاطر اینها دارد تاریخ و رفتار وابستگان به هر یک را به پای دیگری به حساب می‌آورند اینها که یکسره از مشرق که سر زمین نورخورشید و پرتو هدایت پیغمبران بزرگ است روی‌گردانده و چشم و گوش و حواسشان به مغرب متوجه شده لغات و مفاهیم و تاریخ را از آن چشم می‌نگرند، اینها با این چشم در برابر علماء و محققین و اصحاب نظریه قیافه‌های خشن بعضی وابستگان به دین و اعانت آنها را به ستمگران و خودخواهان می‌نگرند به این جهت با شنیدن کلمه دین این خاطرات در ذهنشان می‌گذرد و راه تفکر و بررسی را بروی عقلشان می‌بندد.

دین به معنای لغوی و حقیقی بیان هدف عالی زندگی و وابستگی انسان با محیط و عمل با نتیجه و مسئولیت در برابر عمل است.

مکتب‌های علمی و تربیتی صحیح نیز در همین مسیر پیش می‌رود، علم موجودات دور را نزدیک نموده و ریز را درشت کرده و خواص و آثار طبیعت را مسخر ساخته ولی هنوز هدف

عالی زندگی و موقعیت انسان را چنان که باید به دست نیاورده و قدم مؤثری برای بشر برنداشته است مکتب‌های تحقیقی و تربیتی بسیاری از رموز سازمان بدنی و قوای معنوی انسان و انواع اصول اجتماعی راکشف نموده ولی رابطه عمل را با نتیجه و حد تأثیر آنرا درک نکرده است این حقیقتی است که پیش از هرچیز باید معلوم شود تا برنامه زندگی روی آن تنظیم گردد و آلات و وسائل و قوای فکری و طبیعی در آن راه بکار افتد.

مکتب ادیان حقه عموما و مکتب اسلام به خصوص به اقتباس از نور و وحی این مطالبی که برای متفکرین بشر هم روشن نیست، روشن می‌نماید و برنامه حیات را روی آن تنظیم می‌نماید و رابطه عمل را با نتیجه می‌نمایاند، از نظر دین اعمال آدمی که موجود عاقل و مختار است مانند خواص موجودات طبیعی و اعمال موجودات غریزی محدود به یک جهت نیست اعمال انسان در تکوین شخصیت مادی و اخلاقی و معنوی او در میحیط اجتماعی، در محیط آینده در ساختن محیط، در حیات بعد از مرگ، آثاری دارد و موج عمل متوقف نمی‌شود این احکام و قوانینی که فقهای عالیقدر در زیر ذرّه‌بین تحقیق و باکمک نور وحی و الهام کشف می‌نمایند و به صورت واجب و حرام و مباح و مکروه و مستحب و دارای میزان مخصوصی از ثواب و عقاب بیان می‌کنند همان بیان اثر موج و انعکاس عمل است مسئولین این وظیفه سنگین که بیم‌دهندگان «منذرین‌اند» در محیط کنار و آرام با زندگی ساده و بی‌آلایش به سر می‌برند و با چشم مسلح ایمان نقشه کلی را می‌نگرند و اعمال را با دقت تجزیه و تحلیل می‌نمایند و اثر آنرا در سود و زیان می‌سنجند آنگاه با زبان و قلم جزء به جزء اعلام می‌نمایند و به مردمی اعلام می‌نمایند که سرگرمی زندگی و مسئولیت کار و آرزوها از خود و اعمال خود غافلشان داشته و فرصت تفکر و مآل اندیشی را از آنها گرفته است، این امتیاز و خصوصیت مکتب اسلام است که منحصر به خود می‌باشد این مسئولیت و وظیفه‌ای است که بعهده تربیت‌شدگان این مکتب است باید بیم‌دهند، باید اعلام خطر کنند - باید بنویسند، باید بگویند شاید مردم غافل بخود آیند «*لینذروا قومهم اذارجعوا الیهم لعلهم یحذرون*» امیداواریم که در آینده ممیزات مکتب اسلام را به تفصیل بیان کنیم.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۵ - خاتمیت و اجتهاد زنده

نقل از سومین نشریه سالانه مکتب تشیّع

ذیحجه ۱۳۸۰ خرداد ۱۳۴۰

صفحه ۱۵۹ الی ۱۶۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

خاتمیت و اجتهاد زنده

عقیده به نبوت، مانند توحید، از اصول اعتقادی است که به اتفاق علماء، تقلید در آن جایز یا کافی نیست و باید هرکس با اتکاء به برهان و دلیل به این اصول معتقد شود و به گفتهٔ علامهٔ حلی رضوان‌الله علیه: «کسانی که این اصول را با دلیل درنیابند از ربقهٔ مؤمنین خارجند و مستحق عذاب دائم می‌باشند».

این اندازه استقلال در فکر و آزادی عقلی در هیچ آئینی جز اسلام نیست.

علمای اسلام و متکلمین بحث نبوت را دو قسمت نموده‌اند: نبوت عامه یا مطلقه، نبوت خاصه، پس از آنکه نبوت عامه را بدلیل حکمت و عدل اثبات می‌نمایند، به بحث نبوت خاصه که به اثبات نبوت خاتم‌انبیاء منتهی می‌شود می‌پردازد.

آنچه این بحث را تکمیل می‌نماید، بیان سر اختلاف شرایع و تعدد انبیاء و خاتمیت است که از کوتاهی در بررسی این بحث شبهه‌هائی برخواسته و مدعیان نبوت و پیغمبران ساختگی از همین نقطهٔ مبهم بهره‌برداری کرده، و مردمی را منحرف ساخته‌اند.

بیشتر گرفتاری مسلمانان، پس از رحلت رسول اکرم ﷺ تا امروز با منکرین خاتمیت و مدعیان نبوت بوده وامروز هم کسانی است که دین و انبیاء را برای دوره‌های عقب‌ماندگی فکری و علمی می‌دانند و عقل و علم را در دورانهای پیشرفت فکر، برای تامین مصالح بشر کافی می‌پندارند، مردمی که دچار بیماریهای روحی و عکسی‌العمل اوضاع و بعض مظاهر دینی نشده و تصمیم بر بی‌اعتقادی نگرفته‌اند، اصل توحید و نبوت عامه را با اندک توجه و استدلالی می‌پذیرند. آنچه امروز دشوار می‌نماید، توجه عامهٔ درس‌خوانده‌ها است، به بقاء نبوت و دستور آن برای همیشه.

بیشتر متکلمین و علماء گذشته هم چندان به این بحث نپرداخته و سرسری گذشته و بهمان تعبد اکتفا نموده‌اند، در زمان گذشته هم مثل امروز مورد ابتلاء نبوده، مثلاً فاضل مقداد در

شرح باب حادی عشر، پس از بحث نبوت عامه با چند جمله‌ای دربارهٔ علت اختلاف و تعدد انبیاء می‌گذرد و وارد بحث نبوت خاصه می‌شود، می‌گوید: از آنجاکه به حسب اختلاف زمان و مردم مصالح مختلف است، مانند بیماری که از جهت دوره‌های مختلف مرض؛ چگونگی معالجه و مداوایش مختلف می‌شود و مزاجش متغیر می‌گردد، چنان که در زمانی معالجه‌ای می‌باید که در زمان دیگر نشاید، همچنین نبوت و شریعت به حسب اختلاف مصالح خلق و زمان و اشخاص متغیر و مختلف می‌شود، این علت و سرّ منسوخ شدن شرایع بعضی به بعض دیگر است، تا آن که نبوت و شریعت به پیغمبر ما محمد ﷺ رسید که شریعتش به مقتضای حکمت ناسخ شرایع گذشته و باقی به بقاء تکلیف است.

آنچه فاضل محقق دربارهٔ حکمت اختلاف شرایع به حسب اختلاف مصالح بیان کرده‌اند، تا حدی قانع‌کننده است، ولی با اعتراف به تغییر مصالح، ختم شرایع و ابدیت شریعتی برای چه؟ و تنها حواله به مقتضای حکمت قانع‌کننده نیست، توضیح آنکه پس از اثبات نبوت عامه، اگر برای همیشه یک شریعت و یک پیغمبر کافی است، تغییر و نسخ برای چه؟ و اگر کافی نیست چون مصالح متغیر و تکامل دائم است، پس حکمت ختم و ابدیت شریعتی چیست؟

از آنجاکه پراکندگی و تلاش اعتقادی برای جوامع مرتبط بشری از هر جهت خطراتی پیش آورده که هرچه می‌گذرد محسوس‌تر می‌شود، شایسته است، علماء اسلامی این مطلب را بیشتر مورد دقت قرار دهند.

آنچه خود به آن معتقدم می‌نگارم و در معرض قضاوت اهل‌نظر قرار می‌دهم، تا اگر اشتباهی به پیش آمده رفع نمایند و اگر نقصی دارد کامل گردانند.

پوشیده نماید که در این باره فرصت بیشتر و بحث مفصل‌تری می‌باید که اجمال آن وابسته به توجه و اثبات چند مطلب است:

۱ - تغییر مصالح مربوط به تکامل است، تکاملی که در اینجا مورد نظر است، تکامل علمی و هنری و اجتماعی نیست، بلکه تکامل ذاتی و نفسانی بشری است که دیگر چیزها از آثار و لوازم آن می‌باشد.

این تکامل است که انسان را متدرجاً از حیوانات جدا و مستقل می‌سازد.

حیوانات نظام زندگی و حیاتشان از منشأ غریزه است و حکومت غریزه بر آنها به زندگی و ادامه حیاتی فردی و نوعی آنها سامان می‌دهد. اولین مرحلهٔ تحول از این عالم، ظهور عقل و

اختیار می‌باشد، هرچه عقل و آزادی در عمل قوی‌تر گردد، حکومت غریزه ضعیف‌تر می‌شود و به موازات آن احساس مسئولیت دربارهٔ عمل بیشتر می‌گردد، از همین‌جا تکلیف پیش می‌آید.

۲ـ این تکامل، نوعی و تدریجی است ـ در مسیر تاریخ افراد استثنائی از این قاعده و نظام خارج می‌شوند، مانند انبیاء و کسانی که مانند آنها هستند که وجود آنان دلیل بر جهش و تحول ناگهانی است.

تکامل نوعی و عمومی را در مسیر تاریخ می‌توان مانند شکل مخروطی فرض کرد که در رأس آن افراد محدود، آماده‌تری می‌باشند تا به حسب درجات بقاعده می‌رسد، رأس پیوسته پیش می‌رود و پس از چندی قاعده محل رأس را می‌گیرد، رأس که عدهٔ اندکی هستند دیگران را به دنبال می‌کشند و در هر مرحله‌ای طلیعهٔ تحول و انقلاب نفسانی می‌باشند.

۳ـ به موازات طلوع عقل و اختیار و آزادی و احساس مسئولیت در رأس یا طلیعه‌ها به قاعدهٔ تطابق نظام و پیوستگی عالم، تکلیف و بیان حساب عمل پیش می‌آید، یا به عبارت دیگر کمکی لازم است تا از عقل سرپرستی نماید، مبادا یک سره محکوم غریزه شود و این آزادی از دست برود اینجاست که انبیاء یعنی همان‌هائی که وجود فکری و عقلیشان جهش و برون از مسیر تکامل است به مقتضای مصالح زمان، یعنی حدود تکامل بشری برانگیخته می‌شوند، یعنی بعثت آنان در همان حد ادراک و مسئولیتی است که در طلیعه‌های تکامل می‌باشد، اگر تکامل به آن جا رسید که طلائع یا پیش‌درآمدها بتوانند با اصول تکامل بپیوندند یا به عبارت ساده اصطلاحی مبانی اعتقادی و عملی دریابند و نظام فکری و عملی را تنظیم نمایند باید شریعتی آورده شود که راه و رسم و اصول و مبانی را برای همیشه تنظیم نماید و بشر را به حال خود گذارد. زیرا چنان که در نظام خلقت بیش و کم نیست و هرچیزی به اندازهٔ حاجت و ضرورت اعطاء شده، در نظام تشریع هم زیادی و فضول نباید باشد، در اینجاست که نبوت ختم می‌گردد.

۴ـ آنچه از بررسی احوال و اقوال و دعوت پیغمبران گذشته به گواهی کتب و دستورات و باقیمانده پیروان آنها به دست می‌آید دعوت پیمبران نخستین به مقتضای طلیعه‌های بشری در حدود پرستش خدای یکتا و پندها و ارشاداتی بوده، پس از آن آثار نیک و بد اعمال، در حدود ثواب و عقاب این جهان، سپس عالم دیگر تذکر داده شده، یعنی هرآنچه قابل درک

عقل بسیط فطری بوده. پس از دورانهائی دستورات و احکامی تنظیم شده و به صورت قوانین محدود به زمان و مقتضیات آن مردم درآمده، چنان که قوانین توارث به همین روش است، خواه‌نخواه دوره‌ای فرامی‌رسد که در طلیعهٔ تکامل عقول، برای استقلال و به پاخواستن آماده می‌شود، در این دوره می‌باید پیمبری برانگیخته شود که رسالتش دستگیری و برای انداختن عقلای پیشرو باشد، این رسالت می‌باید، اصول اعتقادی و تکالیف و روابط عمومی را بطور کامل ابلاغ نماید، چنان که با نشان‌دادن هدف خلقت و تقویت عقل و اراده و تنظیم عمل، بشر هرچه بخواهد در مراتب ایمان و یقین پیش‌رود و بال و پر فکرش در هر مجال باز شود. آن اصول عقلی و عملی مانند نقشهٔ روشن باید در مقابل فکرش قرارگیرد، تا برای همیشه و همه به مقتضای ظروف و استعدادها، وظیفه و تکلیف را تشخیص دهد و اعمال و وظایف روز را با آن منطبق گرداند، این دوره دورهٔ ختم دین و کمال آن است. چنان که در دوره‌های تحصیلی و تکامل علمی و فنی باید دوره‌ای باشد که محصل پس از فراگرفتن حروف و کلمات و اصطلاحات، در این دوره مسائل عمومی و کلی هر رشته و فنی را فراگیرد و قدرت درک و استنباط هر مسئله‌ای را که به پیش آید بیابد این دوره کمال و ختم تحصیل است، گرچه پیشرفت علمی هیچگاه متوقف و ختم نمی‌شود، از آن جهت دورهٔ ختم است که در این مرحله اگر بخواهد می‌تواند در هر رشته استقلال فکری و ملکهٔ استنباط بیابد و در هر مسئله تازه‌ای نظر دهد.

پس ختم دورهٔ کلاسیک آغاز دورهٔ اجتهاد و ملکهٔ استنباط است اگر این دوره نباشد، پیشرفت علمی متوقف می‌شود و کوشش دوران گذشته بی‌ثمر می‌گردد.

حقا اگر اجتهاد در دین متوقف شود، نه آنکه دین و کوشش پیمبران عالیقدر بی‌ثمر می‌گردد، بلکه دین از مسیر تاریخ و تکامل برکنار می‌شود.

اکنون باید نظر نمود که این مطالب کلی که عقل روشن‌بین و علم و تجربه، گواه درستی آن است با واقعیت و حوادث تاریخی تطبیق می‌نماید؟

پس از زمانهائی که مردانی به نام پیمبران آمدند و عمیق‌ترین تحول فکری و اخلاقی و اجتماعی را پدیدآوردند، رسولی برانگیخته شد که نخستین دعوت و توجهش، تقویت عقل و آزادی آن از خمود و تقالید و مواریث جاهلیت بود و همی کوشیده تا انسان را به خودش بشناساند و قدرت و سرمایهٔ معنویش را به وی بنمایاند و آنچه موجب شخصیت و استقلال فکر

است، با آیات بینات و دستورات عملی بیان نموده، کتابی آورده که از جهت بیان حقائق و روابط و قوانین و رسائی، معجزه عقلی و باقیه است و سنتی باقی گذارده که مبین مجملات و شارح کلیات و اصول تکالیف می‌باشد.

پس از آن درهای کوشش و تحقیق را براساس عقل و کتاب و سنت به روی همه بازگذارده، آیا دیگر جائی برای تأسیس قوانین یا آئین‌نویسی باقی می‌ماند؟

آنچه نارسائی یا نقص به نظر می‌رسد و اعتراض می‌شود، یا از جهت کوتاهی فکر و جهل به این شریعت یا از جهت تأثیر از محیط یا دشمنی و بهانه‌جوئی است، یا کوتاه و منحرف نمایانده شده است.

پس اجتهاد ملازم با خاتمیت و نسخهٔ باقیهٔ آن است، یا اجتهاد، نبوت مقید و باواسطه می‌باشد و همان شرائط نبی را مجتهد، به صورت نازلتر و عمومی‌تر باید دارا باشد.

نبی بلاواسطه از وحی می‌گیرد، مجتهد به واسطه، او کتاب می‌گیرد این از روی کتاب، او معصوم است، این باید عادل باشد، وی واقع را بدون اشتباه درک می‌کند، این می‌کوشد با احتمال خطاء آن را استنباط نماید، نبی بر همهٔ آثار عمل اطلاع دارد و خبر می‌دهد، به همین جهت نامش بشیر و نذیر است، مجتهد با تشخیص حکم، به عنوان ثواب و عقاب تکلیف را بیان نماید.

مجتهدین اسلام، برای فهم و درک احکام، پس از ظواهر کتاب و سنت به آن اصول عقلی اتکاء می‌نمایند که متکی به شرع باشد زیرا همچنان که شرع بدون عقل درک نمی‌شود، عقل هم بی‌تکیه‌گاه شرع مستقیم نمی‌گردد.

اجتهاد از نظر قرآن

قرآن کریم بیشتر آیاتش دعوت به تفکر و تدبر و سؤال و تحقیق در دین می‌باشد.

صریحترین آیه‌ای که اجتهاد را واجب کرده، آیه: آخر سورهٔ توبه است، در بین آیات جهاد این آیه می‌باشد، که گویا جهاد را مقدمه برای این جهاد یا اجتهاد بیان نموده، جهاد باید محیط را آماده سازد و موانع را بردارد تا عقول برای اجتهاد آماده گردد.

و ماکان المؤمنون لینفروا کافه فلولا نفرمن کُل فرقه منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لَعَلَّهُمْ یحذرون.

مؤمنین را نشاید که یکسره کوچ نمایند، پس چرا نباید از هر فرقه‌ای از آنان طائفه‌ای کوچ نماید تا در دین بررسی و تفقه نماید و قوم خود را چون به سویشان بازگشتند بیم‌دهند. تا شاید آنان اندیشناک شوند.

با دقت و تأمل در این آیه، وظیفهٔ عموم مردم باایمان دربارهٔ فقاهت و اجتهاد و معنای آن و تکلیفی که فقیه نسبت به مردم دارد استنباط می‌شود.

«نفر» دل کندن و بار و بنه‌بستن و کوچ نمودن و رمیدن است. گویا کسی که آماده فراگرفتن دین است. بباید از هر چه دل بکند و علائق خود را سبک گرداند تا ظرف خاطر و ذهنش تهی و زندگیش سبک شود، از جملهٔ اول آیه چنین استفاده می‌شود که کوچ نمودن برای تفقه وظیفهٔ عموم مؤمنین است، ولی برای همه امکان ندارد، با نظام زندگی کوچ نمودن همه نمی‌سازد.

از «کل فرقه منهم» چنین برمی‌آید که از هر طبقه و دسته‌ای که امتیازات مخصوص نفسانی و حرفه‌ای و تربیتی از دیگران ممتاز و جدایش کرده، یک دسته آماده‌تر باید کوچ نمایند و از این دسته به «طائفه» تعبیر شده که مانند خونی که در بدن پیوسته می‌گردد و از حجرات ریه، هوا و قدرت می‌گیرد و به همه اعضاء و جهازات بدن می‌رساند، باید برای تحصیل و تفقه به مراکز آماده روی‌آرند و در میان مردم بگردند. و هر دسته، قوم و قبیلهٔ خود را انذار نمایند تا شاید عامهٔ مردم اندیشناک شوند، آنگاه اندیشه و هراس در مردم پیدا می‌شود که متوجه به مسئولیت و تکلیف گردند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

علماء کلام و اخلاق به قرینهٔ «انذار و حذر» گمان کرده‌اند که این آیه راجع به فراگرفتن اصول اعتقادی یا امور اخلاقی است با آنکه تفقه در دین که مبنای جامعش وظائف عقلی و نفسانی و علمی است، عمومیت دارد. و انذار و حذر دربارهٔ همه است، چون با هر تکلیف واجب و حرام، انذار از عقاب در ترک و فعلش همراه است.

غزالی می‌گوید: در کلمهٔ فقه تصرفاتی شده، از جهت تخصیص نه نقل و تحویل زیرا فقه را اختصاص داده‌اند به فروع فرعیه در فتوا و دقت و توقف‌نمودن در دلائل و دقائق آن و به پرگوئی‌کردن اقوال متعلق به آن. پس هرکس بیشتر در این مطالب سرگرم باشد و دقت نماید، فقیه ترش می‌خوانند، با آنکه فقه در عصر اول تنها علم آخرت و معرفت آفات و مفسدات اخلاق و مطلع‌شدن بر پستی دنیا و چگونگی روی‌آوردن به آخرت بوده، آنگاه به همین آیه استدلال می‌نماید که کلمه انذار ربطی به مسائل و فروع طلاق و عتاق و معاملات ندارد.

ولی آقای غزالی خواسته است، تفقه را تعمیم دهد و مخصوص مسائل فرعی نداند. با آنکه خود آنرا مخصوص مطالب اخلاقی گردانیده است. و جملهٔ «ولینذروا» را شاهد آورده، با آنکه همه احکام مشعربر انذار است، این آقایان علماء اخلاق و عقاید گویا انسان را تنها سرشتهٔ نفس و عقل می‌پندارند حوائج جسم و غرائز را در انسان نادیده گرفته‌اند، با آنکه انسان ترکیبی از جسم و جان و غرائز و اخلاق است و دین جامع همان است که همه در راه سعادت پیش برد و برای هر جهت احکام و وظائفی تعیین نماید، زیرا اختلال امر دنیا موجب اختلال نظم اخلاق و امر آخرت است و اخلاق جدای از عقیده و عمل نیست و همهٔ اینها در یکدیگر تأثیر دارند. و بیان غزالی با معنای لغوی «تفقه» که کوشش و اجتهاد برای رسیدن بریشه و اصل را می‌رساند درست درنمی‌آید، آری بیان احکام هم تنها به عنوان امر و نهی موجب حذر نمی‌شود، مگر آنکه (چنان‌که روش قرآن کریم است) همراه انذار باشد تا تأثیری ایجاد نماید (*لعلهم یحذرون*)

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۶ - از نظر قرآن

نقل از مجله آئین اسلام سال سوم شماره اول شماره مسلسل ۱۰۵
جمعه ۲ فروردین ماه ۱۳۲۵ برابر با ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۶۹
ص ۱۶ الی ۱۹

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

از نظر قرآن

آفات ملک، سلطه اوهام، سحر، کهانت، نجوم ...، مبدأ ظهور و انتشار و آثار این اوهام

آیه ۹۷ سوره بقره:

و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ماکفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و مایعلمان من احد حتی یقول انّما نحن فتنة فلاتکفر فیتعلمون منهما مایفرقون به بین المرء و زوجه و ماهم بضارین به من احدا الّا باذن‌الله و یتعلمون مایضرهم ولاینفعهم ولقد علموا لمن اشتراه ماله فی‌الاخرة من خلاق و لبئس ماشروا به انفسهم لوکانوا یعلمون.

«ترجمه» بنی‌اسرائیل از آنچه شیاطین به زیان ملک سلیمان گفتگو می‌کردند و نشر می‌دادند، پیروی کردند سلیمان کافر نشد ولی شیاطین کافر شدند که به مردم می‌آموختند سحر را و آنچه راکه نازل شده بود بر دو ملکی که در بابل می‌زیستند، با آن که آن دو (فرشته یا پادشاه) هیچ کس را نمی‌آموختند مگر پس از آنکه می‌گفتند همانا ما برای آزمایشیم پس کافر مشو، باوجود این مردم فرامی‌گرفتند چیزی راکه به آن میان مرد و زنش جدائی می‌افکندند، ولی این مردم قدرت ضررزدن به هیچ کس را نداشتند مگر به اذن خدا، اینها تعلیم می‌گرفتند چیزی راکه به آنها ضرر می‌رساند و سودی نداشت، و به حقیقت همه دانستند که هرکس آن را مشتری و طالب گشت در زندگانی دیگر نصیب و بهره ندارد، چه بد است آنچه در برابر آن نفس خود را فروختند اگر مردمی در راه علم و دانش بودند.

تفسیر لغات و مقاصد آیه

برای موجودات و اشخاص پلید و پست که از بهره‌های عقلی دورند و در میان اوهام فاسد می‌زیند و از شر و فساد و فتنه لذّت می‌برند، میان هر ملت و در هر لغت اصطلاحی است، یکی

از لغات عرب برای موجودی که نمونه کامل فساد است شیطان می‌باشد که از ماده (شطن) است یعنی دور از خیر و پلید، قرآن چون به اصطلاح عرب سخن می‌گوید در بعضی موارد از این کلمهٔ ارواح و نفوس نامرئی را اراده نموده که القاآت شر و پست می‌کنند (چنان که امروز این مطلب برای علماء روحی دنیا به خوبی ثابت شده و هرکس، متوجه اوضاع باطنی شود و خاطرات بی‌سابقه را در خود حس کند در وجود موجودات نامرئی و فعالیت آنها تردید نمی‌کند). در بسیاری از موارد هم قرآن از این کلمه (شیطان) اشخاص شیطان صفت را اراده نموده، و در این آیه هم به قرینه سه کلمه «*تتلوا و کفروا و یعلمون*» مقصود همین مردم پلید، وهم انگیزند زیرا که کافرشدن به واسطه آموختن سحر، و تلاوت و تعلیم هیچ یک متناسب با شیاطین غیرمحسوس نیست.

قدرت ملک سلیمان از کجا آمد؟

و عامل مهم متلاشی و انقراضش چه بود؟

بنی‌اسرائیل چون با قدرت موسی از مصر بیرون آمدند به آخرین حد پریشانی و ضعف عقلی و روحی دچار بودند، در اثر زندگانی چهل‌ساله بیابان‌گردی و صحرانوردی اشخاص و پدرانی که آثار شهرنشینی و ضعف جسمی و روحی و ذلّت حکومت استبدادی مصر را همراه آورده بودند منقرض شدند، نسل جدید بنی‌اسرائیل با بنیه قوی و قوای نافرسوده و روحیه تازه کاری در شهرهای فلسطین وارد شدند تا زمانی به جنگ‌های داخلی و خارجی با بومیان آن نواحی سرگرم بودند، تا آن که آخرین دشمن به دست قهرمان فرزند اسرائیل داود کشته شد، تربیت جسمی و روحی بنی‌اسرائیل، داشتن قانون و تربیت نبوّت و فکر توحیدی، موقعیت جغرافیائی و سرزمینی خرّم و وسط، همه این اسباب و علل ملک بنی‌اسرائیل را قوت و قدرت بخشید، ساختمان و تشکیلات بیت‌المقدس که در زمان سلیمان به پایان رسید برای قوی کردن و مدت فکر و تربیت معنوی آنها بسیار مؤثر بود، در حکومت سلیمان به واسطه روح عدالت‌خواهی و شخصیت قضائی که در او بود قدرت حکومت بنی‌اسرائیل به آخرین حد کمال خود رسید، ناموس توراة کاملاً مجری بود تأمین قضائی در سرتاسر مملکت نفوذ داشت، سلیمان خود دادخواهی و دادگستری را پشتیبانی می‌نمود (*و آتیناه الحکمة و فصل*

الخطاب کلاتینا حُکْماً و علماً) دول دور و نزدیک پیمان‌ها بستند و تقرّب‌ها جستند، اصناف و طبقات مردم چون چرخهای منظّم به فعالیت تمام مشغول بودند، قضات با جدّیت تمام به فصل خصومت و احقاق حق سرگرم بودند، نظامیان چون دیوار آهن حدود مملکت را نگاهداری می‌کردند، بازرگانان و کشاورزان و صنعتگران ذخیره‌ها و مواد طبیعت را بیرون آورده در دسترس می‌گذاردند و بازار تجارت و صنعت را گرم می‌کردند، با اختلاف در بیشه و کار به واسطه اجتماع در بیت‌المقدس و معابد دیگر همه با هم حسن تفاهم داشتند، ولی همانطور که قانون تکامل، هرموجود تازه مولود را پیش می‌برد، آفات و عوارض نیز به کار خود مشغولست، شیطان و کارکنان او در برابر حکومت عقل و خرد که نگاهدار زندگی فرد و اجتماع است آرام نمی‌مانند، حکومت عقلی و دینی سلیمان با قدرت و شکوه پیش می‌رفت، ولی اوهام کاهنان مصر و سحر و نجوم کلدانیان راه نفوذ می‌جست تا چون میکرب‌های خطرناک از جاهای ضعیف و زخمی رخنه کند، اعضای ضعیف جامعه که وسیله نفوذ مرض و قدرت خارجی است همان مردمان شیطان صفت شهوانی، و هم‌پرستند، این گونه مردم موجهای خرافات را که در فضای آن روز عالم خصوص کلده پر بود می‌گرفته و پی‌درپی به گوش مردمان هم سنخ خود می‌خواندند و می‌گفتند این قدرت و پادشاهی سلیمان از راه فن نجوم و طلسمات و بدست‌آوردن انگشتر و قالیچه بدستش آمده شما مردم بی‌سواد رنج‌کش چون این‌ها را بدست آرید از رنج می‌آسائید و از فشار طبقات حاکمه رهائی خواهید یافت و چون سلیمان باقدرت خواهید شد از این راه دسته از مردم را از وظایف خود بازمی‌داشتند و از هم‌آهنگی با روح سلیمان و قانون توراة جدا می‌کردند، این اسرار را شما با دقّت در جملهٔ (*ماتتلو الشیاطین علی ملک سلیمان*) که با کمال کوتاهی بسیار رسا است می‌توان درک کنید، چه کلمه «*تتلوا*» دلالت دارد بر پی‌درپی خواندن و به گوش رساندن که اثر تبلیغ در تکرار است، و کلمه «*ما*» اگرچه مبهم است ولی لفظ شیاطین دلالت دارد که این تبلیغ همان تبلیغ و ترویج خیالات و صفات شیطانی بوده، و جمله «*علی ملک سلیمان*» می‌رساند که آفت ملک سلیمان همین تبلیغات بود که به ضرر آن و پس از کمالش بر آن عارض شد.

سلیمان کافر نشد ولی شیاطین کافر شدند که مردم را سحر می‌آموختند

در همین آیه، کفر در اینجا را تفسیر کرده به تعلیم سحر پس مقصود این است که سلیمان

از جهت اعتقاد و فراگرفتن سحر کافر نشد، و مراد این نیست که سلیمان به خدا کافر نشد، چه علاوه بر صراحت خود آیه، درباره سلیمان که قرآن او را پیمبر خوانده کفر به خدا گمان نمی‌رفت، و با مطلب آیه هم تناسب ندارد، روگرداندن از قوانین و اسبابی که خداوند در عالم قرارداده کفر به خدا است چه این اسباب همان اراده و مشیّت حق است و هرکس به آن گروید و برای رسیدن به مطلوب آن را به کار برد به خدا گرویده و مطابق مشیتش رفتار کرده، و کسانی که برای به‌دست‌آوردن سعادت به غیر آن متوجه شدند و از غیرمجاری طبیعی امید رسیدن به مطلوب داشتند به اراده و مشیّت حق کافر شده‌اند چه اراده حق ظهوری است از ذات او، پس چون پیشرفت ملک و سلطنت سلیمان مطابق اسباب خلقت بوده او کافر نشد، و شیاطین چون غیر این توهم می‌کردند کافر شدند.

وطن اوهام پیش از انتقال به مرکز یهودیت

یهود بزرگترین وسیله انتشار این اوهام در میان ملل شدند ولی پیش از انتقال آن میان یهود از کجا و به چه وسیله منتشر شده؟ قرآن اشاره به وطن اصلی آن می‌نماید و سراغ آن را از سرزمین مرموز بابل می‌دهد، بابل پایتخت کلده و مرکز تمدن وسیع و اسرارآمیزی بوده، تاریخ آن تا اندازهٔ امروز روشن شده، تمدن بزرگ آن مربوط به موقعیت جغرافیائی آن روزش بوده که از راه آب و خشکی رابط میان مراکز بزرگ تمدن آن روز که عبارت از یونان، مصر، هند، ایران بوده است قرارگرفته بود، افکار و علوم و اوهام با اقتصادیات از این مراکز به طرف سرزمین بابل سرازیر می‌شد وضع سرزمین بابل (که کل بصره و حلّه بوده) تقریباً درهٔ وسیع جنوبی و شمالی است که با هوای صاف ساحلی خاصیت زیجی را دارد، طلوع و غروب کواکب توجه ساکنین را به خود جلب می‌کرد، و به تدریج از رصد طلوع و غروب و تعارفات آنها تجربیات کامل‌تری به دست می‌آوردند، زیرا که مسلّم جاذبه‌های گوناگون و انوار مختلف و ممزوج ستاره‌گان در اوضاع زمینی تأثیر طبیعی دارند و آثار طبیعی زمینی در اخلاق و هیجان‌آوردن بعضی از قوی نیز تأثیر دارند و این هیجانها منشاء پیش‌آمدهای اجتماعی است چنان که تأثیرات طبیعی کواکب منشأ انقلابهای جوی و آبی می‌باشد، پس از این تجربیات و از راه حساب پیش‌آمدهائی را پیشگوئی می‌کردند، و مردمی به این وسیله خود را تکیه‌گاه اعتقادی عموم قرار دادند، و برای رفع نکبتها و از میان‌بردن آثار

نحس و جلب آثار سعد، طلسمات و رسم جدول و شکل ستارگان به میان آمد، از اینجا دو عقیده باطل و خطرناکتری ظهور کرد اوّل اعتقاد به کهانت که مردمی معین و مخصوص واسطه جلب خیر و دفع شرند دوّم عقیده به ربوبیّت و الوهیت ستارگان و پرستش آنها و ساختن بتهائی به شکل کواکب، در چنین گمراهی خداوند باید از بندگان خود دستگیری کند و آنها را نجات دهد.

دستگیری خداوند، انتشار سحر و کهانت

خداوند برای دستگیری مردم بابل ابراهیم را به نبوت برانگیخت، ابراهیم نخست ستارگان را تحت مراقبت قرارداد، و در نتیجه اعلام کرد که همه اینها غروب می‌کنند و پس از غروبشان در کار جهان خرابی و اختلالی رخ نمی‌دهد پس اینها مسخّر تدبیر دیگری هستند و کار عالم با اوست، (*و جهت وجهی للذی فطرالسموات والارض حنیفاً مسلماً و ما انا من المشرکین*) پس از آن که منطق آنها را در هم شکست دست به تبر برده به بت‌شکنی و مبارزه پرداخت، راه دیگر برای نجات مردم عمومیّت یافتن آشنائی به سحر و کهانت بود که در اثر آن هیبت دستگاه کهنوتی از دل مردم برود و از زیر این کابوس وهم نجات یابند، سبب انتشار سحر و کهانت همانطور که قرآن تذکّر داده باید از این راه باشد زیرا که دستگاه کاهنان چنان محدود و سری بود که اطّلاع بر آن برای کسی آسان نبوده، امّا دو شخصی که به تعلیم سحر پرداختند بنابر قرائت مشهور (ملک به فتح لام) و مقابل قراردادن آن با شیاطین می‌نماید که دو مرد پاک و پارسا بودند که با صفت ملکی و خدمت به خلق به تعلیم پرداخته، پیش از ذکر نام آنها تذکّر به صفتشان (ملک) برای فهماندن این است که اگرچه ظاهر این عمل بدمی‌نمود ولی مقصود آنان خیر بود، سحر و کهانت منتشر شد، دستگاه کاهنان هم از میان رفت چه بقاء این دستگاه برای ایمان و عقیده بشر بسیار خطرناک بوده، به این جهت آنها با جدّیت به تعلیم سحر پرداختند و پیش از تعلیم تذکّر می‌دادند که می‌خواهیم مردم را بیازمائیم تا مردم مستعد، از عقاید باطل نجات یابند پس به یادگرفتن سحر، به آن معتقد نشوید که کافر شوید، و بنابر قرائت ابن‌عباس (ملک به کسر لام) آنها دو مرد مقتدر یا پادشاه بوده‌اند. آن دو مرد پاک و پارسا(ملک) اسرار سحر و... را چگونه بدست آوردند؟

بیشتر مفسرین از کلمه (انزل) گمان کرده‌اند این اسرار از جانب خدا بر آن دو تن نازل شد

و اگر چنین بود فراگرفتن آن ممنوع نمی‌شد، و آن چه حقیقت علمی ندارد نمی‌توان از جانب خدا باشد به این جهت فاعل (انزل) مجهول آمده و این جمله مانند همان تفسیر فارسی است که می‌گوئیم فلان در شهر یا خانه فرودآمد و منزل گرفت، یا آن فکر در مغزش جای گرفت، و تعبیر به این کلمه (انزل) اشاره است به این که اسرار سحر و... را این دو مرد از خارج بابل آموختند و منشاء آن از سرزمینهای دیگر بوده و به واسطه موقعیت سرزمین بابل نسبت به مراکز تمدن از جاهای دیگر به آنجا آمده، و در بابل چون این مطالب فقط میان کاهنان بوده و برای حفظ نفوذشان از میان خود بیرون نمی‌دادند، فراگرفتن آن برای دیگران ممکن نبوده، و چون رمز این اوهام به واسطه این دو ملک عمومیت یافت مردمی از آن سوء استفاده کرده، بساط فال‌بینی و رمل‌اندازی و سرکتاب گشائی و طلسمات توسعه یافت، پس توسعه آن یک نتیجه بزرگی داشت و آن درهم شکستن دستگاه کهانت بود که برای عقاید اساسی مردم خطرناک بوده، ولی از طرف دیگر این توسعه ضرراجتماعی ایجادکرد و وسیله بریدن روابط که مهمتر از همه تفرقه میان زن و شوهر است که استواری این رابطه پایه اوّل زندگی است، تعجّب اینجا است که تا امروز این اوهام در سرتاسر دنیا از متمدّن و متوحّش با شکل‌های مختلف نفوذ خود را حفظ کرده، و ثابت نموده که پیشرفت علوم طبیعی و صنایع در تقویت بنیه معنوی انسان تأثیر به سزائی ندارد از این جهت بنگرید که مردان علمی دنیا هم به این اوهام مبتلا هستند برای روشن‌شدن به این حقیقت مقالات سالنامه نور دانش را بخوانید، ولی قرآن می‌گوید:

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

این مردمان با اوهام خود هیچ ضرری نمی‌توانند برسانند مگر به اذن خدا، یعنی این آثار برخلاف قانون عمومی طبیعت که خداوند قرارداده و اذن صریح اوست نمی‌باشد، چه تأثیر، القاء، تلقین، تمرکز قوی، توجه‌دادن به موضوع خاص و تحت تأثیر قراردادن، همه اینها کم و بیش در زندگی روزانه همه در جریان است پیداشدن محبّت‌ها و کدورت‌ها و کینه‌ها و بدبینی‌های بی‌منطق و اساسی، همه آثار طبیعی همین اسباب و علل است، پس البته اگر مردمی بیشتر به این آثار آشنا باشند و این‌ها راکار رسمی خود قراردهند و قوای خود را یکسره متوجه این تأثیرات گردانند و نقاط ضعف طبقات مختلف مردم را بدست آرند تأثیرشان قوی‌تر خواهد شد.

«ولقد علموا لمن اشتراه ماله فی الآخرة من خلاق»

مراد از علموا یا عموم مردمند یا خصوص شیادان و جادوگران، بنابراین مراد از آخرة اگر خصوص زندگانی بعد از مرگ باشد درست نمی‌آید زیرا که این علم برای همه محقّق نیست پس باید مراد همان معنای لغوی آخرة باشد یعنی زندگانی دیگر و برتر از این زندگانی آلوده شیطانی (این معنا عام است شامل زندگانی بعد از مرگ هم می‌شود) البته این را همه می‌دانند که مردم و ملّتهائی که وقت و همت خود را صرف این اباطیل می‌کنند از کمالات عقلی و معنوی عقب می‌مانند و درنتیجه دچار ذلّت می‌شوند و از بهره‌های طبیعت استفاده نمی‌کنند زیرا که طبیعت بهره‌های خود را به دست عقلا می‌دهد، البته این مطلب طبیعی است، مللی که پیشروانش فقط همشان صرف این است که وهم عوام را قوت دهند و به واسطه ریاضت‌های باطل (مانند بیشتر ملّت هند) وکارهای جالب توجّه عوام چند تن پینه‌دوز جن یا انس را تسخیر کنند، یا به طرز لباس یا رفتار و گفتار یا نشریات وهم‌انگیز خود را در دل چند تن عامی جای دهند، از اداره زندگانی شخصی خود عاجز می‌مانند چه رسد به آنکه مملکتی را توانند اداره کنند، پس از سعادت و بهره‌های بزرگ نصیب ندارند، در نتیجه چند تن رند دیپلماسی بر آنها سوار شده هرچه خواهند می‌کنند در حقیقت این مردم سرمایه‌های زندگی خود را از دست داده و در اثر فراگرفتن و به‌کاربردن این اوهام از سرمایه‌های فردی و عمومی و طبیعی خود نمی‌توانند استفاده کنند.

«ولبئس ماشروا به انفسهم لو کانوا یعلمون»

این حقایقی است که از این آیه شریفه بیرون آورده و در دسترس عموم قرار دادم تا مسلمانان، هم با قرآن آشنا شوند و هم نظر قرآن را در این اوهام بدانند و در ضمن توجّه به نکات تربیتی و اخلاقی این آیه، داشته باشند و با این نسخهٔ الهی امراض و گرفتاری عمومی خود را علاج کنند، و برای فهم این آیات از افکار محقّقین اسلام استفاده کردم، (از جمله علم الهدی سیدمرتضی در این آیه تحقیقات دقیقی دارد) امّا احادیثی که درباره هاروت و ماروت معروف شده اگر صحیح باشد باید تأویل کرد والا باید آنها را از ساخته‌های اسرائیلی دانست که در میان مسلمانان و کتب اسلامی منتشر شده چنان‌که محقّق فیض در تفسیر آیه این احادیث را مورد بحث قرارداده.

* * *

۱۷ - قرآن جاویدان

نقل از مجله مجموعه حکمت سال سوم شماره نهم «دورهٔ جدید»

ربیع‌الاخر ۱۳۷۹ - آبان ۱۳۳۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

قرآن جاویدان

و بشر الذین اٰمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا الی... و هم فیها خالدون (سوره بقره آیه ۲۵)

قبل از این که وارد بیانات علامه دانشمند آقای طالقانی شوم اجازه می‌خواهم مشاهدات خود را به عرض خوانندگان عزیز برسانم، سعادتم شامل گردید شب جمعه‌ای جلسه هفتگی انجمن دانشجویان اسلامی دانشگاه که در مسجد هدایت واقع در خیابان اسلامبول تهران منعقد می‌گردد شرکت نموده و از آن مجلس پرفیض فیضی بردم راستی خداوند کریم از راه لطف حجّت را بر تمام مردم تمام نموده که فردای قیامت عذری در برابر تقصیرات و گناهان خود نداشته باشند. مثلاً در میان خیابان اسلامبول و لاله‌زار مساجدی زیبا و تمیز که با فرشهای خیلی عالی مفروش شده با سردرهای بزرگ و جالب، نظر عابرین را به خود جلب می‌کند، یا در بین جوانانی که غرق دریای شهوت و هوسرانی می‌باشند جوانی عفیف، پاکدامن، خداپرست گماشته است یا در میانه افراد اداری یا بازاری مردمانی پاک باز متدین و دلسوز به حال اجتماع قرار داده تا اعمال آنها برای دیگران هم سرمشق باشد.

مسجد هدایت چه خبر بود؟

جوانان تحصیل‌کننده و فارغ‌التحصیلان دانشگاه که در میان آنها مهندس، دکتر در طب، در حقوق، لیسانس زیاد دیده می‌شد، با کمال ادب و انضباط وارد مسجد می‌شدند و در صفوف منظم جمعیّت که برای ادای نماز مغرب و عشا بسته شده بود جای گرفتند راستی من چقدر حظّ و کیف می‌برم وقتی که می‌بینم از محیط دانشگاه و مدارس که ابداً به جوانان و اطفال درس دین نمی‌آموزند و از آن محیط بعضی جوانان شهوت‌پرست و رشوه‌خوار، وطن‌فروش بی‌علاقه به مبانی دین و ملّیت برمی‌خیزد این نوع افرادی شریف، متدیّن پیدا

می‌شود. امیدوارم انشاءالله روزبروز تعداد و جمعیتشان افزوده گردد چه آن که اینهایند که چرخهای سنگین مملکت را باید بچرخانند، اینانند که درآینده رجال این آب و خاک می‌باشند البته بایستی این‌ها متدین و باشرافت باشند. دین‌داری، وطن‌خواهی، شرافتمندی، برای همه کس واجب و لازم است ولی برای مصادر امور واجب‌تر و لازم‌تر مثلاً یک پاسبان یک رئیس شهربانی!! یا دادگستری، یک قاضی، یک دادستان اگر متدین و پاک دامن باشد به مراتب به حال اجتماع بهتر است تا یک پاره دوز متدین، بالعکس، اگر آنها بی‌دین و دزد و بی‌وجدان باشند ضررشان هم به مراتب زیادتر است از یک عمله، بناء به هر حال این برادران تحصیل کرده متدین با کمال ادب در نماز جماعت حجةالاسلام آقای طالقانی که با روش بسیار جالب بر پا بود شرکت نموده بعداً خادم مسجد به حاضرین یکی یک فنجان چای داده و جوانی از جوانان دانشگاه با صوتی بسیار خوب آیاتی چند از کلام‌الله مجید قرائت نموده و جناب آقای طالقانی بر کرسی وعظ و تفسیر قرارگرفته، بعد از حمد و ستایش خدای بزرگ و درود بر روان پاک رسول خدا و ائمه‌هدی صلوات‌الله علیهم اجمعین این آیه را قرائت نمودند.

و بشر الذین اٰمنوا و عملوا الصالحات ان لهم ... الی آخرها

و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا الی ... وهم فیها خالدون

کنفرانس پیرامون «طالقانی و زمانه ما»

سوره بقره آیه ۲۵

مژده بده (ای پیغمبر) کسانی را که ایمان به خدا آوردند و عمل نیکو نمودند به آنکه از برای ایشانست جایگاهی که آن باغ‌هائی است سبز و خرّم و نهرها در آن جاری و چون از میوه‌های آن بهره‌مند شوند گویند این از همان میوه‌هائیست که ما را (در دنیا) نصیب بود و از نعمتهای مانند یکدیگر متلذذ شوند و برای آنها جفت‌هائی پاک و پاکیزه می‌باشد و آن‌ها در آن مکان جاویدان خواهند زیست، دو آیه قبل از این آیه شریفه که قبلاً بطور اجمال عرض شده، درباره اعجاز قرآن کریم است که خداوند به مشرکین می‌فرماید: اگر شک و تردید دارید در آنچه ما به سوی بنده خود فرستادیم پس یک سوره مثل آن بیاورید، اگر این کار را نکردید، و هرگز نتوانید کرد! پس طعن به قرآن مزنید و بپرهیزید از آتشی که هیزمش مردم

بدکار است و سنگ‌های خارا که قهر خداوند برای کافران مهیا کرده است شکی نیست مردمان مادی و شهوت‌پرست با حقایق به مبارزه و جدال برمی‌خیزند چه آنکه با عادات و رسوم آنها مخالفت دارد و آن‌ها را از آن چه که می‌کنند منع و مذمت می‌کند لذا در صدد از بین‌بردن و یا استهزا کردن آن حقیقت برمی‌آیند مردم جاهلیت که کارشان شراب‌خوردن، قمارکردن، جنگ و جدال نمودن و هزاران عادات و اخلاق زشت بود نمی‌توانند ببینند شخصی پیداشده و با داشتن عزمی راسخ آنها را از روش ناپسندشان بازداشته و به طریقه دیگری که مخالف امیال و آمالشان هست دعوت می‌کند لذا در صدد برآمدند آیاتی مانند آیات قرآن بسازند و این امر نه منحصر به زمان رسول اکرم بود بلکه حالیه هم چنین است جمعیت «الهدایه» مسیحی دانشمندان فصیح و بلیغ عرب را جمع نموده با خرج‌نمودن هزارها لیره سورهٔ مانند سورهٔ الحمد درست کردند که می‌گوید *الحَمْدُ لِلرحمن المَلَک المنّانْ* ... و در روزنامه‌ها منتشر کردند و از خود آنها اعتراض نمودند که اولاً *الحَمِدْ* راکه از همان سوره گرفته‌اید و ضمناً آنکه بلیغ و فصح نیست لذا از کرده خود پشیمان شدند.

و البته تمام این مخالفتهای با خدا و پیغمبر از روی جهالت و پول‌پرستی و شهوترانی می‌باشد و منشأ تمام جنایات هم پول است آدم‌کشی، دزدی، خیانت تمام از پول‌پرستی است این مردمی که زنهاشان را لخت و عور در خیابانها گردش می‌دهند خیال می‌کنید غیر از اینست که برای پول است کسی که وطنش را به بیگانگان می‌فروشد تصور می‌فرمائید غیر از برای پول است؟ و هم چنین تمام جنایات ناشی از پول‌پرستی و بی‌ایمانی است اگر ایمان در کار باشد پول را هم به قدر کفایت و از راه مشروع و شرافتمندی دوست می‌دارد اگر ایمان نباشد از راه رشوه و ارتشاء - غش در معامله‌ها و هزاران طریق غیرمشروع بدست می‌آورند پس خداوند می‌فرماید: بپرهیزید از آتشی که هیزمش همین کافران و بی‌دینان می‌باشند و بشارت بده مؤمنین راکه جز به راه حق راهی نرفتند و در این چند روزه دنیا دامان شرافتشان را به اعمال ننگین آلوده نکردند و اوقات گرانبهای خود را صرف هواوهوس ننمودند به آنکه ایشان در نعمتهای بهشتی غوطه‌ور و دائماً برقرار می‌باشند[1].

---

۱ - این مقاله وسیله آقای فخرالدین برقعی تهیه و تنظیم گردیده است و در مجله مجموعه حکمت درج گردیده است.

۱۸ - قرآن و روش هدایتی آن

نقل از کتاب گفتار ماه سال سوم

صفحه ۴۹ الی ۷۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

قرآن و روش هدایتی آن

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی هدانا بالقرآن وابصر طریقنا بهذا البرهان، والصلاة و السلام علی من انزل علیه الکتاب و علی آله و اصحابه حاملی وحیه و رسالاته.

اعوذبالله من الشیطان الرجیم. «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجراً کبیراً».

یا قرآن و روش هدایتی آن، در این اجتماعی که بحمدالله محسوس است در هر ماه بحثها بهتر، علاقمندیها بیشتر می‌شود، متاسفانه من توفیق نیافتم بیشتر از یک جلسه که این دومین آن است مصدع اوقات آقایان بشوم، باز متاسفانه یادم می‌آمد که در آن جلسه‌ای هم که بحث می‌کردم مثل این جلسه دچار ناراحتی و کسالت بودم، با انفاس قدسیه آقایان با زحمتی که کشیده شده و اجتماعی که فراهم شده، از نخبه مردانی که اهل فکر و نظر و ایمان و عقیده هستند، از خدا استمداد می‌جویم که این بحث را به جائی برسانم. گرچه استیفای این بحث مشکل است درباره این بحث موضوع قرآن و روش هدایتی آن، یک قسمت بحث در این است که اساساً قرآن چه سمتی دارد در دنیامان و چه کاری از قرآن برمی‌آید که از معارف و علوم و تحقیقات و فنون و اکتشافات برنمی‌آید؟ بحث دوم راجع به این است:

که چرا قرآن از محیط زندگی اجتماعی مسلمانها برکنار شده و آن حجابهائی که بین مردم و قرآن هست چیست؟ و راه برداشتن این حجابها و رسیدن به قرآن و اتصال به این منبع فیاض وحی کدام است؟ گمان نمی‌کنم این دو بحث را بطوری که مفید، مؤثر و منتج باشد در یک شب بتوانم به‌جائی برسانم. اینک به قسمت اول این بحث می‌پردازیم، اگر مجالی شد قسمت دوم راهم بطور مجمل و مختصر آنقدر که به نظر قاصر من می‌رسد به خدمتتان عرض می‌کنم، اگر نشد می‌گزاریم برای جلسه دیگر.

اما مطلب اول که قرآن چه سمتی در دنیا دارد؟ چه خلاءایست که قرآن می‌تواند پر کند و غیر قرآن نمی‌تواند پر کند؟ این سؤالی است که زبان غیرمسلمانان و مسلمانهائی است که برکنار از دین هستند، این‌ها بزبان می‌آورند و هم زبان حال بعض مسلمین است، برای این که عمل مسلمانها هم نسبت به قرآن اعلان‌کننده همین مطلب است که قرآن سمتی در جهان امروز ندارد فقط استفاده از قرآن تقدیس است و احترام به کتاب عتیق و تشریفات و تبرکات و بالاخره برای از سرحد مرگ به آن طرف، خصوص در این مملکت شیعه بین ما مردم شیعه که این مطلب بیشتر ظاهر است هرجاکه صدای قرآن بلند می‌شود (با آهنگ عزا) از مردن و گور و تلقین شنیده می‌شود، پس عملاً هم اعلام کردیم و می‌کنیم که قرآن این کتاب مقدس جنبه تشریفاتی دارد و هم مربوط به عالم اموات و بعد از مرگ است. این است که این مطلب از جنبه حیات معنوی مسلمانها و زنده کردن روح اسلامی در مسلمین بلکه برای دنیا مطلب بسیار مهمی است و باید هرچه بیشتر این موضوع بررسی شود، ببینیم که اگر محل و جائی در دنیا دارد محل و جایش را بیان کنیم اگر جائی ندارد که مسکوت بگذاریم. آنچه از خود قرآن و تعریف آن بدست می‌آید این است که قرآن کتاب هدایت است این روش تقریباً طبیعی است و فطری که در هر کتاب و هرفن و هر علمی باید در آغاز آن کتاب و یا آن علم نتیجه و غایت و موضوع آن بررسی شود و باصطلاح علمی می‌گویند امتیاز علوم به حسب امتیاز موضوعات می‌باشد و گاهی هم دو علم یک موضوع دارد ولی به حسب حیثیات مختلف است مثلاً علم طب و علم تشریح که سابقاً یکی بوده و حالاکه دو علم جداگانه شده می‌گویند موضوعش بدن است علم طب موضوعش بدن از جهت انحرافها و عوارضها و بیماریها است. علم تشریح «یا آناتومی» از جهت ساختمان اعضاء است. این مطلب که موضوع هر علمی ممیّز آن علم و آن بحث می‌باشد گویا در قرآن هم مورد توجه قرارگرفته است. قطع نظر از این که طرز تدوین قرآن و تنظیم آیات و سور آن با یکدیگر به چه صورت و روش یا دستوری بوده از حیث نظام طبیعی و فطری مانند همه کتب و تألیفات می‌باشد و باید هم همین‌طور باشد. نخستین سوره قرآن کریم حمد است که جزء برنامه شبانه‌روزی عبادت مخصوص ما «نماز» است فرمودند: «*لاصلوة الابفاتحة الکتاب*» این سوره مختصر فهرستی است از همه قرآن چنان که احتمالاً در دیباچه و فهرست هر کتابی رؤس مطالب یاآوری می‌شود یا باصطلاح برائت استهلال آورده می‌شود سپس می‌بینیم که معمولاً و عرفاً به تعریف علم و بیان موضوع و غایت آن

می‌پردازند، گاهی تعریف و موضوع و نتیجه یک جا ذکر می‌شود، قرآن پس از سوره حمد به همین روش پیش آمده «*ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین*» پس معرف آن و غایت آن هدایت است هدایت برای انسان است و موضوع آن انسان از جهت تقوی می‌باشد.

موضوع بحث قرآن همین است انسان از حیث تقوایش نه از جهت سازمان بدنی نه از جهت احتیاجات زندگی، نه از جهت سازمان نفسانی، بلکه از جهت خود و ممیزات نفسانی کمال و سعادت خیر و شر انسانی مورد بحث است بنابراین کتاب هدایت است هدایت یعنی چه؟ هدایت برای انسان چه ارزشی دارد و چنان که عرض کردم امروز در اذهان بسیاری از مردم خصوصاً در اذهان آنهائی که اختراعات و پیشرفت علوم و اکتشافات روز، مغز و فکرشان را فراگرفته، و مقهور و خودباخته پیشرفت تمدن کنونی بشری شده‌اند می‌گوید آدمی از این قسمت که احتیاج به قوانین دارد دانشگاههای حقوق، علمای متفکر در حقوق و قوانین و حدود کافی هستند. از آن جهت که مربوط به نظامات زندگی است این سیستمها و تزهائی که در دنیا پیدا شده بالاخره یکی از اینها از دیگری ارجح است باید همان را چسبید و پیروی کرد قسمت دیگر که مربوط به صنایع و اختراعات و ارتباطات و رفت و آمدها و نیازمندیهای امروز بشری است این احتیاج را هم این اختراعات و صنایع رفع می‌نماید، گاهی هم خیلی با دهن پر و با لهجه صریح می‌گویند آقا امروز بشر خیز برداشته تا به مریخ برود دیگر قرآن و این گونه کتابها به چه درد می‌خورد و چه جائی دارد؟ اگر جائی دارد فقط برای سوگندی، تشریفاتی تبریک و نقل و انتقال به جائی، خواندن بر قبور امواتی است مطلب مهم این است که بالاتر از همه مطلب هدایت است. بشر بیش از هر چیز احتیاج به هدایت دارد همانطوری که ضروریات اولی زندگی انسان نور و آب و هوا است (از جنبه زندگی بدنی) احتیاج به هدایت هم دارد بلکه هدایت از ضروریات حیات انسانی است چرا؟ برای این که انسان موجودی است ممتاز و متشخص در این جهت برای این که انسان موجودی است صاحب اراده و اختیار. چون صاحب اراده و اختیار است به این جهت باید زندگی خودش را خود از روی اراده و اختیار تنظیم کند حیوانات برای تأمین زندگی فردی و نوعی خود دارای هدایت غریزی هستند.

«*الذی قدر فهدی*» باندازه‌ای که مقدرشده راه زندگی را می‌شناسند، خطرات، آفات، دشمنیها و دوستیها را درک می‌کنند هر حیوانی غذا و دیگر ضروریات حیات خود را تشخیص می‌دهد، محل و آشیانه‌اش را می‌سازد و طریق توالد و تناسل و بقاء نوع را می‌شناسد

این هدایتها از مبدأ غریزه است.

اگر از زنبور عسل یا دیگر حیوانات بتوان پرسید که چرا این شکل و این صورت را اختیار کردی یا این ماده را گزیدی؟ جوابی ندارد چون خود نمی‌داند و محکوم غریزه است. این امتیاز تنها برای انسان است که از بند غرایز جسته آن غرایزی که به اندازه و حد خود و به حسب حوائج و ضروریات محدود هر موجودی را هدایت می‌کند و در همان حد نگاه می‌دارد در آن تنوع و تطور نیست. این تحولی که در عالم حیات پیش آمده و از آن موجودی در عالم سر بیرون آورده که به اختیار و اراده و عقل خود باید منافع و مصالح را تشخیص دهد و زندگی خود را تنظیم و تکمیل کند. این موجود را آن هدایت غریزی و قبل از آن عوامل طبیعی نمی‌تواند در حدی محدود نگاهدارد. متأسفانه انسان هم با همین حد عقلی که دارد مبدأ غریزی عمل انسان برای تأمین زندگی دفاع و ادامه حیات و جلب منافع است ولی خودش احساس می‌کند که به این حدّ متوقف نیست هدفهای برتری می‌جوید و بیش از این احساس مسئولیت می‌نماید راههای نوی می‌پوید و در حدّ جلب منافع فردی و غریزی و چه بسا ضرر و زیان را برای خود می‌خرد «*ویدع الانسان بالشردعاه بالخیر و کان الانسان عجولاً*» (اسراء ۱۱)

شر و خیر خودش را نمی‌تواند درست تشخیص دهد. علاوه بر این عملش با دیگران ارتباط دارد انعکاس عملش تنها به خودش برنمی‌گردد این است که انسان در مرحله اول آنچه احتیاج دارد دریافت و رهنمائی بخیر و شر نهائی و نتیجه اعمال است علماء می‌گویند علت غائی از همه علل مهمتر و برتر می‌باشد.

هر عملی، هر صنعتی مستند به علت فاعلی، علت مادی، علت صوری، و علت غائی است ولی در بین اینها علت غائی از همه مهمتر و برتر می‌باشد. همان علت غائی است که منشأ فاعلیت فاعل می‌شود، شما هر عملی را که انجام می‌دهید و در پایان به نتیجه آن می‌رسید اول تصور سود و زیان عمل را می‌کنید. مثلاً احساس می‌کنید که برای مبله کردن اطاقتان چه نوع میز و مبلی و چه فرش و وسایلی لازم دارید و چه سود و بهره‌ای منظور است. این تصور اول است. همین تصور بررسی منتهی به عزم می‌شود و انسان را وادار به کار می‌کند. مبل‌ساز و نجار را می‌بیند. به دکان فرش‌فروشی می‌رود. پول تهیه می‌کند سفته می‌دهد، هنر و دست کارگر و صنعتگر را به کار می‌اندازد. این کوشش‌ها همان تصور و تشخیص نخست در وجود

خارجی همانست که آخر ظاهر و واقع می‌شود مانند ترسیم دایره‌ایست که نقطه مبدأ و منتهی یکی است حرکت فکری انسان از علت غائی شروع و به علت غائی هم ختم می‌شود همین علت غائی محرک فاعل و فراآورنده ماده و صورت‌بخش می‌باشد شرافت و تأثیر و برتری اعمال از همین جهت غایات است. بنابراین برای انسان از هرچه مهمتر همان هدایت به نتائج غائی است هرچه نتایج اعمالش را مشخص و برتر داند، به اندازه تصویر نتیجه می‌تواند در خود قدرت عمل ایجاد کند هرقدر نتیجه عمل را بالاتر گرفت قدرت فعل و حرکت و تنظیم حرکت برای عمل قویتر می‌شود. شخصی که صبح از جا برمی‌خیزد محور فکرش این است که پولی بدست آورد و ناهاری بخورد شب هم برود به خانه‌اش قدری میوه و غذائی تهیه کند و بخورد و بعد بخوابد، قدرت فعل این شخص در یک محیط محدود و مدار کوچکی است. زندگیش مانند زندگی حیوان است. دیگری محیط درکش بیشتر از شکم و شهوات است شهرت و مقام می‌جوید. دیگری بالاتر از این می‌خواهد اثری از خودش باقی گذارد باشد که این اثر پس از خود و در محیط وسیعتری باقی بماند و موج عملش پیش رود و در مسیر تاریخ بیافتد یا از سرحد دنیا هم عبور کند گرچه خواه ناخواه اعمال انسان چه خود احساس بکند یا نکند دارای نتایجی خواهد بود. نتایجی که به خودش یا به دیگران برمی‌گردد ولی نتایج محدود و ناخودآگاه است ارزش و مسئولیت به حسب آگاهی و تشخیص می‌باشد که هرچه بیشتر شد ضربه و اثر آن بیشتر خواهد بود چنان که در قوانین و نوامیس طبیعی این اثر مضبوط است پس از تشخیص و بررسی غایات و اهداف آنچه که انسان قبل از هرچیز جویای آنست این است که بفهمد نتیجه عملش تاکجا می‌رسد و چه آثاری از آن ببار می‌آید این را نه مکتبهای دنیا توجه دارند و نه فلاسفه و متفکرین دنیا می‌توانند درک کنند و نه میزان و سنجشی برای آن اختراع شده است. برای هر چیزی اندازه‌سنجی کشف و معین کرده‌اند. میزان حرکت بادها و میزان فشارهوا، میزان حرارت هوا، میزان فشارخون، حرارت بدن، حرکت قلب و غیره اما فشار عمل تاکجا تأثیر می‌کند؟ دین فشار عمل را به لفظ ثواب تعبیر می‌کند. ثواب را اگر به فارسی ترجمه کنیم شاید همان بازتاب است که به معنی رفت و برگشت پی‌درپی از یک حرکت می‌باشد. ذنب دنباله و آثار بد عمل است. این که برای اثر هر عملی میزانی وضع شود و برای هر عملی حسابی گذاشته شود و بشر به مبدأ عمل و اثر آن هدایت شود و فکر و عمل خود را با آن میزان تنظیم کند، چه اندیشه و اعمال فردی چه اجتماعی چه

صنعتی و به چه طریقی این عمل هدایت بشود که اثر خوب و وسیله برایش باقی بگذارد می‌بینیم که متأسفانه در دنیای کنونی جایش خالی است هیچ کشف و صنعتی جای این مطلب را پرنکرده و نخواهد کرد، صنایع اختراعات روزبروز رو به افزایش و پیشرفت است اما برای چه؟ غایت چیست؟ آیا غایت و منظور تنها سرعت در حرکت است که اگر سابقاً با ماشینی مدت یک ماه سفری طول می‌کشید، حالا در مدت و عرض دو ساعت انجام می‌گیرد؟ بعد چه خواهد شد؟ به فرض آنکه کره مریخ را هم کشف کردیم، برای چه؟ بیشتر این اختراعات و صنایع در راه تولید غذا و آسایش حقیقی و کمال انسانی مصرف نمی‌شود. ممکن است مخترعین خود نظر خیری و سعادتی برای عامه داشته باشند ولی امروز بیشتر اختراعات و صنایع بلکه نظرهای اقتصادی و اجتماعی برای عموم موجب زحمت و جنگ و وبال گردیده همان بیچاره‌ای که دینامیت را با آن همه زحمت کشف کرده منظوری که داشت برای عمران آبادی زمین و شکافتن کوهها و تأسیس جاده‌ها بود بعد وسیله‌ای شد برای تخریب شهرها و از بین بردن آبادیها و قتل نفوس. این بود که جایزه نوبل را در مقابل آن گذاشت تا شاید جبران گناهش بشود او بالاخره آدم با وجدانی بوده ولی ما خوب می‌بینیم که مخترعین و مکتشفین در دستگاه‌های علمیشان و لابراتوارهاشان شب و روز می‌کوشند تا حقیقت تازه‌ای کشف کنند آنگاه بصورت صنعت درمی‌آورند و بدست کسانی می‌دهند بدست بشری که بزیان خودش تمام می‌کند.

هدایت معنایش همین است عمل طوری تنظیم شود که نتیجه غائی عمل و موج عمل در نهایت برای انسان معلوم باشد و به سود واقعی درآید یعنی انسان از جنبه خودبینی و خودخواهی و نفع‌جوئی تحول پیداکند و عمل را به مصلحت نوع و خیر عموم و یا به تعبیر دین بقصد قربت انجام بدهد. قصد قرب به خدا، به آسمان و به کعبه روی‌آوردن نیست، اینها وسیله است، تقرب یعنی راهی که به منظور خدا و در راه مشیت ازلی خدا مردم را نزدیک بکند و دید آدمی را به نتایج عمومی و باقی بازنماید، این دید و چنین اندیشه‌ای بخودی خود و با وسعت نظر و علم حاصل نمی‌شود. با فقد چنین نظر و اندیشه‌ای است که همه صنایع و علوم و اختراعات امروز دارد به زیان عمومی بشر پیش می‌رود و به مصلحت و خیر و منفعت تمام نمی‌شود مگر آنکه بالای سر همه پرتو هدایتی بدرخشد و رهنمای به صلاح و سداد پیش رویش باشد و این مخصوص پیمبران به خصوص قرآن است به این جهت خود مخترعین و

مکتشفین هم عنوان هدایت و هادی را برای خودشان قائل نشده‌اند. دانشمند است مکتشف است، صنعتگر است، فیلسوف الهی است، عالم طبیعی است، اما هیچکدام هادی نیستند و ادعای هدایت ندارند. بالاخره بشر اعتراف دارد که هدایت مخصوص یک عده مردمی است که غایات و نتایج را می‌توانند تشخیص بدهند. آنهائی که نمی‌توانند غایات و نتایج را چنان که باید درک کنند هادی خلق نیستند به این جهت آنچه را کتب آسمانی به خصوص قرآن انجام می‌دهد همان هدایت است نشان‌دادن راههای خیر و صلاح و بهره‌برداری درست از همه اعمال و قدرتها و خیرات طبیعی و فطری است آیات قرآن هر نعمتی را می‌نمایاند و متذکر می‌شود برای همان هدایت یافتن به آن به سوی خدا و در راه صلاح و سعادت است آیاتی که دعوت به تفکر در خلقت آسمانها و زمین می‌نماید برای این نیست که تنها نظامات را درک کنند یا ستاره‌ای را کشف نمایند اگر در گوشه‌ای از کهکشان ستاره‌ای باشد که کشف نشده تا کشف بشود به ما و زندگی ما چه ارتباطی دارد قرآن که دعوت به تفکر می‌کند برای تعظیم در برابر عظمت و درک عظمت است تا به عظمت و حکمت پدیدآورنده آن آشنا شویم، تا در برابر عظمت و حکمت او سر فرود آریم و بیاندیشیم که این حکمت و نظم و قدرت برای منظوریست و باطل آفریده نشده و با اندیشه نافذ و ادارک عمیق بگوئیم «*ربنا ما خلقت هذا باطلا*» چون حکمت ظاهر در جهان باطل نبودن آنرا اعلام می‌کند ما هم اعلام کنیم چون عالم وسیع، حکیمانه است و سرسری و باطل نیست وجود و اعمال ما هم باطل نیست و اعمال ما هم روزی به نتیجه‌نهائی خواهد رسید و اگر به آتش و عذاب منتهی شد به سوء تدبیر و غفلت و خودسری خود ما هست خداوند پاک و منزه است که برای انسان شر و بدی بخواهد، با این توجه می‌گوید: «*سبحانک فقنا عذاب النار*» قرآن که نعمتها را تذکر می‌دهد از نعمتهای ظاهری و باطنی برای شکرگزاریست شکر این نیست به زبان اظهار تشکر کنیم یا صاحب نعمت را از جهت افاده نعمت بشناسیم شکرگزاری همین است که صاحب نعمت و دهنده آن را بشناسیم و منظورش را بفهمیم و نعمت را برای آنچه آفریده شده مصرف کنیم وقتی نعمت خلق انعام (چهارپایان) را بیاد می‌آورد می‌گوید:«*و یخلق ما لا یعلمون*» چیزهائی می‌آفریند که شما به آن علم ندارید شاید این پیشگوئی به مراکب و وسائلی است که با فکر بشر و بوسیله امتحانات علمی کشف شده یا می‌شود این وسائل طبیعی و صناعی که در دسترس بشر قرارداده شده برای چیست؟ برای آنکه بهره گیرد بعد چه شود و چه کند این صنایع و طیاره‌ها

که مسافرتهای دور را تسریع و نزدیک نموده آیا برای هوا و هوس برای بند و بستها نقشه ربودن سرمایه‌های دیگران و کشف نقشه‌ها و آدمکشی‌ها است قرآن پس از بیان انعام و مراکب نتیجه غائی آن را می‌نمایاند. چون بر آنها مسلط شدید و بر آنها سوار شدید بگوئید. «*سبحان الذی سخرلنا هذا... و انا الی ربنا لمنقلبون*» بگوئید آن خداوندیکه این را مسخر ما ساخته از لغو و بیهودگی منزه است پس حکمتی و مقصودی دارد آن اینستکه ما باید به سوی ربوبیت او روی آریم و برای تربیت خود و دیگران بکار بریم همه اینها برای آنست که خود و دیگران را به سوی ربوبیت و کمال پیش بریم و از خودخواهی و شهوات برهانیم این تربیت و هدایت قرآنی خودبینی و جنگهای طبقاتی و قوانین و نظامات خودساخته بشری برهاند و بخدا و مشیت و قوانین ثابت که همان مصلحت همه و به کمال بشری برگرداند.

قصص و حکایاتیکه قرآن بیان می‌کند آیا برای این است که مسلمانان به این قصص و حکایات سرگرم شوند و وقت بگذرانند؟ آیا قصه یوسف در قرآن برای اینستکه عاشق‌پیشه‌ها از سوره یوسف راه و روش عشق‌بازی بیاموزند، در خلال آیات آن عشق کشمکش زن دلباخته را بخوانند که بساط خود را آراسته، و معشوق را چگونه به دام انداخته و هر وسیله‌ای را برای دلداده فراهم کرده تا دل او را بدست آرد تا این که دامنش می‌گیرد می‌درد تهدیدش می‌کند برایش پرونده‌سازی می‌کند به زندانش می‌افکند، آیا این داستان را برای همین آورده؟ یا برای این است که در میان گرفتاری به عشق عاقبت عفت و تقوی را بنمایاند که اگر در این جذب و انجذابها و لغزشگاهها عفت و تقوی بر هواها قاهر و حاکم شد به کجا خواهد رسید چه عواقب درخشان و لذت‌بخشی در پیش است برای هدایت به این است که هر فردی هرچه دارد عقل و هوش و تقوا باشد در معرض چنین امتحانات باید از عنایات خداوند کمک بطلبد و پناه بخدا ببرد چنان که یوسف بخدا پناه برد و اگر برهان خدا را مشاهده نکرده بود شاید پایش می‌لغزید تا آنکه از بوته امتحان اطاق خلوت از میان زنهای خودساخته و آماده دلباخته که هیچ مانع و حجابی نبود و از میان طوفان هواها و بالاخره تهدیدات و کیدهای آنها با دامن پاک بیرون آمد و در نهایت به آن مقام معنوی و اجتماعی و سروری رسید محبوب همه و أمین پادشاه گردید، کلید خزائن مصر بدستش آمد. «*قال اجعلنی علی خزائن الارض*» نزد پادشاه مکین و امین گردید. «*قال انک لدینا مکین امین*»

دقت کنید در این سوره شکیبائی‌ها، بردباریها، توکل، تقوی، حاکمیت بر شهوات را در

چهره معنوی یوسف و گرفتاریهای او با برادرها و حسادت آنها، تا به چاه‌افتادن تا مانند کالائی در معرض فروش قرارگرفتن و تاگرفتار زنهای بوالهوس طبقه حاکمه قرارگرفتن و به زندان افتادن را چه‌گونه قرآن متمثل نموده و درمیان این کشمکش‌ها و جذب و انجذابهای نفسانی در پایان با روح نبوت و عصمت به مهمترین قدرت اجتماعی می‌رسد قرآن در قسمتی از این سوره می‌رساند که لیاقت حکومت و سرپرستی و رهبری برای افرادی است که علاوه بر استعداد ذاتی و فطری باید از مراحل امتحان‌های گوناگون بگذرند، در آغاز این داستان شیوا و این تابلوی رنگ‌آمیزی شده از عشق و عفت، صبر، تقوی و بصیرت می‌فرماید.

«*و لما بلغ اشده آتیناه حکماً و علماً*» آنگاه داستان گفتارش را به عشق آن خانم و همکارش و دسیسه‌های آنها، نقشه‌های آنها، تهدیدهای آنها را در چند آیه با ریز و درشت نفسیات و اعمال آنها را می‌نماید، تا سر از زندان درمی‌آورد و یوسف خود آرزوی زندان می‌کند و از خدا می‌خواهد با شوق بازشدن در زندان را و رفتن به آن را می‌طلبد. «*رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه*» در زندان هم قدرت توکل و صبر خود را از دست نمی‌دهد، و به تقوی و دعوت بتوحید زندانیان می‌پردازد. با این امتحانات نفسانی از زندان به سروری و رهبری می‌رسد. این داستان برای هدایت فرد به عاقبت عفت و تقوی و صبر، و هدایت اجتماع به اوصاف رهبری و حاکم و امانت‌داران بیت‌المال است، هدایت اجتماع است به این که مردمی که در برابر طمع و تهدید و در مقابل خط و خال خود را می‌بازند نباید حاکم بر مقدرات خلق باشند و نباید اموال و سرمایه عمومی را بدست گیرند.

هریک از قصص قرآن پند و موعظه و بالاخره برای هدایت به خیر و سعادت و نشان‌دادن عواقب امور است که عامه مردم نمی‌توانند برسند و پیروزی نهائی تقوا را نمی‌توانند درک کنند و از محیط محدود زندگی و نفسیات و شهوات آنی خود نمی‌توانند سربیرون آرند بالاخره همه قصص و حکایت اعلام.

«*و العاقبه للمتقین*» می‌نماید و پیروزی و رستگاری نهائی را برای گروهی و شکست و رسوائی را برای گروه دیگر نشان می‌دهد تا پیروان قرآن آینده‌بین شوند ناامید نباشند پیوسته نگویند حق مقهور است، مردم فاسد و خرابند قابل اصلاح نیستند طرفداران حق ضعیف هستند مردان حق بیچاره‌اند باید به‌کار کسی کار نداشته باشند. ماکه در محیط محدود و زمان محدود و عمر محدود به سر می‌بریم با اینهمه محدودیت نمی‌توانیم درباره تاریخ و نهایت کار و راه

حقیقی سعادت قضاوت صحیح نمائیم قرآن باید آینه مقابل بصیرت ما باشد تا پایان کار حق و باطل و ریشه خیر و شر و ظهور آن را در تاریخ گذشته بنگریم تا بنگریم آن گروه و افرادی که فاقد پول و سپاه و ایل و قبیله و جمعیت بودند با اتکاء به حق عاقبت بر همه قدرتها پیروز شدند و آنها که همه چیز از قدرتهای مادی و وسائل در اختیارشان بود مانند حجاب و کف روی سیل به بادرفته و این مطلب و حقیقت هدایتی را در همه سطور و آیات تاریخ و داستان‌های قرآن واضح و روشن بنگریم. «*اما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی‌الارض*». این قصص و حکایات برای آن نیست که تنها به افرادی علاقه بورزیم و از آنها خوشمان آید که چه قدرتی، چه شمایلی، چه دست و بازوئی چه معجزاتی داشته، از این جهات، زندگی و شخصیت عالی آنها بما ارتباط ندارد آنچه بما ارتباط دارد طریقه و راه و روش و عاقبت‌بینی و هدایت آنها است.

با توجه به آنچه گفته شد برای شنوندگان گرامی واضح شد مقصود این است که همه آیات قرآن درباره نظام خلقت و منافع و فراورده‌های صنعت و بیانات تاریخی و قصص اصل و فرع، مقدمات و نتایج، نظر به هدایت افراد و اجتماعات به عواقب و نتایج روشها و اعمال و ظهورنهائی آن در دنیا و آخرت است. «*ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین*». چنان که عرض کردم هدایت مانند آب و نور و هوا از ضروریات حیات انسانی است آن انسانی که از محدودیت و بندهای غرائز سر بیرون آورده و جسته و می‌خواهد با اختیار و عقل و اندیشه مستقل راه زندگی پیش گیرد و زندگی خود را با فکر خود تنظیم نماید. به همین جهت که هدایت از هرچه و هر نعمتی برای انسان لازم‌تر است که اگر آن نباشد نعمتهای دیگر وبال و نقمت می‌گردند دعای مخصوص و همیشگی مسلمانان هم طلب هدایت است که در متن مهمترین و باارزشترین عبادات که نماز است قرارگرفته. اگر دعا به میل خود ما واگذار می‌شد که هر جور می‌خواهیم بگوئیم و هرچه می‌خواهیم بخواهیم چه دعاهائی جعل می‌شد و چه درخواستها از خداوند می‌شد هرکس مطابق میل و آرزوی خود و محرومیتهائی که در زندگی دارد و چیزهای ناچیزی راکه مهم و بزرگ می‌شمارد دعائی می‌کرد و طلبی می‌نمود. یکی پول دیگری مقام، خانه وسیع، زن خوب آیا راستی اینها را هم که خدا در دسترس گذارده باید از او خواست در دعاهای مأثوره این درخواستها نیست در بعضی از دعاها درخواست و خواستگاری حورالعین! هست که بعضی از مقدسین بیشتر به همین چسبیده‌اند چون در دنیا

محرومیت کشیده‌اند در آخرت می‌طلبند پس از دو رکعت یا چند رکعت نماز بی‌سروته با گردن کج و دست لرزان و روی ترش و آب دهان جاری، «*و زوجنی من الحور العین*».

می‌گویند، پیش از همه چیز آنهم با عجله، آنهم با آن قیافه، که جن و پری هم از آن گریزانند چه رسد به حورالعین. در این عبادت شبانه‌روزی دعای واجب ما تنها درخواست هدایت است این عبادتی است که در مفاصل حیات، در هنگام طلوع و غروب و زوال، پس از خواب و بیداری این تحولات و تغییراتی که پیوسته و یک نواخت است، و ما با دیده عادت از اهمیت و اسرار آن غافلیم باید با مبدأ عالم ارتباط خود را برقرار سازیم با آنهمه، با آن مقدمات و مقارنات و شرائط و ترکیب مخصوص، از مکان و لباس و طهارت بدن تا اندیشه و فکر، نخست بانگ تکبیرةالاحرام تا وارد حریم شود و آنچه تا به حال برایش حلال بود حرام کند و با حرکت دست هر اندیشه و آرزوئی را پشت‌سر اندازد، از تأثرات نفسانی، اندیشه‌ها، کینه‌ها، محبت‌ها، همه را با جمله نورانی. «*الحمدلله*» بپوشاند و پرده از توجه به نعمت و ربوبیت روی هرچه غیر آن است بپوشاند و با چشم باز مبدأ و نهایت خود و جهان و نعمت‌ها را بنگرد بقول یکی از متفکرین جمله «*رب العالمین*» همه جهان را فرا می‌گیرد هرچه درک و علم پیش رود و نظر وسعت یابد هرچه کهکشانها و اختران یا ذرات کشف شود، وسعت‌نظر در این جمله بیشتر می‌شود، آنگاه توجه بانواع رحمت. «*الرحمن الرحیم*» پس از آن مالکیت و تصرف دست قدرت خداوند را می‌نگرد. «*مالک یوم الدین*». گویا قدرت پروردگار و صفات او را در اینجا مشاهده می‌کند روی می‌آورد خطاب می‌کند. «*ایاک نعبدو ایاک نستعین*» گویا مقصود گم شده خود را یافته و از آمیختگی مطلوب باقی و حقیقی با اوهام خود بیرون آمده مطلوب خود را در قدرت علم، کمال و بقاء یافت چون مطلوب رخ نشان داده و دریافت شده دیگر تردید و تحیر ندارد قاطع و مصمم است اکنون باید یکسره به او روی آرد به سوی او حرکت کند از جاذبه‌های دیگر خود را برهاند مانند ماشین یا طیاره‌ای که از ثقل زمین و جذب آن با فشار و حرکت شدید باید خود را برهاند تا براه افتد و برخیزد، مشکل همین است پس از آن با سرعت سیر مکتسبه و جذبه مقصود پیشرفت آسان و سریع می‌شود در این مورد است که احساس به احتیاج خود می‌کند، احتیاج به چه؟ به راه، به هدایت، به راه مستقیم باید درک کند اگر هدایت نباشد هیچ ندارد و اگر راه یابد همه چیز و هر نعمتی دارد خواست راهرو همان خواست خدا است همان نعمت لایزال است اینجا مورد تحول فکر

و بلوغ بشریت است تا از عالم طفولیت برتر آید این طفل است که همه چیز را برای شکم می‌خواهد هرچه به دستش دادید بدهان می‌گذارد چه نان باشد یا چاقو یا سنگ گمان می‌کند همه چیز برای دهان و در مجرای شکم باید قرارگیرد، مردمی هم که زمین و آسمان و خدا و دین را مقدمه برای شهوات و آرزوهای خود می‌پندارند همه موجودات را برای جذب و دفع خود می‌پندارند. در این تحول فکری به شخصیت خود رسیده و سّر سعادت و بقاء را دریافته که همان هدایت به راه است آنهم راه مستقیم چون پیش از هر چیز خود را منظور و متحرک می‌نگرد «*اهدنا الصراط المستقیم*» می‌گوید و همین را می‌طلبد چه انسان پیوسته در حرکت است و حرکت جوهری که علماء برای همه موجودات می‌نگرند در انسان متمرکز و تسریع شده هم فرد از هر جهت متحرک است و هم اجتماع، فرد هم در ضمن اجتماع، اجتماع هم با قدرت تحریک و حرکت افراد، فرد و اجتماع مانند کاروانند، قافله‌ای اگر همه وسائل معاش از توشه و مرکب داشته باشد ولی راه و مقصد را تشخیص ندهد آیا سعادتمند است؟ با نظر سطحی و ابتدائی آن افرادی که در قافله مرکب رهوار و توشه بیشتر دارند صاحب نعمت و سعادتمند بنظر می‌رسد و آنکه فاقد اینها هست فاقد نعمتش می‌شمارند ولی از نظر راه و حرکت و سفر آن کس صاحب نعمت و سعادتمند است که راه و مقصد می‌شناسد و بی‌راهه‌ها و پرتگاهها را تشخیص می‌دهد، آن که همه چیز دارد ولی [آن کس که] راه را نمی‌شناسد و نهایت سفر را نمی‌داند چنان که اگر از او بپرسی به کجا و از چه سمت می‌روی متحیر است نمی‌تواند دلخوش و سعادتمند باشد این بیچاره نمی‌داند در نهایت از کجا سر درمی‌آورد، آنکه فاقد وسائل است ولی راه را می‌داند مطمئن است و می‌داند از کجا و به کجا می‌رود این شخص صاحب نعمت است همان نعمتی که به همه رهروان داده شده «*صراط الذین انعمت علیهم*» همان پیمبران آن مردان صدیق آن سرخ رویان و شهداء، گواهان به حق و آغشته گان بخون در راه حق آن شایستگان و پیروان پیشروان، این تشبیه و استعاره نیست یک واقعیت و حقیقتی است پوست و گوشت و خون، مغز، فکر و اندیشه سراسر وجود ما و جهان در حرکت و جهش است این کره زمین این سیاره طیاره ما را در آغوش گرفته در فضاء در حرکت است از این سرنشینان سفینه‌فضائی زمین، این صنعتگران، مخترعین، این مکتشفین، محققین، دانشمندان، آنها که موشک به هوا می‌فرستند آنها که سفینه‌های فضائی می‌سازند از همه و همه بپرسید مقصود و مقصدنهائی چیست؟ و چه می‌خواهید؟ جواب روشنی ندارند هرچه بگویند

توجیه جهل و تحیر است فقط یک دسته خوب تشخیص داده و جواب صریح و روشن و قاطع دارند آنها همان کسانی هستند که به عنوان پیمبر (نبی) معرفی شده‌اند که هر چه دیگران نمی‌دانند و یا باخبر نیستند خبر می‌دهند یک کتاب مبین است که روشن و قاطع خود را کتاب هدایت معرفی می‌کند این کتاب مفصل و جامع دعوت و منطق همه پیمبران بزرگ و رهبران بلندپایه می‌باشد و به پیروان و رهجویان تعلیم داده که شبانه‌روز همین هدایت را بجویند، بنگرید، آیا هیچ ذکر و درخواستی این اندازه در شب و روز تکرار می‌شود در این دنیای تحیر و گمراهی دنیای گرفتار و بهم‌پیچیده، مسلمانان نمازگزار نه مسلمانان اسمی و سجلدی مانند بسیاری از مسلمان نماهای ایران و بعضی از کشورها، لااقل در شبانه‌روز ده‌ها بار این دعا را می‌خوانند و این درخواست را دارند. «*اهدنا الصراط المستقیم*» به علاوه در عبادات و نمازهای غیرواجب و تلاوت قرآن بیش از چهارصد میلیون مردم در شب و روز همین را می‌خوانند هدایت می‌خواهند.

(*اهدنا الصراط‌المستقیم*). این همان است که فطرت و سازمان درونی انسان می‌طلبد و خداوند و نظام عمومی آن را از انسان می‌طلبد. هم چنانکه راه عمومی و اصلی و رسیدن به مطلوب عقلی و فطری را باید بجوید در هر عمل هر روش در خواب و بیداری درباره تنظیم فکر و اندیشه، وظائف روزانه طلب معاش، خوردن و خفتن، ازدواج و معاشرت، و در هر وظیفه‌ای که زمان و اوان عمر بعهده می‌گذارد و مسئولیت‌هائی که پیش می‌آید و اخلاق و سجایا راه مستقیم و معتدل و بی‌انحرافی است که بر انسان مشتبه می‌باشد و باید در روشن نشدن و تشخیص آن از خداوند مدد جوید تا مسلمان را با نظر و توجه به خط اصلی خطوط فرعی و وظائف مستقیم حیاتی روشن شود و از آن اصل فروع را دریابد و در فهم آن اجتهاد نماید تا همه این سر تکرار این دعا می‌باشد و برای هر فرد مسلمان اگر آن هدایت کلی حاصل شده باشد باز نیازمند به هدایتهای فردیست و هدایت به مسائلی که هر روز و هر ساعت برایش پیش می‌آید و متحیر یا متوقفش می‌سازد باید راه مستقیم آن وظیفه را با امداد خداوند و توجه به هدف تشخیص دهد تا متوقف و متحیر نشود و از قافله حیات عقب نیافتد دنباله‌رو دیگران نشود. «*ان هذا القرآن یهدی للتی اقوم*» «*التی*» اگر چه مبهم است ولی وصف «*اقوم*» مبین آنست هر طریقی که بیشتر به پا دارد و به راه اندازد همان طریق را قرآن می‌نمایاند. این مطلوب و مقصود این موجود مختار و متحرک و عاقل می‌باشد که باید پیش از تصمیم و عمل

تصور کند بسنجد راه اختیار نماید و پیش رود این خلا همیشه در بشر هست، این ضرورت حیاتی را انسان درک می‌کند و همیشه جویای آن است و هیچ علم و مدرسه‌ای رفع این ضرورت و احتیاج را نمی‌نماید قرآن یگانه هادی کامل و جامع برای رفع این احتیاج و نیازمندی به آنست کتاب هدایت است و هدایت بالاتر از هر چیز و با هر عمل و اندیشه‌ای باید باشد. آن روز که این پرتو هدایت بر نفوس مردمی می‌تابید و این مشعل را به دست گرفتند با آنکه پیش از آن گمراه بودند. و در میان اوهام خود می‌پیچیدند به راه افتادند و پیشرو شدند با آنکه از علوم و معارف بهره‌ای نداشتند و به مکتبهای دنیا آشنا نبودند توانستند حاکم بر ملل متمدن و مردم درس خوانده شوند این پیروزی و پیشرفت به پیروزی شمشیر و نیزه نبود آنچه گرفته بودند و یا حامل آن بودند که همان هدایت بود خواست بشر گمراه و حاکم بر نفوس است آنها تنها فاتح و جهانگیر نبودند بلکه مدیر و مدّبر شدند و از میان هر ملتی که این هدایت را گرفتند حکام عادل و مدیرهای کاردان پدید آمد تاریخ شهادت می‌دهد که فاتحین اسلام مانند دیگر فاتحین شرق و غرب نبودند این فاتحین مانند اسکندر فتح کردند و کشتند و خراب کردند و سرمایه‌های مادی و معنوی ملل را ربودند مسلمانان با آنکه همه آنها خود از هدایت بهره کامل نداشته چون حامل بودند سرمایه دادند و استعدادها را برانگیختند گرچه پاره‌ای از مسلمان‌نمایان عرب از حدود وظیفه رسالت خود تجاوز کردند یا بقول شاعر ایرانی غارتگر و حرامی بودند اما آئین و هدایت گرامی را رساندند.

گرچه عرب زد چه حرامی بما　　داد یکی دین گرامی بما
گرچه ز جور خلفا سوختیم　　ز آل علی معرفت آموختیم

چون آنچه حامل آن بودند هدایت به حق و صراط مستقیم و طریق اقوم بود و فطرت بشر همین را می‌طلبد، انسان مسافر و گمراه اگر کسی را یافت که راه را بنماید که غرض و مرضی ندارد و این تشخیص را داده چرا نباید بپذیرد، به این جهت آنچه کشورها را گشود و راه به دلها بازکرد بیش از شمشیر که تنها مدافع از حق عموم و رافع مزاحم باید باشد، همان قدرت هدایت بود، که عقده گشودند و راهها به روی همه بازگردید.

امروز که مسلمانان مقلّد و دنباله‌رو شده‌اند و منتظر تقدیرند، آنهم نه تقدیر خدائی بلکه تقدیر زمامداران و دول و ملل دیگر، دیگران اگر هدایت خدائی ندارند در مسیر فطری خود پیش می‌روند ولی مسلمانان هم آن را از دست داده هم این را: «*خسرالدنیا و الاخره*» هدایت

قرآن برکنار شد، و استفاده از قرآن به مجالس ختم، سوگند، تشریفات منحصر گردیده، همان کسی که گوشش بآیات قرآن و کلمات وحی آشنا نبوده، همان مسلمان‌نمائی که عمری به جنایت و خیانت و دسیسه کاری برای مسلمانان دسیسه می‌سازد همان شرابخوار و قمارباز، همان خائن به حیات مسلمانان و به سود دشمنان، و غارتگر اموال عمومی، همین که چشم از دنیا پوشید و مرد، در مجلس ختمش قرآن را با الحان مخصوص می‌خوانند و چه بسا همان آیات عذاب این گونه گناهکاران را برای نجات و طلب مغفرتش تلاوت می‌نمایند، رسواتر از این جنت مکانی و خلد آشیان شدن همین فساق و متجاوزین است و واقعاً هم از خدمتگزاران صدیق به ملک و ملت بوده!! چه قدر رسوا و به مسخره گرفتن قرآن و دین است، به هر حال قرآن همان‌طور که از هدایت خلق برکنار شده از قرائت و ثواب هم بیرون رفته - متأسفانه مفسرین هم بیشتر به تفسیرهای فنی و معلومات خاص خود پرداخته تا آنجاکه عامه مردم از جهت فهم و درک و هدایت از تفسیرها، بهره‌ای نمی‌برند.

با آن‌که وضع روحی و مزاجیم مساعد نیست، مناسب است: این روایت نبوی و مانند آن که گویا بیشتر در اواخر عمر شریفش بوده و نگرانی آن حضرت را از انحراف مسلمانان از هدایت قرآن می‌رساند. مرحوم علامه فیض در مقدمه تفسیرش (تفسیر صافی) این روایت را آورده: از فقیه و محدث عالیقدر محمدبن یعقوب کلینی - از محمدبن مسعود عیاشی، از حضرت صادق علیه‌السلام از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله.

قام رسول‌الله خطیبا، قال: «ایها الناس انکم فی دار هدنه و انتم علی ظهر سفر و السیر بکم سریع و قد رایتم اللیل و النهار و الشمس و القمر یبلیان کل جدید و یقربان کل بعید و یاتیان بکل موعود، فاعدوا الجهاز لبعد المجاز - قال: فقام المقدادبن الاسود. فقال: یا رسول‌الله مادار الهدنه؟ فقال: دار بلاغ و انقطاع فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن فانه شافع و ما حل مصدق، فمن جعله امامه قاده الی الجنه، و من جعله خلفه ساقه الی النار، هو الدلیل یدل علی خیر سبیل، و هو کتاب فیه تفصیل و بیان و تحصیل و هو الفصل لیس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم ظاهره انیق و باطنه عمیق له تخوم و علی تخومه تخوم، لاتحصی عجائبه و لاتبلی غرائبه، فیه مصابیح الهدی و منار الحکمه و دلیل علی المعرفه.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای خطابه بپا خاست و فرمود: مردم هشیار باشید که شما در سرای هدنه

بسر می‌برید (معنای لغوی هدنه صلح و آرامش و متارکه جنگ است) - «*و انتم علی ظهر سفر*» گویا مقصود این است که شما در عین سکون و آرامش گمان نکنید متوقف و ساکن می‌باشید، به سرعت مانند مسافری که پیوسته در حال کوچ و تغییر منزل بسر می‌برد، گویا بر پشت سفر برنشسته و شتابان او را بجلو می‌رانید، «*و السیربکم سریع*» گویا به تغییر و تحولات افراد و یا پیش‌آمدها و تغییراتی که در وضع مسلمانان و یا برای مردم دنیا عموم پیش می‌آید، اشاره فرموده آنگاه متوجه مفصل‌ها و متغیرات مشهود می‌فرماید: «*و قد رایتم اللیل و النهار*». این تغییرات پیوسته و اعلام‌کننده مراحل زمان و مفاصل حیات را می‌نگرید، می‌نگرید که بهم پیچیدن و در نوردیدن شب و روز و طلوع و غروب آفتاب و ماه چگونه هر دوری را نزدیک و هر نوی را کهنه می‌کنند و هر میعاد و موعودی را می‌رسانند شما باید تجهیزات خود را آماده و کامل نمائید تا از این عبورگاه دور و دراز سبک و آسان درگذرید.

«*فاعدُّ و الجهاز لبعد المجاز*» در اینجا مقدادبن اسود می‌پرسد: ای رسول خدا دار هدنه چیست؟ - توضیح بیشتر از معنای لغوی خواسته - آن حضرت فرمود:

«*دار بلاغ و انقطاع*». سرای رسیدن و بریدن - که همینکه هرکس به هر مطلوب و منظوری رسید از آن بریده و جدا می‌شود - مانند مسافری که بر مرکب تندرو و آرامی نشسته و تنها با عبور مناظر سرعت حرکت در سفر را درک می‌کند هر دورنمای بیابان و آبادی و باغستانی را می‌نگرد و چشم دوخته تا بآن برسد همین که به محاذات آن رسید درمی‌گذرد بلکه رسیدن و گذشتن بیش از یک لحظه نیست، آرزوها و آمال سنین مختلف عمر انسان است که آدمی تا به آن نرسیده بدان چشم دوخته همینکه رسید از آن می‌گذرد هر مقصد و آرزوئی که دارد تا بآن نرسیده است به اشتیاق وصل آن شتاب دارد همین که رسید درمی‌گذرد و دچار فراق آن می‌شود، در اینجا گویا رسول اکرم متوجه فتنه‌ها، انحرافها حوادث، تفرقه‌ها، کشمکش‌های مذاهب، تراکم آراء بر اذهان مسلمانان می‌نگرد و از آن خبر می‌دهد و یگانه راه نجات را می‌نمایاند.

«*فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم*» زمانی که فتنه‌ها حق را بر شما مشتبه ساختند و ذهن شما را پوشاندند چون شب دیجور که ستاره‌ای هم به چشم نمی‌آید، «*فعلیکم بالقرآن*» در میان این فتنه‌ها و آشوبها و تاریکی‌ها که بقول شاعر شیراز:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

فرمود: در چنین دنیای تاریک که امروز و پس از رحلت آن حضرت در همان اوائل قرن اول، مسلمانان دچار شده‌اند باید به هدایت قرآن گرائید و راههای تاریک و پرپیچ و خم و ناهموار زندگی را با استعانت از این پرتو هدایت بپیمائید گویا در آن روز سیطره پیغمبر بالای سر مردم بود حاملین وحی و خازنین قرآن پس از آن تا چندی در میان مردم بودند و در میان فتنه‌ها دستگیری می‌کردند، و از انحرافها بازمی‌داشتند و با تعلیم قرآن آشنا می‌کردند چنانکه در زمان ائمه طاهرین ﷺ چنین بود - اگر قرآن میان همه مردم منتشر نبود و از آن بلاواسطه بهره‌مند نمی‌شدند به وسیله حاملین وحی و پیشوایان گرامی در میان فتنه‌ها، فتنه‌های آراء و نظریات ملل مختلف و عقاید و اوهام دیگران مذاهب گوناگونی که پدید آمد آنها هادیان خلق به حق و قرآن بودند این نگرانی رسول اکرم ﷺ گویا بیشتر متوجه به همین زمان ما و قرون است که مسلمانان بلکه دنیا از هر جهت متحیر و دچار انواع فتنه است مسلمانان خودباخته و سرمایه از دست‌داده سرمایه‌های مادی و معنوی، سرمایه استقلال و اتکاء به شخصیت، میراث رهبری دنیا، همه چیز را از دست داده و دنباله‌رو و مقلد و پاک‌باخته شده، مردم دیگر دنیا هم متحیر و سرگشته‌اند مسئولیتها و خطرها و پیچیدگی‌های زندگی سنگین‌تر و مشکل‌تر و اسرارآمیزتر از آنست که مغزها و افکار این بشر هرچه قوی باشد بتوانند این مسائل پیچیده را حل کنند و از این فتنه‌ای که رسول خدا خبرداده بیرون آیند، و راه و مسیر حیات را بروی همه باز کنند و این بن‌بست را که حیات معنوی و اخلاقی و جانهای ساکنین این سیاره زمین را در معرض هلاکت عمومی قرارداده بگشایند نور هدایت و نقشه عالیتری باید که همه را فراگیرد و همه ملل را رهنمائی نماید بلکه از عصبیت‌های مناطق جغرافیائی، حدود نژادی باشد تا همه تسلیم آن شوند. آیا جز قرآن کتاب هدایت دیگری هست که دارای این شرایط باشد و مورد قبول هر عقل آزاد قرارگیرد، و بالاتر از حدود فکری و جغرافیائی باشد، و به همه جوانب و مسائل زندگی مردم را رهبری نماید و با فطرت بشری و هر ذهن ناآلوده‌ای قرین و شفیع گردد و به آهنگ نفوس دمساز بشود تا همه را به ساحل نجات و بهشت برساند شاید اینکه فرمود: «*فانه شافع مشفع*» مقصود همین باشد، زیرا شفع ضمیمه‌شدن و بهم پیوستن دو چیز متناسب با یکدیگر است، همچنانکه اگر کسی به قرآن گراید وی را با خود به سر منزل سعادت رهبری می‌کند، آنکس که از او روی‌گرداند و با آن خصومت کند، قهراً آیات وحی خداوند هم خصم و مدعی وی خواهد شد و چون میزان عدل، حق و باطل می‌باشد و خصومت و دادخواهی

قرآن مورد تصدیق می‌باشد «*و ما حل مصدق*» ما حل را به دادخواه خصم معنا می‌کنند. «*من جعله امامه قاده الی الجنه*» کسانی که از آن پیروی کنند و آنرا پیش روی خود قراردهند. بسوی بهشتشان می‌کشاند. «*و من جعله خلفه ساقه الی النار*» و کسانی که از آن اعراض کنند و پشت سرش اندازند آنها را به سوی آتش پیش می‌برد یگانه دلیل راه و رهبر است که به بهترین راه دلالت می‌نماید «*هو الدلیل یدل علی خیر سبیل*» هر مسئله و امور زندگی را شرح می‌دهد مشکلات را می‌گشاید. «*و هو کتاب فیه تفصیل*» بیان و مبین و محصل احتیاجات بشری و نیازمندیها است. «*بیان و تحصیل*» فصل میان حق و باطل و قاطع و جد است چنانکه چیزی را سرسری و سبک نگرفته. «*و هو الفصل لیس بالهزل*» ظاهر و باطن دارد ظاهرش حکم و شریعت و قانون و دلبر و جذاب است و باطنش علوم و معارف و عمیق است. «*له ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم، ظاهره انیق و باطنه عمیق*» ریشه‌های عمیق دارد عجائب آن بشمار نیاید و غرائب آن کهنه نگردد در این قرآن چراغهای هدایت و شعله‌های افروخته حکمت و رهنمای معارف است. «*له تخوم ... لاتحصی عجائبه ...*» (اگر آقایان خسته شده‌اند بفرمائید بهمین جا ختم کنیم).

حدیث دیگریست از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله - (حجةالاسلام غزالی هم این حدیث را نقل کرده) که فرمود: «*و الذی بعثنی بالحق نبیاً یتفرق امتی عن اصل دینها و جماعتها علی اثنین و سبعین فرقه*» - بآن خداوندی که مرا به نبوت برانگیخته امت من از ریشه دین و اجتماع خود به هفتاد و دو فرقه جدا خواهند شد.

«*کلها ضالة مضله فاذا کان ذلک فعلیکم بکتاب‌الله فان فیه نبا من کان قبلکم و نبا من یاتی بعدکم*» همه آنان گمراه و گمراه کننده‌اند در چنین وضع و روزگاری باید شما یکسره به کتاب خدای روی آرید چه در آن خبرهائی از کسانی است که پیش از شما بودند و خبرهائی از کسانی است که بعد از شما می‌آیند. «*من خالفه من الجبابره قصمه‌الله عزوجل و من ابتغی العلم فی غیره اضله‌الله و هو حبل‌الله المتین و نوره المبین و شفاؤه النافع، عصمه لمن تمسک به و نجاه عن الزله ... لاتنقضی عجائبه و لاتخلقه کثره التردد*» هرکس از زورگویان مستبد با قرآن ستیزه نماید خداوند عزوجل او را درهم می‌شکند و هرکس راه علم را در غیر قرآن و روش آن بجوید گمراهش می‌گرداند، آن ریسمان محکم و رابطه ناگسستنی و اتصال و ارتباط به حق است و نور هدایت روشن و روشن‌کننده جوانب زندگی است و

شفاایست خدائی، از دردها نگهدار و نگهبان از لغزش است برای کسی که به آن تمسک نماید و رهائی از لغزش و سقوط است عجائب آن پایان‌ناپذیر می‌باشد تکرار و تلاوت و دست به دست گشتن آن را کهنه و فرسوده نمی‌کند.

روایت دیگر از حضرت صادق سلام‌الله علیه از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله «*قال: القرآن هدی من الضلال و تبیان من العمی و استقالة من العثره و نور فی الظلمه، و ضیاء من الاحداث و عصمه من الهلکه، و رشد من الغوایه، و بیان من الفتن و بلاغ من الدنیا الی الاخره، و فیه کمال دینکم و ما عدل احد من القرآن الا الی النار*» فرمود: قرآن کتاب هدایت است که از گمراهی می‌رهاند، و بیان روشن هر چیزیست که از کوری و کوره‌راهی بیرون می‌برد و نگهدار از لغزش و اضطراب است نوری است که از گرفتاری به تاریکی‌ها رهائی می‌بخشد پرتو نوربخشی است که از میان حوادث و پیش‌آمدها به در می‌برد وسیله نگهداریست که از سقوط در هلاکت نگه می‌دارد راه رشدیست که از گمراهی و تحیر می‌رهاند بیان رسائی است که از فتنه‌ها نجات می‌دهد پیروی از قرآن و نور هدایت آن از فتنه‌های گمراه کننده بیرون می‌برد و رهبری به سوی زندگی برتر و آخرت می‌نماید و به آن می‌رساند در قرآن کمال و تکمیل دین شما است هیچکس از قرآن روبرنگرداند جز آن‌که به سوی آتش روی آورد.

به این مضمون احادیث از طرق مختلف بسیار آمده (اگر وقت اجازه می‌داد بعضی دیگر از این احادیث را نقل می‌کردم) مضمون و لحن همه با اختلاف در تعبیر یکسان است همه ناظر به همین است که قرآن کتاب هدایت و نجات بشر است باید به نور هدایت آن انسانیت پیش رود نجات یابد و به دستورات آن عمل کند و نقشه زندگی را از آن بگیرد و بکار بندد هدایت به همه امور، به همه مسائل ضروری و عمومی بشری، پر از اندیشه‌ها و افکار است فوق همه علوم و معارف بلکه رهبر معارف و علوم بشری است راه دریافت علم و به کار بردن آنرا می‌آموزد و از ضروریات زندگی بشری است بشر چون احتیاج به هدایت دارد و هدایت از ضروریات حیات است، جز قرآن کتاب هدایت جامع و دست نخورده و تصرّف نشده نیست بنابراین جز قرآن کتاب هدایتی در دست این بشر متحیّر و گمراه نمی‌باشد میزان درستی و نادرستی هر کتاب هدایتی - اگر باشد - قرآن است اگر قرآن نبود، هدایت دیگر پیمبران شناخته نمی‌شد و درستی و نادرستی کتاب گذشتگان معلوم نمی‌گشت و چهره معصوم و پاک و دعوت و منطق پیمبران همان مصلحین بزرگ و رهبران روشن نبود باید در مرحله اول

مسلمانان خود به هدایت قرآن هدایت شوند و آنرا [از] گوشه قفسه‌ها و بالای قبور و از مجالس ختم بیرون آرند و از زوایای انزوا و مهجوریت خارج کنند، و به شکایت پیمبرشان از زبان قرآن گوش دهند. «*و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا*» و از تقطیع تجزیه آیات که هر گروهی قسمتی و قطعه‌ای را گرفتند و باقی را نادیده گرفتند توبه نمایند.

«*جعلوا القرآن عضین*» و مجموع آیات و تعلیم آنرا مشعل هدایت قراردهند زیرا خاصیت و اثر هدایتی در جمع و ترکیب آنست نور متجزی هم فضا و محیط را چنانکه باید روشن نمی‌کند اگر خودمان بآن گرویدیم و راه یافتیم، و مجتمع و هم پا و هم هدف و قاطع و ثابت و روشن‌بین شدیم می‌توانیم مردم دیگر دنیا را نجات دهیم دنیا تشنه رهبری است، رهبری بحق، منطق قاطع، اصول محکم فطری و عقلی و جویای آن است علماء مصلحین متفکرین که فوق تعصب می‌باشند شب و روز می‌کوشند تا راهی پیدا کنند راهی که همه بپسندند و تن دهند و در قلبها و ضمیرها جای بازکند طریق روشنی که در آن تحمیل نباشد و به سود و صلاح و قدرت یک ملت یک نژاد یک سرزمین نباشد دنیائی باشد، متأسفانه ما مسلمانان نه تنها نمایاننده هدایت و برتری قرآن نیستیم بلکه خود حجاب آن شده‌ایم، قرآن و آیات و دستورات و احکام آن در ظروف ما و چهره‌هائی ظهور نموده به این جهت در ما و برای همه خاصیّت هدایتی و رهبری آن از میان رفته باید ما از این پراکندگی و پراکنده گوئی راهها و مسلک‌های پراکنده خود را نجات دهیم تا پراکندگان وادی حیرت دنیا را به هدف خلقت و راه روشن آدمی آشنا کنیم مردم دنیا بدانند که ما با هدایت قرآن خیرخواهیم از گمراهی مردم رنج می‌بریم نفع‌جو استثمارگر، استعمارگر نیستم، قوانین ما که متخذ از قرآن است میان فقیر و غنی و قدرتمند و ناتوان و سیاه و سفید امتیاز قرار نداده برای همه یکسان است وقتی می‌توانیم این حقیقت را اعلام کنیم که در میان خود امتیازات فردی و طبقاتی نباشد و در میان خود رحماء باشیم و از مسلک‌ها و روشهای خودساخته و تفرقه‌انگیز بنام دین برتر آئیم تنها به عروه قرآن این حلقه رابطه خدائی و محکم (*الوثقی*) چنگ زنیم از آویختن به تارهای اوهام به جائی نمی‌رسیم. حافظ می‌گوید:

مصلحت دیدنی آنست که یاران همه کار بگذارند و سرطرّه یاری گیرند

ولی به عقیده ما در این زمان و همیشه هرکس سرطره یاری گیرد و به تارهای موی آن آویزد نتیجه آن مانند طرّه یارها پراکندگی و بی‌ثباتی و جهل و سرگرمی و انصراف از مطالب

حقیقی و جدی حیات است، باید به جای این گفت:

مصلحت دیدنی آنست که یاران همه کار بگذارند و سر حلقه قرآن گیرند

راستی و مصلحت و ضرورت و واجب اولی مسلمانان همین است با آن آیاتی که خود دعوت به تفکر و تأمل در قرآن و پیروی از هدایت آن می‌کند آن سفارشهای پی‌درپی رسول خدا به خصوص در اواخر عمر شریفش و ائمه طاهرین درباره تمسک به قرآن با آن حدیث مشهور بلکه متواتر از طریق عامه و خاصه حدیثی که درباره همیشه مسلمانان بوده برای اینکه مسلمانان به بی‌راه نروند و کوره راهها را در پیش نگیرند وصیت آخرین ساعات عمر شریفش که فرمود:

«*انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی*» بعضی از عامه بجای و عترتی، و سنتی آورده‌اند - فرقی ندارد چه عترت و سنت ملازم یکدگرند - پیروی از عترت از جهت سنتی است که آنها آورده یا نمایانده‌اند، سنتی که از طریق اهل بیت نباشد یا به تصویب آنها که سرچشمه صاف و متصل به منبع نبوت‌اند نرسیده باشد اعتباری ندارد. با این وصیتها چرا مسلمانان از تمسک به قرآن روی‌گردانده‌اند - این بحث باقی می‌ماند که چگونه باید از سرچشمه قرآن بهره‌مند شد و به هدایت قرآن گرائید بخصوص ما فارسی زبانان که ندانستن زبان قرآن برای ما حجاب است. چرا نباید مسلمانان غیرعرب به زبان دین خود آشنا شوند، این مدارس و کلاسهای زبان خارجی است، در گوشه و در هر مدرسه‌ای به زبانهای دیگران برای تفاهم برای فراگرفتن معلومات آنها، برای راهنمای زندگی، چرا برای فهم دین و قرآن و برای رسیدن به منابع اصلی بدون واسطه، برای دست یافتن به گنجینه‌های احادیث و کتب علمای بزرگ اسلام نیز، مدرسه‌ها و کلاسهای مجهزی نداشته باشیم.

دیگر از وظائف برای فهم قرآن این است که اول قرآن را از میان تارها و بافته‌های خیال بافها و روایات مجعول و اسرائیلیات بیرون آریم، بنگرید عرفان بافها چگونه آیات را از وضوح و هدایت عموم و انطباق با وظائف روز خارج کرده‌اند مانند تأویلات ملاعبدالرزاق کاشانی - که در تفسیر آیه - «*اذهب الی فرعون انه طغی*» که فرمان به موسی برای جلوگیری از طغیان طاغی زمان است و سنت پیمبر بزرگی را درباره نجات امتی از طغیان، و راه روشن آن را می‌نمایاند. این مفسر عارف می‌گوید: مقصود این است که موسای عقل به سراغ فرعون نفس برود و در آیه: «*ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقره*» می‌گوید مراد گاو نفس است؟ چرا اساساً

باید نفس راکشت، نفس یعنی چه وکشتن آن یعنی چه، اگر مقصود خواسته‌ها و شهوات است که نباید آنراکشت، اگر ما بخواهیم بکشیم باکار خدا معارضه کرده‌ایم باید آنرا تعدیل و تزکیه کرد هیچ جا در قرآن تفسیر نفس‌کشی نیامده قرآن می‌گوید:

«*و نفس و ماسواها فألهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکیها...*» در آیه سوره بقره که یک سوره بهمین نام آمده و دومین سوره قرآن است این دستوری که برای هدایت مسلمانان و نشان دادن وظیفه است و اسراری از هدایت دربردارد منحرف‌کردن آن به نفس‌کشی راستی گناه است، گاو معبود بنی‌اسرائیل شده بود. چنانکه بعد از خروج از مصر و غایب شدن موسی علیه‌السلام چند روزی از میان آنها، به حسب همان علاقه و جاذبه به سوی آن برگشتید، «*اشربوا فی قلوبهم العجل*» محبت و علاقه به عجل ذهن و اندیشه آنها را پرکرده بود. بنی‌اسرائیل مامور شدند تاگوساله‌ای که آنرا معبود یگانه و محبوب خودگرفته‌بودند، این حیوان بی‌زبان را حیوان شاخدار پرخور را بطور رسمی بکشند، مانند قصاب ذبح کنند تا این مانع فکری و نفسانی از سر راه قوم اسرائیل برداشته شود چشمها بازگردد، بنی‌اسرائیل مأمور بودند برای ذبح بقره معبود و محبوب خود عید خون بگیرند و جمع شوند و آنرا به دست خود بکشند این چه ربطی به نفس‌کشی دارد.

بسیاری از مفسرین هم قرآن را به ذوق و هنر و بحسب معلومات خود تفسیر کرده‌اند بلکه بعضی خواسته‌اند هنر و معلومات خود را به عنوان قرآن بنمایانند بعضی فلاسفه، ادبا، متکلمین. روایات و احادیثی که صحیح و سقیم و درست و نادرست آن منقح و بررسی نشده، و این روایات هم حجاب دیگری بر هدایت قرآن گردیده - یک قسمت آنها مجعول صاحبان مسالک و مذاهب ساخته شده و بدعتها است قسمتی هم از اوهام اسرائیلیات میان مسلمانان رائج شده - از همان صدر اول از آن زمان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خانه‌نشین شد و ائمه از میان مسلمانان برکنار شدند، و مردم را خلفاء جور و عمال آنها از توجه به ائمه طاهرین و تعلیم آنها بازداشتند بازار اینگونه روایات به نام رسول اکرم و یا ائمه طاهرین رواج یافت، از همان صدر اول بازار امثال کعب‌الاحبار و ابی‌بن کعب در بیان و تفسیر مطالب قرآن به خصوص درباره آیاتی که راجع به قصص و داستان گذشتگان بودگرم شد و مسلمانان که تشنه فهم و توضیح این مطالب بودند و منبع دیگر در دسترس آنها نبود این یافته‌ها را ضبط کردند و برای قبول عامه به رسول خدا نسبت دادند. شما بنگرید در این داستان آموزنده و هدایتی قرآن که درباره منشأ

سحر و شعبده و زیان آنها است و برای بی‌پایه بودن این گونه چیزهاست چه چیزها یافته‌اند «*و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان*» تا آن‌که می‌فرماید: «*و لقد علموا لمن اشتراه ماله فی الاخره من خلاق*» آنها که مشتری بازار سحر و شعبده شدند خود به خوبی و با تجربه‌ها درک کردند که این مشتریان از زندگی برتر و عالی‌تر بهره‌ای ندارند، چنانکه افراد پیرو این اوهام و بلکه این گونه خرافات در میان آنها رائج شده بیچاره و درمانده و محکوم شده‌اند. این نمونه‌ای از مقصود هدایتی این آیه است که در تفسیر و توضیح آن مفصل نوشته‌ام، آنگاه بنگرید به روایات اسرائیلی که در میان مسلمانان رائج شده و به بزرگان اسلام نسبت داده شده چه چیزها یافته‌اند. هاروت و ماروت فرشته بودند، به زمین آمده در مقام امتحان درآمدند، زهره زن بدکاری بوده و سپس به آسمان صعود کرده و ستاره شده معلوم می‌شود از قدیم زنهای هرجائی و بدکاره البته آنها که *فاحشة‌الرجال و الزعماء* بودند، ستاره نامیده می‌شدند!! پناه به خدا!! دیگر اینکه شما را به خدا بیائید قرآن را از دست عمال اموات که اینکار مخصوص کشور شیعه است بیرون بیاوریم آنها در این مجالس که هرگونه آدمی با هر وضعی شرکت می‌کند، گویا هر جا صدای قرآن بلند می‌شود صدای مرگ و میر است، این کتاب حیات کتاب حرکت، کتاب قدرت، کتاب هدایت، کتاب ایمان به چه روزی در میان ما افتاده!! آنرا اگر قرائت می‌کنیم با تفکر، با تأمل، با تدبر - همچنان که گفته‌اند اندیشه خود را از هر خیالی خالی کنیم و خود را مخاطب آیات بدانیم، تصور کنیم اکنون بر ما نازل و رسول خدا برای ما قرائت می‌کند ما قرآن را به محیط تفکر و تحقیق بیاوریم.

«*ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدّکر*» چند بار این آیه در یک سوره تکرارشده، این کلام خدا این مشیت ازلی الهی این قدرت و نیرو است، که به صورت حروف و کلمات درآمده و در حد فکر و اندیشه و گوش هوش بشر آسان گشته، پی‌درپی می‌گوید: «*فهل من مدکر؟..*» باید نخست قفل‌های غرور، هواها، کبرها، غفلت‌ها را باز کنیم تا پرتو انوار قرآن بر ضمیر صاحبان ضمیر و قلب بتابد.

«*افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا و الذین لا یؤمنون بالاخره اعتدنا لهم عذابا الیما*».

«*و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین*».

در قسمت دوم این بحث که طریق استفاده از قرآن و حجابهای مانع از آنست، تا آنجا که وقت اجازه می‌داد به عرض آقایان و سروران رساندم ولی مفصل این بحث فرصت بیشتری لازم دارد[1]، شب گذشته، و آقایان خسته شده‌اید، اگر توفیق و فرصتی پیش آید متمم این بحث را در جلسه دیگر تکمیل می‌نمایم. و از آقایان عذر می‌خواهم. امید است از لغزشهای سخن و کلام درگذرند و عفو می‌طلبم چنانکه عرض کردم حال روحی و جسمی مخلص مساعد نیست، چون نخواستم تقاضای برادران گرامی را ردکنم مصدع شدم. از خداوند توفیق همه را می‌طلبم و امیدوارم همه ما را در راه خیر و صلاح و فهم دین و هدایت قرآن هدایت فرماید.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱ - مختصری درباره این موضوع در مقدمه تفسیر (پرتوی از قرآن) بحث شده.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۹ – دربارهٔ نهج‌البلاغه

نقل از مجله آئین اسلام سال ۵ شماره ۱۶

۸ مرداد ۱۳۲۷ - ۲۲ رمضان ۱۳۶۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

دربارهٔ نهج‌البلاغه

با مطالعه نهج‌البلاغه و دقت در صفحات این کتاب، گاهی علی علیه‌السلام را مشاهده می‌کنید که به چشمان درخشان و قیافه روشن و نورانی، در بالای منبر کوفه به موعظه و نصیحت مردم مشغول است. در جای دیگر امیرالمؤمنین را در پرده تاریک شب می‌نگرید که در حالیکه ارکان طبیعت آرام گرفته و مردم یکسره بخواب رفته‌اند رو به آسمان ایستاده و با خدای خود در راز و نیاز است. در قسمتهای دیگر این کتاب، داماد پیغمبر را ملاحظه می‌کنید که لباس جنگ در بر کرده و شمشیری چون شعله آتش در دست دارد...»

منطق و روش بزرگان اسلام گرانبهاترین ذخائر معنوی است که در دسترس عموم مسلمین قرارگرفته و ما فقط باید همت گماریم تا از این ذخائر استفاده کنیم، یکی از این ذخیره‌ها پس از قرآن، کتاب نهج‌البلاغه است که پس از کتاب آسمانی سرچشمه صاف و گوارای معارف الهی می‌باشد. همه مسلمانان این کتاب مقدس را بزرگترین مرجع دینی می‌دانند مفسرین و مترجمین نهج‌البلاغه از جهات زیادی اهمیت آنرا بیان کرده‌اند ولی به نظر ما عظمت این کتاب از جهت تربیتی بیشتر از جهات دیگر است.

مطالعه دقیق نهج‌البلاغه در برابر چشم و خیال خواننده تربیت کامل اسلام را متمثل می‌نماید، در هر صفحه آن نوعی از منطق امیرالمؤمنین را می‌نگرد که مربوط به تربیت یک قسم از قوای انسانی و تقویت بنیه فضائل معنوی است و به مناسبت منطق و سخن در هر قسمت این کتاب، آن حضرت با روحیه و لباس و محیط خاصی در نظر جلوه می‌نماید، که شاید شخص بی‌اطلاع از شخصیت علی علیه‌السلام درباره وحدت گوینده دچار شک گردد!!!

گاهی امیرالمؤمنین با قیافه روشن وچشمان درخشان و جبهه نورانی و جامه کرباسین و ردای ساده و عمامه کوچک در نظر نمایان می‌شود، که بالای منبر جامع کوفه قرارگرفته و انبوه

۳۷ - متفکرین اسلام کردهم می آیند

نقل از سالنامه معارف جعفری شماره ۲
فروردین ۱۳۴۱ صفحه ۳۰۱ الی ۳۱۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«متفکرین اسلام گرد هم می‌آیند

مقدمهٔ هیأت تحریریه سالنامه معارف جعفری

خوانندگان محترم کم و بیش نام و بعضی از خصوصیات مؤتمر اسلامی را شنیده و یا در مطبوعات دینی خوانده‌اند. هر سال در ماه رجب این کنگره بزرگ اسلامی در بیت‌المقدس تشکیل می‌گردد و عده‌ای از متفکّرین اسلام از اقصی نقاط کشورهای اسلامی بمنظور همکاری در راه برطرف ساختن مشکلات جهان اسلام و تجدید سیادت جهانی این آئین مقدس در این پایگاه توحید گرد هم می‌آیند.

امسال نیز مانند سالهای گذشته بار دیگر مسلمین جهان شاهد چنین جنبش حیات بخشی بودند که از هر جهت نتایج شایانی در برداشت.

از آنجا که اطلاع از چگونگی این کنگره اسلامی و قطعنامه‌های مربوطه آن برای عموم مسلمانان ضرورت دارد از این رو بنا به تقاضای «هیأت مدیره نشریه معارف جعفری» دانشمند معظم حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید محمود طالقانی که امسال نیز شخصاً به عنوان نماینده مسلمین ایران در این کنگره شرکت نموده بودند یادداشتهای زیر را که حاوی تاریخچهٔ اجمالی «الموتمر الاسلامی العام» و «الموتمر الاسلامی» و «الموتمر العالم الاسلامی» و قطعنامه و نتائج مؤتمر اسلامی سال اخیر می‌باشد در اختیار این نشریه گذاردند.

ما ضمن تشکر از معظم له امیدواریم که مسلمانان ایران نیز دوشادوش سایر برادران اسلامی خود در این گونه مسائل اساسی ابراز همکاری و همفکری نموده و توجه کافی مبذول دارند.

«معارف جعفری»

با توجه به دستورات صریح قرآن در مورد وحدت امت اسلامی و این که مسلمین همگی دارای اصول و معتقدات و دستورات مشترکی بوده و از نظر سیاسی باید خط مشی واحد و هدف مشترکی داشته باشند، گمان نمی‌رود که کسی دربارهٔ لزوم همکاری و همفکری در مسائل روز و حوادث عمومی مسلمین که مربوط به مصالح مشترک مسلمین می‌باشد تردید داشته و اقداماتی را که به این منظور انجام گرفته و می‌گیرد با بی اهمیتی تلقی نماید.

به خصوص در اوضاع و شرائطی که امروز در دنیا پیش آمده و صف‌بندیها از صورت کشوری و قومی به صورت مسلکها و عقیده‌های متضّاد در آمده و مسلمانان روی اصول و مبانی قطعی که دارند نمی‌توانند در هیچ کدام از این صف‌بندیهای سیاسی شرکت نمایند.

بنابراین می‌توان گفت که اجتماع مسلمانان و تشکیل کنگره‌ها و انجمن‌های اسلامی به منظور شور و بررسی و اتخّاذ تصمیم درباره مسائل ضروری که وابستگی کامل به مصلحت و حیات مسلمانان دارد خود یکی از تکالیف و وظائف دینی ما است و بر عموم مسلمانان بصیر فرض است که در این راه اقدامات اساسی به عمل آورده و در تشکیل و تأئید وهمکاری و همفکری با چنین اجتماعات و کنگره‌های اسلامی کوشش کنند.

البته اگر ما در انتظار آن باشیم که یک شورای عمومی اسلامی صد در صد صحیح و از هر جهت کامل تشکیل شود در این صورت باید برای همیشه در حال انتظار بسر بریم.

بدیهی است که تأئیدات معنوی و الهی از آن کسانی است که از سنت عمومی جهان آفرینش پیروی نموده و از منفی بافی و یأس وتنبلی دست شسته در راه مسائل حیاتی خودگام برداشته و یا لااقل در صدد انجام وظائف ضروری خود برآمده باشند.

منظور از این مقدمه کوتاه این بود که بدین وسیله توجه عمومی را به لزوم شرکت در مؤتمرهای اسلامی جلب نموده و در ضمن پاسخ کسانی را که با نظر منفی به مؤتمرهای اسلامی می‌نگرند داده باشیم باید از این گونه افراد پرسید.

اگر دزدی به خانه‌ای روی آورد صاحب خانه هم قدرت گلاویز شدن با دزد مسلّح را ندارد آیا از فریاد زدن وکمک جستن هم باید خودداری کند ویکسره خانه را تسلیم او نماید؟ آری ملل مسلمان هر چه بیشتر بایدگرد هم جمع و هم صدا شوند تا شاید صدای خود را به گوش ملل آزادمنش دنیا برسانند و در این اجتماعات باید از شرکت وکمک دولتهائی که در معرض سیاستهای روزند چشم پوشند، به خصوص شیعه در این نداهای حق خواهی و دفع ستم از

مسلمانان باید پیش قدم باشند تا تبلیغات سوئی راکه دربارهٔ آنهاشده که «شیعیان از صف مسلمانان جدا هستند» و روش زعماء اجتماعی چنان نمایانده که با دشمنان همکاری دارند از میان بردارند و عملاً" دعوت مسلمانان و دستور رسول اکرم را اجابت کنند. که فرمود: هرکس بانگ استغاثهٔ مسلمانی را بشنود (یاللمسلمین) و اجابت نکند مسلمان نیست.

تاریخچهٔ مؤتمر اسلامی

جمعیتهائی که نام آنها باکلمهٔ «مؤتمر یعنی کنگره شروع می‌شود و جنبهٔ اسلامی دارند سه جمعیت می‌باشد که فعلاً" دو جمعیت از آن‌ها موجود می‌باشد.

«الموتمر الاسلامی العام» که در سال ۱۳۵۰ هجری قمری در شهر مقدس «بیت المقدس» تشکیل و تأسیس شد و هدف این کنگره که طی یک قانون اساسی بیان شده بود عبارت از همکاری بین مسلمین و نشر فرهنگ اسلام و مقاومت در مقابل تبلیغات کشیشان و همچنین بنای مدارس به ویژه «جامعة المسجد الاقصی» بود.

«المؤتمر الاسلامی» که در سوّم شعبان سال ۱۳۷۵ پس از طی مقدماتی قانون اساسی آن در قاهره تصویب گردید.

ولی اساس و شالودهٔ آن از همان ذی الحجه ۱۳۷۴ در مکه به وسیلهٔ رئیس جمهوری مصر و پادشاه عربستان سعودی و فرماندار کل پاکستان که در مکه برای ادای مراسم حج گرد آمده بودند ریخته شد و در طرح نقشه‌ها و برنامه‌های اساسی آن عده‌ای از رجال و دانشمندان بزرگ اسلامی شرکت نمودند.

هم اکنون آقای انور السادات دبیر کل این کنگره اسلامی است و دبیرخانه آن در کنار دانشگاه الازهر مشغول به کار می‌باشد.

«الموتمر العالم الاسلامی» که در سال ۱۳۶۸ هجری قمری در کراچی با حضور نمایندگان عده‌ای از کشورهای اسلامی طی مراسمی افتتاح گردید و دور دوّم آن نیز در سال ۱۳۷۰ در همین شهر منعقد شد.

ولی این مؤتمر برخلاف دو مؤتمر اسلامی دیگر دیری نپائید که در اثر بعضی از حوادث و علل از بین رفت و نتوانست به مسئولیتها و وظائف خود جامهٔ عمل بپوشاند.

لازم به تذّکر است که در سال ۱۳۷۱ هجری قمری نیز «مؤتمر شعوب المسلمین» در قاهره تأسیس گردید و چهار نفر نمایندگان ایران یعنی این جانب وآقایان حاج سید رضا موسوی زنجانی و حاج میرزا خلیل کمره‌ای و سید صدرالدین بلاغی شرکت داشتیم.(۱)

---

۱ - آقای طالقانی در اواخر کتاب بسوی خدا می‌رویم درباره این انجمن و شرکتشان چنین می‌گویند که عیناً از کتاب مزبور نقل می‌گردد.

«چون انجمن شعوب المسلمین که در همین سال در کراچی تشکیل شد و در روزنامه‌ها و نشریات ایران تصمیمات این انجمن منتشر نگردید و درخواست تسهیل امر حج و الغاء خاوه سعودی از تصمیمات این انجمن درنظر بود راجع به آن شرحی نوشته شود. اینکه به این مختصر اکتفاء می‌گردد: این انجمن در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۳۷۱ مطابق ۳۱/۲/۲۰ و ۱۰ میه ۱۹۵۲ ازنمایندگان ملی تمام کشورهای اسلامی (غیر از قفقاز و افغانستان) تشکیل گردید. بیش از یک هفته صبح و عصر درباره مسائل عمومی اسلامی بحث شد، و سه شب را در میدان جهانگیر پارک کنفرانس عمومی تشکیل داد که در حدود ده هزار نفر در آن شرکت می‌نمودند و نمایندگان کشورهای اسلامی به زبان‌های مختلف نیات و تصمیمات خود را با خطابه‌های مهیج بیان می‌کردند، اصول و مقرّراتی که بر آن تصمیم گرفتند و به تصویب رسید و با چند زبان منتشر گردید از این قرار است.

بسم الله الرحمن الرحیم

ما نمایندگان ملل اسلامی: با توجه به گذشته با عظمت و روزگار وحدت مسلمانان و آنچه از نیکی و عدالت و سلامت برای دنیای بشریت آوردند که بیگانگان خود به آن اعتراف دارند، و با توجه به مصائب و گرفتاری‌هائی که امروز بر مسلمانان در اثر تفرقه و نفاق وارد شده و موجب تسلّط نیروهای بنیان کن استعماری گردیده به طوری که هر روز سلطه‌های استبدادی آن‌ها به عناوین مختلف حقوق مسلمانان را پایمال می‌نماید و از طریق دسائس سیاسی و فشارهای اقتصادی و آشوب‌های اجتماعی ملل اسلامی را به زنجیر عبودیت می‌کشاند.

امروز که نیروهای بنیان کن استعماری با هم شاخ به شاخ شده، و نیروهای گوناگون شر و وسائل تخریبی خود را در کمین قرار داده و با تشکیل جمعیت‌ها و عناوین فریبنده مختلف مقاصد شوم خود را تأمین می‌نماید، ما می‌خواهیم نیروهای خیری که در جهان اسلامست متمرکز نمائیم و آنچه از وسائل عدل و احسان در ملل و دول اسلامیست به وسیلهٔ یک جمعیّت منظم، آماده و به کار اندازیم تا زنجیرهائی که دست و پای مسلمانان را بسته و آنها را از پیشرفت به سوی کمال باز داشته پاره شود: این هیأت جهانی اسلام بنام «منظمه، شعوب الاسلامیه» نامیده می‌شود، و خلاصه مقاصدش از قرار زیر است:

۱ - نخستین هدف این جمعیت آنست که عقاید اسلامی را در نفوس مسلمانان عموماً پابرجا سازد و به وسیله اخلاق فاضله و آماده ساختن وسائل زندگی از طریق هدایت روشن اسلام آن عقاید را رشد دهد.

۲ - آزاد نمودن ملل اسلامی از جهت سیاسی و اقتصادی از نفوذ بیگانگان و تمرکز نیروها و سرمایه‌های اسلامی برای خیر دول و ملل اسلامی.

۳ - بالا بردن سطح فکری و مادّی و کفالت حقوق اجتماعی و سیاسی و کوشش برای اقامه و پابرجا نمودن عدالت اقتصادی میان مسلمانان مطابق اصول اسلامی و نشر تربیت صحیح، و حفظ از تفرقه و انحلال که پیوسته مانع پیشرفت آنهابوده تا جهان اسلام موقعیت لایق خود را در میان ملل دنیا احراز نماید.

۴ - توسعه تعلیم لغات مختلف در کشورهای اسلامی تا تفاهم بین مسلمانان آسان شود، و ترغیب برای تدریس لغت

* * *

«موتمر الاسلامی العام» که کوششهای آن مدّتی نیمه کاره مانده بود فعالیّت سریع خود را مجدداً از سال ۱۳۷۳ در بیت المقدس مقّر مؤتمر آغاز کرد و در همین سال بود که دوره اوّل فعالیت جدید آن به وسیله اجتماع دهها نفر از نمایندگان کشورهای اسلامی در این شهر مقدس افتتاح گردید و یک دفتر دائمی برای اداره کارهای مربوط مؤتمر در این جلسه انتخاب و به تصویب رسید.

هیأت منتخبین از اشخاص برجسته‌ای مانند «سید قطب» و «محمد عبدالرحمن خلیفه» و«دکتر سعید رمضان» و «کامل الشریف» ترکیب یافته بود و آقای سعید رمضان نیز عنوان دبیر کل موتمر را به عهده داشت.

مجله سالیانه «الموتمر الاسلامی» می‌نویسد:

باعث و عمده علّت تأسیس این مؤتمر درمکه معظمه این بود که بدین وسیله زندگی مسلمین جهان طبق تعالیم و برنامه‌های اسلامی تنظیم گردد و اصول قدیمه و تعالیم صحیحه اسلام زندگی عموم مسلمین جهان را اداره کند و روابط مسلمین نقاط مختلف استحکام یابد و به طوری نیرومند شود که بتوانند در تأمین سعادت و صلح جهان و پیشرفت عالم رُل حساسی را به دست آورند.

این کنگره اسلامی تأسیسات دینی متعددی در اطراف جهان از قبیل جنوب عربستان و اندونزی (در آسیا) و سومالی و جنوب سودان وکشور اوگاندا و غیره (در آفریقا) ساخته است که در پیشرفت هدف‌های اسلامی مؤتمر تأثیر بسزائی داشته. البته با توجه به فعالیت و تبلیغات دامنه دار مسیحیان وکشیشها در میان اهالی این مناطق و دوری آنان از مراکز علمی و فکری اسلامی ضرورت این تأسیسات اسلامی روشن می‌گردد.

* * *

قرآن چون لغت دینی مسلمانان است و بر هر مسلمانی فراگرفتن آن لازمست.

۵ - برای عملی نمودن دستور کریمه ***«و ان هذه امتکم امة واحده و انا ربکم فاتقون*** - این جمعیت می‌کوشد، تا روابط ادبی و اقتصادی بین کشورهای اسلامی محکمتر و موجبات تفاهم و دوستی میان افراد و اجتماعات مسلمانان بیشتر گردد. و قرار شد مرکز این جمعیت در کراچی باشد و مجمع عمومی آن هر سال در یکی از کشورهای اسلامی تشکیل گردد.»

(کتاب به سوی خدا می‌رویم، با هم به حج می‌رویم. صفحه ۱۶۶ و ۱۶۸)

دوره دوّم «المؤتمر الاسلامی العام» در سال ۱۳۷۵ در شهر دمشق با شرکت نمایندگان کشورهای اسلامی افتتاح شد و به نوبهٔ خود نتائج درخشانی برای جهان اسلام داشت.

* * *

دوره سوّم المؤتمر الاسلامی العام:

دوره سوّم «المؤتمر الاسلامی العام» همین دوره‌ای بود که ما در ماه رجب امسال (۱۳۸۱) در آن شرکت داشتیم و نمایندگانی ازکشورهای افریقائی جاد و اسامی کشور در آن شرکت کرده بودند.

کشورهای مزبور اکثراً مستقل شده و تعداد مسلمانان در آنها یا حائز اکثریت بوده و یا عده مورد توجّهی را تشکیل می‌دهند و به طوری که ازگزارشهای نمایندگان این کشورها به دست می‌آمد احتیاج مبرمی به کمک و همکاری ما دارند!

آری این کشورها که سالیان دراز حتیٰ بعضی از آنها صدها سال در زنجیر استعمار بوده‌اند دست غارتگر استعمار با حقوق و هستی آن‌ها را در این مدّت طولانی ربوده و به یغما برده بود و مبلغیّن مسیحی که بزرگترین ایادی استعمارگران می‌باشند آن مناطق را میدان فعالیت و تبلیغات بی‌منازع خود قرار داده بودند اینک که استقلال و حق مشروع انسانی خود را باز یافته‌اند! لازمست از نظر مادی و معنوی به آنها مساعدت و کمک شود تا بتوانند در برابر فشارهای داخلی و خارجی به پای خود بایستند.

در این کنگره به جز نمایندگان کشورهای آسیائی سوریه، هند، عراق، یمن، عربستان سعودی، ترکیه، ایران، ازکشورهای اروپائی نیز نمایندهٔ مسلمانان یوگوسلاوی حضور داشت.

امسال مؤتمر اسلامی مهمترین دورهای خود راگذراند و از بیشترکشورهای اسلامی به خصوص ازکشورهای نو مسلمان آزاد شده افریقا بیش از هر جا شرکت کرده بودند. مردمی که از پشت چهره‌های نمکین و سیاه آنان نور ایمان و اخلاص می‌درخشید، کسانی که شب دیجور درازی را به سرآورده و چشم به افق روشن آزادی گشوده از بندهای معتقدات خرافی و استعمارها جسته بودند. این‌ها ارزش تعالیم حیات بخش اسلام را بیش از دیگران می‌دانند، سرچشمهٔ ایمان از زبان عربی بلیغ آنها جاری بود، چه بسا بدون نوشته با بلاغت رسائی خطابه سرائی می‌نمودند. دیدن این‌ها یاد و چهره بلال حبشی را در خاطر ما زنده می‌کرد - همان

بلالی که آیات ایمان و بانگ تکبیر، او را چنان بالا بُرد که بر سفیدها و اشراف مغرور به رنگ اوهام دنیا، نیز برتری داد.

دوشنبه ۲۳ رجب (به افق طهران) مطابق با ۱۱ دی ماه ۴۰ از طهران به قصد بیت‌المقدس پرواز نمودیم و پس از قریب دو ساعت در فرودگاه بیروت و بعد ازچهار ساعت از آن جا به سوی عمان و بیت المقدس رهسپار شدیم تا روز ۲۶ رجب اجتماعات به معارف و گزارشها و بحث‌های چند نفری در سالن تنفّس سر میز غذا می‌گذشت صبح چهارشنبه ۲۶ رجب (به افق فلسطین) شب مبعث یا لیةالاسری (از نظر دیگر مسلمانان) اوّلین جلسه تشکیل شد برنامه معرفی همه وفود به یکدیگر با عنوان و سمت و معرفی رؤساء وفود (که از وفد ایران این خدمتگزار را معرفی کردند) و نامه‌ها وتلگرافات پایان یافت از طرف وفد ایران پیام بعضی از علما و مراجع بزرگ و جمعیّت‌های دینی قرائت شد در همین جلسه ترتیب جلسات رسمی تا روز سه‌شنبه اعلام گردید. هر روز سه جلسه - از صبح تا یک بعد از ظهر - بعد از نماز و صرف غذا تا مغرب، بعد از نماز و صرف غذا و استراحت تا پاسی از شب برگزار شد، جلسه عصر چهارشنبه با خطابه افتتاحیه ملک حسین پادشاه هاشمی آغاز گردید و رؤسای وفود هر یک در مدّت ۵ تا ده دقیقه خطابه‌ای ایراد کردند که به وسیلهٔ رادیو پخش می‌شد.

در این جلسه نیز نمایندگان، پیام سلاطین و زعماء وسران جمعیت‌های اسلامی را در تأیید مؤتمر ابلاغ کردند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

تعداد و اسامی نمایندگان

در دورهٔ سوّم مؤتمر (امسال) بالغ بر صد نفر نماینده از قریب ۲۸ کشور شرکت داشت و نمایندگان ایران ۹ نفر بودند که در یادداشت پلی‌کپی شده موتمر چنین آمده است.

۱ - جناب استاد آیة الله محمود طالقانی

۲ - دکتر محسن - رئیس محکمه استیناف در تهران

۳ - آقای علی اکبر تشیّد مشاور حقوقی

۴ - آقای محمد خاور - قاضی

۵ - جناب شیخ جلال الدین رائی فانی واعظ

۶ - دکتر - عباس مهاجرانی

۷ ـ آقای محمد رضا صالحی

۸ ـ شیخ یحییٰ نوری

۹ ـ آقای محمد تقی سبط.

جلسات مؤتمر

کنگره امسال در طی ۱۱ جلسه برگزار گردید که در جلسهٔ اوّل ریاست جلسه به عهده علامه مراکشی سید عبدالرحمن الدکالی و معاونت آن به عهدهٔ علامه نیچریه‌ای «شیخ آدم عبدالله آلودی» بود.

البته در این جلسات سعی شده بود که از هر کشوری یک بار برای ریاست جلسه و یا معاونت استفاده نمود تا همه در آن سهیم باشند.

در جلسه ششم افتخار ریاست جلسه به من موکول شد و معاونت من با آقای ابراهیم شیخ احمد صومالی بود و من سخنرانی خود را به طور مختصر در یکی از جلسات ایراد نمودم که به منظور اختصار از نقل آن در این جا خودداری می‌شود.

دیگر از برنامه‌های مؤتمر بازدید خطوط دفاعی بود که در فاصله‌های نزدیک استحکامات و سنگرهائی است که در آن افسران و سربازان مرابط اسلامی شب و روز در زمستان و تابستان مراقبت می‌کنند و با فاصلهٔ چند قدم با سربازان اسرائیل روبرو هستند، اینجاها مراکز اصطکاک دو نیرو و قدرت است که با اندک غفلت وصفیر یک گلوله‌ای به صورت آتش و خون در می‌آید و ممکن است دنیا را به سوی جنگ بکشاند، یک قسمت این سنگرها بالا و در میان بارو برجهای قلعهٔ شهر قدیم بیت المقدس است، قسمت دیگر در امتداد خطوط تقسیم شده در سرزمین‌ها ودهات واقع در طرف شمال و جنوب شهر می‌باشند که در بعضی از نواحی دهات بلکه خانه‌ها به دو قمست تقسیم شده.

قطعنامه مؤتمر

مؤتمر در پایان جلسات خود پس از بررسیهای لازم قطعنامهٔ مفصلی در مورد مسائل اساسی و مهم جهان اسلام صادر نمود که ذیلاً" قسمتی از آن‌ها به طور اختصار از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

۱ - سخترین مشکلات اسلام در برابر انواع بی‌بند و باری و فساد و بی‌ایمانی، پوشیده ماندن وعدم تمیز چهره واقعی اسلام در میان این همه تبلیغات گوناگون و اوضاع در هم و برهمی است که مسلمانان را دربیشتر ممالک فراگرفته است.

آن چه که ما اکنون بدان کمال احتیاج را داریم این است که باید با تمام وسائل تبلیغاتی کوشید تاچهرهٔ واقعی اسلام را دور از هرگونه آلودگی و جمود وخرافات در این میان آشکار و معرفی گردد و در این راه از جدیدترین وسائل تبلیغی استفاده نمود.

۲ - در رأس تمام مسائل اساسی جهان اسلام موضوع عدالت اجتماعی قرار گرفته که در بیشتر کشورهای اسلامی مفقود ویا به صورت ناقص می‌باشد مظالم بقدری شایع شده که حتیٰ آن را به صورت تهمتی به خود اسلام بسته‌اند. در صورتی که اسلام از این مظالم و اصحاب ظلم و مبلغین چنین نسبتهای ناروا بیزار است!

تا این جاکه دشمنان علنی و زیر پرده‌ای اسلام جری شده وزیر ماسک عدالت و آزادی و مساوات می‌خواهند باقی مانده پایگاههای آنان راکه ضامن موجودیت آنها است بربایند.

مسلمانان هیچگاه احتیاجی بپذیرفتن راه و رسم اجنبی که در میان آن‌ها عدالت اجتماعی را برقرار سازد ندارند قرآن کتاب آسمانی اسلام و روش پیغمبر اکرمشان همواره سرچشمه انقلاب و نهضت بر علیه بیدادگری و یا غیگری بوده است!

بدیهی است که اگر حکومت‌های اسلامی به تحکیم مبادی عدالت اجتماعی همت نگمارند و ندای مبلغین اسلام در کمال قدرت و امانت و روشنی بلند نگردد خوف آن می‌رود که این طوفان سهمگین همهٔ ما را فراگیرد و هرگز این اوضاع نابسامان ما نخواهد توانست جلو آن را بگیرد.

۳ - موجب کمال تأسف است بلوک غرب که خود را به عنوان نگهبان و مدافع آزادی قلمداد می‌کند و جهان خود را جهان آزاد می‌نامد هم چنان سیاست استعماری خود را در کشورها و بلاد اسلامی دنبال می‌کند.

امروز که صدای مبلغین اسلام بلند است و مسلمانان را با تمام نیرو برای همکاری دعوت می‌کنند در مقابل، جز ادامه روح استعمارگری و کینه‌توزی و تغییر و منع تاریخ مسلمین چیزی دیده نمی‌شود.

نمایندگان جهان اسلام که مکرّر تلخیهای این حقیقت را چشیده‌اند ناگزیر دول و بلوک

غرب را متذّکر می‌شوند که دنبال نمودن این سیاست خصمانه و تجاوزکارانه، خود بهترین دلیل و دست آویز کمونیسم بین‌المللی در کشورهای ما می‌باشد و این آزادی که از آن دم می‌زنند نه تنها با روش آنان سازگار نیست اصولاً" موجب سستی و ضعف آزادی است.

* * *

مبادی عمومی

۱ ـ مؤتمر مقرر می‌دارد که قضیه فلسطین یک واقعهٔ عمومی اسلامی و مربوط به عموم مسلمانان است و در میان سایر مسائل اسلامی در درجه اوّل قرار دارد.

۲ ـ مؤتمر تأکید می‌کند که تجاوز یهود به خاک فلسطین به ناحق است و این تجاوز در حقیقت تجاوز به حقوق عمومی مسلمانان محسوب می‌شود و بر هر مسلمانی فرض است که متجاوز را به جای خود بنشاند و باطل را از بین ببرد.

* * *

مؤتمر اسلامی، دولتهای عربی را می‌خواند تا خط مشی واحدی که شامل شئون سیاسی و اقتصادی و نظامی باشد اتخّاذ نمایند تا فلسطین را نجات دهند و این قضیه را از راه سازمانهای بین‌المللی دنبال کنند.

مؤتمر به حکومتهای عربی و اسلامی توصیه می‌کند که نقشه‌ها و بند و بستهائی که در سازمان‌های بین‌المللی برای تصفیه قضیه فلسطین در جریان است از میان ببرند و باید این قضیه از نظر خود آنها حل شود به حکومتهای عربی توصیه می‌کند که در تمام مناطق سیاسی نمایندگان خود را بفرستند تا در قضایا کاملا" هوشیار باشند.

مؤتمر به دفتر دائمی خود توصیه می‌کند که نماینده کافی به آفریقا گسیل دهد تا از نزدیک فعالیتهای صهیونی را در آن مناطق به دقّت بررسی نماید و روشی برای مبارزه با آن اتخّاذ کند و قضیه فلسطین را شرح دهد و از دول افریقائی که در این مورد پشتیبانی کرده‌اند تشکّر نماید.

مؤتمر هر گفتگوئی را در میان دول عربی و اسرائیل طرد می‌کند و اعلام می‌دارد که تمام ملل اسلامی از هر گونه شناسائی و یا ارتباط با اسرائیل خودداری نمایند.

و در مورد پناهندگان، موتمر مقرّر می‌دارد که حل این موضوع منوط به حل قضیه فلسطین است و مؤتمر مخالفت هر دولتی را در مورد نصب یک قیم (نگهبان) بر املاک پناهندگان

عرب واقع در منطقه تصّرف شده طرد می‌کند و معتقد است که باید عایدات آن به جای کمک‌های دول دیگر به مصرف رفاه پناهندگان برسد.

باز مؤتمر حکومتهای عربی را توصیه می‌کند که عنایت بیشتری در مورد شئون بهداشتی و فرهنگی و معاش پناهندگان مبذول دارند و از مساعدات آنان برای نجات وطن خودشان دریغ ننماید.

* * *

مؤتمر دول اسلامی را می‌خواند که از نفوذ اقتصادی اسرائیل جلوگیری نمایند و تأکید می‌کند که آزادی کشتی‌رانی اسرائیل در خلیج عقبه خطر بزرگی برای مسلمانان در بردارد.

مؤتمر وجود نیروهای نظامی بیگانه را خطری برای فلسطین می‌بیند و باید کوشش شود تا این نیروها کنار روند.

مؤتمر امیدوار است که حکومت‌های عربی تبلیغات و ناسزاگوئی را نسبت به یکدیگر متوقف سازند زیرا این روش به زیان همه و به زیان قضیهٔ فلسطین تمام خواهد شد.

* * *

قضیهٔ الجزائر

مؤتمر حق استقلال کامل سرزمین «الجزائر» را عموماً و خصوصاً قسمت صحرا را تأکید می‌کند و از وضع سیاست حکومت فرانسه و از اعمال ضدانسانی آن بیزاری می‌جوید.

مؤتمر حکومت‌هائی را که حکومت الجزائر را به رسمیت نشاخته‌اند می‌خواند که به شناسائی کامل آن مبادرت نمایند و ازدفتر دائمی مؤتمر می‌خواهد که با این دولتها به منظور تحقّق بخشیدن به این مطلب ارتباطاتی برقرار سازد. حکومت‌های عربی باید بر مقرّری خود در مورد الجزایر بیافزایند تا این حکومت بتواند به این مبارزه مقدس ادامه دهد.

و اگر فرانسه بیش از این از شناختن کامل حق الجزائر سرباز زند دولت‌های اسلامی با او رابطهٔ سیاسی و اقتصادی خود را قطع نمایند و اعلام می‌دارد که جوانان مسلمان جهان اسلام، خود را برای ورود در صف مجاهدین الجزایر آماده سازند و دفتر دائمی مؤتمر موظف است که در این باره با حکومت الجزائر در تماس باشد و به دول اسلامی توصیه می‌کند که برای آزادی سران الجزائر از کوشش دریغ ننمایند و درود خود را بر حکومت الجزایر و بر مردم

مجاهد و سران و ارواح شهداء آن می‌فرستد.

* * *

همکاری و تضامن اجتماعی

۱ - مؤتمر اسلامی سران دول اسلامی را دعوت می‌کند که در راه خدمت به اسلام و اقامهٔ احکام و حدود اسلامی بر همکاری و تضامن مبادرت نمایند.

۲ - توصیه می‌کند: که سیاست‌های خارجی خود را بر طبق مصالح اسلامی منظم نمایند.

۳ - دول اسلامی اختلافات خود را از طریق و داد و مسالمت حل و فصل نمایند.

۴ - مؤتمر معتقد است که از مهمترین عوامل همکاری و تضامن بین دول اسلامی سوق دادن جوانان و نسل جدید به تربیت و تعالیم صحیح اسلامی است و دولت‌ها را دعوت می‌کند که برای تحقّق بخشیدن به این هدف اساسی به ایجاد همکاری فرهنگی مبادرت نمایند.

۵ - مؤتمر لازم می‌داند که ملل و دول اسلامی مجامعی برای تدریس علوم اسلامی و به منظور تقریب مذاهب اسلامی و تعلیم نظامات اجتماعی و سیاسی اسلامی در بلاد مختلف براساس صحیح تأسیس گردد.

* * *

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کشمیر

مؤتمر درباره حق مسلمانان کشمیر تأکید می‌کند که باید مقررات خود را با آزادی به دست گیرند و بر حکومت هند اعتراض می‌نماید که چرا مقرّرات سازمان ملل متحد را در مدّت ۱۳ سال محترم نمی‌شمارد و اجراء نمی‌نماید و در مورد سرنوشت کشمیر به آراء عمومی مراجعه نمی‌کند.

مؤتمر پیشنهادات مجامع مشورتی پیرو کشمیر آزاد را تأیید می‌کند و خواهان آزادی شیخ محمد عبدالله نخست وزیر سابق و زندانی کنونی کشمیر اشغال شده است.

* * *

دربارهٔ آفریقا

مؤتمر پس از رسیدگی به وضع آفریقا و نقشی که این قاره در آینده اسلام دارد مقرّرات زیر را اتخّاذ نمود:

۱ - اعزام نمایندگان از رجال مؤتمر به حجاز و عراق وکویت و سوریه و قطر و بحرین و ایران تا مقرّرات مؤتمر را به خصوص آنچه درباره آفریقا است به مسلمین ابلاغ نمایند.

۲ - به حکومتهای اسلامی که در دول آفریقائی نماینده سیاسی ندارند توصیه می‌کند که نمایندگان خود را اعزام دارند تا بدین وسیله در قضایای اسلامی با دول آفریقائی همکاری نمایند.

۳ - مؤتمر به دفتر دائمی خود توصیه می‌کند که به منظور احداث صندوق تعاونی برای قرض بدون ربح فعالیت لازم بنماید تا به مصرف پیشرفت امور اقتصادی دولت‌های آفریقائی استقلال یافته برسد و نیز به صاحبان شرکتها از مسلمین توصیه می‌نماید که با دول مزبور روابط بازرگانی و اقتصادی برقرار سازند.

۴ - مؤتمر ترغیب می‌کند که دول اسلامی عده‌ای از دانشمندان و استادان فنی را در رشته‌های مختلف علوم به منظور پیشرفت فرهنگ آفریقا بدانجا گسیل دارند.

۵ - باید دول اسلامی را به حقیقت اوضاع مسلمین آفریقائی آگاه ساخت و مراکز تبلیغاتی اسلامی در آفریقا تأسیس نمود.

۶ - مؤتمر به دفتر دائمی توصیه می‌نماید که به ترجمه و نشر قرآن کریم وکتب اسلامی به زبانهای محلی آفریقائی همت گمارد.

۷ - مؤتمر اسلامی دسیسه‌های استعماری راکه می‌خواهد میان دول اسلامی استقلال یافته آفریقائی اختلاف ایجاد نماید شدیداً نکوهش می‌کند و برای از بین بردن آن به مسلمین خدمتگزار مخلص اعتماد می‌نماید.

۳۸ - سخنرانی در مؤتمر اسلامی

نقل از کتاب «الذریعه انموزج» پیامهائی از بیت‌المقدس»

تألیف علی اکبر تشیّد

اول شهریورماه ۱۳۴۱ شمسی

صفحه ۸۵ الی ۸۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کلمة مندوب ایران

فیمایلی کلمة فضیلة الشیخ سید محمود طالقانی مندوب ایران

فی احتفالات ذکری الاسراء و المعراج و ندوة المؤتمر الاسلامی:

بسم الله الرحمن الرحیم. اللّهم لک الحمد علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن، و فقهتنا فی الدین، و جعلت لنا اسماعاً و ابصاراً و افئدة فاجعلنا من الشاکرین و نصلی و نسلم علی جمیع الانبیاء و المرسلین سیما الخاتم لماسبق و الفاتح لما انغلق سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و صحبه.

(سبحان الذی اسری بعبده لیلامن المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله).

ایها السادة الکرام و الاخوة الاعزة، السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

انا فخور ان اعرب من قبل الوفد الایرانی الذین هم من علماء ایران و ذوی الرای و النظر، ارتیاحی لحضور هذه الحفلة المبارکة و ذکری و اسراء النبی صلی الله علیه و سلم و آله، ذکری الحرکة البرقیه الخارقة لیکون لنا فی معنی الحادثه اسوة ان شاء الله تعالی. ان هذا الحفل الکریم و الاجتماع العظیم مورد امل کل موحّد، و ملجاء لقلوبهم الخفاقة و مطرح انظارهم، ومظهر من مظاهر التضامن الایمانی و وحدة الفکرة و العقیدة و تجارب عملی لدعوة القرآن الکریم لنکون شهداء علی الناس و مدافعین عن کیان الامة الاسلامیة الکریمة: (کذلک جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرّسول علیکم شهیداً والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم)

و نرجو من الله ان یوفقنا للاخذ بتعالیم الاسلام و نظمه الالهیه التی یتذوقها کل ذی فطرة سلیمه، التی تأمر بالعدل و الاحسان و تنهی عن الفحشاء و البغی و ترفع مستوی العقول الانسانیة وتقیم موازین القسط و الحق، و تکون من الافراد جسداً حیاً فعالا"

جازباً للخیر دافعاً للشر - کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

(المسلمون فی تعاضد هم و تعاطفهم ید واحد علی من سواهم - المسلم من المسلم کالرأس من الجسد اذا اشتکی تداعی علیه سائر الجسد بالسهر و الحمی)

بما انا نمثل الشعب الایرانی و علماء و منظماته ابلغکم السلام و التحیات و نسأل الله یلهم الصلاح و السداد علی الزعماء الدینیه و السیاسیین الاسلامیین لیکونوا صفاً واحد فی مقابلة الاعداء و المهاجمین لحقوق المسلمین

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

ترجمه گفتار نماینده ایران در مؤتمر اسلامی

مطالب زیر گفتار جناب حجة الاسلام آقای سید محمود طالقانی رئیس هیئت نمایندگان ایران است در مؤتمر اسلامی.

(بسم الله الرحمن الرحیم)

خدایا تو را ستایش می‌کنم که ما را گرامی داشتی به پیغمبرمان و از آنکه به ما قرآن را آموختی و ما را در دین خود دانا ساختی و بما چشم و گوش و دل دادی شکرگزار هستیم. پس ما را از شکرگزاران قرار بده.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

درود خداوند بر پیغمبران مخصوصاً آخرین آنان محمّد (صلی الله علیه و آله) و بر عترت او و اصحاب او.

«منزه است خدائی که بندهٔ خود را در شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی سیر داد»

آقایان محترم و برادران عزیز سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

مفتخرم که حضور خود را در این اجتماع مقدس از طرف ملّت ایران ابراز می‌کنم و سیر آسمانی پیغمبر گرامی آن سیر برق آسا و معجزه آمیز را متذکّر می‌شوم. شاید در این واقعه تأثیری برای پیروی از آن حضرت باشد.

این اجتماع بزرگ آرزوی هر شخص خدا پرست و پناهگاه دلها و مطرح نظرها است و نمونه‌ای از ایمان و یگانگی فکر و عقیده و هماهنگی عملی در مورد فرامین قرآن کریم است.

تا اینکه بر مردم گواه بوده واز آنان مدافع باشیم - آیه شریفه همچنین: ما شما را معتدل قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیغمبر هم بر شما گواه باشد ... آن کسانی که با پیغمبر هستند به کافران روی خوش نشان نداده و با آنها شدید و سخت ولی در بین خود مردمانی مهربان می‌باشند.»

از خداوند آرزو می‌کنم که برای اخذ تعالیم عالیه اسلام به ما توفیق دهد و از درگاهش خواهانیم که ما را طبق فطرت سالم تربیت نماید. آن فطرتی که ما را به دادگستری و نیکوکاری فرمان می‌دهد واز فحشاء و ستمگری باز می‌دارد و سطح عقل بشر را بالا برده وترازوی عدالت و حق را به پا می‌دارد.

رسول گرامی فرموده: «مسلمانان در همکاری و مهربانی با یکدیگر همچون دستی هستند بر غیر خودشان، مسلمان نسبت به مسلمان دیگر مثل سر است نسبت به بدن وقتی که سر شکوه‌ای داشته باشد بدن هم در آن با سر هماهنگی می‌کند.

من به نمایندگی از طرف ملّت ایران و دانشمندان و انجمن‌های اسلامی آن، سلام گرم آنان را به شما ابلاغ می‌کنم و از خداوند می‌خواهم که صلاح و سداد به رهبران دینی وسیاسی مسلمانان الهام کند تا در مقابل دشمنان و متجاوزین به حقوق مسلمین یک صف واحد را تشکیل داده و از حقوق حقه خود دفاع کنیم.[1]

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاتة

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

---

۱ - مرقومهٔ آقای طالقانی به آقای تشید نقل از همان کتاب صفحه ۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلی الله علیه و آله المومن کالراس من الجسد اذا اشتکی تداعی علیه سایر الجسد بالسهرو الحمی - به یاد مسافرت به مؤتمر اسلامی اردن و قدس و جشن اسریٰ در خدمت فاضل دانشمند جناب آقای تشید ۲۷ رجب ۱۳۸۱ سید محمود طالقانی

بسم الله الرحمن الرحیم

رسول خدا (ص) فرمود: «نسبت یک مومن با مؤمن دیگر مثل نسبت سر است به بدن، وقتی که عضوی شکایت داشته باشد سایر اعضاء هم با آن در کوفتگی تب هماهنگی می‌کنند.

۲۷ رجب ۱۳۸۱ سید محمود طالقانی

۳۹ - پیام به مناسبت استقلال الجزایر

قسمتی از سخنرانی آیت الله طالقانی به مناسبت استقلال الجزایر

که در مسجد هدایت ایراد شده است.

به نقل از کتاب الجزایر پیروز

ص ۵۳ و ۵۷ و ۵۸

در سال ۱۳۴۱ - ۱۳۴۰

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نقل از الجزایر پیروز

از طرف دبیر خانه انجمن‌های اسلامی از نماینده حکومت موقتی الجزایر جناب آقای دکتر مسعود آیت شعلال دعوت شد که در مجلس جشنی به مناسبت ورود مشار الیه ترتیب داده شده در مسجد هدایت حضور یابند.

عده زیادی از آقایان روحانیون، پزشکان، مهندسین و شخصیت‌های مختلف در سالن فوقانی مسجد برای آشنائی باآقای دکتر شعلال اجتماع کرده بودند.

از طرف آقای طالقانی امام مسجد و هم چنین سایر آقایان میزبانان به آقای دکتر شعلال خوش آمد گفته شد...آقای آیت الله سید محمود طالقانی نطق مبسوطی به زبان عربی ایراد نمودند و طی آن اظهار داشتند: برادران عزیز، هم میهنان محترم، آقای نماینده الجزایر مجاهد آزاد.

به نیابت کلیّه علمای امامیه ایران واعضای انجمنهای اسلامی تحیّت و تهنیّت اسلامی به شما تقدیم می‌کنیم. گواهی می‌دهیم که اموال و نفوس و ثمراتتان را در راه خدانثار کردید برای تحصیل ارزشهای عالی انسانی و آزادی و به دست آوردن عظمت اسلامی در راه اسلام و مسلمین فداکاری کردید و اعلان نمودید که ما از آن مردم و از آن مسلمانانیم.

بدیهی است دلهای استعمارگران و خدمتگزارانشان که همچون سنگ یااز سنگ سخت‌تر است و وجدانهای منع شده آنان که خدا و فرشتگان و همه مردم آنان را لعنت می‌کنند از پیروزی شما دردناک است.

پیشوای بزرگ انسانیت پیغمبر عربی (ص) فرمودند:

«مومن نسبت به مومن در حکم سر است که اگر سر دردگرفت، سایر اعضای بدن نیز مبتلی می‌شود.

توصیه اسلامی و تعاون و تضامن مسلمین به منزلهٔ جسد واحدی است که هر وقت عضوی

از آن به درد آید در حکم سر قرار می‌گیرد و ملّت الجزایر در پیکر اسلامی مقام سر را احراز کرده و تمام ملل اسلامی را در رنج و تعب نمود.

ملّت مسلمان ایران و شیعیان اهل بیت در گرفتاریهای شما اشک ریختند و رنج بردند و صیحه کشیدند و گفتند و نوشتند و با توجه به اوضاع و احوال و مقتضیات و مشکلات و دوری راه آنچه توانستند کردند.

ما به الجزایر عشق می‌روزیم و آنچه بتوانیم انجام می‌دهیم زیرا ملّت الجزایر به عنوان مجاهدین اسلامی نه به عنوان ملّت افریقائی در راه حفظ عزت و استقلال اسلام قیام کرد و جان فشانی کرد و ما افتخار داریم که الجزایر مجاهد و آزاد را نمونه اعلای جهاد اسلامی بدانیم.

ملّت ایران شریک حزن و اندوه شماست زیرا شما مسلمانید و دشمن شما کافر و متعدی و متجاوز شما با این همه فداکاری در روزگاری که نور اسلامی رو به خاموشی گذاشته بود آن را زنده کردید و قلوب مسلمین را به یکدیگر پیوند دادید.

نه صحرا نه دریا

برادر عزیز صحرا و دریا در میان ما و شما فاصله ایجاد نکرده بود ولی شرائط زمان و وسائل ارتباط ما رااز یکدیگر دور کرده بود وازاین به بعد امیدواریم نزدیکتر از پیش باشیم و بیشتر با یکدیگر آشنا شویم.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

چشم همه مسلمانان جهان در تأسیس حکومت الجزایر آزاد به شما دوخته شده تا نظام اجتماعی و اقتصادی را بر اساس اصول عقلی و فطری که مظهر تمام آن دستگاه تعلیمات اسلام است پایه گذاری کنید.

کامیابی و پیروزی شما و خود را از خدای متعال خواستاریم و دعا می‌کنیم که خداوند ریشه منافقین و خدمتگزاران استعمار را در سرزمین عرب وترک و هند و ایران قطع کند.

«فقطع دابرالقوم الذین ظلموا و الحمدالله رب العالمین».

اینک سرود اسلامی راکه عالم مجاهد شما شیخ بشیر ابراهیمی مترنم بود ترنم می‌کنیم و می‌گوئیم.

نحن اجناد النبی - لیس فینا اجنبی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ز – فصل پنجم

مقالات سیاسی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۴۰ – مشاهدات من در زنجان

پس از واقعه آذربایجان و سقوط دموکراتها و ورود قوای دولتی به آذربایجان و انتشار پاره‌ای از شایعات مورد نگرانی محافل دینی آن زمان واقع گشته بود و بدین لحاظ مرحوم آیت الله طالقانی از طرف هیأت تحریریه مجله آئین اسلام به زنجان عزیمت نموده و پس از تحقیات وبررسی‌های کافی. نظر خود را مفصلاً در این باره ذکر می‌نماید. و مجله آئین اسلام این نظریه را بصورت جداگانه به عوض شماره ۳۸ سال سوّم شمار مسلسل ۱۴۱ در جمعه ۴ آذر ماه ۱۳۲۵ برابر با ۱۱ محرم ۱۳۶۵ منتشر می‌نماید.

مشاهدات من در زنجان

این نامه دینی که در راه حقایق بار سنگینی را به دوش گرفته و در این روزگار تیره و تار مسئولیت توان فرسائی را عهده‌دار شده است در این موقع باریک و هنگام تاریک که همه روزه در اثر اصطکاکهای سیاسی وقایع گوناگونی تولید می‌شود یک وظیفه دینی و تکلیف وجدانی دارد که انجام آن برای قضاوت تاریخ بسیار مؤثر است و آن وظیفه در موضوع پیش آمد زنجان بیان حقایق و نشر وقایع حق و حقیقت است. آئین اسلام در این سه سال زندگانی خود با همه نشیب و فرازهای سیاسی راست و چپ توانسته است که خود راکاملا" بی‌طرف نگه داشته و بهیچ یک از سیاست‌های امروزی خود را آلوده نکند و در میان این همه افراطها و تفریط‌ها یک راه اعتدال (راه دین) راگرفته و پیش می‌رود از این رو در تمام پیش آمدهای سیاسی فقط از نظر جنبه دینی وارد بحث شده است و اخیراً پس از سقوط زنجان و ورود قوای دولت به آن شهر پاره انتشاراتی که از لحاظ دیانت مورد اهمیت بود افکار متدینین را مشوش نمود این بود که هئیت تحریریه این اداره دانشمند محترم آقای سید محمود طالقانی را برای رسیدگی به اوضاع آن سامان انتخاب نمودند و ایشان نیز رنج این مسافرت را بر خود هموار نموده و چهارم آذر ماه جاری بطرف مقصود عزیمت نمودند و پس از یک سلسله تحقیقات دقیقه حقایق را چنانکه بوده و شنیده‌اند یادداشت نموده و به این اداره داده‌اند و اینک در تحت عنوان (مشاهدات من در زنجان) ذیلا انتشار داده می‌شود و ما امید داریم که هیچ یک از احزاب سیاسی از ما نرنجند.

(مشاهدات من در زنجان)

پس از آنکه به شرح مشاهدات این سفر بپردازم باید تذکر بدهم که تا به حال من از حدود وظائف روحانی خود که عبارت از تعلیم علوم دینی و تربیت و آشناکردن مردم به اخلاق

اسلامی است خارج نشده‌ام وهیچ گاه بالاستقلال به امور سیاسی و جریان روزانه جهان وارد نبوده‌ام و با روزنامه آئین اسلام هم که سروکار دارم بر همه معلوم شده است که این نامه صرفا دینی است وباهیچ حزب و دسته‌ای سروکار ندارد و بنابراین رفتن بمسافرت زنجان هم بنا بر پیشنهاد اداره شریفه آئین اسلام و تصویب بعضی از علماء بزرگ که حق استادی بر من دارند فقط منظور انجام وظیفه دین بوده چون بر هر کس که از دور و نزدیک به وضع تبلیغات ما آشنائی دارد میداند که هدف ما فقط آشنا کردن مردم به تعالیم قرآن وتربیت اولیاء اسلام می‌باشد و با منطق روشن معتقدیم که اگر قرآن اجرا شود همه امور وگرفتاری‌ها اصلاح می‌شود بنابراین خود را در صراط مستقیم می‌دانیم و شبانه روز چند مرتبه در نماز از خداوند هدایت به آن را می‌طلبیم که طریقی برتر از روش راست و چپ می‌باشد.
(غیر المغضوب علیهم و لاالضالین)

اینک آنچه دیدیم و شنیدیم در این مسافرت پیش آمده برای عموم منتشر می‌کنیم و قضاوت را به خوانندگان واگذار می‌نمایم.

سید محمود طالقانی

روز دوشنبه چهارم آذر دو ساعت بعد از ظهر به ایستگاه راه آهن رفتیم و در درزن مخصوصی که از طرف ستاد برای مسافرت به زنجان آماده شده بود قرار گرفتیم بیست و سه نفر از مدیران جرائد و مخبرین در این اطاق مخصوص بودند البته با آن که عموم این آقایان و جوانان حساس را میشناختم مسلّم بود که در مرامهای حزبی با هم مختلفه العقیده‌اند بعضی که من را از دور و نزدیک می‌شناخته و به روحیه‌ام آشنا بودند نزدیک شدند ولی بیشتر در قیافه‌شان از هنگام ورود آثار تعجب مشاهده می‌نمودم چند دقیقه پس از ورود در اطاق ترن حرکت کرد درخواست کردم که هر وقت مقتضی شد اجازه دهند عرایضی کنم چون اغلب اظهار رغبت کردند و مایل شدند عرض شد من در قیافه اغلب شماها نسبت به بودن من آثار تعجب را خواندم یک مقدار هم حق دارید چون کمتر دیده شده که روحانیین با این گونه امور سروکار داشه باشند بیشتر وظائف دین در محیط‌های خاصی انجام می‌شود ولی اگر قرآن و

روش اولیاء اسلام میزان دین باشد باید متدینین در تمام امور حیاتی دخالت و رأی داشته باشند امیرالمؤمنین (ع) که بزرگترین شخصیت‌های اسلامی پس از رسول اکرم (ص) است وقتی به اوضاع زندگی‌اش می‌نگریم گاه آن حضرت را در محراب عبادت می‌بینم گاهی در منبر خطابه گاهی در میدان جنگ گاهی بالای کرسی سیاست و قضاوت و اداره امور مملکت، البته این تقصیر متدینین و طرفداران اسلام است که از همه امور حساس خود راکنار کشیده و میدان را بدست دیگران داده‌اند به این جهت شماها تعجب می‌کنید وقتی یک نفر روحانی را وارد اوضاع روز می‌بینید، یکی از آقایان گفت تقصیر خود شما است. گفتم من که اعتراف کردم ولی بعضی امثال شما هم تقصیر دارید چون حاضر نیستید به هیچوجه با روحانیین و دین نزدیک شوید و اصول مسلمه اسلام را هم انجام دهید و در ضمن تذکر دادم که آقایان شما از طرف ملت نماینده شده‌اید که یک پیش آمد مهم حیاتی را از نزدیک ببینید ودر آن قضاوت کنید گفته و نوشته‌های شما سند تاریخی است و در اساس زندگانی نسل آتیه مؤثر است خود را مسئول خدا و وجدان بدانید آنچه که هست بگوئید و بنویسید و اگر خدماتی از ناحیه انقلابیون بجامعه شده باید تذکر دهید و تحت احساسات قرار نگیرید.

چون مطلب به اینجا رسید بعضی گفتند ما اشکالات و سؤالاتی در موضوعات دینی داریم اگر حاضرید جواب بگوئید گفتم من تا ورود به زنجان در دسترس آقایان هستم بفرمائید:

سؤال و جوابهائی رد وبدل شد تا به ایستگاه قزوین رسیدیم پس از حرکت از ایستگاه گفتم آقایان امشب شب سه‌شنبه اول ماه محرم است از فردا در مجالس و محافل عالم شیعه یک موضوع تاریخی هزار و سیصد سال پیش مورد مذاکره واقع خواهد شد و آثار تأثر در سراسر سرزمین‌های اسلامی آشکار است اگر اجازه بدهید رسیدگی کنیم تا ببینیم اهمیت این قضیه از چه جهت است، چون اظهار رغبت نمودند، یک ساعتی در اطراف وضع حکومت معاویه و رفتار حکومت با توده‌های اسلامی و نهضت سیدالشهداء و خطبه هنگام حرکت از مکه و وقایع بین راه تا ورود به کربلا صحبت کردیم.

ورود به ایستگاه زنجان

قدری از هشت گذشته بود وارد ایستگاه شدیم آقای سرهنگ بواسحاقی به استقبال آمده بود (آقای سرهنگ بواسحاقی سه ماه پیش از ورود قوای دولتی به زنجان به سمت نمایندگی

نخست وزیری و فرماندار نظامی مأمور زنجان بودند از افسران رشید و عاقل وبردبار است گویا سابقه روحانیت وتحصیلات علوم دینی هم دارند پدرشان جناب حاجی شیخ احمد بواسحاقی ازعلمائی هستند که در طهران به سر می‌برند.

در محوطه ایستگاه اشخاصی از مهاجرین و فدائیها با خانواده‌ها و اثاثیه‌شان منزل داشتند گفتند اینها را به اینجا جمع کرده واطرافشان نظامی است تا از تعرض مردم محفوظ باشند آقایان نماینده از مردها و زنها تحقیقاتی نمودند. بعضی از آنها رااهالی مجروح کرده بودند از جمله مردی بود قلی اف نام دارای قیافهٔ به نظر من مهیب و زننده سر و صورتش با دستمال پیچیده بود وآثار جراحت و خون در صورت و دستمال آشکار بود معلوم شد ایشان رئیس باشگاه راه آهن زنجان بودند از قراری که می‌گفتند مأمورین ایستگاه از او متوحش بودند، مرد دیگر لاغر اندام پیش آمد و شروع کرد با زبان ترکی به صحبت یکی از کارمندان گفت گوش به حرف این جنایت کار ندهید این مرد چند نفر به دست خودش کشته بود بهر حال وقت گذشته و صلاح بود زودتر به شهر برویم اتومبیلهای نظامی حاضر بود دسته دسته بشهر منزل ذوالفقاریها که محل ستاد ارتش است وارد شدیم، در این جا هیجان عجیبی بود افسران نظامیان، کارمندان، بازاریها، جریده نگاران یکدیگر [را] می‌دیدند پس از قدری استراحت چون قبلا بنا بود به منزل یکی از علما بروم چون شهر نظامی بود با اتومبیل به مصاحبه آقای سرهنگ بواسحاقی بطرف مقصد رفتم در میان راه محلی که بطرف سرهنگ تیراندازی شده بود (چنانکه در اعلامیه جناب آقای نخست وزیر بود) نشان دادند چون به منزل رسیدیم آقای سرهنگ مراجعت کردند با مرد بزرگوار و عالمی که در منزلشان بودم تا نیمه شب مذاکرات و سؤالاتی در میان آمد آنشب بواسطه هیجانی که در شهر بود و مطالبی که داده بودم بسیار کم خوابیدم صبح بمحل اجتماع در ستاد رفتیم پس از اندکی نشستن منظرهٔ پیش آمد که بسیار متأثرم کرد و علما راگریاند آن منظره پیره‌زنی بود که ناگهان وارد مجلس شد با اندامی پژمرده و فرسوده می‌لرزید و اشکش پی در پی می‌ریخت قطعهٔ عکسی بدست داشت پرسیدم این زن کیست گفتند مادر ادوارد داکتر دندانساز ارمنی که او راکشتند می‌باشد این عکس هم عکس آن جوان است قطعه عکس کوچکتر را به من داد همه به او تسلیت گفتیم، من سابقاً کشتن این جوان را شنیده بودم ولی تفصیلا خواستم بدانم بالاخره شوح درست علت کشتن او معلوم نشد ولی عموم اهالی ازنجابت و اخلاق او تعریف می‌کردند و می‌گفتند مورد علاقه عموم

بوده و در زندان به دست توفیقی مسلمان شده و این مادر دلسوخته همین یک فرزند را داشت شغل او فقط دندانسازی بود تفنگ شکاری داشت گاهی به شکار می‌رفت می‌گفتند اتهام او فقط این بود که باآقایان ذوالفقاریها به شکار می‌رفت (وضع کشتن این جوان با حاجی علی اکبر توفیقی و شاهرخی و دو نفر دیگر راکه شب چهارشنبه آخر سال در کارخانه کبریت سازی تیرباران کردند در خاتمه می‌نویسم).

قرار شد عصر سه‌شنبه مردم در مسجد جمع شوند صحبت کنیم بنابراین در معابر و خیابانها به عموم اعلام می‌کردند و به اتفاق جمعی از نمایندگان جرائد و توده مردم به دبستان و دبیرستان معروف رفتم آقایان سؤالاتی کردند و عکسهائی برداشتند و در دبیرستان همه محصلین در سالون جمع شدند و سخنرانیهای مهیجی نمودند و سؤالات مختلف از وضع فرهنگ و مدیران و معلمین زمان انقلابیون دموکرات نمودند من از محصلی که ایستاده جواب می‌داد پرسیدم وضع تبلیغات دینی چطور بود گفت برنامه فرهنگ غیر از موضوعات دین وغیر از قرآن و شرعیات تدریس میشد ولی یکساعت علاوه درس ماتریالیستی و کمونیستی داده می‌شد و به این درس اهمیت می‌دادند حتی از دبیرستان دیگر محصلین اجباراً باید وقت این درس در این دبیرستان (پهلوی سابق دارائی زمان دموکراتها) حاضر شوند و در ضمن درباره اعتقاد به خدا و پیغمبر هم بدگوئی می‌کردند و می‌گفتند اینها راآخوندها ساخته‌اند (البته این موضوع از هر چیز به نظر من خطرناکتر است چون بردن وغارت کردن مال قابل جبران است هم افراد بالاخره مردنی هستند ولی غارت وکشتن عقیده بهیچوجه قابل جبران نیست و همه بدبختیها، از بی‌ایمانی و ماده پرستی و شهوت‌رانی است نمی‌دانم این چه فکریست که با صرف پولها و تبلیغات عقاید مردم را از میان ببرند.

مگر امور اجتماعی و ایجاد اعتدال اقتصادی با داشتن ایمان منافات دارد بلکه پرواضح است با بردن مرکز ثقل که ایمان افراد است تمام امور مختل می‌شود و اگر اعتدالی هم به فرض در زندگی حاصل شود قصریست و به واسطهٔ قدرت بیرون از قلب و دل است و قصر دوام ندارد) خلاصه از این جوابها بسیار متأثر شده بیرون آمده بطرف منزل رفتیم جمعی از علما و اهالی آنجا حاضر بودند درباره مطالبی که روزنامه اطلاعات و بعضی جرائد دیگر راجع به کشتن و غارت کردن و بی‌ناموسی منتشر کرده بودند از آقایان سؤال شد.

اما راجع به غارت و تعرض

به اموال به هیچ وجه قابل انکار نبود به عناوین مختلف بر مردم از شهری و دهاتی تحمیلات می‌نمودند و اموال می‌ربودند خصوصاً از وقتی که بین دولت و دمکراتها قرار شد زنجان تخلیه شود کامیون‌ها مانند سیل در جاده‌های میان زنجان و آذربایجان در حرکت بود و آذوقه را می‌بردند و میان مردم گفته می‌شد که غله به طرف روسیه می‌برند حتی چوب و تخته‌های بی‌قیمت حمل می‌شد و مباشر غله و آذوقه که حمل و نقل به عهدهٔ او بود از فدائیها است که می‌گفتند اهل روسیه بوده و جنگ‌های استالین گراد را نقل می‌کرد نام عوضیش بابازاده بود می‌گفتند هنوز در زنجان است.

اما راجع به بی‌ناموسی دمکراتها

اگر چه به طور قطع وقایعی انجام گرفته اما من مدرک صحیحی بدست نیاوردم فقط خانه‌ای که به نام خانه «مدنیت» تأسیس نموده بودند می‌گفتند از جمله تبلیغاتشان در آنجا تبلیغات ضد عفاف بوده و به این جهت عده دخترها راکارمند آنجا نموده بودند و از زنها و دخترها دعوت مینمودند و برای آنها سخنرانی می‌کردند گویا زمینه تبلیغات اشتراک زن را در آنجا فراهم کردند (ولی بعقیدهٔ من انصافاً باید اعتراف نمود که تمام بی‌عفتی‌هائی که سراغ می‌دادند به اندازه یکروز جمعه تابستان دربند در شمیران نبوده و این یکی از نوامیس اجتماعی است که دنبال ثروت و اشرافیت و نبودن حکومت دین و فضیلت در جامعه ظهور می‌کند این مردم لات و لوت و گرسنه مهاجر هم چون مالدار شدند از این ناموس البته خارج نیستند.

اما درباره کشتارها در حدود پنج هزار نفر در این یک سال در جنگهای با ذوالفقاریها از دو طرف کشته شده و عده‌ای هم در دهات و شهر که متهم میدانستند به مخالفت کشته‌اند قضایای شبهای آخر سال گذشته و شب روز عید فروردین بسیار واضح است و ازدهات هم آقایان مخبرین جرائد مدارکی به دست آوردند اینکه من اجمالی از وضع کشته شدن یک جوان منبری روحانی راکه از برادرش شنیده شده شرح می‌دهم.

اما داستان کشته شدن شیخ موسی

در اواخر ذی‌خجه ۱۳۴۶ که زنجان با کمک قوای روسیه بدست دموکراتهای آذربایجان افتاد آقای شیخ موسی که یکی از محصلین مدرسه سعید که یکی از مدارس مهمه زنجان است بود و در سوم محرم بنا به خواهش اهالی قریه دشیر برای تبلیغ احکام رفته و در منابر خود همیشه غلبه جانب حق را از درگاه خداوند خواستار می‌شد و در این اثنا دموکراتها به آن ده نفوذ نموده و مقدرات آن آبادی را بدست می‌گیرند. خویشان شیخ موسی در خفا [به] شیخ موسی می‌گویند که بهتر است شما از این ده بروید زیرا ممکن است دموکراتها با تبلیغ دین مخالف باشند و از این جهة به شما آسیبی برسانند شیخ موسی که جوان و در دین متعصب بود در جواب گفته که من جز یک مبلغ دینی نیستم و با دموکراتها سر و کاری ندارم و علاوه هوا سرد و زمستان است و مزاج من ضعیف است و مسافرت برای من مقدور نیست. در اوایل ماه ربیع الاول سه نفر از فدائی دموکرات به عنوان فرماندهی آن سامان بقریه دشیر می‌آید و آن سه نفر عبارت بوده‌اند از روح‌الله یوسف آبادی (که سالها سابقه سرقت داشته) و ماژور نظری (که یکی از افسران فراری تهران بوده) و محمد علی رامتین (که غلام یحیی به این مرد می‌گفته تو از اولاد شمربن ذی الجوشن هستی یعنی از بس قسی القلب بوده که غلام یحیی به او چنین می‌گفته) پس از ورود این سه نفر، اشخاصی نسبت به شیخ موسی سعایت می‌کنند که او بالای منبر دعا میکند که خدا حق رایاوری کند رامتین دو نفر به عنوان جاسوس به نزد شیخ موسی می‌فرستند که از او سه پرسش زیر را بنمایند یکی آنکه آیا دموکراتها که به قرآن و اولیای دین اسلام ناسزا می‌گویند چگونه اشخاصی هستند؟! دوم قرآن را جلو چشم ما می‌سوزاند اما چنین اشخاصی مسلمانند؟! سوم آیا زنهای دموکرات بر دیگران حلال است؟ شیخ در جواب می‌گوید من به این سؤالات نمی‌توانم جواب بدهم فقط همین قدر می‌دانم که هر که به دین اسلام توهین کند و قرآن را بسوزاند مهدورالدم و واجب القتل است آن دو نفر برمیگردند و به مرکز فرمانداری چنین گزارش می‌دهند که شیخ ماها را واجب القتل دانسته و حکم جهاد بر ضد ما داده است این بود که شیخ را به عنوان این که طرفدار ذوالفقاریها بوده به قریه اوزال که غلام یحیی در آنجا بوده است برده‌اند و غلام یحیی شیخ موسی را طلبیده و می‌گوید تو با ما مخالفت می‌کنی و بر ضد ما تبلیغات می‌نمائی شیخ در جواب می‌گوید ما با شما مخالفتی نداشته و نداریم هر چه گفته‌اند دروغ است غلام یحیی می‌گوید: تو گفته‌ای که زن دموکراتها

بر دیگران مباح است و دموکراتها کافر و بیدینند؟! شیخ میگوید من همچو حرفی را نزده‌ام بهتان محض است غلام یحیی در این اثنا عصبانی شده و نسبت به دین مقدس اسلام جسارتهانموده و به حضرت سیدالشهداء ارواحنافداه ناسزا می‌گوید و دستور میدهد که شیخ را توفیف کنند. فردای آن روز قبل از طلوع صبح دوباره شیخ موسی را می‌طلبد و مزخرفات دیروزی را تکرار می‌کنند شیخ موسی در این بار مردانه جواب می‌دهد و می‌گوید من از مرگ نمی‌هراسم و سعادت من درکشته شدن است آن هم بدست شما بالاخره غلام یحیی فرمان قتل این محصل جوان ناکام را می‌دهد و محمد علی رامتین یا به قول خود غلام یحیی فرزند شمربن ذی‌الجوشن به شیخ همین قدر اجازه می‌دهد که آبی بخورد و وضو گرفته و نماز بخواند پس از آن با ۳۵ گلوله اعدامش می‌نماید و دستور می‌دهد که جنازه‌اش راکسی دفن نکند. پس از ده روز جنازه شیخ را اهالی قریه مجتمعاً برداشته و دفن می‌کنند. اینست معنی آزادی و حقیقت دموکراسی در ناموس ستمگران جهان.

عصر روز سه‌شنبه بنا بود مردم در مسجد جمع شوند ولی چون خبر داده بودند آقای محمود ذوالفقاری وارد می‌شوند و اکثر اهالی شهر به استقبال رفته‌اند جمع‌آوری مردم میسر نبود من از منزل وقت ورود بیرون نرفتم. ولی مردم تا مسافت شش فرسخ زن و مرد و اطفال به استقبال رفته بودند گفتند آقای محمود ذوالفقاری بعد از ظهر در حالیکه در جلو کامیون نشسته بود و برادرش به مسلسل دستی بالای سرش و عدهٔ تفنگ به دست درکامیون پشت سرش بودند و از مردم بسیار اظهار احساسات می‌کردند تا به منزلش وارد شد.

عصر پس از ورود آقای ذوالفقاری به‌گردش می‌رفتیم و در خیابانهای اطراف شهر قدم میزدیم بچه‌ها که تاآنوقت غذا نخورده بودند از استقبال برمی‌گشتند آقایان همراهان از بچه‌های کوچک می‌پرسیدند که امروز آقای ذوالفقاری وارد شده گفتم تو چه میدانی گفت مسافتی به استقبال رفتم و دستش را هم بوسیدم دیگری گفت زنجان را پس از خدا و دوازده امام ذوالفقاری نجات داد.

من ذوالفقاری را چند مجلس قبل از این وقایع ملاقات کرده بودم اگر چه او را مؤدب و متین دیده بودم ولی از آنجائی که من طبعاً با اشراف میانه ندارم و تعلیمات قرآن هم در این موضوع در من تأثیر زیادی کرده باین علت چندان از او خوشم نمی‌آمد ولی روحیه اهالی زنجان نسبت به ایشان آن بوده که در بالا اشاره شد.

شنیده بودم وقت ورود ذوالفقاری پرچم سبزی در مقابلش داشتند خواستم آن پرچم را از نزدیک ببینم به منزل ذوالفقاری رفتم و تقاضای دیدن پرچم را نمودم یک نفر سید عامی خوش قیافه حاضر شد لباس بلند ومولوی سبز برداشت درکمرش دو سه قطار فشنگ بود و به دوشش تفنگ، بیرقی را از گوشه اطاق برداشت و برافراشت بیرق سبزی بود که بالای آن عکس ذوالفقار و زیر کلمه (نصر من الله و فتح قریب) نوشته شده بود، دیدن این بیرق از یک طرف احساسات دین مرا تحریک کرد و به یاد جنگهای مردان خداپرست اسلام آمدم از طرف دیگر به بی توجهی دستگاه حاکمه ما به نکات حساس متوجه شدم اگر این نکات را در کارهای مهم رعایت می‌کردند. همه کارها پیش میرفت

واضح است که با این منظره هزارها جمعیت فداکار دور این بیرق جمع می‌شوند بی‌جهت نبود که آقا سید حاجی آقا (یکی از پیشنمازهای زنجان) می‌گفت مردم و جوانان بسیاری حاضرند اگر دولت دستور بدهد اسم بنویسند فداکاری کنند.

بهر حال صبح اعلان شد که عصر در مسجد جمع شوند در اطاق فرمانده ستون آقای سرهنگ هاشمی رفتیم.

عده‌ای از مدیران جرائد بودند یکنفر خبرگزار خارجی بود که می‌گفتند نماینده ۸۰ روزنامه است چون من را دید به صندلی من نزدیک شد دو نفر در میان مترجم بودند درخواست مصاحبه نمودند پذیرفتم چند سؤال درباره نظر من در اوضاع و رضایت و عدم رضایت دهقانان و رنجبران نمود گفتم دهقانان ایران مسلمانند و با مالکهای متدین خود که وظیفه دینی را انجام می‌دهند کمال اتحاد و صمیمیت را دارند.

پرسید نظر شما درباره اصلاح جهان و اجراء سوسیالیستی چیست؟

گفتم اگر قرآن درست اجراء و مردم یا حقایق آن آشنا شوند یقین دارم عالم روی سعادت را می‌بیند گفت قرآن درباره حقوق رنجبران و فقراء چه رعایت کرده.

گفتم نقشه قرآن اگر اجرا شود اختلاف زندگانی بسیار کم می‌شود و علاوه حقوقی بنام زکوة و خمس برای کمک به فقراء و کارهای عام المنفعه بر اغنیای اسلام مقرر داشته.

پس از سرکشی کارخانه کبریت ظهر به منزل برگشتم طرف عصر به مسجد آمدیم بنا بدعوتی که شده بود مردم جمع شدند بالای منبر ایستاده اجمال سخن این بود که در عالم هر حادثه معلول علتی است و این اوضاع شما هم البته علل دارد و معنای توبه برگشتن از روش

سابق است باید توبه کرد.

بعد مردم را از طرف علما دعوت به آرامش و جلوگیری از تعرض اشخاص بدسابقه در معابر نمودم اهالی اول درخواست کردند که از دولت سران دموکراتها را که به مال و جان ما دست‌اندازی کرده‌اند می‌طلبیم و تقاضا داریم اولا وضع اینها روشن باشد که آیا هستند یا به آذربایجان فرستاده شده‌اند واگر فرستاده‌اند چرا فرستاده‌اند.

و اگر هستند باید محاکمه شوند و دیگر هم آن که ما شکایاتی داریم باید کاملا دولت رسیدگی کند.

شب بمنزل آمدیم عده‌ای از علما و اهالی تشریف داشتند از آقایان نام سران دموکرات را که مردم بیشتر از آنها شکایت دارند پرسیدم نامهای ذیل راگفتند، علی زاده، قنبری، رؤفی برهان السلطنه یدآداودی یه آمیرزاده صفر خان جواهری هادی وزیری مرندی اوحدی جهانگیر دارائی حبیب‌الله ریحانی وعده دیگر.

آقایان گفتند مردم می‌خواهند وضع اشخاص نامبرده بالا و پولهائی که آنها ازمردم به عناوین مختلف گرفته‌اند و هم چنین رسیدگی به بودجه شهرداری که به دست اینها بوده و اسلحه‌هائیکه برهان السلطنه، تحویل فدائیهای خود داده روشن شود یکی از دبیران دبیرستان در مجلس حاضر بود معلوم شد در قضیه کشته شدن حاجی توفیقی ورفقایش حاضر بوده گفتند عده از اینها را در ابتداء گرفتند من جمله آقای توفیقی و بعد از هشت ماه تقریباً توفیقی تبرئه شدند شب همانروز که تبرئه شده بود اطراف منزلش راگرفته واز راه پشت بام به خانه رفته دستگیرش کردند این آقای دبیر گفت اینها عده بودند که در زیر زمین همان کارخانه کبریت به وضع سختی مدتها زندانی بودند روز شنبه آخر سال از جمعی دعوت کردند من گمان کردم برای سخنرانی یا تبلیغات دیگر حزبی است به انجا رفتم دیدم جمعی مردم هستند میزی در وسط حیاط است و اطراف آن چند صندلی است یک نفر روس در حالی که هفت تیر بسته بود قدم می‌زد اعلام کردند که محکمه تشکیل می‌شود چند نفر که نامشان راگفت اطراف میز نشستند در این میان حاجی توفیقی را با ادوارد و شاهرخی دادستان و یک نفر دیگر از کدخداهای یکی ازدهات ذوالفقاری بیرون آوردند موهای سر وروی توفیقی بلند شده بود قیافه‌اش جالب بود اطراف میز نگاهشان داشتند محکمه را رسمیت دادند یک یک جرمهائی برای آنهابیان کردند درباره حاجی توفیقی گفتند بازاریها را به علیه ما تحریک می‌کرده

درباره ادوارد گفتند جاسوس ذوالفقاری بوده درباره شاهرخی گفتند برای ما پرونده سازی می‌کرد درباره کدخدا گفتند عمل منافی عفت انجام داده پس از ذکر این جرمها درخواست اعدامشان راکردند حاجی خواست حرف بزند با صدای بلند گفتند خفه شو از طرفی از اطراف میز برخواستند و به طرف دیگر رفتند که رأی بگیرند و از طرف دیگر شخصی با طناب حاضر شد دستهای آنهارا بستند من از کسی پرسیدم اینها را می‌کشند گفت آری مضطرب شدم خواستم بیرون بیایم در را بسته بودند ناچار ایستادم هئیت محکمه برگشت و حکم اعدام را اعلام نمود صدای توفیقی به کلمه شهادتین بلند شد که ناگاه تیرها به صدا درآمد و مانند برگ روی هم افتادند هنوز ناله‌هائی می‌زدند ودر تشنج بودند که شخص روسی رفت بالای سر آنها و هفت تیر راکشیده مقابل سر و سینه آنها آتش کرد.

اما داستان کشته شدن شیخ حمید علی آل اسحق خوئینی

در ضمن مذاکره با بعضی از آقایان زنجان صحبت شیخ خوئیی مقتول میان آمد من گفتم او را چند سال قبل در طهران دیده‌ام در محضر حضرت آقای امام بودم شیخ و چند نفر دهاتی با ذوالفقاریها گفت گو داشتند معلوم شد این‌ها خوئی هستند و با ذوالفقاریها گفتگوی ملکی داشته گویا به آنها تعدی شده بود و طرفداری این شیخ از دموکراتها از اول روی همین زمنیه بود آنها هم او را تقویت کردند چند مرتبه برای آنها سخنرانی کرده میگفتند گفته بود لنین هم مانند پیغمبر است وگفته بود سید جعفر پیشه‌وری مثل امام حسین برای نجات جامعه می‌جنگید.

به هرحال وضع کشتنش را این طور گفتند که صبح قوای دولت وارد زنجان شده مردم اول باور نداشتند و جرئت تظاهر به احساسات نمی‌کردند یکی صدا زد زنده باد ارتش ایران مردم از هر طرف جمع شده اظهار احساسات کردند فرماندار نظامی سران فدائیها راگرفت آنها از مردم محفوظ ماندند این شیخ اجل برگشته باخاطر جمع بالای بالا خانه دفتر ایستاده بود مردم هجوم کردند او را زدند بعضی‌ها خواستند او را نجات دهند نتوانستند پس از زدن زیاد شاید هم بعد از مردن او را ازبالا خانه به زیر انداختند ولی از قرار تحقیق اذیت و آزاری جز طرفداری از انقلابیون دم نرسانده بیشتر مردم به واسطه کینه‌ای که از دموکراتهای آذربایجان دارند وگویا برای خاطر ذوالفقاریها این شیخ با آنها طرف بود او راکشته‌اند.

دستگیری چند نفر فدائی

روز پنجشنبه چند نفر فدائی دستگیر شدند و به چند نفر هم مردمی در معابر حمله نموده آقایان مخبرین جرائد جلوگیری کردند، تلگراف تقاضای اهالی برای فرستادن دولت هئیت قضائی تا به شکایات رسیدگی کنند به روزنامه آئین اسلام فرستاده شد.

تلگرافی هم به عنوان قدردانی از آقای سرهنگ هاشمی فرمانده نیروی اعزامی و دیگر سرهنگان و عموم ارتش به نخست وزیری و وزارت جنگ و ستاد ارتش و چند جریده مخابره شد.

پس از آن به اتفاق آقای ستوان یک فرهنگ افسر هوائی که جوانی متدین و رشید است و با هیئت اعزامی در آنجا هستند به طرف فرودگاه بناب رفتیم و در بعضی دهات هم سؤالاتی کردیم مردم ابتدا فرار می‌کردند معلوم شد اتومبیل جیپ راکه ما سواریم قبلا اتومبیل سواری یکی از رؤسای دمکراتها بوده به این جهت مردم می‌ترسیدند بعد که ما را دیدند جمع شدند عموم دهاتی هاشاکی و بسیار وضع اسفناکی دارند.

بعد از ظهر بمنزل برگشتیم چون حال مزاجی در اثر حرکت و سردی هوا مساعد نبود قدری استراحت کردم پنج و نیم بیرون آمدم معلوم شد آقایان وزراء مالیه و فرهنگ و دارائی و بهداری از طهران آمده‌اند و یک سره با فرمانده‌ها و مدیران جرائد به مسجد رفته‌اند و عموم مردم جمع شده آقایان نطقهای مؤثری کرده‌اند چون دعوت به نام من بود قدری هم منتظر مانده متفرق شده‌اند شب در ستاد مدیران جرائد حاضر بودند چون فردا همه می‌خواستند حرکت کنند مقتضی بود مطالبی را عرض کنم پس از استجازه قدری در اطراف اهمیت تربیت اسلام و روح ایمان و این که آقایان نویسندگان جرائد باید این موضوع را تقویت کنند بحث کردم و عرض کردم حافظ اتحاد ایرانی بالهجه‌ها و اخلاق مختلف‌شان اسلام است.

و بعد انتظار مردم را از آقایان عرض کردم آقای سرهنگ وفا که رئیس ستاد آنجا هستند بسیار خوب سخنی گفتند و موضوع ایران را با مثالها خوب گوشزد کردند از جمله گفتند ما در نظام در بیابانها بناهای کهنه قدیم را زیاد دیده‌ام که از جمله بناهای شاه عباس است و چه بسا اوقات به آنجاها از سرما و بارش و دشمن پناهنده شده‌ایم هنوز این بناها محکم است و پابرجاست.

باآنکه در ساختمان هیچ کس از سران آن روز مملکت در بالای سر عملیات نبوده ولی امروز در وسط طهران بناهای مهم دولت بی‌دوام است با مراقبت دولت از آن عملجات و بناها این فرق برای همان ایمان و بی‌ایمانی است آن بناها را ایمان ساخت این‌ها را روح ماده‌پرستی پس از آن قدری در وضع خودشان که در پیش دارند و جنگی که پیش آمده بحث کردند و تصمیم ارتش فداکار راگفتند و گفتند ما می‌رویم رو به هدف شمابه طهران برمی‌گردید اگر ما در این جنگ کشته شدیم [به] خانواده‌های ما عوض تسلیت تبریک بگوئید چون به آن کلمه رسید همه گریه کردند و احساسات فراوان نشان دادند به منزل برگشتم صبح بنا به دعوت عده از کسبه به مسجد آقای حاجی میرزا علی‌النقی رفتم صنف کفاشها مجلس سوگواری داشتند آنجا هم منبر رفته پس از یک ساعت به محل برگشته مقدمات حرکت را فراهم کردیم نیم ساعت به ظهر آقایان نمایندگان جرائد به طرف ایستگاه حرکت کردند من هم باتفاق آقای سرهنگ وفاکه به بدرقه ما می‌آمدند به ایستگاه رفته پس از خداحافظی و درخواست تایید و ظفرمندی ارتش به اطاقی که معرفی کردند وارد شده و از همه مردم که ایستاده بود[ند] وداع کرده به طرف طهران حرکت کردم.

اهالی شکایت نامه‌های زیادی نوشته و در دست گرفته بودند و در معابر ومجامع به هرکس که امید رسیدگی می‌دیدند می‌دادند ولی چون ما درخواست فرستادن هئیت قضائی وبازرسی کرده بودیم و وضعیت انتشار همه آنها میسر نبود جز چند شکایت نامه‌ای که به منزل داده بودند نپذیرفتیم و آنها را بعد از این در روزنامه درج خواهم کرد.

۴۱ - بیانیه به مناسبت تشکیل نهضت آزادی ایران

این بیانیه به مناسبت تشکیل نهضت آزادی ایران

در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ داده شده است.

نقل از اسناد نهضت آزادی ایران - جلد اوّل - قسمت دوّم صفحه ۴

از انتشارات نهضت آزادی ایران خارج از کشور

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بیانیه حضرت آیة الله سید محمود طالقانی
بیاری خداوند قهار و توانا

برادران و هموطنان عزیز

شما به چشم خویشتن وضع نکبت بار این سرزمین تاریخی و این کشور اسلامی را می‌نگرید. می‌بینید که در اثر سلطه غارتگران چگونه فقر اخلاقی و مادّی گریبانگیر اکثر مردم گشته - بدبینی و بداندیشی و پراکندگی چگونه بر سراسر این مملکت سایه گسترده است ... کسانی که برای شنیدن هر ندای حقی (کر) و برای دیدن پرتو هر حقیقتی (کور) هستند نه به خود رحم می‌کنند نه به مردم، تا جائی که مملکت را در معرض طوفان حوادث وبر لب پرتگاه مخوفی قرار داده‌اند...

چاره چیست؟ چگونه می‌توان تا سقوط قطعی حیات معنوی و مادی کشور سکوت اختیار نمود یا فقط به بهانه لاابالیگری و سرباز زدن از هر مسئولیتی در انتظار فرج غیبی نشست؟

باید مردانی که محیط آلوده و زبونشان نساخته و غیرت و احساس مسئولیت در آنان نمرده دور هم گرد آیند. راه صحیح و اصیل مبارزه بر علیه فساد و مفسدین جامعه ایرانی را مشخّص نمایند. با متانت و مال اندیشی با خلوص قلب و نیّت برای رضای خدا و مردم قدمهای قطعی‌تر و محکم‌تری بردارند تا راه آزادی و آزاد منشی را برای ملّت ایران بگشایند.

بحمدالله جمعی که طی سالهای سخت ثبات قدم و پاکی نیّت خود را ابراز داشته در برابر تهدید و محرومیت و زجر و زندان خود را نباخته در تعقیب هدفهای ملّی برای نجات مملکت کوشیده‌اند و در این هنگام خطیر به تشکیل (نهضت آزادی ایران) قیام و اقدام نموده‌اند.

اینجانب اگر چه از کوتاهی در انجام وظیفه خود نزد خدا و اولیاء اسلام و نیاکان بزرگوارم شرمسارم ولی پیوسته در صف مبارزه با فساد و مفسدین باقی مانده و به این سبب دعوت همکاری با بنیادگزاران نهضت آزادی را پذیرفتم. چند روز قبل که برای تحکیم عزم و

اطمینان روحی از خداوند متعال وسیله قرآن کریمش کسب تکلیف و تفأل کردم آیه ۹۴ و ۹۵ از سوره النساء در برابر چشمانم ظاهر گشت به این مضمون:

«یا ایها الذین امنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومناً تبتغون عرض الحیوة الدنیا فَعِنَد الله مغانم کثیرة کذالک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا. لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرّر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه و کلا و عدالله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیما».

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید. وقتی در راه خدا قدم بر می‌دارید چشم بگشائید دوست ودشمن را نیک بشناسید راه و چاه را از هم تشخیص دهید ... کسانی که بدون عذر ساکت نشسته‌اند با کسانی که از مال و جان دریغ نداشته در راه حق و حقیقت مجاهده می‌نمایند یکسان نیستند. خداوند با درجه ممتازی مجاهدین به مال و جان را بر عزلت گزیدگان برتری و بزرگی داده وعده پاداش داده است»

مسلماً افراد آلوده سست عنصر و بد سابقه را در این جمعیت راهی نیست ولی از هموطنان مومن وغیور خواستارم مراقبت نمایند دستهای ناپاک و دو دل در آن رخنه ننمایند و هر تصمیمی با مشورت انجام پذیرد واحدی را حق تحمیل نظر شخصی (که نتیجه آن بی‌نظمی و بروز اشکال در نیل به منظورهای پاک ملی خواهد بود) نباشد. خداوند متعال به چنین جمع که در طریق خدمت مردم تحققّ آمال ملّت می‌کوشد وعده رستگاری فرموده است.

امیدوارم برادران دینی و هموطنان عزیز با آمادگی و خلوص نیّت به وظائف خطیر خود در این مرحله از تاریخ ایران در کمال امید و همّت عمل نمایند.

سید محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۴۲ - در پیرامون مبعث رسول اکرم

سخنرانی آیت‌الله طالقانی پیرامون مبعث رسول اکرم در اوّلین کنگره جبهه ملی ایران در سال ۱۳۴۱ شمسی که متن این سخنرانی توسط آقای حسین شاه‌حسینی در اختیار گذاشته شد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها المدثر - قم فانذر - و ربک فکبر - وثیابک فطهر - و الرجز فاهجر - و لاتمنن تستکثر - ولربک فاصبر-

درباره بعثت رسول اکرم و تأثیر این قیام بزرگ و تحول اخلاقی، اجتماعی، فکری، علمی - موافق و مخالف همه تصدیق دارند - کتابها نوشته و آثارش محسوس است، مشهود است.

اگر کسانی شک و تردید دارند، با این مقایسه می‌توانند عظمت چنین روز محسوس را درک کنند و اگر این بعثت در دنیا نبود و اگر این موج حرکت - فکر - توحید از غار حرا در میان جزیره و از میان جزیره به خارج جزیره و از آنجا در مسیر تاریخ ایجاد نمی‌شد، دنیا در چه حالی بود؟

و این از افتخارات اسلام است که چنین عیدی به نام مبعث است، هیچ ملتی و هیچ قومی این عنوان را ندارند. بعثت یعنی بیدار شدن، ناگهان از خواب جستن، برافروختن قوا و استعدادها، به کار افتادن این عالیترین هدف انسانی و بشری است - نمی‌خواهم مزاحم وقت آقایان باشم - چون تقاضا و امر فرمودند از این جهت اجابت کردم، فقط با همین چند جمله از قرآن شریف که تلاوت کردم مناسب می‌دانم که این مطلب مورد توجه آقایان، برادران، صاحبان فکر، و صاحبان ایده و هدف باشد. که سّر این قیام بزرگ را قرآن چگونه معرفی می‌کند همانطور که در آغاز جلسه آقای واعظزاده فرمودند در غار حرا پرتوی زد، مسئولیت بزرگی به عهده این پیغمبر گرامی می‌گذارد، از وحشت این مسئولیت سرازیر شد، آمد در خانه در میان پتو خفت ولی بعد از آن این آیات نازل شد:

«***یا ایها المدثر***» ای کسی که خودت را در میان پتو پیچیده‌ای، قیام کن، قیام فکری، قیام عملی، برنامه این قیام را این طور قرآن ترسیم کرد:

به اتفاق، همه مفسرین بعد از آیات اقرأ که دستور درس و خواندن و حرکت فکری است

این پنج دستور داده شده و با تعمق و توجه به این پنج دستور شرط هر قیام و نهضت و حرکت جز این نمی‌تواند باشد، همانطور که آیه شریفه را تلاوت کردم، «[و]... *لکم فی رسول الله اسوة حسنة*» چون این قیامی است که در دنیا به نتیجه رسیده است و می‌رسد و ملاحظه می‌کنید که در هر جای دنیا، آسیا و آفریقا نتیجهٔ موج همین قیام است که با همهٔ بندها و غل‌هایی که به دست و گردن و زندگی آنها بسته‌اند، دارند حرکت می‌کنند. بنابراین این قیام و نتیجه و ثمره‌ای که بخشید برای ما یک خط و مشی است، همان خط و مشیی که همهٔ آقایان عنوان می‌کنند.

- بزرگترین خط مشی از جا بلند شدن، نخفتن، غافل نشدن -

شرط دوّم ایجاد مکتب، افکار را بیدار کردن، مردم را هوشیار کردن. «انذار» یعنی از نتایج اعمال آینده مردم را آگاه کردن و یکی از بزرگترین بدبختیهای هر ملّتی آن است که زندگی روزمره داشته باشد و وضع حاضر را مرتبط با سابق و نتایج آینده نداند یا از آن غفلت کند - بطور اجمال - «*وربک فکبّر*» این مبداء بزرگی که به صورت بت‌ها و حتیٰ انبیاء و مستبدین در آمده، راه حرکت و تکامل را به روی بشر بسته، آن حقیقت بزرگ، آن مبداء عالی را آن طور که هست معرفی کن و بزرگ بشمار، غایت و نتیجه و هدف باید بسیار عالی باشد، در نتیجه آن تا حرکت قویتر، شدیدتر، سریعتر انجام بگیرد.

«*وثیابک فطهر*» اگر منظور و هدف مطالب جزئی زندگی آمال فردی، آمال دسته‌ای، آمال جمعیتی باشد من از حالا به آقایان قول می‌دهم به هیچ جا نخواهیم رسید، اگر هدف خدا نباشد، یعنی برداشتن موانع از سر راه بشر و سوق دادن مردم و ملّت را به کمال مطلوبی که دارند و از میان برداشتن بتها و موانعی که سر راه حرکت و مسیر بشری راگرفته‌اند - این دوّم «*وثیابک فطهر*» جامه‌ات را از آلودگیها و تهمتها پاک کن، کاری نکن که مردم تو را متهّم کنند، [آیا] قیام کردی برای آن که به قدرتی برسی؟ سلطنتی احراز کن؟ کسریٰ و قیصر و امپراطور روم را برداری، خودت جای آنها بنشینی؟ به مال مردم نظر داشته باشی؟ توقع آن را داشته باشی که مردم در برابر تو قد خم کند؟ «نه»

«*فالرجز فاهجر*» - رجز یعنی آب توی پوست افتادن، غرور پیداکردن، اگر یک مرحله موفق شدی غرور پیدا نکنی، چون غرور همان است که انسان را به زمین خواهد زد.

«*والرجز فاهجر و لاتمنن تستکثر*» یک عده‌ای را دور خودت جمع نکن، هی منّت مگذار به مردم که ما را شما را آزاد کردیم، ما به شما حق دادیم، هر چه خدمت می‌کنی زیاد

نشمار - از متن قرآن خارج نمی‌شویم - «*و لاتَمنُن تستکثر ولربک فاصبر*» برای خاطر پروردگار خودت، ربوبیت پروردگار، تربیت خلق تا بالا آوردن مردم، تا می‌توانی باید صبر کنی «*ولربک فاصبر*»

«*فاذا نُقِرَ فی الناقور*» اگر این شرایط، این خط مشی و این برنامه را تعقیب کردی کوس فتح تو را خواهند زد.

با همه نداشتن وسیله، پشتیبان، سپاه، ایل، قبیله، پول و قدرتهای مادی پیش خواهی رفت، باز تکرار می‌کنم:

«*یا ایها المدثر - قم فانذر - و ربکّ فکبّر - و ثیابک فطّهر - والرُّجز فاهجر - ولربک فاصبر - فاذا نُقِرَ فی الناقو*».

«*فذالک یومئذٍ یومٌ عسیر*» آن روزی است که تند باد این جمعیت و حرکت و موج فکر، کار را بر آنهائی که مانع رشد مردم، مانع صلاح و خیر مردم شدند، کار را بر آنها سخت خواهد کرد.

«*فاذا نُقِرَ فی الناقور فذالک یوم عسیر- علی الکافرین غیر یسیر*»

* * *

حالا جای آن دارد بعد از آنکه کمی متوجه عظمت چنین روز و قیامی شدیم به آقایان تبریک عرض کنم. امیدوارم همه برادران این چند جمله که در قرآن حکیم - و عملاً" هم معلوم شد، با همین خط و مشی توانست یک چنین قیام بزرگی را به انجام و نتیجه برساند [و باید] در نظر داشته باشیم همه با حسن نیت، همه با صمیمیت، بدون منّت گذاشتن بر مردم، بدون آنکه تبلیغات به دست دشمنان دهیم که اینها قصد ریاست، قصد مال دارند و شهوت اینها را حرکت می‌دهد. بدون این که بین خودمان بدبینی و نفاق داشته باشیم.

امیدواریم همه با صمیمیت کامل چنین روز بزرگی که روز مبعث است منشأ قیام و بعثت و برانگیخته شدن این ملت مسلمان شیعه‌ای که در اسلام سابقه تاریخ [ی دارد] امتحان خود را داده باشد (وَ) بتوانند این مسئولیت بزرگ را انشاءالله به انجام برساند.

آن روز است که بگوئیم به همه تبریک می‌گوئیم. یعنی از برکات چنین قیامی همه ملت، نسل آیندهِ تاریخ - انشاءالله بهره‌مند خواهد شد.

۴۳ - یادی از مصدق

آیت الله طالقانی بعد از آزادی در سال ۱۳۴۶ - در ۲۹ اسفند همان سال به مزار دکتر مصدق علیرغم ممنوعیت شدید حکومت شاه از ورود به آرامگاه وی در احمد آباد جهت شادی روح آن مرحوم رفته، ضمن اهداء یک جلد از تفسیر پرتوی از قرآن در صفحه اوّل آن به خط خود چنین نوشتند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم الله العزیز المنتقم

اهداء ثواب تلاوت و تفکّر در آیات این جلد از تفسیر به روح پاک و شکست ناپذیر مفخر شرق واسلام و موجب سربلندی ایرانیان شرافتمند ـ مرحوم جناب دکتر محمد مصدق ـ رحمت الله و برکاته علیه

۲۹ اسفند ۱۳۴۶
سید محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ح

فهرست اعلام

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست آیات قرآن

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آیات قرآنی

	آیه	سوره	صفحه
ان الله لا یغیر مابقوم حتی...	آیه ۱۱	رعد	۱۷
الذین یبلغون رسالاة الله و یخشونه	آیه ۳۹	احزاب	۲۰
انهم فتیةٌ امنوا بربهم...	آیه ۱۳	کهف	۲۶
وسلام علیه یوم ولد و یوم یموت و...	آیه ۱۵	مریم	۲۸
قل یااهل الکتاب تعالوالی کلمة...	آیه ۴	آل‌عمران	۳۸-۵۲
الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات	آیه ۲۵۷	بقره	۳۹-۵۴
لیضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم	آیه ۱۵۷	اعراف	۴۳
قالت الاعراب امنا قل لم تومنوا...	آیه ۱۴	حجرات	۴۳
النجم و الشجر یسجدان	آیه ۶	رحمن	۶۰
ربنا انا سمعنا منادیا ینادی	آیه ۱۹	آل‌عمران	۱۰۰
یسئلونک عن الاهله ...	آیه ۱۸۹	بقره	۱۰۴
لیس البران تاتوالبیوت من ظهورها	آیه ۱۸۹	"	۱۰۴
و تری الجبال تحسبها جامده وهی	آیه ۸۸	نحل	۱۰۵
کل فی فلک یسبحون	آیه ۳۳	انبیاء	۱۰۵
هوالذی جعل لکم الارض ذلولا	آیه ۱۵	ملک	۱۰۵
الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها	آیه ۲	رعد	۱۰۵
خلق السموات بغیر عمد ترونها	آیه ۱۰	لقمان	۱۰۵
والسماء ذات الحبک	آیه ۷	ذاریات	۱۰۵
الذی جعل لکم الارض فراشا	آیه ۲۲	بقره	۱۰۶
الم نجعل الارض کفاتا	آیه ۲۵	مرسلات	۱۰۶

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

انتم اشد خلقاام السماء بناها	آیه ۲۷	نازعات	۱۰۷
والارض بعد ذالک دحاها	آیه ۳۰	نازعات	۱۰۷
والشمس و ضحاها و القمر اذا تليها	آیه ۱و۲	شمس	۱۰۸
اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا	آیه ۳۰	انبیاء	۱۰۹
جعلنا من الماء کل شیء حی	آیه ۱۹	عنکبوت	۱۰۹
الی الله تصیر الامور	آیه ۵۳	شوری	۱۱۰
الی الله ترجع الامور	آیه ۴	فاطر	۱۱۰
ومن آیاته خلق السموات والارض و مابث فیهما	آیه ۲۹	بقره	۱۱۲
فاقم وجهک للدین حنیفاً فطرة الله التی	آیه ۳۰	روم	۱۱۴-۱۳۶-۲۸۰
الم اعهد الیکم	آیه ۶۰	یس	۱۱۶
یتلو علیهم آیاته و یزکیهم	آیه ۱۱۴	آل‌عمران	۱۱۷
لیس البران تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب	آیه ۱۷۷	بقره	۱۲۳
اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون	آیه ۱۷۷	بقره	۱۲۴
سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء	آیه ۸۳	یس	۱۲۸
ونفس و ماسواها	آیه ۷	شمس	۱۲۸
قدافلح من زکیها	آیه ۹	شمس	۱۲۸
لینذروا قومهم اذا رجعوا	آیه ۲۲	توبه	۱۴۱-۱۴۸
واتبعوا ماتتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان	آیه ۱۰۲	بقره	۱۵۲
آتیناه الحکمه و فصل الخطاب	آیه ۲۰	ص	۱۵۳
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض	آیه ۷۹	انعام	۱۵۶
ولقد علموا لمن اشتراه ماله فی الاخرة من خلاق	آیه ۱۰۲	بقره	۱۵۷
ولبئس ماشروا به انفسهم لو کانوا یعلمون	آیه ۱۰۲	بقره	۱۵۸
وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات ان لهم	آیه ۲۵	بقره	۱۶۰-۱۶۱
ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم	آیه ۹	اسری	۱۶۴-۱۷۶-۱۸۶
ذالک الکتاب لاریب فیه هدی	آیه ۲	بقره	۱۶۶-۱۷۳
الذی قدر فهدی	آیه ۳	اعلی	۱۶۶

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ویدع الانسان بالشر دعابالخیر	آیه ۱۱	اسراء	۱۶۷
ربناماخلقت هذاباطلا	آیه ۱۹۱	آل‌عمران	۱۷۰
سبحانک فقناعذاب النار	آیه ۱۹۱	آل‌عمران	۱۷۰
سبحان الذی سخرلنا	آیه ۱۳	زخرف	۱۷۱
قال اجعلنی علی خزائن الارض	آیه ۵۷	یوسف	۱۷۱
ولما بلغ اشده اتیناه حکماوعلما	آیه ۲۲	یوسف	۱۷۲
آتیناه حکما و علما	آیه ۲۲	یوسف	۱۷۲-۱۵۴
والعاقبة للمتقین	آیه ۱۲۸	اعراف	۱۷۲
اماالزبدفیذهب جفاءًواماماینفع الناس	آیه ۱۷	بقره	۱۷۳
الحمدالله ـ الرحمن الرحیم	آیه ۱	حمد	۱۷۴
خسرالدنیاوالاخره	آیه ۱۱	حج	۱۷۷
قال الرسول ان قومی اتخذواهذاالقرآن مهجورا	آیه ۳۰	فرقان	۱۸۳
جعلواالقرآن عضین	آیه ۹۱	حجر	۱۸۳
اذهب الی فرعون انه طغی	آیه ۲۴	طه	۱۸۴
ان‌الله یامرکم ان تذبحوا بقرة	آیه ۶۷	بقره	۱۸۴
ونفس وماسواهافالهمهافجورها	آیه ۷	شمس	۱۸۵
اشربوا فی قلوبهم العجل	آیه ۹۳	بقره	۱۸۵
لقدیسرناالقرآن للذکر	آیه ۱۷	قمر	۱۸۶-۴۷
افلایتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها	آیه ۲۴	محمد	۱۸۶
واذیرفع ابراهیم القواعدمن البیت واسماعیل	آیه ۱۲۷	بقره	۱۹۶
ربنا و تقبل منا...	آیه ۱۲۷	بقره	۱۹۶
ربناوابعث فیهم رسولاًمنهم یتلوعلیهم	آیه ۱۲۹	بقره	۱۹۸
ربناواجعلنامسلمین لک	آیه ۱۲۸	بقره	۲۲۵-۲۰۵-۲۰۱-۹۸
فلمااسلما و تلّه للجبین	آیه ۱۰۳	صافات	۲۰۲
فدیناه بذبح عظیم	آیه ۱۰۷	صافات	۲۰۲
اذابتلی ابراهیم ربه بکلمات	آیه ۱۲۴	بقره	۲۰۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

انی جاعلک للناس اماما	آیه ۱۲۴	بقره	۲۰۲
فاذاافضتم من عرفات فاذکروالله عندالمشعرالحرام	آیه ۱۹۸	بقره	۲۲۰-۲۲۳
ثم افیضوا من حیث افاض الناس	آیه ۹۹	بقره	۲۲۰-۲۲۳
یاتین من کل فجّ عمیق	آیه ۲۷	حج	۲۲۲
قدجائکم من الله نور وکتاب مبین یهدی به الله	آیه ۱۵	مائده	۲۲۳
اقراءباسم ربک الذی خلق ـ خلق الانسان من علق	آیه ۱، ۲، ۳	علق	۲۴۲
اقراءو ربک الاکرم ـ الذی علم بالقلم ـ علم الانسان مالم یعلم		علق	۲۴۲
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون	آیه ۲۲۷	شعراء	۲۷۶-۲۸۴
فاذاسویته و نفخت فیه من روحی	آیه ۲۹	حجر	۲۸۹
یجدونه مکتوباعندهم فی التوراة والانجیل	آیه ۱۵۷	اعراف	۲۹۱
مبشراًبرسول یاتی من بعدی اسمه احمد	آیه ۶	صف	۲۹۱
وکانوامن قبل یستفتحون علی الذین کفروا	آیه ۸۹	بقره	۲۹۱
من الذین هادو یحرفون الکلم عن مواضعه	آیه ۴۶	نساء	۲۹۲
وان کنتم فی ریب ممانزلنا علی عبدنافاتوا	آیه ۲۳	بقره	۳۰۴
نحن نسبح بحمدک	آیه ۳۰	بقره	۳۰۶
فلماانباهم باسمائهم	آیه ۳۳	بقره	۳۰۶
افمن یمشی مکباعلی وجهه اهدی امن	آیه ۲۲	ملک	۳۱۵
فامامن اعطی واتقی وصدق بالحسنی	آیه ۵	فیل	۳۱۶
ارایت الذی یکذب بالدین	آیه ۱	ماعون	۳۱۷
ویل لکل همزةٍ لمزه	آیه ۱	همزه	۳۱۸
ولاتاکلواامو الکم بینکم بالباطل	آیه ۱۸۸	بقره	۳۲۰
هوالذی خلق لکم مافی الارض جمیعاً	آیه ۲۹	بقره	۳۲۱
قل یااهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواءٍ بیننا	آیه ۶۴	آل عمران	۳۲۲
وامرهم شوریٰ بینهم	آیه ۲۸	شوری	۳۲۸
ماعندالله خیروابقی	آیه ۳۶	شوری	۳۲۸
الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون	آیه ۹۹	نحل	۳۲۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

وان هذه امتکم امة واحده وانا ربکم فاتقون	آیه ۵۲	مومنون	۳۵۴
فقطع دابر القوم الذین ظلموا	آیه ۴۵	انعام	۳۶۹
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین	آیه ۷	حمد	۳۷۵-۲۰۶
نصر من الله و فتح قریب	آیه ۱۳	صف	۳۸۲
یا ایها الذین امنوا اذا ضربتم فی سبیل الله	آیه ۹۴، ۹۵	نساء	۳۸۹
فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین	آیه ۹۵	نساء	۳۸۹
یا ایها المدثر، قم فانذر ـ وثیابک فَطهر	آیه ۱ تا ۴	کوثر	۳۹۲
لکم فی رسول الله اسوةٌ حسنه	آیه ۲۱	احزاب	۳۹۳
فذلک الذی یدع الیتیم	آیه ۴	ماعون	۳۱۷
فویل للمصلین الذین هم عن صلوٰتهم	آیه ۴، ۵	ماعون	۳۱۷
الذین هم یراءُون و یمنعون الماعون	آیه ۶، ۷	ماعون	۳۱۷
ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون	آیه ۱	مطفّفین	۳۱۹
کذالک جعلناکم امة وسطا	آیه ۱۴۲	بقره	۳۶۴
سبحان الذی اسری بعبده لیلاً	آیه ۱	اسری	۳۶۴
الحمد لله الذی نزل الکتاب بالحق مصدقاً بین یدیه	آیه ۳	آل عمران	۲۸۶
مکین امین	آیه ۵۴	"	۱۷۱
رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه	آیه ۳۳	"	۱۷۲
تبت یدا ابی لهب وتب	آیه ۱	المسد	۲۲۸
ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت	آیه ۴۱	عنکبوت	۲۸۴
اشداء علی الکفار رحماء بینهم	آیه ۲۹	حجرات	۴۳
قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بداء الخلق	آیه ۱۹	عنکبوت	۱۱۰
ما کان المومنون لینفروا کافة	اواخر آیات	توبه	۱۴۸
قد جائکم من الله نور وکتابٌ مبین	آیه ۱۹	مائده	۲۳۳
فاتقوا النار التی و قودها الناس ...		بقره	۳۱۵

فهرست احادیث

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

احادیث

انکم فی دار هدنه و انتم علی ظهر ۳۳-۱۷۸
اذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن ۳۳-۴۷-۱۷۸-۱۷۹
اذا اقبل علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم ۳۳
انی تارک فیکم الثقلین ۱۸۴
المومن (المسلم) کالراس من الجسد اذا اشتکی ۳۶۶
مومن نسبت به مومن در حکم سراست ۳۶۶-۳۶۸
هرکس بانک استغاثه مسلمانی را بشنود ۳۵۲
المسلم فی تعاضدهم و تعاطفهم ید ۳۶۵
کل مولود یولد علی الفطره ۱۳۶
والذین بعثنی بالحق نبیا یتفرق امتی عن اصل ۱۸۱
نقل حدیث از روزدحو الارض ۱۰۷
" القرآن هدی من الضلال و تبیان من العمی ۱۸۲
" لاتخمشی علی وجهک ۲۰۴
" من حسین بن علی الی اخوان ۲۰۹
مالامام القائم بالقسط ۲۰۹
لاصلوة اِلاّ بفاتحة الکتاب ۱۶۵
خداوند سبحان از اولاد آدم پیمبرانی برانگیخت که پیمان آنان را ۹۸
کلماضالته مضله ۱۸۱
من خالفه من الجبابره ۱۸۱
لاتنقضی عجائبه ۱۸۱
تعرفین مقامی من بعدی ۲۰۶

خداوند سبحان رسول گرامی خود را با دین عالمگیر وبراهین..... ۲۳۷
مااخذالله علی العلماء ان لا یقارو..... ۳۱۹
امنع من الاحتکار..... ۳۲۲
ما جاع فقیرا لابما متع به غنی..... ۳۲۲
مارایت نعمة موفوره الا الی جانبها..... ۳۲۲
کیف تسیغ شرابا طعاما و انت تعلم..... ۳۲۲
حقوق والی بر رعیت ۳۳۰
با من آن طوری که با جباران سخن می‌گویید نگویید..... ۳۳۰
آسمان با زمین محکم به هم بافته شده... ..... ۱۰۵
الاسلام قیدالفتک..... ۲۱۲
سخنان مسلم بن عقیل ۲۱۵-۲۲۶
سخنان حضرت زینب..... ۲۸۴
سخنان حضرت علی در از بین بردن نظام طبقاتی..... ۳۱۹
سخنان امام حسین در مقابل والی مدینه..... ۲۵۸
" " در مکه..... ۲۵۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اشخاص

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اشخاص

آدام اسمیت، ۳۰۹
آداودی، ۳۸۳
آل نقیب، ۳۳۴
آیت‌الله نائینی، ۲۴، ۳۴۲
ائمه طاهرین، ۴۵، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵
اباالضعفاء، ۳۳۴
ابراهیم، ۹، ۳۸، ۵۲، ۱۵۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۸۹، ۲۹۰
ابن آثال، ۲۱۰
ابوالهدی، ۳۳۹
ابوالهدی صیادی، ۳۳۹
ابوتراب، ۲۰۷
ابوعلی سینا، ۵۹
ابی‌بن کعب، ۱۸۵
احمد آرام، ۳۲۳
احمد راد، ۳۲۳
ادوارد، ۳۸۳، ۳۸۴
ادوارد داکتر، ۳۷۷
ارسطو، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۱، ۳۰۶
اسحاق، ۳۸، ۵۳، ۲۹۲
اسکندر، ۱۰۰، ۱۷۷، ۲۶۸، ۲۶۹
اسماعیل، ۳۸، ۵۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۳۴، ۲۹۲
اشعث‌بن قیس کندی، ۲۰۸
اشعیاء، ۲۹۲
افلاطون، ۳۰۶، ۳۱۹
اگریبای، ۲۶۹
اللهیار صالح، ۲۴
امام حسن، ۲۵۷
امام حسین، ۲۲۶، ۲۵۵، ۳۸۴
امام خمینی، ۲۵
امویها، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰
امیرالمؤمنین علی ۷، ۳۳
امیرالمؤمنین علی، ۳۳، ۴۴، ۲۲۶، ۳۲۰، ۳۳۰
انبادقلس، ۶۴
انکساغورس، ۶۴
انورالسادات، ۳۵۲
اوحدی، ۳۸۳
بابازاده، ۳۷۹

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بازرگان، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۹۹
برستارا، ۲۶۹
برقعی، ۱۶۲
برنابا، ۱۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
برنورا، ۲۷۱
بروجردی، ۲۵، ۳۲۸
برهان السلطنه، ۳۸۳
بستانی، ۲۹۹
بسته‌نگار، ۱۳، ۲۸
بطلمیوس، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵
بکیربن حمران، ۲۱۶، ۲۲۶
بلال، ۲۴۷، ۳۵۵
بنوکد نصر، ۲۹۳
بنی‌اسرائیل، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۵، ۲۹۲
بنی‌امیه، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۲۰
بواسحاقی، ۳۷۶، ۳۷۷
بهاء الدین، ۳۳۴
پادشاه پروس، ۲۲۸
پادشاه عربستان سعودی، ۳۵۲
پارقلیطا، ۲۹۲
پروتستانها، ۲۷۱
پریکلیطوس، ۲۹۲
پطرس، ۲۶۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹
پـــولس، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
پولس رسول، ۲۸۷
پیشه‌وری، ۳۸۴
پیغمبر اسلام، ۱۰۹، ۲۰۵
تسالو نیکیان، ۲۹۵
تشیّد، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۶
توفیقی، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۴
توماس کارلیل، ۲۲۸
تیطس، ۲۹۶
تیمور لنگ، ۳۴۴
جرج جرداق، ۳۲۲
جلال آل احمد، ۲۸۷
جمال الدین، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۱
جمال‌الدین، ۳۳۹، ۳۴۰
جمیل پاشا، ۳۳۶
جواهری، ۳۸۳
جهانگیر دارائی، ۳۸۳
حاج سیدجوادی، ۲۵
حارث همدانی، ۲۱۱
حبر رومانی، ۲۶۹
حجربن عدی، ۲۰۷
حجةالاسلام سعیدی، ۲۶
حجةالاسلام سید صدرالدین بلاغی، ۲۳
حضرت رضا، ۱۰۵، ۱۰۸
حضرت صادق، ۱۷۸، ۱۸۲
حمق خزاعی، ۲۰۷
حنیف‌نژادها، ۲۶

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

خاتم پیمبران، ۳۸، ۵۳، ۲۲۴
خارقانی، ۳۷، ۴۹
خدیجه، ۲۵۲
خلفاء عباسی، ۳۳۸
خلیل سعادت، ۲۸۸، ۲۹۹
خلیل کمرهای، ۲۳، ۳۵۳
خوارج، ۱۹۲، ۲۵۷
داروین، ۴۶، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰
دختر نبوت، ۹، ۲۵۱
دکتر آذر، ۲۴، ۹۹
دکتر سعید رمضان، ۳۵۴
دکتر شفق، ۹۹
دکتر محسن، ۳۵۶
دهخدا، ۲۳
ذوالفقاری، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴
ذوالفقاریها، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴
ذیمقراطیس، ۶۴
راشد، ۹۹، ۳۲۳
رامتین، ۳۸۰، ۳۸۱
ریحانی، ۳۸۳
زنجانی، ۲۳
زهره، ۵۵
ژرژسایل، ۲۸۷
ساکسونها، ۲۳۵، ۲۶۹
ستووارد، ۲۶۶
سحابی، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۹۹
سرجون مسیحی، ۲۱۰
سردار کابلی، ۳۰۱
سرهنگ وفا، ۳۸۵، ۳۸۶
سرهنگ هاشمی، ۳۸۲، ۳۸۵
سریانی، ۲۸۷
سعدبن ابی وقاص، ۲۰۸
سلاطین، ۴۴، ۲۶۴، ۲۸۲، ۳۵۶
سلیمان، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۶، ۲۹۲
سنجابی، ۲۴
سوداگران، ۳۰۸
سید حاجی آقا، ۳۸۲
سید صدرالدین بلاغی، ۳۵۳
سید قطب، ۳۵۴
سیدالشهداء، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۵۸، ۳۷۶، ۳۸۱
سیدجمال‌الدین، ۲۲۸
سیدحسن خلیلی، ۴۹
سیدغلامرضا سعیدی، ۲۶
سیدمحمد مهدی جعفری، ۲۱۹، ۳۰۱
سیدمحمدباقر نجفی، ۱۳۵
سیدمرتضی، ۱۵۸
شائول، ۲۹۴
شارلمانی، ۲۶۹
شاه‌حسینی، ۳۹۱

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شاهرخی، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۴
شریک‌ابن اعور، ۲۱۰، ۲۱۲
شمس آل احمد، ۲۸۷
شیخ آدم عبدالله آلودی، ۳۵۷
شیخ احمد صومالی، ۳۵۷
شیخ بشیر ابراهیمی، ۳۶۹
شیخ جواد بلاغی، ۲۹۲
شیخ حمید علی آل اسحق خوئینی، ۳۸۴
شیخ علائلی، ۲۵۸
شیخ محمد عبدالله، ۳۶۱
شیخ موسی، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱
شیلو، ۲۹۲
صابوت، ۲۹۲
صدیقی، ۲۴
صفیه، ۳۳۴
طاغوتها، ۲۲۴
سیدمحمود طالقانی، ۷، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۴۹، ۵۹، ۹۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۲۳، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۶
سیدابوالحسن طالقانی، ۲۰، ۴۸، ۳۰۰
عارف پاشا، ۳۳۶
عباسیّها، ۲۶۵
عبدالحمید، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۰
عبدالرحمن الدکالی، ۳۵۷
عبدالرحمن خلیفه، ۳۵۴
عبدالعزیز، ۲۸۹
عبدالملک نخعی، ۲۱۱
عبدالناصر، ۲۶
عبرانی، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴
عبیده ثقفی، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸
عدنان، ۲۹۲
عربستان سعودی، ۳۵۵
عفیفه، ۳۳۴
عقیل، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۶
علامهٔ حلی، ۱۴۴
علی زاده، ۳۸۳
علی‌ابن ابیطالب ۷، ۲۵۲
عمرسعد، ۲۱۶، ۲۲۶
عیسی، ۳۸، ۵۳، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۷، ۲۹۸
غزالی، ۱۵۰، ۱۸۱
غلاطیان، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۶
غلام یحیی، ۳۸۰، ۳۸۱
غلامحسین نورمحمدی، ۴۹
فاضل مقداد، ۱۴۴
فاطمه، ۲۵۲، ۲۵۶
فخر الاسلام، ۲۹۲
فرزان، ۳۲۳
فرعون، ۱۸۴

فرعونیان، ۳۸، ۵۳
فرماندار کل پاکستان، ۳۵۲
فروغی، ۱۰۷، ۲۳۷
فریسیان، ۲۹۵
فلسفی، ۹۹
فلوید فیلون، ۲۸۶، ۲۹۶
فهیم، ۳۰۱
فیثاغورث، ۱۰۱
فیروزآبادی، ۲۳
فیزیوکراتها، ۳۰۸
فیلیپیان، ۲۹۵
قاضی، ۱۶۱، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۳۹، ۳۵۶
قریش، ۴۳، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۵۲، ۲۹۲، ۳۳۰
قلی اف، ۳۷۷
قنبری، ۳۸۳
قیدار، ۲۹۲
کارل پنجم، ۲۷۱
کاشانی، ۲۳، ۱۸۴
کامل الشریف، ۳۵۴
کانت، ۴۳، ۱۰۳، ۳۲۳
کاهنان، ۱۰۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۷
کپرنیک، ۲۷۱
کرمر، ۲۸۶
کعب‌الاحبار، ۱۸۵
کلدانیان، ۱۵۴
کنستانتین، ۲۹۸
کواکبی، ۱۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶
کوپرنیک، ۱۰۲
گلاسیوس اوّل، ۲۹۸
لاپلاس، ۱۰۳، ۱۰۷
لانگدوک، ۲۷۰
لنین، ۳۸۴
لوقا، ۲۹۲، ۲۹۵
مارکس، ۴۶، ۳۰۹، ۳۱۲
مارون بک، ۲۴۵
ماژور، ۳۸۰
محقّق فیض، ۱۵۸
محمد ۶، ۶۰، ۱۱۱، ۱۴۵، ۲۲۸
محمد تقی سبط، ۳۵۷
محمد خاور، ۳۵۶
محمد رسول الله، ۲۹۱
محمد رضا صالحی، ۳۵۷
محمد عبده، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۱
محمدحسین نائینی، ۲۲
محمدی، ۴۹، ۲۴۵
مدرس، ۲۰، ۲۶
مرقس، ۲۹۲، ۲۹۶
مرندی، ۳۸۳
مستبدین، ۲۵، ۳۴۵، ۳۹۳
مسعود عیاشی، ۱۷۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مسعودبن عمرو، ۲۱۴
مصدق، ۱۱، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۹۵، ۳۹۶
معاویه، ۴۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۵۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۳۰، ۳۷۶
معتزلی، ۴۴، ۳۳۰
مغول، ۴۵
مقدادبن اسود، ۳۳، ۱۷۹
مقدادبن الاسود، ۳۳، ۱۷۸
ملک حسین، ۳۵۶
منکمرس، ۲۸۷
موسی، ۳۸، ۵۳، ۱۵۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۹۲، ۳۷۸
مهاجرانی، ۳۵۶
مهندس حسیبی، ۲۴
میرزا محمد رضا جدید الاسلام، ۲۹۲
میشله مورخ، ۲۷۰
نروژیها، ۲۳۶
نرون، ۳۴۴
نسطوری، ۲۸۷
نصارا، ۲۹۱
نقیب السادات، ۳۳۵
نواب صفوی، ۲۳
نوح، ۳۸، ۵۲
نیوتن، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷
واراتیکیا، ۲۷۰
واردن، ۲۶۹
والنار، ۲۷۱
وانین، ۲۷۱
ویل دورانت، ۲۹۴
هادی وزیری، ۳۸۳
هاروت و ماروت، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۸۶
هاکس، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹
هانی‌بن عروه، ۲۱۲
هگل، ۴۶
هیباتیارا، ۲۶۹
یحیئ نوری، ۳۵۷
یزید، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۴
یعقوب، ۳۸، ۵۳، ۲۵۸، ۲۹۸
یعقوب کلینی، ۱۷۸
یوسف، ۳۸، ۵۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۵۸
یوسف آبادی، ۳۸۰
یه آمیرزاده، ۳۸۳
یهود، ۱۲۳، ۱۵۵، ۲۳۴، ۲۷۰، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۵۹

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست موضوعات،
مفاهیم و تعبیرات

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست موضوعات، مفاهیم و تعبیرات

اتحادیه مسلمین، ۲۷۳، ۲۷۷
اجتهاد، ۸، ۴۷، ۴۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۶
استبداد، ۷، ۱۰، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۱۵۳، ۲۶۴، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۳
استبداد عثمانی، ۳۳۶
استقلال الجزایر، ۳۶۷
اسرائیل، ۲۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۵، ۲۹۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰
اسلام، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶
اصول، ۴۹
افشاریه، ۴۹
الجزایر پیروز، ۱۰، ۳۶۷، ۳۶۸
الموتمر، ۳۵۰
امامت، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲
امت، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۹۲، ۳۴۴، ۳۵۱
امیرالمؤمنین، ۳۲، ۳۲۳
انجمن اورشلیم، ۲۹۰
انجمن دینی ویرونا، ۲۷۰

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

انجمن ماهانه دینی، ۳۰۳، ۳۲۳
انجمن‌های اسلامی، ۳۵۱، ۳۶۶، ۳۶۸
انجمنهای ایالتی و ولایتی، ۲۵
انحطاط، ۴۱، ۴۸، ۶۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۳۴، ۳۴۶
انقباض، ۶۳، ۶۷
انقلاب، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۲، ۵۴، ۱۴۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۶، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۴۱، ۳۵۸
انقلاب اسلامی ایران، ۲۶
انقلاب فرانسه، ۲۲۸، ۲۳۰
اوهـــام، ۳۸، ۴۲، ۵۳، ۵۴، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۵۶
اهل بیت، ۴۵، ۴۷، ۱۸۴، ۲۱۱، ۳۶۹
بت، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۱۷، ۱۵۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۸۹، ۳۲۸
بت‌پرستان، ۲۹۷
بیت‌المال، ۴۴، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰
بذر، ۳۸، ۴۵، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۹۹، ۳۳۴، ۳۴۱
برائت استهلال، ۱۶۵
بعثت، ۴۲، ۹۸، ۱۳۵، ۱۴۶، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۲، ۳۹۲، ۳۹۴
بلوک غرب، ۳۵۸
تاسوعا، ۲۶
تـربیت، ۸، ۳۲، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۸۷، ۹۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۹۴
تسلّی، ۲۹۲، ۳۰۱
تفسیر، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۴۷، ۵۴، ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۲، ۲۹۲، ۳۱۸، ۳۹۵، ۳۹۶
تفقه، ۱۴۹، ۱۵۰
تکـامل، ۷، ۳۸، ۵۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۲۴، ۲۴۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۹۳
توحید، ۷، ۹، ۱۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶،

۵۷، ۱۰۲، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸،
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۶،
۲۴۹، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۲، ۳۲۳، ۳۲۸،
۳۵۰، ۳۹۲
جاذبه عمومی، ۳۸، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶
جبر و تفویض، ۴۴، ۳۳۰
جبهه، ۱۱، ۲۳، ۱۹۰، ۱۹۲، ۳۱۶، ۳۹۱
جذب غذا، ۶۳، ۷۳، ۷۴، ۸۶، ۹۰
جمعیت «الهدایه»، ۱۶۲
جنگ‌های صلیبی، ۴۵
حج، ۹، ۱۰۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۱،
۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۳۲۰، ۳۴۶، ۳۵۲،
۳۵۳
حرکت زمین، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶،
۲۷۱
حقوق، ۲۸، ۴۱، ۴۴، ۵۶، ۱۲۴، ۱۶۰،
۱۶۶، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۳۱۰، ۳۱۱،
۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۴۲،
۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۸۲
حقوق بشر، ۲۶
حکومت، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۳۲، ۴۰،
۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۵، ۵۷، ۹۶، ۹۷، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۲،
۱۹۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۶،
۲۳۴، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۸،
۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹،
۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۲،
۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۸،
۳۷۶، ۳۷۹، ۳۹۵
حکومت الجزایر آزاد، ۳۶۹
حکومت امریکا، ۴۱
حکومت فرانسه، ۳۶۰
حوزهٔ علمیه قم، ۲۰، ۴۸
حوزهٔ علمیهٔ نجف، ۲۰، ۴۹
خاتمیت، ۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸
خراج، ۳۲۰
خلافت، ۴۴، ۲۱۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۱۹،
۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱
خلقت، ۸، ۸۴، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰،
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹،
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۶،
۱۴۷، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۹۱،
۱۹۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۵،
۳۰۶
خلیفة الرسول، ۲۸۲
خمس، ۳۲۰، ۳۸۲
دبیرخانه، ۳۵۲
دستگاههای، ۹، ۱۶، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۱۰۱،
۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۶۷،
۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۳۰،
۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۹
دموکرات، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳

دموکراتها، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴
دیکتاتوری، ۲۶، ۳۱۱
دین، ۸، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲
رسالت، ۹، ۴۲، ۹۸، ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۵۸، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۲۸
زکوة، ۳۸۲
سبزهٔ، ۶۰، ۷۸
سعودی، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵
سوسیالیزم دمکرات، ۳۱۲
سوسیالیزم نازیست‌ها، ۳۱۲
سوسیالیزمها، ۳۱۲
شرک، ۳۸، ۴۰، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۴
شعوب المسلمین، ۲۳، ۳۵۳
شوری، ۲۳، ۱۱۲، ۱۱۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱
شهادت، ۲۶، ۴۹، ۱۷۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۹۲
شیرهٔ درخت، ۸۵
شیطان، ۹۸، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۳۷، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۸۹، ۳۴۴
صندوق تعاونی، ۳۶۲
طاغوتها، ۲۲۴
طبقه، ۴۱، ۷۴، ۸۱، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۲۳، ۲۹۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۳۱
طبیعت، ۷، ۸، ۴۲، ۶۳، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۴۶
عاشورا، ۲۶، ۲۲۵، ۲۵۷، ۲۵۸
عرفات، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
عروج، ۱۳۶
عید فطر، ۲۲۰، ۲۲۱
عید قربان، ۹، ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۲۰
غار حرا، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۵، ۳۹۲
غارت، ۲۱، ۱۹۱، ۲۳۹، ۳۲۱، ۳۷۸،

۳۷۹
غرائز، ۴۲، ۴۶، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۹۶، ۹۷، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۷۳، ۲۷۸، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۵
غریزه، ۸، ۳۸، ۹۵، ۹۶، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۷، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶
فئودالیستی، ۳۱۲
فتح آفریقا، ۲۵۷
فطرت، ۸، ۳۲، ۳۸، ۴۲، ۵۳، ۵۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۶۶
فقه، ۲۰، ۴۷، ۴۹، ۱۴۹، ۳۴۲
فلسفه مادی، ۹، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰
فلسفی، ۱۶، ۳۹، ۵۳، ۵۵، ۱۰۲
قاعده، ۱۴۶، ۳۲۰
قانون، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۹۲، ۳۲۲، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۵۲
قانون اساسی، ۴۹، ۳۵۲
قرآن، ۷، ۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵
قرآن و روش هدایتی آن، ۱۶۴
قرض بدون ربح، ۳۶۲
قرون وسطی، ۹، ۴۵، ۱۰۲، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۱۷
قضیه فلسطین، ۳۵۹، ۳۶۰
قوهٔ جذب، ۶۳، ۷۴، ۸۴، ۸۶
کاتب الوحی، ۲۸۲
کشمیر، ۳۶۱
کعبه، ۳۸، ۵۲، ۱۲۳، ۱۶۹، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۸۹، ۳۳۵
کفر، ۱۱۷، ۱۵۴، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۶
کلیسا، ۱۶، ۴۵، ۴۶، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۳۱

کمونیزم، ۳۱۲
کنسرسیوم، ۲۳
کنیسه، ۲۳۵، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۹۰، ۳۳۰
کودتای ۲۸ مرداد، ۲۳
کهانت، ۱۰۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۷۵
گیاه، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۲۰، ۲۰۳، ۲۲۱
لاتین، ۲۹۹
ماتریالیسم، ۳۱۰
مارکسیزم، ۳۱۲
ماهیت، ۲۳
مبدأ رحمی، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹
مبعث، ۹، ۱۱، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۵۶، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴
متخلخل، ۶۷، ۸۳، ۸۹، ۹۰
متکّون، ۶۵
محرم، ۹۵، ۲۶۳، ۳۳۷، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۸۰
محکمه، ۱۹۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۳۶، ۳۵۶، ۳۸۳، ۳۸۴
مدینه فاضله، ۳۰۶، ۳۰۷
مزاج، ۴۷، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۸۵، ۹۰، ۱۳۱، ۳۸۰
مسئولیت، ۸، ۱۶، ۲۵، ۲۸، ۴۵، ۴۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۷۸، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۷۴، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۴
مستبد، ۲۳، ۲۵، ۴۷، ۱۸۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۹۳
مشروطیت، ۳۴۲
مشورت، ۲۸، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۸۹
مغز، ۳۲، ۳۸، ۴۴، ۴۶، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲۳
مکتب، ۸، ۴۲، ۴۸، ۵۷، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۲۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۶، ۳۹۳
مکتب آدام اسمیت، ۳۰۹
مناره‌ای در کویر، ۷، ۱۹، ۲۳
مؤتمر، ۱۰، ۲۳، ۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶
نبات، ۶۳، ۶۵، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۲۰۳
نبوت، ۹، ۴۲، ۴۴، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۲۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۰۰
نخل، ۹۰، ۲۴۶
نر و مادگی، ۶۳

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نماز جمعه، ۲۸
نوکچه، ۷۷
نهضت آزادی ایران، ۱۰، ۲۵، ۳۸۷، ۳۸۸
نهضت مقاومت، ۲۳
نهضت ملی، ۲۲
وحدت اسلامی، ۱۰، ۳۲۵
وحی، ۴۲، ۴۴، ۵۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۸۴، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۲۹
هجرت، ۴۲، ۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۳۴، ۳۴۱
هدایت، ۹، ۱۰، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۴۱، ۴۲، ۸۲، ۹۶، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۶، ۳۵۳، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۵
یهودیت، ۱۵۵، ۲۳۴
یا منصور امت، ۲۱۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اماکن

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اماکن

آذربایجان، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴
آسیای صغیر، ۲۳۶
آمستردام، ۲۸۶
احمد آباد، ۳۹۵
اروپای شرقی، ۱۰۰، ۲۳۵
اسپانیا، ۱۰۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۸۸
اسرائیل، ۲۳، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰
اسکندریه، ۱۰۰، ۲۶۸، ۲۶۹
افغانستان)، ۳۵۳
الجزایر، ۱۰، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹
امریکا، ۲۶، ۴۱، ۲۶۶
انتشارات بعثت، ۱۳۵
انتشارات رواق، ۲۸۷
انتشارات قلم، ۱۷
اندونزی، ۳۵۴
انطاکیه، ۲۹۶
انگلستان، ۲۳۵، ۲۷۱
اورشلیم، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
اوگاندا، ۳۵۴
اهل قیدار، ۲۹۲
ایتالیا، ۲۳۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸
ایران، ۱۰، ۱۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۵۵، ۱۷۶، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۰۰، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱
بحرین، ۳۶۲
بصره، ۳۳، ۱۵۵، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۵۸
بیابان تیه، ۳۸
بیت‌المقدس، ۱۲۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۶۳
بیروت، ۲۴۵، ۳۵۶
بیزیه، ۲۷۰
تبت، ۲۲۸، ۲۳۶
ترکیه، ۳۵۵
تهران، ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۴۹، ۹۹، ۱۶۰، ۳۵۶، ۳۸۰
جبل فاران، ۲۹۲
جزیرةالعرب، ۳۳، ۲۳۴، ۲۵۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

چین، ۱۰۰، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۸۳
حرا، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۵، ۳۹۲
حسینیهٔ ارشاد، ۲۰
حلب، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱
دانشگاه الازهر، ۳۵۲
دانمارک، ۲۳۶
دمشق، ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۹۴، ۳۵۵
روم، ۱۰۰، ۲۱۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۸
روسیه، ۳۷۹، ۳۸۰
رومانی، ۲۶۹، ۲۹۰، ۲۹۴
زنـــجان، ۱۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴
سرزمین مغرب، ۲۳۵
سرزمین حبشه، ۲۵۲
سوئد، ۲۳۶
سودان، ۳۴۱، ۳۵۴
سوریه، ۳۵۵، ۳۶۲
سومالی، ۳۵۴
صفین، ۱۹۲، ۲۵۷، ۳۳۰
طبرستان، ۲۵۷
طرسوس، ۲۹۴
طهران، ۴۸، ۴۹، ۲۹۲، ۳۵۶، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶
عراق، ۲۲۵، ۲۳۴، ۳۰۱، ۳۵۵، ۳۶۲
عربستان، ۲۶۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵
فلسطین، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۱۵۳، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰
قاهره، ۱۲۸، ۳۵۳
قبرسی، ۲۹۷
قدس، ۲۳۸، ۲۵۸، ۳۲۸، ۳۶۶
قریه شیزند، ۴۹
قزوین، ۴۹، ۳۷۶
قسطنطنیه، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۶۸
قفقاز، ۲۳۶، ۳۵۳
کراچی، ۲۳، ۳۵۲، ۳۵۳
کردستان، ۲۸
کشمیر، ۳۶۱
کلده، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۵۴، ۱۵۵
کوه سلع، ۲۹۲
کویت، ۳۶۲
مـدرسه، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۸، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۷، ۳۳۴
مدرسه سعید، ۳۸۰
مـدینه، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۲۸، ۳۳۰
مسجد آقای حاجی میرزا علی‌النقی، ۳۸۶
مسجد مظفری، ۲۹۲
مسجد هدایت، ۹، ۱۰، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۱۶۰، ۳۶۷، ۳۶۸
مسجدالاقصی، ۳۶۵
مسجدالحرام، ۳۶۵

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مصر، ۲۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۸۵،
۲۳۶، ۲۴۲، ۲۵۸، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵،
۳۴۱، ۳۵۲
مکّـــه، ۳۸، ۴۳، ۵۲، ۵۳، ۲۱۵، ۲۲۱،
۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۷،
۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۹۲، ۳۲۰، ۳۴۶،
۳۵۲، ۳۵۴، ۳۷۶
میدان جهانگیر، ۳۵۳
نروژ، ۲۳۶
وادی بکاء، ۲۹۲
واردن، ۲۶۹
هـــند، ۱۰۰، ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۳۶، ۳۵۵،
۳۶۱، ۳۶۹
یمن، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۹۱، ۳۳۵، ۳۵۵
یونان، ۱۰۰، ۱۵۵، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اسامی کتب

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اسامی کتب، مجلات و نشریات

اسلام امروز، ۲۶۶
اسلام و مالکیت، ۲۵، ۳۱۲، ۳۲۱
اظهار الحق، ۲۹۲
الابطال، ۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۶
الذریعة و انموزج، ۱۰، ۳۶۳
المنجد، ۱۰۶
ام‌القری، ۳۴۶
انجیل، ۱۰، ۲۷۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
انجیل برنابا، ۱۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۰
انجیل‌برنابا، ۲۹۹
انیس الاعلام، ۲۹۲
ایدئولوژی الهی، ۱۳۵، ۱۳۷
برهان‌الساطع، ۴۹
به سوی خدا می‌رویم، ۳۵۳
پرتوی از قرآن، ۱۸۷، ۳۹۵
تاریخ تمدن، ۲۹۴
تاریخ فردریک، ۲۲۸
تفسیر صافی، ۱۷۸
تنبیه‌الامه، ۲۴
تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة، ۲۰، ۲۲، ۴۳۲
تنقیحات سیدعلی مودودی، ۴۱
تنقید نظریه دارونیستها، ۴۹
تورات، ۱۱۱، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵
دائرةالعمارف بستانی، ۲۹۹
روزنامه ایران روز، ۴۹
ساتوررزارتوس، ۲۲۸
سالنامه معارف جعفری، ۷، ۱۰، ۵۱، ۳۴۹، ۳۵۰
سفر تثنیه، ۲۹۲
سیره کرومول، ۲۲۸
شرح باب حادی عشر، ۱۴۵
طبایع‌الاستبداد، ۱۰
طبیعیات، ۷، ۵۹، ۶۳، ۶۹
غزل سلیمان، ۲۹۲
غلاطیان، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۶
قاموس کتاب مقدس - مرقس، ۲۹۶
کتاب مسائل طبیعی، ۲۷۱

کتابخانه آنلاین «ثقلانی و زمانه ما»

کلید عهد جدید، ۲۸۶، ۲۹۶
گفتار ماه، ۱۰، ۱۶۳، ۳۲۳
مجله آئین اسلام، ۸، ۹، ۱۰، ۳۱، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۸۹، ۲۵۱، ۲۵۵، ۳۷۳
مجله آموزش و پرورش، ۷، ۵۹
مجله دانش‌آموز، ۷، ۹، ۳۱
مجله مجموعه حکمت، ۸، ۹، ۱۰، ۹۵، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۲، ۲۸۱، ۳۲۷، ۳۳۷
مجله مسلمین، ۹، ۲۷۳
مجله نور دانش، ۹، ۲۶۳، ۲۶۷
محوالموهوم و صحوالمعلوم، ۷، ۳۷، ۴۸
مرقس، ۲۹۲، ۲۹۶
مزمور، ۲۹۲
نشریه انجمن اسلامی دانشجویان، ۹۹
نهج‌البلاغه، ۸، ۲۰، ۲۱، ۹۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۳۷
وحدت و آزادی، ۲۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

« ط »

منابع

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

منابع مقدمه کتاب

(مروری کوتاه به زندگی و اندیشه طالقانی) توسط گردآورنده

۱ـ از آزادی تا شهادت (مجموعه اعلامیه‌ها ـ پیامها ـ مصاحبه‌ها ـ سخنرانیها و خطبه‌های نماز جمعه و...) (از انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا سال ۱۳۵۹)

۲ـ اسناد نهضت آزادی ایران (خارج از کشور جلد اوّل قسمت دوم سال ۱۳۵۵

۳ـ تبیین رسالت برای قیام به قسط: مجموعه سخنرانیهای آیت‌الله طالقانی بعد از آزادی به سال ۱۳۵۶ در مسجد هدایت (از انتشارات شرکت سهامی انتشار سال ۱۳۶۰)

۴ـ تنبیه الامة و تنزیه المله: نوشته مرحوم علامه نائینی با توضیحات و پاورقی آیة‌الله طالقانی

(از انتشارات شرکت سهامی انتشار سال ۱۳۶۰)

۵ـ گفتارهای رادیویی: توسط آیة‌الله طالقانی از ۱۳۲۵/۱۱/۱۹ الی ۴ تیر ۱۳۲۶

۶ـ وحدت و آزادی: مجموعه سخنرانیهای آیة‌الله طالقانی بعد از انقلاب از انتشارات شرکت سهامی انتشار سال ۱۳۶۱

۷ـ هجرت و انقلاب: مجموعه سخنرانیهای آیة‌الله طالقانی بعد از انقلاب از انتشارات قلم سال ۱۳۵۹

۸ـ یادنامه ابوذر زمان (شامل زندگینامه آیة‌الله طالقانی ـ مقالات، خاطرات و...) شرکت سهامی انتشار سال ۱۳۶۰

منابعی که برای تدوین مقالات از آن استفاده شده است.

الف ـ کتب

۱ـ الجزایر پیروز ـ مجموعه مقالات به مناسبت استقلال الجزایر
(از انتشارات شرکت سهامی انتشار سال ۱۳۴۱ صفحه ۵۳ـ۵۷ـ۵۸)

۲ـ انجیل برنابا ـ ترجمه فهیم کرمانی با مقدمه آیةالله طالقانی سال ۱۳۴۵ صفحه ۱ الی ۱۶

۳ـ اسناد نهضت آزادی (خارج از کشور) جلد اول قسمت دوم سال ۱۳۵۵ صفحه ۴

۴ـ ایدئولوژی الهی و پیشتازان تمدن: نوشته سیدمحمدباقر نجفی و مقدمه آیةالله طالقانی
(از انتشارات بعثت سال ۱۳۴۹ اوائل کتاب)

۵ـ پرتوی‌از قرآن: نوشته آیةالله طالقانی جلداول اهداکتاب به شادروان دکتر مصدق صفحه ۱

۶ـ الذریعة و انموزج (پیامهایی از بیت‌المقدس به قلم آقای علی اکبر تشیّد)
(شهریور ۱۳۴۱ صفحه ۸۵ الی ۸۷)

۷ـ گفتار ماه مجموعه سخنرانیهای سال ۴۱ـ۱۳۴۰ در انجمن ماهانه دینی
انتشارات صدوق جلد دوم صفحه ۴۵ الی ۶۹)

۸ـ گفتار ماه تتمه: مجموعه سخنرانیهای سال ۱۳۴۱ در انجمن ماهانه دینی
(انتشارات صدوق جلد سوم صفحه ۴۹ الی ۷۷)

۹ـ مبعث: از آیةالله طالقانی: جزوه منتشره توسط ایشان در سال ۱۳۳۹ صفحه ۱ الی ۳۵

۱۰ـ محوالموهوم و صحوالمعلوم ـ یاراه تجدید و عظمت و قدرت اسلام از حجةالاسلام سیداسدالله موسوی میراسلامی معروف به خارقانی ناشر آقای غلامحسین نور محمدی خمسه‌بور ـ چاپ و انتشارات کیهان سال ۱۳۳۹ صفحه الف تا ی

ب ـ مجلات

۱۱ـ مجله آیین اسلام سال ۲شماره ۵اردیبهشت۱۳۲۴صفحه ۴

۱۲ـ مجله آیین اسلام سال ۳شماره۱فروردین ۱۳۲۵صفحه۱۶الی۱۹

۱۳ـ مجله آیین اسلام سال ۳شماره۳۸آذر ۱۳۲۵شماره ویژه

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۴- مجله آیین اسلام سال ۵شماره۱۶مرداد۱۳۲۷صفحه ۴ و ۱۶
۱۵- مجله آیین اسلام سال ۶شماره۲اردیبهشت ۱۳۲۸صفحه ۱۲
۱۶- مجله آیین اسلام سال ۶شماره۳خرداد۱۳۲۸صفحه ۳
۱۷- مجله آموزش و پرورش نامه ماهانه فنی و رسمی وزارت فرهنگ و هنر شماره‌های ۵،۶،۷ مرداد - شهریور - مهر سال ۱۳۲۱ صفحه ۴۰ الی ۵۲
۱۸- مجله آموزش و پرورش نامه ماهانه فنی و رسمی وزارت فرهنگ و هنر شماره‌های ۱-۲-۳ فروردین - اردیبهشت - خرداد سال ۱۳۲۲ صفحه ۳۴ الی ۴۹
۱۹- مجله دانش آموز از نشریات کانون اسلام سال هفتم شماره ۱ آبان ۱۳۲۰ صفحه ۴ الی ۷
۲۰- مجله دانش آموز ازنشریات کانون اسلام سال هفتم شماره ۹ و ۱۰ شهریور ۱۳۲۱ صفحه ۲۸ - ۳۰
۲۱- مجله مجموعه حکمت سال ۳شماره ۳اردیبهشت ۱۳۳۸ صفحه ۷ و ۸
۲۲- مجله مجموعه حکمت سال ۳شماره ۴ خرداد ۱۳۳۸ صفحه ۴ و ۷
۲۳- مجله مجموعه حکمت سال ۳شماره ۶ مرداد ۱۳۳۸ صفحه ۵ الی ۷
۲۴- مجله مجموعه حکمت سال ۳شماره ۸ مهر ۱۳۳۸ صفحه ۳ الی ۶
۲۵- مجله مجموعه حکمت سال ۳شماره ۹ آبان ۱۳۳۸ صفحه ۳ الی ۶
۲۶- مجله مجموعه حکمت سال ۴شماره ۱ اردیبهشت ۱۳۳۹ صفحه ۳۱ الی ۳۵
۲۷- مجله مجموعه حکمت سال ۴شماره ۲ خرداد ۱۳۳۹ صفحه ۴ الی ۷
۲۸- مجله مجموعه حکمت سال ۴شماره ۳ تیر ۱۳۳۹ صفحه ۶ الی ۱۰
۲۹- مجله مجموعه حکمت سال ۴شماره ۴ بهمن ۱۳۳۹ صفحه ۵ الی ۸
۳۰- معارف جعفری - نشریه سالانه شماره ۱ سال ۱۳۴۰ صفحه ۳ الی ۱۱
۳۱- معارف جعفری - نشریه سالانه شماره ۲ سال ۱۳۴۱ صفحه ۳۰۱ الی ۳۱۷
۳۲- مجله مسلمین ناشر افکار اتحادیه مسلمین شماره۱ دی ۱۳۲۸ صفحه ۳۰ الی ۳۱
۳۳- مجله مسلمین ناشر افکار اتحادیه مسلمین شماره۲ بهمن ۱۳۲۸ صفحه ۱۰ الی ۱۱
۳۴- مجله مکتب تشیع نشریه سالانه شماره ۱ اردیبهشت ۱۳۳۸ صفحه ۲۰۹ الی ۲۱۶
۳۵- مجله مکتب تشیع نشریه سالانه شماره ۳ خرداد ۱۳۴۰ صفحه ۱۵۹ الی ۱۶۸
۳۶- مجله مکتب تشیع نشریه سه‌ماهه‌شماره۲دی ۱۳۳۸صفحه۵۱الی۵۷
۳۷- مجله نور دانش - انجمن تبلیغات اسلامی - سال ۱ شماره ۶و۷ آبان ۱۳۲۶ صفحه

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۵۳و۱۵۴
۳۸ـ مجله نور دانش ـ انجمن تبلیغات اسلامی، سال ۱ شماره ۹و۲۸ آبان ۱۳۲۶ صفحه ۲۵۰و۲۵۱
۳۹ـ نشریه انجمن اسلامی دانشجویان: مجموعه سخنرانیهای آقایان مهندس بازرگان، فلسفی، دکتر سحابی، دکتر شفق، طالقانی، دکتر آذر و راشد مهرماه ۱۳۲۵ صفحه ۹۸ الی ۱۱۷

ج ـ نوار

متن پیاده شده سخنرانی عیدقربان مرحوم سیدمحمود طالقانی
متن پیاده شده سخنرانی مبعث مرحوم سیدمحمود طالقانی
متن نوشته شده سخنرانی عید قربان در زندان مرحوم سیدمحمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مرحوم حجت‌الاسلام سیدابوالحسن طالقانی

این عکس در سال ۱۳۱۸ مطابق ۱۳۵۸ هـ. ق. به هنگامیکه حضرت «علامه هبة‌الدین» به ایران آمده بود در منزل «حاج حسین معدن‌چی» برداشته شده است. از چپ به راست ردیف دوم نشسته: اول حسین مزینی، دوم سیدمحمود طالقانی، ششم آیت‌ا... کاشانی، هشتم سیدمحمد بهبهانی.

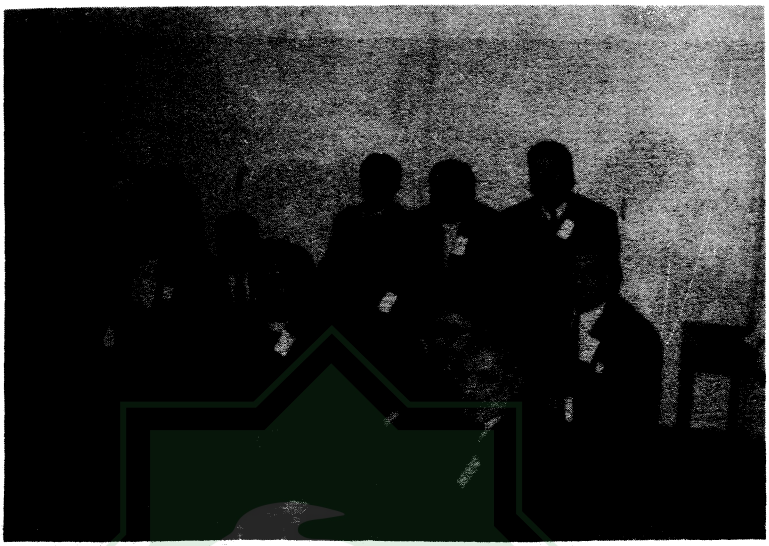

در کنگره جبهه ملی ایران سال ۱۳۴۱
به ترتیب از راست آقایان : آیة‌اللهی ـ آیت‌الله طالقانی ـ غلامرضا تختی ـ حاج‌آقا ضیاء حاج‌سید جوادی ـ جلالی موسوی.
ردیف دوم : مرتضی تاجیک ـ حسن خرمشاهی ـ روح‌الله جیره‌بندی ـ حاج علی صدری.
ردیف سوم : حین هادیفر ـ حسین شاه حسینی ـ ناشناخته.

در سفر به زنجان آذر ۱۳۲۵.

در جشن میلاد حضرت علی (ع) از طرف انجمن اسلامی جوانان در سال ۱۳۴۰ برگزار شد.

بعداز سخنرانی در انجمن اسلامی جوانان به مناسبت جشن تولد حضرت علی (ع) در سال ۱۳۴۰.

آیت‌ا... طالقانی قبل از زندان ۱۳۴۱.

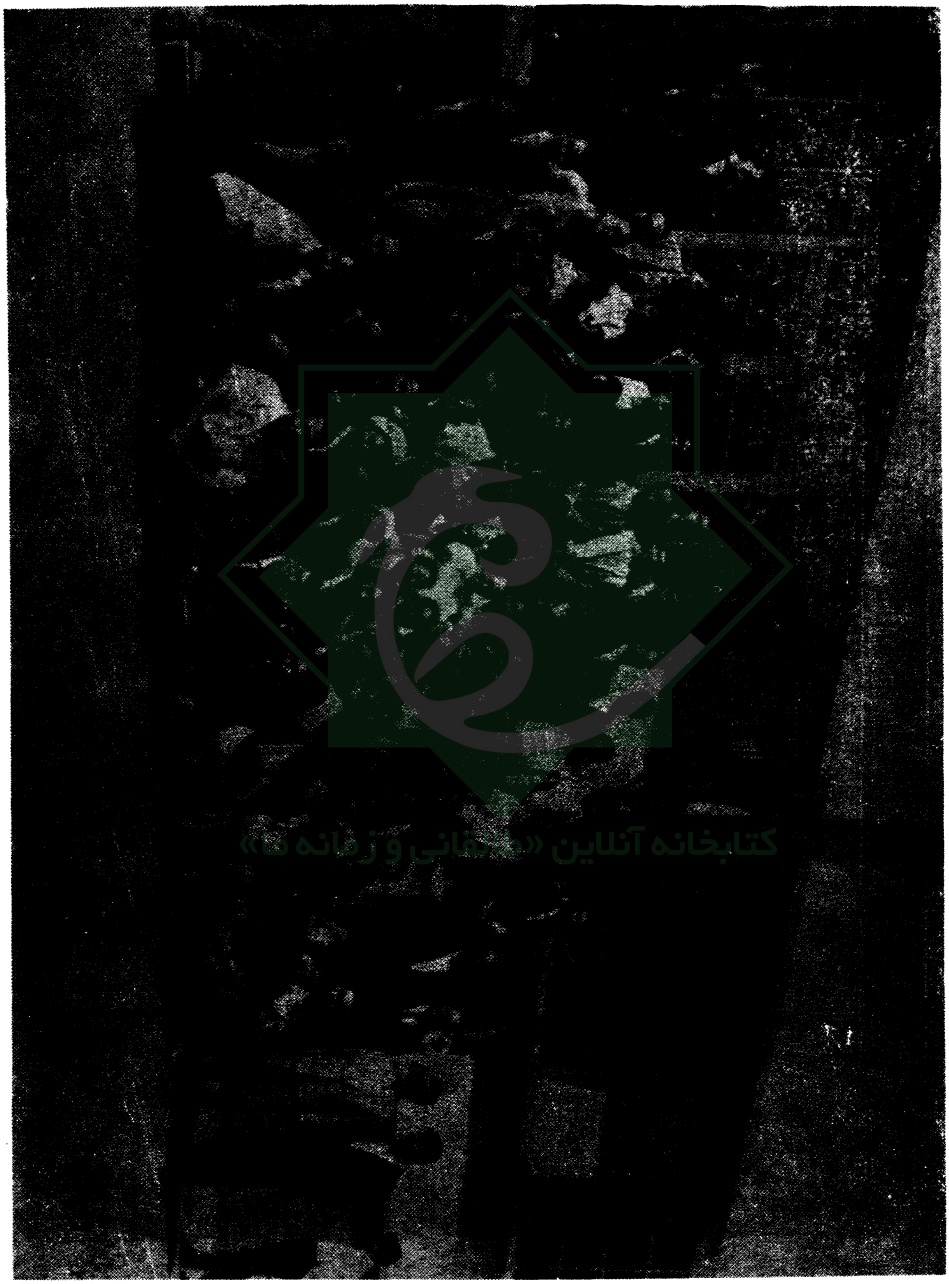

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کنگره انجمنهای اسلامی ایران در دانشکده کشاورزی کرج سال ۱۳۴۱.

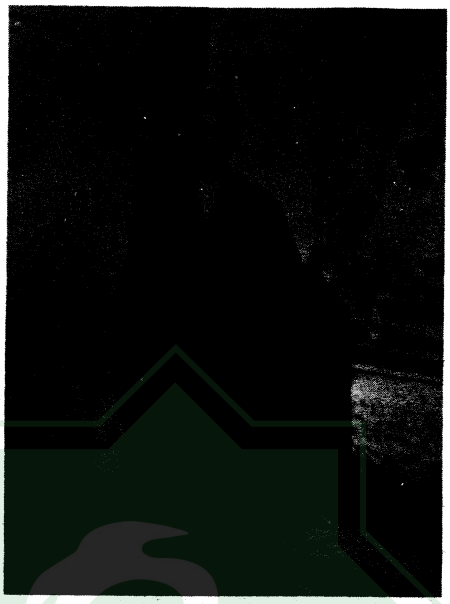

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آیت‌ا... طالقانی بهنگام دیدار با نماینده الجزایر بعداز استقلال و پیروزی انقلاب الجزایر در مسجد هدایت سال ۱۳۴۱.

در مجلس عروسی فرزند به اتفاق دکتر یدالله سحابی مرداد ۱۳۵۰.

بعداز آزادی از زندان به همراه محمد بسته‌نگار پائیز ۱۳۵۷.

هنگام بازدید از کاخ سعدآباد در اسفند ۱۳۵۸.

مراسم نماز جمعه سال ۱۳۵۸.

در مجلس خبرگان سال ۱۳۵۸.

در مجلس خبرگان سال ۱۳۵۸.

محمود طالقانی

۷۰

پرتوی از قرآن

« جلد اول »

بسم الله العزیز المنتقم

اهداء ثواب تلاوت و تفکر در آیات
این جلد از تفسیر به روح پاک و تخت
تابنده مخزن شرق و اسلام و مرجع
سربلندی ایرانیان شرافتمند - مرحوم
جناب دکتر محمد مصدق - رحمة الله
و برکاته علیه - ۲۹ اسفند ۴۵

چاپ دوم
با
تجدید نظر

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۰۸

وزارت کشور

اداره کل آمار و ثبت احوال

آقای / خانم ..... متولد

سن .....

نام پدر .....

محل اقامت ..... بخش ..... کوچه .....

خانه شماره ..... در سرشماری سنه ..... ماه ..... ۱۳۴۲ حاضر

و اظهار داشت که شناسنامه ..... مفقود شده

محل امضاء کننده محل امضاء مأمور سرشماری

ه – فصل سوم

مقالات تحقیقی – تاریخی و اقتصادی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲۶ - آخرین ادوار اسلام

نقل از مجله نور دانش سال اول شماره نهم

۲۸ آبانماه ۱۳۲۶ برابر محرم ۱۳۶۷ - ۲۰ نوامبر ۱۹۴۷

صفحه ۲۵۰ و ۲۵۱

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آخرین ادوار اسلام

دورهٔ اوّل اسلام دورهٔ ظهور و دعوت بود. دورهٔ دوّم دورهٔ تعلیم و تربیت و تأسیس، دورهٔ سوّم دوره فتح و کشورگیری. دورهٔ چهارم دورهٔ تبدیل خلافت به سلطنت و عصبیت عربی. دورهٔ پنجم اسلام دورهٔ پراکندگی مسلمانان است بر اثر اختلافات نژادی و مسلکی حکومت اموی با قدرت عصبیت عربی بر پا شد وآئین را در زیر این پردهٔ غلیظ از نظرها پوشاند و تا توانست آن را وسیلهٔ قدرت و سلطنت استبدادی خود قرار داد تا این که زمینهٔ عکس العمل را فراهم کرد به طوری که ملل نو مسلمان به عصبیت‌های گذشته خود بازگشتند و در حفظ آثار و عقائد قدیم خود پافشاری کردند و کوشیدند که اعتقادات و روایات و خرافات خود را به رنگ آئین اسلام درآورند و جزء تعلیمات آن گردانند تاکار به آنجا رسید که عقاید مسلمانان به رنگهای گوناگون در آمد و با اوهام و عقاید ملل دیگر آمیخته شد و در تمام اصول و فروع اختلافات وکشاکش‌هائی پدید آمد.

البته از ادوار پیش هم بعضی اختلافات محدود زمینه داشت ولی اختلافات این دوره به حدّی متوقف نبود و پیوسته رو به افزایش می‌رفت. دور کردن مردم از سرچشمهٔ قرآن و باز شدن درهای تأویل و انتشار نظریات گوناگون فلسفی این اختلافات را بیشتر و پابرجاتر می‌ساخت. تا آن که پیکر جامعهٔ اسلامی تجزیه شد و در هر گوشه قدرتی متمرکز گردید که مولود عصبیت و عقیدهٔ خاص بود و این قدرت صرف ضعیف کردن و از میان بردن یکدیگر می‌شد. توده‌های اسلامی ادراکاتشان محدود گردید و شرک در افکارشان رخنه نمود و مسیر انحطاط را پیش گرفتند. در آغاز پیروان اسلام که توحید خالص قرآن آن‌ها را روشن کرده بود شب و روز در راه آزادی خلق کوشیدند وزنجیرهائی راکه افکار و اندیشهٔ مردم را بسته بود گشودند و ملل را از بندگی سلاطین ستمگر متکبّرهائی که ساختهٔ دست جهالت در قرون تاریک بود رهاندند و به آنها فهماندند که چنگال درندگان را به خیال آنکه دست لطف و

محبّت است نبوسید. و به لانهٔ شیطان و بیشهٔ جانوران به گمان اینکه پناهگاه جان است روی نیاورید و به اندیشهٔ رسیدن به سرچشمهٔ حیات برای خود با ناخن‌های ضعیف گورستان حفر نکنید ولی بعدها مسلمانان خود به همان چیزهائی که ملل دیگر را از آن می‌ترساندند مبتلا شدند و روش آنها را پیش گرفتند و در برابر هر جبّاری سجده کردند و نیروی ایمان و روحیه را از دست دادند و حقایق دین را وسیلهٔ اختلاف و نزاع قرار دادند و از معارف دین آنچه راکه وسیلهٔ به دست آوردن مال و جاه و تقّرب به خلفاء بود فراگرفتند وکلمات و لغات قرآن و احادیث را از معانی اوّلی خود تغییر دادند و در آیات محکم وروشن قرآن تأویلات بسیار دور قائل شدند تا این دوره که بیشتر آن با زمان خلافت عباسیّها منطبق است سپری شد و دورهٔ انحطاط و زبونی آغاز یافت.

دورهٔ ششم دورهٔ انحطاط و زبونی مسلمانان است.

پراکندگی مسلمانان و انحطاط عقیده و اخلاقی آنان سرزمین اسلام را برای حوادث شومی آماده کرده و میدان را برای تاخت و تاز دشمنان دیرین که سالیان دراز مقهور قدرت اسلام بودند مهیّا ساخت از اواخر قرن چهارم طوفان حوادث از شرق و غرب برخاست. از ناحیهٔ غرب صلیبی‌ها زیارت را بهانه کردند و از ناحیهٔ شرق چنگیز خان تجارت را مقدمه قرار دادند و تا چندین قرن پیکرهٔ اسلام زیر لگد آن‌ها قرار گرفت و اعصاب مسلمانان فرسوده شد و در اثر کشمکش‌ها و جنگهای طولانی کم‌کم مسلمانان به خواب رفتند و ثروت‌های ظاهری و معنویشان به دست دیگران افتاد. در خلال این احوال هر قدر مسلمانان به خواب رفتند دیگران هوشیارتر و بیدارتر شدند و در خانه این خفتگان راه یافتند و دست بر منافع هستیشان گشودند مدّت‌ها گذشت که عالم اسلام در سرزمین رستاخیز انبیاء و زیر آفتاب شرق در بستر تنبلی و راحتی آرمیده و گاهی بر اثر تغییرات جو و احساس گرما و سرما چشم می‌گشود ولی چهرهٔ موحش دشمن که بر بالینش ایستاده و متوجّه اندک حرکت او بود و همچنین منظرهٔ هولناک قرون گذشته بار از هوشش می‌برد و گاهی چشم می‌گشود و مردان بیداری را بر بالین خود می‌دید و از زبان آنها می‌شنید که می‌گویند بیدار شوید و به خود آئید سیل بنیان کنی دیوارهای خانه‌ات را گرفته و به زودی به نیستی سوقت می‌دهد ولی رو از آنان می‌گرداند و باآهنگ حزن آلود خود می‌گفت چه بی‌عاطفه‌اند اینان که نمی‌گذارند مردم آسوده بخوابند و

بار دیگر پلک را روی هم می‌گذارد و آهسته سخن می‌گفت. مرد ملحدیست که اخلاق نوباوگان را فاسد می‌کند وآداب گذشتگان را محترم نمی‌شمارد و به سخنش نباید گوش داد و صلاح همان خفتن و آرمیدن است و جزاین وظیفه نباید شناخت ولی همانطورکه لشگر نور و غوغای طبیعت خواه ناخواه خفتگان را بیدار می‌کند عالم اسلام هم روز به روز هنگام بیداریش فرا رسید و پرتو معارف و غوغای بیداران و رعد و برق کارزارها همه عواملی که مایه بر هم زدن خواب بود مسلمانان را بیدار کرد و ملل اسلامی به تناسب اوضاع خود پیاپی هوشیار شدند و در راه بیداری یکدیگر کوشیدند.

این دورهٔ بیداری را علمای اجتماع و تاریخ آغاز قرن نوزدهم می‌دانند و ما آن را دورهٔ هفتم سیر تاریخی اسلام قرار داده‌ایم.

دربارهٔ این دوره و عاقبت آن کتاب‌ها نوشته شده و بهترین کتابی که در این موضوع است کتاب «اسلام امروز» نویسندهٔ معروف «ستوارد امریکائی» است که تمام نهضت‌ها و افکار و آرائی راکه در مسلمانان است و وضعی راکه عالم اسلام از قرن نوزده تا امروز به خود گرفته است شرح می‌دهد و با بودن چنین آثار فکری و قلمی مورد ندارد ما وارداین بحث شویم پس این موضوع را به همین جا ختم می‌کنیم.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲۷ - نمونه‌ای از فجایع دستگاههای دینی

این مقاله که دنباله سیر تاریخ ادیان و جزو سخنرانیهای رادیویی است در رادیوی آن زمان قرائت نشد و بدینجهت در مجله نور دانش درج گردید.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نقل از مجله نور دانش سال اول شماره ششم پنجشنبه ۷ آبان ۱۳۲۶

پانزدهم ذیحجه ۱۳۶۶ - ۳۰ اکتبر ۱۹۴۷

صفحه ۱۵۳ و ۱۵۴

نمونه‌ای از فجایع دستگاههای دینی اروپا و اوضاع تاریک قرون وسطی

همان وقت که علمای مسیحی و سران کنیسه دربارهٔ شخصیت مسیح و خدائی او سرگرم بحث و جنگ‌های طولانی بودند و پادشاهان روم برای پیداکردن راه اصلاح از ادارهٔ مملکت بازمانده بودند و دسته‌بندی و تأسیس مجالس بحث و تکفیر و لعن پیوسته ادامه داشت - مدتی از فکر و عقیده و ایمان از وسط دریای ریگ عربستان به طرف روم پیش می‌رفت. آنها غرق اختلاف و بحث بودند که بانگ تکبیر در پشت دیوارهای اسکندریه و قسطنطنیه برخواست و شعاع برق شمشیرها و سایهٔ پرچمها از باروی این شهرها منعکس گردید. اینها از طرف پیغمبر خود مأمور بودند که جهان را از شرک نجات دهند و به توحید دعوت نمایند و بندهای اوهام را از افکار و اندیشه‌های انسان باز نمایند و اگر در این راه مقاومتی دیدند با شمشیر موانع را از مسیر این حقیقت بردارند.

صدای الله اکبر آنها که تا اعماق فکر نافذ بود و قدرت مقاومتشان قدری ملل مسیحی را به خود آورد و از سرگرمی به بحث و اختلاف دربارهٔ خدائی مسیح تکانشان داد به ناچار این اختلافات را تا مدتی ترک کردند و در برابر خطر مسلمانان که مسیّحیت را تهدید می‌نمود هم آهنگ شدند و پادشاهان بیشتر از پیش رؤسای دین را تقویت نمودند، و یکسره در برابر اراده‌شان تسلیم گردیدند و دستگاههای کنیسه هم روز به روز بر جلال و شکوه و قدرت خود افزود و سیاست اروپا و عزل و نصب پادشاهان را به دست گرفت. موضوع گناه بخشی و تعمیر بهترین وسیله برای اطلاع به رموز زندگانی تمام طبقات و تسلّط کامل بر افکار و اموال مردم بود و به این جهت تا توانستند پایهٔ آن را استوار نمودند و توسعه‌اش دادند خلاصه کلیه دنیا و آخرت را رؤسای دینی به دست گرفتند. دعوت کنندگان به آن مسیحی که در راه خدا بالای دار رفت و تاجی از خار بر سرش گذاردند برای اظهار قدرت سه تاج بر سر خود نهادند و

پادشاهان را به آسانی اذن ورود در دربار خود نمی‌دادند. امپراطور آلمان را که برای طلب آمرزش آمده بود در سرمای زمستان سه روز در برابر کاخ خود نگاه داشتند و تاج پادشاه ژرمن را زیر پای خود گذاردند.

همان مسیحی که در بیابانها و با گیاهها به سر می‌برد و بسترش خاک و سنگ بود کوچکترین پرده دارانش به وسیلهٔ قدرت معنوی و آمرزش گناهها ثروتهای بی‌پایان اندوختند و به زندگانی تجمّلی پرداختند.

با آنکه مسیح فرمود باید مرتبه دوّم متولّد شوید و از رحم آمال و آرزوها بیرون آئید تا قابل راه یافتن ملکوت گردید. ولی هر گناهی در برابر مال قابل آمرزش گردید - اگر یای مورّخ می‌گوید دیگر هیچ گناهی نیست که در برابر پول قابل آمرزش نباشد.

خلاصه تمام عواطف دین در مصیبت و خوشی و صلح و جنگ و مرگ و ولادت وسیلهٔ تجارت و مال گردید - چون ثروتمندی می‌مرد زنگهای کیفر به صدا در می‌آمد و شمع‌ها روشن می‌شد و بیرق‌ها و صلیب‌ها به جنبش می‌آمد و دود بخورات وآهنگ تلاوت کتاب مقدّس در اطراف جنازه برمی‌خواست. این شد وضع نمایندگان مسیحی که فرمود چون برای رساندن پیام من در شهری وارد شدید نان با خود بردارید تا به زندگانی مردم تحمیل نشوید و لباس خود راگرد آن سرزمین تکان دهید. چون قدرت و ثروت بالاگرفت دربانان این رسول رحمت به کشتار و خونریزی پرداختند و در برابر هر جنبش فکری که مخالف با مصالحشان می‌پنداشتند از هیچ نوع کشتن و آتش زدن و زنده به گور کردن پروا نداشتند.

در سال ۴۱۵ به اشارهٔ کاهنهای اسکندریه خانم دانشمند «هیباتیارا» چون تعلیم فلسفه می‌نمود ربودند و بدنش را قطعه قطعه کردند.

در ۷۸۲ به اشاره حبر رومانی چون ساکسونها قبول تعمید نکردند شارلمانی یک روز در حدود چهار هزار نفر را در شهر واردن گردن زد. در ۱۰۰۸ مردمی را در شهر اورلیان زنده آتش زدند.

در ۱۱۳۴ پطرس بریس چون صحت تعمید نوزادان را قبول نکرد و مخالفت نمود زنده آتشش زدند.

در ۱۱۵۵ برستارا چون رأی مخالف اظهار نمود به دار آویختند. در ۱۱۶۰ جماعت زیادی راکه مخالفت نموده بودند آتش زدند و در فرانسه ۳ هزار نفر را از جملهٔ آنها اطفال

بودند کشتند.

در ۱۲۰۹ در شهر بیزیه سی هزار نفر را سر بریدند و در شهر لاور چهار صد نفر را یک مرتبه آتش زدند.

واراتیکارا پس از آن که زن و خواهر و دخترش را آتش زدند به دار آویختند. پس از آن مرد دیگری از بزرگان را با هشتاد نفر خاندانش کشتند. آن گاه به شهر لانگدوک حمله کردند - پس از این کشتارها نمایندهٔ مسیح برای کسانی که در این کشتارها شرکت کرده بودند بهشت را واجب نمود!!

در ۱۱۸۴ محکمهٔ تفتیش را انجمن دینی ویرونا تأسیس کرد و در سال ۱۳۰۴ نمایندگان مسیح آن را تصویب نمودند و عدد کسانی که به حکم این محکمه کشته شدند از میلیونها گذشت.

میشله مورخ، می‌گوید محکوم را بر حسب حکم محکمه به انواع مختلف می‌کشتند بعضی را در تنور گداخته می‌انداختند بعضی را میان آتش کم حرارتی می‌خواباندند و با قلاب‌های آهنی آن قدر بدنش را می‌غلطاندند تا جان دهد.

و بعضی را تاگلو در میان زیر زمین‌های تاریک دفن می‌کردند و از روزنه‌ای به او غذا می‌دادند تا جان سپارد، بعضی را میله‌های گداخته زیر ناخن‌هاشان فرو می‌بردند و کفش‌های آهنین گداخته به پایشان می‌کردند و سرب گداخته در جراحات آنها می‌ریختند و بامیله‌های مجوف در احشاء آنها فرو می‌بردند و به وسیلهٔ آن روغن داغ در شکمشان می‌ریختند.

کشتارهای متنوع و هولناکی که از یهود در تمام شهرهای اروپا کردند خود داستان مفصّلی است. عدد کسانی که محکمهٔ اسپانیا در مدّت ۱۸ سال محکوم نمود مورخیّن ۵۱۰۰ نفر و کسانی که با آتش کشته شدند بین ۸ و ۱۰ هزار می‌نویسند. آتش زدن را بیشتر در موقع عروسی پادشاهان انجام می‌دادند. پادشاه و عروس در جایگاه مخصوص خود می‌نشستند و محکوم را در حالی که تاجهای کاغذی بر سرش گذارده بودند و اطراف آن اشکال شیاطین رسم شده بود و در اطرافش مردم دست می‌زدند و می‌رقصیدند می‌آوردند. آلات موسیقی را می‌نواختند و رئیس محکمه کتاب مقدس انجیل را به دست می‌گرفت و فرمان محکمه را می‌خواند پس از آن آتشش می‌زدند.

در ۱۵۶۸ محکمه تفتیش روم حکم اعدام تمام ساکنین هولند را صادر کرد - در زمان

کارل پنجم و پسرش تنها پنجاه هزار نفر کشته شدند.

در ۱۶۱۱ یک میلیون باقیماندهٔ مسلمانان را از اسپانیا بیرون کردند و به اشارهٔ والنار رئیس کهنه صدهزار نفر آنها راکشتند.

در ۱۵۷۲ کشتار معروف سن بار تلمی واقع شد که در یک شب در پاریس در حدود ده هزار نفر از پروتستانها با زنها و اطفال و پیرمردها کشته شدند و در سایر نقاط چهل هزار نفر.

پس از چندی پروتستانها هم در آلمان و هولند و انگلستان معارضهٔ به مثل کردند. در ۱۶۰۰ محکمه تفتیش روم دانشمند معروف برنورا چون مانند کپرنیک و گالیله به حرکت زمین قائل شد و می‌گفت ارواح در عوالم غیر متناهی بالا می‌روند محکوم به زنده سوزاندن نمود. و در ۱۶۹۹ چون وانین کتاب مسائل طبیعی را منتشر کرد محکوم به سوختن شد.

این اجمال و نمونه‌هائی بود از وضع دستگاه‌های دینی در این قرون تاریک و در این موضوع کتابها نوشته شده که انسان از خواندن آنها وحشت می‌نماید و تعجّب می‌کند و از خود می‌پرسد که نمایندگان مسیح با چه سند دینی به این اعمال اقدام می‌نمودند با آن که معروفترین دستور آن بزرگ این است که اگر در راه حق سیلی خوردی روی دیگر را پیش آر.

خداوند ما را از لغزش فکر و عقیده حفظ نماید و تاریخ گذشتگان را عبرت برای مسلمانان قرار دهد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲۸ - بی‌دینی امروز جهان عکس‌العمل دستگاههای دینی دیروز است.

نقل از مجله مسلمین ناشر افکار اتحادیه مسلمین ایران شماره ۱
سال یکم ۱۵ دیماه ۱۳۲۸ ۱۵ ربیع‌المولود ۱۳۶۹ صفحه ۳۰ - ۳۱

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بی دینی امروز جهان عکس‌العمل دستگاههای دینی دیروز است

هر کس به اصول ادیان و مبانی آن آشنا نباشد و سیر تاریخ آن رانداند وضع و اعمال تاریخی بسیاری از منتسبین به ادیان او را از هر جهت به دین بدبین می‌نماید و گمان می‌کند دین تأسیس شده برای دشمنی با نوع انسان و درهم شکستن عقل و منطق.

دستگاههای مسیحیّت در قرون وسطی نمونه بارزیست از جنایات و اعمالی که می‌شود به نام دین و مقدّسین انجام یابد و بی‌دینی و بدبینی امروز دنیا نسبت به دین یک قسمت از آثار شوم و عکس‌العمل همان دستگاههای مسیحیّت است که تنها به کشتن وزجر مردم و بردن اموال اکتفاء نمی‌نمودند بلکه به واسطه تعلیمات شرک آمیز اصول توجّه را از میان می‌بردند و عقول را خفه می‌کردند و به واسطه زجر دانشمندان افکار را راکد می‌نمودند و به واسطهٔ باز کردن تجارتخانه‌های بهشت فروشی و گناه خری، اخلاق عمومی را فاسد و فضائل را از میان می‌بردند زیراکه هرگناه و جنایتی در مقابل پول قابل آمرزش شده بود و انسان که در عنفوان جوانی طبعاً تمایل به‌گناه و تعدیست وقتی که دین هم از این طبیعت پشتیبانی نمود و مغرورش کرد البته از ارتکاب هیچ نوع جنایت وگناهی نمی‌اندیشد به این جهت آمار جنایات منتسبین به دین در بعضی از شهرهای اروپا نسبت به دیگران افزون شده بود چون اشخاص غیرتمندی اگر به حسب میل طبیعی گناهی مرتکب می‌شوند بسا مورد سرزنش وجدان قرار می‌گیرند ولی متدینین که دین مغرورش کرده با خیالی راحت و وجدان آرام مرتکب گناه می‌شود.

دستگاههای مسیحیت که خود را نمایندگان پیمبر رحمت و روح بخش می‌دانستند در قرون وسطی به‌کشتن افکار و عقول و نفوس قیام کردند.

در بازار دین سازی اروپا متاع ریا و فریب‌کاری به سرعت رواج می‌یافت و معابد کمینگاه ربودن اموال و نفوس شده بود. چشمها به سوی آسمان داشتند ولی دلها از شقاوت و شرک

انباشته بود. با تضرّع و چهره فریبنده از پدربزرگ و فرزند و روح القدس مغفرت می‌خواستند ولی دلها غرق در لجن زار گناه بود.

زنگ کینه‌ها و دود بخورات و سرودهای ملکوتی فضا را پر از غوغا کرده بود ولی وجدان‌هادر میان گورستان طمع و ظلم مرده و تاریک شده بود. دسترنج و نتایج زحمت و کشت توده‌های ساده دل به وسیله داس اوراد و اذکار ریایی درو می‌شد.

افکار و عواطف را می‌کشتند و بی‌گناهان را می‌سوزاندند و اموال را می‌ربودند ولی آدمکش‌ها و دزدها را به طلب مغفرت دعوت می‌نمودند و در برابر مقداری پول به وسیله خمیر و آب و شراب از گناه پاکشان می‌کردند ستمکاری و نادانی و فساد به نام شریعت بر سر مردم خمیه زده بود.

در میان آن تاریکی هرگاه فکری برق می‌زد و حقیقتی فهمیده می‌شد جزای صاحب فکر و کاشف لهیب آتش و دم شمشیر و تیزی تبر بود.

مسیحیّت قرون وسطیٰ را این طوری می‌گذارند و این فشار و اختناق و تاریکی اروپا را مستعد انفجار و جنبش می‌نمود تا آنکه از راه اسپانیا و به وسیله جنگهای صلیبی با کتب و عادات مسلمین مربوط (و آشنا) شد، و مردم تازه نفس در میدان زندگی خود را بالای گنجینه‌های افکار و علوم دیدند که وارث و صاحبان آن پهلوی آن بعضی تازه خفته و بعضی به خواب عمیق بودند اروپای محتاج با اشتهای تیز شروع به استخراج و استنتاج آن گنجینه‌ها نمود و بزرگترین مانع خود را همان دستگاههای کهانت و دربانهای مسیحیّت می‌دید، ناچار اوّل به درهم شکستن این قدرت و پاره نمودن این بندها متوجّه شد و مردان شجاع و فداکاری پیشقدم این نهضت شدند و با شور و حرارت کم نظیری به آزادی خلق قیام کردند و هر چه خود را از قیودی که به نام دین بر پرو بال فکرشان بسته بود آزادتر می‌نمودند قدرت فکری و علمی خود را قویتر می‌دیدند و هر چه از پوست عقاید و افکار کنیسه بیشتر بیرون می‌آمدند چشم فکرشان بیشتر باز می‌شد. کم‌کم نام دین در گوش آن مردم بالغات جهل و خدعه و ستم و اختناق مرادف گردید و اروپا با قیافه خشمگین به این کلمه نظر می‌کرد و برای این که مردم یک سره از شر وابستگان به دین خلاص شوند مردمی، فلسفه مادی کهنه را بارنگ و روغن تازه ترویج نمودند وهر حقیقت و سرّی از اسرار طبیعت که کشف شد آن را سلاح بران مرام خود قرار دادند.

چون این عکس العمل دین با جنبش فکری و علمی دین همراه گردید آثار شوم آن در تمام ملل کم و بیش تأثیر نمود و پایه عقاید عمومی را سست کرد. سرزمین شرق از زیر خاکسترهای خمود و پراکندگی سر برآورد در حالیکه خود را روبروی با صنایع حیرت انگیز و برق خیره کننده اروپا دید و چنان خود را در برابر آن باخت که تمام آثار و عظمت و افکار گذشتگان خود را فراموش کرد فقط هدف و همتش این شد که مانند آنها فکر کند و از چشم آنها به هر موضوعی نظر نماید، دین را هم مانند چیزهای دیگر از دریچه چشم آنها که ناظر به قرون وسطی و اوهام و اعمال آنها بود نگریست و گمان کرد راه منحصر ترقی پشت پا زدن به دین و به مبانی اعتقادی و اخلاقی است از این غفلت کرد که اروپا آن دین را رها کرد و آزاد شد ولی شرق که چون مبانی دین و توّجه خود را که به آن زنده و پایدار است رها کند بنده خواهد شد و قدرت و سیادتش از دست خواهد رفت و رشته امورش گسیخته خواهد شد و رابطه تاریخی و اجتماعیش منقطع می‌شود و از این عکس العمل عمومی دین و گسیخته شدن رشته معنویات و فضائل مردمان نادان و پستی هم استفاده کرده هر چه توانستند به تضعیف دین که بخشنده استقلال و شخصیت و موجد فضائل است کوشیدند تا نفوذ خود را محکم کنند و بر گردهٔ میلیونها نفوس مردم سوار شوند. آنچه بردند فضائل و معنویات آن بود آنچه باقی گذاردند بازیها و نادانیها شد.

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲۹ - روح انکار و فلسفه مادی چگونه پیدا می‌شود؟

نقل از مجله «مسلمین» ناشر افکار اتحادیه مسلمین ایران

شماره دوم سال اول جمعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۸ - ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۶۹

صفحه ۱۰ - ۱۱

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

روح انکار و فلسفهٔ مادی چگونه پیدا می‌شود؟

اعتقاد به مبدأ حی قیوم و حکیم که اساس فضائل و یگانه وسیلهٔ اطمینان و خوشی است مطابق فطرت و براهین روشن و مورد اتفاق جمیع بزرگان و مصلحین و اکثریت بشر است.

بنابراین بی‌دینی و افکار مانند امراض جسمی از عوارض است که به واسطهٔ عللی گاهی بر افکار عارض می‌شود. علل اساسی انحراف فکر از راه روشن حق پرستی و فطرت سه چیز است.

اوّل حکومت شهوات و غرائز حیوانی است:

هر فرد یا جامعه‌ای که دچار انحطاط اخلاقی گردید و از لذّات مادی به طور معتدل و قانونی بهره‌مند نگردید و احساس به فضائل و سرفرازی و شرافت در او سست شد و تعادل روحی خود را از دست داد به تدریج شهوات پست بر فضائل و عواطف نیک چیره می‌شود، برای آنکه در مقابل فرمان شهوات هیچ مقاومت معنوی نباشد و حکومت آن کامل و بی‌مزاحم گردد پیوسته در هنگام توجّه به عقاید صحیح و ایمان به مبادی عالی که حس به مسئولیت را بیدار و زنده می‌نماید به طرف شک و تردید مایل می‌شود. و متدرجاً شک و تردید مانند مرض حالت ثانوی او می‌گردد وچون روح و ذهن حساس انسان با شک و تردید آرام و قانع نمی‌شود وگاه به‌گاه که محیط شهوات و آرزوهای پست سرد و معتدل می‌شود در مقام مؤاخذه دلیل و برهان برمی‌آید به این جهت مقدمات و مطالبی برای انکار تمامی مبادی فضیلت و مسئولیت از وجود مبداء گرفته تا معاد و پایان کار انسان و هر نوع فضیلت و حس قانونی ترتیب می‌دهد، چون این مطالب و مقدّمات شبیه به دلیل و برهان است آن را برهان می‌نامد و آن را آب و رنگ می‌دهد و در قالب عبارات درشت در می‌آورد تا فضای خالی فکر راکه از ایمان صحیح و عقاید استوار تهی است پر نماید. این یکی از علل پیدایش افکار مادی و ضد حقّ است که از قدیم در زمان یونانیها به واسطه استعداد محیط پیدا شد و به

صورت فلسفه در آمد و پس از آن که استعداد آن محیط از میان رفت آن هم نابود شد ولی در هر زمان و به حسب هر محیطی از آن وقت تا به حال با رنگهای مختلف آشکار گردیده و نوابغ و پیشوایان ضد دین و فضائل ظاهر ساخته!! که مردم را به زندگی مانند پست‌ترین حیوانات دعوت نموده‌اند.

علّت دوّم قدرت‌های ناحق و غیرقانونی است.

به واسطهٔ علل اجتماعی گاهی درباره محیط‌ها مردمان غیرلایق که فاقد تربیت صحیح و مبانی اخلاقی‌اند قدرتی به دست می‌آورند و چون هدف اصلاحی و تربیتی ندارند و فقط هدفشان حفظ شخصیت و تأمین آرزوهاست می‌کوشند هر گونه مقاومتی را از مسیر خود بردارند تا تسلّط خود را بر تمام عواطف شئون فردی و اجتماعی مستقر گردانند و افراد را فقط ابزار و چرخ‌های اراده شخصی خود گردانند از آنجا که عقاید صحیح، خصوص اعتقاد به مبداء قدرت و هستی هر فردی را صاحب استقلال و شخصیت می‌نماید و قدرت مقاومت روحی در برابر ناروائی ایجاد می‌کند و سد غیر قابل نفوذی در باطن می‌سازد به این جهت این گونه صاحبان قدرت برای از میان بردن عقاید یعنی شخصیت و فضیلت فردی به مبارزه برمی‌خیزند.

از یک طرف وسائل تحریک شهوات و آرزوهای پست راکه خود معارض فضائل است فراهم می‌نمایند و از طرف دیگر مسائل بیدار کردن افکار عقاید و تحکیم آنها را از میان می‌برند.

و در نتیجه محیطی فراهم می‌سازند که افراد آن فاقد ایمان یعنی اراده و شخصیت و هدفند و چنین افرادی به آسانی وسیله و حامل اراده و شهوات آن فرد یا آن قوم می‌شوند.

علت سوّم عکس العمل دستگاهها و مظاهر دین است.

آب در سرچشمه خود گوارا و حیاتبخش و وسیلهٔ لطافت هوا و محل اجتماع است.

ولی هر چه از سرچشمه دورتر شود آلوده‌تر می‌شود تا آنجا که یکسره لطافت و صفای خود را از دست می‌دهد و موجب نفرت و پراکندگی و بیماری می‌گردد تعلیمات و آداب و رسوم و معارف دینی هم در سرچشمه خود صافی وگوارا و موجب رفع عطش نفوس و راحتی

قلب است ولی همان معارف و تعلیمات چون ازسرچشمهٔ خود دور شد صافی و گوارائی و آثار حیاتبخش خود را از دست می‌دهد و بسا خیالات و اوهام ملل و تراوشات دماغ‌ها آن را آلوده می‌نماید گاهی موجب انحطاط اخلاقی و پراکندگی و وسیلهٔ مال اندوزی و غرور و کبر و سرانجام اعمال ناشایست و شهوات و مانع رشد فکر می‌گردد پس از آن که وضع دستگاهها و مردمان وابسته به دین به طور کلّی به این حد رسید عکس العمل شروع می‌شود و موجبات دیگری هم این عکس العمل را سریعتر و تندتر می‌نماید و مردمی به نام آزادی وارد میدان مبارزه با دین می‌شوند و اعمال و رفتار پاره‌ای مظاهر دین را نمونه قرار می‌دهند.

و راه مشکوک و شبهات را هر چه بیشتر باز می‌نمایند. در اینجا است که برای بی‌دینی به نام مادیگری و عناوین دیگر فلسفه پیدا می‌شود و طرفداران این فلسفه مجعول هر مطلب علمی را که با افکار عموم دین داران مطابقت ندارد سلاح و پشتیبان مقصود خود قرار می‌دهند گرچه به حسب واقع ربطی میان آن و مدعای اینان نباشد.

این بحث مختصر که محتاج شرح و ذکر مثالها و شواهد تاریخی است به این نتیجه می‌رساند که فکر و فلسفه مادی مولود برهان و منطق نیست بلکه مولود یکی از این عوامل یا بعض یا همهٔ آن است و لذا مقدمات آن فقط محتملات است و نتایج با مقدمات تطبیق نمی‌نماید و مطالب روی اساس منطق و استدلال نیست.

اگر محیط‌های اجتماعی از جهت وضع اقتصادی و تربیت وضع بهتری پیداکند تا شهوات تعدیل و فضایل زنده شود و از سرچشمه دین معارف و اصول گرفته شود و منتسبین به ادیان وضع خود را تغییر دهند و قدرت‌های ناحق دستشان کوتاه گردد بطور مسلّم فلسفه مادی متزلزل خواهد شد و قدرت خود را از دست می‌دهد و مردم به اصول فطرت برمی‌گردند.

فاقم وجهک للدین حنیفاً فطرت الله التی فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق الله.

۳۰ - لاک‌پشتی در دخمه

نقل از مجله مجموعهٔ حکمت «دورهٔ جدید»

سال سوم شماره هشتم

ربیع‌الاول ۱۳۷۹ - مهر ۱۳۳۸

ص ۳ - ۶

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

لاک پشتی در دخمه

در شهری که از زمان گذشته حلقهٔ ارتباطی بود میان شرق و غرب، بدین جهت پیوسته مورد توجه و هدف زور آزمایان و فاتحین جهان بوده است می‌کوشیدند تا بتوانند دست زورمند و پنجهٔ آهنین خود را به این حلقه رسانند تا آنرا دستاویز سلطه بر جهان گردانند؛ در تاریخ قدیم میزان قدرت با زور و درازی دست یکی همین بود که به این سرزمین دست یابند... در این شهر زیبا مواریث تمدن شرق و تقالید غرب درهم آمیخته اینجا گهوارهٔ پرورش پیمبران و مصلحین بزرگ جهان است اینجا مرکز سور یا شام و مرکز امپراطوری صد ساله بنی امیه است: راستی سرزمین دیدنی است از یک سو آثار پیمبران و پایگاههای توحید و معابد بلند پایه، و آثار فاتحین از سوی دیگر بهترین نمونه‌های تمدن عصر جدید در آن نمایان است.

سالها در این شهر بیش از هر چه نام معاویه (جنایتکار معروف) بر زبانها بود این نام با نام خدا، با نام پیمبر، با نام سیاستمداران و فاتحین و امپراطوران همراه بود همان کسی که اندیشه‌های درازش بر مغزها سایه افکند و با زورو فشار و حقه بازی براریکه سلاطین مقتدر و مسند خدائی پیمبر تکیه زد. و دنیای وسیعی را با تدبیر شیطانی خود به چنگ آورد و گردن سرفرازان را نرم ساخت و سر سروران را به زیر خاک نمود: این مرد کوشید تا با قدرت شمشیر و پول و تبلیغات هر مانعی را از سر راه آرزوی امپراطوری خود و قبیله‌اش بردارد و در دل مردم و تاریخ خود را جای دهد سالیان دراز مردمی در این سرزمین تحت تأثیر تبلیغات و عناوین ساختگی او بودند - خلیفة الله (نه خلیفة الرسول) خال المؤمنین کاتب الوحی ... چندین قرن در خطبه‌ها و مساجد کشورهای اسلامی نامش با تعظیم برده میشد سقاها درکوی و برزن - رحم الله معاویه! میگفتند: مردم این سرزمین او را وارث اسلام و ملجأ دین و مؤسس دولت و مرکز قدرت و حامی خود می‌دانستند - کسانی که چند روزی درک محضر

پیمبر را نموده بودند، بعضی از نویسنگان سنی و مستشرقین مغرض او را مجتهد معرفی کرده و می‌کنند و خطائش را صواب می‌پنداشتند!!

این خاطرات بر آن داشت تا پس از چند قرن سراغش را بگیرم و آثارش را بنگرم با آنکه مردم این شهر برای اجابت هر درخواست روی خوش نشان می‌دهند چون سراغ قبر مردی را گرفتم که پدران این مردم برای نگهداشتن قدرتش سر و سینه‌های خود را بر جلو شمشیرها و نیزه‌ها دادند و هنوز در اینجا طرفدارانی دارد و دشمنانش اندکند برای نشان دادن قبرش با روی باز جواب نمی‌گفتند همین با حرکت دست و اشارهٔ چشم سمتی را نشان میدادند، تا اشارات دست و سر ما را به محلّه کنار شهر رساند که شباهتی به دیگر بخش‌های این شهر نداشت دیوارهای خراب وکوتاه مردمی بیچاره و نزار کوچه‌هائی پر از خاشاک و عفونت در پیچ و خم این کوچه‌ها به درب کوتاه دخمهٔ تاریکی رسیدیم برونش را خاکروبه و درونش را تاریکی موحش گرفته پیره زنی قوز پشت درب آن نشسته که رویش موی جوانیش را می‌نمود و مویش تارهای سپید و زرد عنکبوت را در آن گوشه تاریک به چشم می‌آورد چین شکنجها و چروکهای صورتش نماینده خطوط منحرف درهمی بود که اعمال مردم منحرف از صراط مستقیم در صفحه تاریخ رسم نموده است.

این بقیه للغابرین - دست لاغر نیازمندش جلو درب - عبرة للناظرین - باز بود - پول سیاهی گرفت تا درب آن سیاه چال - یا دخمه - یا مقبره معاویه را به روی ما گشود، گویا دری از جهنم به روی ما باز شد عفونتی آمیخته با رطوبت و هوای گرم محبوس بیرون میزد زمینی پوشیده از زباله و خاکروبه، همچنان چشمهای خود را در وسط این اطاق تاریخ خیره کرده‌ایم تا جایگاه ابدیش را بیابیم ناگاه متوجه شدیم که زباله‌های وسط اطاق می‌جنبد - آیا این دست جنایتکار باز در جستجوی گلوهائی است که صدای حق را اعلام می‌دارد تا در سینه‌ها خفه نماید؟ نه این یک جفت لاک پشت است که مقبره او را جولانگاه خود کرده خیره خیره به آن قبر نگاه کردم و گفتم: ای معاویه ای سایه شومی که مغز قرآنی ملیونها مسلمان را تاریک کردی و روی استعداد خدائی مردم مسلمان سر پوش شدی و هر جنایتی را به نام حق و دین نمایاندی و خانه‌هائی را ویران کردی و استخوانهای مردان حق را زیر پای سنگینت خورد کردی، و دنیائی را خوردی و خونهائی را مکیدی و سیر نگشتی، دیدی چگونه زیر مشتی خاک و خاشاک و لاک پشت و پاهای کوچک آن اثرت پنهان گشت!! کردی آنچه کردی، هر

چه قدرت به نام دین بدست آوردی تا پایه‌های قدرتت را در میان زمین مضطرب محکم سازی و وارث شوکتت یزید شوم را بر فرق مردم جای دهی و بر دلهای بی‌قرار مردم سروری بخشی، دیدی چسان آن قدرت، آن سطوت در زیر پردهٔ ننگ پنهان شد و بافته‌هایت را بادهای حوداث چون بیت عنکبوت پراکنده نمود آری - *ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت* - چگونه صفحات تاریخ نام وصی رسول علی عالی را با امواج هوا و نور به هر سو برد و به گوش‌ها و دل‌ها رساند و چهره الهی او را در دل‌ها زنده نمود، چگونه مدفن آن دخترک مظلوم و پیمبرزاده راکه دست ظلم فرزند فرومایه و پستت اسیر و خرابه نشین کرد در مرکز قدرت تو برافراشت و سر سروران را در برابرش خم نمود چگونه سخنان محکم آن دختر وحی در برابر جوان مغرور نادان ثبت سجل جهان و ثابت گردید!! «*کد کیدک واسع سعیک و ناصب جهدک، فوالله لاتمحوذ کرنا و لاتمیت و حینا و لاتدرک امدنا و ولا ترحض عنک عارها و هل رأیک الافند و ایامک الاعدد و جمعک الابدد یوم ینادی المناد - الالعنه الله علی القوم الظالمین*»

(ترجمه) هر نقشه‌ایکه داری بکش هر چه قدرت داری بکوش، آنچه اندیشه داری بکار بر، بخداوند سوگند نمی‌توانی نام و وحی ما را از میان ببری، و نه آن شعور را داری که مقصد بلند و آخرین چشم انداز ما را دریابی، نه این آلودگی ننگی که بارآورده‌ای می‌توانی شستشو نمائی، نیست اندیشه و رأیت مگر پست و بی‌قرار، روزگارت نیست مگر چند روزی انگشت شمار جماعت پراکنده و ناپایدار، آن روزی که حقیقت آشکار شود و منادیان بر سر منارها و منابر بانگ بردارند - *الا لعنه الله*...

از برابر آن دخمهٔ تاریک عبرت انگیز عبور کردم و پیش خود می‌خواندم

در گه ظلم نگون پرچم مظلوم بپاست　　این بنا رابه جهان دست خدا محکم زد

این صلا را بجهان عیسی بن مریم زد

و این آیه را بالای جهان آمیخته با نور و ظلمت و حق و باطل چون خط نوری مشاهده میکردم: *وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.*

۳۱ - تحقیقی دربارهٔ انجیل برنابا

مقدمه‌ای بر انجیل برنابا صفحه ۱ الی ۱۶

این مقاله تحقیقی است درباره «انجیل برنابا» که به صورت مقدمه بر ترجمه کتاب انجیل برنابا که در زیر نظر ایشان در زندان سالهای ۴۴ و ۴۵ انجام گرفته درج گردیده است.

تحقیقی دربارهٔ انجیل برنابا

بسم الله الرحمن الرحیم

«الحمدلله الّذی نزل الکتاب بالحق مصدقاً لمابین یدیه من التورات و الانجیل و الصلواة علی الرسول الامین و آله الطاهرین.

در تاریخ مسیحیت وجود شخصی را به نام برنابا «فرزند وعظ» که از نخستین داعیان و مبشّرین به تعالیم مسیح (ع) بوده کسی انکار ندارد.

و نیز از مآخذ مسیحیت چنین برمی‌آید که کلمهٔ انجیل «بشارت» به تعالیم و بشاراتی گفته می‌شود که شاگردان مسیح از آن حضرت دریافت نموده بودند یا دیگران از شاگردان این تعالیم که متضمّن تاریخ هم بود در آغاز ظهور مسیحیّت از زبانی به دهنی و از اذهان به زبانها نقل می‌شد. زیرا به یقین نوشتن و خواندن در آن زمان چنان گسترش نداشت که تا همهٔ طبقات پائین راکه بیشتر شاگردان مسیح از آن‌ها بودند فراگیرد یا (به نوشته فلوید فیلون در کلید عهد جدید ص ۱۳) شیوهٔ نوشتن در میان یهودیان باستان معمول نبوده است. بنابراین نوشتن و تدوین اناجیل سالها پس از اشاعهٔ مسیحیت و تأسیس کلیساهای مسیحی انجام شده است.

اگر این اصول را بپذیریم این نتیجه قطعی است که رسولان و معلمین نخستین که برنابا یکی از آنها بوده اناجیلی (تعالیم وبشاراتی) داشتند که در اصول مشترک بوده.

پس خواه ناخواه بحث دربارهٔ این انجیل به این برمی‌گردد که آیا این انجیل مکتوب و یافت شده، مطابق همان انجیل و ذهنی و لفظی برنابا بوده یا نه؟

به نظر اینجانب دربارهٔ انجیل (همه مطالب آن) دلیل یقین آوری نه برای اثبات داریم و نه نفی. آنچه تاکنون از هر دو طرف گفته شده شواهد و قرائنی است که برای رهنمای به واقع کافی نیست.

تاریخ پیدایش این انجیل به اختصار چنین است: در سال ۱۷۰۹ میلادی نسخه‌ای از آن به زبان ایتالیائی به وسیله «کرمر» مستشار پادشاه پروس در یکی از کتابخانه‌های آمستردام کشف

شد. پس از چند سال به کتابخانهٔ دربار سلطنتی وین منتقل گشت. در اوائل قرن ۱۸ نسخهٔ دیگری به زبان اسپانیائی به دست آمد این نسخه دست به دست می‌گشت تا به دست مستشرق معروف «ژرژسایل» رسید. و به وسیلهٔ دکتر «منکمرس» به زبان انگلیسی ترجمه شد. امّا این که اصل این دو نسخهٔ ایتالیائی و اسپانیائی از چه اصلی و نویسندهٔ آن که بوده یکسره مجهول است و تاکنون پس از این دو، نسخهٔ دیگری به دست نیامده تا نظری را تأئید نماید.[۱] دکتر

---

۱ - نویسندهٔ توانا آقای جلال آل احمد در کتاب مجموعهٔ مقالات «زن زیادی» نسخه‌ای از انجیل برنابا را سراغ کرده که نزد کشیش دوستش دیده و نامش را برای این که نانش آجر نشود کتمان نموده است.

تحت عنوان «رساله پولس رسول به کاتبان» می‌گوید: «راقم این سطور ... یک نسخهٔ خطی از انجیل برنابا به زبان مقدّس سریانی برخورد که در حواشی صفحات اوّل تا هفتم آن ایضاً به همین زبان مقدس رساله ما سخن فیه مرقوم رفته است»

اگر این آقای کشیش بزرگوار به خود جرأت دهد و این نسخه را بنمایاند تأثیر به سزائی در روشن نمودن اصل انجیل برنابا دارد و چون به زبان سریانی است باید در غیر از نسخه‌های ایتالیائی و اسپانیائی باشد یا از اصل قدیمی‌تری استنساخ شد.

* * *

در این جا آقای شمس آل احمد توضیحاتی دارند که عیناً نقل می‌شود

«با مرحوم طالقانی، پس از سال چهل آشنا شدم. و بهانه‌ی آشنائی آن بود که روزی رفته بودم زندان قصر به دیدار دو سه تن از یاران همفکرم ... و همان روز و همانجا بود که مرحوم طالقانی را، از پشت میله‌های زندان دیدم.

مدّتی بود که «رساله بولس رسول» یک مقاله از برادرم جلال، چاپ شده بود. در آن مقاله یا رساله، به زبانی کنایی و کهنه - تا سانسور نفهمد و مزاحمتی برای نویسنده فراهم نکند - برادرم با اهل قلم درد دلی کرده است. در واقع آن رساله وصیت برادرم شد به اهل قلم و اینکه چگونه و چرا باید پاس کلام را که اوّلین خلقت عالم است، داشت. (این رساله را بعدها، در مقدمه قصه زن زیادی از انتشارات رواق منتشر کردیم). مرحوم طالقانی رساله را دیده بود و پسندیده. و توسط من به جلال دست مریزاد فرستاد. و در ضمن می‌فرمود که از آن رساله، در تألیفی که در دست دارد، استفاده کرده است.

در زندان جای آن نبود که من برای حضرت طالقانی توضیح بدهم. جمعیت ملاقات کنندگان این ور میله‌های زندان و جماعت زندانیان آن طرف میله‌ها، و غلغل و جنجال و فریاد مانع از آن بود که صدا به صدا برسد. خصوصاً که بین دو ردیف میله‌های موجود بین زندانیان و ملاقات کنندگان یک نفر پاسبان هم که زندانی حقیقی او بود، ایستاده بود و مانع از پیام جدی دادن و گرفتن.

امّا پیام حضرت طالقانی را که به جلال می‌رساندم، ذکر کردم که آن حضرت در اشتباه افتاده است و تدبیر و حقه نویسندگی جلال، که خواسته بود حرفش را از زبان بولس رسول بگوید و رسالهٔ جعلی وی که اخیراً پیدا کرده است و به کمک یک کشیش نسطوری، آن رساله را از عبرانی به فارسی برگردانده است، این تدبیر و حقه و کلک گریز از مضایق سانسور را که اهل قلم گاهی بکار می‌برند ظاهراً آن مرحوم (طالقانی) متوجّه نشده بودند. که امیدوارم عقبه آن حضرت در تجدید چاپ «اسلام و مسیحیت» آن گرامی اصلاح گردد.

(نقل از مقاله‌های شمس آل احمد بنام دردهای سردار طالقانی بمناسبت یکمین سالگرد رحلت پدر طالقانی در مجله سروش شماره ٦٦ - شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۵۹ ص ۱۰۸)

البته مرحوم طالقانی قبلاً خود متوجه این موضوع شده بود و منظور جلال آل احمد را دریافته و می‌خواست که

خلیل سعادت (مسیحی محقّق) به دنبال بحثهای مفصّل دیگران و قرائن و شواهد خود ترجیح داده است که اصل آن عربی و نویسندهٔ آن در اصل یهودی اندلسی بوده که سپس مسیحی آن گاه مسلمان شده است»! آقای دکتر سعادت از این جهت برای یافتن و نشان دادن چنین نویسندهٔ توانا و مطلعی خود را ناچار دیده بگوید که این کتاب بیش از تحقیقات اخلاقی و تربیتی حکیمانه و مستدل مشتمل مطالب بسیاری از کتاب عهد قدیم و جدید و دیگر منابع یهودیت و مسیحیّت و اسلام است.

راستی چنین نویسندهای باید از نوابغ کم مانند جهان باشد!! زیرا با آن مدارک و کتب ادیان سه گانه در آن زمان در دسترس همه نبوده. این شخص مدّتی که به مقیاس عمرش باید کوتاه باشد زبانهای مختلف آنها را آموخته و به آنها کاملا" اطلاع یافته و تغییر مذهب داده و در هر زمان خود را با محیطی تطبیق نموده چنین کتابی را تألیف نموده است!!

این یهودی مسیحی نو مسلمان با کوشش فراوان و جمع و جور کردن و نوشتن چنین کتابی چه مقصودی داشته است؟ لابد مقصودش تخریب دیگر اناجیل و تأیید اسلام بوده یا به قول هاکس: «که می‌رساند کتاب مقدس تحریف شده است». آیا تصوّر می‌شود چنین کتابی آن هم به عربی و در سرزمین علمی و اسلامی اندلس آن روز که مواجه با مسیحیت بوده نوشته شود وسپس به زبانهائی مانند ایتالیائی و اسپانیائی ترجمه گردد. آن گاه نه نسخه‌ای از آن به دست مسلمانان رسد و نه نام و نشانی از آن کتب اسلامی یافت شود؟ با آن که اگر چنین کتابی به دست مسلمانان رسیده بود نسخه‌ها از آن برداشته می‌شد و به هر سو منتشر می‌گردید و در کتب اسلامی به مطالب ونوشته‌های آن استشهاد می‌گردید. دکتر سعادت هم از این که اثر و نامی از این انجیل در میان مسلمانان نبوده اظهار تحیّر می‌نماید.

جالب‌ترین دلیل کسانی که مآخذ این کتاب را منابع اسلامی می‌دانند انطباق معنی مطالب آن بر قرآن و احادیث اسلامی است.

این دلیل چنین مدعائی را اثبات نمی‌نماید زیرا اوّلا" در همهٔ کتب دینی به خصوص تورات انجیل و قرآن اصول و مطالب مشترک بسیاریست که مورد اتّفاق همه یا بیشتر پیروان این ادیان است.

این پاورقی را در چاپهای بعدی اصلاح نماید. به هر حال از تذکرات در شمس آل احمد در این مورد سپاسگزاری می‌شود. - «گرد آورنده»

ثانیاً به همان قدر که انطباق بعضی مطالب این کتاب دلیل بر اتخّاذ و نقل است مطالب بسیاری در این کتاب آمده که مخالف با نصوص قرآن و مسائل مسلّم اسلامی است.

ثالثاً در همان قسمت مطالب متفّق و منطبق، تغییرات و ترتیب ذکر قضایا بسیار متفاوت است مثلا" همان داستان ابراهیم و گفتگوی او را باپدرش و هم چنین داستان رانده شدن شیطان در اثر سرپیچی از سجدهٔ آدم راکه نمونه‌ای برای این انطباق و اتفّاق آورده‌اند با دقّت در مطالب و چگونگی تعبیراتی که راجع به این دو داستان در قرآن و این انجیل آمده است تفاوت و اختلاف به خوبی نمایان است. مطالب و تفاصیلی که دربارهٔ داستان ابراهیم در فصول ۲۰ تا ۲۹ این کتاب آمده در آیات قرآن اشاره‌ای هم به آنها نیست. آن چه با قرآن مطابق است اصل محاجهٔ ابراهیم با پدرش و شکستن بت‌ها و به آتش افکنده شدن و تفکّر او در ستارگان است: (آیاتی از سوره‌های انبیاء، انعام، ابراهیم، مریم) اگر راستی مؤلف این کتاب داستان ابراهیم را از قرآن گرفته باشد چرا حتیٰ اشاره‌ای به بناء کعبه به دست ابراهیم که در قرآن مکّرر و با اهمیّت خاصی ذکر شده ننموده است؟!

راجع به خلقت آدم و رانده شدن شیطان در فصول ۳۵ و ۳۹ و ۴۱ و ۴۲ این کتاب داستان‌هائی ذکر شده است که اثری از آن‌ها در قرآن و احادیث اسلامی نمی‌توان یافت و امر به سجدهٔ به گل آدم پیش از دمیدن حیات صریحاً مخالف با آیه «*و اذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین*» می‌باشد.

دکتر سعادت حکم وجوب ختنه و نکوهش ختنه نشدگان راکه در این کتاب آمده مؤید دیگری برای این که این انجیل در سرزمین اسلامی اندلس نوشته شده دانسته است، و برای تأیید نظر خود می‌گوید: پس از زمانی که از تسلطّ مسلمانان بر این سرزمین گذشت فرمانی صادر شد که نصاری باید ختنه شوند.

اوّلا" چنین فرمان و رفتاری اگر در تاریخ باشد باید آن را از اتهامات نویسندگان متعصب مسیحی دانست چون چنین فرمانی برخلاف صریح احکام اسلامی است و با احترام و تعبدی که مسلمانان به احکام اسلام داشتند چگونه چنین فرمان رسمی داده‌اند. در تاریخ اسلام اجباری به ختنه کردن نو مسلمانان هم نبوده چه رسد به غیر مسلمانان[۱]

---

۱ - در تاریخ است که یکی از والیان اموی در کشورهای شرقی به عمر بن عبدالعزیز نوشت که مردی برای ندادن جزیه مسلمان می‌شوند. اجازه دهید تا ختنه شوند خلیفه از این تقاضا او را سخت سرزنش کرد و نوشت: *ان الله بعث محمداً (ص) خاتماً و ما بعثه خاتنا.*

ثانیاً با آن آزادی مشهوری که مسلمانان به پیروان مذاهب دیگر در همه جا می‌دادند این گونه رفتار بسیار بعید است.

ثالثاً دکتر سعادت به این واقعیت توجه نداشته یا نخواسته توجه کند که حکم ختنه از احکام لازم تورات و عهد خداوند با ابراهیم و ذریهٔ او بوده و به حکم تورات جز در هنگام معذور بودن باید اجرا شود (پید ۱۷ لا ۱۲ یو ۵) از این جهت پس از مسیح در میان رسولان و سران مسیحی در این باره اختلافات و کشمکشهای سختی در گرفت. آنها که به اصالت و بقاء شریعت تورات ایمان داشتند آن را لازم می‌دانستند. پولس اوّلین کسی بود که با لزوم ختنه مخالفت کرد و انجمن اورشلیم مطابق نظر او رأی داد (۴۱ - ۱۵) و بشارت غیر مختونین مخصوص او گردید (غلا - ۲).

تا آن که صریحاً به غلاطیان نوشت که: «اینک من پولس به شما می‌گویم که اگر مختون شوید مسیح برای شما هیچ نفع ندارد - غلا - ۵»

دکتر سعادت برای اثبات این که این انجیل در قرون وسطی نوشته شده به نظر خود دلیل محکم دیگری ارائه می‌دهد:

خلاصهٔ آن دلیل این است: «در این انجیل سال یوبیل در هر صد سال آمده با آن که یوبیل یهودی در هر پنجاه سال بوده و فقط پاپ کلیسای رومانی در سال ۱۳۰۰ آن را به اوّل هر قرنی برگرداند»

چنانکه دکتر سعادت گفته مطابق با تورات (لاویان ۲۵ و ۲۷ و اعداد ۳۶) جشن یوبیل می‌بایست پس از انقضاء هفت سال انجام گیرد. در این جشن چنانکه از مضامین تورات برمی‌آید و هاکس بیان کرده همه اشخاص و قوم و خویش به حالت اصلی باید برگردند بندگان عبرانی آزاد نشوند و زمینها را املاک رهنی و وقف مسترد گردند و محصول و زراعت چیده نشود و کسی در معامله مغبون نگردد و همچنین ... و مسلماً چنین جشنی با احکام آن، آن هم برای یهود بسیار سنگین بوده است و چنانکه هاکس نقل می‌کند گویا اصلا" به آن عمل نشده. و اگرهم عمل شده باشد از آغاز مرتب و در هر پنجاه سال نبوده بنابراین گاه ترک وگاه تأخیر می‌شده و گویا در انجیل برنابا همان زمان ضمناً به تأخیر آن اعتراض شده است. و آنچه دکتر سعادت دربارهٔ تغییرات پی‌درپی زمان یوبیل به فرمان سران کنیسه آورده تعجب آور است زیرا حکم یوبیل مخصوص به قوم یهود است و سران کنائس مسیحی پولس که احکام سادهٔ

تورات را سالها پشت سر گذارده بودند چگونه یوبیل را بیاد آوردند و آن را زنده کردند؟!

در آخر شرح این دلیل دکتر سعادت خود بعید دانسته که نویسندهٔ این انجیل با آن همه اطلاع دچار چنین اشتباهی شود.

از نظر محققّین بی‌طرف و مسیحیان با طرف ذکر و تصریح مکرّری که در این انجیل از نام محمد رسول الله (ص) آمده دلیل دیگری بر مجهول بودن و وابستگی آن به مسلمانان است.

دربارهٔ این دلیل، مسأله به صورت دیگر مطرح می‌شود و سؤال پیش می‌آید. اگر این مسئله به صورت آزاد بررسی شد و جواب آن دریافت گردید وضع این دلیل روشن می‌شود.

در قرآن با صراحت خبر می‌دهد که نام آن حضرت در تورات و انجیل ذکر شده است: «*یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة و الانجیل* - از آیه ۱۵۷ اعراف» و عیسی به آمدنش بشارت داده است: «*مبشراً برسول یاتی من بعدی اسمه احمد* - از آیه ٦ صف» صرفنظر از این که قرنها میلیونها و میلیونها مردم با اختلاف در افکار و اندیشه، قرآن راکتاب وحی و حقّ دانسته و می‌دانند آیا می‌توان باور کرد که آیاتی از این کتاب زیر گوش یهودیان متعصّب یثرب و یمن و مسیحیان نجران و بیت المقدس که از برگزیدگان و دانایان یهود و نصارا بودند مطلبی را با این صراحت اعلام نماید که یکسره دروغ باشد؟ و اگر این گونه تصریحات قاطع قرآن دروغ بود آیا پیش از کشیده شدن شمشیرها و برافراشته شدن نیزه‌ها و جاری شدن خونها و از دست رفتن کشورها آسان‌تر نبود که با ارائه تورات و انجیل این دروغ را بر همه آشکار می‌نمودند و آن نیروئی که مسلمانان از قرآن گرفته بودند ناتوان می‌کردند؟ و به یقین اگر کلیساهای یهودی و مسیحی که بر قسمتی از جزیره العرب احاطه و در داخل آن نفوذ داشتند چنین اقدامی کرده بودند از همان وقت اعلام می‌شد و به صورت مهمترین حوادث در تاریخ اهل کتاب ثبت می‌گردید، ولی در آن زمان وپس از آن این بحث، مبهم یا مسکوت مانده است.

موّرخین اسلام سبب هجرت اقوامی از یهود را به سرزمین حجاز و سکونت در دهکدهٔ گمنام و بی‌نشان یثرب و سبقت مشرکین آن سرزمین را به اسلام همین پیش بینی‌ها و پیش گوئیها می‌دانند و آیه ۸۹ بقره «*...وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جائهم ماعرفوا کفروا به...*» دربارهٔ امید و انتظار و سپس کفر اهل کتاب به آن است.

اگر این استدلال و اسناد تاریخی را بپذیریم ناچار یا باید بگوئیم اسناد اصلی عهدین در

این باره پنهان شده یا از میان رفته یا آنچه دربارهٔ این گونه بشارات است حذف یا تأویل یا تحریف شده یا مسکوت مانده است. چنانکه در آیاتی از قرآن این گونه تحریف و تغییر گوشزد شده است: «*من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه نساء*: ۴۶ - مائده ۱۴ و ۴۱»(۱)

۱- کسانی از محقّقین که متون اصلی کتب عهدین را یافته یا به عباراتی از آنها در کتب دیگر برخورده‌اند گویند در ترجمه‌های کنونی این کتب تغییرات و تحریفاتی روی داده است: مثلاً" در ترجمه فارسی این جمله که درباره اسماعیل است: « و او مردی وحشی خواهد بود دست وی به ضد هر کس و دست هرکس به ضد او - پید: ۱۲:۱۶» در اصل به این مضمون بوده: «او در میان ملل با مهابت و دست او بالای هر دستی می‌باشد» و همچنین این عبارت: «و اما در خصوص اسماعیل ترا اجابت فرمودم اینک او را برکت داده بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم - پید ۱۷: ۲۰» چنین بوده. «... او را برکت و امنیت داده بزرگش گردانم». و این عبارت: «برخیز و پسر را برداشته او را بدست بگیر زیراکه از او امتی عظیم به وجود خواهم آورد - پید ۲۱ : ۱۸» بجای از او امتی عظیم «از اوامری عظیم» بوده و این غزل: «دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است این است مجبوب من این است یار من - غزل سلیمان ۵: ۱۶» گویند مرغوبترین در اصل «محمدیم» بوده که به معنای پسندیده است. و این غزل: چهره خود را به من بنما و آوازت را به من بشنوان زیرا آوازت لذیذ و چهره‌ات خوشنما است - غزل ۲: ۱۴» گویند در اصل چهره‌ات «عرب» بوده. و این جمله: «و تمامی امتها را متزلزل خواهد ساخت و فضیلت جمیع امتها خواهند آمد و یهود صابوت می‌گوید که این خانه را از جلال پر خواهم ساخت - حجّی - ۲: ۷» در اصل عبرانی «فضیلت جمیع امتها» «جملات امتها» بوده و این مزبور: «خوشا بحال آنان که در خانهٔ تو ساکنند که ترا دایماً تسبیح می‌خوانند سلاه. خوشا به حال مردمانی که قوت ایشان در تو است. و طریق‌های تو در دهان ایشان. چون از وادی بکاء عبور می‌کنند آن را چشمه می‌سازند...مزمور ۸۴: ۴، ۶...».

گویند وادی بکاء در اصل عبرانی «وادی مکّه» بوده.

جالب‌تر از اینها خبری است که در انجیل یوحنا «۱۴و ۱۶ و ۱۵ : ۲۶ و ۱۶ : ۷» از زبان حضرت مسیح با آمدن شخصی که پس از او می آید و همیشه خواهد بود و شهادت به مسیح خواهد داد، می‌دهد. در ترجمه فارسی این شخص به وصف «تسلّی دهنده» ترجمه و معرفی شده در اصل عبرانی «پارقلیطا» بوده. گویند اصل یونانی آن که به زبان اصلی انجیل یوحنا بوده «پریکلیطوس» است. که معنای آن بس ستوده یا گزیده می‌باشد که تعبیر مطابقی با معنای «محمد یا احمد» است.

بیش از تحریفات درمعنا، نمونه‌ای از حذف و تغییر را در این عبارت که راجع به اسماعیل است می‌توان یافت:«دوازده رئیس از وی پدید آیند - پید ۱۷: ۲۰» در اصل عبری چنین است: «بسبب مندمند (محمد؟) از این دوازده رئیس پدید آیند).

در این گونه پیشگوئیها گاهی نام کلمه به اجمال واگذار شده: «عصا از یهود دور نخواهد شد و نه فرمان فرمائی از میان پاهای وی تاشیلو بیاید - پید ۴۹: ۱۰» معلوم نیست که «شیلو» کیست و چه معنا دارد. بهر معنا که باشد کسی است که با آمدن و قدرت معنوی و نفوذ دین یهود پایان می‌یابد هاکس آخرین معنای آن را «دارندهٔ عصا» آورده.

جبل «فاران» که در سفر تثنیه «۳۳ : ۲» آن را و کتاب حَبَقُّوق ۴ : ۳ محل درخشندگی خداوند و ظهور قدوسی وی نشان داده:کجا است؟ آیا نباید همان کوهی باشد که به گفتهٔ «پیدایش ۲۱ : ۲۱» هاجر با فرزندش در صحرای آن ساکن شدند؟

پیمبری که در تثنیه ۱۸ : ۱۵ و ۱۸» از آمدنش خبر می‌دهد که از میان برادران بنی‌اسرائیل برمی‌خیزد و مانند موسی است و باید از وی شنوا باشند و خداوند کلام خود را در دهان او می‌گذارد، نباید از فرزندان اسماعیل برادر اسحاق باشد؟

این اصول ایرادات و شبهاتیستکه تاکنون راجع به این کتاب پیش آورده‌اند. دیگر شبهات و نتایج تحقیقات و جواب تشکیک‌های راجع به این کتاب را از دیگر مقدمه‌های ترجمه‌های عربی به فارسی باید یافت با همهٔ آنچه از آغاز پیدایش این کتاب تاکنون گفته شده بحث دربارهٔ اصل و نسب آن را نباید خاتمه یافته دانست.

اعتراض اصولی بر اکثر این محققیّن این است که نخست مجعول بودن و ساخته شدن آن را آن هم به دست فرد مسلمانی محرز دانسته آن گاه به جستجوی اوصاف و زمان و مکان آن پرداخته‌اند. با آن که این گونه بحث را نمی توان بحث محققّانه و آزاد دانست.

چه بجاست که محققّین مسیحی راجع به اناجیل و رسائل موجود که سند مسیحیّت است همین گونه بحث و دقت نمایند تا شاید نویسندگان و زمان تدوین و زبان اصلی آنها از این صورت ابهام انگیز و تردید آمیز بیرون آید و باز این گونه بحث را بیشتر به عقب ببرند تا معلوم شود که کتاب عهد عتیق پس از خرابی بیت المقدس به دست بنوکد نصر و اسارت

آن بندهٔ دستگیر شده و گزیده‌ای که به گفتهٔ اشعیاء (۱۱ و ۲۸ و ۴۲): «روح خداوند در او نهاده شود و خوشی او از ترس خداوند است و داوری را به قانون و عدل دهد و با عصای قدرت بر سر اشرار زند و حکم بالای حکم و قانون بالای قانون آورد و با زبان ناشناس با یهود تکلّم نماید و خدا از او خوشنود و متین و آرام باشد. بر امتّها به انصاف حکم راند و ضعیفان را پناه دهد نور امتّها و شکست ناپذیر است، چشم کوران را باز و اسیران را آزاد نماید و جلال ستایش بتها را براندازد» کیست؟ آن صحرا و قریه‌های اهل قیدار و ساکنان کوه سلع که آواز برمی‌دارند و ترنّم می‌نمایند و در جزیره‌ها تسبیح می‌خوانند کجا و کی‌ها هستند؟ این عبارت اشعیاء «کیست» که کر باشد مثل رسول من که می‌فرستم کیست که کور باشد مثل رسول من - ۴۲ : ۱۹» چه معنا و مفهومی دارد؟

مگر مطابق «پید ۲۵ : ۱۳» قیدار دوّمین فرزند اسماعیل نبود؟ که عدنان و قریش از وی پدید آمدند.

آن شخص الهی قدرتمند که عدل و حق را با جهاد و شمشیر پایه گذاری نماید و طوائف سرکش را تأدیب نماید: «مزمور ۴۵ و ۷۲ و ۱۴۹» و آن پسر انسان و ستارهٔ صبح و صاحبخانه که در میان فتنه‌ها با عصا از شرق طالع شود «متی ۴۲. مرقس ۱۳. لوقا ۱۲. مکاشفه یرحنّا ۲» کیست؟

اینها نمونه‌هائیست از بشارات و اشارات تحریف یا تأویل گشته یا مسکوت مانده ؟ تفسیر نشدهٔ عهدین که با تتبّع محدود و در دسترس نبودن کتب موجود برای رساندن مقصود یادداشت گردید.

برای جویندگان دسترسی به این کتب و مآخذ آسان است: *انیس الاعلام تألیف فخر الاسلام* کتب علامه شیعه مرحوم شیخ جواد بلاغی. اظهار الحق تألیف شیخ رحمت الله هندی. ردّالیهود از مرحوم میرزا محمد رضا جدید الاسلام.

مرحوم میرزا محمد رضا از علمای بزرگ یهود بود که در اثر اطلاعات وسیع مدارک از دسترس خارج شده و با روشن ضمیری به اسلام گرائید و گروهی از کسان وی نیز مسلمان شدند. قبرش اکنون در مسجد مظفری جنوب طهران است در لوح قبرش اشعاری به این مضمون منقوش است:

از عرصهٔ عدم بوجود آشنا شدم — در مذهب کلیم خدا پیشوا شدم
در مذهب کلیم و در اخبار انبیاء — دیدم محمّد است رسول محمد رضا شدم

رحمة الله علیه.

طولانی یهود چگونه و به دست کی و در چه زمان و از روی چه نسخه تدوین یافته است؟

محققین مسیحی از این رو بحثهای خود را برمبنای مجعول بودن این انجیل دنبال کرده‌اند که نتوانسته یا نخواسته‌اند فکر خود را از سلطهٔ مسیحیت کنونی آزاد گردانند. مسیحیّت کنونی هم باید این انجیل را سراسر مجعول بداند! زیرا اساس آن بر اصول تعلیمات پولس پایه گذاری شده و گسترش یافته است پس اگر اندک تردیدی در آن روا دارند مسیحیّت با همهٔ شعب آن متزلزل می‌گردد.

شخصیت پولس پیش از آن که عهده‌دار رسالت شود چندان روشن نیست فشردهٔ آنچه از مآخذ مسیحیّت معلوم می‌شود این است که گویا در سال ۱۰ میلادی در شهر طرسوس از پدر و مادر یهودی الاصل متولّد شده و نامش شائول بوده است (۲۲۴۱ : ۳) و چون به سن رشد رسید و آئین یهود را با پیشرفت مسیحیّت در خطر دید سخت به تعقیب و آزار مسیحیان پرداخت (۸۴۱ : ۱ تا ۳). همین که شنید مسیحیّت در دمشق پیش می‌رود برای مبارزهٔ با آنها نامه‌ای از روحانی بزرگ یهود در اورشلیم گرفت و روانهٔ دمشق شد (۹۴۱ : ۱ و ۲) همان که دژخیم مسیحیان نامیده می‌شد و برای آزار آنها کوچ کرده بود پس از ورود به دمشق مدعی شد که مسیح در بین راه برای وی کشف شده و مأمور تعلیمش نموده است (۹۴۱ : ۱ تا ۱۹) و از آنجا به اورشلیم برگشت (گویا در سال ۳۳ م بود) در اورشلیم خود را به پطرس معرفی کرد (غلا ۱ : ۱۸ و ۱۹) ولی مسیحیان به دعاوی وی اطمینان نیافتند و آن را کیدی برای خود دانستند تا آن که برنابا صدق و خلص او را تصدیق کرد (۱ع ۹ : ۲۶ تا ۳۰).

پولس مردی زبان آور و نویسنده بود و به دلیل رسائلی که نوشته زبانهای معمول عبرانی و رومانی و یونانی را می‌دانست و به عقیدهٔ بعضی از محقّقین (مانند ویل دورانت در تاریخ تمدن) متأثر از فلسفهٔ اشراق و افکار و عقاید یونانیان بود، بیش از این خصائص، مردی بی‌باک و جدّی بود. مردی با این خصائص برای پیروان و شاگردان مسیح که محدود و محاط به دشمنان بودند موهبتی بشمار می‌آمد. او چون به اوضاع و احوال سرزمینهای غرب آشنا بود تبشیرات خود را در میان اقوام آن سرزمین‌ها به خصوص مزدوران و بینوایان متوّجه نمود و با مسافرتهای پی‌درپی توانست در مراکز بزرگ و شهرها انجمن‌ها و کلیساهائی براساس محبّت و برادری و امید نجات تشکیل دهد. تعلیمات او که منشأش کشف و شهود شخصی و افکار و عقاید عرفان و اشراق و سازگار با احوال اجتماع و اندیشه‌های آن اقوام بود، به سرعت مورد

استقبال غیر یهود واقع شد و بتدریج از حدود شریعت تورات خارج گردید. تا آنجاکه همان رسولان و مسیحیان نخستین که پولس را موهبتی برای نجات مسیحیان و پیشرفت مسیحیّت می‌دانستند اوّل دربارهٔ او دچار شک و تردید گشتند سپس به مخالفت با او برخاستند زیرا آنها مطابق تعالیم مسیح که از نزدیک به آن آشنا بودند عقیده داشتند که او نیامده بود تا باطل کنندهٔ تورات باشد بلکه تا آن راکامل نماید (متی ۵ : ۱۷ تا ۲۰ - لوقا ۱۶ : ۱۷).

به همین جهت شاگردان مسیح که پطرس و برناباگزیدهٔ آنها بودند شریعت تورات را اصل و مسیحّت را فرع آن می‌دانستند.

بگفتهٔ هاکس: «پولس یکی از آنها بود که از این کوتاه نظری صرفنظر نمود» و در برابر همهٔ مخالفتهاکه به سراسر انجمن‌های مسیحی سرایت کرده بود سخت ایستادگی می‌کرد و به هر جا می‌توانست خود می‌رفت و اگر نمی‌توانست نامه می‌نوشت. ازیکسو جاذبیّت شخص پولس وتعالیم او و نبودن جاذبیّت در آئین یهود که آئین قومی بود، و ازسوی دیگر تشکیلات فعّال انجمن‌های مسیحیان غیر یهودی و جمع‌آوری اعانات وکمک به بینوایان و انجمن مسیحیان اورشلیم به الغاء ختنه از مسیحیان غیر یهودی رأی داد. (۴۱ - ۱۵) و پولس بشارت غیر مختونین را مخصوص خود گرداند (غلا ۲ : ۷ و ۸). با همهٔ اینها چون اختلاف و تضاد ریشه‌دار بود مخالفتها و تبلیغات مخالفین پولس پایان نمی‌یافت و در هر فرصتی در انجمن‌ها گروهی علیه او قیام می‌کردند چنانکه این مخالفتها در رساله‌های او به خصوص رسالهٔ اوّل و دوّم فریسیان و غلاطیان و تسالو نیکیان و فیلیپیان آشکار است. در رسالهٔ فیلیپیان آنها را به بینوائی خود می‌خواند (فیلیپیان ۳ : ۱۷) در رساله به غلاطیان جز این انجیل خود راکه به طریق الهام دریافته مطرود می‌نماید تعجّب می‌کندکه آنها به زودی به انجیل دیگر گرائیده‌اند و به هرکس که می‌خواهد انجیل دیگر به آنها رساند نفرین می‌نماید و سوابق خود را شرح می‌دهد تا آنجاکه معتقد است پیش از ولادت و در شکم مادرگزیدهٔ خدا بوده و پسر خدا در او آشکار شده و در رساله تسالو نیکیان آنها را از این که وعده‌های نجات آشکار نشده به صبر دعوت می‌نماید.

بالاخره خصائص نفسانی پولس و پشتکار او تعالیمش را در سرزمینهای دور از مرکز اصلی مسیحیّت نفوذ داد و دیگران رسولان و نخستین شاگردان مسیح که تا ساعت آخر با او بودند یکی پس از دیگری یا رخت از دنیا بر بستند و یا برکنار شدند.

پطرس که از نزدیکترین حواریان بود چون با پولس مخالفت می‌نمود مستوجب ملامت او گردید. و برنابا، آن حواری گزیدهٔ دیگر که به معرفی او پولس شناخته شد و به اقوال و نظر او در مواردی استناد می‌کرد به نفاق متهّم گردید (غلاطیان ۲ : ۱۱ و ۱۲ و ۱۳).

برنابا چنانکه معلوم است در سالهای نخست که مسیحیان سخت در فشار و بی‌سامانی بودند برای پیشرفت مسیحیّت و نجات مسیحیان با پولس همکاری نزدیک داشت و از بروز اختلاف تا می‌توانست جلوگیری می‌کرد چنانکه از اختلافی که دربارهٔ حکم ختنه پیش آمد و نزدیک بود که نو مسیحیان از هم جدا شوند جلوگیری کرد (اع : ۱۱ و ۱۲) برنابا از رسل و سرپرست کلیسای انطاکیه بود، و پولس را به آن کلیسا معرفی نمود و ثروت خود را در راه کلیسا بذل کرد (۴: ۴ و ۱۳) و پولس مدّعی بود که انجیل خود را به برنابا و تیطس عرصه داشته (غلاطیان ۲ : ۱ و ۳).

مرقس - که انجیل او به عقیده مأخذ مسیحیت نخستین و کاملترین اناجیل کنونی است و انجیل متی ولو قا از آن اقتباس شده: (کلید عهد جدید ص ۲۳) - خویش شاگرد برنابا بوده: (قاموس کتاب مقدس - مرقس).

وپولس مرقس را به عنوان عموزادهٔ برنابا به کولسیان معرفی کرده تا او را بپذیرند: (کولسیان ۴).

از مجموع مآخذ مسیحیت چنین برمی‌آید که با همهٔ همکاری و همقدمی که برنابا با پولس داشت در اواخر برنابا مانند دیگر حواریان از جهت اختلاف در اصول تعالیم از هم جدا شدند آخرین اختلاف و جدائی آنها در اواخر باب ۱۵ اعمال رسولان چنین منعکس شده:که چون برنابا می‌خواست مرقس را همراه ببرد و پولس شخص دیگری را: «پس نزاعی سخت شد به حّدی که از یکدیگر جدا شده برنابا مرقس را برداشته از راه دریا رفت ۳۹».

به گفتهٔ فلوید فیلون در ص ۸۵ کلید عهد جدید: «کسی که با سمت اوّلین هیأت بشارتی او به انطاکیه مسافرت کرده برنابا بود نه پولس - پولس در دوران مأموریت البته پیش افتاد ولی هنگامی که به اتفّاق به منظور دفاع از پذیرفتن غیر یهودیان به کلیسا به اورشلیم رفتند رهبری و پیشوائی به برنابا محّول گردید - پس از اندک زمانی دیگر ذکری از برنابا دیده نمی‌شود و بقیهٔ سرنوشت وی مجهول است». این اسناد و شواهد آشکارا می‌رساند که برنابا که از رسولان و پیشقدمان در نشر مسیحیت بوده خودش بیش از انجیلش مجهول گردیده و در تواریخ و

رسائل مسیحیّت نامش از دیگر حواریان کمتر ذکر شده، آنهم به اختصار و سردی و ضمنی!! تا آنجاکه مستر هاکس برخلاف شواهد و اسنادی که دلالت بر اوّلین حواری بودن برنابا دارد می‌گوید:

«برنابا لاوی قبرسی بود که در زمان رسولان به دین مسیح متدین شد».

ولی پولس که رسالت خود را از طریق مکاشفه اعلام نمود و مدعی انجیل خاصی بود که از آن نشان و اثری نیست، پس از مسیح نام و تعالیمش عالمگیر شد و معرف مسیحیّت و پایه‌گذار کلیسای کنونی گردید.

آنچه از پولس در دسترس است همین نامه‌ها و رسائل ضمیمهٔ اناجیل می‌باشد. قسمتی از این رسائل مشتمل است بر تعارفات، تعریفات، انتقادات، ردّ اتهامات، جلب اعتماد، رد کسانی که در تعلیم مسیحیان دخالت می‌نمایند و حملهٔ به آنها وبیان سوابق خود و چگونگی کشف مسیح و تعالیمش برای او و ادعای اصالت انجیل خود و دعوت به وحدت رهبری و پیشوائی خود، دعوت به صبر و محبّت با یکدیگر، وفاداری و قدردانی از کسانی که از تعالیم او پیروی می‌کنند و دستور تنظیم انجمنها و کلیساها و مجمع اعانات و پاکی دل و تسلیم روح خداوند شدن و وعدهٔ نجات و پیروزی و بازگشت مسیح و مشمول عفو خداوند. قسمت دیگر بیاناتی راجع به کافی نبودن شریعت و قوانین برای نجات، لزوم تسلیم شدن با مسیح و روح خدا و آزاد شدن از قید قوانین و تشریفات است. این قسمت متضمّن عدم لزوم ختنه و آزادی در معاشرت با بت‌پرستان و خوردن غذای آنها و دعوت و رجحان اعراض از ازدواج و امثال این مطالب است. قسمتی دیگر از این رسائل معرفی مسیح است: خدا در مسیح بود و جهان را با خود سازش می‌داد. همه چیز از مسیح است و ما از او هستیم، خداوند در وجود عیسیٰ در آمد و پسر باعث معرفّی پدر گردید و تصویر کامل پدر است. در مسیح خدا به طرز کامل حاضر است نه آن که قسمتی از خداوند باشد. خداکلیهٔ هدف و مشیّت خود را در مسیح متمرکز کرده و از همهٔ پیمبران برتر و یگانه مرجع است. مردن و فدیهٔ مسیح برای نجات دیگران بوده.

این خلاصه‌ای از مطالب و مضامین این رساله‌ها است. لحن و مضامین و مطالب آنها برحسب اوضاع زمان و مکان و مخاطبین متغیّر و مختلف گردیده. در رسالهٔ عبرانیان که گویا از رساله‌های آخر منسوب به پولس است از آغاز مسئلهٔ الوهیت مسیح عنوان و تکرار و تأکید

شده است.

پس از نشر تعالیم پولس و رساله‌های او مطالب اناجیل کنونی بر طبق آن تعالیم و مطالب این رسائل تدوین یافت و کلیسا بر مجموع این تعلیمات پایه گرفته است.

آنچه مسلّم است این رسائل و اناجیل سالها پس از مسیح (ع) نوشته و تدوین شده است زیرا چنانکه در آغاز گفته شد: اوّل در میان یهود نوشتن کتابی جز عهد عتیق که در زمانهای قبل نوشته شده بود معمول نبود و ضبط مطالب فقط به وسیلهٔ حافظه بوده.

ثانیاً بیشتر پیروان اوّلی و معدود آن حضرت از طبقهٔ پائین مردم بودند و به یقین عموم مردم به خصوص این طبقه قدرت نوشتن و خواندن نداشتند با این شواهد و دیگر شواهد تاریخی تدوین اناجیل سالها پس از مسیح بوده. به این صورت که نخست شاگردان و رسولان آنچه از تعالیم و تاریخ عیسی (ع) بلاواسطه یا به واسطه در ذهن‌های خود ضبط کرده و به دیگران تعلیم می‌دادند پس از چندی آن تعالیم یاد داشت شده است و پس از آن که مسیحیت گسترش یافت و اختلافات در گرفت این یادداشتها مدّون و مبوّب گردید. و گویا در همان اوائل قرن دوّم انجیلها ورسائل متعددّی از رسولان در کلیساها منتشر گردیده است.

به هر صورت جز دربارهٔ تعالیم مورد اتفّاق ضابطه‌ای برای وحدت دیگر مطالب اناجیل در میان نبوده، و پس از نفوذ تعالیم پولس، ضابط همان تعالیم گردید ولی هنوز تعالیم و اناجیل مخالف با آن در بعضی کلیساها بوده و طرفدارانی داشت. پس از آن که «کنستانتین» امپراطور روم در قرن چهارم به مسیحیت گرائید با قدرت اجرائی او رسائل و اناجیل مسیحیّت یکسره محدود به آنچه مطابق با تعالیم پولس بود گردید. سپس در اواخر قرن پنجم به فرمان پاپ «گلاسیوس اوّل» نشر و تعلیم هر رساله و نوشته‌ای از جمله رسالهٔ برنابا، جز آنچه اکنون موجود است تحریم شد «منقول از دائرة المعارف انگلیسی» هاکس انجیل یعقوب و نیقودیموس را از این اناجیل شمرده.

اگر این واقعیت را در نظر داشته باشیم که در زمان قدیم معمولاً" همهٔ وقایع و حوادث تاریخی نخست دهن به دهن و زبان به زبان منتقل می‌شده تا آن به دست کسانی که نوشتن می‌دانستند به صورت یادداشت‌های نامنظّم در آمده و پس از زمانی به صورت کتاب تنظیم و به ترتیب می‌شده است باید بپذیریم که اناجیل هم از این مراحل گذشته و به صورت کنونی درآمده و شواهد تاریخی هم چنانکه اشاره شد این مطلب را تأیید می‌کند.

بنابراین راجع به انجیل برنابا اصرار به نفی اصل کلّی آن یا اثبات آن به همین صورت فعلی صحیح به نظر نمی‌رسد بلکه باید گفت این انجیل مانند همه یا بیشتر کتب قدیم پس از سالها به این صورت مرتب و منظّم درآمده است و پیش از آن مانند دیگر اناجیل به صورت رساله‌ای بوده چنانکه چنین رساله‌ای از نویسندگان مسیحی یکسره انکار نکرده بلکه تأئید کرده‌اند: پطرس بستانی - در دائرة العمارف بستانی - گوید: رسالهٔ برنابا در قرون اوّل معروف بوده است. وکسانی را نام می‌برد که این رساله را داشتند. آن‌گاه از نظرها پنهان شده و در اوائل قرن ۱۷ نسخهٔ لاتین آن یافت شد و نسخه‌هائی ازروی آن منتشر گردید. ومی‌گوید که همهٔ این نسخه‌ها از اصل یونانی و دارای چهار فصل بوده است. آنگاه نسخهٔ دیگری را در سال ۱۸۵۹ سراغ می‌دهد که ۲۱ فصل داشته دکتر خلیل سعادت در مقدمهٔ انجیلی را نشان می‌دهد «اگنستی» که در اثر پوسیدگی خطوط و مطالب آن، به خوبی تشخیص داده نمی‌شود ولی آغاز و خاتمهٔ آن بدگوئی از پولس است و احتمال دارد اهل همین انجیل باشد: «مقدمهٔ همین کتاب».

مستر هاکس درکتاب قاموس چنین رسالهٔ منسوب به برنابا را در سال ۷۰ نشان می‌دهد که گاه نسبت آن را به برنابا انکار می‌کند.

گذشته از این شواهد تاریخی اگر معنای اوّلی انجیل تعالیم و مسائلی بوده که شاگردان مسیح بلاواسطه یا بواسطه یا به عقیدهٔ پولس از طریق کشف و الهام از مسیح گرفته‌اند به یقین برنابا که از سابقین ایمان به مسیح و ناشرین تعالیم او بوده و مقام خاصی در میان مسیحیان نخستین داشته دارای انجیل به این معنا بوده. گرچه انجیل او مانند دیگر اناجیل پس از زمانی نوشته و تدوین گشته و اگر در طی این مراحل و ترجمه‌ها تغییراتی در آن رخ داده باشد به یقین اصول آن به جای مانده است به خصوص که مطالب و مسائلی که در این انجیل آمده دارای لحن و تعبیرات خاص و متضمّن حقایقی از حکمت و تربیت و هدفهای عالی انسانی و روشها و استدلالهای فطری و دلنشین و استنتاجهای روشنی است و به خوبی معلوم است که از روحی سراسر ایمان و اخلاص و محبّت جوشیده است. چنانکه دکتر سعادت با همهٔ بحثها و تشکیکهای خود در آخر مقدمه‌اش به این حقیقت اعتراف دارد. این خصائص و امتیازات برای کسانی که دارای ذوق وشعور خاصی هستند بهترین دلیل بر صدق و ایمان گوینده و نویسنده است و از این طریق می‌باید کتب وحی و فروع آن را شناخت و جز این نه این انجیل و

نه اناجیل دیگر و کتب پیمبران گذشته سند قطعی و یقین‌آور ندارد. کتب عهدین باآن که متضمّن تربیت‌های عالی و انسانی می‌باشد چون مطالبی مخالف با عقل فطری و استدلالی و روش عمومی پیمبران در آنها رخنه نموده اعتبار آنها را سست کرده نامفهومتر و بی‌پایه‌تر از همهٔ مطالب همین است که یک انسان در معرض حوادث و حوائج و مصائب هر چند عالی قدر باشد خدا و منشأ آفرینش و دارای اختیارات تام و در تدبیر یگانه فرزند خدا معرفی شود.(۱)

از نظر ما مسلمانان محکمترین سند پیمبران گذشته وکتابهای منسوب به آنها قرآن است که از جهت تواتر تاریخی سند و اعجاز خدشه بردار نیست. از این جهت آنچه قرآن تصدیق کرده باید پذیرفت در واقع اگر قرآنی نبود داستان وحی و نبوّت و کتب گذشتگان تکیه‌گاه محکم دینی و تاریخی نداشت.

آنچه گفته شد دلیلها و طرقی است که از مجموع آنها به خوبی می‌توان به اصالت اصل انجیل برناباو تعالیم ومطالبی که در فصول آن آمده پی برد. و الله اعلم.

نام انجیل برنابا بیش از چهل سال گذشته که دوران طفولیت راگذرانده و وارد سنین جوانی شده بودم به‌گوشم می‌رسید. در آن زمان تمدّن غرب و تجدّد مآبی با سیر طبیعی و جبری در ایران نفوذ می‌نمود و همراه آداب و افکار جدید و شبهات و تبلیغات ضدّ اسلامی در اذهان جوانها راه می‌یافت و محافل ومجامعی ازمذاهب و مکاتب مختلف تأسیس می‌شد. جمعی از علمای اسلامی ورجال دولتی و تجّار متدین و سرشناس که خطر تزلزل ایمانی و اخلاقی نوجوانان را در برابر سیل تبلیغات گوناگون از نزدیک می‌دیدند و مجالس وعظ و سخنرانیهای معمولی راکافی نمی‌دانستند به فکر تشکیل مجالس آزاد بحث و مناظره برآمدند و ادارهٔ سرپرستی این مجالس را به عهده مرحوم پدرم (آیة الله حاج سیدابوالحسن طالقانی) واگذار کردند و با موافقت رئیس حکومت وقت از مبلغیّن و مؤسسین مذاهب و آراء مختلف برای بحث و گفتگو دعوت نمودند. یکی از کارهای این جمعیت به دست آوردن کتب و نشریات ادیان و مذاهب بود. ازکتابهائی که به هر وسیله بود می‌خواستند بدست آورند ترجمهٔ عربی انجیل برنابا بود زیرا با آنکه از زمان انتشار آن بیش ازبیست سال نگذشته بود نسخه‌ای از آن درکتابخانه‌ها یافت نمی‌شد تا آن‌که نسخه‌ای از آن را ازکتابخانهٔ خصوص یکی ازمراجع

---

۱ - این اوصاف خدائی در تعلیمات پولس هر چه پیش رفته پر رنگ‌تر شده و همچنین در انجیل یوحنا که گویا پس از اناجیل دیگر است.

ساکن عراق (گویا مرحوم آیت الله صدر) بدست آوردند. این نسخه برای مرحوم پدرم چون گوهر گرانبهائی بود که همیشه آن را محفوظ می‌داشت و در سفر و حضر با خود همراه داشت و در مجالس و مجامع، قسمتهائی از آن را برای اهل فضل و مومنین می‌خواند و پیوسته به فکر این بود تا به هر وسیله‌ای که باشد به فارسی ترجمه و منتشر گردد و خود فصول قسمت اوّل کتاب را ترجمه نمود. ولی ناملایمات و گرفتاریها آن عالم غیور را از اتمام آن باز داشت تا آن که به همت علامهٔ ارجمند مرحوم سردار کابلی اوّلین ترجمهٔ آن به اتمام رسید و منتشر گردید ولی ترجمهٔ فارسی این کتاب هم مانند ترجمهٔ انگلیسی وعربی آن به زودی کمیاب شد.

به هر جهت بسیار مناسب بود که این کتاب به سبک دیگر ترجمه شود ولی فرصتی برای این کار پیش نمی‌آمد تا آن که پس از گذشت شتابناک ایام و حوادث روزگار مجالی برای تجدید نظر و مطالعهٔ آن پیش آمد و در واقع آیات و مواعظ و داستانهای این کتاب وسیله‌ای برای انصراف وتسلّی خاطر بود. پس از چندی از فاضل ارجمند سید محمد مهدی جعفری در خواست شد که آن را به فارسی روان و مطابق، ترجمه نماید و پس از هجرت ایشان این زحمت به عهدهٔ فاضل گرامی آقای فهیم محوّل شد و با همّت والای ایشان و نظارت این خادم مهجور ترجمهٔ آن با دقّت به پایان رسید. *کثر الله اجرهما و شکرالله سعیهما*

سید محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۳۲ - نظر اسلام دربارهٔ مالکیت

متن سخنرانی در انجمن ماهانه دینی تحت عنوان «نظر اسلام درباره مالکیت»

نقل از کتاب گفتارماه سال دوم صفحه ۴۵ الی ۶۸

در تاریخ ۱۳۴۰/۸/۵

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدالله ربّ العالمین، بارئ الخلائق أجمعین الّذی جعل الأرض فراشاً و السماء بناء و أنزل من السماء ماء و أخرج لنا من الثمرات رزقاً، و الّذی جعل لنا ما فی الأرض جمیعاً ثم استوی الی السماء فسّویهنّ سبع سماوات إنّهُ بکُلِّ خلق علیم،

الصلاة و السلام علی جمیع الأنبیاء المرسلین سیّما خاتم النبیین الحاکم بالعدل الخاتم لماسبق، و الفاتح لمُا انغلق ابی القاسم محمّد (صلی الله علیه وآله و سلم)، اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

بسم الله الرحمن الرحیم «و ان کنتم فی ریب ممّا نَزّلنا علی عبدنا فأتوا بسورةٍ من مثله و ادعوا شهداء کم من دون الله ان کنتم صادقین، فإن لم تفعلواو لن تفعلوا فاتّقوا النّار الّتی وقودها الناس و الحجارة اعدّت للکافرین».

بحثی که امشب مورد نظر است و موضوعی که به عهدهٔ اینجانب واگذار شده گمان نمی‌کنم بحثی باشد که با یک جلسه و دو جلسه و یا بحثهای فردی به آن نتیجه‌ای که امروز مورد انتظار است برسیم، این بحث یکی از مشکلات مهّم بشری بوده و هست و روز به روز هم بر این مشکل افزوده می‌گردد به خصوص برای ما و کشور ما که از جهاتی این موضوع مالکیت اشکالات بیشتری در پیش دارد، شاید هم خطراتی پیش آورد آن قدری که می توانم قول بدهم به آقایان این است که یک راه بحثی به روی ما باز شود تا علماء و فضلاء و دانشمندان و اهل تحقیق درباره این بحث فکرها و نظرهای خود را به کار بیندازند شاید ان شاءالله به نتایج مثبت و روشنی برسیم شاید هم از نظر دین و از جنبهٔ دنیائی بشود یک مطلب مهمّی را بررسی و حل کنیم، آنچه که امشب و در این مجلس و در نظر هست روؤس مطالب وکلیاتی است تا به کجا برسیم.

سیر اجمالی دربارهٔ مالکیت یا مشکلهائی که پیش آمده، نظرهای کلّی و چاره‌جوئی‌هائی که آئین مقدس اسلام نموده، آن‌گاه بنگریم که در کشور ما چه می‌گذرد، و چه تصمیمی باید گرفت، از دو جهت بحث کردن امشب برای من دشوار است یکی آن که یادداشتهائی کرده‌ام و عادت هم ندارم از روی نوشته بخوانم خودم شاید نتوانم یادداشت‌ها را بخوانم، چون با سرعت وکمی وقت یادداشت شده، دیگر این که در محضر علماء و فضلاء و دانشمندان است، اگر مطلب درستی بود انشاءالله تثبیت و تشویق و تعقیب می‌کنند، اگر هم نادرست بود به نظر عفو و اغماض در نگذرند بلکه جهات بحث را بفرمائید و از محضر آقایان هم تقاضا می‌کنم که برای جلسات دیگر در این مجمع ماهیانه و مجامع دیگری که تشکیل می‌شود این بحث را تکمیل کنند.

اوّل درباره مالکیت بحثی هست که آیا اعتباری و جعلی و قراردادی است، یا یک امر فطری و یا طبیعی است؟ این مطلب را باید از نظام طبیعت و خلقت جستجو کرد، در نظام خلقت و طبیعت حتی در زندگی حیوانات آیا مالکیتی هست یا نیست و معنای مالکیت چیست؟

حق اختصاصی قدرت تصّرف در اشیاء و مانند اینها تعبیراتی است که از مالکیت می‌شود، کم و بیش در نظام حیوانات هم هست برای این که حیوانی که آشیانه یا لانه می‌سازد به طور غریزی و فطری آن آشیانه و محّل را مال خود می‌داند. کلاغها را ملاحظه کرده‌اید بالای درختها آشیانه می‌سازند و گاهی که بعضی از کلاغهای متعدّی و متجاوز بخواهند جای اینها را بگیرند سروصدائی راه می‌اندازند و دفاع از حق خودشان می‌کنند. در زندگانی بشر بدوی و اوّلیه هم کم و بیش این حق بوده است آن چیزهائی راکه برای خودشان تهیه می‌کردند از جای و محل و لباس حق خودشان می‌دانستند.

اکنون اجمالاً" بنگریم که اشکال مالکیت از کجا شروع شده؟ از خود انسان، انسان برای چه دچار این مشکلات شده این مشکلات برای اینست که خدای انسان را محتاج‌تر از همهٔ حیوانات و جاندارهاآفریده در عین این که نوع انسان نوع راقی است و اکمل موجودات زنده است. ولی از همه حیوانات محتاج‌تر و بیچاره‌تر است.

حیوانات به همان لانه و محل‌های طبیعی عموماً زندگی می‌کنند، غذاهائی که در طبیعت است، احیتاج به آماده کردن و پختن و ساختن نیست، و پشم و پر و موئی که در بدنشان هست

محتاج به دوختن و ساختن و برش کردن نیست. احتیاج به ساختن محل عموماً ندارند ولی این انسان است که از جهت غذا، مسکن، لباس از همه موجودات درمانده‌تر و عقب‌تر است، سر تا پا احتیاج است.

سازمان جسمی و بدنی انسان هم طوری آفریده شده است که از همهٔ موجودات حسّاس‌تر است، بیماری‌هایش هم بیشتر است. به این جهت احتیاجات انسان از سایر موجودات زنده بیشتر است. و هر چه هم تکامل عقلی و فکری علمی و صنعتی پیش می‌رود این ضروریات و احتیاجات بیشتر توسعه پیدا می‌کند. خدا انسان را این طور آفریده است. شاید این علّت و همان سّری باشد که در خلقت اوّلیه آدم بوده و با همان سّر و ابراز آن حقیقت. خداوند ملائکه را قانع کرد آنها گفتند: «*نحن نُسَبِّحُ بحمدک و نقدس لک*» فرمود: «*انی اعلم ما لا تعلمون، و علّم آدم الاسماء*» شاید این تعلیم یکی از معانیش همین محرکّ احتیاج و قدرت تعقّل برای درک آثار و صفات موجودات است که اسماء حقیقی آنها هستند. همچنین قدرت تصرّف و انباء از اسماء که در آخرین مرحله فرمود: «*فلما أنبأهم بأسمائهم*» وقتی که انباء کرد آدم آنها را به اسمائشان، ملائکه مشهودشان شد که سرّی بوده در این مطلب و قانع شدند که به آدم سجده کنند (به تمام قوای وجود و قوای عالم) از یک طرف قدرت تعقّل و تفکّر و درک، از یک طرف تازیانه‌های احتیاجات و استکاک با طبیعت هم آدم را به اسرار خلقت و اسماء و رموز موجودات آشنا می‌کند، روی همین توسعه احتیاج و قدرت تفکّر حد و اندازه احتیاج ازدست انسان بیرون می‌رود. از اینجا توسعهٔ مالکیت و دست اندازی به منابع حیات و طبیعت و خلقت شروع می‌شود از همین مبادی تصادم‌ها شروع می‌شود. این مطلب تا حدّی است که عموم جنگهای دنیا اساس و پایه‌اش از اقتصاد بوده، جنگ انبیاء هم یک قسمت برای همین یعنی برای تعدیل اقتصاد است.

این مشکل همیشه برای بشر بوده وعلماء متفکّرین دنیا، فلاسفه راههائی برایش پی جوئی می‌کردند، نظریاتی پیش آمده که شرحش در این مجلس مقتضی نیست و با شرح این نظریات شاید به بحث اصلی نرسیم، «مثل نظریه و فرضیهٔ مدینه فاضله افلاطون، فرضیهٔ ارسطو، کشور توماس مور، دیدرو، شهر او تائیتی که همه خواسته‌اند همین مشکل را حل کنند و راهی برای یک نظام اجتماعی پیدا کنند که این محرومیّتها، تصادمها، جنگلها از میان جامعه بشر ریشه کن شود ولی متأسفانه همهٔ آنها دچار شکست شدند، سقراط باآن همه بحث مفصلی که دارد

دربارهٔ مدینهٔ فاضله در آخر وقتی که شاگردها از او می‌پرسند در زمین عملی است؟ می‌گوید اگر در زمین عملی نباشد در آسمانها مطلب همین است! یعنی در عالم تفکّر و واقع، با سیر تاریخی وقتی که جلو می‌آئیم و فرضیّه‌ها و مراحل و وضع اجتماعات را از نظر می‌گذارنیم، می‌رسیم به قرنی که قرن تحوّل بود از این قرن موضوع مالکیت و اساس مالکیت و اشکالاتی که برای مالکیت هست می‌بینیم که [به] یک صورت دیگر و خطرناک‌تری در آمده. در قرن هیجده و نوزده در اروپا همراه پیشرفت صنعت و تحوّلات صنعتی تحوّلی هم در ایمان و دین پیش آمد نباید به آن کسانی که بر علیه دستگاههای کنائس و کلیساها قیام کردند چندان بدبین باشیم. آن فشارها، آن دین بازیها که آن طور دین و مسیح و همهٔ شئون الهی را وسیله برای جمع و حفظ ثروتهای مالکین بزرگ و قدرتها قرار دادند عکس العملش همان عصبانیت بود که پدید آمد و آن انقلابی که در مقابل دستگاههای کلیسا در اروپا پیش آمد، نتیجهٔ آن بدبینی‌ها این شد که یکسره از نظام دین و تربیت دین مردم اروپا بیرون رفتند. دیدند اگر بخواهند خدا را قبول بکنند پیغمبرهایش را هم قبول بکنند باید پدربزرگ آسمانی وکشیش را هم قبول بکنند و نتیجه‌اش همان اختناقهای فکری، فشارهای زندگی، و حفظ نظام طبقاتی بود، این است که به عقیدهٔ من اساساً مسلک مادی یک عکس العملی است که در دنیا ایجاد شده، از طرف دیگر هم دستگاههای صنعتی و اختراع به سرعت پیش می‌رفت تمرکز کارخانه‌جات وکشیده شدن مردم از زندگی زراعت و فلاحت و آزادی و هوای باز و نور و آن منابع اوّلیهٔ حیات در محیط کارخانجات و فشار و دود و محرومیت و دور بودن از زن و بچه و تماس داشتن با هم یک مطلب جدیدی در دنیا پیش آورد و یک شکاف عمیق‌تری بین طبقات ایجاد کرد، از یک طرف سرمایه‌دارها و کارتلها و صاحبان صناعی و از یک طرف محروم‌ها و کسانی که در میان کارخانجات با آن وضع به سر می‌برند اینها مقابل هم ایستادند البته همیشه این خطر در بین مردم و جوامع بشری بوده، نتیجه آزادی مطلق و بی‌حدّ مالکیت که اصلش غریزی و فطری است اگر تعدیل نشود همین است که عدّه‌ای محروم خواهند بود، نتیجهٔ این محرومیت دو قطبی است که در اجتماعات تشکیل می‌شود و مقابل هم می‌ایستند خواه ناخواه آن دستگاههائی که متکّی به مالند که یگانه وسیله زندگی است در اثر این اتکّاء و قدرت بر دستجات دیگر چیره هستند، نتیجه‌اش محرومیتها، کشتن استعدادها، و دائماً در یک اجتماعی بین مردم صف‌بندی و جنگ سرد و گرم تشکیل شدن وکشتارهای دستجمعی است.

همانطوری که در قرون قبل از قرون تمدّن و تحوّلات بوده و همه اینها نتیجه مالکیت غیرمحدود است ولی در قرن تحوّل یعنی قرن هیجده و نوزده تحوّلات صنعتی و فکری این شکاف را بیشتر نمود مردمی هم به نام دانشمند و فیلسوف یا رجال سیاسی دائماً این شکاف را دامن می‌زدند. مکتب‌هائی ایجاد شد که به حق باید گفت که مکتبهای واقع بین نبوده تا درست رسیدگی کنند و واقعاً بخواهند یک مشکل بشری را از میان بردارند و راه عادلانه‌ای برای زندگی مردم پیدا کنند، بلکه مثل اکثر معتقدات اوّل تصمیمی می‌گیرند و به عقیده‌ای معتقد می‌شوند بعد روی تصمیم خودشان دلیل درست می‌کنند نه این که تابع دلیل و منطق حق باشند تا به حقیقت برسند، وقتی که ما درست این مکتب‌هائی را که در قرون وسطی پیدا شده (نمی‌دانم لغتش را درست می‌گویم یا نه) «فیزیوکراتها» و «سوسیالیستها» و انواع آن و بعد هم مکتب «کمونیسم» بررسی می‌کنیم می‌بینیم این نظریه‌ها تصمیم گرفته شده محرومیتها، ناراحتیها، فشارها مولود زمان ومکان بوده آن کسی هم که صاحب فکری بوده از میان همین دستجات بیرون آمده، این جور عوامل است که عموماً مردم رااز دیدن حق و حقیقت برای همیشه و همه جا و آنچه که صلاح است می‌پوشاند. یک عدهٔ فرض کنید کارگرند، محرومند بدبین و دشمن آن کسانی می‌شوند که خیال می‌کنند آنها اینها را محرومشان کرده‌اند یا واقعاً هم محرومشان کرده‌اند چون این گونه نظر و بدبینی توسعه پیدا می‌کند به هر جائی تا هر قدری می‌تواند پیش می‌رود گاهی هم به دستگاه کون و عالم وجود به نظر دشمنی و بدبینی می‌نگرند شاعران حساس و محروم بیچاره و کتک خورده‌ها مثل عمر خیّام یا مثل ابوالعلاء معرّی چقدر در دنیا محرومیت دیده‌اند و کتک خورده بودند که نظام عالم وجود را هم با یک چشم دیگری می‌دیدند همه‌اش یأس، همه‌اش حرمان، همه‌اش بدبینی چه تشبیهاتی!! مسلکهای اقتصادی هم که در دنیا پیش آمده به نظر می‌رسد یعنی از این جنبه باشد باید روشی را پیش بگیریم و سعی کنیم اینطور نباشد و یک نظر واقع بینی در میان باشد.

نظریه‌هائی که پیش آمده بطور کلّی و اجمال باید از آن بگذریم یکی نظریهٔ سوداگران بود آن وقتی که ثروتهای آمریکا رو به اروپا آمد طلا و نقره و تجارت بسیار اهمیّت پیدا کرد مردمی طرفدار این شدند که اساس اقتصاد بر تجارتست در مقابل آنها «فیزیوکراتها» معتقد شدند که اصل تولید زمین کشاورزی است و صنعتگران و مالکین و طبقات دیگر را طبقات عقیم اجتماع نامیدند که منشأ تولید نیستند. حالا ملاحظه می‌کنید راستی مطلب همین است و

واقعاً دیگران عقیم‌اند و نزا، همین‌ها هستند که می‌توانند منشأ تولید باشند، مکتب دیگر که نسبتاً مکتب معتدلی است «مکتب آدام اسمیت انگلیسی» است که می‌گویند پدر اقتصاد بوده نظرش وسیع‌تر است، او می‌گوید که راه زندگی و اقتصاد این است که همهٔ طبقات دستشان باز باشد همهٔ این‌ها را مولّد می‌داند نظری که امروز در دنیا دارای اهمیّت شده نظر مارکس و انگلس و تابعین آنها است مارکس چون در محیط تحوّل صنعت و تمرکز کارگران بود افکار و نظریات گذشتگان و دیگران را جمع و کلاسه نمود و اقتصاد را براساس کار قرارداد روح مطلبشان همین است که اساس اقتصاد طبقهٔ مولّد و کارگرند ارزش هم روی کار است، آنچه که ارزش پیدا می‌کند کاریست که مجسّم می‌شود تحقّق پیدا می‌کند، البته در این نظر هم بحثها شده و مورد انتقادهائی قرار گرفته، این مطلب پیش می‌آید که اکنون به فرض اینکه این نظر درست باشد ضامن اجراء آن چیست؟ وچه جور باید حقّ کارگر به دستش داده شود؟ این زنگ راکی به گردن گربه خونخوار متجاوز بیاندازد؟ واقعیت مطلب هم اینطور نیست، ارزش را باید گفت انسان به اشیاء می‌دهد و احتیاج انسان، اگر آدم را از دنیا برداریم هیچ چیزارزشی ندارد، بشر است که با تمام قوایش با هر چه که ارتباط دارد همان ارزش پیدا می‌کند این فرش خوش رنگ نقش و نگار در چشم انسان ارزشی دارد، بوی خوش در شامه انسان است و خربزهٔ شیرین در کام آدمی ارزش دارد. همین طور آنچه که مربوط به قوای ظاهری و باطنی انسان است دارای ارزش می‌شود، هر چه که جزء احتیاجات زندگی آدم شد ارزش پیدا می‌کند، این ارزش اوّلیهٔ همهٔ موجودات است، یا ارزش بالقوّه دارد همچنین منابع و معادن آن وقتی که مورد احتیاج بشر شد، آن گاه در دسترس قرار گرفت ارزش آن بالفعل می‌شود با توسعهٔ احتیاج و چیزهائی که در یک زمانی ارزش نداشته بعد صاحب ارزش می‌شود، همین منابع و معادنی که امروز این همه مورد جدال و جنگ است روزی هیچ ارزش نداشته (می‌گویند آن وزیر با تدبیر!!! گفت: این آب متعفّن را به آنها بدهید، شرشّان را از سر ماکوتاه کنید و بگذارید بروند، بعدش دیدیم چه ابتلاآتی برای این آب متعفّن پیش آورد و چقدر ارزش داشت و شرشّان بیشتر شد). پس حقیقت ارزش در مرحلهٔ اوّل خود انسان است که به موجودات ارزش می‌دهد و آنچه برای انسان ارزش دارد وآفریده شده، در مرحله بعد عمل و کار پیش می‌آید، سپس ارزش روی تقاضا و عرضه است، که همه می‌دانیم در این مرحله چیزی وقتی ارزشی دارد که روی آن تقاضا باشد، این کارخانه محصول کارگرهایش شبانه

روز مثلاً" ده هزار متر پارچه باشد ولی اگر این قدر پارچه تولید کرد خریدار نداشته باشد از ارزش می‌افتد، تا یک قدری است که ارزش روی کار است ولی نه آنکه ارزش به کار باشد، بنابراین ارزش را منحصر به کار دانستن، کار متبلور، کار مجسّم، کار محقّق با واقعیت درست در نمی‌آید وقتی اینجور بحث کنیم ممکن است طرفداران و پیروانی که بیشتر جنبهٔ تعصّب و احساسات دارند بگویند مقصود ارزش واقعی است، متأسفانه مکتب کمونیسم که متکّی به ماتریالیسم فلسفی و تاریخی است واقعیت برای هیچ چیز قائل نیست به خصوص برای ظواهر طبیعت و مال و اقتصاد، تا ما حساب را روی واقعیت بیاوریم، هر چه در عالم هست و پدید می‌آید و نظر آنها واقعیت همان است، نه آنکه یک واقعیت ثابتی باشد که ما مطالب را با آن بسنجیم به این جهت به نظر می‌رسد که این نظر از فشرده شدن کارگران و عکس العمل آنها پدید آمده، گویا صاحب این نظریه جز از میان کارگران و ماشین آلات سر بیرون نیاورده و یا تصمیمی برای تجهیز کردن قوای یک دسته در برابر دستهٔ دیگر بوده. که احتیاج انسانی وارزش اوّلی مواد و ساخته‌های طبیعی و ارزش مبادله هیچ مورد نظر قرار نگرفته آنگاه برای حل این موضوع می‌گوید باید حکومتی از خود کارگر تشکیل شود (اجتماعی از آنان نه حکومت) این حکومت یا اجتماع نمی‌دانم آیا بشر است یا ملائکه است؟ البته بشری است، اگر آن بشر که دارای غرائز بشری و حُب مال است حق کارگر را نداد و استثمار کرد و ارزش اضافی را که کمونیسم حق کارگر می‌داند خود برداشت چه باید کرد و تکلیف چیست؟

به هر حال اگر نظر به ایجاد محیط عدل و حق و رساندن حق به صاحب حق است می‌باید همه جهات را در نظر گرفت و ازمحیط برتری به قضایا و حقوق نگریست، نه در محیط و از دریچهٔ محدودی، باید با نظر وسیع‌تر به این مطالب بنگریم. آنگاه آن را تصدیق کنیم که مبداء مالکیت و ارزش احتیاج و نیازمندی انسان است به موجودات عالم چه فرآورده طبیعت باشد یا صنعت، و آن چه آدمی آن را تصرّف نمود و به حیازت خود آورد و مورد حق غیر نبود مالک آن می‌شود و این معنی شدنی نیست. مالکیت به حسب پیشرفت و تکامل هم، در موارد توسعه می‌یابد، هم از فردی به اجتماعی برمی‌گردد، و هیأتی به هر نام و عنوان باشد باید ناظر به حدود و حقوق عمومی باشد. آن هیأت نیز دارای غرائز بشری است که از همه مهمتر همان محبّت وعلاقه به تصّرف مال است، و با حق بریها و محرومیتها از آنها شروع می‌شود و برای تصرّف نامحدود، دیگران را محدود و از آنها سلب آزادی می‌نماید، ناراحتی‌ها و فشارها

پیش از فشار اقتصادی به عناوین مالکیّت از جهت محرومتیهای نسبی و سلب آزادی است. آنچه بیش از هر چیز برای انسان ارزش دارد آزادی است. فرض کنید در یک جائی، در یک باغی همه جور وسائل زندگی و راحتی مهیّا باشد، غذا و لباس و پیشخدمت و صبحانه و عصرانه و دسر و چای و محل خواب و ورزش ولی در آن را به روی آدمی ببندند و بگویند عمرانه در همین جا بسر ببرد از اینجا هم حق بیرون رفتن نداری. آیا انسان اینطور است؟ که این گونه آسایش و تأمین خوراک و غذا و مسکن را ترجیح می‌دهد براین که آزاد باشد یا برای آزادی و اختیار از همهٔ اینها چشم می‌پوشد، حتّی گربه‌ای را اگر حبس کنید و گوشت را جلوش بیندازید همین که متوّجه شد که درها بسته است از گوشت صرفنظر می‌کند و خودش را به این طرف و آن طرف می‌زند تا روزنه‌ای پیدا کند.

ریشهٔ درد تنها محرومیت عده‌ای نیست تا راه علاج آن را بیابیم و تنها اختلاف در زندگی نیست که با از میان بردن آن فشارها از میان برود. درد عمده این است که یک عده‌ای به عنوان مالکیّت و مشتعل کردن این غریزه حب مال کارشان به جائی برسد که سلب آزادی از دیگران بنمایند. راه علاج این درد و مشکل این نیست که به یک طبقه یا دسته‌ای بگوئیم که حق مالکیّت مال تو است، ارزش برای کار تو یا سرمایه تو یا مواد اوّلیه یا به حسب عرضه و تقاضا است. بعد می‌گویم که کی باید اجراء نماید؟ و حق را به صاحب حق می‌دهد؟ هیأت حاکمه از کجا و چه دسته‌ای و چه جور مردمی باید باشند. همین آدم است!! چه فرقی می‌کند این با آن، آدم فئودالی که دارای چند پارچه آبادی بود آن هم کارهائی به نام مصلحت و حفظ حقوق می‌کرد. او هم محروم می‌کرد، از مردم به عنوان سرپرستی و حفظ حق سلب آزادی می‌نمود. پس از لازمه این نظر و نظام اجتماعی این است که یک طبقه‌ای را حاکم گردانیم و حق همه گونه تصّرف بدهیم تا که حاکم مطلق شوند؛ این همان حکومت دیکتاتوری است و حکومت دیکتاتوری جز این نیست که فرد یا طبقه‌ای حاکمیت مطلق داشته باشد و همه محدود و خودش بی‌حد باشد. خودشان هم اعتراف می‌کنند که درست است حکومت دیکتاتوری در پیش است ولی این دیکتاتوری دالانی است که از آن باید عبور نمود تا از بهشت عدل سردرآورد با تحمّل این همه محرومیّتها و این همه تلفات جانی و مالی، آن همه فکر و اندیشه، آن همه قیام‌ها و انقلاب‌ها که در اثر محرومیت و فشار پدید آمد، اگر وسط این دالان به علّت پیدایش نظریه دیگر و تحّول فکری یا حوادثی انفجاری پی آمد چه باید کرد؟ و اگر از آن

بیرون رفتیم به کجا می‌رسیم و چه ضمانتی در کار است؟ (راجع به این موضوع کتاب اسلام و مالکیت را نوشته‌ام و آنچه به نظرم رسیده در این کتاب دربارهٔ این نظریه بحث و بررسی شده، بحث امشب قسمتی از آن کتاب بطور خلاصه است و آنچه پس از انتشار آن کتاب دریافتم و به نظرم رسیده) اگر اشتباهی پیش آمده یا این نظریه را چنانکه هست نفهمیده‌ام کسانی اگر خوب درک کرده و در آن مطالعه دارند ما را از اشتباه بیرون آرند.

خلاصه مارکس نخست مسئول تحقّق نظریه خود راعامل تاریخی می‌داند. ابزار تولید آدمی را از زندگی اشتراکی اولی پیش آورده تا به مالکیت فردی و حکومت سرمایه‌داری ملوک‌الطوائفی (فئودالیستی) رساند، تکامل ابزار تولید سرمایه‌داری عمومی (بورژوازی) را باید پدید آورد، در رحم آن حکومت نطفهٔ کارگری (پرلتاریا) تکوین و سپس متّولد می‌گردد و مادر خود را از بین می‌برد و خود وارث بی‌مزاحم می‌شود، این مولودی که عوامل تاریخ آن راتکوین می‌نماید و به ولادت آن بشارت می‌دهد هنوز تام و کامل متّولد نشده و به روی جهان نخندیده زیرا در اجتماع کشاورزان و تجارت و خورده مالکی نطفهٔ آن هیچ وقت بسته نمی‌شود، در کشورهای صنعتی که دوره تحوّل صنعتی و ابزار تولید را سالها گذرانده‌اند مدّتها از دوران حمل آن گذشته و بار برنداشته یا اگر حملی هست اثری از درد زائیدن نیست، در بعضی از کشورها جنین ساقط شده، در بعضی از کشورها هم چنانکه صاحبان نظریه پیش‌بینی می‌کردند مشهود نیست وجز موجود ناقص‌الخلقه‌ای دیده نمی‌شود، آنچه هست و می‌شود عکس‌العملی از فشارها و محرومیتها می‌باشد نه یک تشخّص و تحقق یک اصول واقعی؛ همهٔ سوسیالیزمها «سوسیالیزم دمکرات، سوسیالیزم نازیست‌ها، کمونیزم مارکسیزم» می‌گویند؛ ۱- باید ساختمان نوین تأسیس شود تا ثروت عادلانه توزیع می‌گردد. ۲- الغاء مالکیت اختصاصی مسائل تولید و قرار گرفتن به دست دولت. ۳- افراد به حساب دولت به کار گماشته شوند و حسب کارمزد پرداخته شود.

کمونیزم در نهایت وسائل تولید را از منابع و معادن و کارخانجات و فرآورده‌ها الغاء، می‌نماید و به دست دولت می‌دهد تا چنین دولتی به حسب کار توزیع نماید، این با نظریه ارزش کار سازگار نیست زیرا به حسب این نظریه کارگر مالک است نه دولت و چون کارگر مالک شده (به فرض صحت این نظریه) به حسب قدرت کار و مصرف، اختلاف فقر و غنا شروع می‌شود.

این مسلک‌ها از جهت عدم تفاهم به جای آن که ساختمان عادلانه‌ای برپا کند منشأ صف‌بندیها شده‌اند و جنگهای نوین برپا شده، بیشتر اینهامولود سیاست‌ها و عکس‌العملها می‌باشد، و سرمایه‌داریهای فردی یا طبقاتی به سرمایه‌داری و استثمار دولتی تبدیل شده، چاره‌ای هم جز این نیست با آنکه حکومت باید در این رژیم‌ها ضعیف شود و از میان برود پیوسته ریشه‌دارتر و محکمتر می‌گردد، حکومت هم از افرادی تشکیل می‌شود که با همین غرائز بشری و شهوت مال‌اندوزی قدرت به دست می‌آورد نه برای رضای خدا و ثواب آخرت!!

به نظر می‌رسد که این همه نظریه‌ها و چاره‌جوئها که از یک جهت یا چند جهت درست است ولی دردها را علاج ننموده بلکه دردهائی هم افزوده یک حقیقت را مورد توّجه قرار نداده و از آن غفلت نموده که اقتصاد یک امر مستقل از سازمان نفسانی بشری نیست بلکه در این مورد اینها ارزش بشری و اسرار انسانی او را فراموش کرده‌اند چون آن را فراموش نموده‌اند علاجها درست درنمی‌آید بلکه چه بسا نتیجه عکس گرفته می‌شود، این آدمست که نخست به حسب احتیاج به موجودات به آن علاقه می‌ورزد. پس از آن این محبّت و علاقه افزایش می‌یابد و هرچه دسترسی به آن یافت و توانست تحت تصّرف می‌گیرد. آن‌گاه پول را اختراع می‌نماید که وسیله تصّرف و حاکمیت است، پس از آن خود پول هدف و مورد علاقه می‌شود این محبّت یا شهوت که وسیله همه شهوات است یگانه قدرت و حاکم برجان و حقوق می‌گردد و همه فضائل وسیله برای آن می‌شود (این همان دنیای خطرناک و مذموم در زبان دین است).

محرومیت‌هائی که از جهت بهم خوردن تعادل اقتصادی پیش می‌آید تنها ایجاد شدن شکاف اجتماعی و محرومیت‌های جسمی و زندگی نیست، بلکه محرومیت از بین رفتن استعدادها است که از نظر واقع‌بین انبیاء از هرچه مهمتر است.

این چند راه علاجی که به نظرم می‌رسد همان راه‌های علاجی است که آئین یعنی اسلام آورده (با سائر مذاهب کار نداریم اگرچه در بعضی مشترک است).

اوّلی، از طریق ایمان می‌پرسید ایمان چه ارتباطی با اقتصاد دارد؟ ایمان تعدیل و تنظیم‌کننده قوای نفسانی است و تعدیل قوای آدمی منشأ تعدیل اجتماع و اقتصاد است حلّ اشکال که علمای اقتصاد توجه ننموده‌اند از ساختمان انسان باید آغاز گردد انسان شهواتی

دارد منافعی بی‌حدّ می‌جوید و مجموع این شهوات در تحت یک نام و به یک عنوان درمی‌آید که حبّ مالست؛ غریزهٔ حبّ مال و افزایش آن آدمی را موجود خطرناکی می‌نماید، که در شهواتش منتهیٰ به یک حدّی نیست، از طرف دیگر دارای عقلی است که به هر طرف که رومی‌آورد می‌تواند همان جهت را تقویت کند و راههائی پیش گیرد و متوقّف به حدّی هم نشود، ضروریات و احتیاجات مبداء حرکت است برای انجام آنها، پس از آن همین تقاضا تبدیل می‌شود به شهوت حبّ مال، حبّ مالی که وسیله است هدف و مقصود اصلی می‌گردد هرچه بیشتر آتش آن مشتعل‌تر می‌شود، قدرت عقل و اختیار که از خصائص آدمی است به این آتش کمک می‌کند چنانکه به حدود و حقوق و سرمایه‌هایی معنوی ومادی دیگران دست تجاوز دراز می‌کند و آتش حرص و آزش سرمایه‌های دیگران را می‌سوزاند، پس اوّلین قدم اصلاح و چاره‌جوئی همان ایمان به مبادی عالیتر است که معدل قوای درونی - می‌باشد، آدمی از جهتی مانند دستگاه ماشینی است که ابزار و لوله‌ها و سیمهای آن را مهندسی و متخصص باید تنظیم نماید، تا محصولی درست و محصولی که مورد انتظار است از این کارخانه و دستگاه برداشته شود، اگر درست مهندسی نشود، مثلا لوله بنزین و دستگاه برق به هم متصل شود یا پیچ و مهره‌اش شُل شود نه محصولی برداشته می‌شودد نه باری به منزل می‌رسد بلکه احتراق و آتش‌سوزی داخل دستگاه ماشین شده مسافر و بار را می‌سوزاند، اگر قوای آدمی منظّم نشود اول داخله خود انسان آتش می‌گیرد بعد هم این شعله سرایت به خارج می‌کند نفسیات و اخلاقیات و عواطف انسانی همه را محترق می‌کندیک آدمی که فقط مال جو و حریص است چشمش هیچ چیز را جزگردآوردن و انباشتن مال نمی‌بیند حتی عواطف بشری و اولادی هم از نظر او بی‌ارزش است با آن که حب اولاد خود یکی از عواطف انسانی است، بچه‌اش را هم رویش اتیکت می‌گذارد تا چقدر ارزش مالی دارد و چقدر می‌شود از او استفاده کرد، می‌گوید آقا این حرفها چیست رحم، مروّت، وجدان، انسانیّت حتی علم، همه اینها را مورد استهزاء قرار می‌دهد که در راه به دست آوردن و انباشتن مال استخدام شوید و گرنه همه اینها موهومات است.

آیه‌ای که عنوان کردیم گویا نظر بهمین مطلب دارد، که فرمود: «***فان لم تفعلوا و لن تفعلوا***» اگر نمی‌توانید مثل قرآن بیاورید و هرگز هم نمی‌توانید، اینجا یک فاء تفریعی است که وسطش یک جمله یا دو جمله‌ای شاید مقدّر باشد که با همین اختصار آن جمله را می‌توان

فهمید، حالا که نتوانستید مانند قرآن بیاورید قرآن را حاکم بر خود کنید و بر قوای نفسانی خود، اگر حاکم نکردید عقل و فکر با این غریزه حبّ مال متصّل شده احتراق پیدا می‌شود: سر فتیلهٔ آتش و انفجار از همین جا شروع می‌شود تا عالم برزخ و قیامت پیش می‌رود به اینجا هم ختم نمی‌شود «*فاتقوا النّار الّتی و قودها الناس و الحجارة*» بعضی از مفسّرین می‌گویند مقصود این است که آتش به قدر ی شدید است که آدم را با سنگ می‌سوزاند، آتش شدید سنگ را می‌سوزاند آهن را هم می‌سوزاند، آهن را ذوب می‌کند، اگر نظر به شدت بود باید سنگ و آهن گفته شود نه انسانی که ضمیمه با سنگست، انسانی که با او تماس پیدا کرده، الحجاره گویا مقصود سنگ معین است «*الحجارة الکریمه*» شاید الف و لام برای عهد هم باشد همین سنگهای قیمتی که میزان مال و مورد علاقه شدید است، اگر تعدیل قوا نشد، قوا و غرائز بشری روی هندسه ایمانی قرار نگرفت اینجا احتراق ایجاد می‌شود. اوّل خودش را می‌سوزاند خود سوزاندن یعنی آنچه نفسیات و شخصیت انسانی است. بعد هم این آتش شعله‌ور می‌شود و همه را می‌سوزاند.

پس نخستین چاره جوئی اسلام و ادیان از خود انسان و ارزش دادن به شخصیت آدمی است پیش از آن که بررسی کنیم که آیا ارزش برای کار یا زراعت و صنعت و یا روی سرمایه است و ارزش را برای هر کدام بدانیم باز بحث دیگر و مشکلتری پیش می‌آید که ارزش اضافی برای چیست و مال کیست؟

ارزش یا ارزش اضافی را برای هر چه هر که بدانیم گرچه هیأت دولت باشد باز همان دارای قدر ت و سرمایه‌دار به صورت دیگری می‌شود باز همان اختلاف شکافهای اجتماعی و طبقه و بلوک‌سازی از سر گرفته می‌شود. باز همانها یعنی صاحبان قدرت مالی و زور و فشار و محرومیت را برای طبقات دیگر پیش می‌آورند، ولی اگر قوای بشری با نیروی ایمان و برگشت وجهه بسوی معانی بالاتر و آخرت تعدیل شد تمرکز سرمایه فردی و طبقه‌ای از میان می‌رود و ارزش که برای بشر است به همه چیزی ارزش و سایهٔ رحمت و خیر بر سر همه می‌گستراند، نظام ایمان نظام مستقیم فردی و اجتماعی است.

وقتی که وجهه نفس برگشت به یک مطالب و حقائق بهتری شهوات محکوم ایمان گردید آدم که مستقیم شد همه چیز مستقیم می‌گردد، انسان هم برای همین آفریده شده: «*أفمن یمشی مُکِبّاً علی وجهه اهدی أمّن یمشی سوّیاً عَلیٰ صراطٍ مستقیم*» آدم و اجتماع

واژگون همین است که قوای عقل همه در استخدام شهوات و مظاهر شهوت آن که مال است قرار گیرد مردم مستقیم و راست همه چیز را درست و راست و به جای خود می بیند «*فأمّا من أعطی و أتقیٰ و صدق بالحسنی فسنیّسره للیسریٰ، و امّا من بخل و استغنی و کذّب بالحسنی فسنیسرّه للعسری*». «کسانی که دست دهنده دارند و تقویٰ پیش گیرند و به حقیقتی برتر و برتر از برتر تصدیق کنند هر آسانی را برای آنان آسانتر می‌کنیم امّا کسی که بخل ورزد و خود را بی‌نیاز داند و زندگی برتر راتکذیب نماید راهش را برای هر زندگی سختی آسان می‌نمائیم» به آن شرائط که در آیه اوّل است زندگی آدمی از هر جهت سامان می‌یابد وآسان می‌گردد، و با نبودن آن شرائط که در آیهٔ دوّم است زندگی فردی و اجتماع با هر نظر و نقشه‌ای نمی‌تواند سامان یابد و آسان گردد - علمای اقتصاد آدم و نیروی آدمی را برای مال و اقتصاد می‌پندارند، پیغمبران و نمایندگان خدا مال و اقتصاد را برای آدم می‌دانند و ساختمان اجتماعی و اقتصادی را از آدم شروع می‌کنند، چون از آدم و ساختمان درونی او صرفنظر شد قهراً خلاء فکری و فقدان ایمان و چشم نگشودن به زندگی برتر آدمی یکسره توجه را به اشباع شهوات معطوف می‌دارد شهوات هم از راه مال و پول باید اشباع شود این همان علّت اختلال مادی و جنگهای اقتصادی و جبهه‌بندی طبقات است، و سیاست‌ها و افکار اجتماعی هم بر همین اساس قرار می‌گیرد نتیجه همین است که می‌نگریم: با همه وسائل علم و صنعت و داشتن همه چیز روز به روز دشواریها بیشتر و زندگی عمومی سخت‌تر و هراس انگیزتر می‌شود، پس تربیت ایمانی که نتیجه‌اش تعدیل قوا و برتر داشتن مبداء تعقل از توجّه و پیوستگی به غریزه حب مال و شهوات نخستین علاج تعدیل اقتصاد و مالکیت از نظر اسلام می‌باشد.

علاج دوّم: ایجاد روح رحم و خیرخواهی از طریق تعلیمات وعبادات، عبادات اسلام عواطف و قوای خیر بشر راکه نهفته در نهان است برمی‌انگیزد و آن را به کار می‌اندازد تا به فعلیت کامل رسد، مانند عاطفه رحمت و خیرخواهی، شما ملاحظه می‌کنید در همین عبادت نماز چند بار کلمهٔ *الرحمن الرحیم* گفته وتکرار می‌شود، فقط یک ذکر و ورد زبانی نیست، این باید منشأ اثر باشد، اثرش این است که از سرچشمهٔ وجدان وقلب بشر مانند مبداء عالم رحمت بجوشد و به زیردستان و درماندگان رسد و آدمی هم متصّف به صفت رحمت گردد آن جوامعی که این روح در آن هست این تصادمها این اختلافها این بدبینی‌ها در میان آنها نیست یا کمتر است، اختلاف زندگی از آغاز زندگی بشر بوده، بلکه در دورانهای گذشته چه بسا

پیش از این قرون بوده، ولی تصادم کشمکش کمتر بوده، در میان همین کشورهای مسیحی اصول سرمایه‌داری‌ها و ثروت‌های بزرگ بوده ولی همان عواطف مسیحیت مردم دنیا را یک مقداری معتدل نگهداشت، دنیای غرب با تعالیم مسیح و دنیای شرق به وسیلهٔ تعالیم انبیاء گذشته به خصوص تعالیم اسلام که رحمت و عواطف آدمیت را الهام می‌نمودند طبقات با هم پیوند محبّت و همکاری داشتند از هنگامی که درقرون وسطیٰ در اثر فشارها و ناروائی‌ها دستگاههای دینی عکس‌العملی پیش آمد و پایه‌های دین متزلزل شد. در اثر تزلزل اصول و پایه دین رحم و عواطف انسانی به قساوت و سخت دلی و مادّه پرستی مبدل گردید؛

شما توجه کنید که قرآن در سوره (ماعون) اثر مستقیم نماز را همین بیدار شدن حس رحمت و خیر و دستگیری قرار داده، می‌گوید! «*ارایت الذی یکذّب بالدّین*» می‌خواهی آن راکه روح حقیقت دین را باور ندارد، به تو بنمایانم، اگر چه بظاهر آن عامل باشد: «*فذالک الذی یدّع الیتیم*» این همان کسی است که یتیم را می‌راند و دست نوازش بر سر او نمی‌گذارد، «*ولا یحض علی طعام المسکین*» بر اطعام و غذا رساندن به شکم گرسنه بی‌نوا نه رغبت دارد و نه ترغیب می‌نماید: «*فویلٌ للمصلّین، الذین هم عن صلوتهم ساهون*» پس وای بر نماز گذاران آنهائی که از حقیقت نماز و روح آن در غفلتند «*و الّذین هم یراؤن و یمنعون الماعون*» آنها که ریاکاری و از ماعون (که ابزار و لوازم عمومی یا سرچشمه‌های زندگی است) دیگران را باز می‌دارند. پس حقیقت نماز همان بیدار شدن روح رحمت و خیر است و اگر نتیجه حاصل نشد گویا نماز نخوانده بلکه دین را چنانکه باید باور نکرده. (گویا وقت چندان باقی نمانده وعده‌ای از آقایان و برادران در اطراف و بیرون سرپا ایستاده‌اند ولی متأسفانه بحث ما هنوز به نتیجه نرسیده و هنوز در اوّل بحثیم و باقی مطالب را باید بطور فهرست عرض کنم تا برای وقت و جلسهٔ دیگر).

سوّم: از چاره جوئی‌های دین برای نظم و تعدیل اقتصاد جلوگیری از شهوات بی‌بند و بار وکاذب و مصارف مال در راههای غیرمشروع و بی جاست. مانند تحریم میگساری و مجالس لهو و لعب که این محرمات هم برای جلوگیری از مفاسد اخلاقی و بدنی است که نتیجهٔ آن صنعت و تعطیل قوای عمل است، همین که این راهها باز شد برای اشباع شهوات و هوسها مال لازم است نتیجه آن دست‌اندازی به ثروت‌های عمومی و سرمایه‌ها و محصول کار دیگرانست چنانکه یک قسمت از بهم خوردگی توازن مال به همین علّت است مردمی که بندهای

محرمات را پاره کرده‌اند به هر وسیله‌ای قدرت ایجاد می‌کنند یا دنبال هر قدرت غیرقانونی می‌روند وآن را تقویت می‌کنند تا مال بدست آرند و شهوات و هوسها و شب نشینی‌ها و مسافرت‌های بّر و بحر خود را تأمین کنند. غارتگران و دزدان اموال عمومی از همین قماشند، همین که جلو شهوات بازشد و برای رسیدن به آن پول می‌یابد و به تدریج همان پول که وسیله قدرت است مطلوب و مقصود می‌شود و وسیله قدرت و از میان بردن حقوق دیگران می‌گردد.

دو سوره از قرآن است باکلمه ویل آغاز شده و در دو منشأ ویل را مال اندوزی و عدم تعادل اقتصادی بیان نموده «*ویل لکلِ همزةٍ لمزة*» کلمه ویل به فارسی وای وای گفتن است در روایات تفسیر به چاه عمیق جهنّم شده یعنی سقوط گاهیکه هیچ دستاویز نجاتی در آن نیست و کسی که دستش از هر جاکوتاه و دچار مصیبتی گردید وای وای می‌گوید «*همزه ولمزه*» دو صفت است برای مردم مغرور و خودپرست که با اشاره و کنایه دیگران را استهزاء می‌کنند و حیثیت دیگران را در هم می‌شکنند: «*الذی جمع مالاً وعدّده*» همان کسی که مالی را گردآورده و شمرده تنها مال را هدف و مطلوب خود ساخته و جمع آن را با آن‌گاه تنها به عدد آن دلخوشست نه به ارزش و وسیله بودن آن، راستی حرص بر مال کار را به آنجا می‌رساند که مال اندوز تنها به شماره آن سرگرم است و مقدار کمیت را می‌جوید «*یحسب أنّ ماله أخلده*» علّت این اندازه علاقه به مال برای اینست که آن را وسیله بقاء و تأمین بقاء می‌پندارد چون اوّلین محرّک آدمی همان طلب بقاء و خلود است چون از راه درست تأمین بقاء که ایمان و عمل صالح است منحرف شد، استحکام ساختمان و تامین هر چه بیشتر، مال را یگانه وسیله می‌پندارد، و از تودهٔ مردم فاصله می‌گیرد از همین جا تشکیل طبقه می‌شود و حقوق دیگران را پایمال می‌کند، نتیجه ایجاد طبقه ستمگر و سرمایه بر نارضایتی و خشم طبقه محروم است و نهایت آن انقلاب می‌باشد شاید قرآن به همین اشاره می‌نماید «*کلا لینبذن فی الحطمة*» حطمة یکی از درکات دوزخ است، که جای ستمکاران و حقوق بران خلق است (این طور در روایات آمده نبذ یعنی پرت کردن با نفرت، حطم یعنی خورد کردن، این طبقه را افکار عمومی و انقلاب محرومها پرت و خورد می‌نماید، این جهنم هم در جامعه طبقاتی و ستمگری از دنیا آغاز می‌گردد چون دنیا سرآغاز آخرت است. بعد قرآن می‌گوید: «*و ما ادریک ما الحطمه، نار الله الموقدة الّتی تطّلع عَلَی الأفئدة*» حطمه آتشی است الهی،

برافروخته که بر دلها سر می‌کشد یا از دلها سر می‌زند. سوره دیگر که باکلمه «ویل» شروع شده و جزا و عاقبت کسانی است که تعادل اقتصادی را برهم می‌زنند یا جامعه‌ای که تعادل اقتصادی ندارد، سوره «مطففین» است «*ویل للمطففین، الّذین اِذا اکتالو علی الناس یستوفون، و اِذا کالو هم أو وزنوهم یخسرون*» وای به حال مطففیّن آنهائی که به زیان مردم بهره وکیل خود راکامل و تام برمی‌دارند و چون برای مردم کیل یا وزن کنند از حقّشان می‌کاهند معلوم است فرد یا اجتماعی که از افراد یا ملل دیگر بگیرد و ندهد یا به اندازه ندهد نمی‌تواند به پای خود بایستد (مانند ماکه با داشتن این همه سرمایه دست گدائی به سوی دیگران داریم) گویا به همین مناسبت در آیه بعد می‌گوید «*الاّ یظُنّ اولئک انّهم مبعوثون لیوم عظیم، یوم یقوم الناس لربّ العالمین*» ازین دو سوره که باکلمه ویل شروع می‌شود و مربوط به نظام اقتصادی است معلوم می‌شود که قرآن چه اندازه نظر به تعدیل اقتصاد دارد و پایه اجتماع و اساس آن را بر عدل اقتصادی معرفی نموده (اکنون چون دارد وقت می‌گذرد باقی مطالب را بـه طـور فهرست عرض می‌کنم تا فرصت بیشتری پیش آید).

چهارم برای تعدیل امور مالی نظام حکومت اسلامی است که خود بحث جداگانه است، حاکم، امام، یا خلیفه باید عادل باشد یگانه وظیفه‌اش حفظ عدل یعنی عدل در نظام مالی و اجراء حدود و حقوق است و باید خود نمونه کامل آن باشد و مانند یک فرد عادی بسر برد چنانکه اسلام نشان داد (و افلاطون شرائط آن را بیان کرد که نباید با طلا و نقره و مال سروکار داشته باشد). امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آخر خطبه شقشقیه می‌گوید «*لولا.... و ما أخذ الله علی العلماء ان لایقارّوا علی کظّة ظالم و لاسغب مظلوم لألقیت حبلها علی غـاربها وسقیت آخرها بکأس اوّلها و لألفیتم دنیاکم هذه أزهد عندی من عـفطة عـنز*» اگـر خداوند بر علماء حق و ربانّی واجب و حتم ننموده بود که بر پرخوری ظالم و گرسنه مظلوم قرار نگیرد من این ریسمان را بر سر شتر خلافت می‌افکندم تا به هر جـا خـواهـد بـرود و می‌دیدید که این دنیای شما نزد من پست‌تر است از آب بینی بُز - مقصود اینست که زمامداری را من برای از میان بردن عدم تعادل می‌پذیرم که سـتمگر مـتجاوز را بـر جـایش نشـانم و ستمدیده‌ای را دستگیری نمایم، این پایه وبرنامه اساس خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و در آغاز خلافت شاید در همان روز اوّل فرمود: این وضع این نظام طبقاتی راکه در زمان عثمان در میان مسلمانان پدید آمده از میان می‌برم و زیر و رو خواهم کرد، تا زیردستان بالا

آیند و طبقات بالا زیردست گردند، اسلام نظام طبقاتی را از میان برده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روز فتح مکّه با آن خطابهای که در بیت الله فرمود همه را الغاء کرد، تقسیم بیت المال در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) میان عرب بیابان و مهاجر مجاهد اوّلین یکسان بود، عمر در زمان خلافتش میان مهاجر و انصار وآنها با دیگران امتیاز قائل شد، در زمان عثمان یکسره طبقات شکست خورده اشرافی مکه و بنیامیه دستشان به اموال عمومی باز شد، کوشش امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای همین بود که نظام مساوات اسلامی را احیاء کند که دچار آن همه مصائب گردید.

پنجم احکام و قوانین اسلامی است که یک قسمت غیر مستقیم مربوط به تعدیل اقتصاد و تحکیم مبانی توزیع عادلانه ثروت است، و یک قسمت مستقیم، به هر حال عموم احکام را ارتباطی با این موضوع است: از باب طهارت و صلاة و صوم و حج و جهاد و دیگر ابواب عبادات: همین نماز را ملاحظه کنید از جهت آب و مکان و لباس شرط شده است که اینها باید حلال یعنی باید از راه کسب مشروع باشد، ابواب معاملات همه برای همین است تجارت عرفاً و عموماً کار مشروعی است چون تاجر کار میکند و زحمتی میکشد تاکالائی را در دسترس مشتری قرار میدهد: راجع به تجارت قرآن میگوید «*لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل الاّ ان تکون تجارة عن تراضٍ*» ظاهر این است که استثناء متصل باشد و منقطع بودن که مستثنی داخل در مستثنی منه نباشد خلاف ظاهر است بنابراین چون تجارت حساب درست و میزان ثابتی ندارد و در عین حال تجارت جز و ضرورت و نظام اجتماع است آن را از اکل مال به باطل استثناء کرده در صورتی که هر دو طرف با بصیرت به آن رضایت دهند از طرف دیگر معاملاتی که عمل وکاری روی آن نیامده و منشاء تولید نیست حرام کردهاند مانند ربا و قمار و بخت آزمائی و مانند اینها پس از نظر قوانین و مقررات اسلامی داد و ستد و مبادلات با ارزش اساس سرمایه مشروع وکار است و آزادی عمل که موجب بروز استعدادها و نیروهای خلاقه است و حدود این مقررات به همه داده شده پس هم محدودیت است و هم آزادی محدود است از جهت شرائط ثمن و مثمن و متعاملین، آزاد است از جهت اختیار نوع کار بدون انحصار و احتکار، با ملاحظه قاعده لاضرر.

ششم وضع مالیاتهای ثابت و غیر ثابت: مالیات ثابت خمس و زکاة است، غیر ثابت به حسب نظر حاکم اسلامی است که مورد استثنائی میتواند به عنوان خراج وضع نماید و در

مصارف معینی بکار برد و از این راه ثروت از تمرکز بیرون آید و به حق تعدیل و توزیع شود.

هفتم زمین و آنچه بطور طبیعی در باطن و ظاهر آنست: برای همه حلال است و ملک خصوصی کسی نمی‌باشد مگر آن اندازه که برای آبادی و استخراج منابع آن کار و کوشش شده باشد، این منابع زمینی و سطح زمین از نظر اسلام نه ملک خصوصی و نه ملک دولت است. چون مال است و مال بدون مالک نمی‌شود، مال امام است، یعنی آن کسی که نماینده خدا و مظهر عدل او است، هر کس تصرف عمرانی در آن نمود و در مدّت تصرّف و آبادی به ملکیت وی در می‌آید، چون آن را باثر گذارد یا صرفنظر از عمران آن کرد از مالکیت وی خارج می‌گردد (نظر فقهاء و روایاتی که راجع به زمین و منابع زمینی است در کتاب اسلام و مالکیت ذکر شده) و این اصل اباحه پیش از روایات از قرآن گفته شده، مانند آیه شریفه «*هوالذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً*» جمیعاً ممکن است تأکید برای لکم یا ما باشد.

در این کشوری که نامش کشور اسلامی است و همه خود را در پناه این آئین قرار داده‌اند ملاحظه می‌کنید که چگونه عده‌ای دست غارت به منابع حیاتی زمین‌ها گشوده‌اند دولت روی کار می‌آورند و می‌برند برای آنکه هر چه بیشتر به غارتگری خود ادامه دهند، روی زمین‌های موات چه معامله‌هائی می‌شود، با ثبت و شهرداری‌ها وا می بندند زمین باثر را از کویر لوط تا قلّه‌های البرز و از شن‌زارهای کنار دریا تا آخرین حد جنگلهای طبیعی ثبت می‌دهند، بعد شهرداری‌ها خیابان می‌کشند اسفالت می‌کنند خطوط اتوبرسرانی برای استفاده چپاولگران به کار می‌اندازند، زمینهای طبیعی، زمین‌های ملک عمومی و حلال برای همه، زمین‌های امام که مظهر عدل خدا است در انحصار عده‌ای قرار می‌گیرد و هر چه می‌خواهند می‌فروشند، همان ثبت در این کشور اسلامی موجب مالکیت می‌شود و جلمه «*الناس مسلطون علی اموالهم*» سپری شرعی و قانونی برای این‌ها می‌شود (یکی از مردان وارد حساب کرده: زمین‌هائی که متری صد ریال خریداری شده از دست دوّم و سوّم در مدّت هیجده سال معدل بهره‌برداری از هر متر آن به چهل و سه هزار ریال رسیده). پس کشور ما نه بر اصول اقتصادی مکاتب دنیا است و نه بر اصول اسلامی، فقط اصل چپاول و غارتگری و هرج و مرج اقتصادی است. (وزیر کشاورزی دولت فعلی در آغاز کار با حرارت و سرو صدا تقسیم املاک را عنوان کرد و رعد و برقی راه انداخت پس از چند روز خاموش شد و عقب نشینی کرد اگر بجای این همه سرو صداها که جز تهیج کشاورزان و تحکیم مالکین نتیجه نبخشید همین اصل اسلامی اراضی موات برنامه عمل قرار می‌گرفت و این همه زمین موات از چنگال زمین خواران بیرون می‌آمد و وسائل آب و کشاورزی برای کشاورزان فراهم می‌شد نه

کشاورزی محروم می‌ماند و نه مالکی به دسته بندی و ظلم و زور متوسل می‌شد آن چه آباد است و خوب اداره می‌شود برای مالکین باشد، اراضی ناآباد و کوه و دشت به قانون اسلام از تصّرف مالکین خارج شود وبه دست کشاورز آباد کننده داده شود، مقتضای عقل و عدل و قانون اسلام همین است کسی هم نمی‌تواند در زیر سپر دین تعدی و تجاوز کند و داد و اسلاما بلند کند، کشاورزان مسلمان و متدین هم ناراحت نمی‌شوند که ملک دیگر به ما داده شده و نماز و عبادات ما شاید درست نباشد بنابراین نظر اسلام درباره مالکیت زمین به اندازه توسعه آبادی و عمران آنست عنوان ارباب و رعیت نیست که هر اندازه بخواهد مردمی را به نام رعیت محدود و محروم نگهدارد مردان کاری و کشاورز می‌توانند با قرار داد مزارعه و مضاربه به حسب رضایت و توانائی با مالک قرارداد ببندند و در عرض او قرار گیرند. برای علاج کار زمینی و منابع ثروت نظر اسلام این است و نمی‌توان برای هر جا و همیشه یک قانون ثابتی غیر از این نظر گرفت و دولت تنها باید مجری قراردادها و قوانین اصول باشد آیه شریفه‌ای که عنوان عمومی دعوت اسلام را اعلام می‌دارد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم آن را به همه سران سیاسی و دینی شرق و غرب اعلام نمود این است: «*قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الاّ نعبد الا الله و لانشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضاً اربابا من دون الله*».

جرج جرداق جمله‌هائی را از امیرالمؤمنین در این باره انتخاب نموده و برای بیان نظر اسلام و حکومت آن حضرت در معرض نظر عمومی مردم صاحب نظر قرار داده که قسمتی از آن را نقل می‌کنم: از دستورات آن حضرت است به یکی از والیان: «*امنع من الاحتکار*» از احتکار جلوگیری نما «*ولیکن نظرک من عمارة الارض ابلغ من نظرک من استجلاب الخراج*» نظر تو در آبادی زمین باید بیش از نظرت برای جمع مالیات باشد از کلمات قصار آن حضرت است «*ما جاع فقیر الا بما متع به غنی*» بی‌نوا گرسنه نمانده مگر برای آن که ثروتمندی بهره‌مند شده. «*مارایت نعمة موفورة اِلاّ الی جانبها حق مضیّع*» نعمت فراوانی ندیدم مگر آن که حقی پهلوی آن تضییع شده. به بعضی از عمّال متجاوز خود می‌نویسد «*کیف تسیغ شراباً و طعاماً و أنت تعلم انک تأکل و تشرب وتنکح من مال التیامی و المساکین*» چگونه آب و غذا برای تو گوارا است با آن که می‌دانی از مال یتیم‌ها و بی‌نوایان می‌خوری: «*فاتق الله وارد دالِی هؤلاء القوم اموالهم*» از خدای بترس و مال این مردم را به آنان بازگردان «*فانک ان لم تفعل ثم امکننی الله منک لاعذرک الی الله فیک*» اگر چنین نکردی و خداوند مرا کمک کرد که بر تو دست یابم درباره تو در پیشگاه خداوند خود را تبری می‌نمایم و معذور می‌دارم. «*و لاضر بنک بسیفی الّذی ما ضربت به احدًا اِلاّ دخل*

النار» با آن شمشیری بر تو می‌زنم که بر کسی نزدم مگر آنکه داخل آتش شد. *«والله ان الحسن و الحسین لوفعلا مثل الذی فعلت ما کانت لهما عندی هرادة حتّی آخذالحقّ منهما»* به خدا سوگند اگر حسن و حسین این کاری که تو کرده‌ای کرده بودند برای آنان نزد من چشم پوشی و مسامحه نبود تا آنکه حق را از آنان باز ستانم.

این علی و حکومت علی و منطق علی و عمل علی است، همه این کشور شیعه و کشور علی است!! وقتی در چالوس بالای منبر فضائل و مناقبت و عدل و جهاد و عبادت و تعالیم امیرالمومنین را می‌گفتم و در عالم ذهن یکسره سرگرم تماشای مقام معنوی او بودم متوجّه شدم بالای پلّه اوّل منبر درویشی نشسته با سر و لباس چرکین و چهره زرد و ریش بلند به هم چسبیده و موهائی مانند دم مارهای سیاه به هم پیچیده گاهی چشمان خفته‌اش را به سوی من می‌گردانید و منتظر بود سخن تمام شود بایستد چراغ الله کند.

در پایان سخن گفتم این علی و مولا «با اشاره به درویش» این هم گل مولا!! راستی این اسلام این امیرالمومنین این هم کشور شیعه!!

این خلاصه و فهرستی از نظام اقتصادی اسلام که وابسته تعدیل قوای بشری و دستورات عملی و عبادی و مقرّرات است. و واقع هم اقتصاد رشته‌ای از زندگی بشر است که با همه شئون معنوی و عقیده‌ای مرتبط می‌باشد به این جهت بحث مستقل اقتصادی در اسلام نیست، این نظام عدل الهی است که اگر درست اجرا شود ضامن سعادت می‌باشد و همه را با هم می‌پیوند و مردم را به روی هم برنمی‌انگیزد. و جنگ مستمری میان طبقات ایجاد نمی‌کند و مشکلی بر مشکلات نمی‌افزاید و با داروی زهرآگین به علاج نمی‌پردازد. اکنون چون وقت بسیار گذشته بحث را به همین جا پایان می‌دهم و از همه دانشمندان و سروران و برادران که دچار زحمت شده‌اند عذر می‌خواهم.[1] **و صلی الله علی محمّد و آل محمّد.**

---

۱ - این سخنرانی که در انجمن ماهانه دینی ایراد شده است و مدّت ۲ سال و چنده ماه ادامه داشت در پایان سال دوّم مجموعهٔ ۲۴ سخنرانی مورد نقد و بررسی توسط آقایان سید محمد فرزان، احمد آرام و احمد راد قرار گرفت که آقای فرزان نقد و بررسی خود را به صورت یک سخنرانی و دیگر آقایان به صورت کتبی انجام دادند که عیناً در اینجا نقل می‌شود.

الف - از سخنرانی‌های سید محمد فرزان نقل از ص ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ کتاب گفتار ماه جلد دوّم در تاریخ ۲ شهریور ۱۳۴۱ «یکی دیگر از نکات و یا اصولی که خیلی برای ما جالب بود، خود همین موضوعات سخنرانی بود، که بسیار خوب انتخاب شده بود، اغلب موضوعاتی را که آقایان اختیار کرده بودند، و بلکه تمام این موضوعات، مطالبی بود که ما باید روی آنها حرف بزنیم، بحث کنیم، مبتلا به ما است، دچار آن موضوعاتیم، باید برایش فکری بکنیم! خوب، این مسئلهٔ مالکیت، یا، نظر اسلام دربارهٔ مالکیت، که جناب آقای طالقانی طرح کرده‌اند (گر چه مطلب ایشان هم فشرده بود، و از ایشان استدعا می‌کنم یکی دو نوبت دیگر مفصّل‌تر و ساده‌تر و مشروحتر در این باره بحث فرمایند)، ملاحظه فرمائید چقدر موضوع مهمّی است! به دین ارتباط مستقیم دارد، به دنیا ارتباط مستقیم دارد، عقولی که در دنیای

امروز روی این مسأله کار می‌کند، عقول بزرگان علمی جهان، عقول بزرگان درجه اوّل، بیش از عقلهائی است که راجع به «اتم» و شکافتن اتم بحث می‌کنند! علمای اتم شناس و علمائی که اتم رامی‌شکافند، علمائی که خرق افلاک می‌کنند! آنهائی که در رسیدن به کرات آسمانی بر یکدیگر سبقت می‌جویند، اینها معدودند، و امّا علمائیکه در اطراف مسئلهٔ «مالکیت» بذل عمر و صرف وقت می‌کنند، عبارات: «مال من» و «مال تو» «مال من» و «مال جامعه» را می‌شکافند، و امّا «نظر اسلام دربارهٔ مالکیت» برای جامعهٔ مسلمان جهان، و بیشتر از همه برای ما، و مخصوصاً در حال حاضر ما، چقدر مهّم است، چقدر تحقیق در این مسأله، روشن شدن در این مسأله و روشن ساختن این مسأله، چقدر ضرورت دارد! و چقدر عامّه، و حتّی بسیاری از خواص، در این بارهٔ تاریکند! خدا داناست، و راسخان در علم...بلی، از خیلی جهات، موضوع «مال» و «مالکیت» زیاد طرح و بحث شده و می‌شود، بلکه مدار غالب افکار ما است. در یادداشتهای جناب آقای آرام خواندم، (و خوانندهٔ این سطور هم در همان مرقومات، در دنبالهٔ همین گفتار، خواهد خواند، که با تعبیر «احتمال می‌دهم»، به جناب آقای راشد نسبت داده شد که فرموده است: «در این سرزمین اصل «مالکیت» به اندازه‌ای برومند است که اصل توحید را زیر پا گذاشته است!» و این فرموده، مانند همهٔ فرموده‌های این وجود محترم معظّم بسیار بسیار مفید و بزرگوار، که خیلی بر همهٔ ما فارسی زبانان ایرانی مسلمان حق دارد، و بر ما است که او را دعا کنیم، مخصوصاً حالا که چشم ایشان مؤف است، همهٔ مسلمانان پاکدل باید برای ایشان دعا کنند، و از خدا بخواهند تا اسباب علاج آن چشم ارزنده را هر چه زودتر فراهم فرماید.

باری، این فرمودهٔ جناب ایشان نیز مانند همهٔ فرموده‌های رادیوئی ایشان درست و راست و نغز و پر از مغز است، راستی آن قدر که به «دلار» و «ریال» توجّه داریم به «توحید» که رکن اسلام است، توحید که هر چه اسلام دارد از «توحید» دارد، توجّه نداریم...در صد مجلس از مجالس خطابه‌ای که در ماههای محرّم و صفر، در ماه مبارک رمضان، و در سایر ایّام و لیالی سال تشکیل می‌شود، می‌نشینید و از موضوع «توحید» که **«قولوا لااله الا الله تفحلوا»** است و شعار ودثار اسلام این مسئله بود، و همه چیز اسلام، و همه معانی و مبانی اسلام از این «توحید» برخاسته و برمی‌خیزد، خبری و اثری نمی‌شنوید، بلی، «مالکیت» از جهاتی «توحید» را زیر پا گذاشته است، ولی بحث دربارهٔ «مالکیت از نظر اسلام» بحث تازه‌ای است که در این مجلس مطرح شده است، و باید از جناب آقای طالقانی سپاس داشت، وانتظار هم که دوباره و سه باره هم بحث فرمایند...»

ب - نقل از یادداشتهای کتبی آقای احمد راد از کتاب مزبور صفحه ۳۰۲

«جا دارد که نسخه‌ای از سخنرانی «نظر اسلام دربارهٔ مالکیت» آقای سید محمود طالقانی برای همه مالکین ورعایای دهات فرستاده شود تا بدانند معنی مالکیت اسلامی چیست.»

ج - نقل از یادداشتهای آقای احمد آرام از کتاب مزبور صفحه ۳۰۹

سخنرانی آقای طالقانی: درباره مالکیت

یکی از سخنوران بزرگ ما شاید آقای راشد حفظه الله تعالی در یکی از خطابه‌های خود گفت که در این سرزمین اصل مالکیّت به اندازه‌ای نیرومند است که اصل توحید را زیر پا گذاشته است و این گزاف نیست. همه بی‌دینی‌ها و بد دینی‌ها و ستمها برای آنست که گروهی به نان و نوا و ثروت برسند و هیشه هم اسلام ساختگی نه اسلام واقعی مدافع ثروتمندانی بوده است که از راه آدمکشی و مردم آزاری به ثروت رسیده‌اند و به همین جهت شناختن مالکیّت به معنی اسلامی یعنی معنی انسانی آن یکی از ضروریّات است و آقای طالقانی در آن سخنرانی حقّ این مطلب را ادا کرده‌اند.».

و – فصل چهارم

وحدت اسلامی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۳۳ - مؤتمر اسلامی

نقل از مجله مجموعه حکمت دوره چهارم شماره ۱
اردیبهشت ۱۳۳۹ ذیقعده ۱۳۷۹
صفحه ۳۱ - ۳۵

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مؤتمر اسلامی

پس از مسافرت به کشورهای اسلامی عربی و شرکت در مؤتمر اسلامی قدس و بازگشت از آن بسیاری ازبرادران ایرانی علاقمند به امور اسلامی از دور و نزدیک، از معنا و مفهوم مؤتمر و مبدء و تاریخ طرح چنین اجتماع و چگونگی این مؤتمر و ثمراتش می‌پرسند و به خصوص پس از آن که مرجع عالی امامیه حضرت آیة الله بروجردی ادام الله بقائه شرکت در این مؤتمر را تأیید و رهبری فرمودند.

کلمه «مؤتمر اسلامی» به معنای اجتماع و همفکری و مشورت در امور اسلامی، یا محّل آنست، مبداء الهام و اساس آن آیه شریفه «*وامرهم شوریٰ بینهم*» می‌باشد.

در آن روزی که ملل دنیا را اراده‌های فردی می‌گرداند و خیر و شر حیات و موتشان به دست افراد معدودی بود و عامه مردم به خود حق حیات و شرکت در سرنوشت خود در برابر اراده‌های فردی نمی‌دارند بلکه این معنا از خاطرشان هم نمی‌گذشت - در میان جزیره‌ای که مردمش محکوم اوهام بت‌پرستی و مال و شهوت و مظاهر آن بودند، آیات توحید و آزادی بخش از قیود عبودیت غیر خدا پی در پی نازل شد و به آن مردم زبون بی‌ارزش استقلال و شخصیت و ارزش بخشید و قریه یثرب مبدل به مدینه الرسول گردید تا سایه این تمدن اخلاقی و فکری را بر سر ملل زبون و از هم گسیخته بیافکند و این رسالت آسمانی را به دنیا برساند. یک سوره از این آیات سوره (شوری) نامیده شده - و شور را از خصائص مجتمع ایمانی و سبب ثبات وبقاء و ثمر بخش شدن اعمال معرفی نموده می‌گوید: آن عمل و کوششی که از آلودگی‌های نفسانی و جهت خودبینی پاک گردد و از جهت نظر خدائی که همان خیر عموم و برای آخرت و برتر از امور دنیاء است انجام گیرد بهره‌اش بیش از اثرش باقی است (*و ما عند الله خیر وابقی*) این اعمال باقی و ثابت و ثمربخش برای مردم مؤمن است که محیط چشم انداز فکرشان وسیع تر و برتر از دنیا است و متکّی به ربوبیّت پروردگار و استعدادهای نفسانی

خود می‌باشد.

(الّذین آمنوا و علی ربّهم یتوکلون) همان مردمی که از آلودگی به گناهان بزرگ و رسوا خود را بر کنار می‌دارند؛ و چنان بر خود مسلطّند که چون به خشم آیند در راه رضای خدا خودداری می‌کنند و چشم می‌پوشند و کینه‌جوئی نمی‌نمایند. *«الّذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش و اذا ما غضبوا هم یغفرون»* و آن کسانی که فرمان پروردگار و دستور او را اجابت می‌نمایند و نماز را به پا می‌دارند، نه تنها انجام می‌دهند) و کارها و روش‌هائی که باید پی گیرند. برای مشورت در میان می‌گذارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند، همان کسانی که چون ستمی به آنها روی آرد نمی‌پذیرند و از دیگران کمک می‌جویند - *(والذین استجابوا الربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوریٰ بینهم و ممّا رزقناهم ینفقون، و الذین إذا اصابهم البغی هم ینتصرون)*

این آیات کریمه است که شورای اسلامی را با شرائط آن از خصائص جامعه اسلامی و مقّدم حیات اجتماع و موجب بقاء و ثبات عمل آنان قرار داده اجتماع اسلامی از افراد مسلم تشکیل می‌شود و مسلم کسی است که خود را تسلیم اداره و مشیّت ازلی الهی نماید و حدود نظر و فکرش برتر از حدود ماده و شهوات باشد، افرادی که دارای چنین هدف عالی مشترک باشند و اصول و مبانی کارشان معیّن و واضح باشد می‌توانند در کارها و پیش آمدها با هم تفاهم داشته باشند و از ذخائر عقلی و فکری یکدیگر در راه خیر استفاده نمایند و در جزئیات وتطبیق امور ثابته با وظیفه و حوادث روز رای بگیرند به این جهت امر شوری را در ضمن دیگر خصائص بیان فرموده آن خصائص به ترتیب عبارتست از ۱ - ایمان، ۲ - اتکّاء به ربّ، ۳ - اجتناب از گناهان بزرگ، ۴ - سلطه بر نفس، و روح گذشت، ۵ - گوش به فرمان و دستورهای منصوص پروردگار داشتن، ٦ - اقامه صلواة، ۷ - اتحاد رای، ۸ - انفاق از روزی حلال، ۹ - تن ندادن به ظلم.

این گونه شور در صدر اسلام و در زمان رسول اکرم در روش کار و عملی که منصوص و مورد وحی نبود جریان داشت، آن شخصیت عالیقدر با آن عقل و درایت و با اتکّاء به وحی در صلح و جنگ و تعیین عمال و وُلاة و کیفیت جمع اموال و تجهیز قوی با اصحاب خود مشورت می‌فرمود و گاهی هم آراء برخلاف مصلحت ظاهری و نظر واقعی رسول خدا بود ولی با نظر اکثریت موافقت می‌فرمود، چنانکه در پیش آمد جنگ احد اکثریت نظرشان خروج

از مدینه بود و رسول اکرم به همان عمل کرد گو آن که ظاهراً به شکست مسلمانان تمام شد، و همچنین درباره صلح و جنگ با قبائل و احزاب عرب در واقعه احزاب، و جنگ با قریش در واقعه بدر با اصحاب خود مشورت نمود، این‌ها موارد حسّاس و مهّم تاریخی اسلام است که مورخین با جزئیات ضبط کرده‌اند و از مسلّمات آئین اسلام است، و این سیره بطور یقین!! تا زمان خلافت امیرالمومنین علی علیه السلام عمل می‌شده گر چه گاهی هم در مورد موضوعی بی مورد بوده - امیرالمومنین در خطبه صفیّن و در میان بیش از پنجاه هزار نفر اصحابش درباره حقوق والی بر رعیت فرمود: «بامن آن طور که با جبّاران سخن می‌گوئید نگوئید و چنانکه در برابر مردم متکبّر خود خواه از گفتن حق خودداری می‌نمائید با من چنین نکنید، با من با ظاهر سازی و تملّق آمیزش ننمائید و گمان نکنید که گفتن حق بر من گران آید، و یا من بخواهم بر شما بزرگی و برتری جویم چه کسی که گفتن حق یا پیشنهاد عدل بر او سنگین آید عمل به آن سنگین‌تر است، پس از سخن و پیشنهاد حق یا مشورت به عدل خوداری ننمائید!!»

ولی از زمان معاویه به بعد این اصل اساس اجتماعی مانند دیگر اصول اسلامی در صفحات قرآن کریم مستور ماند و از قرائت و تجوید و گردش زبان در میان دهان و دندانها خارج نگردید، آنچه اسلام شناخته می‌شد همان بود که خلفاء خودخواه شهوت پرست پسندند، آنها هم از اسلام جز آنچه با مقام و قدرت خودشان سازگار باشد نمی‌پسندیدند، و با برنامه‌های یک نواخت اغفال، شهوت رانان و مال پرستان را سرگرم عیش و نوش و جمع مال و متدینین را سرگرم جدال معتزلی و اشعری، و جبر و تفویض و حدوث و قدم می‌داشتند - تا آنجا که مطالب اساسی و زنده قرآنی که فراهم سازنده محیط مساعد و عدل است یکسره خاموش گردید و استعدادهای افراد به هدر رفت و قوا مصروف دفاع از حق و مذهب و مسلک فردی گردید و روش‌های تصوّف افراطی و عرفان بافی افراد مستعد را از محیط اجتماع بلکه از دنیا به گوشه گیری و سیر در عالم خیال کشاند و گنجینه‌های اصول و حقایق و علوم اسلامی در میان این گردوغبار جدالها و زیر پای مستعبدین دفن گردید تا اروپای فقیر و محتاج و بی‌سرمایه به راه افتاد و به هر سو برای تهیه توشه حرکت و سیر خود چشم می‌گرداند و برای نجات از زیر لگد طبقات حاکمه همدست با دستگاههای کنیسه روش می‌جست از سر حدات نزدیک خود بر گنجینه‌های باثر اصول اسلامی و تاریخ و معارف آن دست یافت از جمله بریق آزادی فردی و حق رای و مشورت از برابر چشم نیم بازش گذشت و با یک جهش به مسابقه

تاریخی دست و پای خود را از بندهای بندگی حکومت‌های فردی و طبقه‌ای و اوهام دستگاههای کلیسا باز کرد، پس از چند قرن مسلمانان اصول سرمایه‌های خود را آمیخته با روش مادی و صنعتی غربی به صورت تقلید و عاریه گرفته که از آن جمله تأسیس مجالس شوری بود، مجالس شوری که از روح ایمان و هدف الهی و دیگر خصائص نه گانه مزبور و هندسه قرآنی تهی بود و محدود به دیوارهای قومی و نگهداری منافع طبقهٔ گردید، و بیشتر به زیان ملل مسلمان تمام شد. بلکه به صورت سنگر حفظ منافع دشمنان در آمد واضح است که افراد تشکیل دهندهٔ چنین انجمن شوری جز مردمان چشم تنگ و کوتاه نظر و متملّق و شهوت‌ران (مقابل افراد انجمن شور قرآنی) نمی‌توانند باشند.

این است اجمال مبداء و اساس مؤتمر (یا انجمن) اسلامی و تحوّلات تاریخی آن تا آغاز این قرن که تازیانه‌های عذاب اعصاب مسلمانان را تکان داد و در میان این تکان مردم با ایمان و هوشیاری برخواستند تا نخست مسلمانان را با هم نزدیک سازند و از جهل و ظلم پذیری نجات دهند آن گاه با تمسکّ به اصول اسلامی و قرآنی آنها را در یک راه مستقیم به راه اندازند، در ردیف اوّل این مردان با ایمان و مؤثر که دارای تربیت و روح زنده اسلامی بودند سید جمال الدین اسد آبادی و شیخ محمد عبده مصری و سید عبدالرحمن کواکبی حلبی است. سید جمال الدین نیروی محرّک روح اسلامی و صیحه شورانگیز اعلام خطر و منادی آزادی مسلمانان خفته و وحشت زده و خود باخته قدرت غرب بود.

شیخ محمد عبده از مردان بزرگ اصلاح و تربیت و تحریک قوای فکری مسلمانان بشمار می‌آید. کواکبی که باید از نخستین مردان مجاهد و رسم کننده نقشهٔ اجتماعی و همفکری مسلمانان در این قرن دانست.

این سه تن هر یک در میان تاریکی‌های ظلم و استبداد حکومتها و جهل و فساد و تجزیهٔ مسلمین برخواستند و ظیفهٔ سنگین خود را با عقل مستقل و قدمهای ثابت و قدر ت بیان و قلم انجام دادند.

سید کواکبی پس از جهادها و مبارزات با عوامل ظلم و فساد و مسافرتها به کشورهای عربی و افریقا و آسیای غرب اسلامی چاره پراکندگی و ضعف مسلمانان را تشکیل انجمن «مؤتمر» اسلامی عمومی تشخیص داد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۳۴ - کواکبی و مؤتمر اسلامی

نقل از مجموعه حکمت دوره چهارم شماره ۲

خرداد ۱۳۳۹ - ذیحجه ۱۳۷۹

صفحه ۴ - ۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کواکبی و مؤتمر اسلامی

چون مرحوم سید عبدالرحمان کواکبی از میان مردان متفکر و پیشروان قرن اخیر اسلام است و دارای آثار با ارزشی میباشد، و فکر و نقشه تشکیل کنگرههای عمومی اسلامی از وی است اجمالی از تاریخ زندگی و آثارش برای برادران مسلمان و اندیشنده ایرانی ذکر شود.

(در سال گذشته بمناسبت پنجاهمین سال درگذشت او در سوریا و مصر به یاد بودش مجالسی بر پا بود و تمبرهائی حامل صورتش و کتابهائی ازسیرتش منتشر گردید).

مرحوم کواکبی مانند سید جمال الدین ایرانی الاصل بود، جد او سید ابراهیم از سادات اردبیل بود که به حلب هجرت نمود در سال ۱۲۷۱ هجری در میان خاندانی از علم و فضیلت متولد شد، پدرس سید احمد بهاء الدین از مدرسین بنام جامع اموی و مدرسه کواکبیه بوده است، پس از آنکه مادرش - عفیفه دختر مسعود آل نقیب مفتی - وفات یافت، خالهاش - صفیه - که از زنان عالمه وادبیه اسلامی بود ویرا سرپرستی نمود و بذرهای پاکی از فضیلت وتقوی در زمینه فکرش کشت کرد، آنگاه او را به پدرش برگراند، لغات فارسی و ترکی را میدانست و در ادب عربی توانا بود، علوم اسلامی و فلسفی و تاریخی را فراگرفت و در علوم اجتماعی و علل ترقی و انحطاط امم بسی دقیق گردید، در اثر این تربیت خانوادگی و توسعه فکری و اطلاع از احوال معارف شرق و غرب نظرش وسیع و همتش بلند و اخلاقش برومند گردید، چنانکه اهل حلب او را «اباالضعفاء» میخواندند، و ملجا و پناه اهل فضل و حاجتمندان گردید، هر قدر در برابر مردم و اهل فضل متواضع بود در برابر سرکشها متکبر بود، با مردم به اندازه عقولشان سخن میگفت.

کواکبی نخست متوجه شد که علت عقب ماندگی مسلمانان اختلال وضع اقتصادی است بدین جهت به کارهای عمرانی و زراعی مانند امتداد خط آهن و احیاء زمینهای موات و تاسیس بنادر اطراف حلب پرداخت، تا اندازهای در کار خود موفق گردید، ولی در همه

نقشه‌های اصلاحی خود باکار شکنی عمال و مامورین استبداد عبدالحمید روبرو می‌گردید (که هر یک از اینها در محیط خود طبعا فرد مستبدی هستند). بدین جهت فکر خود را متوجه بیداری مسلمانان و برانگیختن قوای فرسوده آنها نمود و با زبان و قلم وارد معرکه جنگ با استبداد شد، چندی سر دبیر مجله (الفرات) بود و مجله‌ای هم بنام (الشهباء) در سال ۱۲۹۳ هجری - منتشر کرد که دولت پس از انتشار ۱۵ شماره امتیاز آنرا ملغی ساخت، پس از آن مجله‌ای بنام (الاعتدال) به دو لغت ترکی و عربی منتشر کرد که عمر آنهم کوتاه بود.

چندی هم متصدی بعضی از وظایف علمی و قضائی گردید، و در هر یک از این شئون اصلاحاتی نمود ولی در هر قدمی که برمی‌داشت و هر رشته‌ایرا که بدست می‌گرفت عمال حکومت در کمینش بودند و هر چه بیشتر محدودش می‌ساختند و از کارها بر کنارش می‌نمودند مقاومتش بیشتر و زبان حق گوئیش بازتر و نور فکرش درخشانتر و تازیانه‌اش بر پشت مستبدها شدیدتر می‌گردید هیچگونه تطمیع یا تهدید در برابر آن وظیفه مقدسی که داشت از پایش در نمی‌آورد و پیوسته خانه‌اش کعبه آزادگان و حق طلبان و جویندگان حل مشکلات بود.

کواکبی علاوه بر شغلهای مهم، منصب «نقیب السادات» را داشت، پس از مدتی که در وطن خود به مطالعه و تجربه سرگرم بود برای مطالعه احوالات و وضع مسلمانان و تحقق دادن افکار بلندش که بیشتر متوجه درهم شکستن بندهای استبداد و آزاد ساختن و حرکت دادن جهان اسلام بود چاره ندید جز آنکه از خانه و وطن و شغلهائی که داشت چشم بپوشد و به مسافرت در سرزمینهای اسلامی پردازد، و اندیشه‌ها وافکاری که در سر دارد به سرزمینهای آماده‌تر و دورتر از محیط‌های ارعاب و قدرت نفوذ استبداد منتقل نماید، نخست برای اغفال مامورین حکومت عبدالحمیدی بنام منصب قضاوت شرعی با فرزندش به سوی مصر کوچ نمود و از آنجا بگردش و مطالعه کشورهای آسیای غربی و آفریقا پرداخت، چندی در بیابان‌های جزیره‌العرب سیاحت نمود و روزها و شب‌هائیرا بالای کوهان شتر گذراند و از نزدیک با قبائل و سران عرب آشنا شد و به وادی دهناء و اطراف یمن آثار تاریخی و شئون اجتماعی را مطالعه می‌نمود، از آنجا به سرزمین هند و شرق آفریقا رهسپار شد سپس به مصر برگشت تا از آن جابه سرزمینهای مغرب رود ولی پس از چندی که در مصر برای بهره‌برداری از افکار و مطالعاتش توقف نمود اجل دامنگیرش شد.

در این سفر مانند طبیب حاذق و مهندس بینا بیماریهای روحی و اوضاع اجتماعی و اقتصادی و منابع زمینی مسلمانان را بررسی نمود و نتائج فکری بسیاری اندوخت و سلاح خود را برای جهاد مقدسی که در پیش داشت آماده‌تر نمود تا با قدر ت فکری نیرومندتری بر سنگرهای ظلم و استبداد بتازد.

پس از این کواکبی بی‌پرده با دستگاه استبداد عثمانی اعلان جنگ داد و خود را سپر بی‌پناهان و مظلومین نمود و آشکارا اعلان نمود که «دستگاههای استبداد از مشتی مردم فرومایه و پست برپا می‌شود که با ترس و تقرب به درگاه مستبد بزرگ و پرونده سازی و جاسوسی و خدمت به شهوات پشتیبانی می‌شوند و از خون و سرمایه‌های عمومی مال می‌اندوزند و حکومت استبداد خودکامی و قانون شکنی‌اش ازمستبد بزرگ تا پاسبان و فراش و رفتگر ظاهر میشود».

در حلب برای نتیجه آن که به روی ستمگران مکتب مخصوصی تشکیل داد و جمعی از مردمان با شخصیت و وکلای دادگستری را با خود همفکر نمود تا از بیچارگان و مظلومین حمایت نمایند، مردم را بر والی حلب (عارف پاشا) که مردمی ستم پیشه بود برانگیخت و به شکایت از او به باب عالی وادار نمود ولی هم برای درهم شکستن قدرت معنوی کواکبی به دسیسه و پرونده سازی پرداخت و با ساختن اوراقی، کواکبی را به خیانت و همدستی با بیگانگان متهّم نمود تا به درون زندانهای تاریکش کشاند، چون کواکبی پایان محاکمه را می‌دانست به محاکمه تن نداد. پس از کوششهائی که دوستانش کردند محاکمه را به محکمه بیروت بردند و در آنجا تبرئه شد.

پس از چندی باز عمّال حکومت دسیسه نمودند وکسی را واداشتند به سوی (جمیل پاشا) والی گلوله پرت کرد در اثر آن کواکبی و جمعی از دوستانش را به زندان بردند پس از آن که مدّتی باز در زندان گذراند در محکمه تبرئه شد.

۳۵ - کواکبی و استبداد

نقل از مجله مجموعه حکمت دوره چهارم شماره ۳
تیرماه ۱۳۳۹ - محرم‌الحرام ۱۳۸۰
ص ۶ - ۱۰

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کواکبی و استبداد

اختر فکر و نفوذ شعاع منطق سیدکواکبی هر چه فروزانتر و بیشتر می‌شد، نگرانی دستگاه ظلم و استبداد خلافت عثمانی بیشتر می‌گردید.

زیرا - چنانکه فضاء تاریک شب محیط مساعد تاخت و تاز راهزنان و درندگان و حشرات موذی است - جهل و نفاق و غفلت عمومی مردم محیط مساعدی برای نمو و دوام استبداد و ظلم و خود سری است، آنچه پرده تاریک استبداد را متلاشی می‌سازد هشیاری و ایمان و پیوستگی و توجه مردم بمسئولیت است، بدین جهت کسانیکه برای هشیاری و پیوستن طبقات و ایجاد روح مقاومت و مسئولیت مردم بکوشند دشمن شماره یک استبداد و خودسری فردی و طبقاتی بشمار می‌آیند و عمال استبداد با هر وسیله‌ای که در دست دارند برای محدود ساختن و از میان برداشتن چنین مردانی می‌کوشند و باهزار چشم مراقب اعمال و حرکات آنها هستند و بر سر راهی که این مردان خیر و اصلاح دارند موانعی می‌گذارند و دامهائی می‌گسترانند، مرحوم کواکبی که جهل و فساد و پراکندگی مسلمانان را از یکسو و زیر این پردههای تاریک، فشار و ظلم و خودسری عمال استبداد را از جهات دیگر می‌نگریست، در وجدان حساس و زنده خود فشار و نگرانی برای آینده اسلام را سخت احساس می‌نمود و خود را مسئول می‌دانست بدین جهت شب و روز برای بیداری و ایجاد روح مقاومت مسلمانان تلاش می‌کرد.

گناه بزرگ او به حساب دربار ظلم خلافت عثمانی همین بود، عمال این دستگاه خودسری به اشاره مستبد بزرگ برای از میان بردن یا محدودکردن او درکار بود.

بیشتر گفته شد که خاندان کواکبی از دودمان اهلبیت و سادات شریف بودند.

او با آن شرافت نسب و حسب مقام نقابت اشراف یعنی ریاست و نظارت بر خاندانهای سادات آن نواحی را داشت (این منصب و عنوان از زمان خلفاء عباسی برای گزیده‌ترین

مردان علوی بود تا هم انتساب و شرافت سادات محفوظ ماند و هم مرجع رسیدگی امور و مدافع مظلومین آنها باشند) این مقام همیشه مورد احترام مسلمانان علاقه‌مند به خاندان پیغمبر(ص) بوده به خصوص اگر با مقام علم و اخلاق و فداکاری جمع شود چنانکه سید کواکبی بود.

این روش دستگاههای خود سری است که افراد پست و متملق را بصورت مردان حق و فضیلت در می‌آورند و آنها را به مقاماتی بالا می‌برند و میدان نفوذشان را بازمی‌گذارند تا هم توجه مردم عامی را از شاخص‌های فضیلت وآزاد منشی برگردانند، هم دست پرورده‌های خود را در دل‌های مردمی جای دهند و هم با سوء اعمال و رفتار این افراد فریبکار مردمی را دچار بدبینی و اشتباه سازند.

یکی از ارکان استبداد عبدالحمید شخصی بنام «ابوالهدی صیادی» یا در حقیقت «ابوالضلال شیادی» بود، این مرد پیشینه روشنی نداشت ولی با فکر شیطانی و خوی تملق و پستی نسبت به زورمند جبار، و پلنگ صفتی و درندگی نسبت به ضعیف خود را به سلطان نزدیک کرده و از این راه مقام و نفوذ و ثروتی بدست آورده بود، و در سراسر کشورهای غرب اسلامی نامش به عنوان، سیدالعرب، و مستشار الملک، و حامی الخلافه برده می‌شد، و با هر جنبش اصلاحی دشمنی می‌نمود، قربانی‌های دسیسه و پرونده سازی وی یا در زندانهای تاریک به سر می‌بردند یا در سینه قبرستانها و شکم جانوران دریائی بسفور و اعماق دریا جای داشتند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نظر مرحوم سید جمال‌الدین سرسختی ومقاومت در برابر این شخص بود و می‌گفت سزای او تنها چوبه دار است، نظر مرحوم شیخ محمد عبده این بود که باید با او نرمی و ملاطفت کرد تا از شرش برکنار ماند، و می‌گفت جای داشت که سید جمال‌الدین از دربار آستانه چند لیره‌ای بیشتر برای او و فرزندانش بگیرد و به او دهد تا دهانش بسته و ازکیدش در امان ماند. این شخص برای آنکه از نفوذ و مقام کواکبی بکاهد و بر نفوذ خود بیافزاید، خاندان خود را از سلسله سادات معرفی کرد و مقام نقابت اشراف را برای خود طلبید.

با آنکه دارای هیچ حسب و نسب شریفی نبود، سید کواکبی در این باره سخت ایستادگی نمود بصحت حسب و نسبتش به خاندان علوی اعتراف نکرد، اختلاف و ستیزه میان این دو قطب متقابل فکری و خلقی بالا گرفت، ابوالهدی زیر نامهای مخالفت با نظامات و مصالح

عالیه و خیانت به امیرالمؤمنین و خلیفه المسلمین برای سید پرونده سازی نمود، نتیجه آن شد که اموال و املاک سید را مصادره و ضبط نمودند، ولی هر چه فشار بر او بیشتر می‌شد، مقاومتش سخت‌تر می‌گردید و هر چه آسایش زندگیش و بهره مادیش کمتر می‌گردید نور امید و حرارت جهادش بیشتر می‌گشت.

یکی از روش‌های عبدالحمید این بود که مخالفین سرسخت خود را با وعده و نوازش نزد خود می‌خواند و همه گونه وسائل آسایش و احترام برای آنها فراهم می‌ساخت و آنها را زیر نظر خود می‌گرفت و در چنین قفس زرین زندانی می‌کرد. چنانکه با مرحوم سید جمال‌الدین چنین کرد تا مسمومش نمود یا به مرگ خود از دنیا رفت و خیال خلیفه را جانب او راحت شد، و اگر مخالفین باو نزدیک نمی‌شدند و به دامش نمی‌افتادند. این دام را در هر زمین و شهری که بودند می‌گستراند، برایشان خلعت و نشان می‌فرستاد و مقام منصبی بآنان می‌داد تا زبانشان بسته و از نظر مردم ساقط گردند، چون کواکبی، هشیار باین نقشه‌های شیطانی دربار خلافت بود به آستانه آن روی نیاورد و دعوتشان را نپذیرفت چون از این راه نتوانستند او را به دام آورند، از باب عالی برایش خلعت و نشان افتخار فرستادند و اداره شهرداری حلب و اطراف آن را به او واگذار کردند، ولی کواکبی پرنده شکم خواره نبود که برای دانه به دام افتد او عقاب بلند پروازی بود که محیط فکرش وسیع‌تر و هدفش عالیتر از توجه به این امور بود، او پیوسته وضع نکبت بار عمومی عالم اسلام و گذشته و آینده آنرا از افق بالاتری می‌دید، او به هر سو چشم می‌گرداند فساد و ظلم و جهل توده مردم را از یکسو و اعصاب تخدیر شده از ترس و ناامیدی و مهرهای خاموشی بر دهان زده شده مردان عالم و هشیار را از سوی دیگر و ناله مظلومان و زنان بیوه شوهر کشته و اطفال یتیم بی‌سرپرست را می‌دید و می‌شنید، با این چشم بینا روح حساس چگونه مقام و مال دنیا می‌توانست اعصابش را تخدیر نماید یا روح آتش فشانش را این خاکسترها خاموش سازد، می‌دید که جهان غرب قوای فکری وضعی خود را پیش می‌برد و سیاست خود را جمع و متمرکز می‌سازد تا بر جهان شرق و کشورهای اسلامی بتازد و ملل آن را به بند استعمار کشد و سرمایه‌ها و منابع آن را برباید و آنها را زبون و خود را قوی و فربه سازد می‌دید به همین نسبت حکام و زمامداران اسلامی بر جهل و ناتوانی و پراکندگی مسلمانان می‌کوشند چون از درس سیاست و اداره خلق همین را خوانده‌اند که هوشیاری و علم و قدرت ایمانی مردم با حاکمیت و خود سری آنها نمی‌سازد، می‌دید سیاست استعماری با

وسائل و ابزار نوین خود چون سیل خروشان پیش می‌آید و استبداد و خود سری در اثر پائین بودن سطح عمومی مردم و خیانت‌های داخلی راه را برای آن باز کرده و هستی مسلمانان را در معرض آن قرار داده پس از رنجها و محدودیتهائی که کواکبی در حلب و سوریا تحمل نمود و تجربیاتی که در این مدت بدست آورد به این نتیجه رسید که برای ثمر بخش شدن بذرهای فکریش محیط آماده‌تری می‌باید، محیطی که از فشار سخت و مرکز خلافت استبدادی و مراقبت عمال آن دورتر باشد، و مردمش برای درک و فهم مطلب اجتماعی مستعدتر باشند، او با نظر بلندی که داشت هر کشور اسلامی و عربی را وطن خود می‌دانست و یقین داشت که موج آزادی از استبداد و خودسری از هر کرانه کشور برخیزد به کرانه‌های دیگر میرسد، با این اندیشه در سال ۱۳۱۸ هجری به مصر هجرت نمود، گر چه مصر هم در زیر فشار استبداد دوران خاموشی را می‌گذراند و توده مردم در حال جمود فکری به سر می‌بردند، ولی هجرت سید جمال الدین به مصر و خطابه‌ها و نوشته‌ها و مناظرات او و جمعیت برادران اسلامی که تشکیل داد و پیدایش مردان دیگری از صاحبان نظر و ایمان و عزم، مردمی را مستعد و هشیار کرده بود آقای شیخ محمد عبده در توصیف مصر پیش از رفتن سید جمال الدین به آنجا می‌گوید «مردم مصر بیش از سال ۱۲۹۳ همه چیز خود را ملک حاکم اعلی و عمال او می‌دانستند که هر جور بخواهد تصرف نماید و در مقابل راه او خود را صاحب رای نمی‌پنداشتند.

انقلابهائی که در مصر و سودان پیش آمد مانند انقلاب عرابی پاشا و متمهدی سودانی گرچه آرام و خاموش شده بود ولی آثار و حرکتی در افکار و اعصاب باقی گذارده بود، از جمعیت دیگر شاخ به شاخ شدن سیاست استعماری غرب که از طریق آفریقا پیش می‌آید و استعمار ترک که در داخل بلاد اسلامی بود محیط حرکت و تکانی برای مردم آن سرزمین بوجود آورده بود در این میان مردان آزادمنش و متفکری برای مبارزه همصدا شده بودند و قلمهائی بکار افتاده بود، این بود اجمالی از وضع مصر هنگامی که کواکبی وارد آن شد، مردان صاحب نظر قائدین فکری مقدم ویراگرامی داشتند و با هم اجتماعات و مجالسی داشتند و با جامعه صاحبان قلم و نویسندگان نامی نیز همکاری میکرد و مقالاتی درباره استبداد وعلل و آثار آن منتشر نمود که پس از انتشار آنها را یکجا جمع کرد و مطالبی بر آن افزود و به صورت کتاب پر ارزش و موثری بنام «طبایع الاستبداد» چاپ گردید، این کتاب که درموضوع و نوع

خود به خصوص در آن زمان بی‌سابقه و بی‌مانند بود تاثیر بسزائی در افکار اهل نظر و دانشمندان اسلامی نمود.

چنانکه در فکر عمیق و روح آرام فقیه عالیقدر و عالم بی‌مانند آیه الله نائینی اثری ایجاد کرد و موجی پدید آورد که از قلمش کتاب دقیق و مستدل (تنبیه الامه و تنزیه المله) تراوش نمود - گرچه این کتاب در حین جنبش آزادی خواهی بعنوان مشروطیت نوشته شده ولی هدف کلی آن بیان احول و شرائط حکومت از نظر اسلام و شیعه است، و با آنچه در کشورهای اسلامی بصورت مشروطیت در آمده تطبیق نمی‌نماید جای تردید نیست که استقلال و عزت مسلمانان و ایجاد محیط مناسب برای رشد فکری و اخلاقی و حفظ حقوق ونوامیس وابسته بوضع حکومت وافراد هیئت حاکمه است، و هر فرد رشید و عاقل مسلمانی تا آنجاکه بتواند برای اصلاح حکومت در پیشگاه خداوند و انبیاء و اولیاء مسئولیت دارد و باید به وظیفه وتکلیف خود آشنا و روشن باشد، این کتاب (که چند سال پیش با مقدمه و پا صفحه و شرح اینجانب تجدید چاپ شده است) برای اهل تحقیق و نظر، فقه استدلالی و برای عامه مردم رساله عملی نسبت به تکالیف اجتماعی است و در این فصل تاریخی که دنیا در حال یک تحول بی‌سابقه‌ای است بر علماء اسلام و پیشوایان دین است که مسلمانان [را] از تجرد بلاتکلیفی نجات دهند و صریحاً وظیفه‌ی عموم را تعیین نمایند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۳۶ - طبایع الاستبداد کواکبی

نقل از مجموعه حکمت دوره چهارم شماره ۴

بهمن ماه ۱۳۳۹ شعبان ۱۳۸۰

صفحه ۵ - ۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طبایع الاستبداد کواکبی

اکنون بی‌مناسبت نیست که قسمتی از مطالب کتاب طبایع الاستبداد را در اینجا بیاوریم کواکبی قیافه عمومی محیط استبداد را در صورت حسب و نسب استبداد اینطور بیان می‌کند: اگر استبداد بصورت مردی در آید و از حسب و نسبش بپرسی می‌گوید من شرّم، پدرم ظلم، مادرم بدی و بدرفتاری، برادرم مکرو حیله، خواهرم درماندگی، عمویم ضرر، دائی‌ام زبونی فرزندم فقر، دخترم بیکاری، وطنم خرابه، خویشاوندم جهل است.

می‌گوید: مگر نه این است که علماء امت اجماع نموده‌اند که منکرتر از هر منکر ظلم است، پس چرا نباید از این منکر جلوگیری شود، و باید با ریشه این منکر مبارزه کرد زیرا تا ریشه آن ثابت است ثمرات زهر آگین آن با کمک شیطان به صورت‌های گوناگونان باقی است، بدین‌جهت باید در اصل و فرع و آثار و نتائج استبداد که ریشه‌ی ظلم است بررسی نمود، و در نظر و آراء علماء دین و اجتماع دقت کرد، خلاصه آراء از این قرار است:

عقل و تاریخ و مشاهده گواه است که در محیط استبداد وزیر بزرگتر همان فرومایه بزرگتر است چنانکه به حسب مقامات و پستها هر که پائین‌تر است شخصیت بیشتر دارد.

درجات استبداد را چگونه باید بدست آورد؟ مثلا اگر بخواهیم بدانیم که «نرون» ظالمتر و مستبدتر بوده یا «تیمور لنگ» علماء اجتماع میگویند درجه استبداد به اندازه ترس مستبد و حریم گرفتن از مردم است، چنانکه اندازه عدل زمامدار بحسب امنیتی است که در میان مردم دارد.

ملت مسئول است هر حکومت عادلانه‌ای که از مسئولیت و مؤاخذه مصون باشد و ملت از جلوگیری و مؤاخذه غفلت و کوتاهی نماید به زودی مبدل به استبداد می‌شود و از غفلت مردم و قدرت سپاهی برای کوبیدن ملت استفاده می‌نماید.

مستبد انسان عادی است، و فرد عادی مردم در میان حیوانات به گوسفند و سگ انس می‌ورزد، شخص مستبد دوست دارد که مردم مثل گوسفند شیر و پشم بدهند و مانند سگ متملق باشند، مردم باید خود را مانند اسب بدانند که اگر خدمت شد خدمت نماید، اگر آزارش کردند چموشی کند، باید هشیار باشد که برای خدمت به مستبد آفریده نشده بلکه مستبد خادم او است.

کدام بیشتر می‌ترسند مستبد یا ملت؟ بدون شک ترس ظالم مستبد بیشتر است زیرا ترس او از روی علم است، و ترس مردم از جهل، ترس او از انتقام به حق است و ترس مردم از توهم و احتمال بیچارگی، ترس او از جان و قدرت است، و ترس مردم برای چند لقمه نان و غذاست و زندگی که به آن انس گرفته‌اند. بدین جهت گاهی مستبد به تظاهر کارهای خوبی انجام می‌دهد تا چنانکه زندگی و سرمایه‌های طبیعی مردم را در اختیار دارد دلها را نیز مالک شود.

مستبد هر چه بر ظلم بیافزاید ترس و وحشتش بیشتر می‌شود تا آنجا که از اطرافیان و سایه خیال خود می‌هراسد، بسیاری از مستبدین زندگیشان به درندگی و دیوانگی ختم شده

چرا مستبد با علم دشمن است؟ مستبد علم را بذاته و از جهت نتائجش دوست نمی‌دارد، چون علم قدرت و سلطنتی است که از هر قدرتی نیرومندتر است پس ناچار هرگاه که چشم مستبد به روی عالمی بیافتد خود را کوچک می‌بیند به این جهت نمی‌خواهد روی عالمی را ببیند و اگر بخواهد از عالم روحانی یا طبیب یا مهندس استفاده کند از فرومایه‌های متملق این دسته‌ها می‌گزیند. آنچه بیش از هر چیز می‌ترسد این است که مردم حقیقت آزاد منشی را بشناسند، و به عظمت و قدرت سازمان نفسی و عزت آن پی برند و به رموز شرافت و حقوق و راه مبارزه با ظلم و به مقام انسانیت و وظایف و مسئولیت آشنا شوند.

از مکرهای مستبدین، این است که گاهی به نام عدالت از عمّال خود انتقام جوئی می‌کنند تا همه مردم را خوشنود سازند و هم قدرت مقاومت احتمالی عمال خود را خورد کنند هم فرومایه‌تر از آن شخصی را به جای وی بنشانند، مکر و نقشه شیطانی دیگر مستبد این است که وسائل عیاشی و خوشی را برای عموم اطرافیان خود فراهم می‌سازد تا آنجا که عادت شود و یکسره تسلیم اراده او شوند و به وسیله آنها ملت را ذلیل نماید. همین کار را با سران دینی و دسته‌جات دیگر می‌نماید بعضی از عمال خود را با مال فراوان قدرت می‌دهد و با نامها و القاب و نشانها آنها را مفتخر و مردم را مرعوب می‌نماید و دست ظلم عمال خور را باز

می‌گذارد تا مردم را از آنها متنفر گرداند و چاره‌ای جز پشتیبانی و اجراء منویات او نداشته باشند،این قسمتی از مطالب کواکبی است درباره طبیعت و خوی استبداد، مطالب و تحقیقات بیشتر و عمیقتری دارد که ذکر آن بطول می‌انجامید، و بحث مهم این کتاب تاثیر استبداد در دین و علم و شرافت و اخلاق و تربیت است، و خطرناکتر این است که ملتی که مدتها در زیر فشار ظلم و استبداد بسر برد ذلت برای آن طبیعت ثانوی می‌گردد و دیگر احساس عزت نمی‌کند بلکه مفهوم عزت و شرف را درک نمی‌نماید.

در برابر حکومت استبدادی ظالمانه حکومت عدل و قانون است چنین حکومتی خود را نگهدار و مجری قانونی می‌داند که به سود همه و برای همه است و در سایه آن استعدادهای مادی و معنوی ملت رشد می‌نماید و حاکم و عمال آن را ملت از خود می‌داند و در حدود قانون همه آزادند و در برابر آن همه یکسانند و امین بر مال و جسم و اخلاق و شرافت ملت است، در تاریخ کم و بیش نمونه‌های بسیاری دارد و همین دلیل بر آن است که وجود آن ممکن است ولی خواستن و خواستگاری این جمال اجتماعی مهرش هشیاری و فداکاری ملت است، چنین محیط عادلانه سایه بهشت است که گویا همه مردم در خوشی و لذت جاویدان بسر می‌برند، و ترس و نگرانی در میان مردم نیست.

کتاب دیگر مرحوم سید کواکبی کتاب «ام القری» است این کتاب را بعد از طبایع الاستبداد نوشته است، کواکبی بعد ازمسافرتهائی که به کشورهای اسلامی نمود و از نزدیک وضع عالم اسلام و مسلمانان را بررسی کرد و به علل عمومی و خصوصی انحطاط مسلمانان برخورد متوجه شد که علت فقر عمومی مسلمین تفرقه و اختلاف است، و رفع آن بدست حکومتها ممکن نیست زیرا حکومتها محکوم سیاستهای روز هستند و هیچگاه نمی‌توانند برای همیشه با هم نزدیک باشند بلکه برای دوام حکومت خود اختلافات را دامن می‌زنند، چنانکه گفته شد فکر اجتماع و شورای اسلامی از آیات قرآن و روش رسول اکرم (ص) سرچشمه گرفته است.

در این کتاب محل و چگونگی این اجتماع را طرح نموده بعضی این کتاب را داستان تخیلی می‌دانند ولی گویا در مسافرت حج چنین اجتماعی صورت گرفته ولی به صورت کوچک و ساده‌ای، و بعضی از نمایندگان کشورهای اسلامی در آن بوده‌اند. آن گاه این صورت کوچک را کتاب ام‌القری (مکه مکرمه) تکمیل نموده و مفصل‌تر آورده، در این

کتاب از زبان علماء و مردان متفکّر اسلامی وضع پنجاه سال پیش کشورهای اسلامی را ممثل کرده و دردهای و گرفتاری‌های هر یک از محیط‌های اسلامی را بیان نموده و راههای علاج را بررسی کرده، همین کتاب است که منشأ فکر و نظریه مؤتمرهای اسلامی شده و از خیال و به تدریج صورت واقعی می‌یابد و انشاءالله بر خیر و خدمت مسلمانان قیام می‌نماید.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۳۷ - متفکرین اسلام گردهم می آیند

نقل از سالنامه معارف جعفری شماره ۲
فروردین ۱۳۴۱ صفحه ۳۰۱ الی ۳۱۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«متفکرین اسلام گرد هم می‌آیند

مقدمهٔ هیأت تحریریه سالنامه معارف جعفری

خوانندگان محترم کم و بیش نام و بعضی از خصوصیات مؤتمر اسلامی را شنیده و یا در مطبوعات دینی خوانده‌اند. هر سال در ماه رجب این کنگره بزرگ اسلامی در بیت‌المقدس تشکیل می‌گردد و عده‌ای از متفکّرین اسلام از اقصی نقاط کشورهای اسلامی بمنظور همکاری در راه برطرف ساختن مشکلات جهان اسلام و تجدید سیادت جهانی این آئین مقدس در این پایگاه توحید گرد هم می‌آیند.

امسال نیز مانند سالهای گذشته بار دیگر مسلمین جهان شاهد چنین جنبش حیات بخشی بودند که از هر جهت نتایج شایانی در برداشت.

از آنجاکه اطلاع از چگونگی این کنگره اسلامی و قطعنامه‌های مربوطه آن برای عموم مسلمانان ضرورت دارد از این رو بنا به تقاضای «هیأت مدیره نشریه معارف جعفری» دانشمند معظم حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید محمود طالقانی که امسال نیز شخصاً به عنوان نماینده مسلمین ایران در این کنگره شرکت نموده بودند یادداشتهای زیر را که حاوی تاریخچهٔ اجمالی «الموتمر الاسلامی العام» و «الموتمر الاسلامی» و «الموتمر العالم الاسلامی» و قطعنامه و نتائج مؤتمر اسلامی سال اخیر می‌باشد در اختیار این نشریه گذاردند.

ما ضمن تشکر از معظم له امیدواریم که مسلمانان ایران نیز دوشادوش سایر برادران اسلامی خود در این گونه مسائل اساسی ابراز همکاری و همفکری نموده و توجه کافی مبذول

هدف مشترکی داشته باشند، گمان نمی‌رود که کسی دربارهٔ لزوم همکاری و همفکری در مسائل روز و حوادث عمومی مسلمین که مربوط به مصالح مشترک مسلمین می‌باشد تردید داشته و اقداماتی را که به این منظور انجام گرفته و می‌گیرد با بی اهمیتی تلقی نماید.

به خصوص در اوضاع و شرائطی که امروز در دنیا پیش آمده و صف‌بندیها از صورت کشوری و قومی به صورت مسلکها و عقیده‌های متضّاد در آمده و مسلمانان روی اصول و مبانی قطعی که دارند نمی‌توانند در هیچ کدام از این صف‌بندیهای سیاسی شرکت نمایند.

بنابراین می‌توان گفت که اجتماع مسلمانان و تشکیل کنگره‌ها و انجمن‌های اسلامی به منظور شور و بررسی و اتخّاذ تصمیم درباره مسائل ضروری که وابستگی کامل به مصلحت و حیات مسلمانان دارد خود یکی از تکالیف و وظائف دینی ما است و بر عموم مسلمانان بصیر فرض است که در این راه اقدامات اساسی به عمل آورده و در تشکیل و تأئید وهمکاری و همفکری با چنین اجتماعات و کنگره‌های اسلامی کوشش کنند.

البته اگر ما در انتظار آن باشیم که یک شورای عمومی اسلامی صد در صد صحیح و از هر جهت کامل تشکیل شود در این صورت باید برای همیشه در حال انتظار بسر بریم.

بدیهی است که تأئیدات معنوی و الهی از آن کسانی است که از سنت عمومی جهان آفرینش پیروی نموده و از منفی بافی و یأس وتنبلی دست شسته در راه مسائل حیاتی خودگام برداشته و یا لااقل در صدد انجام وظائف ضروری خود برآمده باشند.

منظور از این مقدمه کوتاه این بود که بدین وسیله توجه عمومی را به لزوم شرکت در مؤتمرهای اسلامی جلب نموده و در ضمن پاسخ کسانی را که با نظر منفی به مؤتمرهای اسلامی می‌نگرند داده باشیم باید از این گونه افراد پرسید.

اگر دزدی به خانه‌ای روی آورد صاحب خانه هم قدرت گلاویز شدن با دزد مسلّح را ندارد آیا از فریاد زدن وکمک جستن هم باید خودداری کند ویکسره خانه را تسلیم او نماید؟ آری

میان بردارند و عملاً" دعوت مسلمانان و دستور رسول اکرم را اجابت کنند. که فرمود: هر کس بانگ استغاثهٔ مسلمانی را بشنود (یاللمسلمین) و اجابت نکند مسلمان نیست.

تاریخچهٔ مؤتمر اسلامی

جمعیتهائی که نام آنها با کلمهٔ «مؤتمر یعنی کنگره شروع می‌شود و جنبهٔ اسلامی دارند سه جمعیت می‌باشد که فعلاً" دو جمعیت از آن‌ها موجود می‌باشد.

«الموتمر الاسلامی العام» که در سال ۱۳۵۰ هجری قمری در شهر مقدس «بیت المقدس» تشکیل و تأسیس شد و هدف این کنگره که طی یک قانون اساسی بیان شده بود عبارت از همکاری بین مسلمین و نشر فرهنگ اسلام و مقاومت در مقابل تبلیغات کشیشان و همچنین بنای مدارس به ویژه «جامعة المسجد الاقصی» بود.

«المؤتمر الاسلامی» که در سوّم شعبان سال ۱۳۷۵ پس از طی مقدماتی قانون اساسی آن در قاهره تصویب گردید.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ولی اساس و شالودهٔ آن از همان ذی الحجه ۱۳۷۴ در مکه به وسیلهٔ رئیس جمهوری مصر و پادشاه عربستان سعودی و فرماندار کل پاکستان که در مکه برای ادای مراسم حج گرد آمده بودند ریخته شد و در طرح نقشه‌ها و برنامه‌های اساسی آن عده‌ای از رجال و دانشمندان بزرگ اسلامی شرکت نمودند.

هم اکنون آقای انور السادات دبیر کل این کنگره اسلامی است و دبیرخانه آن در کنار دانشگاه الازهر مشغول به کار می‌باشد.

لازم به تذکر است که در سال ۱۳۷۱ هجری قمری نیز «مؤتمر شعوب المسلمین» در قاهره تأسیس گردید و چهار نفر نمایندگان ایران یعنی این جانب وآقایان حاج سید رضا موسوی زنجانی و حاج میرزا خلیل کمره‌ای و سید صدرالدین بلاغی شرکت داشتیم.[۱]

---

۱ - آقای طالقانی در اواخر کتاب بسوی خدا می‌رویم درباره این انجمن و شرکتشان چنین می‌گویند که عیناً از کتاب مزبور نقل می‌گردد.

«چون انجمن شعوب المسلمین که در همین سال در کراچی تشکیل شد و در روزنامه‌ها و نشریات ایران تصمیمات این انجمن منتشر نگردید و درخواست تسهیل امر حج و الغاء خاوه سعودی از تصمیمات این انجمن درنظر بود راجع به آن شرحی نوشته شود. اینکه به این مختصر اکتفاء می‌گردد: این انجمن در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۳۷۱ مطابق ۳۱/۲/۲۰ و ۱۰ میه ۱۹۵۲ ازنمایندگان ملی تمام کشورهای اسلامی (غیر از قفقاز و افغانستان) تشکیل گردید. بیش از یک هفته صبح و عصر درباره مسائل عمومی اسلامی بحث شد، و سه شب را در میدان جهانگیر پارک کنفرانس عمومی تشکیل داد که در حدود ده هزار نفر در آن شرکت می‌نمودند و نمایندگان کشورهای اسلامی به زبان‌های مختلف نیات و تصمیمات خود را با خطابه‌های مهیج بیان می‌کردند، اصول و مقرّراتی که بر آن تصمیم گرفتند و به تصویب رسید و با چند زبان منتشر گردید از این قرار است.

بسم الله الرحمن الرحیم

ما نمایندگان ملل اسلامی: با توجه به گذشته با عظمت و روزگار وحدت مسلمانان و آنچه از نیکی و عدالت و سلامت برای دنیای بشریت آوردند که بیگانگان خود به آن اعتراف دارند، و با توجه به مصائب و گرفتاری‌هائی که امروز بر مسلمانان در اثر تفرقه و نفاق وارد شده و موجب تسلّط نیروهای بنیان کن استعماری گردیده به طوری که هر روز سطله‌های استبدادی آن‌ها به عناوین مختلف حقوق مسلمانان را پایمال می‌نماید و از طریق دسائس سیاسی و فشارهای اقتصادی و آشوب‌های اجتماعی ملل اسلامی را به زنجیر عبودیت می‌کشاند.

امروز که نیروهای بنیان کن استعماری با هم شاخ به شاخ شده، و نیروهای گوناگون شر و وسائل تخریبی خود را در کمین قرار داده و با تشکیل جمعیت‌ها و عناوین فریبنده مختلف مقاصد شوم خود را تأمین می‌نماید، ما می‌خواهیم نیروهای خیری که در جهان اسلامست متمرکز نمائیم و آنچه از وسائل عدل و احسان در ملل و دول اسلامیست به وسیلهٔ یک جمعیّت منظم، آماده و به کار اندازیم تا زنجیرهائی که دست و پای مسلمانان را بسته و آنها را از پیشرفت به سوی کمال باز داشته پاره شود: این هیأت جهانی اسلام بنام «منظمه، شعوب الاسلامیه» نامیده می‌شود، و خلاصه مقاصدش از قرار زیر است:

۱ - نخستین هدف این جمعیت آنست که عقاید اسلامی را در نفوس مسلمانان عموماً پابرجا سازد و به وسیله اخلاق فاضله و آماده ساختن وسائل زندگی از طریق هدایت روشن اسلام آن عقاید را رشد دهد.

۲ - آزاد نمودن ملل اسلامی از جهت سیاسی و اقتصادی از نفوذ بیگانگان و تمرکز نیروها و سرمایه‌های اسلامی

«موتمر الاسلامی العام» که کوششهای آن مدّتی نیمه کاره مانده بود فعالیّت سریع خود را مجدداً از سال ۱۳۷۳ در بیت المقدس مقرّ مؤتمر آغاز کرد و در همین سال بود که دوره اوّل فعالیت جدید آن به وسیله اجتماع دهها نفر از نمایندگان کشورهای اسلامی در این شهر مقدس افتتاح گردید و یک دفتر دائمی برای اداره کارهای مربوط مؤتمر در این جلسه انتخاب و به تصویب رسید.

هیأت منتخبین از اشخاص برجسته‌ای مانند «سید قطب» و «محمد عبدالرحمن خلیفه» و«دکتر سعید رمضان» و «کامل الشریف» ترکیب یافته بود و آقای سعید رمضان نیز عنوان دبیر کل موتمر را به عهده داشت.

مجله سالیانه «الموتمر الاسلامی» می‌نویسد:

باعث و عمده علّت تأسیس این مؤتمر درمکه معظمه این بود که بدین وسیله زندگی مسلمین جهان طبق تعالیم و برنامه‌های اسلامی تنظیم گردد و اصول قدیمه و تعالیم صحیحه اسلام زندگی عموم مسلمین جهان را اداره کند و روابط مسلمین نقاط مختلف استحکام یابد و به طوری نیرومند شود که بتوانند در تأمین سعادت و صلح جهان و پیشرفت عالم رُل حساسی را به دست آورند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

این کنگره اسلامی تأسیسات دینی متعددی در اطراف جهان از قبیل جنوب عربستان و اندونزی (در آسیا) و سومالی و جنوب سودان وکشور اوگاندا و غیره (در آفریقا) ساخته است که در پیشرفت هدف‌های اسلامی مؤتمر تأثیر بسزائی داشته. البته با توجه به فعالیت و تبلیغات دامنه دار مسیحیان وکشیشها در میان اهالی این مناطق و دوری آنان از مراکز علمی و فکری اسلامی ضرورت این تأسیسات اسلامی روشن می‌گردد.

* * *

قرآن چون لغت دینی مسلمانان است و بر هر مسلمانی فراگرفتن آن لازمست.

* * *

دوره سوّم المؤتمر الاسلامی العام:

دوره سوّم «المؤتمر الاسلامی العام» همین دوره‌ای بود که ما در ماه رجب امسال (۱۳۸۱) در آن شرکت داشتیم و نمایندگانی ازکشورهای افریقائی جاد و اسامی کشور در آن شرکت کرده بودند.

کشورهای مزبور اکثراً مستقل شده و تعداد مسلمانان در آنها یا حائز اکثریت بوده و یا عده مورد توجّهی را تشکیل می‌دهند و به طوری که ازگزارشهای نمایندگان این کشورها به دست می‌آمد احتیاج مبرمی به کمک و همکاری ما دارند!

آری این کشورها که سالیان دراز حتیٰ بعضی از آنها صدها سال در زنجیر استعمار بوده‌اند دست غارتگر استعمار با حقوق و هستی آن‌ها را در این مدّت طولانی ربوده و به یغما برده بود و مبلغیّن مسیحی که بزرگترین ایادی استعمارگران می‌باشند آن مناطق را میدان فعالیت و تبلیغات بی‌منازع خود قرار داده بودند اینک که استقلال و حق مشروع انسانی خود را باز یافته‌اند! لازمست از نظر مادی و معنوی به آنها مساعدت و کمک شود تا بتوانند در برابر فشارهای داخلی و خارجی به پای خود بایستند.

در این کنگره به جز نمایندگان کشورهای آسیائی سوریه، هند، عراق، یمن، عربستان سعودی، ترکیه، ایران، ازکشورهای اروپائی نیز نمایندهٔ مسلمانان یوگوسلاوی حضور داشت.

امسال مؤتمر اسلامی مهمترین دورهای خود راگذراند و از بیشترکشورهای اسلامی به خصوص ازکشورهای نو مسلمان آزاد شده افریقا بیش از هر جا شرکت کرده بودند. مردمی که از پشت چهره‌های نمکین و سیاه آنان نور ایمان و اخلاص می‌درخشید، کسانی که شب دیجور درازی را به سرآورده و چشم به افق روشن آزادی گشوده از بندهای معتقدات خرافی و

دوشنبه ۲۳ رجب (به افق طهران) مطابق با ۱۱ دی ماه ۴۰ از طهران به قصد بیت‌المقدس پرواز نمودیم و پس از قریب دو ساعت در فرودگاه بیروت و بعد ازچهار ساعت از آن جا به سوی عمان و بیت المقدس رهسپار شدیم تا روز ۲۶ رجب اجتماعات به معارف و گزارشها و بحث‌های چند نفری در سالن تنفّس سر میز غذا می‌گذشت صبح چهارشنبه ۲۶ رجب (به افق فلسطین) شب مبعث یا لیةالاسری (از نظر دیگر مسلمانان) اوّلین جلسه تشکیل شد برنامه معرفی همه وفود به یکدیگر با عنوان و سمت و معرفی رؤساء وفود (که از وفد ایران این خدمتگزار را معرفی کردند) و نامه‌ها وتلگرافات پایان یافت از طرف وفد ایران پیام بعضی از علما و مراجع بزرگ و جمعیّت‌های دینی قرائت شد در همین جلسه ترتیب جلسات رسمی تا روز سه‌شنبه اعلام گردید. هر روز سه جلسه - از صبح تا یک بعد از ظهر - بعد از نماز و صرف غذا تا مغرب، بعد از نماز و صرف غذا و استراحت تا پاسی از شب برگزار شد، جلسه عصر چهارشنبه با خطابه افتتاحیه ملک حسین پادشاه هاشمی آغاز گردید و رؤسای وفود هر یک در مدّت ۵ تا ده دقیقه خطابه‌ای ایراد کردند که به وسیلهٔ رادیو پخش می‌شد.

در این جلسه نیز نمایندگان، پیام سلاطین و زعماء وسران جمعیت‌های اسلامی را در تأیید مؤتمر ابلاغ کردند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

تعداد و اسامی نمایندگان

در دورهٔ سوّم مؤتمر (امسال) بالغ بر صد نفر نماینده از قریب ۲۸ کشور شرکت داشت و نمایندگان ایران ۹ نفر بودند که در یادداشت پلی‌کپی شده موتمر چنین آمده است.

۱ - جناب استاد آیة الله محمود طالقانی

۲ - دکتر محسن - رئیس محکمه استیناف در تهران

۳ - آقای علی اکبر تشیّد مشاور حقوقی

۴ - آقای [illegible]

۹ ـ آقای محمد تقی سبط.

جلسات مؤتمر

کنگره امسال در طی ۱۱ جلسه برگزار گردید که در جلسهٔ اوّل ریاست جلسه به عهده علامه مراکشی سید عبدالرحمن الدکالی و معاونت آن به عهدهٔ علامه نیچریه‌ای «شیخ آدم عبدالله آلودی» بود.

البته در این جلسات سعی شده بود که از هر کشوری یک بار برای ریاست جلسه و یا معاونت استفاده نمود تا همه در آن سهیم باشند.

در جلسه ششم افتخار ریاست جلسه به من موکول شد و معاونت من با آقای ابراهیم شیخ احمد صومالی بود و من سخنرانی خود را به طور مختصر در یکی از جلسات ایراد نمودم که به منظور اختصار از نقل آن در این جا خودداری می‌شود.

دیگر از برنامه‌های مؤتمر بازدید خطوط دفاعی بود که در فاصله‌های نزدیک استحکامات و سنگرهائی است که در آن افسران و سربازان مرابط اسلامی شب و روز در زمستان وتابستان مراقبت می‌کنند وبا فاصلهٔ چند قدم با سربازان اسرائیل روبرو هستند، اینجاها مراکز اصطکاک دو نیرو و قدرت است که با اندک غفلت وصفیر یک گلوله‌ای به صورت آتش و خون در می‌آید و ممکن است دنیا را به سوی جنگ بکشاند، یک قسمت این سنگرها بالا و در میان بارو برجهای قلعهٔ شهر قدیم بیت المقدس است، قسمت دیگر در امتداد خطوط تقسیم شده در سرزمین‌ها ودهات واقع در طرف شمال و جنوب شهر می‌باشند که در بعضی از نواحی دهات بلکه خانه‌ها به دو قسمت تقسیم شده.

قطعنامه مؤتمر

برهمی است که مسلمانان را دربیشتر ممالک فراگرفته است.

آن چه که ما اکنون بدان کمال احتیاج را داریم این است که باید با تمام وسائل تبلیغاتی کوشید تاچهرهٔ واقعی اسلام را دور از هرگونه آلودگی و جمود وخرافات در این میان آشکار و معرفی گردد و در این راه از جدیدترین وسائل تبلیغی استفاده نمود.

۲ - در رأس تمام مسائل اساسی جهان اسلام موضوع عدالت اجتماعی قرار گرفته که در بیشتر کشورهای اسلامی مفقود ویا به صورت ناقص می‌باشد مظالم بقدری شایع شده که حتیٰ آن را به صورت تهمتی به خود اسلام بسته‌اند. در صورتی که اسلام از این مظالم و اصحاب ظلم و مبلغین چنین نسبتهای ناروا بیزار است!

تا این جاکه دشمنان علنی و زیر پرده‌ای اسلام جری شده وزیر ماسک عدالت و آزادی و مساوات می‌خواهند باقی مانده پایگاههای آنان راکه ضامن موجودیت آنها است بربایند.

مسلمانان هیچگاه احتیاجی بپذیرفتن راه و رسم اجنبی که در میان آن‌ها عدالت اجتماعی را برقرار سازد ندارند قرآن کتاب آسمانی اسلام و روش پیغمبر اکرمشان همواره سرچشمه انقلاب و نهضت بر علیه بیدادگری و یا غیگری بوده است!

بدیهی است که اگر حکومت‌های اسلامی به تحکیم مبادی عدالت اجتماعی همت نگمارند و ندای مبلغین اسلام در کمال قدرت و امانت و روشنی بلند نگردد خوف آن می‌رود که این طوفان سهمگین همهٔ ما را فراگیرد و هرگز این اوضاع نابسامان ما نخواهد توانست جلو آن را بگیرد.

۳ - موجب کمال تأسف است بلوک غرب که خود را به عنوان نگهبان و مدافع آزادی قلمداد می‌کند و جهان خود را جهان آزاد می‌نامد هم چنان سیاست استعماری خود را در کشورها و بلاد اسلامی دنبال می‌کند.

امروز که صدای مبلغین اسلام بلند است و مسلمانان را با تمام نیرو برای همکاری دعوت

می‌زنند نه تنها با روش آنان سازگار نیست اصولاً" موجب سستی و ضعف آزادی است.

* * *

مبادی عمومی

۱ ـ مؤتمر مقرر می‌دارد که قضیه فلسطین یک واقعهٔ عمومی اسلامی و مربوط به عموم مسلمانان است و در میان سایر مسائل اسلامی در درجه اوّل قرار دارد.

۲ ـ مؤتمر تأکید می‌کند که تجاوز یهود به خاک فلسطین به ناحق است و این تجاوز در حقیقت تجاوز به حقوق عمومی مسلمانان محسوب می‌شود و بر هر مسلمانی فرض است که متجاوز را به جای خود بنشاند و باطل را از بین ببرد.

* * *

مؤتمر اسلامی، دولتهای عربی را می‌خواند تا خط مشی واحدی که شامل شئون سیاسی و اقتصادی و نظامی باشد اتخّاذ نمایند تا فلسطین را نجات دهند و این قضیه را از راه سازمانهای بین‌المللی دنبال کنند.

مؤتمر به حکومتهای عربی و اسلامی توصیه می‌کند که نقشه‌ها و بند و بستهائی که در سازمان‌های بین‌المللی برای تصفیه قضیه فلسطین در جریان است از میان ببرند و باید این قضیه از نظر خود آنها حل شود به حکومتهای عربی توصیه می‌کند که در تمام مناطق سیاسی نمایندگان خود را بفرستند تا در قضایا کاملا" هوشیار باشند.

مؤتمر به دفتر دائمی خود توصیه می‌کند که نماینده کافی به آفریقا گسیل دهد تا از نزدیک فعالیتهای صهیونی را در آن مناطق به دقّت بررسی نماید و روشی برای مبارزه با آن اتخّاذ کند و قضیه فلسطین را شرح دهد و از دول افریقائی که در این مورد پشتیبانی کرده‌اند تشکّر نماید.

مؤتمر هر گفتگوئی را در میان دول عربی و اسرائیل طرد می‌کند و اعلام می‌دارد که تمام

باز مؤتمر حکومتهای عربی را توصیه می‌کند که عنایت بیشتری در مورد شئون بهداشتی و فرهنگی و معاش پناهندگان مبذول دارند و از مساعدات آنان برای نجات وطن خودشان دریغ ننماید.

* * *

مؤتمر دول اسلامی را می‌خواند که از نفوذ اقتصادی اسرائیل جلوگیری نمایند و تأکید می‌کند که آزادی کشتی‌رانی اسرائیل در خلیج عقبه خطر بزرگی برای مسلمانان در بردارد.

مؤتمر وجود نیروهای نظامی بیگانه را خطری برای فلسطین می‌بیند و باید کوشش شود تا این نیروها کنار روند.

مؤتمر امیدوار است که حکومت‌های عربی تبلیغات و ناسزاگوئی را نسبت به یکدیگر متوقف سازند زیرا این روش به زیان همه و به زیان قضیهٔ فلسطین تمام خواهد شد.

* * *

قضیهٔ الجزائر

مؤتمر حق استقلال کامل سرزمین «الجزائر» را عموماً و خصوصاً قسمت صحرا را تأکید می‌کند و از وضع سیاست حکومت فرانسه و از اعمال ضدانسانی آن بیزاری می‌جوید.

مؤتمر حکومت‌هائی را که حکومت الجزائر را به رسمیت نشاخته‌اند می‌خواند که به شناسائی کامل آن مبادرت نمایند و ازدفتر دائمی مؤتمر می‌خواهد که با این دولتها به منظور تحقّق بخشیدن به این مطلب ارتباطاتی برقرار سازد. حکومت‌های عربی باید بر مقرّری خود در مورد الجزایر بیافزایند تا این حکومت بتواند به این مبارزه مقدس ادامه دهد.

و اگر فرانسه بیش از این از شناختن کامل حق الجزائر سرباز زند دولت‌های اسلامی با او رابطهٔ سیاسی و اقتصادی خود را قطع نمایند و اعلام می‌دارد که جوانان مسلمان جهان اسلام،

همکاری و تضامن اجتماعی

۱ - مؤتمر اسلامی سران دول اسلامی را دعوت می‌کند که در راه خدمت به اسلام و اقامهٔ احکام و حدود اسلامی بر همکاری و تضامن مبادرت نمایند.

۲ - توصیه می‌کند: که سیاست‌های خارجی خود را بر طبق مصالح اسلامی منظم نمایند.

۳ - دول اسلامی اختلافات خود را از طریق و داد و مسالمت حل و فصل نمایند.

۴ - مؤتمر معتقد است که از مهمترین عوامل همکاری و تضامن بین دول اسلامی سوق دادن جوانان و نسل جدید به تربیت و تعالیم صحیح اسلامی است و دولت‌ها را دعوت می‌کند که برای تحقّق بخشیدن به این هدف اساسی به ایجاد همکاری فرهنگی مبادرت نمایند.

۵ - مؤتمر لازم می‌داند که ملل و دول اسلامی مجامعی برای تدریس علوم اسلامی و به منظور تقریب مذاهب اسلامی و تعلیم نظامات اجتماعی و سیاسی اسلامی در بلاد مختلف براساس صحیح تأسیس گردد.

* * *

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کشمیر

مؤتمر درباره حق مسلمانان کشمیر تأکید می‌کند که باید مقررات خود را با آزادی به دست گیرند و بر حکومت هند اعتراض می‌نماید که چرا مقرّرات سازمان ملل متحد را در مدّت ۱۳ سال محترم نمی‌شمارد و اجراء نمی‌نماید و در مورد سرنوشت کشمیر به آراء عمومی مراجعه نمی‌کند.

مؤتمر پیشنهادات مجامع مشورتی پیرو کشمیر آزاد را تأیید می‌کند و خواهان آزادی شیخ محمد عبدالله نخست وزیر سابق و زندانی کنونی کشمیر اشغال شده است.

زیر را اتخاذ نمود:

۱ - اعزام نمایندگان از رجال مؤتمر به حجاز و عراق وکویت و سوریه و قطر و بحرین و ایران تا مقرّرات مؤتمر را به خصوص آنچه درباره آفریقا است به مسلمین ابلاغ نمایند.

۲ - به حکومتهای اسلامی که در دول آفریقائی نماینده سیاسی ندارند توصیه می‌کند که نمایندگان خود را اعزام دارند تا بدین وسیله در قضایای اسلامی با دول آفریقائی همکاری نمایند.

۳ - مؤتمر به دفتر دائمی خود توصیه می‌کند که به منظور احداث صندوق تعاونی برای قرض بدون ربح فعالیت لازم بنماید تا به مصرف پیشرفت امور اقتصادی دولت‌های آفریقائی استقلال یافته برسد و نیز به صاحبان شرکتها از مسلمین توصیه می‌نماید که با دول مزبور روابط بازرگانی و اقتصادی برقرار سازند.

۴ - مؤتمر ترغیب می‌کند که دول اسلامی عده‌ای از دانشمندان و استادان فنی را در رشته‌های مختلف علوم به منظور پیشرفت فرهنگ آفریقا بدانجا گسیل دارند.

۵ - باید دول اسلامی را به حقیقت اوضاع مسلمین آفریقائی آگاه ساخت و مراکز تبلیغاتی اسلامی در آفریقا تأسیس نمود.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۶ - مؤتمر به دفتر دائمی توصیه می‌نماید که به ترجمه و نشر قرآن کریم و کتب اسلامی به زبانهای محلی آفریقائی همت گمارد.

۷ - مؤتمر اسلامی دسیسه‌های استعماری را که می‌خواهد میان دول اسلامی استقلال یافته آفریقائی اختلاف ایجاد نماید شدیداً نکوهش می‌کند و برای از بین بردن آن به مسلمین خدمتگزار مخلص اعتماد می‌نماید.

۳۸ - سخنرانی در مؤتمر اسلامی

نقل از کتاب «الذریعه انموزج» پیامهائی از بیت‌المقدس»

تألیف علی اکبر تشیّد

اول شهریورماه ۱۳۴۱ شمسی

صفحه ۸۵ الی ۸۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

كلمة مندوب ايران

فيمايلى كلمة فضيلة الشيخ سيد محمود طالقانى مندوب ايران فى احتفالات ذكرى الاسراء و المعراج و ندوة المؤتمر الاسلامى:

بسم الله الرحمن الرحيم. اللّهم لک الحمد على ان اكرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن، و فقهتنا فى الدين، و جعلت لنا اسماعاً و ابصاراً و افئدة فاجعلنا من الشاكرين و نصلى و نسلم على جميع الانبياء و المرسلين سيما الخاتم لماسبق و الفاتح لما انـفلق سـيدنا محمد صلى الله عليه و آله و صحبه.

(سبحان الذى اسرى بعبده ليلامن المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذى باركنا حوله).

ايها السادة الكرام و الاخوة الاعزة، السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

انا فخور ان اعرب من قبل الوفد الايرانى الذين هم من علماء ايران و ذوى الراى و النظر، ارتياحى لحضور هذه الحفلة المباركة و ذكرى و اسراء النبى صلى الله عليه و سلم و آله، ذكرى الحركة البرقيه الخارقة ليكون لنا فى معنى الحادثه اسوة ان شاء الله تعالى. ان هذا الحفل الكريم و الاجتماع العظيم مورد امل كل موحّد، و ملجاء لقلوبهم الخفاقة و مطرح انظارهم، ومظهر من مظاهر التضامن الايمانى و وحـدة الفكـرة و العـقيدة و تجارب عملى لدعوة القرآن الكريم لنكون شهداء على الناس و مدافعين عن كيان الامة الإسلامية الكريمة: (كذلک جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء عـلى النـاس و يكـون الرّسول عليكم شهيداً والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم)

کالرأس من الجسد اذا اشتکی تداعی علیه سائر الجسد بالسهر و الحمی)

بما انا نمثل الشعب الایرانی و علماء و منظماته ابلغکم السلام و التحیات و نسأل الله یلهم الصلاح و السداد علی الزعماء الدینیه و السیاسیین الاسلامیین لیکونوا صفاً واحد فی مقابلة الاعداء و المهاجمین لحقوق المسلمین

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

ترجمه گفتار نماینده ایران در مؤتمر اسلامی

مطالب زیر گفتار جناب حجة الاسلام آقای سید محمود طالقانی رئیس هیئت نمایندگان ایران است در مؤتمر اسلامی.

(بسم الله الرحمن الرحیم)

خدایا تو را ستایش می‌کنم که ما را گرامی داشتی به پیغمبرمان و از آنکه به ما قرآن را آموختی و ما را در دین خود دانا ساختی و بما چشم و گوش و دل دادی شکرگزار هستیم. پس ما را از شکرگزاران قرار بده.

درود خداوند بر پیغمبران مخصوصاً آخرین آنان محمّد (صلی الله علیه و آله) و بر عترت او و اصحاب او.

«منزه است خدائی که بندهٔ خود را در شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی سیر داد»

آقایان محترم و برادران عزیز سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

مفتخرم که حضور خود را در این اجتماع مقدس از طرف ملّت ایران ابراز می‌کنم و سیر آسمانی پیغمبر گرامی آن سیر برق آسا و معجزه آمیز را متذکّر می‌شوم. شاید در این واقعه

کافران روی خوش نشان نداده و با آنها شدید و سخت ولی در بین خود مردمانی مهربان می‌باشند.»

از خداوند آرزو می‌کنم که برای اخذ تعالیم عالیه اسلام به ما توفیق دهد و از درگاهش خواهانیم که ما را طبق فطرت سالم تربیت نماید. آن فطرتی که ما را به دادگستری و نیکوکاری فرمان می‌دهد واز فحشاء و ستمگری باز می‌دارد و سطح عقل بشر را بالا برده وترازوی عدالت و حق را به پا می‌دارد.

رسول گرامی فرموده: «مسلمانان در همکاری و مهربانی با یکدیگر همچون دستی هستند بر غیر خودشان، مسلمان نسبت به مسلمان دیگر مثل سر است نسبت به بدن وقتی که سر شکوه‌ای داشته باشد بدن هم در آن با سر هماهنگی می‌کند.

من به نمایندگی از طرف ملّت ایران و دانشمندان و انجمن‌های اسلامی آن، سلام گرم آنان را به شما ابلاغ می‌کنم و از خداوند می‌خواهم که صلاح و سداد به رهبران دینی وسیاسی مسلمانان الهام کند تا در مقابل دشمنان و متجاوزین به حقوق مسلمین یک صف واحد را تشکیل داده و از حقوق حقه خود دفاع کنیم.[1]

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاتة

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

---

۱ ـ مرقومهٔ آقای طالقانی به آقای تشید نقل از همان کتاب صفحه ۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلی الله علیه و آله المومن کالراس من الجسد اذا اشتکی تداعی علیه سایر الجسد بالسهرو الحمی - به یاد مسافرت به مؤتمر اسلامی اردن و قدس و جشن اسرئ در خدمت فاضل دانشمند جناب آقای تشید ۲۷ رجب ۱۳۸۱

سید محمود طالقانی

۳۹ - پیام به مناسبت استقلال الجزایر

قسمتی از سخنرانی آیت الله طالقانی به مناسبت استقلال الجزایر

که در مسجد هدایت ایراد شده است.

به نقل از کتاب الجزایر پیروز

ص ۵۳ و ۵۷ و ۵۸

در سال ۱۳۴۱ - ۱۳۴۰

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نقل از الجزایر پیروز

از طرف دبیر خانه انجمن‌های اسلامی از نماینده حکومت موقتی الجزایر جناب آقای دکتر مسعود آیت شعلال دعوت شد که در مجلس جشنی به مناسبت ورود مشار الیه ترتیب داده شده در مسجد هدایت حضور یابند.

عده زیادی از آقایان روحانیون، پزشکان، مهندسین و شخصیت‌های مختلف در سالن فوقانی مسجد برای آشنائی باآقای دکتر شعلال اجتماع کرده بودند.

از طرف آقای طالقانی امام مسجد و هم چنین سایر آقایان میزبانان به آقای دکتر شعلال خوش آمد گفته شد...آقای آیت الله سید محمود طالقانی نطق مبسوطی به زبان عربی ایراد نمودند و طی آن اظهار داشتند: برادران عزیز، هم میهنان محترم، آقای نماینده الجزایر مجاهد آزاد.

به نیابت کلیّه علمای امامیه ایران واعضای انجمنهای اسلامی تحیّت و تهنیّت اسلامی به شما تقدیم می‌کنیم. گواهی می‌دهیم که اموال و نفوس و ثمراتتان را در راه خدانثار کردید برای تحصیل ارزشهای عالی انسانی و آزادی و به دست آوردن عظمت اسلامی در راه اسلام و مسلمین فداکاری کردید و اعلان نمودید که ما از آن مردم و از آن مسلمانانیم.

بدیهی است دلهای استعمارگران و خدمتگزارانشان که همچون سنگ یااز سنگ سخت‌تر است و وجدانهای منع شده آنان که خدا و فرشتگان و همه مردم آنان را لعنت می‌کنند از پیروزی شما دردناک است.

پیشوای بزرگ انسانیت پیغمبر عربی (ص) فرمودند:

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ملّت مسلمان ایران و شیعیان اهل بیت در گرفتاریهای شما اشک ریختند و رنج بردند و صیحه کشیدند و گفتند و نوشتند و با توجه به اوضاع و احوال و مقتضیات و مشکلات و دوری راه آنچه توانستند کردند.

ما به الجزایر عشق می‌روزیم و آنچه بتوانیم انجام می‌دهیم زیرا ملّت الجزایر به عنوان مجاهدین اسلامی نه به عنوان ملّت افریقائی در راه حفظ عزت و استقلال اسلام قیام کرد و جان فشانی کرد و ما افتخار داریم که الجزایر مجاهد و آزاد را نمونه اعلای جهاد اسلامی بدانیم.

ملّت ایران شریک حزن و اندوه شماست زیرا شما مسلمانید و دشمن شما کافر و متعدی و متجاوز شما با این همه فداکاری در روزگاری که نور اسلامی رو به خاموشی گذاشته بود آن را زنده کردید و قلوب مسلمین را به یکدیگر پیوند دادید.

نه صحرا نه دریا

برادر عزیز صحرا و دریا در میان ما و شما فاصله ایجاد نکرده بود ولی شرائط زمان و وسائل ارتباط ما رااز یکدیگر دور کرده بود وازاین به بعد امیدواریم نزدیکتر از پیش باشیم و بیشتر با یکدیگر آشنا شویم.

چشم همه مسلمانان جهان در تأسیس حکومت الجزایر آزاد به شما دوخته شده تا نظام اجتماعی و اقتصادی را بر اساس اصول عقلی و فطری که مظهر تمام آن دستگاه تعلیمات اسلام است پایه گذاری کنید.

کامیابی و پیروزی شما و خود را از خدای متعال خواستاریم و دعا می‌کنیم که خداوند ریشه منافقین و خدمتگزاران استعمار را در سرزمین عرب وترک و هند و ایران قطع کند.

«فقطع دابرالقوم الذین ظلموا و الحمدالله رب العالمین».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ز – فصل پنجم

مقالات سیاسی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۴۰ – مشاهدات من در زنجان

پس از واقعه آذربایجان و سقوط دموکراتها و ورود قوای دولتی به آذربایجان و انتشار پاره‌ای از شایعات مورد نگرانی محافل دینی آن زمان واقع گشته بود و بدین لحاظ مرحوم آیت الله طالقانی از طرف هیأت تحریریه مجله آئین اسلام به زنجان عزیمت نموده و پس از تحقیات وبررسی‌های کافی. نظر خود را مفصلاً در این باره ذکر می‌نماید. و مجله آئین اسلام این نظریه را بصورت جداگانه به عوض شماره ۳۸ سال سوّم شمار مسلسل ۱۴۱ در جمعه ۴ آذر ماه ۱۳۲۵ برابر با ۱۱ محرم ۱۳۶۵ منتشر می‌نماید.

مشاهدات من در زنجان

این نامه دینی که در راه حقایق بار سنگینی را به دوش گرفته و در این روزگار تیره و تار مسئولیت توان فرسائی را عهده‌دار شده است در این موقع باریک و هنگام تاریک که همه روزه در اثر اصطکاکهای سیاسی وقایع گوناگونی تولید می‌شود یک وظیفه دینی و تکلیف وجدانی دارد که انجام آن برای قضاوت تاریخ بسیار مؤثر است و آن وظیفه در موضوع پیش آمد زنجان بیان حقایق و نشر وقایع حق و حقیقت است. آئین اسلام در این سه سال زندگانی خود با همه نشیب و فرازهای سیاسی راست و چپ توانسته است که خود راکاملا" بی‌طرف نگه داشته و بهیچ یک از سیاست‌های امروزی خود را آلوده نکند و در میان این همه افراطها و تفریط‌ها یک راه اعتدال (راه دین) راگرفته و پیش می‌رود از این رو در تمام پیش آمدهای سیاسی فقط از نظر جنبه دینی وارد بحث شده است و اخیراً پس از سقوط زنجان و ورود قوای دولت به آن شهر پاره انتشاراتی که از لحاظ دیانت مورد اهمیت بود افکار متدینین را مشوش نمود این بود که هئیت تحریریه این اداره دانشمند محترم آقای سید محمود طالقانی را برای رسیدگی به اوضاع آن سامان انتخاب نمودند و ایشان نیز رنج این مسافرت را بر خود هموار نموده و چهارم آذر ماه جاری بطرف مقصود عزیمت نمودند و پس از یک سلسله تحقیقات دقیقه حقایق را چنانکه بوده و شنیده‌اند یادداشت نموده و به این اداره داده‌اند و اینک در تحت عنوان (مشاهدات من در زنجان) ذیلا انتشار داده می‌شود و ما امید داریم که هیچ یک از احزاب سیاسی از ما نرنجند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

(مشاهدات من در زنجان)

دینی است وباهیچ حزب و دسته‌ای سروکار ندارد و بنابراین رفتن بمسافرت زنجان هم بنا بر پیشنهاد اداره شریفه آئین اسلام و تصویب بعضی از علماء بزرگ که حق استادی بر من دارند فقط منظور انجام وظیفه دین بوده چون بر هر کس که از دور و نزدیک به وضع تبلیغات ما آشنائی دارد میداند که هدف ما فقط آشنا کردن مردم به تعالیم قرآن وتربیت اولیاء اسلام می‌باشد و با منطق روشن معتقدیم که اگر قرآن اجرا شود همه امور وگرفتاری‌ها اصلاح می‌شود بنابراین خود را در صراط مستقیم می‌دانیم و شبانه روز چند مرتبه در نماز از خداوند هدایت به آن را می‌طلبیم که طریقی برتر از روش راست و چپ می‌باشد.
(غیر المغضوب علیهم و لاالضالین)

اینک آنچه دیدیم و شنیدیم در این مسافرت پیش آمده برای عموم منتشر می‌کنیم و قضاوت را به خوانندگان واگذار می‌نمایم.

سید محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

روز دوشنبه چهارم آذر دو ساعت بعد از ظهر به ایستگاه راه آهن رفتیم و در درزن مخصوصی که از طرف ستاد برای مسافرت به زنجان آماده شده بود قرار گرفتیم بیست و سه نفر از مدیران جرائد و مخبرین در این اطاق مخصوص بودند البته با آن که عموم این آقایان و جوانان حساس را میشناختم مسلّم بود که در مرامهای حزبی با هم مختلفه العقیده‌اند بعضی که من را از دور و نزدیک می‌شناخته و به روحیه‌ام آشنا بودند نزدیک شدند ولی بیشتر در قیافه‌شان از هنگام ورود آثار تعجب مشاهده می‌نمودم چند دقیقه پس از ورود در اطاق ترن حرکت کرد درخواست کردم که هر وقت مقتضی شد اجازه دهند عرایضی کنم چون اغلب

وقتی به اوضاع زندگی‌اش می‌نگریم گاه آن حضرت را در محراب عبادت می‌بینم گاهی در منبر خطابه گاهی در میدان جنگ گاهی بالای کرسی سیاست و قضاوت و اداره امور مملکت، البته این تقصیر متدینین و طرفداران اسلام است که از همه امور حساس خود راکنار کشیده و میدان را بدست دیگران داده‌اند به این جهت شماها تعجب می‌کنید وقتی یک نفر روحانی را وارد اوضاع روز می‌بینید، یکی از آقایان گفت تقصیر خود شما است. گفتم من که اعتراف کردم ولی بعضی امثال شما هم تقصیر دارید چون حاضر نیستید به هیچوجه با روحانیین و دین نزدیک شوید و اصول مسلمه اسلام را هم انجام دهید و در ضمن تذکر دادم که آقایان شما از طرف ملت نماینده شده‌اید که یک پیش آمد مهم حیاتی را از نزدیک ببینید ودر آن قضاوت کنید گفته و نوشته‌های شما سند تاریخی است و در اساس زندگانی نسل آتیه مؤثر است خود را مسئول خدا و وجدان بدانید آنچه که هست بگوئید و بنویسید و اگر خدماتی از ناحیه انقلابیون بجامعه شده باید تذکر دهید و تحت احساسات قرار نگیرید.

چون مطلب به اینجا رسید بعضی گفتند ما اشکالات و سؤالاتی در موضوعات دینی داریم اگر حاضرید جواب بگوئید گفتم من تا ورود به زنجان در دسترس آقایان هستم بفرمائید:

سؤال و جوابهائی رد وبدل شد تا به ایستگاه قزوین رسیدیم پس از حرکت از ایستگاه گفتم آقایان امشب شب سه‌شنبه اول ماه محرم است از فردا در مجالس و محافل عالم شیعه یک موضوع تاریخی هزار و سیصد سال پیش مورد مذاکره واقع خواهد شد و آثار تأثر در سراسر سرزمین‌های اسلامی آشکار است اگر اجازه بدهید رسیدگی کنیم تا ببینیم اهمیت این قضیه از چه جهت است، چون اظهار رغبت نمودند، یک ساعتی در اطراف وضع حکومت معاویه و رفتار حکومت با توده‌های اسلامی و نهضت سیدالشهداء و خطبه هنگام حرکت از مکه و وقایع بین راه تا ورود به کربلا صحبت کردیم.

ورود به ایستگاه زنجان

بواسحاقی ازعلمائی هستند که در طهران به سر می‌برند.

در محوطه ایستگاه اشخاصی از مهاجرین و فدائیها با خانواده‌ها و اثاثیه‌شان منزل داشتند گفتند اینها را به اینجا جمع کرده واطرافشان نظامی است تا از تعرض مردم محفوظ باشند آقایان نماینده از مردها و زنها تحقیقاتی نمودند. بعضی از آنها رااهالی مجروح کرده بودند از جمله مردی بود قلی اف نام دارای قیافهٔ به نظر من مهیب و زننده سر و صورتش با دستمال پیچیده بود وآثار جراحت و خون در صورت و دستمال آشکار بود معلوم شد ایشان رئیس باشگاه راه آهن زنجان بودند از قراری که می‌گفتند مأمورین ایستگاه از او متوحش بودند، مرد دیگر لاغر اندام پیش آمد و شروع کرد با زبان ترکی به صحبت یکی از کارمندان گفت گوش به حرف این جنایت‌کار ندهید این مرد چند نفر به دست خودش کشته بود بهر حال وقت گذشته و صلاح بود زودتر به شهر برویم اتومبیلهای نظامی حاضر بود دسته دسته بشهر منزل ذوالفقاریها که محل ستاد ارتش است وارد شدیم، در این جا هیجان عجیبی بود افسران نظامیان، کارمندان، بازاریها، جریده نگاران یکدیگر [را] می‌دیدند پس از قدری استراحت چون قبلا بنا بود به منزل یکی از علما بروم چون شهر نظامی بود با اتومبیل به مصاحبه آقای سرهنگ بواسحاقی بطرف مقصد رفتم در میان راه محلی که بطرف سرهنگ تیراندازی شده بود (چنانکه در اعلامیه جناب آقای نخست وزیر بود) نشان دادند چون به منزل رسیدیم آقای سرهنگ مراجعت کردند با مرد بزرگوار و عالمی که در منزلشان بودم تا نیمه شب مذاکرات و سؤالاتی در میان آمد آنشب بواسطه هیجانی که در شهر بود و مطالبی که داده بودم بسیار کم خوابیدم صبح بمحل اجتماع در ستاد رفتیم پس از اندکی نشستن منظرهٔ پیش آمد که بسیار متأثرم کرد و علما راگریاند آن منظره پیره‌زنی بود که ناگهان وارد مجلس شد با اندامی پژمرده و فرسوده می‌لرزید و اشکش پی در پی می‌ریخت قطعهٔ عکسی بدست داشت پرسیدم این زن کیست گفتند مادر ادوارد داکتر دندانساز ارمنی که او راکشتند می‌باشد این عکس هم

فقط این بود که باآقایان ذوالفقاریها به شکار می‌رفت (وضع کشتن این جوان با حاجی علی اکبر توفیقی و شاهرخی و دو نفر دیگر راکه شب چهارشنبه آخر سال در کارخانه کبریت سازی تیرباران کردند در خاتمه می‌نویسم).

قرار شد عصر سه‌شنبه مردم در مسجد جمع شوند صحبت کنیم بنابراین در معابر و خیابانها به عموم اعلام می‌کردند و به اتفاق جمعی از نمایندگان جرائد و توده مردم بـه دبسـتان و دبیرستان معروف رفتم آقایان سؤالاتی کردند و عکسهائی برداشتند و در دبـیرستان هـمه محصلین در سالون جمع شدند و سخنرانیهای مهیجی نمودند و سؤالات مختلف از وضـع فرهنگ و مدیران و معلمین زمان انقلابیون دموکرات نمودند من از محصلی که ایستاده جواب می‌داد پرسیدم وضع تبلیغات دینی چطور بود گفت برنامه فرهنگ غیر از موضوعات دین وغیر از قرآن و شرعیات تدریس میشد ولی یکساعت علاوه درس ماتریالیستی وکمونیستی داده می‌شد و به این درس اهمیت می‌دادند حتی از دبیرستان دیگر محصلین اجباراً باید وقت این درس در این دبیرستان (پهلوی سابق دارائی زمان دموکراتها) حاضر شوند و در ضمن درباره اعتقاد به خدا و پیغمبر هم بدگوئی می‌کردند و می‌گفتند اینها راآخوندها ساخته‌اند (البته این موضوع از هر چیز به نظر من خطرناکتر است چون بردن وغارت کردن مال قابل جبران است هم افراد بالاخره مردنی هستند ولی غارت وکشتن عقیده بهیچوجه قابل جبران نیست و همه بدبختیها، از بی‌ایمانی و ماده پرستی و شهوت‌رانی است نـمی‌دانـم ایـن چـه فکریست که با صرف پولها و تبلیغات عقاید مردم را از میان ببرند.

مگر امور اجتماعی و ایجاد اعتدال اقتصادی با داشتن ایمان منافات دارد بلکه پرواضح است با بردن مرکز ثقل که ایمان افراد است تمام امور مختل می‌شود و اگر اعتدالی هم به فرض در زندگی حاصل شود قصریست و به واسطهٔ قدرت بیرون از قلب و دل است و قصر دوام ندارد) خلاصه از این جوابها بسیار متأثر شده بیرون آمده بطرف منزل رفتیم جمعی از علما و

تحمیلات می‌نمودند و اموال می‌ربودند خصوصاً از وقتی که بین دولت و دمکراتها قرار شد زنجان تخلیه شود کامیون‌ها مانند سیل در جاده‌های میان زنجان و آذربایجان در حرکت بود و آذوقه را می‌بردند و میان مردم گفته می‌شد که غله به طرف روسیه می‌برند حتی چوب و تخته‌های بی‌قیمت حمل می‌شد و مباشر غله و آذوقه که حمل و نقل به عهدهٔ او بود از فدائیها است که می‌گفتند اهل روسیه بوده و جنگ‌های استالین گراد را نقل می‌کرد نام عوضیش بابازاده بود می‌گفتند هنوز در زنجان است.

اما راجع به بی‌ناموسی دمکراتها

اگر چه به طور قطع وقایعی انجام گرفته اما من مدرک صحیحی بدست نیاوردم فقط خانه‌ای که به نام خانه «مدنیت» تأسیس نموده بودند می‌گفتند از جمله تبلیغاتشان در آنجا تبلیغات ضد عفاف بوده و به این جهت عده دخترها راکارمند آنجا نموده بودند و از زنها و دخترها دعوت مینمودند و برای آنها سخنرانی می‌کردند گویا زمینه تبلیغات اشتراک زن را در آنجا فراهم کردند (ولی بعقیدهٔ من انصافاً باید اعتراف نمود که تمام بی‌عفتی‌هائی که سراغ می‌دادند به اندازه یکروز جمعه تابستان دربند در شمیران نبوده و این یکی از نوامیس اجتماعی است که دنبال ثروت و اشرافیت و نبودن حکومت دین و فضیلت در جامعه ظهور می‌کند این مردم لات و لوت و گرسنه مهاجر هم چون مالدار شدند از این ناموس البته خارج نیستند.

اما درباره کشتارها در حدود پنج هزار نفر در این یک سال در جنگهای با ذوالفقاریها از دو طرف کشته شده و عده‌ای هم در دهات و شهر که متهم میدانستند به مخالفت کشته‌اند قضایای شبهای آخر سال گذشته و شب روز عید فروردین بسیار واضح است و ازدهات هم آقایان مخبرین جرائد مدارکی به دست آوردند اینکه من اجمالی از وضع کشته شدن یک

افتاد آقای شیخ موسی که یکی از محصلین مدرسه سعید که یکی از مدارس مهمه زنجان است بود و در سوم محرم بنا به خواهش اهالی قریه دشیر برای تبلیغ احکام رفته و در منابر خود همیشه غلبه جانب حق را از درگاه خداوند خواستار می‌شد و در این اثنا دموکراتها به آن ده نفوذ نموده و مقدرات آن آبادی را بدست می‌گیرند. خویشان شیخ موسی در خفا [به] شیخ موسی می‌گویند که بهتر است شما از این ده بروید زیرا ممکن است دموکراتها با تبلیغ دین مخالف باشند و از این جهة به شما آسیبی برسانند شیخ موسی که جوان و در دین متعصب بود در جواب گفته که من جز یک مبلغ دینی نیستم و با دموکراتها سر و کاری ندارم و علاوه هوا سرد و زمستان است و مزاج من ضعیف است و مسافرت برای من مقدور نیست. در اوایل ماه ربیع الاول سه نفر از فدائی دموکرات به عنوان فرماندهی آن سامان بقریه دشیر می‌آید و آن سه نفر عبارت بوده‌اند از روح‌الله یوسف آبادی (که سالها سابقه سرقت داشته) و ماژور نظری (که یکی از افسران فراری تهران بوده) و محمد علی رامتین (که غلام یحیی به این مرد می‌گفته تو از اولاد شمربن ذی الجوشن هستی یعنی از بس قسی القلب بوده که غلام یحیی به او چنین می‌گفته) پس از ورود این سه نفر، اشخاصی نسبت به شیخ موسی سعایت می‌کنند که او بالای منبر دعا میکند که خدا حق رایاوری کند رامتین دو نفر به عنوان جاسوس به نزد شیخ موسی می‌فرستند که از او سه پرسش زیر را بنمایند یکی آنکه آیا دموکراتها که به قرآن و اولیای دین اسلام ناسزا می‌گویند چگونه اشخاصی هستند؟! دوم قرآن را جلو چشم ما می‌سوزاند اما چنین اشخاصی مسلمانند؟! سوم آیا زنهای دموکرات بر دیگران حلال است؟ شیخ در جواب می‌گوید من به این سؤالات نمی‌توانم جواب بدهم فقط همین قدر می‌دانم که هر که به دین اسلام توهین کند و قرآن را بسوزاند مهدورالدم و واجب القتل است آن دو نفر برمیگردند و به مرکز فرمانداری چنین گزارش می‌دهند که شیخ ماها را واجب القتل دانسته و حکم جهاد بر ضد ما داده است این بود که شیخ را به عنوان این که طرفدار ذوالفقاریها بوده به قریه اوزال که

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

جسارتها نموده و به حضرت سیدالشهداء ارواحنافداه ناسزا می‌گوید و دستور میدهد که شیخ را توفیف کنند. فردای آن روز قبل از طلوع صبح دوباره شیخ موسی را می‌طلبد و مزخرفات دیروزی را تکرار می‌کنند شیخ موسی در این بار مردانه جواب می‌دهد و می‌گوید من از مرگ نمی‌هراسم و سعادت من در کشته شدن است آن هم بدست شما بالاخره غلام یحیی فرمان قتل این محصل جوان ناکام را می‌دهد و محمد علی رامتین یا به قول خود غلام یحیی فرزند شمربن ذی‌الجوشن به شیخ همین قدر اجازه می‌دهد که آبی بخورد و وضو گرفته و نماز بخواند پس از آن با ۳۵ گلوله اعدامش می‌نماید و دستور می‌دهد که جنازه‌اش را کسی دفن نکند. پس از ده روز جنازه شیخ را اهالی قریه مجتمعاً برداشته و دفن می‌کنند. اینست معنی آزادی و حقیقت دموکراسی در ناموس ستمگران جهان.

عصر روز سه‌شنبه بنا بود مردم در مسجد جمع شوند ولی چون خبر داده بودند آقای محمود ذوالفقاری وارد می‌شوند و اکثر اهالی شهر به استقبال رفته‌اند جمع‌آوری مردم میسر نبود من از منزل وقت ورود بیرون نرفتم. ولی مردم تا مسافت شش فرسخ زن و مرد و اطفال به استقبال رفته بودند گفتند آقای محمود ذوالفقاری بعد از ظهر در حالیکه در جلو کامیون نشسته بود و برادرش به مسلسل دستی بالای سرش و عدهٔ تفنگ به دست در کامیون پشت سرش بودند و از مردم بسیار اظهار احساسات می‌کردند تا به منزلش وارد شد.

عصر پس از ورود آقای ذوالفقاری به گردش می‌رفتیم و در خیابانهای اطراف شهر قدم میزدیم بچه‌ها که تاآنوقت غذا نخورده بودند از استقبال برمی‌گشتند آقایان همراهان از بچه‌های کوچک می‌پرسیدند که امروز آقای ذوالفقاری وارد شده گفتم تو چه میدانی گفت مسافتی به استقبال رفتم و دستش را هم بوسیدم دیگری گفت زنجان را پس از خدا و دوازده امام ذوالفقاری نجات داد.

من ذوالفقاری را چند مجلس قبل از این وقایع ملاقات کرده بودم اگر چه او را مؤدب و

خوش قیافه حاضر شد لباس بلند ومولوی سبز برداشت درکمرش دو سه قطار فشنگ بود و به دوشش تفنگ، بیرقی را از گوشه اطاق برداشت و برافراشت بیرق سبزی بود که بالای آن عکس ذوالفقار و زیر کلمه (نصر من الله و فتح قریب) نوشته شده بود، دیدن این بیرق از یک طرف احساسات دین مرا تحریک کرد و به یاد جنگهای مردان خداپرست اسلام آمدم از طرف دیگر به بی‌توجهی دستگاه حاکمه ما به نکات حساس متوجه شدم اگر این نکات را در کارهای مهم رعایت می‌کردند. همه کارها پیش میرفت

واضح است که با این منظره هزارها جمعیت فداکار دور این بیرق جمع می‌شوند بی‌جهت نبود که آقا سید حاجی آقا (یکی از پیشنمازهای زنجان) می‌گفت مردم و جوانان بسیاری حاضرند اگر دولت دستور بدهد اسم بنویسند فداکاری کنند.

بهر حال صبح اعلان شد که عصر در مسجد جمع شوند در اطاق فرمانده ستون آقای سرهنگ هاشمی رفتیم.

عده‌ای از مدیران جرائد بودند یکنفر خبرگزار خارجی بود که می‌گفتند نماینده ۸۰ روزنامه است چون من را دید به صندلی من نزدیک شد دو نفر در میان مترجم بودند درخواست مصاحبه نمودند پذیرفتم چند سؤال درباره نظر من در اوضاع و رضایت و عدم رضایت دهقانان و رنجبران نمود گفتم دهقانان ایران مسلمانند و با مالکهای متدین خود که وظیفه دینی را انجام می‌دهند کمال اتحاد و صمیمیت را دارند.

پرسید نظر شما درباره اصلاح جهان و اجراء سوسیالیستی چیست؟

گفتم اگر قرآن درست اجراء و مردم با حقایق آن آشنا شوند یقین دارم عالم روی سعادت را می‌بیند گفت قرآن درباره حقوق رنجبران و فقراء چه رعایت کرده.

گفتم نقشه قرآن اگر اجرا شود اختلاف زندگانی بسیار کم می‌شود و علاوه حقوقی بنام زکوة و خمس برای کمک به فقراء و کارهای عام المنفعه بر اغنیای اسلام مقرر داشته.

معابر نمودم اهالی اول درخواست کردند که از دولت سران دموکراتها را که به مال و جان ما دست‌اندازی کرده‌اند می‌طلبیم و تقاضا داریم اولا وضع اینها روشن باشد که آیا هستند یا به آذربایجان فرستاده شده‌اند واگر فرستاده‌اند چرا فرستاده‌اند.

و اگر هستند باید محاکمه شوند و دیگر هم آن که ما شکایاتی داریم باید کاملا دولت رسیدگی کند.

شب بمنزل آمدیم عده‌ای از علما و اهالی تشریف داشتند از آقایان نام سران دموکرات را که مردم بیشتر از آنها شکایت دارند پرسیدم نامهای ذیل راگفتند، علی زاده، قنبری، رؤفی برهان السلطنه یدآداودی یه آمیرزاده صفر خان جواهری هادی وزیری مرندی اوحدی جهانگیر دارائی حبیب‌الله ریحانی وعده دیگر.

آقایان گفتند مردم می‌خواهند وضع اشخاص نامبرده بالا و پولهائی که آنها ازمردم به عناوین مختلف گرفته‌اند و هم چنین رسیدگی به بودجه شهرداری که به دست اینها بوده و اسلحه‌هائیکه برهان السلطنه، تحویل فدائیهای خود داده روشن شود یکی از دبیران دبیرستان در مجلس حاضر بود معلوم شد در قضیه کشته شدن حاجی توفیقی ورفقایش حاضر بوده گفتند عده از اینها را در ابتداء گرفتند من جمله آقای توفیقی و بعد از هشت ماه تقریباً توفیقی تبرئه شدند شب همانروز که تبرئه شده بود اطراف منزلش راگرفته واز راه پشت بام به خانه رفته دستگیرش کردند این آقای دبیر گفت اینها عده بودند که در زیر زمین همان کارخانه کبریت به وضع سختی مدتها زندانی بودند روز شنبه آخر سال از جمعی دعوت کردند من گمان کردم برای سخنرانی یا تبلیغات دیگر حزبی است به انجا رفتم دیدم جمعی مردم هستند میزی در وسط حیاط است و اطراف آن چند صندلی است یک نفر روس در حالی که هفت تیر بسته بود قدم می‌زد اعلام کردند که محکمه تشکیل می‌شود چند نفر که نامشان راگفت اطراف میز نشستند در این میان حاجی توفیقی را با ادوارد و شاهرخی دادستان و یک نفر دیگر از

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

اعدامشان راکردند حاجی خواست حرف بزند با صدای بلند گفتند خفه شو از طرفی از اطراف میز برخواستند و به طرف دیگر رفتند که رأی بگیرند و از طرف دیگر شخصی با طناب حاضر شد دستهای آنهارا بستند من از کسی پرسیدم اینها را می‌کشند گفت آری مضطرب شدم خواستم بیرون بیایم در را بسته بودند ناچار ایستادم هئیت محکمه برگشت و حکم اعدام را اعلام نمود صدای توفیقی به کلمه شهادتین بلند شد که ناگاه تیرها به صدا درآمد و مانند برگ روی هم افتادند هنوز ناله‌هائی می‌زدند ودر تشنج بودند که شخص روسی رفت بالای سر آنها و هفت تیر راکشیده مقابل سر و سینه آنها آتش کرد.

اما داستان کشته شدن شیخ حمید علی آل اسحق خوئینی

در ضمن مذاکره با بعضی از آقایان زنجان صحبت شیخ خوئیی مقتول میان آمد من گفتم او را چند سال قبل در طهران دیده‌ام در محضر حضرت آقای امام بودم شیخ و چند نفر دهاتی با ذوالفقاریها گفت گو داشتند معلوم شد این‌ها خوئی هستند و با ذوالفقاریها گفتگوی ملکی داشته گویا به آنها تعدی شده بود و طرفداری این شیخ از دموکراتها از اول روی همین زمنیه بود آنها هم او را تقویت کردند چند مرتبه برای آنها سخنرانی کرده میگفتند گفته بود لنین هم مانند پیغمبر است وگفته بود سید جعفر پیشه‌وری مثل امام حسین برای نجات جامعه می‌جنگید.

به هرحال وضع کشتنش را این طور گفتند که صبح قوای دولت وارد زنجان شده مردم اول باور نداشتند و جرئت تظاهر به احساسات نمی‌کردند یکی صدا زد زنده باد ارتش ایران مردم از هر طرف جمع شده اظهار احساسات کردند فرماندار نظامی سران فدائیها راگرفت آنها از مردم محفوظ ماندند این شیخ اجل برگشته باخاطر جمع بالای بالا خانه دفتر ایستاده بود مردم هجوم کردند او را زدند بعضی‌ها خواستند او را نجات دهند نتوانستند پس از زدن زیاد شاید

آقایان مخبرین جرائد جلوگیری کردند، تلگراف تقاضای اهالی برای فرستادن دولت هئیت قضائی تا به شکایات رسیدگی کنند به روزنامه آئین اسلام فرستاده شد.

تلگرافی هم به عنوان قدردانی از آقای سرهنگ هاشمی فرمانده نیروی اعزامی و دیگر سرهنگان و عموم ارتش به نخست وزیری و وزارت جنگ و ستاد ارتش و چند جریده مخابره شد.

پس از آن به اتفاق آقای ستوان یک فرهنگ افسر هوائی که جوانی متدین و رشید است و با هیئت اعزامی در آنجا هستند به طرف فرودگاه بناب رفتیم و در بعضی دهات هم سؤالاتی کردیم مردم ابتدا فرار می‌کردند معلوم شد اتومبیل جیپ راکه ما سواریم قبلا اتومبیل سواری یکی از رؤسای دمکراتها بوده به این جهت مردم می‌ترسیدند بعد که ما را دیدند جمع شدند عموم دهاتی هاشاکی و بسیار وضع اسفناکی دارند.

بعد از ظهر بمنزل برگشتیم چون حال مزاجی در اثر حرکت و سردی هوا مساعد نبود قدری استراحت کردم پنج و نیم بیرون آمدم معلوم شد آقایان وزراء مالیه و فرهنگ و دارائی و بهداری از طهران آمده‌اند و یک سره با فرمانده‌ها و مدیران جرائد به مسجد رفته‌اند و عموم مردم جمع شده آقایان نطقهای مؤثری کرده‌اند چون دعوت به نام من بود قدری هم منتظر مانده متفرق شده‌اند شب در ستاد مدیران جرائد حاضر بودند چون فردا همه می‌خواستند حرکت کنند مقتضی بود مطالبی را عرض کنم پس از استجازه قدری در اطراف اهمیت تربیت اسلام و روح ایمان و این که آقایان نویسندگان جرائد باید این موضوع را تقویت کنند بحث کردم و عرض کردم حافظ اتحاد ایرانی بالهجه‌ها و اخلاق مختلف‌شان اسلام است.

و بعد انتظار مردم را از آقایان عرض کردم آقای سرهنگ وفاکه رئیس ستاد آنجا هستند بسیار خوب سخنی گفتند و موضوع ایران را با مثالها خوب گوشزد کردند از جمله گفتند ما در

این فرق برای همان ایمان و بی‌ایمانی است آن بناها را ایمان ساخت این‌ها را روح ماده‌پرستی پس از آن قدری در وضع خودشان که در پیش دارند و جنگی که پیش آمده بحث کردند و تصمیم ارتش فداکار راگفتند وگفتند ما می‌رویم رو به هدف شمابه طهران برمی‌گردید اگر ما در این جنگ کشته شدیم [به] خانواده‌های ما عوض تسلیت تبریک بگوئید چون به آن کلمه رسید همه گریه کردند و احساسات فراوان نشان دادند به منزل برگشتم صبح بنا به دعوت عده از کسبه به مسجد آقای حاجی میرزا علی‌النقی رفتم صنف کفاشها مجلس سوگواری داشتند آنجا هم منبر رفته پس از یک ساعت به محل برگشته مقدمات حرکت را فراهم کردیم نیم ساعت به ظهر آقایان نمایندگان جرائد به طرف ایستگاه حرکت کردند من هم باتفاق آقای سرهنگ وفاکه به بدرقه ما می‌آمدند به ایستگاه رفته پس از خداحافظی و درخواست تایید و ظفرمندی ارتش به اطاقی که معرفی کردند وارد شده و از همه مردم که ایستاده بود[ند] وداع کرده به طرف طهران حرکت کردم.

اهالی شکایت نامه‌های زیادی نوشته و در دست گرفته بودند و در معابر ومجامع به هرکس که امید رسیدگی می‌دیدند می‌دادند ولی چون ما درخواست فرستادن هئیت قضائی وبازرسی کرده بودیم و وضعیت انتشار همه آنها میسر نبود جز چند شکایت نامه‌ای که به منزل داده بودند نپذیرفتیم و آنها را بعد از این در روزنامه درج خواهم کرد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۴۱ – بیانیه به مناسبت تشکیل نهضت آزادی ایران

این بیانیه به مناسبت تشکیل نهضت آزادی ایران

در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ داده شده است.

نقل از اسناد نهضت آزادی ایران - جلد اوّل - قسمت دوّم صفحه ۴

از انتشارات نهضت آزادی ایران خارج از کشور

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بیانیه حضرت آیة الله سید محمود طالقانی

بیاری خداوند قهار و توانا

برادران و هموطنان عزیز

شما به چشم خویشتن وضع نکبت بار این سرزمین تاریخی و این کشور اسلامی را می‌نگرید. می‌بینید که در اثر سلطه غارتگران چگونه فقر اخلاقی و مادّی گریبانگیر اکثر مردم گشته - بدبینی و بداندیشی و پراکندگی چگونه بر سراسر این مملکت سایه گسترده است ... کسانی که برای شنیدن هر ندای حقی (کر) و برای دیدن پرتو هر حقیقتی (کور) هستند نه به خود رحم می‌کنند نه به مردم، تا جائی که مملکت را در معرض طوفان حوادث وبر لب پرتگاه مخوفی قرار داده‌اند...

چاره چیست؟ چگونه می‌توان تا سقوط قطعی حیات معنوی و مادی کشور سکوت اختیار نمود یا فقط به بهانه لاابالیگری و سرباز زدن از هر مسئولیتی در انتظار فرج غیبی نشست؟

باید مردانی که محیط آلوده و زبونشان نساخته و غیرت و احساس مسئولیت در آنان نمرده دور هم گرد آیند. راه صحیح و اصیل مبارزه بر علیه فساد و مفسدین جامعه ایرانی را مشخّص نمایند. با متانت و مال اندیشی با خلوص قلب و نیّت برای رضای خدا و مردم قدمهای قطعی‌تر و محکم‌تری بردارند تا راه آزادی و آزاد منشی را برای ملّت ایران بگشایند.

بحمدالله جمعی که طی سالهای سخت ثبات قدم و پاکی نیّت خود را ابراز داشته در برابر تهدید و محرومیت و زجر و زندان خود را نباخته در تعقیب هدفهای ملّی برای نجات مملکت کوشیده‌اند و در این هنگام خطیر به تشکیل (نهضت آزادی ایران) قیام و اقدام نموده‌اند.

«یا ایها الذین امنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا و لاتقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومناً تبتغون عرض الحیوة الدنیا فَعِنَد الله مغانم کثیرة کذالک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا. لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرّر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه و کلا و عدالله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیما».

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید. وقتی در راه خدا قدم بر می‌دارید چشم بگشائید دوست ودشمن را نیک بشناسید راه و چاه را از هم تشخیص دهید ... کسانی که بدون عذر ساکت نشسته‌اند با کسانی که از مال و جان دریغ نداشته در راه حق و حقیقت مجاهده می‌نمایند یکسان نیستند. خداوند با درجه ممتازی مجاهدین به مال و جان را بر عزلت گزیدگان برتری و بزرگی داده وعده پاداش داده است»

مسلماً افراد آلوده سست عنصر و بد سابقه را در این جمعیت راهی نیست ولی از هموطنان مومن وغیور خواستارم مراقبت نمایند دستهای ناپاک و دو دل در آن رخنه ننمایند و هر تصمیمی با مشورت انجام پذیرد واحدی را حق تحمیل نظر شخصی (که نتیجه آن بی‌نظمی و بروز اشکال در نیل به منظورهای پاک ملی خواهد بود) نباشد. خداوند متعال به چنین جمع که در طریق خدمت مردم تحققّ آمال ملّت می‌کوشد وعده رستگاری فرموده است.

امیدوارم برادران دینی و هموطنان عزیز با آمادگی و خلوص نیّت به وظائف خطیر خود در این مرحله از تاریخ ایران در کمال امید و همّت عمل نمایند.

سید محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۴۲ – در پیرامون مبعث رسول اکرم

سخنرانی آیت‌الله طالقانی پیرامون مبعث رسول اکرم در اوّلین کنگره جبهه ملی ایران در سال ۱۳۴۱ شمسی که متن این سخنرانی توسط آقای حسین شاه‌حسینی در اختیار گذاشته شد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها المدثر - قم فانذر - و ربک فکبر - وثیابک فطهر - و الرجز فاهجر - و لاتمنن تستکثر - ولربک فاصبر-

درباره بعثت رسول اکرم و تأثیر این قیام بزرگ و تحول اخلاقی، اجتماعی، فکری، علمی - موافق و مخالف همه تصدیق دارند - کتابها نوشته و آثارش محسوس است، مشهود است.

اگر کسانی شک و تردید دارند، با این مقایسه می‌توانند عظمت چنین روز محسوس را درک کنند و اگر این بعثت در دنیا نبود و اگر این موج حرکت - فکر - توحید از غار حرا در میان جزیره و از میان جزیره به خارج جزیره و از آنجا در مسیر تاریخ ایجاد نمی‌شد، دنیا در چه حالی بود؟

و این از افتخارات اسلام است که چنین عیدی به نام مبعث است، هیچ ملتی و هیچ قومی این عنوان را ندارند. بعثت یعنی بیدار شدن، ناگهان از خواب جستن، برافروختن قوا و استعدادها، به کار افتادن این عالیترین هدف انسانی و بشری است - نمی‌خواهم مزاحم وقت آقایان باشم - چون تقاضا و امر فرمودند از این جهت اجابت کردم، فقط با همین چند جمله از قرآن شریف که تلاوت کردم مناسب می‌دانم که این مطلب مورد توجه آقایان، برادران، صاحبان فکر، و صاحبان ایده و هدف باشد. که سّر این قیام بزرگ را قرآن چگونه معرفی می‌کند همانطور که در آغاز جلسه آقای واعظزاده فرمودند در غار حرا پرتوی زد، مسئولیت بزرگی به عهده این پیغمبر گرامی می‌گذارد، از وحشت این مسئولیت سرازیر شد، آمد در خانه در میان پتو خفت ولی بعد از آن این آیات نازل شد:

«یا ایها المدثر» ای کسی که خودت را در میان پتو پیچیده‌ای، قیام کن، قیام فکری، قیام

اسوة حسنة» چون این قیامی است که در دنیا به نتیجه رسیده است و می‌رسد و ملاحظه می‌کنید که در هر جای دنیا، آسیا و آفریقا نتیجهٔ موج همین قیام است که با همهٔ بندها و غل‌هایی که به دست و گردن و زندگی آنها بسته‌اند، دارند حرکت می‌کنند. بنابراین این قیام و نتیجه و ثمره‌ای که بخشید برای ما یک خط و مشی است، همان خط و مشیی که همهٔ آقایان عنوان می‌کنند.

- بزرگترین خط مشی از جا بلند شدن، نخفتن، غافل نشدن -

شرط دوّم ایجاد مکتب، افکار را بیدار کردن، مردم را هوشیار کردن. «انذار» یعنی از نتایج اعمال آینده مردم را آگاه کردن و یکی از بزرگترین بدبختیهای هر ملّتی آن است که زندگی روزمره داشته باشد و وضع حاضر را مرتبط با سابق و نتایج آینده نداند یا از آن غفلت کند - بطور اجمال - «وربک فکبّر» این مبداء بزرگی که به صورت بت‌ها و حتیٰ انبیاء و مستبدین در آمده، راه حرکت و تکامل را به روی بشر بسته، آن حقیقت بزرگ، آن مبداء عالی را آن طور که هست معرفی کن و بزرگ بشمار، غایت و نتیجه و هدف باید بسیار عالی باشد، در نتیجه آن تا حرکت قویتر، شدیدتر، سریعتر انجام بگیرد.

«وثیابک فطهر» اگر منظور و هدف مطالب جزئی زندگی آمال فردی، آمال دسته‌ای، آمال جمعیتی باشد من از حالا به آقایان قول می‌دهم به هیچ جا نخواهیم رسید، اگر هدف خدا نباشد، یعنی برداشتن موانع از سر راه بشر و سوق دادن مردم و ملّت را به کمال مطلوبی که دارند و از میان برداشتن بتها و موانعی که سر راه حرکت و مسیر بشری راگرفته‌اند - این دوّم *«وثیابک فطهر»* جامه‌ات را از آلودگیها و تهمتها پاک کن، کاری نکن که مردم تو را متهّم کنند، [آیا] قیام کردی برای آن که به قدرتی برسی؟ سلطنتی احراز کن؟ کسریٰ و قیصر و امپراطور روم را برداری، خودت جای آنها بنشینی؟ به مال مردم نظر داشته باشی؟ توقع آن را داشته باشی که مردم در برابر تو قد خم کند؟ «نه»

«فالرجز فاهجر» - رجز یعنی آب توی پوست افتادن، غرور پیداکردن، اگر یک مرحله

«ولربک فاصبر»

«فاذا نُقِرَ فی الناقور» اگر این شرایط، این خط مشی و این برنامه را تعقیب کردی کوس فتح تو را خواهند زد.

با همه نداشتن وسیله، پشتیبان، سپاه، ایل، قبیله، پول و قدرتهای مادی پیش خواهی رفت، باز تکرار می‌کنم:

«یا ایها المدثر - قم فانذر - و ربکّ فکبّر - و ثیابک فطّهر - والرُّاجز فاهجر - ولربک فاصبر - فاذا نُقِرَ فی الناقو».

«فذالک یومئذٍ یومٌ عسیر» آن روزی است که تند باد این جمعیت و حرکت و موج فکر، کار را بر آنهائی که مانع رشد مردم، مانع صلاح و خیر مردم شدند، کا را بر آنها سخت خواهد کرد.

«فاذا نُقِرَ فی الناقور فذالک یوم عسیر- علی الکافرین غیر یسیر»

* * *

حالا جای آن دارد بعد از آنکه کمی متوجه عظمت چنین روز و قیامی شدیم به آقایان تبریک عرض کنم. امیدوارم همه برادران این چند جمله که در قرآن حکیم - و عملا" هم معلوم شد، با همین خط و مشی توانست یک چنین قیام بزرگی را به انجام و نتیجه برساند [و باید] در نظر داشته باشیم همه با حسن نیت، همه با صمیمیت، بدون منّت گذاشتن بر مردم، بدون آنکه تبلیغات به دست دشمنان دهیم که اینها قصد ریاست، قصد مال دارند و شهوت اینها را حرکت می‌دهد. بدون این که بین خودمان بدبینی و نفاق داشته باشیم.

امیدواریم همه با صمیمیت کامل چنین روز بزرگی که روز مبعث است منشأ قیام و بعثت و برانگیخته شدن این ملت مسلمان شیعه‌ای که در اسلام سابقه تاریخ [ی دارد] امتحان خود را داده باشد (ق) بتوانند این

۴۳ - یادی از مصدق

آیت الله طالقانی بعد از آزادی در سال ۱۳۴۶ - در ۲۹ اسفند همان سال به مزار دکتر مصدق علیرغم ممنوعیت شدید حکومت شاه از ورود به آرامگاه وی در احمد آباد جهت شادی روح آن مرحوم رفته، ضمن اهداء یک جلد از تفسیر پرتوی از قرآن در صفحه اوّل آن به خط خود چنین نوشتند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم الله العزیز المنتقم

اهداء ثواب تلاوت و تفکّر در آیات این جلد از تفسیر به روح پاک و شکست ناپذیر مفخر شرق واسلام و موجب سربلندی ایرانیان شرافتمند - مرحوم جناب دکتر محمد مصدق - رحمت الله و برکاته علیه

۲۹ اسفند ۱۳۴۶

سید محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۳۷ - متفکرین اسلام کردهم می آیند

نقل از سالنامه معارف جعفری شماره ۲
فروردین ۱۳۴۱ صفحه ۳۰۱ الی ۳۱۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«متفکرین اسلام گرد هم می‌آیند

مقدمهٔ هیأت تحریریه سالنامه معارف جعفری

خوانندگان محترم کم و بیش نام و بعضی از خصوصیات مؤتمر اسلامی را شنیده و یا در مطبوعات دینی خوانده‌اند. هر سال در ماه رجب این کنگره بزرگ اسلامی در بیت‌المقدس تشکیل می‌گردد و عده‌ای از متفکّرین اسلام از اقصی نقاط کشورهای اسلامی بمنظور همکاری در راه برطرف ساختن مشکلات جهان اسلام و تجدید سیادت جهانی این آئین مقدس در این پایگاه توحید گرد هم می‌آیند.

امسال نیز مانند سالهای گذشته بار دیگر مسلمین جهان شاهد چنین جنبش حیات بخشی بودند که از هر جهت نتایج شایانی در برداشت.

از آنجا که اطلاع از چگونگی این کنگره اسلامی و قطعنامه‌های مربوطه آن برای عموم مسلمانان ضرورت دارد از این رو بنا به تقاضای «هیأت مدیره نشریه معارف جعفری» دانشمند معظم حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید محمود طالقانی که امسال نیز شخصاً به عنوان نماینده مسلمین ایران در این کنگره شرکت نموده بودند یادداشتهای زیر را که حاوی تاریخچهٔ اجمالی «الموتمر الاسلامی العام» و «الموتمر الاسلامی» و «الموتمر العالم الاسلامی» و قطعنامه و نتائج مؤتمر اسلامی سال اخیر می‌باشد در اختیار این نشریه گذاردند.

ما ضمن تشکر از معظم له امیدواریم که مسلمانان ایران نیز دوشادوش سایر برادران اسلامی خود در این گونه مسائل اساسی ابراز همکاری و همفکری نموده و توجه کافی مبذول دارند.

«معارف جعفری»

با توجه به دستورات صریح قرآن در مورد وحدت امت اسلامی و این که مسلمین همگی دارای اصول و معتقدات و دستورات مشترکی بوده و از نظر سیاسی باید خط مشی واحد و هدف مشترکی داشته باشند، گمان نمی‌رود که کسی دربارهٔ لزوم همکاری و همفکری در مسائل روز و حوادث عمومی مسلمین که مربوط به مصالح مشترک مسلمین می‌باشد تردید داشته و اقداماتی را که به این منظور انجام گرفته و می‌گیرد با بی اهمیتی تلقی نماید.

به خصوص در اوضاع و شرائطی که امروز در دنیا پیش آمده و صف‌بندیها از صورت کشوری و قومی به صورت مسلکها و عقیده‌های متضّاد در آمده و مسلمانان روی اصول و مبانی قطعی که دارند نمی‌توانند در هیچ کدام از این صف‌بندیهای سیاسی شرکت نمایند.

بنابراین می‌توان گفت که اجتماع مسلمانان و تشکیل کنگره‌ها و انجمن‌های اسلامی به منظور شور و بررسی و اتخّاذ تصمیم درباره مسائل ضروری که وابستگی کامل به مصلحت و حیات مسلمانان دارد خود یکی از تکالیف و وظائف دینی ما است و بر عموم مسلمانان بصیر فرض است که در این راه اقدامات اساسی به عمل آورده و در تشکیل و تأئید وهمکاری و همفکری با چنین اجتماعات و کنگره‌های اسلامی کوشش کنند.

البته اگر ما در انتظار آن باشیم که یک شورای عمومی اسلامی صد در صد صحیح و از هر جهت کامل تشکیل شود در این صورت باید برای همیشه در حال انتظار بسر بریم.

بدیهی است که تأئیدات معنوی و الهی از آن کسانی است که از سنت عمومی جهان آفرینش پیروی نموده و از منفی بافی و یأس وتنبلی دست شسته در راه مسائل حیاتی خودگام برداشته و یا لااقل در صدد انجام وظائف ضروری خود برآمده باشند.

منظور از این مقدمه کوتاه این بود که بدین وسیله توجه عمومی را به لزوم شرکت در مؤتمرهای اسلامی جلب نموده و در ضمن پاسخ کسانی را که با نظر منفی به مؤتمرهای اسلامی می‌نگرند داده باشیم باید از این گونه افراد پرسید.

اگر دزدی به خانه‌ای روی آورد صاحب خانه هم قدرت گلاویز شدن با دزد مسلّح را ندارد آیا از فریاد زدن وکمک جستن هم باید خودداری کند ویکسره خانه را تسلیم او نماید؟ آری ملل مسلمان هر چه بیشتر بایدگرد هم جمع و هم صدا شوند تا شاید صدای خود را به گوش ملل آزادمنش دنیا برسانند و در این اجتماعات باید از شرکت وکمک دولتهائی که در معرض سیاستهای روزند چشم پوشند، به خصوص شیعه در این نداهای حق خواهی و دفع ستم از

مسلمانان باید پیش قدم باشند تا تبلیغات سوئی راکه دربارهٔ آنهاشده که «شیعیان از صف مسلمانان جدا هستند» و روش زعماء اجتماعی چنان نمایانده که با دشمنان همکاری دارند از میان بردارند و عملاً" دعوت مسلمانان و دستور رسول اکرم را اجابت کنند. که فرمود: هرکس بانگ استغاثهٔ مسلمانی را بشنود (یاللمسلمین) و اجابت نکند مسلمان نیست.

تاریخچهٔ مؤتمر اسلامی

جمعیتهائی که نام آنها باکلمهٔ «مؤتمر یعنی کنگره شروع می‌شود و جنبهٔ اسلامی دارند سه جمعیت می‌باشد که فعلاً" دو جمعیت از آن‌ها موجود می‌باشد.

«الموتمر الاسلامی العام» که در سال ۱۳۵۰ هجری قمری در شهر مقدس «بیت المقدس» تشکیل و تأسیس شد و هدف این کنگره که طی یک قانون اساسی بیان شده بود عبارت از همکاری بین مسلمین و نشر فرهنگ اسلام و مقاومت در مقابل تبلیغات کشیشان و همچنین بنای مدارس به ویژه «جامعة المسجد الاقصی» بود.

«المؤتمر الاسلامی» که در سوّم شعبان سال ۱۳۷۵ پس از طی مقدماتی قانون اساسی آن در قاهره تصویب گردید.

ولی اساس و شالودهٔ آن از همان ذی الحجه ۱۳۷۴ در مکه به وسیلهٔ رئیس جمهوری مصر و پادشاه عربستان سعودی و فرماندار کل پاکستان که در مکه برای ادای مراسم حج گرد آمده بودند ریخته شد و در طرح نقشه‌ها و برنامه‌های اساسی آن عده‌ای از رجال و دانشمندان بزرگ اسلامی شرکت نمودند.

هم اکنون آقای انور السادات دبیر کل این کنگره اسلامی است و دبیرخانه آن در کنار دانشگاه الازهر مشغول به کار می‌باشد.

«الموتمر العالم الاسلامی» که در سال ۱۳۶۸ هجری قمری در کراچی با حضور نمایندگان عده‌ای از کشورهای اسلامی طی مراسمی افتتاح گردید و دور دوّم آن نیز در سال ۱۳۷۰ در همین شهر منعقد شد.

ولی این مؤتمر برخلاف دو مؤتمر اسلامی دیگر دیری نپائید که در اثر بعضی از حوادث و علل از بین رفت و نتوانست به مسئولیتها و وظائف خود جامهٔ عمل بپوشاند.

لازم به تذّکر است که در سال ۱۳۷۱ هجری قمری نیز «مؤتمر شعوب المسلمین» در قاهره تأسیس گردید و چهار نفر نمایندگان ایران یعنی این جانب وآقایان حاج سید رضا موسوی زنجانی و حاج میرزا خلیل کمره‌ای و سید صدرالدین بلاغی شرکت داشتیم.(۱)

---

۱ - آقای طالقانی در اواخر کتاب بسوی خدا می‌رویم درباره این انجمن و شرکتشان چنین می‌گویند که عیناً از کتاب مزبور نقل می‌گردد.

«چون انجمن شعوب المسلمین که در همین سال در کراچی تشکیل شد و در روزنامه‌ها و نشریات ایران تصمیمات این انجمن منتشر نگردید و درخواست تسهیل امر حج و الغاء خاوه سعودی از تصمیمات این انجمن درنظر بود راجع به آن شرحی نوشته شود. اینکه به این مختصر اکتفاء می‌گردد: این انجمن در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۳۷۱ مطابق ۳۱/۲/۲۰ و ۱۰ میه ۱۹۵۲ ازنمایندگان ملی تمام کشورهای اسلامی (غیر از قفقاز و افغانستان) تشکیل گردید. بیش از یک هفته صبح و عصر درباره مسائل عمومی اسلامی بحث شد، و سه شب را در میدان جهانگیر پارک کنفرانس عمومی تشکیل داد که در حدود ده هزار نفر در آن شرکت می‌نمودند و نمایندگان کشورهای اسلامی به زبان‌های مختلف نیات و تصمیمات خود را با خطابه‌های مهیج بیان می‌کردند، اصول و مقرّراتی که بر آن تصمیم گرفتند و به تصویب رسید و با چند زبان منتشر گردید از این قرار است.

بسم الله الرحمن الرحیم

ما نمایندگان ملل اسلامی: با توجه به گذشته با عظمت و روزگار وحدت مسلمانان و آنچه از نیکی و عدالت و سلامت برای دنیای بشریت آوردند که بیگانگان خود به آن اعتراف دارند، و با توجه به مصائب و گرفتاری‌هائی که امروز بر مسلمانان در اثر تفرقه و نفاق وارد شده و موجب تسلّط نیروهای بنیان کن استعماری گردیده به طوری که هر روز سلطه‌های استبدادی آن‌ها به عناوین مختلف حقوق مسلمانان را پایمال می‌نماید و از طریق دسائس سیاسی و فشارهای اقتصادی و آشوب‌های اجتماعی ملل اسلامی را به زنجیر عبودیت می‌کشاند.

امروز که نیروهای بنیان کن استعماری با هم شاخ به شاخ شده، و نیروهای گوناگون شر و وسائل تخریبی خود را در کمین قرار داده و با تشکیل جمعیت‌ها و عناوین فریبنده مختلف مقاصد شوم خود را تأمین می‌نماید، ما می‌خواهیم نیروهای خیری که در جهان اسلامست متمرکز نمائیم و آنچه از وسائل عدل و احسان در ملل و دول اسلامیست به وسیلهٔ یک جمعیّت منظم، آماده و به کار اندازیم تا زنجیرهائی که دست و پای مسلمانان را بسته و آنها را از پیشرفت به سوی کمال باز داشته پاره شود: این هیأت جهانی اسلام بنام «منظمه، شعوب الاسلامیه» نامیده می‌شود، و خلاصه مقاصدش از قرار زیر است:

۱ - نخستین هدف این جمعیت آنست که عقاید اسلامی را در نفوس مسلمانان عموماً پابرجا سازد و به وسیله اخلاق فاضله و آماده ساختن وسائل زندگی از طریق هدایت روشن اسلام آن عقاید را رشد دهد.

۲ - آزاد نمودن ملل اسلامی از جهت سیاسی و اقتصادی از نفوذ بیگانگان و تمرکز نیروها و سرمایه‌های اسلامی برای خیر دول و ملل اسلامی.

۳ - بالا بردن سطح فکری و مادّی و کفالت حقوق اجتماعی و سیاسی و کوشش برای اقامه و پابرجا نمودن عدالت اقتصادی میان مسلمانان مطابق اصول اسلامی و نشر تربیت صحیح، و حفظ از تفرقه و انحلال که پیوسته مانع پیشرفت آنهابوده تا جهان اسلام موقعیت لایق خود را در میان ملل دنیا احراز نماید.

۴ - توسعه تعلیم لغات مختلف در کشورهای اسلامی تا تفاهم بین مسلمانان آسان شود، و ترغیب برای تدریس لغت

* * *

«موتمر الاسلامی العام» که کوششهای آن مدّتی نیمه کاره مانده بود فعالیّت سریع خود را مجدداً از سال ۱۳۷۳ در بیت المقدس مقّر مؤتمر آغاز کرد و در همین سال بود که دوره اوّل فعالیت جدید آن به وسیله اجتماع دهها نفر از نمایندگان کشورهای اسلامی در این شهر مقدس افتتاح گردید و یک دفتر دائمی برای اداره کارهای مربوط مؤتمر در این جلسه انتخاب و به تصویب رسید.

هیأت منتخبین از اشخاص برجسته‌ای مانند «سید قطب» و «محمد عبدالرحمن خلیفه» و«دکتر سعید رمضان» و «کامل الشریف» ترکیب یافته بود و آقای سعید رمضان نیز عنوان دبیر کل موتمر را به عهده داشت.

مجله سالیانه «الموتمر الاسلامی» می‌نویسد:

باعث و عمده علّت تأسیس این مؤتمر درمکه معظمه این بود که بدین وسیله زندگی مسلمین جهان طبق تعالیم و برنامه‌های اسلامی تنظیم گردد و اصول قدیمه و تعالیم صحیحه اسلام زندگی عموم مسلمین جهان را اداره کند و روابط مسلمین نقاط مختلف استحکام یابد و به طوری نیرومند شود که بتوانند در تأمین سعادت و صلح جهان و پیشرفت عالم رُل حساسی را به دست آورند.

این کنگره اسلامی تأسیسات دینی متعددی در اطراف جهان از قبیل جنوب عربستان و اندونزی (در آسیا) و سومالی و جنوب سودان وکشور اوگاندا و غیره (در آفریقا) ساخته است که در پیشرفت هدف‌های اسلامی مؤتمر تأثیر بسزائی داشته. البته با توجه به فعالیت و تبلیغات دامنه دار مسیحیان وکشیشها در میان اهالی این مناطق و دوری آنان از مراکز علمی و فکری اسلامی ضرورت این تأسیسات اسلامی روشن می‌گردد.

* * *

قرآن چون لغت دینی مسلمانان است و بر هر مسلمانی فراگرفتن آن لازمست.

۵ - برای عملی نمودن دستور کریمه ***«و ان هذه امتکم امة واحده و انا ربکم فاتقون*** - این جمعیت می‌کوشد، تا روابط ادبی و اقتصادی بین کشورهای اسلامی محکمتر و موجبات تفاهم و دوستی میان افراد و اجتماعات مسلمانان بیشتر گردد. و قرار شد مرکز این جمعیت در کراچی باشد و مجمع عمومی آن هر سال در یکی از کشورهای اسلامی تشکیل گردد.»

(کتاب به سوی خدا می‌رویم، با هم به حج می‌رویم. صفحه ۱۶۶ و ۱۶۸)

دوره دوّم «المؤتمر الاسلامی العام» در سال ۱۳۷۵ در شهر دمشق با شرکت نمایندگان کشورهای اسلامی افتتاح شد و به نوبهٔ خود نتائج درخشانی برای جهان اسلام داشت.

* * *

دوره سوّم المؤتمر الاسلامی العام:

دوره سوّم «المؤتمر الاسلامی العام» همین دوره‌ای بود که ما در ماه رجب امسال (۱۳۸۱) در آن شرکت داشتیم و نمایندگانی ازکشورهای افریقائی جاد و اسامی کشور در آن شرکت کرده بودند.

کشورهای مزبور اکثراً مستقل شده و تعداد مسلمانان در آنها یا حائز اکثریت بوده و یا عده مورد توجّهی را تشکیل می‌دهند و به طوری که ازگزارشهای نمایندگان این کشورها به دست می‌آمد احتیاج مبرمی به کمک و همکاری ما دارند!

آری این کشورها که سالیان دراز حتیٰ بعضی از آنها صدها سال در زنجیر استعمار بوده‌اند دست غارتگر استعمار با حقوق و هستی آن‌ها را در این مدّت طولانی ربوده و به یغما برده بود و مبلغیّن مسیحی که بزرگترین ایادی استعمارگران می‌باشند آن مناطق را میدان فعالیت و تبلیغات بی‌منازع خود قرار داده بودند اینک که استقلال و حق مشروع انسانی خود را باز یافته‌اند! لازمست از نظر مادی و معنوی به آنها مساعدت و کمک شود تا بتوانند در برابر فشارهای داخلی و خارجی به پای خود بایستند.

در این کنگره به جز نمایندگان کشورهای آسیائی سوریه، هند، عراق، یمن، عربستان سعودی، ترکیه، ایران، ازکشورهای اروپائی نیز نمایندهٔ مسلمانان یوگوسلاوی حضور داشت.

امسال مؤتمر اسلامی مهمترین دورهای خود راگذراند و از بیشترکشورهای اسلامی به خصوص ازکشورهای نو مسلمان آزاد شده افریقا بیش از هر جا شرکت کرده بودند. مردمی که از پشت چهره‌های نمکین و سیاه آنان نور ایمان و اخلاص می‌درخشید، کسانی که شب دیجور درازی را به سرآورده و چشم به افق روشن آزادی گشوده از بندهای معتقدات خرافی و استعمارها جسته بودند. این‌ها ارزش تعالیم حیات بخش اسلام را بیش از دیگران می‌دانند، سرچشمهٔ ایمان از زبان عربی بلیغ آنها جاری بود، چه بسا بدون نوشته با بلاغت رسائی خطابه سرائی می‌نمودند. دیدن این‌ها یاد و چهره بلال حبشی را در خاطر ما زنده می‌کرد - همان

بلالی که آیات ایمان و بانگ تکبیر، او را چنان بالا بُرد که بر سفیدها و اشراف مغرور به رنگ اوهام دنیا، نیز برتری داد.

دوشنبه ۲۳ رجب (به افق طهران) مطابق با ۱۱ دی ماه ۴۰ از طهران به قصد بیت‌المقدس پرواز نمودیم و پس از قریب دو ساعت در فرودگاه بیروت و بعد ازچهار ساعت از آن جا به سوی عمان و بیت المقدس رهسپار شدیم تا روز ۲۶ رجب اجتماعات به معارف و گزارشها و بحث‌های چند نفری در سالن تنفّس سر میز غذا می‌گذشت صبح چهارشنبه ۲۶ رجب (به افق فلسطین) شب مبعث یا لیةالاسری (از نظر دیگر مسلمانان) اوّلین جلسه تشکیل شد برنامه معرفی همه وفود به یکدیگر با عنوان و سمت و معرفی رؤساء وفود (که از وفد ایران این خدمتگزار را معرفی کردند) و نامه‌ها وتلگرافات پایان یافت از طرف وفد ایران پیام بعضی از علما و مراجع بزرگ و جمعیّت‌های دینی قرائت شد در همین جلسه ترتیب جلسات رسمی تا روز سه‌شنبه اعلام گردید. هر روز سه جلسه - از صبح تا یک بعد از ظهر - بعد از نماز و صرف غذا تا مغرب، بعد از نماز و صرف غذا و استراحت تا پاسی از شب برگزار شد، جلسه عصر چهارشنبه با خطابه افتتاحیه ملک حسین پادشاه هاشمی آغاز گردید و رؤسای وفود هر یک در مدّت ۵ تا ده دقیقه خطابه‌ای ایراد کردند که به وسیلهٔ رادیو پخش می‌شد.

در این جلسه نیز نمایندگان، پیام سلاطین و زعماء وسران جمعیت‌های اسلامی را در تأیید مؤتمر ابلاغ کردند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

تعداد و اسامی نمایندگان

در دورهٔ سوّم مؤتمر (امسال) بالغ بر صد نفر نماینده از قریب ۲۸ کشور شرکت داشت و نمایندگان ایران ۹ نفر بودند که در یادداشت پلی‌کپی شده موتمر چنین آمده است.

۱ - جناب استاد آیة الله محمود طالقانی

۲ - دکتر محسن - رئیس محکمه استیناف در تهران

۳ - آقای علی اکبر تشیّد مشاور حقوقی

۴ - آقای محمد خاور - قاضی

۵ - جناب شیخ جلال الدین رائی فانی واعظ

۶ - دکتر - عباس مهاجرانی

۷ ـ آقای محمد رضا صالحی

۸ ـ شیخ یحییٰ نوری

۹ ـ آقای محمد تقی سبط.

جلسات مؤتمر

کنگره امسال در طی ۱۱ جلسه برگزار گردید که در جلسهٔ اوّل ریاست جلسه به عهده علامه مراکشی سید عبدالرحمن الدکالی و معاونت آن به عهدهٔ علامه نیچریه‌ای «شیخ آدم عبدالله آلودی» بود.

البته در این جلسات سعی شده بود که از هر کشوری یک بار برای ریاست جلسه و یا معاونت استفاده نمود تا همه در آن سهیم باشند.

در جلسه ششم افتخار ریاست جلسه به من موکول شد و معاونت من با آقای ابراهیم شیخ احمد صومالی بود و من سخنرانی خود را به طور مختصر در یکی از جلسات ایراد نمودم که به منظور اختصار از نقل آن در این جا خودداری می‌شود.

دیگر از برنامه‌های مؤتمر بازدید خطوط دفاعی بود که در فاصله‌های نزدیک استحکامات و سنگرهائی است که در آن افسران و سربازان مرابط اسلامی شب و روز در زمستان و تابستان مراقبت می‌کنند و با فاصلهٔ چند قدم با سربازان اسرائیل روبرو هستند، اینجاها مراکز اصطکاک دو نیرو و قدرت است که با اندک غفلت وصفیر یک گلوله‌ای به صورت آتش و خون در می‌آید و ممکن است دنیا را به سوی جنگ بکشاند، یک قسمت این سنگرها بالا و در میان بارو برجهای قلعهٔ شهر قدیم بیت المقدس است، قسمت دیگر در امتداد خطوط تقسیم شده در سرزمین‌ها ودهات واقع در طرف شمال و جنوب شهر می‌باشند که در بعضی از نواحی دهات بلکه خانه‌ها به دو قمست تقسیم شده.

قطعنامه مؤتمر

مؤتمر در پایان جلسات خود پس از بررسیهای لازم قطعنامهٔ مفصلی در مورد مسائل اساسی و مهم جهان اسلام صادر نمود که ذیلاً" قسمتی از آن‌ها به طور اختصار از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

۱ - سخترین مشکلات اسلام در برابر انواع بی‌بند و باری و فساد و بی‌ایمانی، پوشیده ماندن وعدم تمیز چهره واقعی اسلام در میان این همه تبلیغات گوناگون و اوضاع در هم و برهمی است که مسلمانان را دربیشتر ممالک فراگرفته است.

آن چه که ما اکنون بدان کمال احتیاج را داریم این است که باید با تمام وسائل تبلیغاتی کوشید تاچهرهٔ واقعی اسلام را دور از هرگونه آلودگی و جمود وخرافات در این میان آشکار و معرفی گردد و در این راه از جدیدترین وسائل تبلیغی استفاده نمود.

۲ - در رأس تمام مسائل اساسی جهان اسلام موضوع عدالت اجتماعی قرار گرفته که در بیشتر کشورهای اسلامی مفقود ویا به صورت ناقص می‌باشد مظالم بقدری شایع شده که حتیٰ آن را به صورت تهمتی به خود اسلام بسته‌اند. در صورتی که اسلام از این مظالم و اصحاب ظلم و مبلغین چنین نسبتهای ناروا بیزار است!

تا این جاکه دشمنان علنی و زیر پرده‌ای اسلام جری شده وزیر ماسک عدالت و آزادی و مساوات می‌خواهند باقی مانده پایگاههای آنان راکه ضامن موجودیت آنها است بربایند.

مسلمانان هیچگاه احتیاجی بپذیرفتن راه و رسم اجنبی که در میان آن‌ها عدالت اجتماعی را برقرار سازد ندارند قرآن کتاب آسمانی اسلام و روش پیغمبر اکرمشان همواره سرچشمه انقلاب و نهضت بر علیه بیدادگری و یا غیگری بوده است!

بدیهی است که اگر حکومت‌های اسلامی به تحکیم مبادی عدالت اجتماعی همت نگمارند و ندای مبلغین اسلام در کمال قدرت و امانت و روشنی بلند نگردد خوف آن می‌رود که این طوفان سهمگین همهٔ ما را فراگیرد و هرگز این اوضاع نابسامان ما نخواهد توانست جلو آن را بگیرد.

۳ - موجب کمال تأسف است بلوک غرب که خود را به عنوان نگهبان و مدافع آزادی قلمداد می‌کند و جهان خود را جهان آزاد می‌نامد هم چنان سیاست استعماری خود را در کشورها و بلاد اسلامی دنبال می‌کند.

امروز که صدای مبلغین اسلام بلند است و مسلمانان را با تمام نیرو برای همکاری دعوت می‌کنند در مقابل، جز ادامه روح استعمارگری و کینه‌توزی و تغییر و منع تاریخ مسلمین چیزی دیده نمی‌شود.

نمایندگان جهان اسلام که مکرّر تلخیهای این حقیقت را چشیده‌اند ناگزیر دول و بلوک

غرب را متذّکر می‌شوند که دنبال نمودن این سیاست خصمانه و تجاوزکارانه، خود بهترین دلیل و دست آویز کمونیسم بین‌المللی در کشورهای ما می‌باشد و این آزادی که از آن دم می‌زنند نه تنها با روش آنان سازگار نیست اصولاً" موجب سستی و ضعف آزادی است.

* * *

مبادی عمومی

۱ ـ مؤتمر مقرر می‌دارد که قضیه فلسطین یک واقعهٔ عمومی اسلامی و مربوط به عموم مسلمانان است و در میان سایر مسائل اسلامی در درجه اوّل قرار دارد.

۲ ـ مؤتمر تأکید می‌کند که تجاوز یهود به خاک فلسطین به ناحق است و این تجاوز در حقیقت تجاوز به حقوق عمومی مسلمانان محسوب می‌شود و بر هر مسلمانی فرض است که متجاوز را به جای خود بنشاند و باطل را از بین ببرد.

* * *

مؤتمر اسلامی، دولتهای عربی را می‌خواند تا خط مشی واحدی که شامل شئون سیاسی و اقتصادی و نظامی باشد اتخّاذ نمایند تا فلسطین را نجات دهند و این قضیه را از راه سازمانهای بین‌المللی دنبال کنند.

مؤتمر به حکومتهای عربی و اسلامی توصیه می‌کند که نقشه‌ها و بند و بستهائی که در سازمان‌های بین‌المللی برای تصفیه قضیه فلسطین در جریان است از میان ببرند و باید این قضیه از نظر خود آنها حل شود به حکومتهای عربی توصیه می‌کند که در تمام مناطق سیاسی نمایندگان خود را بفرستند تا در قضایا کاملا" هوشیار باشند.

مؤتمر به دفتر دائمی خود توصیه می‌کند که نماینده کافی به آفریقا گسیل دهد تا از نزدیک فعالیتهای صهیونی را در آن مناطق به دقّت بررسی نماید و روشی برای مبارزه با آن اتخّاذ کند و قضیه فلسطین را شرح دهد و از دول افریقائی که در این مورد پشتیبانی کرده‌اند تشکّر نماید.

مؤتمر هر گفتگوئی را در میان دول عربی و اسرائیل طرد می‌کند و اعلام می‌دارد که تمام ملل اسلامی از هر گونه شناسائی و یا ارتباط با اسرائیل خودداری نمایند.

و در مورد پناهندگان، موتمر مقرّر می‌دارد که حل این موضوع منوط به حل قضیه فلسطین است و مؤتمر مخالفت هر دولتی را در مورد نصب یک قیم (نگهبان) بر املاک پناهندگان

عرب واقع در منطقه تصّرف شده طرد می‌کند و معتقد است که باید عایدات آن به جای کمک‌های دول دیگر به مصرف رفاه پناهندگان برسد.

باز مؤتمر حکومتهای عربی را توصیه می‌کند که عنایت بیشتری در مورد شئون بهداشتی و فرهنگی و معاش پناهندگان مبذول دارند و از مساعدات آنان برای نجات وطن خودشان دریغ ننماید.

* * *

مؤتمر دول اسلامی را می‌خواند که از نفوذ اقتصادی اسرائیل جلوگیری نمایند و تأکید می‌کند که آزادی کشتی‌رانی اسرائیل در خلیج عقبه خطر بزرگی برای مسلمانان در بردارد.

مؤتمر وجود نیروهای نظامی بیگانه را خطری برای فلسطین می‌بیند و باید کوشش شود تا این نیروها کنار روند.

مؤتمر امیدوار است که حکومت‌های عربی تبلیغات و ناسزاگوئی را نسبت به یکدیگر متوقف سازند زیرا این روش به زیان همه و به زیان قضیهٔ فلسطین تمام خواهد شد.

* * *

قضیهٔ الجزائر

مؤتمر حق استقلال کامل سرزمین «الجزائر» را عموماً و خصوصاً قسمت صحرا را تأکید می‌کند و از وضع سیاست حکومت فرانسه و از اعمال ضدانسانی آن بیزاری می‌جوید.

مؤتمر حکومت‌هائی را که حکومت الجزائر را به رسمیت نشاخته‌اند می‌خواند که به شناسائی کامل آن مبادرت نمایند و ازدفتر دائمی مؤتمر می‌خواهد که با این دولتها به منظور تحقّق بخشیدن به این مطلب ارتباطاتی برقرار سازد. حکومت‌های عربی باید بر مقرّری خود در مورد الجزایر بیافزایند تا این حکومت بتواند به این مبارزه مقدس ادامه دهد.

و اگر فرانسه بیش از این از شناختن کامل حق الجزائر سرباز زند دولت‌های اسلامی با او رابطهٔ سیاسی و اقتصادی خود را قطع نمایند و اعلام می‌دارد که جوانان مسلمان جهان اسلام، خود را برای ورود در صف مجاهدین الجزایر آماده سازند و دفتر دائمی مؤتمر موظف است که در این باره با حکومت الجزائر در تماس باشد و به دول اسلامی توصیه می‌کند که برای آزادی سران الجزائر از کوشش دریغ ننمایند و درود خود را بر حکومت الجزایر و بر مردم

مجاهد و سران و ارواح شهداء آن می‌فرستد.

* * *

همکاری و تضامن اجتماعی

۱ - مؤتمر اسلامی سران دول اسلامی را دعوت می‌کند که در راه خدمت به اسلام و اقامهٔ احکام و حدود اسلامی بر همکاری و تضامن مبادرت نمایند.

۲ - توصیه می‌کند: که سیاست‌های خارجی خود را بر طبق مصالح اسلامی منظم نمایند.

۳ - دول اسلامی اختلافات خود را از طریق و داد و مسالمت حل و فصل نمایند.

۴ - مؤتمر معتقد است که از مهمترین عوامل همکاری و تضامن بین دول اسلامی سوق دادن جوانان و نسل جدید به تربیت و تعالیم صحیح اسلامی است و دولت‌ها را دعوت می‌کند که برای تحقّق بخشیدن به این هدف اساسی به ایجاد همکاری فرهنگی مبادرت نمایند.

۵ - مؤتمر لازم می‌داند که ملل و دول اسلامی مجامعی برای تدریس علوم اسلامی و به منظور تقریب مذاهب اسلامی و تعلیم نظامات اجتماعی و سیاسی اسلامی در بلاد مختلف براساس صحیح تأسیس گردد.

* * *

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کشمیر

مؤتمر درباره حق مسلمانان کشمیر تأکید می‌کند که باید مقررات خود را با آزادی به دست گیرند و بر حکومت هند اعتراض می‌نماید که چرا مقرّرات سازمان ملل متحد را در مدّت ۱۳ سال محترم نمی‌شمارد و اجراء نمی‌نماید و در مورد سرنوشت کشمیر به آراء عمومی مراجعه نمی‌کند.

مؤتمر پیشنهادات مجامع مشورتی پیرو کشمیر آزاد را تأیید می‌کند و خواهان آزادی شیخ محمد عبدالله نخست وزیر سابق و زندانی کنونی کشمیر اشغال شده است.

* * *

دربارهٔ آفریقا

مؤتمر پس از رسیدگی به وضع آفریقا و نقشی که این قاره در آینده اسلام دارد مقرّرات زیر را اتخّاذ نمود:

۱ - اعزام نمایندگان از رجال مؤتمر به حجاز و عراق وکویت و سوریه و قطر و بحرین و ایران تا مقرّرات مؤتمر را به خصوص آنچه درباره آفریقا است به مسلمین ابلاغ نمایند.

۲ - به حکومتهای اسلامی که در دول آفریقائی نماینده سیاسی ندارند توصیه می‌کند که نمایندگان خود را اعزام دارند تا بدین وسیله در قضایای اسلامی با دول آفریقائی همکاری نمایند.

۳ - مؤتمر به دفتر دائمی خود توصیه می‌کند که به منظور احداث صندوق تعاونی برای قرض بدون ربح فعالیت لازم بنماید تا به مصرف پیشرفت امور اقتصادی دولت‌های آفریقائی استقلال یافته برسد و نیز به صاحبان شرکتها از مسلمین توصیه می‌نماید که با دول مزبور روابط بازرگانی و اقتصادی برقرار سازند.

۴ - مؤتمر ترغیب می‌کند که دول اسلامی عده‌ای از دانشمندان و استادان فنی را در رشته‌های مختلف علوم به منظور پیشرفت فرهنگ آفریقا بدانجا گسیل دارند.

۵ - باید دول اسلامی را به حقیقت اوضاع مسلمین آفریقائی آگاه ساخت و مراکز تبلیغاتی اسلامی در آفریقا تأسیس نمود.

۶ - مؤتمر به دفتر دائمی توصیه می‌نماید که به ترجمه و نشر قرآن کریم وکتب اسلامی به زبانهای محلی آفریقائی همت گمارد.

۷ - مؤتمر اسلامی دسیسه‌های استعماری راکه می‌خواهد میان دول اسلامی استقلال یافته آفریقائی اختلاف ایجاد نماید شدیداً نکوهش می‌کند و برای از بین بردن آن به مسلمین خدمتگزار مخلص اعتماد می‌نماید.

۳۸ - سخنرانی در مؤتمر اسلامی

نقل از کتاب «الذریعه انموزج» پیامهائی از بیت‌المقدس»

تألیف علی اکبر تشیّد

اول شهریورماه ۱۳۴۱ شمسی

صفحه ۸۵ الی ۸۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کلمة مندوب ایران

فیمایلی کلمة فضیلة الشیخ سید محمود طالقانی مندوب ایران

فی احتفالات ذکری الاسراء و المعراج و ندوة المؤتمر الاسلامی:

بسم الله الرحمن الرحیم. اللّهم لک الحمد علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن، و فقهتنا فی الدین، و جعلت لنا اسماعاً و ابصاراً و افئدة فاجعلنا من الشاکرین و نصلی و نسلم علی جمیع الانبیاء و المرسلین سیما الخاتم لماسبق و الفاتح لما انغلق سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و صحبه.

(سبحان الذی اسری بعبده لیلامن المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله).

ایها السادة الکرام و الاخوة الاعزة، السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

انا فخور ان اعرب من قبل الوفد الایرانی الذین هم من علماء ایران و ذوی الرای و النظر، ارتیاحی لحضور هذه الحفلة المبارکة و ذکری و اسراء النبی صلی الله علیه و سلم و آله، ذکری الحرکة البرقیه الخارقة لیکون لنا فی معنی الحادثه اسوة ان شاء الله تعالی. ان هذا الحفل الکریم و الاجتماع العظیم مورد امل کل موحّد، و ملجاء لقلوبهم الخفاقة و مطرح انظارهم، ومظهر من مظاهر التضامن الایمانی و وحدة الفکرة و العقیدة و تجارب عملی لدعوة القرآن الکریم لنکون شهداء علی الناس و مدافعین عن کیان الامة الاسلامیة الکریمة: (کذلک جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرّسول علیکم شهیداً والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم)

و نرجو من الله ان یوفقنا للاخذ بتعالیم الاسلام و نظمه الالهیه التی یتذوقها کل ذی فطرة سلیمه، التی تأمر بالعدل و الاحسان و تنهی عن الفحشاء و البغی و ترفع مستوی العقول الانسانیة وتقیم موازین القسط و الحق، و تکون من الافراد جسداً حیاً فعالا"

جازباً للخیر دافعاً للشر - کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

(المسلمون فی تعاضد هم و تعاطفهم ید واحد علی من سواهم - المسلم من المسلم کالرأس من الجسد اذا اشتکی تداعی علیه سائر الجسد بالسهر و الحمی)

بما انا نمثل الشعب الایرانی و علماء و منظماته ابلغکم السلام و التحیات و نسأل الله یلهم الصلاح و السداد علی الزعماء الدینیه و السیاسیین الاسلامیین لیکونوا صفاً واحد فی مقابلة الاعداء و المهاجمین لحقوق المسلمین

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

ترجمه گفتار نماینده ایران در مؤتمر اسلامی

مطالب زیر گفتار جناب حجة الاسلام آقای سید محمود طالقانی رئیس هیئت نمایندگان ایران است در مؤتمر اسلامی.

(بسم الله الرحمن الرحیم)

خدایا تو را ستایش می‌کنم که ما را گرامی داشتی به پیغمبرمان و از آنکه به ما قرآن را آموختی و ما را در دین خود دانا ساختی و بما چشم و گوش و دل دادی شکرگزار هستیم. پس ما را از شکرگزاران قرار بده.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

درود خداوند بر پیغمبران مخصوصاً آخرین آنان محمّد (صلی الله علیه و آله) و بر عترت او و اصحاب او.

«منزه است خدائی که بندهٔ خود را در شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی سیر داد»

آقایان محترم و برادران عزیز سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

مفتخرم که حضور خود را در این اجتماع مقدس از طرف ملّت ایران ابراز می‌کنم و سیر آسمانی پیغمبر گرامی آن سیر برق آسا و معجزه آمیز را متذکّر می‌شوم. شاید در این واقعه تأثیری برای پیروی از آن حضرت باشد.

این اجتماع بزرگ آرزوی هر شخص خدا پرست و پناهگاه دلها و مطرح نظرها است و نمونه‌ای از ایمان و یگانگی فکر و عقیده و هماهنگی عملی در مورد فرامین قرآن کریم است.

تا اینکه بر مردم گواه بوده واز آنان مدافع باشیم - آیه شریفه همچنین: ما شما را معتدل قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیغمبر هم بر شما گواه باشد ... آن کسانی که با پیغمبر هستند به کافران روی خوش نشان نداده و با آنها شدید و سخت ولی در بین خود مردمانی مهربان می‌باشند.»

از خداوند آرزو می‌کنم که برای اخذ تعالیم عالیه اسلام به ما توفیق دهد و از درگاهش خواهانیم که ما را طبق فطرت سالم تربیت نماید. آن فطرتی که ما را به دادگستری و نیکوکاری فرمان می‌دهد واز فحشاء و ستمگری باز می‌دارد و سطح عقل بشر را بالا برده وترازوی عدالت و حق را به پا می‌دارد.

رسول گرامی فرموده: «مسلمانان در همکاری و مهربانی با یکدیگر همچون دستی هستند بر غیر خودشان، مسلمان نسبت به مسلمان دیگر مثل سر است نسبت به بدن وقتی که سر شکوه‌ای داشته باشد بدن هم در آن با سر هماهنگی می‌کند.

من به نمایندگی از طرف ملّت ایران و دانشمندان و انجمن‌های اسلامی آن، سلام گرم آنان را به شما ابلاغ می‌کنم و از خداوند می‌خواهم که صلاح و سداد به رهبران دینی وسیاسی مسلمانان الهام کند تا در مقابل دشمنان و متجاوزین به حقوق مسلمین یک صف واحد را تشکیل داده و از حقوق حقه خود دفاع کنیم.[1]

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاتة

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

---

۱ - مرقومهٔ آقای طالقانی به آقای تشید نقل از همان کتاب صفحه ۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلی الله علیه و آله المومن کالراس من الجسد اذا اشتکی تداعی علیه سایر الجسد بالسهرو الحمی - به یاد مسافرت به مؤتمر اسلامی اردن و قدس و جشن اسریٰ در خدمت فاضل دانشمند جناب آقای تشید ۲۷ رجب ۱۳۸۱ سید محمود طالقانی

بسم الله الرحمن الرحیم

رسول خدا (ص) فرمود: «نسبت یک مومن با مؤمن دیگر مثل نسبت سر است به بدن، وقتی که عضوی شکایت داشته باشد سایر اعضاء هم با آن در کوفتگی تب هماهنگی می‌کنند.

۲۷ رجب ۱۳۸۱ سید محمود طالقانی

۳۹ - پیام به مناسبت استقلال الجزایر

قسمتی از سخنرانی آیت الله طالقانی به مناسبت استقلال الجزایر

که در مسجد هدایت ایراد شده است.

به نقل از کتاب الجزایر پیروز

ص ۵۳ و ۵۷ و ۵۸

در سال ۱۳۴۱ - ۱۳۴۰

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نقل از الجزایر پیروز

از طرف دبیر خانه انجمن‌های اسلامی از نماینده حکومت موقتی الجزایر جناب آقای دکتر مسعود آیت شعلال دعوت شد که در مجلس جشنی به مناسبت ورود مشار الیه ترتیب داده شده در مسجد هدایت حضور یابند.

عده زیادی از آقایان روحانیون، پزشکان، مهندسین و شخصیت‌های مختلف در سالن فوقانی مسجد برای آشنائی باآقای دکتر شعلال اجتماع کرده بودند.

از طرف آقای طالقانی امام مسجد و هم چنین سایر آقایان میزبانان به آقای دکتر شعلال خوش آمد گفته شد...آقای آیت الله سید محمود طالقانی نطق مبسوطی به زبان عربی ایراد نمودند و طی آن اظهار داشتند: برادران عزیز، هم میهنان محترم، آقای نماینده الجزایر مجاهد آزاد.

به نیابت کلیّه علمای امامیه ایران واعضای انجمنهای اسلامی تحیّت و تهنیّت اسلامی به شما تقدیم می‌کنیم. گواهی می‌دهیم که اموال و نفوس و ثمراتتان را در راه خدانثار کردید برای تحصیل ارزشهای عالی انسانی و آزادی و به دست آوردن عظمت اسلامی در راه اسلام و مسلمین فداکاری کردید و اعلان نمودید که ما از آن مردم و از آن مسلمانانیم.

بدیهی است دلهای استعمارگران و خدمتگزارانشان که همچون سنگ یااز سنگ سخت‌تر است و وجدانهای منع شده آنان که خدا و فرشتگان و همه مردم آنان را لعنت می‌کنند از پیروزی شما دردناک است.

پیشوای بزرگ انسانیت پیغمبر عربی (ص) فرمودند:

«مومن نسبت به مومن در حکم سر است که اگر سر دردگرفت، سایر اعضای بدن نیز مبتلی می‌شود.

توصیه اسلامی و تعاون و تضامن مسلمین به منزلهٔ جسد واحدی است که هر وقت عضوی

از آن به درد آید در حکم سر قرار می‌گیرد و ملّت الجزایر در پیکر اسلامی مقام سر را احراز کرده و تمام ملل اسلامی را در رنج و تعب نمود.

ملّت مسلمان ایران و شیعیان اهل بیت در گرفتاریهای شما اشک ریختند و رنج بردند و صیحه کشیدند و گفتند و نوشتند و با توجه به اوضاع و احوال و مقتضیات و مشکلات و دوری راه آنچه توانستند کردند.

ما به الجزایر عشق می‌روزیم و آنچه بتوانیم انجام می‌دهیم زیرا ملّت الجزایر به عنوان مجاهدین اسلامی نه به عنوان ملّت افریقائی در راه حفظ عزت و استقلال اسلام قیام کرد و جان فشانی کرد و ما افتخار داریم که الجزایر مجاهد و آزاد را نمونه اعلای جهاد اسلامی بدانیم.

ملّت ایران شریک حزن و اندوه شماست زیرا شما مسلمانید و دشمن شما کافر و متعدی و متجاوز شما با این همه فداکاری در روزگاری که نور اسلامی رو به خاموشی گذاشته بود آن را زنده کردید و قلوب مسلمین را به یکدیگر پیوند دادید.

نه صحرا نه دریا

برادر عزیز صحرا و دریا در میان ما و شما فاصله ایجاد نکرده بود ولی شرائط زمان و وسائل ارتباط ما رااز یکدیگر دور کرده بود وازاین به بعد امیدواریم نزدیکتر از پیش باشیم و بیشتر با یکدیگر آشنا شویم.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

چشم همه مسلمانان جهان در تأسیس حکومت الجزایر آزاد به شما دوخته شده تا نظام اجتماعی و اقتصادی را بر اساس اصول عقلی و فطری که مظهر تمام آن دستگاه تعلیمات اسلام است پایه گذاری کنید.

کامیابی و پیروزی شما و خود را از خدای متعال خواستاریم و دعا می‌کنیم که خداوند ریشه منافقین و خدمتگزاران استعمار را در سرزمین عرب وترک و هند و ایران قطع کند.

«فقطع دابرالقوم الذین ظلموا و الحمدالله رب العالمین».

اینک سرود اسلامی راکه عالم مجاهد شما شیخ بشیر ابراهیمی مترنم بود ترنم می‌کنیم و می‌گوئیم.

نحن اجناد النبی - لیس فینا اجنبی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ز – فصل پنجم

مقالات سیاسی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۴۰ – مشاهدات من در زنجان

پس از واقعه آذربایجان و سقوط دموکراتها و ورود قوای دولتی به آذربایجان و انتشار پاره‌ای از شایعات مورد نگرانی محافل دینی آن زمان واقع گشته بود و بدین لحاظ مرحوم آیت الله طالقانی از طرف هیأت تحریریه مجله آئین اسلام به زنجان عزیمت نموده و پس از تحقیات وبررسی‌های کافی. نظر خود را مفصلاً در این باره ذکر می‌نماید. و مجله آئین اسلام این نظریه را بصورت جداگانه به عوض شماره ۳۸ سال سوّم شمار مسلسل ۱۴۱ در جمعه ۴ آذر ماه ۱۳۲۵ برابر با ۱۱ محرم ۱۳۶۵ منتشر می‌نماید.

مشاهدات من در زنجان

این نامه دینی که در راه حقایق بار سنگینی را به دوش گرفته و در این روزگار تیره و تار مسئولیت توان فرسائی را عهده‌دار شده است در این موقع باریک و هنگام تاریک که همه روزه در اثر اصطکاکهای سیاسی وقایع گوناگونی تولید می‌شود یک وظیفه دینی و تکلیف وجدانی دارد که انجام آن برای قضاوت تاریخ بسیار مؤثر است و آن وظیفه در موضوع پیش آمد زنجان بیان حقایق و نشر وقایع حق و حقیقت است. آئین اسلام در این سه سال زندگانی خود با همه نشیب و فرازهای سیاسی راست و چپ توانسته است که خود راکاملا" بی‌طرف نگه داشته و بهیچ یک از سیاست‌های امروزی خود را آلوده نکند و در میان این همه افراطها و تفریط‌ها یک راه اعتدال (راه دین) راگرفته و پیش می‌رود از این رو در تمام پیش آمدهای سیاسی فقط از نظر جنبه دینی وارد بحث شده است و اخیراً پس از سقوط زنجان و ورود قوای دولت به آن شهر پاره انتشاراتی که از لحاظ دیانت مورد اهمیت بود افکار متدینین را مشوش نمود این بود که هئیت تحریریه این اداره دانشمند محترم آقای سید محمود طالقانی را برای رسیدگی به اوضاع آن سامان انتخاب نمودند و ایشان نیز رنج این مسافرت را بر خود هموار نموده و چهارم آذر ماه جاری بطرف مقصود عزیمت نمودند و پس از یک سلسله تحقیقات دقیقه حقایق را چنانکه بوده و شنیده‌اند یادداشت نموده و به این اداره داده‌اند و اینک در تحت عنوان (مشاهدات من در زنجان) ذیلا انتشار داده می‌شود و ما امید داریم که هیچ یک از احزاب سیاسی از ما نرنجند.

(مشاهدات من در زنجان)

پس از آنکه به شرح مشاهدات این سفر بپردازم باید تذکر بدهم که تا به حال من از حدود وظائف روحانی خود که عبارت از تعلیم علوم دینی و تربیت و آشناکردن مردم به اخلاق

اسلامی است خارج نشده‌ام وهیچ گاه بالاستقلال به امور سیاسی و جریان روزانه جهان وارد نبوده‌ام و با روزنامه آئین اسلام هم که سروکار دارم بر همه معلوم شده است که این نامه صرفا دینی است وباهیچ حزب و دسته‌ای سروکار ندارد و بنابراین رفتن بمسافرت زنجان هم بنا بر پیشنهاد اداره شریفه آئین اسلام و تصویب بعضی از علماء بزرگ که حق استادی بر من دارند فقط منظور انجام وظیفه دین بوده چون بر هر کس که از دور و نزدیک به وضع تبلیغات ما آشنائی دارد میداند که هدف ما فقط آشنا کردن مردم به تعالیم قرآن وتربیت اولیاء اسلام می‌باشد و با منطق روشن معتقدیم که اگر قرآن اجرا شود همه امور وگرفتاری‌ها اصلاح می‌شود بنابراین خود را در صراط مستقیم می‌دانیم و شبانه روز چند مرتبه در نماز از خداوند هدایت به آن را می‌طلبیم که طریقی برتر از روش راست و چپ می‌باشد.
(غیر المغضوب علیهم و لاالضالین)

اینک آنچه دیدیم و شنیدیم در این مسافرت پیش آمده برای عموم منتشر می‌کنیم و قضاوت را به خوانندگان واگذار می‌نمایم.

سید محمود طالقانی

روز دوشنبه چهارم آذر دو ساعت بعد از ظهر به ایستگاه راه آهن رفتیم و در درزن مخصوصی که از طرف ستاد برای مسافرت به زنجان آماده شده بود قرار گرفتیم بیست و سه نفر از مدیران جرائد و مخبرین در این اطاق مخصوص بودند البته با آن که عموم این آقایان و جوانان حساس را میشناختم مسلّم بود که در مرامهای حزبی با هم مختلفه العقیده‌اند بعضی که من را از دور و نزدیک می‌شناخته و به روحیه‌ام آشنا بودند نزدیک شدند ولی بیشتر در قیافه‌شان از هنگام ورود آثار تعجب مشاهده می‌نمودم چند دقیقه پس از ورود در اطاق ترن حرکت کرد درخواست کردم که هر وقت مقتضی شد اجازه دهند عرایضی کنم چون اغلب اظهار رغبت کردند و مایل شدند عرض شد من در قیافه اغلب شماها نسبت به بودن من آثار تعجب را خواندم یک مقدار هم حق دارید چون کمتر دیده شده که روحانیین با این گونه امور سروکار داشه باشند بیشتر وظائف دین در محیط‌های خاصی انجام می‌شود ولی اگر قرآن و

روش اولیاء اسلام میزان دین باشد باید متدینین در تمام امور حیاتی دخالت و رأی داشته باشند امیرالمؤمنین (ع) که بزرگترین شخصیت‌های اسلامی پس از رسول اکرم (ص) است وقتی به اوضاع زندگی‌اش می‌نگریم گاه آن حضرت را در محراب عبادت می‌بینم گاهی در منبر خطابه گاهی در میدان جنگ گاهی بالای کرسی سیاست و قضاوت و اداره امور مملکت، البته این تقصیر متدینین و طرفداران اسلام است که از همه امور حساس خود راکنار کشیده و میدان را بدست دیگران داده‌اند به این جهت شماها تعجب می‌کنید وقتی یک نفر روحانی را وارد اوضاع روز می‌بینید، یکی از آقایان گفت تقصیر خود شما است. گفتم من که اعتراف کردم ولی بعضی امثال شما هم تقصیر دارید چون حاضر نیستید به هیچوجه با روحانیین و دین نزدیک شوید و اصول مسلمه اسلام را هم انجام دهید و در ضمن تذکر دادم که آقایان شما از طرف ملت نماینده شده‌اید که یک پیش آمد مهم حیاتی را از نزدیک ببینید ودر آن قضاوت کنید گفته و نوشته‌های شما سند تاریخی است و در اساس زندگانی نسل آتیه مؤثر است خود را مسئول خدا و وجدان بدانید آنچه که هست بگوئید و بنویسید و اگر خدماتی از ناحیه انقلابیون بجامعه شده باید تذکر دهید و تحت احساسات قرار نگیرید.

چون مطلب به اینجا رسید بعضی گفتند ما اشکالات و سؤالاتی در موضوعات دینی داریم اگر حاضرید جواب بگوئید گفتم من تا ورود به زنجان در دسترس آقایان هستم بفرمائید:

سؤال و جوابهائی رد وبدل شد تا به ایستگاه قزوین رسیدیم پس از حرکت از ایستگاه گفتم آقایان امشب شب سه‌شنبه اول ماه محرم است از فردا در مجالس و محافل عالم شیعه یک موضوع تاریخی هزار و سیصد سال پیش مورد مذاکره واقع خواهد شد و آثار تأثر در سراسر سرزمین‌های اسلامی آشکار است اگر اجازه بدهید رسیدگی کنیم تا ببینیم اهمیت این قضیه از چه جهت است، چون اظهار رغبت نمودند، یک ساعتی در اطراف وضع حکومت معاویه و رفتار حکومت با توده‌های اسلامی و نهضت سیدالشهداء و خطبه هنگام حرکت از مکه و وقایع بین راه تا ورود به کربلا صحبت کردیم.

ورود به ایستگاه زنجان

قدری از هشت گذشته بود وارد ایستگاه شدیم آقای سرهنگ بواسحاقی به استقبال آمده بود (آقای سرهنگ بواسحاقی سه ماه پیش از ورود قوای دولتی به زنجان به سمت نمایندگی

نخست وزیری و فرماندار نظامی مأمور زنجان بودند از افسران رشید و عاقل وبردبار است گویا سابقه روحانیت وتحصیلات علوم دینی هم دارند پدرشان جناب حاجی شیخ احمد بواسحاقی ازعلمائی هستند که در طهران به سر می‌برند.

در محوطه ایستگاه اشخاصی از مهاجرین و فدائیها با خانواده‌ها و اثاثیه‌شان منزل داشتند گفتند اینها را به اینجا جمع کرده واطرافشان نظامی است تا از تعرض مردم محفوظ باشند آقایان نماینده از مردها و زنها تحقیقاتی نمودند. بعضی از آنها رااهالی مجروح کرده بودند از جمله مردی بود قلی اف نام دارای قیافهٔ به نظر من مهیب و زننده سر و صورتش با دستمال پیچیده بود وآثار جراحت و خون در صورت و دستمال آشکار بود معلوم شد ایشان رئیس باشگاه راه آهن زنجان بودند از قراری که می‌گفتند مأمورین ایستگاه از او متوحش بودند، مرد دیگر لاغر اندام پیش آمد و شروع کرد با زبان ترکی به صحبت یکی از کارمندان گفت گوش به حرف این جنایت کار ندهید این مرد چند نفر به دست خودش کشته بود بهر حال وقت گذشته و صلاح بود زودتر به شهر برویم اتومبیلهای نظامی حاضر بود دسته دسته بشهر منزل ذوالفقاریها که محل ستاد ارتش است وارد شدیم، در این جا هیجان عجیبی بود افسران نظامیان، کارمندان، بازاریها، جریده نگاران یکدیگر [را] می‌دیدند پس از قدری استراحت چون قبلا بنا بود به منزل یکی از علما بروم چون شهر نظامی بود با اتومبیل به مصاحبه آقای سرهنگ بواسحاقی بطرف مقصد رفتم در میان راه محلی که بطرف سرهنگ تیراندازی شده بود (چنانکه در اعلامیه جناب آقای نخست وزیر بود) نشان دادند چون به منزل رسیدیم آقای سرهنگ مراجعت کردند با مرد بزرگوار و عالمی که در منزلشان بودم تا نیمه شب مذاکرات و سؤالاتی در میان آمد آنشب بواسطه هیجانی که در شهر بود و مطالبی که داده بودم بسیار کم خوابیدم صبح بمحل اجتماع در ستاد رفتیم پس از اندکی نشستن منظرهٔ پیش آمد که بسیار متأثرم کرد و علما راگریاند آن منظره پیره‌زنی بود که ناگهان وارد مجلس شد با اندامی پژمرده و فرسوده می‌لرزید و اشکش پی در پی می‌ریخت قطعهٔ عکسی بدست داشت پرسیدم این زن کیست گفتند مادر ادوارد داکتر دندانساز ارمنی که او راکشتند می‌باشد این عکس هم عکس آن جوان است قطعه عکس کوچکتر را به من داد همه به او تسلیت گفتیم، من سابقاً کشتن این جوان را شنیده بودم ولی تفصیلا خواستم بدانم بالاخره شوح درست علت کشتن او معلوم نشد ولی عموم اهالی ازنجابت و اخلاق او تعریف می‌کردند و می‌گفتند مورد علاقه عموم

بوده و در زندان به دست توفیقی مسلمان شده و این مادر دلسوخته همین یک فرزند را داشت شغل او فقط دندانسازی بود تفنگ شکاری داشت گاهی به شکار می‌رفت می‌گفتند اتهام او فقط این بود که باآقایان ذوالفقاریها به شکار می‌رفت (وضع کشتن این جوان با حاجی علی اکبر توفیقی و شاهرخی و دو نفر دیگر راکه شب چهارشنبه آخر سال در کارخانه کبریت سازی تیرباران کردند در خاتمه می‌نویسم).

قرار شد عصر سه‌شنبه مردم در مسجد جمع شوند صحبت کنیم بنابراین در معابر و خیابانها به عموم اعلام می‌کردند و به اتفاق جمعی از نمایندگان جرائد و توده مردم به دبستان و دبیرستان معروف رفتم آقایان سؤالاتی کردند و عکسهائی برداشتند و در دبیرستان همه محصلین در سالون جمع شدند و سخنرانیهای مهیجی نمودند و سؤالات مختلف از وضع فرهنگ و مدیران و معلمین زمان انقلابیون دموکرات نمودند من از محصلی که ایستاده جواب می‌داد پرسیدم وضع تبلیغات دینی چطور بود گفت برنامه فرهنگ غیر از موضوعات دین وغیر از قرآن و شرعیات تدریس میشد ولی یکساعت علاوه درس ماتریالیستی و کمونیستی داده می‌شد و به این درس اهمیت می‌دادند حتی از دبیرستان دیگر محصلین اجباراً باید وقت این درس در این دبیرستان (پهلوی سابق دارائی زمان دموکراتها) حاضر شوند و در ضمن درباره اعتقاد به خدا و پیغمبر هم بدگوئی می‌کردند و می‌گفتند اینها راآخوندها ساخته‌اند (البته این موضوع از هر چیز به نظر من خطرناکتر است چون بردن وغارت کردن مال قابل جبران است هم افراد بالاخره مردنی هستند ولی غارت وکشتن عقیده بهیچوجه قابل جبران نیست و همه بدبختیها، از بی‌ایمانی و ماده پرستی و شهوت‌رانی است نمی‌دانم این چه فکریست که با صرف پولها و تبلیغات عقاید مردم را از میان ببرند.

مگر امور اجتماعی و ایجاد اعتدال اقتصادی با داشتن ایمان منافات دارد بلکه پرواضح است با بردن مرکز ثقل که ایمان افراد است تمام امور مختل می‌شود و اگر اعتدالی هم به فرض در زندگی حاصل شود قصریست و به واسطهٔ قدرت بیرون از قلب و دل است و قصر دوام ندارد) خلاصه از این جوابها بسیار متأثر شده بیرون آمده بطرف منزل رفتیم جمعی از علما و اهالی آنجا حاضر بودند درباره مطالبی که روزنامه اطلاعات و بعضی جرائد دیگر راجع به کشتن و غارت کردن و بی‌ناموسی منتشر کرده بودند از آقایان سؤال شد.

اما راجع به غارت و تعرض

به اموال به هیچ وجه قابل انکار نبود به عناوین مختلف بر مردم از شهری و دهاتی تحمیلات می‌نمودند و اموال می‌ربودند خصوصاً از وقتی که بین دولت و دمکراتها قرار شد زنجان تخلیه شود کامیون‌ها مانند سیل در جاده‌های میان زنجان و آذربایجان در حرکت بود و آذوقه را می‌بردند و میان مردم گفته می‌شد که غله به طرف روسیه می‌برند حتی چوب و تخته‌های بی‌قیمت حمل می‌شد و مباشر غله و آذوقه که حمل و نقل به عهدهٔ او بود از فدائیها است که می‌گفتند اهل روسیه بوده و جنگ‌های استالین گراد را نقل می‌کرد نام عوضیش بابازاده بود می‌گفتند هنوز در زنجان است.

اما راجع به بی‌ناموسی دمکراتها

اگر چه به طور قطع وقایعی انجام گرفته اما من مدرک صحیحی بدست نیاوردم فقط خانه‌ای که به نام خانه «مدنیت» تأسیس نموده بودند می‌گفتند از جمله تبلیغاتشان در آنجا تبلیغات ضد عفاف بوده و به این جهت عده دخترها راکارمند آنجا نموده بودند و از زنها و دخترها دعوت مینمودند و برای آنها سخنرانی می‌کردند گویا زمینه تبلیغات اشتراک زن را در آنجا فراهم کردند (ولی بعقیدهٔ من انصافاً باید اعتراف نمود که تمام بی‌عفتی‌هائی که سراغ می‌دادند به اندازه یکروز جمعه تابستان دربند در شمیران نبوده و این یکی از نوامیس اجتماعی است که دنبال ثروت و اشرافیت و نبودن حکومت دین و فضیلت در جامعه ظهور می‌کند این مردم لات و لوت و گرسنه مهاجر هم چون مالدار شدند از این ناموس البته خارج نیستند.

اما درباره کشتارها در حدود پنج هزار نفر در این یک سال در جنگهای با ذوالفقاریها از دو طرف کشته شده و عده‌ای هم در دهات و شهر که متهم میدانستند به مخالفت کشته‌اند قضایای شبهای آخر سال گذشته و شب روز عید فروردین بسیار واضح است و ازدهات هم آقایان مخبرین جرائد مدارکی به دست آوردند اینکه من اجمالی از وضع کشته شدن یک جوان منبری روحانی راکه از برادرش شنیده شده شرح می‌دهم.

اما داستان کشته شدن شیخ موسی

در اواخر ذی‌خجه ۱۳۴۶ که زنجان با کمک قوای روسیه بدست دموکراتهای آذربایجان افتاد آقای شیخ موسی که یکی از محصلین مدرسه سعید که یکی از مدارس مهمه زنجان است بود و در سوم محرم بنا به خواهش اهالی قریه دشیر برای تبلیغ احکام رفته و در منابر خود همیشه غلبه جانب حق را از درگاه خداوند خواستار می‌شد و در این اثنا دموکراتها به آن ده نفوذ نموده و مقدرات آن آبادی را بدست می‌گیرند. خویشان شیخ موسی در خفا [به] شیخ موسی می‌گویند که بهتر است شما از این ده بروید زیرا ممکن است دموکراتها با تبلیغ دین مخالف باشند و از این جهة به شما آسیبی برسانند شیخ موسی که جوان و در دین متعصب بود در جواب گفته که من جز یک مبلغ دینی نیستم و با دموکراتها سر و کاری ندارم و علاوه هوا سرد و زمستان است و مزاج من ضعیف است و مسافرت برای من مقدور نیست. در اوایل ماه ربیع الاول سه نفر از فدائی دموکرات به عنوان فرماندهی آن سامان بقریه دشیر می‌آید و آن سه نفر عبارت بوده‌اند از روح‌الله یوسف آبادی (که سالها سابقه سرقت داشته) و ماژور نظری (که یکی از افسران فراری تهران بوده) و محمد علی رامتین (که غلام یحیی به این مرد می‌گفته تو از اولاد شمربن ذی الجوشن هستی یعنی از بس قسی القلب بوده که غلام یحیی به او چنین می‌گفته) پس از ورود این سه نفر، اشخاصی نسبت به شیخ موسی سعایت می‌کنند که او بالای منبر دعا میکند که خدا حق رایاوری کند رامتین دو نفر به عنوان جاسوس به نزد شیخ موسی می‌فرستند که از او سه پرسش زیر را بنمایند یکی آنکه آیا دموکراتها که به قرآن و اولیای دین اسلام ناسزا می‌گویند چگونه اشخاصی هستند؟! دوم قرآن را جلو چشم ما می‌سوزاند اما چنین اشخاصی مسلمانند؟! سوم آیا زنهای دموکرات بر دیگران حلال است؟ شیخ در جواب می‌گوید من به این سؤالات نمی‌توانم جواب بدهم فقط همین قدر می‌دانم که هر که به دین اسلام توهین کند و قرآن را بسوزاند مهدورالدم و واجب القتل است آن دو نفر برمیگردند و به مرکز فرمانداری چنین گزارش می‌دهند که شیخ ماها را واجب القتل دانسته و حکم جهاد بر ضد ما داده است این بود که شیخ را به عنوان این که طرفدار ذوالفقاریها بوده به قریه اوزال که غلام یحیی در آنجا بوده است برده‌اند و غلام یحیی شیخ موسی را طلبیده و می‌گوید تو با ما مخالفت می‌کنی و بر ضد ما تبلیغات می‌نمائی شیخ در جواب می‌گوید ما با شما مخالفتی نداشته و نداریم هر چه گفته‌اند دروغ است غلام یحیی می‌گوید: تو گفته‌ای که زن دموکراتها

بر دیگران مباح است و دموکراتها کافر و بیدینند؟! شیخ میگوید من همچو حرفی را نزده‌ام بهتان محض است غلام یحیی در این اثنا عصبانی شده و نسبت به دین مقدس اسلام جسارتهانموده و به حضرت سیدالشهداء ارواحنافداه ناسزا می‌گوید و دستور میدهد که شیخ را توفیف کنند. فردای آن روز قبل از طلوع صبح دوباره شیخ موسی را می‌طلبد و مزخرفات دیروزی را تکرار می‌کنند شیخ موسی در این بار مردانه جواب می‌دهد و می‌گوید من از مرگ نمی‌هراسم و سعادت من درکشته شدن است آن هم بدست شما بالاخره غلام یحیی فرمان قتل این محصل جوان ناکام را می‌دهد و محمد علی رامتین یا به قول خود غلام یحیی فرزند شمربن ذی‌الجوشن به شیخ همین قدر اجازه می‌دهد که آبی بخورد و وضو گرفته و نماز بخواند پس از آن با ۳۵ گلوله اعدامش می‌نماید و دستور می‌دهد که جنازه‌اش راکسی دفن نکند. پس از ده روز جنازه شیخ را اهالی قریه مجتمعاً برداشته و دفن می‌کنند. اینست معنی آزادی و حقیقت دموکراسی در ناموس ستمگران جهان.

عصر روز سه‌شنبه بنا بود مردم در مسجد جمع شوند ولی چون خبر داده بودند آقای محمود ذوالفقاری وارد می‌شوند و اکثر اهالی شهر به استقبال رفته‌اند جمع‌آوری مردم میسر نبود من از منزل وقت ورود بیرون نرفتم. ولی مردم تا مسافت شش فرسخ زن و مرد و اطفال به استقبال رفته بودند گفتند آقای محمود ذوالفقاری بعد از ظهر در حالیکه در جلو کامیون نشسته بود و برادرش به مسلسل دستی بالای سرش و عدهٔ تفنگ به دست درکامیون پشت سرش بودند و از مردم بسیار اظهار احساسات می‌کردند تا به منزلش وارد شد.

عصر پس از ورود آقای ذوالفقاری به‌گردش می‌رفتیم و در خیابانهای اطراف شهر قدم میزدیم بچه‌ها که تاآنوقت غذا نخورده بودند از استقبال برمی‌گشتند آقایان همراهان از بچه‌های کوچک می‌پرسیدند که امروز آقای ذوالفقاری وارد شده گفتم تو چه میدانی گفت مسافتی به استقبال رفتم و دستش را هم بوسیدم دیگری گفت زنجان را پس از خدا و دوازده امام ذوالفقاری نجات داد.

من ذوالفقاری را چند مجلس قبل از این وقایع ملاقات کرده بودم اگر چه او را مؤدب و متین دیده بودم ولی از آنجائی که من طبعاً با اشراف میانه ندارم و تعلیمات قرآن هم در این موضوع در من تأثیر زیادی کرده باین علت چندان از او خوشم نمی‌آمد ولی روحیه اهالی زنجان نسبت به ایشان آن بوده که در بالا اشاره شد.

شنیده بودم وقت ورود ذوالفقاری پرچم سبزی در مقابلش داشتند خواستم آن پرچم را از نزدیک ببینم به منزل ذوالفقاری رفتم و تقاضای دیدن پرچم را نمودم یک نفر سید عامی خوش قیافه حاضر شد لباس بلند ومولوی سبز برداشت درکمرش دو سه قطار فشنگ بود و به دوشش تفنگ، بیرقی را از گوشه اطاق برداشت و برافراشت بیرق سبزی بود که بالای آن عکس ذوالفقار و زیر کلمه (نصر من الله و فتح قریب) نوشته شده بود، دیدن این بیرق از یک طرف احساسات دین مرا تحریک کرد و به یاد جنگهای مردان خداپرست اسلام آمدم از طرف دیگر به بی توجهی دستگاه حاکمه ما به نکات حساس متوجه شدم اگر این نکات را در کارهای مهم رعایت می‌کردند. همه کارها پیش میرفت

واضح است که با این منظره هزارها جمعیت فداکار دور این بیرق جمع می‌شوند بی‌جهت نبود که آقا سید حاجی آقا (یکی از پیشنمازهای زنجان) می‌گفت مردم و جوانان بسیاری حاضرند اگر دولت دستور بدهد اسم بنویسند فداکاری کنند.

بهر حال صبح اعلان شد که عصر در مسجد جمع شوند در اطاق فرمانده ستون آقای سرهنگ هاشمی رفتیم.

عده‌ای از مدیران جرائد بودند یکنفر خبرگزار خارجی بود که می‌گفتند نماینده ۸۰ روزنامه است چون من را دید به صندلی من نزدیک شد دو نفر در میان مترجم بودند درخواست مصاحبه نمودند پذیرفتم چند سؤال درباره نظر من در اوضاع و رضایت و عدم رضایت دهقانان و رنجبران نمود گفتم دهقانان ایران مسلمانند و با مالکهای متدین خود که وظیفه دینی را انجام می‌دهند کمال اتحاد و صمیمیت را دارند.

پرسید نظر شما درباره اصلاح جهان و اجراء سوسیالیستی چیست؟

گفتم اگر قرآن درست اجراء و مردم یا حقایق آن آشنا شوند یقین دارم عالم روی سعادت را می‌بیند گفت قرآن درباره حقوق رنجبران و فقراء چه رعایت کرده.

گفتم نقشه قرآن اگر اجرا شود اختلاف زندگانی بسیار کم می‌شود و علاوه حقوقی بنام زکوة و خمس برای کمک به فقراء و کارهای عام المنفعه بر اغنیای اسلام مقرر داشته.

پس از سرکشی کارخانه کبریت ظهر به منزل برگشتم طرف عصر به مسجد آمدیم بنا بدعوتی که شده بود مردم جمع شدند بالای منبر ایستاده اجمال سخن این بود که در عالم هر حادثه معلول علتی است و این اوضاع شما هم البته علل دارد و معنای توبه برگشتن از روش

سابق است باید توبه کرد.

بعد مردم را از طرف علما دعوت به آرامش و جلوگیری از تعرض اشخاص بدسابقه در معابر نمودم اهالی اول درخواست کردند که از دولت سران دموکراتها را که به مال و جان ما دست‌اندازی کرده‌اند می‌طلبیم و تقاضا داریم اولا وضع اینها روشن باشد که آیا هستند یا به آذربایجان فرستاده شده‌اند واگر فرستاده‌اند چرا فرستاده‌اند.

و اگر هستند باید محاکمه شوند و دیگر هم آن که ما شکایاتی داریم باید کاملا دولت رسیدگی کند.

شب بمنزل آمدیم عده‌ای از علما و اهالی تشریف داشتند از آقایان نام سران دموکرات را که مردم بیشتر از آنها شکایت دارند پرسیدم نامهای ذیل راگفتند، علی زاده، قنبری، رؤفی برهان السلطنه یدآداودی یه آمیرزاده صفر خان جواهری هادی وزیری مرندی اوحدی جهانگیر دارائی حبیب‌الله ریحانی وعده دیگر.

آقایان گفتند مردم می‌خواهند وضع اشخاص نامبرده بالا و پولهائی که آنها ازمردم به عناوین مختلف گرفته‌اند و هم چنین رسیدگی به بودجه شهرداری که به دست اینها بوده و اسلحه‌هائیکه برهان السلطنه، تحویل فدائیهای خود داده روشن شود یکی از دبیران دبیرستان در مجلس حاضر بود معلوم شد در قضیه کشته شدن حاجی توفیقی ورفقایش حاضر بوده گفتند عده از اینها را در ابتداء گرفتند من جمله آقای توفیقی و بعد از هشت ماه تقریباً توفیقی تبرئه شدند شب همانروز که تبرئه شده بود اطراف منزلش راگرفته واز راه پشت بام به خانه رفته دستگیرش کردند این آقای دبیر گفت اینها عده بودند که در زیر زمین همان کارخانه کبریت به وضع سختی مدتها زندانی بودند روز شنبه آخر سال از جمعی دعوت کردند من گمان کردم برای سخنرانی یا تبلیغات دیگر حزبی است به انجا رفتم دیدم جمعی مردم هستند میزی در وسط حیاط است و اطراف آن چند صندلی است یک نفر روس در حالی که هفت تیر بسته بود قدم می‌زد اعلام کردند که محکمه تشکیل می‌شود چند نفر که نامشان راگفت اطراف میز نشستند در این میان حاجی توفیقی را با ادوارد و شاهرخی دادستان و یک نفر دیگر از کدخداهای یکی ازدهات ذوالفقاری بیرون آوردند موهای سر وروی توفیقی بلند شده بود قیافه‌اش جالب بود اطراف میز نگاهشان داشتند محکمه را رسمیت دادند یک یک جرمهائی برای آنهابیان کردند درباره حاجی توفیقی گفتند بازاریها را به علیه ما تحریک می‌کرده

درباره ادوارد گفتند جاسوس ذوالفقاری بوده درباره شاهرخی گفتند برای ما پرونده سازی می‌کرد درباره کدخدا گفتند عمل منافی عفت انجام داده پس از ذکر این جرمها درخواست اعدامشان راکردند حاجی خواست حرف بزند با صدای بلند گفتند خفه شو از طرفی از اطراف میز برخواستند و به طرف دیگر رفتند که رأی بگیرند و از طرف دیگر شخصی با طناب حاضر شد دستهای آنهارا بستند من از کسی پرسیدم اینها را می‌کشند گفت آری مضطرب شدم خواستم بیرون بیایم در را بسته بودند ناچار ایستادم هئیت محکمه برگشت و حکم اعدام را اعلام نمود صدای توفیقی به کلمه شهادتین بلند شد که ناگاه تیرها به صدا درآمد و مانند برگ روی هم افتادند هنوز ناله‌هائی می‌زدند ودر تشنج بودند که شخص روسی رفت بالای سر آنها و هفت تیر راکشیده مقابل سر و سینه آنها آتش کرد.

اما داستان کشته شدن شیخ حمید علی آل اسحق خوئینی

در ضمن مذاکره با بعضی از آقایان زنجان صحبت شیخ خوئیی مقتول میان آمد من گفتم او را چند سال قبل در طهران دیده‌ام در محضر حضرت آقای امام بودم شیخ و چند نفر دهاتی با ذوالفقاریها گفت گو داشتند معلوم شد این‌ها خوئی هستند و با ذوالفقاریها گفتگوی ملکی داشته گویا به آنها تعدی شده بود و طرفداری این شیخ از دموکراتها از اول روی همین زمنیه بود آنها هم او را تقویت کردند چند مرتبه برای آنها سخنرانی کرده میگفتند گفته بود لنین هم مانند پیغمبر است وگفته بود سید جعفر پیشه‌وری مثل امام حسین برای نجات جامعه می‌جنگید.

به هرحال وضع کشتنش را این طور گفتند که صبح قوای دولت وارد زنجان شده مردم اول باور نداشتند و جرئت تظاهر به احساسات نمی‌کردند یکی صدا زد زنده باد ارتش ایران مردم از هر طرف جمع شده اظهار احساسات کردند فرماندار نظامی سران فدائیها راگرفت آنها از مردم محفوظ ماندند این شیخ اجل برگشته باخاطر جمع بالای بالا خانه دفتر ایستاده بود مردم هجوم کردند او را زدند بعضی‌ها خواستند او را نجات دهند نتوانستند پس از زدن زیاد شاید هم بعد از مردن او را ازبالا خانه به زیر انداختند ولی از قرار تحقیق اذیت و آزاری جز طرفداری از انقلابیون دم نرسانده بیشتر مردم به واسطه کینه‌ای که از دموکراتهای آذربایجان دارند وگویا برای خاطر ذوالفقاریها این شیخ با آنها طرف بود او راکشته‌اند.

دستگیری چند نفر فدائی

روز پنجشنبه چند نفر فدائی دستگیر شدند و به چند نفر هم مردمی در معابر حمله نموده آقایان مخبرین جرائد جلوگیری کردند، تلگراف تقاضای اهالی برای فرستادن دولت هئیت قضائی تا به شکایات رسیدگی کنند به روزنامه آئین اسلام فرستاده شد.

تلگرافی هم به عنوان قدردانی از آقای سرهنگ هاشمی فرمانده نیروی اعزامی و دیگر سرهنگان و عموم ارتش به نخست وزیری و وزارت جنگ و ستاد ارتش و چند جریده مخابره شد.

پس از آن به اتفاق آقای ستوان یک فرهنگ افسر هوائی که جوانی متدین و رشید است و با هیئت اعزامی در آنجا هستند به طرف فرودگاه بناب رفتیم و در بعضی دهات هم سؤالاتی کردیم مردم ابتدا فرار می‌کردند معلوم شد اتومبیل جیپ راکه ما سواریم قبلا اتومبیل سواری یکی از رؤسای دمکراتها بوده به این جهت مردم می‌ترسیدند بعد که ما را دیدند جمع شدند عموم دهاتی هاشاکی و بسیار وضع اسفناکی دارند.

بعد از ظهر بمنزل برگشتیم چون حال مزاجی در اثر حرکت و سردی هوا مساعد نبود قدری استراحت کردم پنج و نیم بیرون آمدم معلوم شد آقایان وزراء مالیه و فرهنگ و دارائی و بهداری از طهران آمده‌اند و یک سره با فرمانده‌ها و مدیران جرائد به مسجد رفته‌اند و عموم مردم جمع شده آقایان نطقهای مؤثری کرده‌اند چون دعوت به نام من بود قدری هم منتظر مانده متفرق شده‌اند شب در ستاد مدیران جرائد حاضر بودند چون فردا همه می‌خواستند حرکت کنند مقتضی بود مطالبی را عرض کنم پس از استجازه قدری در اطراف اهمیت تربیت اسلام و روح ایمان و این که آقایان نویسندگان جرائد باید این موضوع را تقویت کنند بحث کردم و عرض کردم حافظ اتحاد ایرانی بالهجه‌ها و اخلاق مختلف‌شان اسلام است.

و بعد انتظار مردم را از آقایان عرض کردم آقای سرهنگ وفا که رئیس ستاد آنجا هستند بسیار خوب سخنی گفتند و موضوع ایران را با مثالها خوب گوشزد کردند از جمله گفتند ما در نظام در بیابانها بناهای کهنه قدیم را زیاد دیده‌ام که از جمله بناهای شاه عباس است و چه بسا اوقات به آنجاها از سرما و بارش و دشمن پناهنده شده‌ایم هنوز این بناها محکم است و پابرجاست.

باآنکه در ساختمان هیچ کس از سران آن روز مملکت در بالای سر عملیات نبوده ولی امروز در وسط طهران بناهای مهم دولت بی‌دوام است با مراقبت دولت از آن عملجات و بناها این فرق برای همان ایمان و بی‌ایمانی است آن بناها را ایمان ساخت این‌ها را روح ماده‌پرستی پس از آن قدری در وضع خودشان که در پیش دارند و جنگی که پیش آمده بحث کردند و تصمیم ارتش فداکار راگفتند و گفتند ما می‌رویم رو به هدف شمابه طهران برمی‌گردید اگر ما در این جنگ کشته شدیم [به] خانواده‌های ما عوض تسلیت تبریک بگوئید چون به آن کلمه رسید همه گریه کردند و احساسات فراوان نشان دادند به منزل برگشتم صبح بنا به دعوت عده از کسبه به مسجد آقای حاجی میرزا علی‌النقی رفتم صنف کفاشها مجلس سوگواری داشتند آنجا هم منبر رفته پس از یک ساعت به محل برگشته مقدمات حرکت را فراهم کردیم نیم ساعت به ظهر آقایان نمایندگان جرائد به طرف ایستگاه حرکت کردند من هم باتفاق آقای سرهنگ وفاکه به بدرقه ما می‌آمدند به ایستگاه رفته پس از خداحافظی و درخواست تایید و ظفرمندی ارتش به اطاقی که معرفی کردند وارد شده و از همه مردم که ایستاده بود[ند] وداع کرده به طرف طهران حرکت کردم.

اهالی شکایت نامه‌های زیادی نوشته و در دست گرفته بودند و در معابر ومجامع به هرکس که امید رسیدگی می‌دیدند می‌دادند ولی چون ما درخواست فرستادن هئیت قضائی وبازرسی کرده بودیم و وضعیت انتشار همه آنها میسر نبود جز چند شکایت نامه‌ای که به منزل داده بودند نپذیرفتیم و آنها را بعد از این در روزنامه درج خواهم کرد.

۴۱ - بیانیه به مناسبت تشکیل نهضت آزادی ایران

این بیانیه به مناسبت تشکیل نهضت آزادی ایران

در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ داده شده است.

نقل از اسناد نهضت آزادی ایران - جلد اوّل - قسمت دوّم صفحه ۴

از انتشارات نهضت آزادی ایران خارج از کشور

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بیانیه حضرت آیة الله سید محمود طالقانی
بیاری خداوند قهار و توانا

برادران و هموطنان عزیز

شما به چشم خویشتن وضع نکبت بار این سرزمین تاریخی و این کشور اسلامی را می‌نگرید. می‌بینید که در اثر سلطه غارتگران چگونه فقر اخلاقی و مادّی گریبانگیر اکثر مردم گشته - بدبینی و بداندیشی و پراکندگی چگونه بر سراسر این مملکت سایه گسترده است ... کسانی که برای شنیدن هر ندای حقی (کر) و برای دیدن پرتو هر حقیقتی (کور) هستند نه به خود رحم می‌کنند نه به مردم، تا جائی که مملکت را در معرض طوفان حوادث وبر لب پرتگاه مخوفی قرار داده‌اند...

چاره چیست؟ چگونه می‌توان تا سقوط قطعی حیات معنوی و مادی کشور سکوت اختیار نمود یا فقط به بهانه لاابالیگری و سرباز زدن از هر مسئولیتی در انتظار فرج غیبی نشست؟

باید مردانی که محیط آلوده و زبونشان نساخته و غیرت و احساس مسئولیت در آنان نمرده دور هم گرد آیند. راه صحیح و اصیل مبارزه بر علیه فساد و مفسدین جامعه ایرانی را مشخّص نمایند. با متانت و مال اندیشی با خلوص قلب و نیّت برای رضای خدا و مردم قدمهای قطعی‌تر و محکم‌تری بردارند تا راه آزادی و آزاد منشی را برای ملّت ایران بگشایند.

بحمدالله جمعی که طی سالهای سخت ثبات قدم و پاکی نیّت خود را ابراز داشته در برابر تهدید و محرومیت و زجر و زندان خود را نباخته در تعقیب هدفهای ملّی برای نجات مملکت کوشیده‌اند و در این هنگام خطیر به تشکیل (نهضت آزادی ایران) قیام و اقدام نموده‌اند.

اینجانب اگر چه از کوتاهی در انجام وظیفه خود نزد خدا و اولیاء اسلام و نیاکان بزرگوارم شرمسارم ولی پیوسته در صف مبارزه با فساد و مفسدین باقی مانده و به این سبب دعوت همکاری با بنیادگزاران نهضت آزادی را پذیرفتم. چند روز قبل که برای تحکیم عزم و

اطمینان روحی از خداوند متعال وسیله قرآن کریمش کسب تکلیف و تفأل کردم آیه ۹۴ و ۹۵ از سوره النساء در برابر چشمانم ظاهر گشت به این مضمون:

«یا ایها الذین امنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومناً تبتغون عرض الحیوة الدنیا فَعِنَد الله مغانم کثیرة کذالک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا. لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرّر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه و کلا و عدالله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیما».

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید. وقتی در راه خدا قدم بر می‌دارید چشم بگشائید دوست ودشمن را نیک بشناسید راه و چاه را از هم تشخیص دهید ... کسانی که بدون عذر ساکت نشسته‌اند با کسانی که از مال و جان دریغ نداشته در راه حق و حقیقت مجاهده می‌نمایند یکسان نیستند. خداوند با درجه ممتازی مجاهدین به مال و جان را بر عزلت گزیدگان برتری و بزرگی داده وعده پاداش داده است»

مسلماً افراد آلوده سست عنصر و بد سابقه را در این جمعیت راهی نیست ولی از هموطنان مومن وغیور خواستارم مراقبت نمایند دستهای ناپاک و دو دل در آن رخنه ننمایند و هر تصمیمی با مشورت انجام پذیرد واحدی را حق تحمیل نظر شخصی (که نتیجه آن بی‌نظمی و بروز اشکال در نیل به منظورهای پاک ملی خواهد بود) نباشد. خداوند متعال به چنین جمع که در طریق خدمت مردم تحققّ آمال ملّت می‌کوشد وعده رستگاری فرموده است.

امیدوارم برادران دینی و هموطنان عزیز با آمادگی و خلوص نیّت به وظائف خطیر خود در این مرحله از تاریخ ایران در کمال امید و همّت عمل نمایند.

سید محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۴۲ - در پیرامون مبعث رسول اکرم

سخنرانی آیت‌الله طالقانی پیرامون مبعث رسول اکرم در اوّلین کنگره جبهه ملی ایران در سال ۱۳۴۱ شمسی که متن این سخنرانی توسط آقای حسین شاه‌حسینی در اختیار گذاشته شد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها المدثر - قم فانذر - و ربک فکبر - وثیابک فطهر - و الرجز فاهجر - و لاتمنن تستکثر - ولربک فاصبر-

درباره بعثت رسول اکرم و تأثیر این قیام بزرگ و تحول اخلاقی، اجتماعی، فکری، علمی - موافق و مخالف همه تصدیق دارند - کتابها نوشته و آثارش محسوس است، مشهود است.

اگر کسانی شک و تردید دارند، با این مقایسه می‌توانند عظمت چنین روز محسوس را درک کنند و اگر این بعثت در دنیا نبود و اگر این موج حرکت - فکر - توحید از غار حرا در میان جزیره و از میان جزیره به خارج جزیره و از آنجا در مسیر تاریخ ایجاد نمی‌شد، دنیا در چه حالی بود؟

و این از افتخارات اسلام است که چنین عیدی به نام مبعث است، هیچ ملتی و هیچ قومی این عنوان را ندارند. بعثت یعنی بیدار شدن، ناگهان از خواب جستن، برافروختن قوا و استعدادها، به کار افتادن این عالیترین هدف انسانی و بشری است - نمی‌خواهم مزاحم وقت آقایان باشم - چون تقاضا و امر فرمودند از این جهت اجابت کردم، فقط با همین چند جمله از قرآن شریف که تلاوت کردم مناسب می‌دانم که این مطلب مورد توجه آقایان، برادران، صاحبان فکر، و صاحبان ایده و هدف باشد. که سّر این قیام بزرگ را قرآن چگونه معرفی می‌کند همانطور که در آغاز جلسه آقای واعظزاده فرمودند در غار حرا پرتوی زد، مسئولیت بزرگی به عهده این پیغمبر گرامی می‌گذارد، از وحشت این مسئولیت سرازیر شد، آمد در خانه در میان پتو خفت ولی بعد از آن این آیات نازل شد:

«***یا ایها المدثر***» ای کسی که خودت را در میان پتو پیچیده‌ای، قیام کن، قیام فکری، قیام عملی، برنامه این قیام را این طور قرآن ترسیم کرد:

به اتفاق، همه مفسرین بعد از آیات اقرأ که دستور درس و خواندن و حرکت فکری است

این پنج دستور داده شده و با تعمق و توجه به این پنج دستور شرط هر قیام و نهضت و حرکت جز این نمی‌تواند باشد، همانطور که آیه شریفه را تلاوت کردم، «[و]... *لکم فی رسول الله اسوة حسنة*» چون این قیامی است که در دنیا به نتیجه رسیده است و می‌رسد و ملاحظه می‌کنید که در هر جای دنیا، آسیا و آفریقا نتیجهٔ موج همین قیام است که با همهٔ بندها و غل‌هایی که به دست و گردن و زندگی آنها بسته‌اند، دارند حرکت می‌کنند. بنابراین این قیام و نتیجه و ثمره‌ای که بخشید برای ما یک خط و مشی است، همان خط و مشیی که همهٔ آقایان عنوان می‌کنند.

- بزرگترین خط مشی از جا بلند شدن، نخفتن، غافل نشدن -

شرط دوّم ایجاد مکتب، افکار را بیدار کردن، مردم را هوشیار کردن. «انذار» یعنی از نتایج اعمال آینده مردم را آگاه کردن و یکی از بزرگترین بدبختیهای هر ملّتی آن است که زندگی روزمره داشته باشد و وضع حاضر را مرتبط با سابق و نتایج آینده نداند یا از آن غفلت کند - بطور اجمال - «*وربک فکبّر*» این مبداء بزرگی که به صورت بت‌ها و حتیٰ انبیاء و مستبدین در آمده، راه حرکت و تکامل را به روی بشر بسته، آن حقیقت بزرگ، آن مبداء عالی را آن طور که هست معرفی کن و بزرگ بشمار، غایت و نتیجه و هدف باید بسیار عالی باشد، در نتیجه آن تا حرکت قویتر، شدیدتر، سریعتر انجام بگیرد.

«*وثیابک فطهر*» اگر منظور و هدف مطالب جزئی زندگی آمال فردی، آمال دسته‌ای، آمال جمعیتی باشد من از حالا به آقایان قول می‌دهم به هیچ جا نخواهیم رسید، اگر هدف خدا نباشد، یعنی برداشتن موانع از سر راه بشر و سوق دادن مردم و ملّت را به کمال مطلوبی که دارند و از میان برداشتن بتها و موانعی که سر راه حرکت و مسیر بشری راگرفته‌اند - این دوّم «*وثیابک فطهر*» جامه‌ات را از آلودگیها و تهمتها پاک کن، کاری نکن که مردم تو را متهّم کنند، [آیا] قیام کردی برای آن که به قدرتی برسی؟ سلطنتی احراز کن؟ کسریٰ و قیصر و امپراطور روم را برداری، خودت جای آنها بنشینی؟ به مال مردم نظر داشته باشی؟ توقع آن را داشته باشی که مردم در برابر تو قد خم کند؟ «نه»

«*فالرجز فاهجر*» - رجز یعنی آب توی پوست افتادن، غرور پیداکردن، اگر یک مرحله موفق شدی غرور پیدا نکنی، چون غرور همان است که انسان را به زمین خواهد زد.

«*والرجز فاهجر و لاتمنن تستکثر*» یک عده‌ای را دور خودت جمع نکن، هی منّت مگذار به مردم که ما را شما را آزاد کردیم، ما به شما حق دادیم، هر چه خدمت می‌کنی زیاد

نشمار - از متن قرآن خارج نمی‌شویم - «*و لاتَمنُن تستکثر ولربک فاصبر*» برای خاطر پروردگار خودت، ربوبیت پروردگار، تربیت خلق تا بالا آوردن مردم، تا می‌توانی باید صبر کنی «*ولربک فاصبر*»

«*فاذا نُقِرَ فی الناقور*» اگر این شرایط، این خط مشی و این برنامه را تعقیب کردی کوس فتح تو را خواهند زد.

با همه نداشتن وسیله، پشتیبان، سپاه، ایل، قبیله، پول و قدرتهای مادی پیش خواهی رفت، باز تکرار می‌کنم:

«*یا ایها المدثر - قم فانذر - و ربکّ فکبّر - و ثیابک فطّهر - والرُّجز فاهجر - ولربک فاصبر - فاذا نُقِرَ فی الناقو*».

«*فذالک یومئذٍ یومٌ عسیر*» آن روزی است که تند باد این جمعیت و حرکت و موج فکر، کار را بر آنهائی که مانع رشد مردم، مانع صلاح و خیر مردم شدند، کار را بر آنها سخت خواهد کرد.

«*فاذا نُقِرَ فی الناقور فذالک یوم عسیر- علی الکافرین غیر یسیر*»

* * *

حالا جای آن دارد بعد از آنکه کمی متوجه عظمت چنین روز و قیامی شدیم به آقایان تبریک عرض کنم. امیدوارم همه برادران این چند جمله که در قرآن حکیم - و عملاً" هم معلوم شد، با همین خط و مشی توانست یک چنین قیام بزرگی را به انجام و نتیجه برساند [و باید] در نظر داشته باشیم همه با حسن نیت، همه با صمیمیت، بدون منّت گذاشتن بر مردم، بدون آنکه تبلیغات به دست دشمنان دهیم که اینها قصد ریاست، قصد مال دارند و شهوت اینها را حرکت می‌دهد. بدون این که بین خودمان بدبینی و نفاق داشته باشیم.

امیدواریم همه با صمیمیت کامل چنین روز بزرگی که روز مبعث است منشأ قیام و بعثت و برانگیخته شدن این ملت مسلمان شیعه‌ای که در اسلام سابقه تاریخ [ی دارد] امتحان خود را داده باشد (وَ) بتوانند این مسئولیت بزرگ را انشاءالله به انجام برساند.

آن روز است که بگوئیم به همه تبریک می‌گوئیم. یعنی از برکات چنین قیامی همه ملت، نسل آیندهِ تاریخ - انشاءالله بهره‌مند خواهد شد.

۴۳ - یادی از مصدق

آیت الله طالقانی بعد از آزادی در سال ۱۳۴۶ - در ۲۹ اسفند همان سال به مزار دکتر مصدق علیرغم ممنوعیت شدید حکومت شاه از ورود به آرامگاه وی در احمد آباد جهت شادی روح آن مرحوم رفته، ضمن اهداء یک جلد از تفسیر پرتوی از قرآن در صفحه اوّل آن به خط خود چنین نوشتند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم الله العزیز المنتقم

اهداء ثواب تلاوت و تفکّر در آیات این جلد از تفسیر به روح پاک و شکست ناپذیر مفخر شرق واسلام و موجب سربلندی ایرانیان شرافتمند ـ مرحوم جناب دکتر محمد مصدق ـ رحمت الله و برکاته علیه

۲۹ اسفند ۱۳۴۶
سید محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ح

فهرست اعلام

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست آیات قرآن

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آیات قرآنی

	آیه	سوره	صفحه
ان الله لا یغیر مابقوم حتی...	آیه ۱۱	رعد	۱۷
الذین یبلغون رسالاة الله و یخشونه	آیه ۳۹	احزاب	۲۰
انهم فتیةٌ امنوا بربهم...	آیه ۱۳	کهف	۲۶
وسلام علیه یوم ولد و یوم یموت و...	آیه ۱۵	مریم	۲۸
قل یااهل الکتاب تعالوالی کلمة...	آیه ۴	آل‌عمران	۳۸-۵۲
الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات	آیه ۲۵۷	بقره	۳۹-۵۴
لیضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم	آیه ۱۵۷	اعراف	۴۳
قالت الاعراب امنا قل لم تومنوا...	آیه ۱۴	حجرات	۴۳
النجم و الشجر یسجدان	آیه ۶	رحمن	۶۰
ربنا انا سمعنا منادیا ینادی	آیه ۱۹	آل‌عمران	۱۰۰
یسئلونک عن الاهله ...	آیه ۱۸۹	بقره	۱۰۴
لیس البران تاتوالبیوت من ظهورها	آیه ۱۸۹	"	۱۰۴
و تری الجبال تحسبها جامده وهی	آیه ۸۸	نحل	۱۰۵
کل فی فلک یسبحون	آیه ۳۳	انبیاء	۱۰۵
هوالذی جعل لکم الارض ذلولا	آیه ۱۵	ملک	۱۰۵
الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها	آیه ۲	رعد	۱۰۵
خلق السموات بغیر عمد ترونها	آیه ۱۰	لقمان	۱۰۵
والسماء ذات الحبک	آیه ۷	ذاریات	۱۰۵
الذی جعل لکم الارض فراشا	آیه ۲۲	بقره	۱۰۶
الم نجعل الارض کفاتا	آیه ۲۵	مرسلات	۱۰۶

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

انتم اشد خلقاام السماء بناها	آیه ۲۷	نازعات	۱۰۷
والارض بعد ذالک دحاها	آیه ۳۰	نازعات	۱۰۷
والشمس و ضحاها و القمر اذا تليها	آیه ۱و۲	شمس	۱۰۸
اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا	آیه ۳۰	انبیاء	۱۰۹
جعلنا من الماء کل شیء حی	آیه ۱۹	عنکبوت	۱۰۹
الی الله تصیر الامور	آیه ۵۳	شوری	۱۱۰
الی الله ترجع الامور	آیه ۴	فاطر	۱۱۰
ومن آیاته خلق السموات والارض و مابث فیهما	آیه ۲۹	بقره	۱۱۲
فاقم وجهک للدین حنیفاً فطرة الله التی	آیه ۳۰	روم	۱۱۴-۱۳۶-۲۸۰
الم اعهد الیکم	آیه ۶۰	یس	۱۱۶
یتلو علیهم آیاته و یزکیهم	آیه ۱۱۴	آل‌عمران	۱۱۷
لیس البران تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب	آیه ۱۷۷	بقره	۱۲۳
اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون	آیه ۱۷۷	بقره	۱۲۴
سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء	آیه ۸۳	یس	۱۲۸
ونفس و ماسواها	آیه ۷	شمس	۱۲۸
قدافلح من زکیها	آیه ۹	شمس	۱۲۸
لینذروا قومهم اذا رجعوا	آیه ۲۲	توبه	۱۴۱-۱۴۸
واتبعوا ماتتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان	آیه ۱۰۲	بقره	۱۵۲
آتیناه الحکمه و فصل الخطاب	آیه ۲۰	ص	۱۵۳
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض	آیه ۷۹	انعام	۱۵۶
ولقد علموا لمن اشتراه ماله فی الاخرة من خلاق	آیه ۱۰۲	بقره	۱۵۷
ولبئس ماشروا به انفسهم لو کانوا یعلمون	آیه ۱۰۲	بقره	۱۵۸
وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات ان لهم	آیه ۲۵	بقره	۱۶۰-۱۶۱
ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم	آیه ۹	اسری	۱۶۴-۱۷۶-۱۸۶
ذالک الکتاب لاریب فیه هدی	آیه ۲	بقره	۱۶۶-۱۷۳
الذی قدر فهدی	آیه ۳	اعلی	۱۶۶

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ویدع الانسان بالشر دعابالخیر	آیه ۱۱	اسراء	۱۶۷
ربناماخلقت هذاباطلا	آیه ۱۹۱	آل‌عمران	۱۷۰
سبحانک فقناعذاب النار	آیه ۱۹۱	آل‌عمران	۱۷۰
سبحان الذی سخرلنا	آیه ۱۳	زخرف	۱۷۱
قال اجعلنی علی خزائن الارض	آیه ۵۷	یوسف	۱۷۱
ولما بلغ اشده اتیناه حکماوعلما	آیه ۲۲	یوسف	۱۷۲
آتیناه حکما و علما	آیه ۲۲	یوسف	۱۷۲-۱۵۴
والعاقبة للمتقین	آیه ۱۲۸	اعراف	۱۷۲
اماالزبدفیذهب جفاءًواماماینفع الناس	آیه ۱۷	بقره	۱۷۳
الحمدالله ـ الرحمن الرحیم	آیه ۱	حمد	۱۷۴
خسرالدنیاوالاخره	آیه ۱۱	حج	۱۷۷
قال الرسول ان قومی اتخذواهذاالقرآن مهجورا	آیه ۳۰	فرقان	۱۸۳
جعلواالقرآن عضین	آیه ۹۱	حجر	۱۸۳
اذهب الی فرعون انه طغی	آیه ۲۴	طه	۱۸۴
ان‌الله یامرکم ان تذبحوا بقرة	آیه ۶۷	بقره	۱۸۴
ونفس وماسواهافالهمهافجورها	آیه ۷	شمس	۱۸۵
اشربوا فی قلوبهم العجل	آیه ۹۳	بقره	۱۸۵
لقدیسرناالقرآن للذکر	آیه ۱۷	قمر	۱۸۶-۴۷
افلایتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها	آیه ۲۴	محمد	۱۸۶
واذیرفع ابراهیم القواعدمن البیت واسماعیل	آیه ۱۲۷	بقره	۱۹۶
ربنا و تقبل منا...	آیه ۱۲۷	بقره	۱۹۶
ربناوابعث فیهم رسولاًمنهم یتلوعلیهم	آیه ۱۲۹	بقره	۱۹۸
ربناواجعلنامسلمین لک	آیه ۱۲۸	بقره	۲۲۵-۲۰۵-۲۰۱-۹۸
فلمااسلما و تلّه للجبین	آیه ۱۰۳	صافات	۲۰۲
فدیناه بذبح عظیم	آیه ۱۰۷	صافات	۲۰۲
اذابتلی ابراهیم ربه بکلمات	آیه ۱۲۴	بقره	۲۰۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

انی جاعلک للناس اماما	آیه ۱۲۴	بقره	۲۰۲
فاذاافضتم من عرفات فاذکروالله عندالمشعرالحرام	آیه ۱۹۸	بقره	۲۲۰-۲۲۳
ثم افیضوا من حیث افاض الناس	آیه ۹۹	بقره	۲۲۰-۲۲۳
یاتین من کل فجّ عمیق	آیه ۲۷	حج	۲۲۲
قدجائکم من الله نور وکتاب مبین یهدی به الله	آیه ۱۵	مائده	۲۲۳
اقراءباسم ربک الذی خلق ـ خلق الانسان من علق	آیه ۱، ۲، ۳	علق	۲۴۲
اقراءو ربک الاکرم ـ الذی علم بالقلم ـ علم الانسان مالم یعلم		علق	۲۴۲
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون	آیه ۲۲۷	شعراء	۲۷۶-۲۸۴
فاذاسویته و نفخت فیه من روحی	آیه ۲۹	حجر	۲۸۹
یجدونه مکتوباعندهم فی التوراة والانجیل	آیه ۱۵۷	اعراف	۲۹۱
مبشراًبرسول یاتی من بعدی اسمه احمد	آیه ۶	صف	۲۹۱
وکانوامن قبل یستفتحون علی الذین کفروا	آیه ۸۹	بقره	۲۹۱
من الذین هادو یحرفون الکلم عن مواضعه	آیه ۴۶	نساء	۲۹۲
وان کنتم فی ریب ممانزلنا علی عبدنافاتوا	آیه ۲۳	بقره	۳۰۴
نحن نسبح بحمدک	آیه ۳۰	بقره	۳۰۶
فلماانباهم باسمائهم	آیه ۳۳	بقره	۳۰۶
افمن یمشی مکباعلی وجهه اهدی امن	آیه ۲۲	ملک	۳۱۵
فامامن اعطی واتقی وصدق بالحسنی	آیه ۵	فیل	۳۱۶
ارایت الذی یکذب بالدین	آیه ۱	ماعون	۳۱۷
ویل لکل همزةٍ لمزه	آیه ۱	همزه	۳۱۸
ولاتاکلواامو الکم بینکم بالباطل	آیه ۱۸۸	بقره	۳۲۰
هوالذی خلق لکم مافی الارض جمیعاً	آیه ۲۹	بقره	۳۲۱
قل یااهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواءٍ بیننا	آیه ۶۴	آل عمران	۳۲۲
وامرهم شوریٰ بینهم	آیه ۲۸	شوری	۳۲۸
ماعندالله خیروابقی	آیه ۳۶	شوری	۳۲۸
الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون	آیه ۹۹	نحل	۳۲۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

وان هذه امتکم امة واحده وانا ربکم فاتقون	آیه ۵۲	مومنون	۳۵۴
فقطع دابر القوم الذین ظلموا	آیه ۴۵	انعام	۳۶۹
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین	آیه ۷	حمد	۳۷۵-۲۰۶
نصر من الله و فتح قریب	آیه ۱۳	صف	۳۸۲
یا ایها الذین امنوا اذا ضربتم فی سبیل الله	آیه ۹۴، ۹۵	نساء	۳۸۹
فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین	آیه ۹۵	نساء	۳۸۹
یا ایها المدثر، قم فانذر ـ وثیابک فَطهر	آیه ۱ تا ۴	کوثر	۳۹۲
لکم فی رسول الله اسوةٌ حسنه	آیه ۲۱	احزاب	۳۹۳
فذلک الذی یدع الیتیم	آیه ۴	ماعون	۳۱۷
فویل للمصلین الذین هم عن صلوٰتهم	آیه ۴، ۵	ماعون	۳۱۷
الذین هم یراءُون و یمنعون الماعون	آیه ۶، ۷	ماعون	۳۱۷
ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون	آیه ۱	مطفّفین	۳۱۹
کذالک جعلناکم امة وسطا	آیه ۱۴۲	بقره	۳۶۴
سبحان الذی اسری بعبده لیلاً	آیه ۱	اسری	۳۶۴
الحمد لله الذی نزل الکتاب بالحق مصدقاً بین یدیه	آیه ۳	آل عمران	۲۸۶
مکین امین	آیه ۵۴	"	۱۷۱
رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه	آیه ۳۳	"	۱۷۲
تبت یدا ابی لهب وتب	آیه ۱	المسد	۲۲۸
ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت	آیه ۴۱	عنکبوت	۲۸۴
اشداء علی الکفار رحماء بینهم	آیه ۲۹	حجرات	۴۳
قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بداء الخلق	آیه ۱۹	عنکبوت	۱۱۰
ما کان المومنون لینفروا کافة	اواخر آیات	توبه	۱۴۸
قد جائکم من الله نور وکتابٌ مبین	آیه ۱۹	مائده	۲۳۳
فاتقوا النار التی و قودها الناس ...		بقره	۳۱۵

فهرست احادیث

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

احادیث

انکم فی دار هدنه و انتم علی ظهر ۳۳-۱۷۸
اذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن ۳۳-۴۷-۱۷۸-۱۷۹
اذا اقبل علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم ۳۳
انی تارک فیکم الثقلین ۱۸۴
المومن (المسلم) کالراس من الجسد اذا اشتکی ۳۶۶
مومن نسبت به مومن در حکم سراست ۳۶۶-۳۶۸
هرکس بانک استغاثه مسلمانی را بشنود ۳۵۲
المسلم فی تعاضدهم و تعاطفهم ید ۳۶۵
کل مولود یولد علی الفطره ۱۳۶
والذین بعثنی بالحق نبیا یتفرق امتی عن اصل ۱۸۱
نقل حدیث از روزدحو الارض ۱۰۷
" القرآن هدی من الضلال و تبیان من العمی ۱۸۲
" لاتخمشی علی وجهک ۲۰۴
" من حسین بن علی الی اخوان ۲۰۹
مالامام القائم بالقسط ۲۰۹
لاصلوة اِلاّ بفاتحة الکتاب ۱۶۵
خداوند سبحان از اولاد آدم پیمبرانی برانگیخت که پیمان آنان را ۹۸
کلماضالته مضله ۱۸۱
من خالفه من الجبابره ۱۸۱
لاتنقضی عجائبه ۱۸۱
تعرفین مقامی من بعدی ۲۰۶

خداوند سبحان رسول گرامی خود را با دین عالمگیر وبراهین..... ۲۳۷
مااخذالله علی العلماء ان لا یقارو..... ۳۱۹
امنع من الاحتکار..... ۳۲۲
ما جاع فقیرا لابما متع به غنی..... ۳۲۲
مارایت نعمة موفوره الا الی جانبها..... ۳۲۲
کیف تسیغ شرابا طعاما و انت تعلم..... ۳۲۲
حقوق والی بر رعیت ۳۳۰
با من آن طوری که با جباران سخن می‌گویید نگویید..... ۳۳۰
آسمان با زمین محکم به هم بافته شده... ..... ۱۰۵
الاسلام قیدالفتک..... ۲۱۲
سخنان مسلم بن عقیل ۲۱۵-۲۲۶
سخنان حضرت زینب..... ۲۸۴
سخنان حضرت علی در از بین بردن نظام طبقاتی..... ۳۱۹
سخنان امام حسین در مقابل والی مدینه..... ۲۵۸
" " در مکه..... ۲۵۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اشخاص

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اشخاص

آدام اسمیت، ۳۰۹
آداودی، ۳۸۳
آل نقیب، ۳۳۴
آیت‌الله نائینی، ۲۴، ۳۴۲
ائمه طاهرین، ۴۵، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵
اباالضعفاء، ۳۳۴
ابراهیم، ۹، ۳۸، ۵۲، ۱۵۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۸۹، ۲۹۰
ابن آثال، ۲۱۰
ابوالهدی، ۳۳۹
ابوالهدی صیادی، ۳۳۹
ابوتراب، ۲۰۷
ابوعلی سینا، ۵۹
ابی‌بن کعب، ۱۸۵
احمد آرام، ۳۲۳
احمد راد، ۳۲۳
ادوارد، ۳۸۳، ۳۸۴
ادوارد داکتر، ۳۷۷
ارسطو، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۱، ۳۰۶
اسحاق، ۳۸، ۵۳، ۲۹۲
اسکندر، ۱۰۰، ۱۷۷، ۲۶۸، ۲۶۹
اسماعیل، ۳۸، ۵۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۳۴، ۲۹۲
اشعث‌بن قیس کندی، ۲۰۸
اشعیاء، ۲۹۲
افلاطون، ۳۰۶، ۳۱۹
اگریبای، ۲۶۹
اللهیار صالح، ۲۴
امام حسن، ۲۵۷
امام حسین، ۲۲۶، ۲۵۵، ۳۸۴
امام خمینی، ۲۵
امویها، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰
امیرالمؤمنین علی ۷، ۳۳
امیرالمؤمنین علی، ۳۳، ۴۴، ۲۲۶، ۳۲۰، ۳۳۰
انبادقلس، ۶۴
انکساغورس، ۶۴
انورالسادات، ۳۵۲
اوحدی، ۳۸۳
بابازاده، ۳۷۹

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بازرگان، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۹۹
برستارا، ۲۶۹
برقعی، ۱۶۲
برنابا، ۱۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
برنورا، ۲۷۱
بروجردی، ۲۵، ۳۲۸
برهان السلطنه، ۳۸۳
بستانی، ۲۹۹
بسته‌نگار، ۱۳، ۲۸
بطلمیوس، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵
بکیربن حمران، ۲۱۶، ۲۲۶
بلال، ۲۴۷، ۳۵۵
بنوکد نصر، ۲۹۳
بنی‌اسرائیل، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۵، ۲۹۲
بنی‌امیه، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۲۰
بواسحاقی، ۳۷۶، ۳۷۷
بهاء الدین، ۳۳۴
پادشاه پروس، ۲۲۸
پادشاه عربستان سعودی، ۳۵۲
پارقلیطا، ۲۹۲
پروتستانها، ۲۷۱
پریکلیطوس، ۲۹۲
پطرس، ۲۶۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹
پـــولس، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
پولس رسول، ۲۸۷
پیشه‌وری، ۳۸۴
پیغمبر اسلام، ۱۰۹، ۲۰۵
تسالو نیکیان، ۲۹۵
تشیّد، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۶
توفیقی، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۴
توماس کارلیل، ۲۲۸
تیطس، ۲۹۶
تیمور لنگ، ۳۴۴
جرج جرداق، ۳۲۲
جلال آل احمد، ۲۸۷
جمال الدین، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۱
جمال‌الدین، ۳۳۹، ۳۴۰
جمیل پاشا، ۳۳۶
جواهری، ۳۸۳
جهانگیر دارائی، ۳۸۳
حاج سیدجوادی، ۲۵
حارث همدانی، ۲۱۱
حبر رومانی، ۲۶۹
حجربن عدی، ۲۰۷
حجةالاسلام سعیدی، ۲۶
حجةالاسلام سید صدرالدین بلاغی، ۲۳
حضرت رضا، ۱۰۵، ۱۰۸
حضرت صادق، ۱۷۸، ۱۸۲
حمق خزاعی، ۲۰۷
حنیف‌نژادها، ۲۶

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

خاتم پیمبران، ۳۸، ۵۳، ۲۲۴
خارقانی، ۳۷، ۴۹
خدیجه، ۲۵۲
خلفاء عباسی، ۳۳۸
خلیل سعادت، ۲۸۸، ۲۹۹
خلیل کمرهای، ۲۳، ۳۵۳
خوارج، ۱۹۲، ۲۵۷
داروین، ۴۶، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰
دختر نبوت، ۹، ۲۵۱
دکتر آذر، ۲۴، ۹۹
دکتر سعید رمضان، ۳۵۴
دکتر شفق، ۹۹
دکتر محسن، ۳۵۶
دهخدا، ۲۳
ذوالفقاری، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴
ذوالفقاریها، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴
ذیمقراطیس، ۶۴
راشد، ۹۹، ۳۲۳
رامتین، ۳۸۰، ۳۸۱
ریحانی، ۳۸۳
زنجانی، ۲۳
زهره، ۵۵
ژرژسایل، ۲۸۷
ساکسونها، ۲۳۵، ۲۶۹
ستووارد، ۲۶۶
سحابی، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۹۹
سرجون مسیحی، ۲۱۰
سردار کابلی، ۳۰۱
سرهنگ وفا، ۳۸۵، ۳۸۶
سرهنگ هاشمی، ۳۸۲، ۳۸۵
سریانی، ۲۸۷
سعدبن ابی وقاص، ۲۰۸
سلاطین، ۴۴، ۲۶۴، ۲۸۲، ۳۵۶
سلیمان، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۶، ۲۹۲
سنجابی، ۲۴
سوداگران، ۳۰۸
سید حاجی آقا، ۳۸۲
سید صدرالدین بلاغی، ۳۵۳
سید قطب، ۳۵۴
سیدالشهداء، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۵۸، ۳۷۶، ۳۸۱
سیدجمال‌الدین، ۲۲۸
سیدحسن خلیلی، ۴۹
سیدغلامرضا سعیدی، ۲۶
سیدمحمد مهدی جعفری، ۲۱۹، ۳۰۱
سیدمحمدباقر نجفی، ۱۳۵
سیدمرتضی، ۱۵۸
شائول، ۲۹۴
شارلمانی، ۲۶۹
شاه‌حسینی، ۳۹۱

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شاهرخی، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۴
شریک‌ابن اعور، ۲۱۰، ۲۱۲
شمس آل احمد، ۲۸۷
شیخ آدم عبدالله آلودی، ۳۵۷
شیخ احمد صومالی، ۳۵۷
شیخ بشیر ابراهیمی، ۳۶۹
شیخ جواد بلاغی، ۲۹۲
شیخ حمید علی آل اسحق خوئینی، ۳۸۴
شیخ علائلی، ۲۵۸
شیخ محمد عبدالله، ۳۶۱
شیخ موسی، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱
شیلو، ۲۹۲
صابوت، ۲۹۲
صدیقی، ۲۴
صفیه، ۳۳۴
طاغوتها، ۲۲۴
سیدمحمود طالقانی، ۷، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۴۹، ۵۹، ۹۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۲۳، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۶
سیدابوالحسن طالقانی، ۲۰، ۴۸، ۳۰۰
عارف پاشا، ۳۳۶
عباسیّها، ۲۶۵
عبدالحمید، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۰
عبدالرحمن الدکالی، ۳۵۷
عبدالرحمن خلیفه، ۳۵۴
عبدالعزیز، ۲۸۹
عبدالملک نخعی، ۲۱۱
عبدالناصر، ۲۶
عبرانی، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴
عبیده ثقفی، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸
عدنان، ۲۹۲
عربستان سعودی، ۳۵۵
عفیفه، ۳۳۴
عقیل، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۶
علامهٔ حلی، ۱۴۴
علی زاده، ۳۸۳
علی‌ابن ابیطالب ۷، ۲۵۲
عمرسعد، ۲۱۶، ۲۲۶
عیسی، ۳۸، ۵۳، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۷، ۲۹۸
غزالی، ۱۵۰، ۱۸۱
غلاطیان، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۶
غلام یحیی، ۳۸۰، ۳۸۱
غلامحسین نورمحمدی، ۴۹
فاضل مقداد، ۱۴۴
فاطمه، ۲۵۲، ۲۵۶
فخر الاسلام، ۲۹۲
فرزان، ۳۲۳
فرعون، ۱۸۴

فرعونیان، ۳۸، ۵۳
فرماندار کل پاکستان، ۳۵۲
فروغی، ۱۰۷، ۲۳۷
فریسیان، ۲۹۵
فلسفی، ۹۹
فلوید فیلون، ۲۸۶، ۲۹۶
فهیم، ۳۰۱
فیثاغورث، ۱۰۱
فیروزآبادی، ۲۳
فیزیوکراتها، ۳۰۸
فیلیپیان، ۲۹۵
قاضی، ۱۶۱، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۳۹، ۳۵۶
قریش، ۴۳، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۵۲، ۲۹۲، ۳۳۰
قلی اف، ۳۷۷
قنبری، ۳۸۳
قیدار، ۲۹۲
کارل پنجم، ۲۷۱
کاشانی، ۲۳، ۱۸۴
کامل الشریف، ۳۵۴
کانت، ۴۳، ۱۰۳، ۳۲۳
کاهنان، ۱۰۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۷
کپرنیک، ۲۷۱
کرمر، ۲۸۶
کعب‌الاحبار، ۱۸۵
کلدانیان، ۱۵۴
کنستانتین، ۲۹۸
کواکبی، ۱۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶
کوپرنیک، ۱۰۲
گلاسیوس اوّل، ۲۹۸
لاپلاس، ۱۰۳، ۱۰۷
لانگدوک، ۲۷۰
لنین، ۳۸۴
لوقا، ۲۹۲، ۲۹۵
مارکس، ۴۶، ۳۰۹، ۳۱۲
مارون بک، ۲۴۵
ماژور، ۳۸۰
محقّق فیض، ۱۵۸
محمد ۶، ۶۰، ۱۱۱، ۱۴۵، ۲۲۸
محمد تقی سبط، ۳۵۷
محمد خاور، ۳۵۶
محمد رسول الله، ۲۹۱
محمد رضا صالحی، ۳۵۷
محمد عبده، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۱
محمدحسین نائینی، ۲۲
محمدی، ۴۹، ۲۴۵
مدرس، ۲۰، ۲۶
مرقس، ۲۹۲، ۲۹۶
مرندی، ۳۸۳
مستبدین، ۲۵، ۳۴۵، ۳۹۳
مسعود عیاشی، ۱۷۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مسعودبن عمرو، ۲۱۴
مصدق، ۱۱، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۹۵، ۳۹۶
معاویه، ۴۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۵۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۳۰، ۳۷۶
معتزلی، ۴۴، ۳۳۰
مغول، ۴۵
مقدادبن اسود، ۳۳، ۱۷۹
مقدادبن الاسود، ۳۳، ۱۷۸
ملک حسین، ۳۵۶
منکمرس، ۲۸۷
موسی، ۳۸، ۵۳، ۱۵۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۹۲، ۳۷۸
مهاجرانی، ۳۵۶
مهندس حسیبی، ۲۴
میرزا محمد رضا جدید الاسلام، ۲۹۲
میشله مورخ، ۲۷۰
نروژیها، ۲۳۶
نرون، ۳۴۴
نسطوری، ۲۸۷
نصارا، ۲۹۱
نقیب السادات، ۳۳۵
نواب صفوی، ۲۳
نوح، ۳۸، ۵۲
نیوتن، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷
واراتیکیا، ۲۷۰
واردن، ۲۶۹
والنار، ۲۷۱
وانین، ۲۷۱
ویل دورانت، ۲۹۴
هادی وزیری، ۳۸۳
هاروت و ماروت، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۸۶
هاکس، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹
هانی‌بن عروه، ۲۱۲
هگل، ۴۶
هیباتیارا، ۲۶۹
یحیئ نوری، ۳۵۷
یزید، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۴
یعقوب، ۳۸، ۵۳، ۲۵۸، ۲۹۸
یعقوب کلینی، ۱۷۸
یوسف، ۳۸، ۵۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۵۸
یوسف آبادی، ۳۸۰
یه آمیرزاده، ۳۸۳
یهود، ۱۲۳، ۱۵۵، ۲۳۴، ۲۷۰، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۵۹

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست موضوعات،
مفاهیم و تعبیرات

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست موضوعات، مفاهیم و تعبیرات

اتحادیه مسلمین، ۲۷۳، ۲۷۷
اجتهاد، ۸، ۴۷، ۴۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۶
استبداد، ۷، ۱۰، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۱۵۳، ۲۶۴، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۳
استبداد عثمانی، ۳۳۶
استقلال الجزایر، ۳۶۷
اسرائیل، ۲۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۵، ۲۹۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰
اسلام، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶
اصول، ۴۹
افشاریه، ۴۹
الجزایر پیروز، ۱۰، ۳۶۷، ۳۶۸
الموتمر، ۳۵۰
امامت، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲
امت، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۹۲، ۳۴۴، ۳۵۱
امیرالمؤمنین، ۳۲، ۳۲۳
انجمن اورشلیم، ۲۹۰
انجمن دینی ویرونا، ۲۷۰

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

انجمن ماهانه دینی، ۳۰۳، ۳۲۳
انجمن‌های اسلامی، ۳۵۱، ۳۶۶، ۳۶۸
انجمنهای ایالتی و ولایتی، ۲۵
انحطاط، ۴۱، ۴۸، ۶۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۳۴، ۳۴۶
انقباض، ۶۳، ۶۷
انقلاب، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۲، ۵۴، ۱۴۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۶، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۴۱، ۳۵۸
انقلاب اسلامی ایران، ۲۶
انقلاب فرانسه، ۲۲۸، ۲۳۰
اوهـــام، ۳۸، ۴۲، ۵۳، ۵۴، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۵۶
اهل بیت، ۴۵، ۴۷، ۱۸۴، ۲۱۱، ۳۶۹
بت، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۱۷، ۱۵۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۸۹، ۳۲۸
بت‌پرستان، ۲۹۷
بیت‌المال، ۴۴، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰
بذر، ۳۸، ۴۵، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۹۹، ۳۳۴، ۳۴۱
برائت استهلال، ۱۶۵
بعثت، ۴۲، ۹۸، ۱۳۵، ۱۴۶، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۲، ۳۹۲، ۳۹۴
بلوک غرب، ۳۵۸
تاسوعا، ۲۶
تـربیت، ۸، ۳۲، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۸۷، ۹۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۹۴
تسلّی، ۲۹۲، ۳۰۱
تفسیر، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۴۷، ۵۴، ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۲، ۲۹۲، ۳۱۸، ۳۹۵، ۳۹۶
تفقه، ۱۴۹، ۱۵۰
تکـامل، ۷، ۳۸، ۵۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۲۴، ۲۴۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۹۳
توحید، ۷، ۹، ۱۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶،

۵۷، ۱۰۲، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸،
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۶،
۲۴۹، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۲، ۳۲۳، ۳۲۸،
۳۵۰، ۳۹۲
جاذبه عمومی، ۳۸، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶
جبر و تفویض، ۴۴، ۳۳۰
جبهه، ۱۱، ۲۳، ۱۹۰، ۱۹۲، ۳۱۶، ۳۹۱
جذب غذا، ۶۳، ۷۳، ۷۴، ۸۶، ۹۰
جمعیت «الهدایه»، ۱۶۲
جنگ‌های صلیبی، ۴۵
حج، ۹، ۱۰۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۱،
۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۳۲۰، ۳۴۶، ۳۵۲،
۳۵۳
حرکت زمین، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶،
۲۷۱
حقوق، ۲۸، ۴۱، ۴۴، ۵۶، ۱۲۴، ۱۶۰،
۱۶۶، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۳۱۰، ۳۱۱،
۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۴۲،
۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۸۲
حقوق بشر، ۲۶
حکومت، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۳۲، ۴۰،
۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۵، ۵۷، ۹۶، ۹۷، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۲،
۱۹۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۶،
۲۳۴، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۸،
۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹،
۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۲،
۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۸،
۳۷۶، ۳۷۹، ۳۹۵
حکومت الجزایر آزاد، ۳۶۹
حکومت امریکا، ۴۱
حکومت فرانسه، ۳۶۰
حوزهٔ علمیه قم، ۲۰، ۴۸
حوزهٔ علمیهٔ نجف، ۲۰، ۴۹
خاتمیت، ۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸
خراج، ۳۲۰
خلافت، ۴۴، ۲۱۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۱۹،
۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱
خلقت، ۸، ۸۴، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰،
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹،
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۶،
۱۴۷، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۹۱،
۱۹۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۵،
۳۰۶
خلیفة الرسول، ۲۸۲
خمس، ۳۲۰، ۳۸۲
دبیرخانه، ۳۵۲
دستگاههای، ۹، ۱۶، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۱۰۱،
۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۶۷،
۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۳۰،
۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۹
دموکرات، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳

دموکراتها، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴
دیکتاتوری، ۲۶، ۳۱۱
دین، ۸، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲
رسالت، ۹، ۴۲، ۹۸، ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۵۸، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۲۸
زکوة، ۳۸۲
سبزهٔ، ۶۰، ۷۸
سعودی، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵
سوسیالیزم دمکرات، ۳۱۲
سوسیالیزم نازیست‌ها، ۳۱۲
سوسیالیزمها، ۳۱۲
شرک، ۳۸، ۴۰، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۴
شعوب المسلمین، ۲۳، ۳۵۳
شوری، ۲۳، ۱۱۲، ۱۱۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱
شهادت، ۲۶، ۴۹، ۱۷۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۹۲
شیرهٔ درخت، ۸۵
شیطان، ۹۸، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۳۷، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۸۹، ۳۴۴
صندوق تعاونی، ۳۶۲
طاغوتها، ۲۲۴
طبقه، ۴۱، ۷۴، ۸۱، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۲۳، ۲۹۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۳۱
طبیعت، ۷، ۸، ۴۲، ۶۳، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۴۶
عاشورا، ۲۶، ۲۲۵، ۲۵۷، ۲۵۸
عرفات، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
عروج، ۱۳۶
عید فطر، ۲۲۰، ۲۲۱
عید قربان، ۹، ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۲۰
غار حرا، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۵، ۳۹۲
غارت، ۲۱، ۱۹۱، ۲۳۹، ۳۲۱، ۳۷۸،

۳۷۹
غرائز، ۴۲، ۴۶، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۹۶، ۹۷، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۷۳، ۲۷۸، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۵
غریزه، ۸، ۳۸، ۹۵، ۹۶، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۷، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶
فئودالیستی، ۳۱۲
فتح آفریقا، ۲۵۷
فطرت، ۸، ۳۲، ۳۸، ۴۲، ۵۳، ۵۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۶۶
فقه، ۲۰، ۴۷، ۴۹، ۱۴۹، ۳۴۲
فلسفه مادی، ۹، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰
فلسفی، ۱۶، ۳۹، ۵۳، ۵۵، ۱۰۲
قاعده، ۱۴۶، ۳۲۰
قانون، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۹۲، ۳۲۲، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۵۲
قانون اساسی، ۴۹، ۳۵۲
قرآن، ۷، ۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵
قرآن و روش هدایتی آن، ۱۶۴
قرض بدون ربح، ۳۶۲
قرون وسطی، ۹، ۴۵، ۱۰۲، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۱۷
قضیه فلسطین، ۳۵۹، ۳۶۰
قوهٔ جذب، ۶۳، ۷۴، ۸۴، ۸۶
کاتب الوحی، ۲۸۲
کشمیر، ۳۶۱
کعبه، ۳۸، ۵۲، ۱۲۳، ۱۶۹، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۸۹، ۳۳۵
کفر، ۱۱۷، ۱۵۴، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۶
کلیسا، ۱۶، ۴۵، ۴۶، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۳۱

کمونیزم، ۳۱۲
کنسرسیوم، ۲۳
کنیسه، ۲۳۵، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۹۰، ۳۳۰
کودتای ۲۸ مرداد، ۲۳
کهانت، ۱۰۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۷۵
گیاه، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۲۰، ۲۰۳، ۲۲۱
لاتین، ۲۹۹
ماتریالیسم، ۳۱۰
مارکسیزم، ۳۱۲
ماهیت، ۲۳
مبدأ رحمی، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹
مبعث، ۹، ۱۱، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۵۶، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴
متخلخل، ۶۷، ۸۳، ۸۹، ۹۰
متکّون، ۶۵
محرم، ۹۵، ۲۶۳، ۳۳۷، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۸۰
محکمه، ۱۹۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۳۶، ۳۵۶، ۳۸۳، ۳۸۴
مدینه فاضله، ۳۰۶، ۳۰۷
مزاج، ۴۷، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۸۵، ۹۰، ۱۳۱، ۳۸۰
مسئولیت، ۸، ۱۶، ۲۵، ۲۸، ۴۵، ۴۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۷۸، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۷۴، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۴
مستبد، ۲۳، ۲۵، ۴۷، ۱۸۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۹۳
مشروطیت، ۳۴۲
مشورت، ۲۸، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۸۹
مغز، ۳۲، ۳۸، ۴۴، ۴۶، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲۳
مکتب، ۸، ۴۲، ۴۸، ۵۷، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۲۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۶، ۳۹۳
مکتب آدام اسمیت، ۳۰۹
مناره‌ای در کویر، ۷، ۱۹، ۲۳
مؤتمر، ۱۰، ۲۳، ۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶
نبات، ۶۳، ۶۵، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۲۰۳
نبوت، ۹، ۴۲، ۴۴، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۲۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۰۰
نخل، ۹۰، ۲۴۶
نر و مادگی، ۶۳

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نماز جمعه، ۲۸
نوکچه، ۷۷
نهضت آزادی ایران، ۱۰، ۲۵، ۳۸۷، ۳۸۸
نهضت مقاومت، ۲۳
نهضت ملی، ۲۲
وحدت اسلامی، ۱۰، ۳۲۵
وحی، ۴۲، ۴۴، ۵۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۸۴، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۲۹
هجرت، ۴۲، ۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۳۴، ۳۴۱
هدایت، ۹، ۱۰، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۴۱، ۴۲، ۸۲، ۹۶، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۶، ۳۵۳، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۵
یهودیت، ۱۵۵، ۲۳۴
یا منصور امت، ۲۱۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اماکن

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اماکن

آذربایجان، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴
آسیای صغیر، ۲۳۶
آمستردام، ۲۸۶
احمد آباد، ۳۹۵
اروپای شرقی، ۱۰۰، ۲۳۵
اسپانیا، ۱۰۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۸۸
اسرائیل، ۲۳، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰
اسکندریه، ۱۰۰، ۲۶۸، ۲۶۹
افغانستان)، ۳۵۳
الجزایر، ۱۰، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹
امریکا، ۲۶، ۴۱، ۲۶۶
انتشارات بعثت، ۱۳۵
انتشارات رواق، ۲۸۷
انتشارات قلم، ۱۷
اندونزی، ۳۵۴
انطاکیه، ۲۹۶
انگلستان، ۲۳۵، ۲۷۱
اورشلیم، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
اوگاندا، ۳۵۴
اهل قیدار، ۲۹۲
ایتالیا، ۲۳۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸
ایران، ۱۰، ۱۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۵۵، ۱۷۶، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۰۰، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱
بحرین، ۳۶۲
بصره، ۳۳، ۱۵۵، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۵۸
بیابان تیه، ۳۸
بیت‌المقدس، ۱۲۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۶۳
بیروت، ۲۴۵، ۳۵۶
بیزیه، ۲۷۰
تبت، ۲۲۸، ۲۳۶
ترکیه، ۳۵۵
تهران، ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۴۹، ۹۹، ۱۶۰، ۳۵۶، ۳۸۰
جبل فاران، ۲۹۲
جزیرةالعرب، ۳۳، ۲۳۴، ۲۵۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

چین، ۱۰۰، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۸۳
حرا، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۵، ۳۹۲
حسینیهٔ ارشاد، ۲۰
حلب، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱
دانشگاه الازهر، ۳۵۲
دانمارک، ۲۳۶
دمشق، ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۹۴، ۳۵۵
روم، ۱۰۰، ۲۱۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۸
روسیه، ۳۷۹، ۳۸۰
رومانی، ۲۶۹، ۲۹۰، ۲۹۴
زنـــجان، ۱۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴
سرزمین مغرب، ۲۳۵
سرزمین حبشه، ۲۵۲
سوئد، ۲۳۶
سودان، ۳۴۱، ۳۵۴
سوریه، ۳۵۵، ۳۶۲
سومالی، ۳۵۴
صفین، ۱۹۲، ۲۵۷، ۳۳۰
طبرستان، ۲۵۷
طرسوس، ۲۹۴
طهران، ۴۸، ۴۹، ۲۹۲، ۳۵۶، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶
عراق، ۲۲۵، ۲۳۴، ۳۰۱، ۳۵۵، ۳۶۲
عربستان، ۲۶۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵
فلسطین، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۱۵۳، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰
قاهره، ۱۲۸، ۳۵۳
قبرسی، ۲۹۷
قدس، ۲۳۸، ۲۵۸، ۳۲۸، ۳۶۶
قریه شیزند، ۴۹
قزوین، ۴۹، ۳۷۶
قسطنطنیه، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۶۸
قفقاز، ۲۳۶، ۳۵۳
کراچی، ۲۳، ۳۵۲، ۳۵۳
کردستان، ۲۸
کشمیر، ۳۶۱
کلده، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۵۴، ۱۵۵
کوه سلع، ۲۹۲
کویت، ۳۶۲
مـدرسه، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۸، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۷، ۳۳۴
مدرسه سعید، ۳۸۰
مـدینه، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۲۸، ۳۳۰
مسجد آقای حاجی میرزا علی‌النقی، ۳۸۶
مسجد مظفری، ۲۹۲
مسجد هدایت، ۹، ۱۰، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۱۶۰، ۳۶۷، ۳۶۸
مسجدالاقصی، ۳۶۵
مسجدالحرام، ۳۶۵

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مصر، ۲۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۸۵،
۲۳۶، ۲۴۲، ۲۵۸، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵،
۳۴۱، ۳۵۲
مکّـــه، ۳۸، ۴۳، ۵۲، ۵۳، ۲۱۵، ۲۲۱،
۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۷،
۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۹۲، ۳۲۰، ۳۴۶،
۳۵۲، ۳۵۴، ۳۷۶
میدان جهانگیر، ۳۵۳
نروژ، ۲۳۶
وادی بکاء، ۲۹۲
واردن، ۲۶۹
هـــند، ۱۰۰، ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۳۶، ۳۵۵،
۳۶۱، ۳۶۹
یمن، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۹۱، ۳۳۵، ۳۵۵
یونان، ۱۰۰، ۱۵۵، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اسامی کتب

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فهرست اسامی کتب، مجلات و نشریات

اسلام امروز، ۲۶۶
اسلام و مالکیت، ۲۵، ۳۱۲، ۳۲۱
اظهار الحق، ۲۹۲
الابطال، ۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۶
الذریعة و انموزج، ۱۰، ۳۶۳
المنجد، ۱۰۶
ام‌القری، ۳۴۶
انجیل، ۱۰، ۲۷۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
انجیل برنابا، ۱۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۰
انجیل‌برنابا، ۲۹۹
انیس الاعلام، ۲۹۲
ایدئولوژی الهی، ۱۳۵، ۱۳۷
برهان‌الساطع، ۴۹
به سوی خدا می‌رویم، ۳۵۳
پرتوی از قرآن، ۱۸۷، ۳۹۵
تاریخ تمدن، ۲۹۴
تاریخ فردریک، ۲۲۸
تفسیر صافی، ۱۷۸
تنبیه‌الامه، ۲۴
تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة، ۲۰، ۲۲، ۴۳۲
تنقیحات سیدعلی مودودی، ۴۱
تنقید نظریه دارونیستها، ۴۹
تورات، ۱۱۱، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵
دائرةالعمارف بستانی، ۲۹۹
روزنامه ایران روز، ۴۹
ساتوررزارتوس، ۲۲۸
سالنامه معارف جعفری، ۷، ۱۰، ۵۱، ۳۴۹، ۳۵۰
سفر تثنیه، ۲۹۲
سیره کرومول، ۲۲۸
شرح باب حادی عشر، ۱۴۵
طبایع‌الاستبداد، ۱۰
طبیعیات، ۷، ۵۹، ۶۳، ۶۹
غزل سلیمان، ۲۹۲
غلاطیان، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۶
قاموس کتاب مقدس - مرقس، ۲۹۶
کتاب مسائل طبیعی، ۲۷۱

کتابخانه آنلاین «ثقلانی و زمانه ما»

کلید عهد جدید، ۲۸۶، ۲۹۶
گفتار ماه، ۱۰، ۱۶۳، ۳۲۳
مجله آئین اسلام، ۸، ۹، ۱۰، ۳۱، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۸۹، ۲۵۱، ۲۵۵، ۳۷۳
مجله آموزش و پرورش، ۷، ۵۹
مجله دانش‌آموز، ۷، ۹، ۳۱
مجله مجموعه حکمت، ۸، ۹، ۱۰، ۹۵، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۲، ۲۸۱، ۳۲۷، ۳۳۷
مجله مسلمین، ۹، ۲۷۳
مجله نور دانش، ۹، ۲۶۳، ۲۶۷
محوالموهوم و صحوالمعلوم، ۷، ۳۷، ۴۸
مرقس، ۲۹۲، ۲۹۶
مزمور، ۲۹۲
نشریه انجمن اسلامی دانشجویان، ۹۹
نهج‌البلاغه، ۸، ۲۰، ۲۱، ۹۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۳۷
وحدت و آزادی، ۲۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

« ط »

منابع

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

منابع مقدمه کتاب

(مروری کوتاه به زندگی و اندیشه طالقانی) توسط گردآورنده

۱ـ از آزادی تا شهادت (مجموعه اعلامیه‌ها ـ پیامها ـ مصاحبه‌ها ـ سخنرانیها و خطبه‌های نماز جمعه و...) (از انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا سال ۱۳۵۹)

۲ـ اسناد نهضت آزادی ایران (خارج از کشور جلد اوّل قسمت دوم سال ۱۳۵۵

۳ـ تبیین رسالت برای قیام به قسط: مجموعه سخنرانیهای آیت‌الله طالقانی بعد از آزادی به سال ۱۳۵۶ در مسجد هدایت (از انتشارات شرکت سهامی انتشار سال ۱۳۶۰)

۴ـ تنبیه الامة و تنزیه المله: نوشته مرحوم علامه نائینی با توضیحات و پاورقی آیة‌الله طالقانی

(از انتشارات شرکت سهامی انتشار سال ۱۳۶۰)

۵ـ گفتارهای رادیویی: توسط آیة‌الله طالقانی از ۱۳۲۵/۱۱/۱۹ الی ۴ تیر ۱۳۲۶

۶ـ وحدت و آزادی: مجموعه سخنرانیهای آیة‌الله طالقانی بعد از انقلاب از انتشارات شرکت سهامی انتشار سال ۱۳۶۱

۷ـ هجرت و انقلاب: مجموعه سخنرانیهای آیة‌الله طالقانی بعد از انقلاب از انتشارات قلم سال ۱۳۵۹

۸ـ یادنامه ابوذر زمان (شامل زندگینامه آیة‌الله طالقانی ـ مقالات، خاطرات و...) شرکت سهامی انتشار سال ۱۳۶۰

منابعی که برای تدوین مقالات از آن استفاده شده است.

الف ـ کتب

۱ـ الجزایر پیروز ـ مجموعه مقالات به مناسبت استقلال الجزایر
(از انتشارات شرکت سهامی انتشار سال ۱۳۴۱ صفحه ۵۳ـ۵۷ـ۵۸)

۲ـ انجیل برنابا ـ ترجمه فهیم کرمانی با مقدمه آیةالله طالقانی سال ۱۳۴۵ صفحه ۱ الی ۱۶

۳ـ اسناد نهضت آزادی (خارج از کشور) جلد اول قسمت دوم سال ۱۳۵۵ صفحه ۴

۴ـ ایدئولوژی الهی و پیشتازان تمدن: نوشته سیدمحمدباقر نجفی و مقدمه آیةالله طالقانی
(از انتشارات بعثت سال ۱۳۴۹ اوائل کتاب)

۵ـ پرتوی‌از قرآن: نوشته آیةالله طالقانی جلداول اهداکتاب به شادروان دکتر مصدق صفحه ۱

۶ـ الذریعة و انموزج (پیامهایی از بیت‌المقدس به قلم آقای علی اکبر تشیّد)
(شهریور ۱۳۴۱ صفحه ۸۵ الی ۸۷)

۷ـ گفتار ماه مجموعه سخنرانیهای سال ۴۱ـ۱۳۴۰ در انجمن ماهانه دینی
انتشارات صدوق جلد دوم صفحه ۴۵ الی ۶۹)

۸ـ گفتار ماه تتمه: مجموعه سخنرانیهای سال ۱۳۴۱ در انجمن ماهانه دینی
(انتشارات صدوق جلد سوم صفحه ۴۹ الی ۷۷)

۹ـ مبعث: از آیةالله طالقانی: جزوه منتشره توسط ایشان در سال ۱۳۳۹ صفحه ۱ الی ۳۵

۱۰ـ محوالموهوم و صحوالمعلوم ـ یاراه تجدید و عظمت و قدرت اسلام از حجةالاسلام سیداسدالله موسوی میراسلامی معروف به خارقانی ناشر آقای غلامحسین نور محمدی خمسه‌بور ـ چاپ و انتشارات کیهان سال ۱۳۳۹ صفحه الف تا ی

ب ـ مجلات

۱۱ـ مجله آیین اسلام سال ۲شماره ۵اردیبهشت۱۳۲۴صفحه ۴

۱۲ـ مجله آیین اسلام سال ۳شماره۱فروردین ۱۳۲۵صفحه۱۶الی۱۹

۱۳ـ مجله آیین اسلام سال ۳شماره۳۸آذر ۱۳۲۵شماره ویژه

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۴- مجله آیین اسلام سال ۵شماره۱۶مرداد۱۳۲۷صفحه ۴ و ۱۶
۱۵- مجله آیین اسلام سال ۶شماره۲اردیبهشت ۱۳۲۸صفحه ۱۲
۱۶- مجله آیین اسلام سال ۶شماره۳خرداد۱۳۲۸صفحه ۳
۱۷- مجله آموزش و پرورش نامه ماهانه فنی و رسمی وزارت فرهنگ و هنر شماره‌های ۵،۶،۷ مرداد - شهریور - مهر سال ۱۳۲۱ صفحه ۴۰ الی ۵۲
۱۸- مجله آموزش و پرورش نامه ماهانه فنی و رسمی وزارت فرهنگ و هنر شماره‌های ۱-۲-۳ فروردین - اردیبهشت - خرداد سال ۱۳۲۲ صفحه ۳۴ الی ۴۹
۱۹- مجله دانش آموز از نشریات کانون اسلام سال هفتم شماره ۱ آبان ۱۳۲۰ صفحه ۴ الی ۷
۲۰- مجله دانش آموز ازنشریات کانون اسلام سال هفتم شماره ۹ و ۱۰ شهریور ۱۳۲۱ صفحه ۲۸ - ۳۰
۲۱- مجله مجموعه حکمت سال ۳شماره ۳اردیبهشت ۱۳۳۸ صفحه ۷ و ۸
۲۲- مجله مجموعه حکمت سال ۳شماره ۴ خرداد ۱۳۳۸ صفحه ۴ و ۷
۲۳- مجله مجموعه حکمت سال ۳شماره ۶ مرداد ۱۳۳۸ صفحه ۵ الی ۷
۲۴- مجله مجموعه حکمت سال ۳شماره ۸ مهر ۱۳۳۸ صفحه ۳ الی ۶
۲۵- مجله مجموعه حکمت سال ۳شماره ۹ آبان ۱۳۳۸ صفحه ۳ الی ۶
۲۶- مجله مجموعه حکمت سال ۴شماره ۱ اردیبهشت ۱۳۳۹ صفحه ۳۱ الی ۳۵
۲۷- مجله مجموعه حکمت سال ۴شماره ۲ خرداد ۱۳۳۹ صفحه ۴ الی ۷
۲۸- مجله مجموعه حکمت سال ۴شماره ۳ تیر ۱۳۳۹ صفحه ۶ الی ۱۰
۲۹- مجله مجموعه حکمت سال ۴شماره ۴ بهمن ۱۳۳۹ صفحه ۵ الی ۸
۳۰- معارف جعفری - نشریه سالانه شماره ۱ سال ۱۳۴۰ صفحه ۳ الی ۱۱
۳۱- معارف جعفری - نشریه سالانه شماره ۲ سال ۱۳۴۱ صفحه ۳۰۱ الی ۳۱۷
۳۲- مجله مسلمین ناشر افکار اتحادیه مسلمین شماره۱ دی ۱۳۲۸ صفحه ۳۰ الی ۳۱
۳۳- مجله مسلمین ناشر افکار اتحادیه مسلمین شماره۲ بهمن ۱۳۲۸ صفحه ۱۰ الی ۱۱
۳۴- مجله مکتب تشیع نشریه سالانه شماره ۱ اردیبهشت ۱۳۳۸ صفحه ۲۰۹ الی ۲۱۶
۳۵- مجله مکتب تشیع نشریه سالانه شماره ۳ خرداد ۱۳۴۰ صفحه ۱۵۹ الی ۱۶۸
۳۶- مجله مکتب تشیع نشریه سه‌ماهه‌شماره۲دی ۱۳۳۸صفحه۵۱الی۵۷
۳۷- مجله نور دانش - انجمن تبلیغات اسلامی - سال ۱ شماره ۶و۷ آبان ۱۳۲۶ صفحه

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۵۳و۱۵۴
۳۸ـ مجله نور دانش ـ انجمن تبلیغات اسلامی، سال ۱ شماره ۹و۲۸ آبان ۱۳۲۶ صفحه ۲۵۰و۲۵۱
۳۹ـ نشریه انجمن اسلامی دانشجویان: مجموعه سخنرانیهای آقایان مهندس بازرگان، فلسفی، دکتر سحابی، دکتر شفق، طالقانی، دکتر آذر و راشد مهرماه ۱۳۲۵ صفحه ۹۸ الی ۱۱۷

ج ـ نوار

متن پیاده شده سخنرانی عیدقربان مرحوم سیدمحمود طالقانی
متن پیاده شده سخنرانی مبعث مرحوم سیدمحمود طالقانی
متن نوشته شده سخنرانی عید قربان در زندان مرحوم سیدمحمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مرحوم حجت‌الاسلام سیدابوالحسن طالقانی

این عکس در سال ۱۳۱۸ مطابق ۱۳۵۸ هـ. ق. به هنگامیکه حضرت «علامه هبة‌الدین» به ایران آمده بود در منزل «حاج حسین معدن‌چی» برداشته شده است. از چپ به راست ردیف دوم نشسته: اول حسین مزینی، دوم سیدمحمود طالقانی، ششم آیت‌ا... کاشانی، هشتم سیدمحمد بهبهانی.

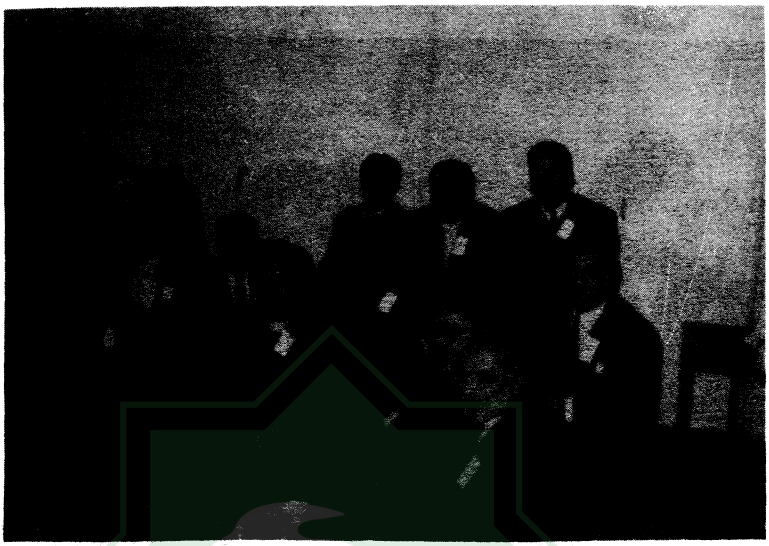

در کنگره جبهه ملی ایران سال ۱۳۴۱
به ترتیب از راست آقایان : آیة‌اللهی ـ آیت‌الله طالقانی ـ غلامرضا تختی ـ حاج‌آقا ضیاء حاج‌سید جوادی ـ جلالی موسوی.
ردیف دوم : مرتضی تاجیک ـ حسن خرمشاهی ـ روح‌الله جیره‌بندی ـ حاج علی صدری.
ردیف سوم : حین هادیفر ـ حسین شاه حسینی ـ ناشناخته.

در سفر به زنجان آذر ۱۳۲۵.

در جشن میلاد حضرت علی (ع) از طرف انجمن اسلامی جوانان در سال ۱۳۴۰ برگزار شد.

بعداز سخنرانی در انجمن اسلامی جوانان به مناسبت جشن تولد حضرت علی (ع) در سال ۱۳۴۰.

آیت‌ا... طالقانی قبل از زندان ۱۳۴۱.

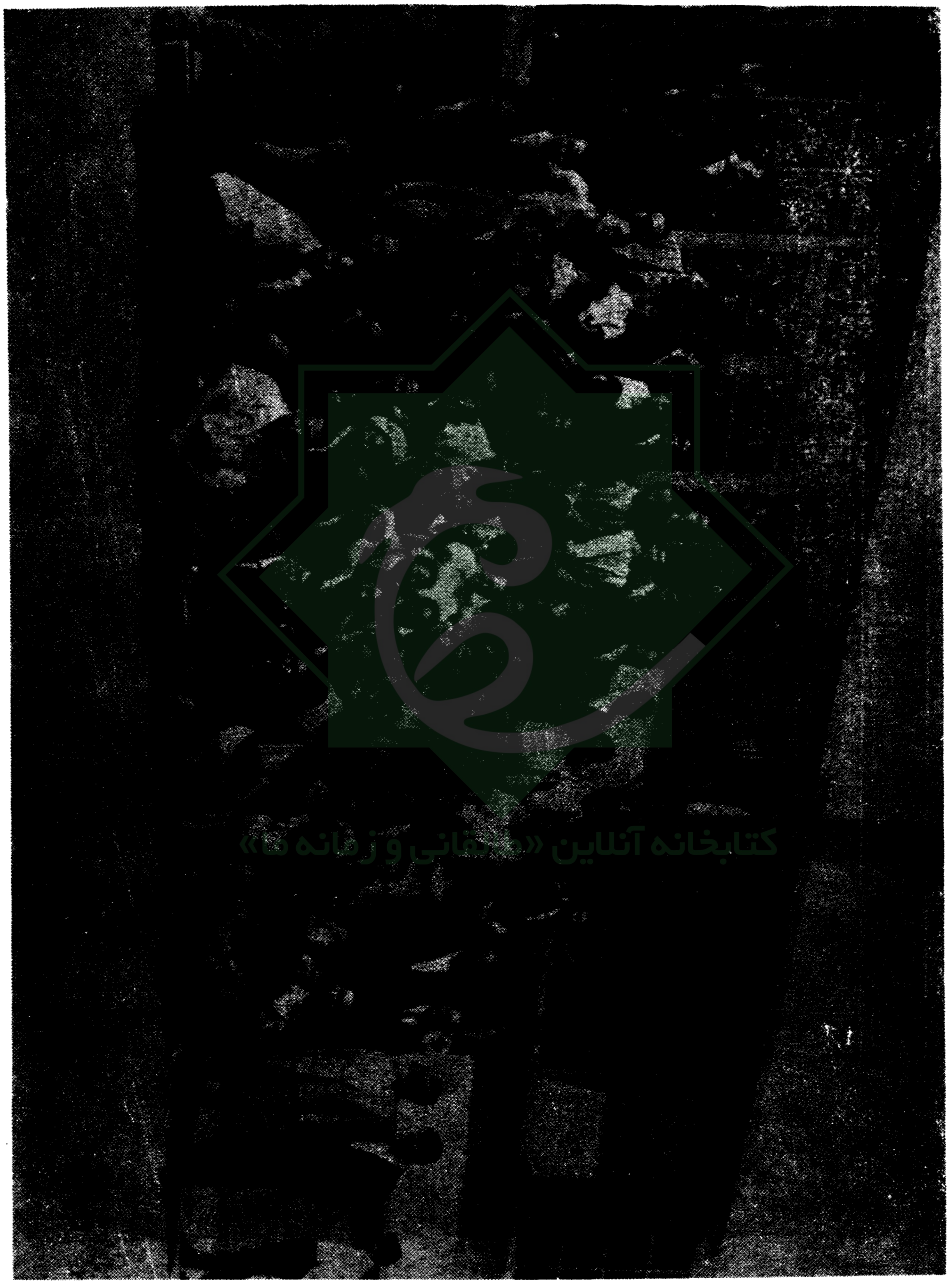

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کنگره انجمنهای اسلامی ایران در دانشکده کشاورزی کرج سال ۱۳۴۱.

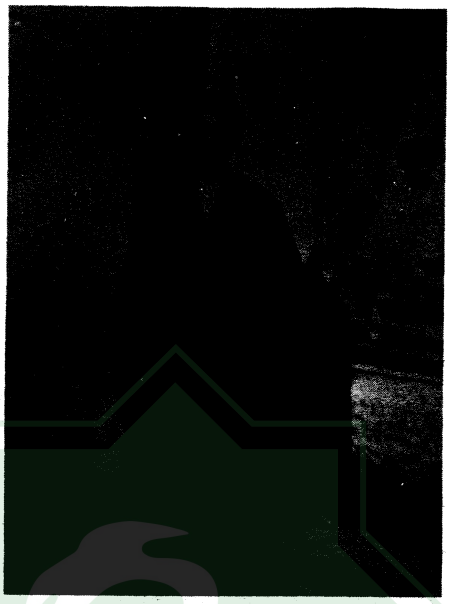

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آیت‌ا... طالقانی بهنگام دیدار با نماینده الجزایر بعداز استقلال و پیروزی انقلاب الجزایر در مسجد هدایت سال ۱۳۴۱.

در مجلس عروسی فرزند به اتفاق دکتر یدالله سحابی مرداد ۱۳۵۰.

بعداز آزادی از زندان به همراه محمد بسته‌نگار پائیز ۱۳۵۷.

هنگام بازدید از کاخ سعدآباد در اسفند ۱۳۵۸.

مراسم نماز جمعه سال ۱۳۵۸.

در مجلس خبرگان سال ۱۳۵۸.

در مجلس خبرگان سال ۱۳۵۸.

محمود طالقانی

۷۰

پرتوی از قرآن

« جلد اول »

بسم الله العزیز المنتقم

اهداء ثواب تلاوت و تفکر در آیات
این جلد از تفسیر به روح پاک و تخت
تابنده مخزن شرق و اسلام و مرجع
سربلندی ایرانیان شرافتمند - مرحوم
جناب دکتر محمد مصدق - رحمة الله
و برکاته علیه - ۲۹ اسفند ۴۵

چاپ دوم
با
تجدید نظر

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۰۸

وزارت کشور

اداره کل آمار و ثبت احوال

آقای / خانم ..... متولد

سن .....

نام پدر .....

محل اقامت ..... بخش ..... کوچه .....

خانه شماره ..... در سرشماری سنه ..... ماه ..... ۱۳۴۲ حاضر

و اظهار داشت که شناسنامه ..... مفقود شده

محل امضاء کننده محل امضاء مأمور سرشماری

«در سالهای خفقان و ظلمانی پس از کودتای
۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تنها «طالقانی» و مسجد هدایت
همچون «مناره‌ای در کویر» قامت بلند آزادی و
قامت فریاد بود.»

دکتر علی شریعتی

انتشارات قلم
تهران: تقاطع خیابان بهار و سمیه ساختمان ایرج
طبقه همکف ـ شماره ۶ تلفن: ۸۸۲۹۳۶۴